



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



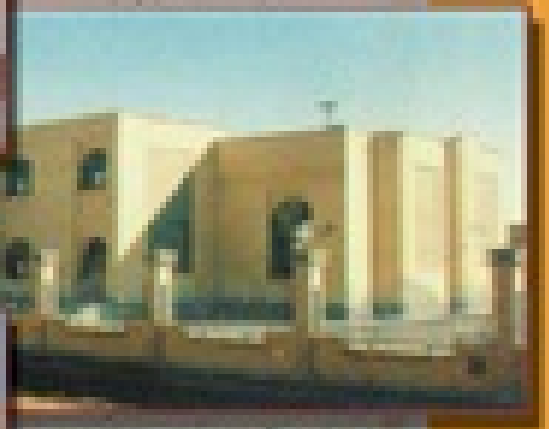
عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



وقف در فقہ اسلامی

ونقش آن در شکوفایی اقتصاد اسلامی



دکتر محمد حسن خانزادی (پروازی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقف در فقه اسلامی و نقش آن در شکوفایی اقتصاد اسلامی

نویسنده:

محمدحسن حائری (یزدی)

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۲	وقف در فقه اسلامی و نقش آن در شکوفایی اقتصاد اسلامی
۲۲	مشخصات کتاب
۲۲	اشاره
۲۶	فهرست مطالب
۵۰	پیشگفتار
۵۴	بخش ۱: کلیات
۵۴	اشاره
۵۶	فصل اول: واژه وقف و صدقه
۵۶	مبحث اول: وقف و صدقه در لغت و اصطلاح
۵۶	گفتار ۱- وقف در لغت
۵۷	گفتار ۲- صدقه در لغت
۶۰	گفتار ۳- وقف در اصطلاح فقها
۶۳	گفتار ۴- توضیح مفرداتِ تعریف
۶۵	مبحث دوم: رابطه واژه «وقف» و «صدقه»
۶۹	فصل دوم: مشروعیت و جایگاه وقف
۶۹	مبحث اول: مشروعیت وقف
۶۹	فقه امامیه
۷۰	فقه اهل سنت
۷۴	منکران مشروعیت
۷۵	مبحث دوم: اهمیت و جایگاه وقف
۷۵	اشاره
۷۶	تفاسیر و روایات شیعه
۷۶	الف - تفاسیر

۷۶	ب - روایات
۷۷	تفاسیر و روایات اهل سنت
۷۷	الف - تفاسیر
۷۹	ب - روایات
۸۱	فصل سوم: تاریخچه وقف
۸۱	مبحث اول: وقف در قبل از اسلام
۸۳	مبحث دوم: وقف در میان ملل غیرمسلمان
۸۳	۱- وقف در میان رومیان
۸۳	۲- وقف در میان مصریان قدیم
۸۴	۳- وقف در میان عراقیهای قدیم
۸۴	۴- وقف در میان ایرانیان قدیم
۸۴	۵- وقف در میان آلمانیها
۸۵	۶- وقف در کشور سوئیس
۸۶	۷- وقف در کشور فرانسه
۸۷	۸- وقف در حقوق قدیم انگلستان و آمریکا
۸۸	مبحث سوم: وقف در جوامع اسلامی
۸۸	گفتار ۱- موقوفات یا «صدقات» رسول خدا صلی الله علیه و آله
۸۸	اشاره
۸۹	حوادث هفت گانه
۹۰	فدک
۹۳	بررسی مسأله فدک از نظر امامیه
۹۴	ادله نجله (هبه) بودن فدک
۹۷	موارد هشت گانه صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله
۹۷	گفتار ۲- وقف در سیره معصومین علیهم السلام
۹۷	اشاره
۹۹	حضرت علی علیه السلام

- حضرت زهراء علیها السلام ۱۰۱
- اوقاف و صدقات برخی دیگر از امامان علیهم السلام ۱۰۳
- گفتار ۳- وقف در سیره صحابه و تابعین ۱۰۴
- بخش ۲: وقف در فقه اسلامی ۱۰۹
- اشاره ۱۰۹
- فصل اول: وقف؛ شرایط ۱۱۱
- شرط اول: قصد قُربت ۱۱۱
- اشاره ۱۱۱
- دیدگاه فقهای امامیه ۱۱۱
- دلایل کسانی که قربت را معتبر نمی دانند ۱۱۲
- دلایل کسانی که قربت را معتبر می دانند ۱۱۴
- دیدگاه دیگر مذاهب ۱۱۵
- شرط دوم: صیغه ۱۱۷
- معنای لغوی و اصطلاحی صیغه ۱۱۷
- ۱- مُعاطات در وقف ۱۱۷
- دیدگاه امامیه ۱۱۷
- دیدگاه دیگر مذاهب ۱۲۰
- ۲- وقف، عقد است یا ایقاع؟ ۱۲۱
- اشاره ۱۲۱
- دیدگاه امامیه ۱۲۱
- دیدگاه دیگر مذاهب اسلامی ۱۲۶
- ۳- آیا وقف از عقود لازم است؟ ۱۲۸
- اشاره ۱۲۸
- دیدگاه امامیه ۱۲۸
- دیدگاه دیگر مذاهب ۱۳۱
- قانون مدنی ۱۳۶

- ۴- الفاظ صیغه وقف ۱۳۶
- دیدگاه فقهای امامیه ۱۳۶
- دیدگاه دیگر مذاهب ۱۴۰
- شرط سوم: تنجیز ۱۴۳
- معنای تنجیز ۱۴۳
- دیدگاه امامیه ۱۴۳
- دیدگاه فقهای دیگر مذاهب ۱۴۴
- شرط چهارم: تأبید (دوام) ۱۴۷
- اشاره ۱۴۷
- فقه امامیه ۱۴۷
- دیدگاه دیگر مذاهب ۱۵۴
- وقف منقطع ۱۵۶
- احکام این اقسام ۱۵۶
- دیدگاه امامیه ۱۵۶
- دیدگاه دیگر مذاهب ۱۵۷
- وقف منقطع الاول ۱۵۸
- دیدگاه امامیه ۱۵۸
- دیدگاه فقهای دیگر مذاهب ۱۶۰
- منقطع الوسط ۱۶۱
- دیدگاه امامیه ۱۶۱
- دیدگاه دیگر مذاهب ۱۶۲
- شرط پنجم: اخراج از نفس ۱۶۳
- اشاره ۱۶۳
- دیدگاه امامیه ۱۶۳
- دیدگاه فقهای دیگر مذاهب ۱۶۴
- انتفاع واقف از وقف خویش ۱۶۶

- ۱۶۷ دیدگاه امامیه
- ۱۷۰ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۱۷۳ شرط ششم: قبض
- ۱۷۳ معنای لغوی و اصطلاحی قبض
- ۱۷۳ دیدگاه فقهای مذاهب درباره قبض در وقف
- ۱۷۳ دیدگاه فقهای امامیه
- ۱۸۴ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۱۸۸ فصل دوم: واقف؛ شرایط
- ۱۸۸ شرط اول تا چهارم: بلوغ، عقل، رشد (و کمال) و عدم خَجَر
- ۱۸۸ دیدگاه امامیه
- ۱۹۱ شرط پنجم: اختیار و قصد
- ۱۹۱ دیدگاه امامیه
- ۱۹۲ دیدگاه دیگر مذاهب اسلامی
- ۱۹۲ شرط ششم: مالک بودن
- ۱۹۲ اشاره
- ۱۹۲ دیدگاه امامیه
- ۱۹۴ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۱۹۵ شرط هفتم: اسلام
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۵ دیدگاه فقهای امامیه
- ۱۹۶ دیدگاه فقهای اهل سنت
- ۱۹۷ فصل سوم: مال موقوف؛ شرایط
- ۱۹۷ شرط اول: عین قابل انتفاع
- ۱۹۷ دیدگاه امامیه
- ۱۹۷ اشاره
- ۱۹۸ ۱- وقف مال غیر معین یا کلی (در ذمه) جایز نیست

- ۲- وقف اموال منقول جایز است ۲۰۰
- ۳- وقف درهم و دینار و ۲۰۰
- ۴- مال موقوف باید دارای منفعت مقصوده باشد ۲۰۲
- ۵- حکم نمائت اموال موقوفه ۲۰۳
- ۶- وقف منافع و حقوق ۲۰۳
- ۷- وقف مُشاع ۲۰۵
- قسمت مال موقوف بین دو یا چند نفر ۲۰۷
- دیدگاه دیگر مذاهب ۲۰۸
- فروع مترتب بر این شرط ۲۰۸
- ۱- وقف اموال منقول ۲۰۸
- ۲- وقف درهم و دینار ۲۰۹
- ۳- وقف اموال کلی، نامعین و غیرقابل قباض ۲۱۱
- ۴- وقف منافع و حقوق ۲۱۲
- ۵- وقف اقطاع و اراضی خراجیه ۲۱۳
- ۶- وقف مُشاع ۲۱۵
- اشاره ۲۱۵
- قسمت وقف از طلق ۲۱۶
- شرط دوم: قابلیت تملک ۲۱۶
- فقه امامیه ۲۱۶
- دیدگاه دیگر مذاهب ۲۱۹
- فصل چهارم: موقوف علیّه؛ شرایط و ۲۲۱
- مبحث اول: وقف خاص و عام ۲۲۱
- مبحث دوم: شرایط موقوف علیّه ۲۲۲
- اشاره ۲۲۲
- شرط اول: وجود ۲۲۲
- دیدگاه امامیه ۲۲۲

- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۲ ۱- عدم صحّت وقف بر حمل (جنین)
- ۲۲۵ ۲- وقف بر معدوم به تبع موجود
- ۲۲۶ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۲۲۶ شرط دوم: تعیین
- ۲۲۶ اشاره
- ۲۲۷ دیدگاه امامیه
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۷ ۱- وقف بدون ذکر مصرف
- ۲۳۰ ۲- وقف بر موارد غیر محصور
- ۲۳۱ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۱ ۱- وقف بدون ذکر مصرف
- ۲۳۲ ۲- وقف بر افراد غیر محصور
- ۲۳۳ ۳- موقوفات مجهول المصرف
- ۲۳۴ ۴- اوقافی که رسم آنها باطل شده است
- ۲۳۶ ۵- وقف در صورت انقراض «موقوف علیهم»
- ۲۳۷ دیدگاه امامیه
- ۲۳۹ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۲۴۱ شرط سوم: صحّت تملک
- ۲۴۱ دیدگاه امامیه
- ۲۴۴ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۲۴۵ شرط چهارم: فقر
- ۲۴۵ دیدگاه امامیه
- ۲۴۵ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۲۴۶ شرط پنجم: اسلام و ایمان

- ۲۴۶ - اشاره
۱- وقف بر کافر ذمی ۲۴۶
۲- وقف بر کفار حربی ۲۵۰
۲۵۰ - اشاره
دیدگاه دیگر مذاهب ۲۵۱
۳- وقف بر بیع، کنایس، تورات و انجیل، قُطَاع الطَّرِيق و ۲۵۲
۲۵۲ - اشاره
قانون مدنی ۲۵۶
مبحث سوم: وقف بر اولاد ۲۵۶
۲۵۶ - اشاره
۱- مشروعیت وقف بر اولاد ۲۵۷
۲- دخول یا عدم دخول اولادِ اولاد در «اولاد» ۲۵۸
۲۵۸ - اشاره
دیدگاه دیگر مذاهب ۲۶۳
۳- حکم دختران در وقف اولادی ۲۶۴
۲۶۴ - دیدگاه امامیه
دیدگاه دیگر مذاهب ۲۶۵
ذَرَّیَّه، عِقَب، نَسْل ۲۶۷
دیدگاه دیگر مذاهب ۲۷۱
۴- جنین ۲۷۳
۲۷۳ - اشاره
چند فرع ۲۷۴
مبحث چهارم: بیان مصادیق واژه ها و اصطلاحات ۲۷۵
۲۷۵ - اشاره
مسلمین ۲۷۶
مؤمنین ۲۷۷

- ۲۷۹ شیعه
- ۲۸۱ اهل بیت و آل رسول
- ۲۹۱ «فی سبیل الله»، «فی سبیل الثواب»، «فی سبیل الخیر»
- ۲۹۱ دیدگاه امامیه
- ۲۹۲ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۲۹۳ فقرا
- ۲۹۵ جیران = همسایگان
- ۲۹۵ اشاره
- ۲۹۸ چند نکته
- ۳۰۰ مبحث پنجم: چگونگی مصرف درآمد وقف
- ۳۰۰ اشاره
- ۳۰۰ دیدگاه امامیه
- ۳۰۳ چند نکته
- ۳۰۴ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۳۰۶ فصل پنجم: احکام وقف
- ۳۰۶ مبحث اول: نگهداری و هزینه مال موقوف
- ۳۰۶ گفتار ۱ - لزوم نگهداری و صیانت مال موقوف
- ۳۰۶ دیدگاه امامیه
- ۳۰۷ گفتار ۲ - هزینه مال موقوف
- ۳۰۷ دیدگاه امامیه
- ۳۰۸ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۳۰۹ مبحث دوم: ملکیت در وقف
- ۳۰۹ گفتار ۱ - مالک رقبه اموال موقوفه کیست؟
- ۳۰۹ اشاره
- ۳۱۰ دیدگاه فقهای امامیه
- ۳۱۳ مالکیت موقوف علیه

- چند نکته ----- ۳۱۷
- دیدگاه دیگر مذاهب ----- ۳۱۸
- گفتار ۲- اجاره وقف توسط موقوف علیّه ----- ۳۲۱
- دیدگاه امامیه ----- ۳۲۱
- دیدگاه دیگر مذاهب ----- ۳۲۴
- گفتار ۳- شخصیت حقوقی وقف ----- ۳۲۶
- مبحث سوم: شروط واقف ----- ۳۲۹
- گفتار ۱- معنای شرط ----- ۳۲۹
- گفتار ۲- اهمیت شروط واقف ----- ۳۳۰
- گفتار ۳- شرایط صحت شروط ----- ۳۳۲
- اشاره ----- ۳۳۲
- شرط اول: عدم مخالفت با مقتضای عقد ----- ۳۳۲
- شرط دوم: اقتران به انشای وقف ----- ۳۳۳
- شرط سوم: عدم مخالفت با کتاب و سنت ----- ۳۳۳
- شرط چهارم: عدم جهالت (معلوم بودن) ----- ۳۳۴
- شرط پنجم: جایز بودن نفس شرط ----- ۳۳۴
- گفتار ۴- بعضی از مصادیق شروط واقف ----- ۳۳۸
- اشاره ----- ۳۳۸
- ۱- شرط عود مال موقوف به واقف در صورت نیاز ----- ۳۳۸
- ۲- شرط خیار ----- ۳۴۰
- ۳- شرط اخراج موقوف علیّه ----- ۳۴۱
- ۴- شرط ادخال ... ----- ۳۴۳
- فقه اهل سنت ----- ۳۴۶
- احکام شروط ده گانه ----- ۳۴۷
- ۱ و ۲- زیاده و نقصان ----- ۳۴۷
- ۳ و ۴- ادخال و اخراج ----- ۳۴۷

- ۳۴۸ ۵ و ۶- إعطا و حرمان
- ۳۴۸ ۷ و ۸- تغییر و تبدیل
- ۳۴۹ ۹ و ۱۰- ابدال و استبدال
- ۳۵۰ گفتار ۵- حکم شرط فاسد
- ۳۵۰ اشاره
- ۳۵۲ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۳۵۳ مبحث چهارم: تولیت و نظارت بر وقف
- ۳۵۳ گفتار ۱- معنای تولیت (ولایت) و نظارت بر وقف
- ۳۵۳ اشاره
- ۳۵۴ نظارت در لغت
- ۳۵۴ نظارت در اصطلاح
- ۳۵۴ گفتار ۲- اقسام ولایت
- ۳۵۴ اشاره
- ۳۵۶ ولایت واقف و ...
- ۳۵۶ دیدگاه امامیه
- ۳۵۶ اشاره
- ۳۵۷ ۱- جعل ولایت از سوی واقف برای خودش
- ۳۵۸ ۲- جعل ولایت از سوی واقف برای دیگری
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۶۰ چندنکته
- ۳۶۱ ۳- تولیت و نظارت در صورت عدم تعیین
- ۳۶۲ چند نکته
- ۳۶۴ نکته هایی از قانون مدنی
- ۳۶۵ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۳۶۸ گفتار ۳- شرایط متولی
- ۳۶۸ دیدگاه امامیه

- دیدگاه دیگر مذاهب ۳۷۲
- گفتار ۴- عزل متولی در صورت سلب صلاحیت و... ۳۷۳
- اشاره ۳۷۳
- دیدگاه دیگر مذاهب ۳۷۶
- گفتار ۵- ولایت برای تعیین و گزینش نگهبانان و کارگران و ۳۷۷
- گفتار ۶- نظارت بر متولی ۳۷۸
- گفتار ۷- حدود وظایف و اختیارات متولی ۳۷۹
- دیدگاه امامیه ۳۷۹
- تفویض و توکیل در تولیت ۳۸۰
- اجاره مال موقوف توسط متولی ۳۸۰
- دیدگاه دیگر مذاهب ۳۸۱
- گفتار ۸- اجرت متولی (حق التولیه) ۳۸۶
- دیدگاه امامیه ۳۸۶
- دیدگاه دیگر مذاهب ۳۸۸
- گفتار ۹- متولی امین است ۳۹۲
- مبحث پنجم: بیع و استبدال وقف ۳۹۲
- گفتار ۱- ادله عدم جواز بیع (فی الجملة) ۳۹۲
- گفتار ۲- آیا وقف با بیع باطل می شود یا با جواز بیع؟ ۳۹۵
- گفتار ۳- اقسام وقف و حکم بیع و استبدال آنها ۳۹۸
- دیدگاه امامیه ۳۹۸
- گفتار ۴- مساجد ۳۹۸
- اشاره ۳۹۸
- مقام اول: بیع و تصرف در اصل مسجد ۳۹۹
- مقام دوم: اموال مساجد ۴۰۳
- اشاره ۴۰۳
- ۱- به کار بردن و استفاده آنها در دیگر مساجد ۴۰۳

- ۴۰۴ ۲- بیع اموال مسجد و ...
- ۴۰۶ دیدگاه دیگر مناهب درباره مساجد
- ۴۰۶ مقام اول: اصل مسجد
- ۴۰۸ مقام دوم: اموال مسجد
- ۴۰۹ گفتار ۵- بیع و استبدال در وقف خاص
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۱۰ ضور ده گانه جواز بیع
- ۴۳۸ نکته ای از صاحب عروه
- ۴۴۰ حکم ثمن مال وقف در صورت بیع
- ۴۴۵ یادآوری چند نکته
- ۴۴۷ متصدی بیع وقف کیست؟
- ۴۵۰ نکته
- ۴۵۷ نکته پایانی این مبحث
- ۴۵۸ مبحث ششم: راههای اثبات وقف
- ۴۵۸ گفتار ۱- بیان راههای اثبات در فقه فریقین
- ۴۵۸ دیدگاه امامیه
- ۴۵۸ اشاره
- ۴۶۰ ۱- حصول علم
- ۴۶۰ ۲- بینه شرعیه
- ۴۶۱ ۳- اقرار ذی الید
- ۴۶۲ ۴- شیع
- ۴۶۲ ۵- استقلال ید موقوف علییه
- ۴۶۲ ۶- معامله وقفیت، توسط مسلمین
- ۴۶۳ ۷- وجود علایم
- ۴۶۳ ۸- کتابت
- ۴۶۳ اشاره به دو نکته

- ۴۶۴ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۴۶۷ گفتار ۲- توضیح نکته ای بسیار مهم
- ۴۶۸ مبحث هفتم: وقف در مرض موت
- ۴۶۸ گفتار ۱- معنای مرض موت
- ۴۶۹ گفتار ۲- معنای تبزّع
- ۴۶۹ اشاره
- ۴۷۰ تبزعات منجزه و مؤجله
- ۴۷۰ گفتار ۳- حکم مسأله
- ۴۷۰ اشاره
- ۴۷۱ ادله قول اول
- ۴۷۴ ادله قول دوم
- ۴۷۶ وصیت به وقف
- ۴۷۶ دیدگاه دیگر مذاهب
- ۴۷۷ اشاره به چند نکته
- ۴۷۹ فصل ششم: سُکنی، عُمری، رُقبی و حبس
- ۴۷۹ مبحث اول: سُکنی، عُمری و رُقبی از دیدگاه امامیه
- ۴۷۹ گفتار ۱- معانی این عناوین
- ۴۸۲ گفتار ۲- شرایط
- ۴۸۲ شرط اول: صیغه عقد
- ۴۸۳ شرط دوم: قبض
- ۴۸۶ شرط سوم: قصد قربت
- ۴۸۶ گفتار ۳- آیا اثر و فایده این عقود نقل منفعت است؟
- ۴۸۷ گفتار ۴- مواردی که متعلّق سُکنی، عمری و رُقبی قرار می گیرند
- ۴۸۸ گفتار ۵- قلمرو استفاده ساکن مُعمر...
- ۴۸۹ گفتار ۶- آیا قبل از انقضای مدّت مقرر، مالک حق بیع و... دارد؟
- ۴۹۰ گفتار ۷- حکم این عقود در صورت مرگ یکی از متعاقدين

۴۹۱	مبحث دوم: حبس (از دیدگاه امامیه) -----
۴۹۱	گفتار ۱- موارد و معنی حبس -----
۴۹۳	گفتار ۲- حبس؛ لزوم یا عدم لزوم؟ -----
۴۹۶	مبحث سوم: عمری، رُقبی و سُکنی از دیدگاه دیگر مذاهب -----
۴۹۶	گفتار ۱- معنای این عناوین -----
۴۹۷	گفتار ۲- حکم عمری -----
۵۰۰	گفتار ۳- حکم رُقبی -----
۵۰۱	گفتار ۴- حکم سُکنی -----
۵۰۳	بخش ۳: نقش وقف در شکوفایی اقتصاد اسلامی -----
۵۰۳	اشاره -----
۵۰۵	فصل اول: کلیّاتی پیرامون اقتصاد اسلامی -----
۵۰۵	اشاره -----
۵۰۵	گفتار ۱- اسلام دین زندگی است -----
۵۰۶	گفتار ۲- ثروت (و دنیا) از دیدگاه اسلام -----
۵۱۱	گفتار ۳- اقتصاد اسلامی در مقایسه با دیگر مکتبهای اقتصادی -----
۵۱۴	فصل دوم: نظام اقتصادی اسلام -----
۵۱۴	گفتار ۱- تفاوت مکتب اقتصادی و علم اقتصاد -----
۵۱۶	گفتار ۲- وظیفه و کار اصلی محقق در مکتب اقتصادی اسلام، کشف است -----
۵۱۶	گفتار ۳- اسلام و علم اقتصاد -----
۵۱۸	فصل سوم: اهداف اقتصادی اسلامی -----
۵۱۸	اشاره -----
۵۱۸	گفتار ۱- هدف اولی (یا اصلی) -----
۵۲۰	گفتار ۲- هدفهای فرعی و ثانوی -----
۵۲۰	اشاره -----
۵۲۰	۱- حاکمیت سیاسی اسلام -----
۵۲۱	۲- تحکیم ارزشهای معنوی و اخلاقی -----

- ۳- برپایی عدالت اجتماعی ۵۲۲
- ۴- استقلال اقتصادی ۵۲۳
- ۵- توسعه و رشد ۵۲۳
- ۶- رفاه عمومی ۵۲۴
- فصل چهارم: نقش وقف در تحقق اهداف اقتصاد اسلامی ۵۲۷
- گفتار ۱- نقش وقف در تحقق هدف اصلی و اولی ۵۲۷
- گفتار ۲- نقش وقف در تحقق اهداف فرعی اقتصاد اسلامی ۵۲۹
- الف - تأثیر وقف بر استقلال اقتصادی (و سیاسی) و رشد و توسعه ۵۲۹
- اشاره ۵۲۹
- ۱- فعالیتهای کشاورزی ۵۳۲
- ۲- فعالیتهای تولیدی ۵۳۳
- ۳- فعالیتهای خدماتی و اجتماعی ۵۳۷
- ب - تأثیر وقف بر تحقق عدالت اجتماعی و رفاه عمومی ۵۳۸
- اشاره ۵۳۸
- نقش وقف ۵۳۹
- گفتار ۳- گوشه هایی از موارد و جهات مصرف اوقاف ۵۴۱
- اشاره ۵۴۱
- ۱- مساجد ۵۴۱
- ۲- مدارس ۵۴۲
- ۳- کتابخانه ۵۴۶
- ۴- بیمارستان ۵۴۹
- ۵- دیگر موارد ۵۵۰
- سخن آخر: چگونه از نو میراث جاویدان وقف را احیا کنیم؟ ۵۵۶
- اشاره ۵۵۶
- ۱- مبارزه با عوامل رکود ۵۵۹
- ۲- تبلیغات صحیح و مستمر در سطوح گوناگون ۵۶۴

۵۶۶-----۳- حمایت قانونی از اوقاف

۵۶۹-----منابع و مأخذ

۵۸۶-----نمایه

۶۶۶-----درباره مرکز

وقف در فقه اسلامی و نقش آن در شکوفایی اقتصاد اسلامی

مشخصات کتاب

سرشناسه: حائری یزدی، محمدحسن، - ۱۳۳۴

عنوان و نام پدیدآور: وقف در فقه اسلامی و نقش آن در شکوفایی اقتصاد اسلامی / محمدحسن حائری یزدی

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۴۹۴

شابک: ۲۰۰۰۰ ریال

یادداشت: کتابنامه: ص. [۴۴۷] - ۴۵۶

موضوع: وقف

موضوع: اسلام و اقتصاد

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP۱۹۳/۲/ح ۷ و ۲/۱۳۸۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۷۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹۱۴۴۲۹

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۷۰۰۰

بخش ۱

کلیات

فصل اوّل: واژه وقف و صدقه ۲۳۰۰۰

مبحث اوّل: وقف و صدقه در لغت و اصطلاح ۲۳۰۰۰

گفتار ۱ - وقف در لغت ۲۳۰۰۰

گفتار ۲ - صدقه در لغت ۲۳۰۰۰

گفتار ۳ - وقف در اصطلاح فقها ۲۶۰۰۰

گفتار ۴ - توضیح مفردات تعریف ۲۸۰۰۰

مبحث دوم: رابطه واژه «وقف» و «صدقه» ۳۰۰۰۰

فصل دوم: مشروعیت و جایگاه وقف ۳۳۰۰۰

مبحث اوّل: مشروعیت وقف ۳۳۰۰۰

فقه امامیه ۳۳۰۰۰

فقه اهل سنت ۳۴۰۰۰

منکران مشروعیت ۳۷۰۰۰

مبحث دوم: اهمیت و جایگاه وقف ۳۸۰۰۰

تفاسیر و روایات شیعه ۳۹۰۰۰

الف - تفاسیر ۳۹۰۰۰

ب - روایات ۳۹۰۰۰

تفاسیر و روایات اهل سنت ... ۴۰

الف - تفاسیر ... ۴۰

ب - روایات ... ۴۱

ص: ۵

فصل سوم: تاریخچه وقف ... ۴۳

مبحث اول: وقف در قبل از اسلام ... ۴۳

مبحث دوم: وقف در میان ملل غیرمسلمان ... ۴۵

۱ - وقف در میان رومیان ... ۴۵

۲ - وقف در میان مصریان قدیم ... ۴۵

۳ - وقف در میان عراقیهای قدیم ... ۴۶

۴ - وقف در میان ایرانیان قدیم ... ۴۶

۵ - وقف در میان آلمانیها ... ۴۶

۶ - وقف در کشور سوئیس ... ۴۷

۷ - وقف در کشور فرانسه ... ۴۸

۸ - وقف در حقوق قدیم انگلستان و آمریکا ... ۴۹

مبحث سوم: وقف در جوامع اسلامی ... ۵۰

گفتار ۱ - موقوفات یا «صدقات» رسول خدا صلی الله علیه و آله ... ۵۰

حوادث هفت گانه ... ۵۱

فدک ... ۵۲

بررسی مسأله فدک از نظر امامیه ... ۵۵

ادله نحله (هبه) بودن فدک ... ۵۶

موارد هشتگانه صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله ... ۵۹

گفتار ۲ - وقف در سیره معصومین علیهم السلام ... ۵۹

حضرت علی علیه السلام ... ۶۰

حضرت زهرا علیها السلام ۶۲۰۰۰

اوقاف و صدقات برخی دیگر از امامان علیهم السلام ۶۳۰۰۰

گفتار ۳ - وقف در سیره صحابه و تابعین ۶۴۰۰۰

بخش ۲

وقف در فقه اسلامی

فصل اول: وقف؛ شرایط ۷۱۰۰۰

ص: ۶

شرط اوّل: قصد قُربت ... ۷۱

دیدگاه فقهای امامیه ... ۷۱

دلایل کسانی که قربت را معتبر نمی دانند ... ۷۲

دلایل کسانی که قربت را معتبر می دانند ... ۷۳

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۷۴

شرط دوم: صیغه ... ۷۶

معنای لغوی و اصطلاحی صیغه ... ۷۶

۱ - معاطات در وقف ... ۷۶

دیدگاه امامیه ... ۷۶

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۷۸

۲ - وقف عقد است یا ایقاع؟ ... ۷۹

دیدگاه امامیه ... ۷۹

دیدگاه دیگر مذاهب اسلامی ... ۸۲

۳ - آیا وقف از عقود لازم است؟ ... ۸۳

دیدگاه امامیه ... ۸۳

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۸۵

قانون مدنی ... ۸۹

۴ - الفاظ صیغه وقف ... ۸۹

دیدگاه فقهای امامیه ... ۸۹

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۹۱

شرط سوم: تنجیز ۹۳۰۰۰

معنای تنجیز ۹۳۰۰۰

دیدگاه امامیه ۹۳۰۰۰

دیدگاه فقهای دیگر مذاهب ۹۴۰۰۰

شرط چهارم: تأیید (دوام) ۹۶۰۰۰

فقه امامیه ۹۶۰۰۰

دیدگاه دیگر مذاهب ۱۰۱۰۰۰

ص: ۷

وقف منقطع ۱۰۳

احکام این اقسام ۱۰۳

دیدگاه امامیه ۱۰۳

دیدگاه دیگر مذاهب ۱۰۴

وقف منقطع الاول ۱۰۵

دیدگاه امامیه ۱۰۵

دیدگاه فقهای دیگر مذاهب ۱۰۷

وقف منقطع الوسط ۱۰۸

دیدگاه امامیه ۱۰۸

دیدگاه دیگر مذاهب ۱۰۹

شرط پنجم: اخراج از نفس ۱۱۰

دیدگاه امامیه ۱۱۰

دیدگاه فقهای دیگر مذاهب ۱۱۱

انتفاع واقف از وقف خویش ۱۱۳

دیدگاه امامیه ۱۱۴

دیدگاه دیگر مذاهب ۱۱۶

شرط ششم: قبض ۱۱۸

معنای لغوی و اصطلاحی قبض ۱۱۸

دیدگاه فقهای مذاهب در باره قبض در وقف ۱۱۸

دیدگاه فقهای امامیه ۱۱۸

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۱۲۴

فصل دوم: واقف؛ شرایط ... ۱۲۷

شرط اول تا چهارم: بلوغ، عقل، رشد (و کمال) و عدم حجر ... ۱۲۷

دیدگاه امامیه ... ۱۲۷

شرط پنجم: اختیار و قصد ... ۱۲۹

دیدگاه امامیه ... ۱۲۹

دیدگاه دیگر مذاهب اسلامی ... ۱۳۰

ص: ۸

شرط ششم: مالک بودن ... ۱۳۰

دیدگاه امامیه ... ۱۳۰

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۱۳۲

شرط هفتم: اسلام ... ۱۳۳

دیدگاه فقهای امامیه ... ۱۳۳

دیدگاه فقهای اهل سنت ... ۱۳۴

فصل سوم: مال موقوف؛ شرایط ... ۱۳۵

شرط اول: عین قابل انتفاع ... ۱۳۵

دیدگاه امامیه ... ۱۳۵

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۱۴۳

فروع مترتب بر این شرط ... ۱۴۳

قسمت وقف از طلق ... ۱۴۹

شرط دوم: قابلیت تملک ... ۱۴۹

فقه امامیه ... ۱۴۹

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۱۵۱

فصل چهارم: موقوف علیه؛ شرایط و ... ۱۵۳

مبحث اول: وقف خاص و عام ... ۱۵۳

مبحث دوم: شرایط موقوف علیه ... ۱۵۴

شرط اول: وجود ... ۱۵۴

دیدگاه امامیه ... ۱۵۴

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۱۵۷

شرط دوم: تعیین ... ۱۵۷

دیدگاه امامیه ... ۱۵۷

۱- حکم وقف بدون ذکر مصرف ... ۱۵۸

۲- وقف بر موارد غیر محصور ... ۱۶۰

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۱۶۱

۳- موقوفات مجهول المصرف ... ۱۶۳

ص: ۹

۴- اوقافی که رسم آنها باطل شده است ... ۱۶۴

۵- وقف در صورت انقراض موقوف علیهم ... ۱۶۶

دیدگاه امامیه ... ۱۶۷

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۱۶۸

شرط سوم: صحت تملک ... ۱۶۹

دیدگاه امامیه ... ۱۶۹

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۱۷۱

شرط چهارم: فقر ... ۱۷۱

دیدگاه امامیه ... ۱۷۱

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۱۷۲

شرط پنجم: اسلام و ایمان ... ۱۷۳

۱- وقف بر کافر ذمی ... ۱۷۳

۲- وقف بر کافر حربی ... ۱۷۶

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۱۷۷

۳- وقف بر بیع، کنایس، تورات و ... ۱۷۸

قانون مدنی ... ۱۷۹

مبحث سوم: وقف بر اولاد ... ۱۸۰

۱ - مشروعیت وقف بر اولاد ... ۱۸۱

۲ - دخول یا عدم دخول اولاد اولاد در «اولاد» ... ۱۸۲

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۱۸۴

۳ - حکم دختران در وقف اولادی ... ۱۸۵

دیدگاه امامیه ... ۱۸۵

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۱۸۷

ذریه، عقب، نسل ... ۱۸۸

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۱۹۰

۴ - جنین ... ۱۹۱

چند فرع ... ۱۹۲

ص: ۱۰

مبحث چهارم: بیان مصادیق واژه ها و اصطلاحات ... ۱۹۴

«مسلمین» ... ۱۹۴

«مؤمنین» ... ۱۹۵

«شیعه» ... ۱۹۷

«اهل بیت» و «آل رسول علیهم السلام» ... ۱۹۸

«فی سبیل الله»، «فی سبیل الثواب»، «فی سبیل الخیر» ... ۲۰۷

دیدگاه امامیه ... ۲۰۷

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۲۰۸

«فقرا» ... ۲۰۹

«جیران = همسایگان» ... ۲۱۱

چند نکته ... ۲۱۳

مبحث پنجم: چگونگی مصرف در آمد وقف (تفضیل، تساوی و ...) ... ۲۱۴

دیدگاه امامیه ... ۲۱۴

چند نکته ... ۲۱۶

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۲۱۶

فصل پنجم: احکام وقف ... ۲۱۹

مبحث اول: نگهداری و هزینه مال موقوف ... ۲۱۹

گفتار ۱ - لزوم نگهداری مال موقوف ... ۲۱۹

دیدگاه امامیه ... ۲۱۹

گفتار ۲ - هزینه مال موقوف ... ۲۲۰

دیدگاه امامیه ... ۲۲۰

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۲۲۱

مبحث دوم: ملکیت در وقف ... ۲۲۲

گفتار ۱ - مالک رقبه اموال موقوفه کیست؟ ... ۲۲۲

دیدگاه فقهای امامیه ... ۲۲۳

مالکیت موقوف علیه ... ۲۲۵

چند نکته ... ۲۲۹

ص: ۱۱

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۲۳۰

گفتار ۲ - اجاره وقف توسط موقوف علیه ... ۲۳۳

دیدگاه امامیه ... ۲۳۳

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۲۳۶

گفتار ۳ - شخصیت حقوقی وقف ... ۲۳۸

مبحث سوم: شروط واقف ... ۲۴۱

گفتار ۱ - معنای شرط ... ۲۴۱

گفتار ۲ - اهمیت شروط واقف ... ۲۴۲

گفتار ۳ - شرایط صحت شروط ... ۲۴۴

شرط اول: عدم مخالفت با مقتضای عقد ... ۲۴۴

شرط دوم: اقتران به انشای وقف ... ۲۴۵

شرط سوم: عدم مخالفت با کتاب و سنت ... ۲۴۵

شرط چهارم: عدم جهالت ... ۲۴۶

شرط پنجم: جایز بودن نفس شرط ... ۲۴۶

گفتار ۴ - بعضی از مصادیق شروط واقف ... ۲۴۹

۱- شرط عود مال موقوف به واقف در صورت نیاز ... ۲۴۹

۲- شرط خیار ... ۲۵۱

۳- شرط اخراج موقوف علیه ... ۲۵۲

۴- شرط ادخال موقوف علیه ... ۲۵۲

فقه اهل سنت ... ۲۵۵

گفتار ۵ - حکم شرط فاسد ... ۲۵۸

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۲۶۱

مبحث چهارم: تولیت و نظارت بر وقف ... ۲۶۲

گفتار ۱ - معنای تولیت و نظارت بر وقف ... ۲۶۲

نظارت در لغت ... ۲۶۳

نظارت در اصطلاح ... ۲۶۳

گفتار ۲ - اقسام ولایت (عامه، خاصه و ...) ... ۲۶۳

ص: ۱۲

ولایت واقف و... ۲۶۴ ...

دیدگاه امامیه ۲۶۴ ...

چند نکته ۲۶۹ ...

نکته هایی از قانون مدنی ۲۷۰ ...

دیدگاه دیگر مذاهب ۲۷۱ ...

گفتار ۳ - شرایط متولی ۲۷۴ ...

دیدگاه امامیه ۲۷۴ ...

دیدگاه دیگر مذاهب ۲۷۷ ...

گفتار ۴ - عزل متولی در صورت سلب صلاحیت و... ۲۷۸ ...

دیدگاه دیگر مذاهب ۲۸۱ ...

گفتار ۵ - ولایت برای تعیین و گزینش نگهبانان، کارگران و... ۲۸۲ ...

گفتار ۶ - نظارت بر متولی ۲۸۳ ...

گفتار ۷ - حدود وظایف و اختیارات متولی ۲۸۴ ...

دیدگاه امامیه ۲۸۴ ...

تفویض و توکیل در تولیت ۲۸۵ ...

اجاره مال موقوف توسط متولی ۲۸۵ ...

دیدگاه دیگر مذاهب ۲۸۶ ...

گفتار ۸ - اجرت متولی ۲۹۰ ...

دیدگاه امامیه ۲۹۰ ...

دیدگاه دیگر مذاهب ۲۹۱ ...

گفتار ۹ - متولّی امین است ۲۹۴ ...

مبحث پنجم: بیع و استبدال وقف ۲۹۴ ...

گفتار ۱ - ادله عدم جواز بیع (فی الجملة) ۲۹۴ ...

گفتار ۲ - آیا وقف با بیع باطل می شود یا با جواز بیع ۲۹۷ ...؟

گفتار ۳ - اقسام وقف و حکم بیع و استبدال آنها ۲۹۹ ...

دیدگاه امامیه ۲۹۹ ...

گفتار ۴ - مساجد ۲۹۹ ...

ص: ۱۳

مقام اوّل - بیع و تصرف در اموال مساجد ... ۳۰۰

مقام دوم - اموال مساجد ... ۳۰۴

دیدگاه دیگر مذاهب در باره مساجد ... ۳۰۷

گفتار ۵ - بیع و استبدال در وقف خاصّ ... ۳۱۰

صور دهگانه جواز بیع ... ۳۱۱

نکته ای از صاحب عروه ... ۳۳۳

حکم ثمن مال وقف در صورت بیع ... ۳۳۵

یاد آوری چند نکته ... ۳۳۹

متصدی بیع وقف کیست؟ ... ۳۴۰

نکته ... ۳۴۳

نکته پایانی این مبحث ... ۳۵۰

مبحث ششم: راههای اثبات وقف ... ۳۵۱

گفتار ۱ - بیان راههای اثبات در فقه فریقین ... ۳۵۱

دیدگاه امامیه ... ۳۵۱

اشاره به دو نکته ... ۳۵۵

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۳۵۶

گفتار ۲ - توضیح نکته ای بسیار مهم ... ۳۵۸

مبحث هفتم: وقف در مرض موت ... ۳۵۹

گفتار ۱ - معنای مرض موت ... ۳۵۹

گفتار ۲ - معنای تَبْرُع ... ۳۶۰

تبرعات منجزه و مؤجله ... ۳۶۱

گفتار ۳ - حکم مسأله ... ۳۶۱

ادله قول اول ... ۳۶۲

ادله قول دوم ... ۳۶۴

وصیت به وقف ... ۳۶۶

دیدگاه دیگر مذاهب ... ۳۶۶

اشاره به چند نکته ... ۳۶۷

ص: ۱۴

فصل ششم: سُکنی، عُمری، رُقَبی و حبس ... ۳۶۹

مبحث اوّل: سُکنی، عُمری و رُقَبی از دیدگاه امامیه ... ۳۶۹

گفتار ۱ - معانی این عناوین ... ۳۶۹

گفتار ۲ - شرایط ... ۳۷۲

شرط اوّل: صیغه عقد ... ۳۷۲

شرط دوم: قبض ... ۳۷۳

شرط سوم: قصد قُربت ... ۳۷۵

گفتار ۳ - اثر و فایده این عقود، نقل منفعت است ... ۳۷۵

گفتار ۴ - مواردی که متعلّق سُکنی، عمری - fe' و رُقَبی قرار می گیرند ... ۳۷۶

گفتار ۵ - قلمرو استفاده ساکن، مُعمر ... ۳۷۷

گفتار ۶ - آیا قبل از انقضای مدّت مقرّر، مالک، حقّ بیع و ... دارد؟ ... ۳۷۸

گفتار ۷ - حکم این عقود در صورت مرگ یکی از متعاقّدین ... ۳۷۹

مبحث دوم: حبس از دیدگاه امامیه ... ۳۸۰

گفتار ۱ - موارد و معنای حبس ... ۳۸۰

گفتار ۲ - حبس؛ لزوم یا عدم لزوم؟ ... ۳۸۲

مبحث سوم: عُمری، رُقَبی و سُکنی از دیدگاه دیگر مذاهب ... ۳۸۴

گفتار ۱ - معنای این عناوین ... ۳۸۴

گفتار ۲ - حکم عُمری ... ۳۸۵

گفتار ۳ - حکم رُقَبی ... ۳۸۷

گفتار ۴ - حکم سُکنی ... ۳۸۸

نقش وقف در شکوفایی اقتصادی و فرهنگ اسلامی

فصل اول: کلیاتی پیرامون اقتصاد اسلامی ... ۳۹۱

گفتار ۱- اسلام دین زندگی است ... ۳۹۱

گفتار ۲- ثروت (و دنیا) از دیدگاه اسلام ... ۳۹۲

گفتار ۳- اقتصاد اسلامی در مقایسه با دیگر مکتهای اقتصادی ... ۳۹۶

فصل دوم: نظام اقتصادی اسلام ... ۳۹۹

گفتار ۱ - تفاوت مکتب اقتصادی و علم اقتصاد ... ۳۹۹

گفتار ۲ - وظیفه و کار اصلی محقق در مکتب اقتصادی اسلام، کشف است ... ۴۰۱

گفتار ۳ - اسلام و علم اقتصاد ... ۴۰۱

فصل سوم: اهداف اقتصاد اسلامی ... ۴۰۳

گفتار ۱ - هدف اولی (یا اصلی) ... ۴۰۳

گفتار ۲ - هدفهای فرعی و ثانوی ... ۴۰۵

۱- حاکمیت سیاسی اسلام ... ۴۰۵

۲- تحکیم ارزشهای معنوی و اخلاقی ... ۴۰۶

۳- برپایی عدالت اجتماعی ... ۴۰۷

۴- استقلال اقتصادی ... ۴۰۸

۵- توسعه و رشد ... ۴۰۸

۶- رفاه عمومی ... ۴۰۹

فصل چهارم: نقش وقف در تحقق اهداف اقتصاد اسلامی ... ۴۱۱

گفتار ۱- نقش وقف در تحقق هدف اصلی و اولی ... ۴۱۱

گفتار ۲- نقش وقف در تحقق اهداف فرعی اقتصاد اسلامی ... ۴۱۳

نقش وقف ... ۴۲۰

گفتار ۳ - گوشه هایی از موارد و جهات مصرف اوقاف ... ۴۲۲

۱- مساجد ... ۴۲۲

۲- مدارس ... ۴۲۳

۳- کتابخانه ... ۴۲۷

۴- بیمارستان ... ۴۳۰

۵- دیگر موارد ... ۴۳۱

سخن آخر: چگونه از نو میراث جاویدان وقف را احیا کنیم؟ ... ۴۳۵

۱- مبارزه با عوامل رکود ... ۴۳۸

۲- تبلیغات صحیح و مستمر در سطوح گوناگون ... ۴۴۲

۳- حمایت قانونی از اوقاف ... ۴۴۴

منابع و مآخذ ... ۴۴۷

نمایه ... ۴۵۷

ص: ۱۶

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ (۱) چنان که در متن اثر حاضر اشاره شده، سنتِ دیرپای وقف، هم در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و معصومین علیهم السلام و هم در سیره صحابه و تابعین از جایگاهی والا و ارجمند برخوردار بوده است. پس از صدر اوّل نیز مسلمانان، به سهم خود، در همه اعصار و امصار به عنوان یک سنتِ حسنه و صدقه جاریه به آن نگریسته اند.

این روند، به رغم همه نشیب و فرازها و عوامل متعدد بازدارنده در طول تاریخ، استمرار یافت تا آن جا که در مقاطع متعدّد تاریخی، در بسیاری از بلاد اسلامی، آمار رقبّات موقوفه به ارقامی نجومی و شگفت آور رسید که در مبحث پایانی این کتاب به گوشه هایی از آنها اشاره هایی شده است.

غرض از ذکر این نکته، بیان این واقعیت است که: مسأله وقف همواره (جز در بعضی از مقاطع) به عنوان یک مسأله اصلی و اساسی (و نه یک مسأله فرعی و حاشیه ای) در متن جامعه اسلامی مطرح بوده است و مسلمانان برای آن حساب ویژه ای باز می کرده اند.

از این رو موضوع «وقف» در ابعاد گوناگون فقهی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ... زمینه های

پژوهش دارد که (بوئژه در سالهای اخیر و پس از پیروزی انقلاب اسلامی) کارهای بس ارزنده و قابل توجهی در این مورد صورت گرفته است. اما تا آن جا که نگارنده استقصا کرده، این موضوع از نظر فقهی و اقتصادی (بوئژه فقهی) کمتر مورد توجه قرار گرفته و جای کتابی مستقل در موضوع وقف با محوریت فقه امامیه، که در آن دیدگاه دیگر مذاهب اسلامی نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته باشد، خالی است.

نگارنده به هیچ وجه مدّعی نیست که این خلأ را پر کرده و یا در این زمینه کاری درخور انجام داده، اما به هر حال گامی است که برداشته و کاری است که با راهنماییهای ارزشمند اساتیدی بزرگوار انجام داده است. امید است محققان و پژوهشگران ارجمند با عنایت به اهمّیت ویژه این موضوع، گامهای

ص: ۱۷

۱- هرگز به مقام برّ (خیر و نیکی) نایل نمی شوید مگر آن که از چیزهایی که دوست دارید (در راه خدا) انفاق کنید. آل عمران: ۹۲.

بلندتری را بردارند و کارهای ارزشمندتری را در این زمینه ها ارائه دهند.

این اثر، بجز فهرستها و پیشگفتار، سه بخش اصلی و «سخن آخر» را در بر می گیرد؛ بخش اول با

عنوان «کلیات» به واژه وقف و صدقه، مشروعیت و جایگاه وقف و تاریخچه آن پرداخته است.

بخش دوم «وقف در فقه اسلامی» نام دارد و در آن، شرایط وقف، واقف، مال موقوف و موقوف علیه بررسی شده، سپس تحت عنوان «احکام وقف»، مباحث ملکیت در وقف، تولیت و نظارت بر وقف، شروط واقف، بیع و استبدال وقف، راههای اثبات وقف و وقف در مرض موت، مطرح و بررسی

شده و در پایان، مطالبی درباره سُکنی، عُمری، رُقبی و حبس آمده و مورد تحقیق قرار گرفته است.

بخش سوم با عنوان «نقش وقف در شکوفایی اقتصاد و فرهنگ اسلامی» به کلیاتی پیرامون «اقتصاد

اسلامی» پرداخته و سپس در ادامه، اهداف اقتصاد اسلامی و نقش مثبت وقف در تحقق آن اهداف، به اختصار مورد بررسی قرار گرفته است. و بالاخره، «سخن آخر» پیشنهادهایی است در مورد احیای مجدد و رونق دوباره سنت وقف، به این امید که این سنت دیرینه اسلامی جایگاه راستین خود را باز یابد. ان شاء الله.

نگارنده در این اثر از راهنمایی های ارزشمند اساتید بزرگوار و حجج اسلام استاد محمد واعظ زاده

خراسانی، استاد عبدالکریم عبداللّهی نژاد و استاد کاظم مدیر شانه چی، استادان گرانقدر دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی و نیز حجه الاسلام والمسلمین استاد الهی خراسانی، مدیر عامل محترم بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، بهره جسته و در ویرایش اثر از همراهی فاضل ارجمند جعفر

شریعتمداری برخوردار شده و زحمت آماده سازی را به دوش آقای رضا ارغیانی و رنج حروف چینی را بر دستان آقای احمد پهلوان زاده نهاده و همچنین از همان آغاز از همراهی بیدریغ برادر ارجمند مصطفی کدکنی استفاده کرده است و اینک وظیفه خود می داند از همه این عزیزان بویژه استادان

گرانقدر و برادران عزیز در واحد نشر بنیاد پژوهشهای اسلامی تقدیر و سپاسگزاری نماید.

نگاره همچنین ضمن اعتراف به پیراسته نبودن این اثر از اشکال، آمادگی خود را برای استقبال از

هر نقد خیرخواهانه و راهنمایی دلسوزانه اعلام می نماید.

مشهد مقدس - دانشگاه فردوسی

محمد حسن حائری

ص: ۱۹

بخش ۱: کلیات

اشاره

ص: ۲۱

گفتار ۱- وقف در لغت

وقف در لغت به معنای ایستادن و درنگ کردن است (۱). در لسان العرب (ماده وقف) این واژه را چنین توضیح داده است: وقوف در ضدّ جلوس است، هر گاه کسی در مکانی بایستد می گویند: «وَقَفَّ» و جمع آن وقوف است و به صورت متعدی نیز به کار می رود می گوئیم: وَقَفَّتْهَا أَنَا وَقَفًّا وَ وَقَفَّ الدَّابَّةُ..

هر گاه گفته شود: «وَقَفَّ الْأَرْضَ عَلَى الْمَسَاكِينِ (یا لِلْمَسَاكِينِ) وَقَفًّا» به معنای حبس خواهد بود. (۲).

خلیل بن احمد در توضیح این واژه می نویسد:

وقف مصدر «وَقَفَّتْ الدَّابَّةُ» و «وَقَفَّتْ الْكَلِمَةُ وَقَفًّا» می باشد و این کلمه متعدی است که گاهی لازم هم به کار می رود و «اوقفتُ» بجز در معنای کندن و انتزاع کردن به کار

ص: ۲۳

۱- لغت نامه دهخدا: حرف «واو».

۲- لسان العرب: ماده «وقف».

نمی رود. همچنین به نوعی زیور که از عاج و یا شاخ حیوانات ساخته می شود، نیز «وَقْف» می گویند. (۱)

سخن جوهری در صحاح اللغه این است:

وقف به معنای زیوری ساخته شده از عاج نیز آمده است، «وَقَفْتُ الْمَرْأَةَ تَوْقِيفًا» یعنی: در دست آن زن وقف (زیور) قرار دادم. معنای دیگر آن ایستادن است و به معنای آگاه ساختن نیز آمده است: می گوئیم: وَقَفْتُهُ عَلَى ذَنْبِهِ: «او را بر گناهش آگاه ساختم». و «أَوْقَفْتُهَا» با الف لغتی پست (ردیئه) است، البتّه این واژه (با الف) در موردی که به معنای کندن و انتزاع کردن به کار رود، و نیز اگر به کسی که ایستاده است، بگوئیم، «مَا أَوْقَفَكَ

هیهنا؟»، نیکوست و قبحی ندارد. (۲)

در مُعْجَمِ مَقَائِسِ اللُّغَةِ نیز واژه «وقف» را به «مکث» معنا کرده است. طَرِيحِي در مجمع البحرين نیز برای بیان معنای لغوی «وقف» به کریمه: «وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّيَارِ» (۳) شاهد آورده که همان «مکث و درنگ کردن» است، البتّه به شکل متعدی، فهمیده می شود. (۴)

از مجموع آنچه در معنای لغوی واژه «وقف» بیان کرده اند به دست می آید که این واژه به معنای: ایستادن و درنگ کردن، سرپا نگه داشتن، آگاه شدن و آگاه ساختن، کندن و انتزاع کردن، منع و نوعی زیور و احیانا بعضی معانی دیگر آمده است. و در مباحث آینده

روشن خواهد شد که همه این معانی لغوی به شکلی با معنای اصطلاحی آن در فقه اسلامی تناسب و ارتباط اساسی دارند.

گفتار ۲- صدقه در لغت

نویسنده مُعْجَمِ مَقَائِسِ اللُّغَةِ در توضیح ریشه معنای صدقه می نویسد: صدقه، یعنی آنچه انسان از طرف خود و مالش تصدّق می کند و این واژه از «صَدَقَ» گرفته شده که به معنای شیء قوی است؛ قول و یا غیر آن و راستگویی را «صَدَقَ» نامیده اند، برای این که

ص: ۲۴

۱- کتاب العین: ماده «وقف».

۲- صحاح اللغه: ماده «وقف»

۳- انعام: ۲۷.

۴- مجمع البحرين: ماده «وقف».

در ذات خود قوی و ابطال ناپذیر است، بر خلاف «کذب» که ضعیف و متزلزل است، «شَیْءٌ صَدَقٌ» یعنی صُیْلِب و محکم و «رُْمَحٌ صَدَقٌ» یعنی نیزه محکم و این که به مهریه زن هم «صَدَاقٌ» می گویند برای قوْت حَقَّائِیت آن است. (۱)

در لسان العرب از خلیل نقل شده است که:

کامل از هر چیز را «صَدَقٌ» می گویند؛ «رَجُلٌ صَدَقٌ» و «امْرَأَةٌ صَدَقَةٌ» یعنی مرد و زن کامل... و صَدَقَهُ چیزی است که انسان آن را در راه خدا به فقرا انفاق می کند... و مَصَدَّقٌ،

کسی است که صدقاتِ اَنعام... را جمع آوری می کند و به مُعْطَى صدقات و گیرنده و درخواست کننده آنها یعنی سائل، (هر دو) «مَتَصَدَّقٌ» می گویند. (۲)

در صحاح اللغه آمده است: هر چند عموم مردم به سائل هم «مَتَصَدَّقٌ» می گویند، اما

این واژه به معنای معطی است و «مُصَدَّقٌ» هم در واقع همان «مَتَصَدَّقٌ» است که با تبدیل

و ادغام به این صورت در آمده است، و «صَدَاقَةٌ» و «مُصَادَقَةٌ» به معنای خُلَّت و دوستی

است و «صَدِيقٌ» به کسی می گویند که گفتارش، کردارش را تأیید و تصدیق می کند. و «صَدَقٌ» به معنای نیزه مستحکم نیز هست... و «صَدَقَهُ»، آن چیزی است که به فقرا انفاق

می شود. (۳)

ابن اثیر در ذیل واژه «صدقه» حدیثی را ذکر کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن گاه که آیه کریمه: «وَلْتُنْظُرُوْا نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» (۴) را قراءت کرد، فرمود: «تَصَدَّقَ رَجُلٌ مِّنْ دِيْنَارِهِ وَ مِنْ دِرْهَمِهِ وَ تَوْبِهِ» (یعنی آیه مربوط به کسی است که از دینار و درهم و پوشاک خود تصدق کرده است.) و این جمله هر چند ظاهر خبری دارد اما در معنای انشاء است یعنی: «لِيَتَصَدَّقَ» مانند: «أَنْجَزَ حُرٌّ مَّا وَعَدَهُ» یعنی «لِيُنْجِزَ». (۵)

طَرِيحِي نیز در مجمع البحرين ضمن بیان این مطلب که: صَدِيقٌ یعنی انسانی که بر تصدیق به حق و حقیقت مداومت دارد، معنای اصطلاحی صدقه را ذکر کرده است، یعنی: آنچه انسان به طور تبرّعی و بلاعوض با قصد قربت به دیگری می دهد. وی اظهار می دارد که: زکات، کفّاره و امثال آن در این تعریف داخلند. (۶)

ص: ۲۵

۱- معجم مقاییس اللغه: ماده «صدق».

۲- لسان العرب: ماده «صدق».

۳- صحاح اللغه: ماده «صدق».

٤- حشر: ١٨.

٥- النّهايّه: مادّه «صدق».

٦- مجمع البحرين: مادّه «صدق».

بنابراین، صدقه در لغت از ماده «صَدَقَ» و «صَدَقَ» به معنای درستی، دوستی، استحکام و مانند اینهاست و تناسب و ارتباط آن با معنای اصطلاحی اش، که به آن اشاره شد و توضیح بیشتر آن خواهد آمد، روشن است.

گفتار ۳- وقف در اصطلاح فقها

شیخ طوسی در مبسوط قبل از تعریف وقف می نویسد:

وجوه عطایا بر سه دسته اند که دوتای آنها در زندگی دنیا و یکی مربوط به جهان آخرت است. آن که به آخرت مربوط است، «وصیت» است که بحث مستقل دارد، و اما آن دو که به زندگی دنیا ارتباط دارند «هبه» و «وقف» می باشند (وی سپس در مقام تعریف وقف ادامه می دهد): وقف عبارت است از «تَحْيِيسُ الْأَصْلِ وَ تَسْيِيلُ الْمَنْفَعَةِ» و

جمع آن «وُقُوفٌ» و «أَوْقَافٌ» است، می گوئیم: «وَقَفْتُ» اما «أَوْقَفْتُ» شاذ و نادر است. (۱)

محقق در شرایع، وقف را (با مقداری تغییر) چنین تعریف کرده است:

«الْوُقُوفُ عَقْدٌ تَمَرُّهُ تَحْيِيسُ الْأَصْلِ وَ إِطْلَاقُ الْمَنْفَعَةِ» در حالی که در المختصر النافع

تفاوت تعریف «وقف» با تعریف شیخ در مبسوط تنها در کلمه «اطلاق» به جای «تسبیل»

است. (۲) تعریف شهید در لمعه نیز دقیقا همان تعریف محقق در نافع است. عبارت علامه در قواعد نیز چنین است: «الْوُقُوفُ عَقْدٌ يُفِيدُ تَحْيِيسَ الْأَصْلِ وَ إِطْلَاقَ الْمَنْفَعَةِ». (۳)

ابن ادریس در سرائر با عباراتی تقریبا همانند عبارات شیخ طوسی در مبسوط، وقف

را دقیقا همانند شیخ تعریف کرده است. (۴)

شهید ثانی در ذیل تعریف شرایع می نویسد: در این جا وقف به بعضی از خواص آن تعریف شده است. یعنی این تعریف حقیقی نیست، این دو از ویژگیهای وقف هستند و گرنه حبس، سُکْنی، عمری و رُقْبی (۵) نیز همین دو ویژگی (تَحْيِيسِ اَصْلِ و اِطْلَاقِ

ص: ۲۶

۱- المبسوط: ۳/۲۸۶.

۲- المختصر النافع: ۲/۲۹۹.

۳- قواعد الاحکام ۲/۳۸۷؛ مفتاح الکرامه: ۹/۲؛ جامع المقاصد: ۹/۷.

۴- السرائر: ۳/۱۵۲.

۵- توضیح و بحث پیرامون این عناوین در جای خود خواهد آمد، ان شاءالله.

بنابراین باید تحبیس اصل به طور دائم (یعنی با قید دوام) منظور باشد تا عناوین نامبرده از تعریف خارج گردند؛ هرچند ممکن است باز این تعریف به «وقف منقطع الآخر» نقض شود، زیرا وقفی است صحیح، بدون این که دارای دوام (و تأیید) باشد. مگر این که کسی (برای ردّ این نقض) بگوید: وقف منقطع الآخر در حقیقت «حبس» است نه وقف، همچنان که کسانی گفته اند امّا قابل قبول نیست، هرچند این وقف از جهت مفاد و مصداق تفاوت چندانی با حبس ندارد. (شهادت ادامه می دهد): این تعریف از حدیث رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته شده است که فرمود: «حَبَسَ الْأَصْلَ وَ سَبَّلَ الثَّمَرَ»^(۱): «اصل (مال) را حبس و ثمره اش را در راه خدا قرار ده».

صاحب جواهر^(۲) در ذیل تعریف شرایع، دلیل عدول متأخران را از واژه «تسبیل»، که در حدیث نبوی آمده است، به واژه «اطلاق» چنین توضیح می دهد: منظور از تسبیل، همان اباحه تصرف برای «موقوف علیه» است که هرطور بخواهد، همانند تصرف در ملک طلق، تصرف کند (البته با محدودیتهایی) و برای این که آزادی در تصرف از تعریف، فهمیده شود، به جای واژه «تسبیل» از واژه «اطلاق» استفاده کرده اند؛ اما در

صاحح تسبیل را چنین معنا کرده است: «سَبَّلَ فُلَانٌ ضَيْعَتَهُ» یعنی آن را در راه خدای متعال قرار داد.

بنابراین، از واژه «تسبیل»، معنای فی سبیل الله و قربت فهمیده می شود و چون وقف از صدقات است^(۳) و (حدّ اقلّ نزد بسیاری از اعظام) قصد قربت در آن معتبر است، همان تعبیر «تسبیل» که در حدیث نیز آمده است سزاوارتر و مناسبتر است. دلیلی هم که صاحب جواهر برای عدول متأخران از این واژه ذکر کرد، روشن نیست.

فاضل مقداد^(۴) برای رهایی از ایرادات و نقضهایی که اشاره شد، می نویسد: وقف، در حقیقت عبارت است از: «عقدی که بر تحبیس اصل و اطلاق (یا تسبیل) منفعت دلالت دارد» نه این که وقف عبارت از این دو ویژگی باشد. تعریف برگزیده فخرالمحققین در

۱- مسالك الافهام: ۱/۳۴۴.

۲- جواهرالكلام: ۲۸/۲.

۳- توضیح بیشتر این مطلب در جای خود خواهد آمد.

۴- التَّنْقِيحُ الرَّائِعُ: ۲/۳۰۰.

ایضاح نیز همین است. (۱) کاشف الغطاء حقیقت وقف را حبس می داند (که منشأ لغوی آن همان وقوف به معنای قیام بدون حرکت است)، زیرا این عقد صاحب آن را از تصرف حبس (منع) می کند که در شرع به طور حقیقی یا مجازی (به دلیل وجود علاقه کل و جزء) بر عقد وقف اطلاق شده است. (۲)

به نظر می رسد بیان کاشف الغطاء بیشتر از بیان فاضل مقداد و فخر قابل دفاع باشد، مخصوصا اگر در باب وقف، عقد را شرط ندانیم و معاطات را کافی بدانیم.

گفتار ۴- توضیح مفردات تعریف

«تحییس الاصل و اطلاق المنفعه»: محقق کرکی (۳) در توضیح مفردات این عبارت می نویسد: منظور از تحییس اصل، منع از تصرف به معنای نقل و انتقال از قبیل بیع، هبه

و... است. فاضل مقداد نیز در توضیح عبارت مذکور می نویسد: منظور از تحییس اصل، جلوگیری از نقل آن است از جهت خودش، و معنای «اطلاق المنفعه» همان اباحه هرگونه تصرف برای مستحق آن است. (۴) و شهید ثانی در روضه «تحییس الاصل» را چنین تفسیر کرده است:

تحییس الاصل یعنی اصل ملک را در حالتی قرار دادن که بجز در موارد استثنا شده، تصرفاتی که موجب نقل و انتقال آن می شود جایز نباشد. (۵) ابوالصلاح حلبی در کافی در مقام بیان ویژگی مطلق صدقه چنین توضیح می دهد:

صدقه وجهی است برای حرمت تصرف بر متصدق (انفاق کننده) و اباحه آن بر «متصدق علیه».... (۶)

حق این است که منظور از تحییس اصل، جلوگیری از نقل و انتقال آن (جز در موارد استثنا شده) توسط واقف، موقوف علیه و هرکس دیگر است، چنان که از اطلاق عبارات محقق کرکی، فاضل مقداد و شهید ثانی استفاده می شود نه آنچه حلبی اظهار داشته است (یعنی تنها حرمت تصرف متصدق).

ص: ۲۸

۱- ایضاح الفوائد: ۲/۳۷۷.

۲- کشف الغطاء: ص ۱۷۱.

۳- جامع المقاصد: ۹/۷.

۴- التَّنْقِیحُ الرَّائِعُ: ۲/۳۰۰.

۵- الرُّوضَةُ الْبَهِیَّةُ: ۱/۲۹۸.

۶- الکافی: ۳۲۴.

در فقه حنفی وقف عبارت است از محبوس کردن عین ملک واقف و تصدّق کردن منفعت آن در جهت خیر. (۱) تعریف مختصر شمس الدین سرخسی (یعنی حبسُ المملوكِ عن التمليك من الغير) نیز به همان معنای بخش اول تعریف فوق است.

فقه مالکی

وقف آن است که مالک، ملکی را که (هر چند با اجرت) مملوک اوست یا در آمد آن را (مثل درهم و دینار) با صیغه مخصوص و با مدّتی معلوم، طبق نظر واقف، برای مستحقّی قرار دهد. (۲)

از این تعریف کاملاً هویداست که مالکیه، دوام را در وقف شرط نمی داند همچنین عین موقوفه را بر ملکیت واقف باقی می داند، بر خلاف تعریف قبلی که خروج عین از ملک واقف از آن روشن بود. و جالب است که هر دو طرف به حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله استناد و استدلال کرده اند که به عمر (که درباره ملک خود در خیر کسب تکلیف کرده بود) فرمود «ان شئتَ حبستَ أصلها و تصدقتَ بها». (۳)

اصل این حدیث و مطالبی پیرامون آن در مباحث آینده (۴) خواهد آمد. ان شاء الله.

فقه شافعی

تعریف زیر، مورد نظر شافعیه و نیز حنفیه و حنابله است: محبوس کردن مالی که استفاده از آن با بقای عین آن میسر است. یعنی قطع تصرف در رقبه آن از جانب واقف و

غیر او برای صرف در مورد یا موارد مباح موجود. (۵)

ص: ۲۹

۱- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۵۳، فتح القدیر: ۵/۳۷-۴۰ و ۶۲، اللباب: ۲/۱۸۰.

۲- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۵۵-۱۵۶؛ الشرح الكبير: ۴/۷۶؛ الشرح الصغير و بُلغُه السالك: ۲/۹۷-۹۸، الفروق: ۲/۱۱۱.

۳- نیل الاوطار: ۶/۲۰.

۴- در بحثهای مشروعیت وقف، ملکیت در وقف و...

۵- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۵۴-۱۵۵، کشف القناع: ۴/۲۶۷؛ غایه المنتهی: ۲/۲۹۹.

ابن قدامه بعد از توضیح مختصر معنای لغوی وقف و اشاره به حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله می نویسد: وقف مستحب است و معنای آن «تَحْيِيسُ الْأَصْلِ وَ تَسْيِيلُ الثَّمَرِ» می باشد. (۱)

فقه ظاهری

ابن حزم اندلسی می نویسد: به نصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقف دو فعل متغایر باید صورت پذیرد؛ یکی محبوس کردن عین ملک برای خدای متعال و جداساختن آن از مال واقف و مُحْبِس و دیگری تسبیل و صدقه آن برای موقوف عَلَیْهِ. (۲)

به گفته محمد ابو زهره: قوام و اساس وقف در همه این تعاریف متقارب، محبوس کردن عین است. از این رو تصرّفاتی چون، خرید و فروش، رهن و هبه در آن ممنوع است، به ارث هم برده نمی شود و منفعت و درآمد آن در جهات وقف، مطابق شروط واقف به مصرف می رسد. (۳)

مبحث دوم: رابطه واژه «وقف» و «صدقه»

نگاهی گذرا به اوقاف و صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله، صحابه و تابعین برای اثبات و روشن شدن این مطلب که از وقف در سیره و لسان آن بزرگان، اغلب به «صدقه» تعبیر می شده است، کافی است. واژه وقف هرچند در کلمات بعضی از امامان علیهم السلام نیز آمده است، اما به هر حال واژه ای جدید و مُحَدَّث است.

به همین دلیل بزرگانی چون شهید اوّل در دروس، وقف را به پیروی از حدیث نبوی صلی الله علیه و آله: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ، صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ وَ...» به «صدقه جاریه» تعریف کرده اند.

نهایه و مراسم سلاربن عبدالعزیز نیز وقف و صدقه را یک چیز دانسته و وقف را به

ص: ۳۰

۱- المغنی: ۵/۳۵۶.

۲- الْمُحَلِّي: ۹/۲۲۲-۲۲۳.

۳- محاضرات فی الوقف: ۷.

«صدقه» تعریف کرده اند. (۱) ابوالصیلاح حلبی نیز مبحث وقف را زیر عنوان «فصل فی الصدقه» مطرح کرده است و در مقدمه آن ضمن بحثی نسبتاً مفصل می نویسد:

صدقه بر دو قسم است: ۱- صدقه ای که در آن متصدق، رقبه مالی را به دیگری تملیک می کند به طوری که کاملاً از ملک متصدق خارج و وارد ملک «متصدق علیه» می شود و او نسبت به هر گونه تصرفی از جمله بیع، هبه و... آزاد است. ۲- قسم دوم نیز

خود بر دو قسم است، مُشترَط و مؤبَد (وی بعد از ذکر و توضیح اقسامی برای مُشترَط ادامه می دهد) و صدقه مؤبَد آن است که رقبه عینی محبوس و منافع آن برای موجودی معین از نسل خود یا دیگران، از اقارب یا اجانب و کسانی که نسل اندر نسل به عرصه وجود می آیند، قرار داده شود. (۲)

محقق اردبیلی (۳) این مطلب را این چنین بیان می کند: برای صدقه دو اطلاق است: ۱- عام ۲- خاص؛ صدقه با اطلاق عام همان اعطا و انفاق برای خدای متعال است که زکات واجب و مستحب، وقف و ابراء و... در این اطلاق داخل هستند.

شیخ مفید نیز وقوف را در اصل، صدقات می داند و متفرع بر آن، رجوع در آنها را جایز نمی داند. (۴) فاضل مقداد این مطلب را به علما نسبت داده است. (۵) و ابن ادریس از قول شیخ طوسی نقل می کند که: وقف و صدقه یک چیزند و هیچ یک از آن دو جز با قصد تَقَرُّب الی الله صحیح نیست و فرقی بین این است که در وقف، دوام و تأیید شرط است. لذا بیع و هبه و... در آن صحیح نیست، اما در صدقه متعارف چنین شرطی نیست. (۶)

صاحب العروه الوثقی نیز می نویسد: وقف، خود نوعی از صدقات است و گاهی واژه «صدقه» نیز به آن اطلاق می شود، بلکه در اخبار از وقف به صدقه تعبیر شده است و از این فراتر، این عقد در اخبار با لفظ «وقف» اندک است. و نیز گاهی واژه صدقه بر اعم از

وقف و اخوات آن یعنی حبس، سُکنی، عُمری و رُقبی اطلاق می شود... بنابراین وقف همان صدقه جاریه است، یعنی صدقه ای که همچنان جاری و مستمر است بر خلاف صدقاتی که چنین نیستند. (۷)

ص: ۳۱

۱- مفتاح الکرامه: ۹/۲-۳.

۲- الکافی: ۳۲۵.

۳- مجمع الفائده والبرهان: ۱۰/۵۶۶.

۴- المقنعه: ۶۵۲.

۵- التنقیح الرائع: ۲/۲۹۹.

۶- السرائر: ۳/۱۵۹.

در این جا برای تأیید این مطلب به چند حدیث استشهاد می شود.

۱- در حدیثی صحیح، زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: صدقه (به معنای متعارف غیر از وقف) امری جدید و مُحدَث است و مردم در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله می بخشیدند و هبه می کردند و برای کسی که چیزی را برای خدا و به قصد قربت اعطا کرده جایز نیست از آن برگردد. (۱)

۲- در موثقه عئیدبن زراره، امام صادق علیه السلام می فرماید: صدقه امری جدید و مُحدَث است و آنچه قبلاً متعارف بوده هبه و نَحله بوده است. (۲)

صاحب مفتاح الکرامه بعد از نقل این دو حدیث می نویسد: صدقه ای که در این دو خبر، جدید و محدث تلقی شده است، صدقه متعارف یعنی غیر از وقف است و منظور امام علیه السلام این است که در گذشته، این واژه (صدقه) در وقف به کار می رفته، همچنان که در صدقاتِ امیر مؤمنان علیه السلام، فاطمه علیها السلام و امام کاظم علیه السلام مشهود است. (۳)

شایان یادآوری است که این امر اختصاص به اعلام شیعه ندارد و از کلمات اعلام اهل سنت نیز کاملاً مشهود است؛

مزنی در مختصر خود از شافعی نقل کرده است که: همه عطایای مردم بر سه دسته اند که دو دسته به قبل از مرگ و یک دسته به بعد از مرگ مربوط است و از دو دسته ای که به دوران زندگی مربوط است یکی صدقات است و دلیل آن وقف و تصدق عمرین خطاب است که صد سهم از ملک خود را در خیبر با ارشاد رسول خدا صلی الله علیه و آله وقف کرد. (۴) اطلاق واژه صدقه بر وقف از دیگر منابع اهل سنت از جمله، موطأ مالک نیز روشن است. (۵)

یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که روشن شدن این که در صدر اسلام واژه صدقه به جای «وقف» به کار می رفته است در مباحث آینده از جمله بحث اعتبار و عدم اعتبار قصد قربت در وقف مورد استناد قرار خواهد گرفت.

ص: ۳۲

۱- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۳۴.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۳۴.

۳- مفتاح الکرامه: ۹/۲۵.

۴- مختصر المزنی: ۱۳۳.

۵- الموطأ: ۲/۱۲۶-۱۲۸.

مشروعیت وقف در نزد فقهای امامیه امری مسلم و مفروغ عنه بوده و کسی با آن مخالفت نکرده است و اگر بسیاری از اعلام امامیه در مشروعیت آن بحثی نکرده اند، دلیلش همین مفروغ عنه بودن آن بوده است.

صاحب حدائق (۱) و فیض کاشانی (۲) تعبیرشان این است که: وقف به نصّ و اجماع ثابت است و در اخبار نسبت به آن فراوان ترغیب شده است. هرچند تعابیر در اخبار با لفظ صدقه است. اما این امر، یعنی تعبیر به صدقه به جای وقف، در صدر اول شایع بوده است. (۳) شیخ طوسی (۴) ضمن مسلم و مفروغ عنه شمردن مسأله وقف به توضیح و توجیه روایاتی پرداخته است که از آنها عدم مشروعیت وقف فهمیده می شود، از جمله در توجیه حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده: «لا حَبْسَ بَعْدَ سُوْرَةِ النِّسَاءِ» (با نزول سوره نساء [که آیات ارث را در خود جای داده] حبس، دیگر جایگاه و مشروعیتی ندارد) و نیز

ص: ۳۳

۱- الحدائق: ۲۲/۱۲۵.

۲- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۰۷.

۳- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۲.

۴- المبسوط: ۳/۲۸۷.

حدیثی که از شَرِيح نقل شده: «جاء مُحَمَّدٌ بِإِطْلَاقِ الْحَبْسِ» این چنین توضیح می دهد که معنا و منظور در این جا یکی از دو امر است:

۱- منظور نفی حبس است که درباره زنان زناکار بر اساس آیه کریمه: «آنان را در خانه نگه دارید تا مرگ آنها را دریابد یا خدا برایشان راهی قرار دهد.» (۱) معمول بوده است؛ یعنی از این به بعد در صورت انجام این عمل شنیع، حد الهی از قبیل تازیانه، رجم و ... را در مورد آنان جاری کنید نه این که آنان را محبوس کنید.

۲- منظور نفی حبس است که در جاهلیت داشته اند، یعنی همان «سائبه»، «بحیره»، «وصیله» و «حام» که در آیه کریمه: «ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ» (۲): «خدا برای «بحیره»، «سائبه»، «وصیله» و «حام» حکمی مقرر نفرموده است» (۳) آمده که اینها از احکام جاهلی هستند و نفی شده اند.

البته دأب شیخ طوسی است که روایات را از طریق غیر امامیه (تا آن جا که امکان دارد) توجیه می کند، در حالی که روایات این چنینی، توان مقاومت در برابر نصّ و اجماع امت اسلامی را ندارند و از اعتبار ساقطند.

فقه اهل سنت

شافعی در باب مشروعیت وقف می گوید: بعضی از مردم در مورد صدقاتِ مُحَرَّمات (منظور وی اوقاف است) با ما مخالفند و اینها را باطل می دانند و معتقدند که این صدقات در ملکیت «متصدّق» باقی می مانند و بعد از مرگ وی به ورثه اش منتقل می شوند، چه «متصدّقُ عَلَیْهِ» قبض کرده باشد یا قبض نکرده باشد. وی در پاسخ و توضیح حدیث شَرِيح: (جاء مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِإِطْلَاقِ الْحَبْسِ) اظهار داشته است: حبسهای جاهلیت (بحیره، سائبه، و صیله و حام) منظور است. شافعی معتقد است که مردم در

ص: ۳۴

۱- نساء: ۱۵.

۲- مائده: ۱۰۳.

۳- بحیره؛ شتری است که گوشش را شکافته آزادش کنند. سائبه: شتری است که با نذر، مطلق العنان و آزادش کنند. وصیله: وقتی گوسفندی دوقلو می زاید که یکی نر و دیگری ماده بود. می گفتند: «أَوْصَيْلَتْ أَخَاهَا» و دیگر آن را برای آله ذبح نمی کردند. حام: شتری است که ده شکم زاییده و آزادش کرده اند. التبیان فی تفسیر القرآن: ۴/۳۸؛ مجمع البحرین: ماده وصل.

جاهلیت حبس خانه، زمین و املاک نداشته اند و این امر مخصوص مسلمانان است. (۱)

شافعی در توجیه حدیث دیگر شریح: «لَا حَبْسَ عَنِ فَرَائِضِ اللَّهِ» می گوید: این حدیث برای منکران مشروعیت وقف دلیل نمی شود؛ زیرا اولاً، این سخن تنها از شریح

است و حجّت نیست و ثانیاً اگر هم حجّت باشد در پاسخ او می گوئیم: وقف، حبس، از فرائض الله نیست، زیرا انسان سوئی و صحیح با این کار اموالی را از ملک خودش خارج

کرده و خداوند هم چنین حقی را به او داده است، همچنان که اجازه، بیع، هبه و... را به او داده است. همان طور که بیع و هبه و مانند آنها حبس از فرائض خداوند نیستند وقف نیز حبس از فرائض الله نخواهد بود. برای این که صدقه (وقف) نیز همانند بیع و هبه قبل از

وقوع فرائض الله تحقق یافته است چرا، که فرائض مربوط به بعد از مرگ است. (منظور از

فرائض در این جا میراث است). (۲)

شافعی برای مشروعیت وقف (و به تعبیر خودش، صدقاتِ مُحَرَّمات) چنین استدلال کرده است:

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه داد که اصل مالی حبس و ثمره آن (برای استفاده موقوف علیه) رها شود این امر خود دلالت بر این دارد که حضرت اجازه داده است مالک مال، آن را از ملک خود اخراج کند، با این شرط که مال، محبوس باشد و مالک آن حق بیع و نقل آن را نداشته باشد، و به هیچ وجهی به ملک وی باز نگردد، همچنان که «متصدّق علیه» نیز حق بیع اصل و ارث بردن آن را ندارد. در نتیجه مال موقوف، مالی

است که با دیگر اموال فرق دارد. (۳)

توضیح این که؛ بعضی از این مباحث در مبحث «ملکیت در وقف» با توضیح بیشتر خواهد آمد.

شرینی (۴) (از فقهای شافعی) درباره اصل و دلیل مشروعیت وقف می نویسد: اصل و ریشه وقف، آیه کریمه: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۵) است. روایت شده است که با نزول این آیه ابوظلحه انصاری، بستان محبوب و مورد علاقه خویش را در راه خدا

ص: ۳۵

۱- الام: ۴/۵۲

۲- الام: ۴/۵۸

۳- الام: ۴/۵۳

٤- مغنى المحتاج: ٢/٣٧٦.

٥- آل عمران: ٩٢.

دلیل دیگر، روایتی است که مُسلم نقل کرده است: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا

مِنْ ثَلَاثٍ: صِدَقَةٌ جَارِيَةٌ أَوْ عِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ»... «عمل انسان، جز از سه راه، با مرگش قطع می شود: ۱- صدقه جاریه ۲- دانشی که مورد استفاده قرار گیرد ۳- فرزند شایسته ای که برای او دعا کند». زیرا صدقات غیر از وقف، جاریه نیستند برای این

که «متصدّق علیه» به طور قطعی مالک اعیان و منافع آنها می شود. وصیت به منافع هم هر چند صدقه جاریه را شامل می شود، اما موارد آن بسیار اندک است؛ لذا حمل صدقه جاریه در حدیث بر وقف سزاوارتر است.

همچنین در صحیحین (بخاری و مسلم) است که: عمر در مورد زمینی که در خیبر به او رسیده بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسب دستور کرد، حضرت فرمود: اگر مایل باشی اصل آن را حبس کن و آن را تصدّق نما (وقف کن) عمر هم باین شرط آن را صدقه قرارداد که: اصل آن فروخته نشود، به ارث برده نشود، بخشیده نشود و...

دکتر وهبه الزحیلی در کتاب خود که در فقه تطبیقی است می نویسد: اکثر اهل علم از سلف و غیر آنها به صحت و مشروعیت وقف قائلند، وقف صد سهم از خیبر توسط عمر، طبق مشهور، اولین وقف در اسلام است (این مطلب محل تأمل و غیر قابل قبول است که در جای خود به آن پرداخته خواهد شد). وی در ادامه می نویسد: اندکی از احکام وقف با سنت ثابت است و معظم احکام آن با اجتهاد فقها و اعتماد بر استحسان و

استصلاح و عرف ثابت است. (۱)

ملاحظه: اما در فقه شیعه چنین نیست، بلکه احکام وقف (هر چند اصل وقف را امضایی بدانیم نه تأسیسی) از روی سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان از عترت علیهم السلام ثابت است، یعنی از روی اجتهادی که در طول سنت است نه در عرض آن.

ابن قدامه حنبلی نیز ضمن پذیرفتن و مفروغ عنه گرفتن مشروعیت وقف، اصل و اساس آن را وقف بعضی از اراضی خیبر توسط عمر می داند که از طریق عبدالله بن عمر نقل شده است. البته وی به اجماع - از جمله اجماع صحابه - نیز استدلال کرده است. (۲)

۱- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۵۶-۱۵۷.

۲- المغنی: ۵/۳۵۶.

همچنین اولین و اصلی ترین دلیل ابن خزم اندلسی ظاهری نیز همین حدیث تصدق عمر بن خطاب است که آن را از طریق بخاری از نافع از ابن عمر نقل کرده است و سپس به اوقاف و صدقات عثمان، علی علیه السلام، طلحه، زبیر، فاطمه علیها السلام و ... استناد کرده است. (۱)

ابن خزم روایاتی چون: «ما مِنْ أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا وَقَعْدٌ وَقَفَ وَحَبَسَ أَرْضًا...» و حدیث: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ...» را به عنوان دلیل مشروعیت وقف رد می کند؛ حدیث اول را سنداً ضعیف می داند و در دلالت حدیث دوم خدشه وارد می کند. (۲)

منکران مشروعیت

محمد ابوزهره (۳) می نویسد: از کسانی که مشروعیت وقف را منکر شده اند شریح، اسماعیل بن یسع کندی، ابوحنیفه و زفر می باشند. بعضی از رؤات این عدم مشروعیت را

از ابن مسعود، ابن عباس، عطاء بن سائب، و شعبی نیز نقل کرده اند.

بعضی از علما اظهار داشته اند: منظور این بزرگان از عدم مشروعیت وقف این است که ممنوع التصرف بودن واقف از بیع و هبه وقف و عدم انتقال آن به ورثه او بعد از مرگ،

قابل قبول نیست و گرنه صرف منفعت آن در جهتی که واقف در نظر گرفته، نافذ است؛ لذا در عمده القاری آمده است که: در جواز وقف، به معنای وجوب تصدق در آمد وقف

در جهت مورد نظر واقف تا زمانی که زنده است، بین اعلام خلافی نیست.

سرخسی از فقها و اعلام حنفیه نیز در این باره می نویسد: کسانی گمان کرده اند که: ابوحنیفه قایل به عدم جواز وقف است، در حالی که حقیقت غیر از این است. ابوحنیفه اصل جواز وقف را پذیرفته است، مطلبی که هست این است که وی معتقد است واقف با

عمل وقف، عین را بر ملک خود محبوس می نماید و منفعت را در جهتی که خود در نظر گرفته، هدایت می کند، لذا وقف در نزد وی به منزله عاریه است که عقدی جایز و غیر

ص: ۳۷

۱- المَحَلِّي: ۹/۲۱۹-۲۲۰.

۲- المَحَلِّي: ۹/۲۱۵-۲۱۶.

۳- محاضرات فی الوقف: ۴۷-۴۸.

لازم است.

ابن حزم ظاهری اندلسی نیز در پاسخ به حدیث شریح «جاء مُحَمَّدٌ بِإِطْلَاقِ الْحَبْسِ»

می نویسد: **أَوَّلًا** ثابت خواهیم کرد که: «جاء مُحَمَّدٌ بِإِثْبَاتِ الْحَبْسِ» (به دلیل ادله فراوان مشروعیّت وقف) و ثانیاً مفهوم این جمله، اثبات وقف در جاهلیت است در حالی که این مفهوم یقیناً باطل است، زیرا اعراب در جاهلیت حبس را به معنایی که محل نظر و اختلاف ماست، نمی شناختند و حبس به این معنا، امری است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را بنیان نهاده است همانند نماز، زکات و روزه و اگر آن حضرت نبود هیچ یک از ما این شرایع و غیر اینها را نمی شناختیم. (۱)

وی دلیل دیگر منکران این مطلب را این چنین توضیح داده است: صدقات، تنها بعد از قبض نافذ و جایز هستند و چون حبس، مالکی برای قبض ندارد، لذا باطل است. و در پاسخ می نویسد: **أَوَّلًا** ما قبول نداریم که صدقه جز با قبض صحیح نباشد، و ثانیاً قابض در

حبس خداوند متعال است که وارث زمین است و همه اشیاء در قبض و قبضه اوست و رسول خدا صلی الله علیه و آله صدقه ابوطلحه را، بدون این که نامی از متصدّق علیه (که آن را قبض کند) برده باشد، اجازه و تنفیذ کرد و سپس دستور داد آن را بین اقارب و پسرعموهایش قرار دهد. (۲)

ابن حزم در این مبحث مطالب مفصلتری دارد که چون در مباحث گذشته آمده بود از طرح آنها خودداری شد.

مبحث دوم: اهمیّت و جایگاه وقف

اشاره

در مباحث آینده از جمله در مبحث «تاریخچه وقف» نیز درباره اهمیّت و جایگاه وقف به تناسب و به طور ضمنی مطالب و توضیحات لازم خواهد آمد؛ در این جا به جایگاه وقف در تفاسیر و روایات شیعه و اهل سنت به اختصار و گذرا می پردازیم:

ص: ۳۸

۱- الْمُحَلَّى: ۹/۲۱۶.

۲- الْمُحَلَّى: ۹/۲۱۸.

الف - تفاسیر

طبرسی در ذیل آیه کریمه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۱) می نویسد:

اصل «بِرّ» از سِعه و گستردگی است و «بِرّ» به معنای خشکی نیز از همین ماده است و فرق آن با خَیْر این است که: بِرّ نفعی است که با قصد و اراده به دیگری برسد، اما خیر،

نفع واصل به دیگری است هر چند از روی سهو باشد.

وی انفاق را در آیه کریمه دارای معنایی عام و گسترده می داند که شامل وقف هم می شود و می نویسد: قضیه وقف ابوطلحه انصاری بوستانش را و تصدّق زیدبن حارثه اسب مورد علاقه اش را و ... به دنبال نزول این آیه کریمه رخ داده است. (۲)

ب - روایات

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: «سِتّ خِصَالٍ يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ، مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ: وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ مُصْحَفٌ يُقْرَأُ فِيهِ وَ قَلِيبٌ يَحْفَرُهُ وَ عَرْسٌ يَغْرَسُهُ وَ صِدْقَةٌ مَاءٍ يَجْرِيهَا...» (۳) «شش خصلت است که انسان بعد از مرگش از آنها بهره می برد؛ فرزند صالحی که برایش استغفار کند، قرآنی که قرائت شود، چاهی که (برای استفاده مردم) حفر کند، درختی که بنشانند، (قنات یا چشمه ای که جاری سازد...)»

۲- امام صادق علیه السلام: «خَيْرٌ مَا يُخْلِفُهُ الرَّجُلُ بَعْدَهُ ثَلَاثَةٌ: وَلَدٌ بَارٌّ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ سِدْنَةٌ خَيْرٌ يُقْتَدَى بِهَا فِيهَا وَ صِدْقَةٌ تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ» (۴) «بهترین بازمانده های انسان پس از او سه چیز است: نیکوکاری که برایش آموزش بخواند، شیوه نیکویی که از آن پیروی شود و صدقه جاریه ای که از او بازماند.»

۳- امام صادق علیه السلام: «لَيْسَ يَتَّبِعَ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثٌ خِصَالٍ: صِدْقَةٌ

ص: ۳۹

۱- آل عمران: ۹۲.

۲- مجمع البیان: ۱/۴۷۳-۴۷۴؛ همچنین درباره اهمیّت انفاق و صدقه، رک: المیزان: ۳/۳۴۴؛ رَوْضُ الْجَنَانِ وَ رَوْحُ الْجَنَانِ: تفسیر ابوالفتوح؛ ۴/۴۲۶-۴۳۰؛ کنزالدقائق: ۲/۱۵۴-۱۵۶ و ...

۳- بحارالانوار: ۱۰۳/۱۸۱ به نقل از امالی صدوق؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۳.

۴- بحارالانوار: ۱۰۳/۱۸۱؛ به نقل از امالی طوسی: ۲۴۲؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۴.

أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرَى بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صِدَقَهُ مَوْقُوفَةً لَا تُورَثُ...» (۱): «بعد از مرگ انسان، بجز سه خصلت، هیچ پاداشی در پی او نخواهد بود (برایش سود نخواهد داشت):

الف - صدقه ای که در زمان حیاتش جاری ساخته است که تا روز قیامت جریان دارد.

ب - صدقه موقوفه ای که ارث برده نمی شود و ...».

۴- امام باقر علیه السلام از آبای بزرگوارش نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی برخوردند که در باغی برای خود درختی می کاشت، حضرت ایستاد و به او فرمود: دوست نداری تو را به درختی راهنمایی کنم که از حیث پاکیزگی میوه و ... مستحکمتر و با

دوام تر از این درخت باشد؟ عرض کرد: بلی ای رسول خدا! پدر و مادرم به قربانت! حضرت فرمود: هر صبح و شام بگو: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر

... (رسول خدا صلی الله علیه و آله در واقع بدین وسیله وی را به انفاق و تصدق تشویق فرمود) آن مرد عرض کرد: ای رسول خدا، من شما را گواه می گیرم که این باغ من از این به بعد به عنوان

صدقه مقبوضه (برگشت ناپذیر) برای مسلمانان فقیری که در «صِفَه» زندگی می کنند، خواهد بود. به دنبال این عمل آیه کریمه نازل شد: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» (۲): «اما هر کس عطا و احسان کرد و خداترس شد و به نیکویی تصدیق کرد، ما هم البته کار او را سهل و آسان می گردانیم» (۳).

مسأله جایگاه و اهمّیت وقف از دیدگاه امامیه در مبحث «تاریخچه وقف» روشنتر خواهد شد.

تفاسیر و روایات اهل سنت

الف - تفاسیر

غالب مفسران از جمله قرطبی (۴)، سیوطی (۵)، فخر رازی (۶)، سید قطب (۷)

و ... در ذیل آیه

ص: ۴۰

۱- بحار الانوار: ۱۰۳/۱۸۱؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۲؛ بدایه النهایه: ۲/۱۸۴.

۲- اللیل: ۵-۷.

۳- بحار الانوار: ۱۰۳/۱۸۲، به نقل از امالی صدوق.

٤- تفسير قرطبي: ٤/١٣٢.

٥- الدر المنثور: ٢/٢٥٩.

٦- التفسير الكبير: ١٤٣-٨/١٤٤.

٧- في ظلال القرآن: ١/٦٢٨.

کریمه: «لَنْ تَسْأَلُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۱) ضمن نقل داستان وقف و تصدق ابوظلحه انصاری و زیدبن حارثه به بیان اهمیت مسأله وقف پرداخته اند.

رشیدرضا در ذیل همین آیه کریمه بعد از ذکر داستان ابوظلحه و زیدبن حارثه می نویسد: منظور از انفاق در این آیه، غیر از زکات است، زیرا در زکات شرط نیست که آنچه پرداخت می شود از چیزهایی باشد که مورد محبت و علاقه پرداخت کننده است، بلکه به عکس، از عاملان زکات خواسته شده تا از کرایم اموال مردم بپرهیزند و اموال مورد علاقه آنها را درخواست نکنند. (۲)

قبل از وی، فخر رازی نیز در مقام بیان اختصاص آیه به غیر از زکات این چنین استدلال کرده است. (۳) البته چون فخر رازی مقدم بر رشید رضا است ممکن است. این مطلب را رشیدرضا از وی گرفته باشد.

ب - روایات

۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ». این حدیث بجز در صحیح بخاری ۵۰ در دیگر صحاح اهل سنت نیز آمده است. (۴)

۲- از جابر بن عبدالله روایت شده است که:

«لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِمَّنْ لَهُ مَقْدَرَةٌ إِلَّا وَقَدْ وَقَفَ» (۵): «هیچ یک از

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود که توانایی داشته باشد مگر این که (مالی را) وقف کرده بود.»

۳- ابن حسام هندی در کنز العمال می نویسد: به طور کلی خداوند روحیه ایثار و انفاق و سخاوت را دوست دارد و وقف، خود شاخه ای مهم از سخاوت (و انفاق) است. آن گاه حدیث زیر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که در اولین خطبه خود فرمود:

ص: ۴۱

۱- آل عمران: ۹۲.

۲- المنار: ۳/۳۷۳.

۳- التفسیر الکبیر: ۸/۱۴۴؛ و نیز رک: جامع البیان تفسیر الطبری: ۶/۵۸۹-۵۹۰؛ روح المعانی: ۳/۳۵۸-۳۵۹؛ تفسیر ابن کثیر: ۱/۳۸۱.

۴- التاج الجامع للأصول: ۲/۲۴۳.

۵- البحر الزخار: ۵/۱۴۸؛ المغنی، ابن قدامه: ۵/۳۵۶.

ای مردم! همانا خداوند اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیده است پس بیاید با سخاوت و حُسن خلق به نیکویی اسلام را همراهی کنید. همانا! سخاوت درختی است از بهشت که شاخه هایش در دنیا است، و از شما هر کس سخاوتمند باشد همیشه به یکی از این شاخه ها متصل است تا به بهشت درآید... (۱)

۴- ابن حَجْر عَشِقْلَانِي در ذیل حدیث نبوی صلی الله علیه و آله در صحیح بخاری: عَلِيٌّ كُلُّ مُسْلِمٍ صَدَقَهُ، قالوا: يَا نَبِيَّ اللّٰهِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ؟ قال: يَعْمَلُ بِيَدِهِ فَيَنْفَعُ نَفْسَهُ وَيَتَصَدَّقُ، قالوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قال يُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفِ، قالوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قال: فَلْيَعْمَلْ بِالْمَعْرُوفِ وَلْيَمْسِكْ عَنِ الشَّرِّ فَإِنَّهَا لَهُ صِدَقَةٌ. (رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بر هر مسلمانی صدقه (واجب) است، گفتند: ای پیامبر خدا! کسی که مالی نیابد؟ فرمود: با دست خود کار کند، خودش بهره برد و تصدّق هم بنماید. گفتند اگر نتواند؟ فرمود: انسانِ نیازمندِ گرفتاری را کمک

کند. گفتند: اگر نتوانست؟ فرمود: به نیکی رفتار کند و از کارهای شرّ باز ایستد، که همین

برای او صدقه است»، می نویسد:

از این حدیث برمی آید که باید با مال یا غیر آن با خلق خدا مهربان بود، و نیز این مطلب استفاده می شود که: صدقه و انفاق از کسانی که توانایی دارند از بقیه کارها در حقّ

دیگران افضل است و مردم نیز از لفظ صدقه همان اعطا و انفاق را فهمیدند که پرسیدند: کسی که ندارد (چه کند (۲))؟

ص: ۴۲

۱- کنز العمال: ۶/۵۷۰، حدیث ۱۹۹۷۳.

۲- فتح الباری: ۳/۳۰۷-۳۰۸.

مبحث اول: وقف در قبل از اسلام

از جمله مباحثی که البته در بین فقها کمتر مورد توجه قرار گرفته، این است که آیا وقف از احکام تأسیسی است که قبل از اسلام، سابقه ای نداشته و اسلام بنیان گذار آن است و در نتیجه در همه جزئیات و شرایط و اجزای آن، مرجع، شارع مقدس است و یا همانند بسیاری از عقود، از احکام امضایی و عقلایی است که قبل از اسلام در میان عقلا

متداول بوده و اسلام، البته با اضافه کردن حدود و قیود و شرایطی، آن را امضاء کرده

است، که در این صورت، عرف نیز در تحقق بعضی از عناوین آن دخالت خواهد داشت، هر چند شارع نیز ممکن است حدود و شرایطی برای آن تعیین کند.

شافعی، از فقهای است که وقف اراضی و عقار را از خصایص اسلام می داند و برای آن در جاهلیت سابقه ای سراغ ندارد. (۱)

ابن حزم اندلسی، از فقهای ظاهری، نیز در این باره می نویسد: عرب جاهلی حبسی را

ص: ۴۳

که مورد بحث و اختلاف ماست نمی شناخته و این اسم و عنوانی است که شرع اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را آورده است، همانند نماز، زکات، روزه و ... که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود ما از این شرایع چیزی نمی دانستیم. (۱)

امّا ظاهراً حقّ همان است که امام خمینی (ره) و محمّد ابوزهره در این باره بیان داشته اند که اصل وقف از خصایص اسلام نیست و از احکام عقلایی، به توضیحی که گذشت، می باشد. امام خمینی (۲) این مطلب را چنین توضیح داده است: وقف دارای حقیقت شرعیّه نیست، بلکه امری است عقلایی که میان دیگر ملل نیز رایج است و حتی شاید در غیر ادیان نیز رایج باشد.

دکتر محمّد ابوزهره نیز در کتاب وقف خود، که فقهی تطبیقی است، در این باره می نویسد: وقف در قبل از اسلام، هر چند با نامی غیر از این نام، متداول بوده است؛ زیرا

می بینیم که در تاریخ قبل از اسلام، معابد (همانند کنایس، بیع و ...) و حتی مساجدی

(مانند مسجد الحرام و مسجد الاقصی) وجود داشته اند که اموال و اراضی فراوانی برای نگهداری و اداره آنها توسط افراد خیر و نیکوکار در نظر گرفته شده است و نمی توان تصوّر کرد که این اموال و املاک، ملک افرادی خاص بوده و تنها منافع آن به مصرف کسانی می رسیده است که در این اماکن، عبادت می کرده اند. لذا راهی جز اعتراف به این حقیقت وجود ندارد که: وقف در قبل از اسلام نیز وجود داشته و از عقود (یا احکامی) است که اسلام آن را تأیید و تقریر کرده است. (۳) ابوزهره سپس با استناد به تاریخ قانون مصر قدیم، حتی وقف اولادی، در قبل از اسلام را اثبات می کند و توضیح می دهد که: این اعطا با هبه، فرق اساسی دارد. (۴)

البته شافعی و ابن حزم نیز مطلق وقف را در قبل از اسلام انکار نکرده اند و انکار آنان به اموری چون اراضی، خانه و ... مربوط می شود.

ص: ۴۴

۱- المَحَلّی: ۹/۲۱۶.

۲- کتاب البیع: ۳/۸۱.

۳- محاضرات فی الوقف: ۷.

۴- محاضرات فی الوقف: ۸.

۱- وقف در میان رومیان

کیسی (۱) از کتاب بین الشریعه الاسلامیه و القانون الرومانی نقل کرده است که: رومیان با نظام «مؤسسات کنیسه» و «مؤسسات خیریه» آشنا بودند. این مؤسسات به اداره فقیران و

ناتوانان می پرداخت. اموالی به این مؤسسه ها اختصاص می یافت تا به مصرف فقرا و ناتوانان برسد. رومیان معتقد بودند که: اشیای مقدّس، معابد، ندور، هدایا و... به خدا

اختصاص می یابد. وی از نوشته هستنیان (۲) نقل می کند که:

اشیای دینی و اشیای حرام، مملوک کسی نمی شوند زیرا مملوک خدا مملوک انسان نمی شود و حتی اگر مکان مقدّس خراب شود زمین آن مقدّس باقی می ماند. البتّه مقدّس بودن زمین باید در آغاز طی مراسمی از طرف کاهنان اعلام شود و خود مردم قدرت و حقّ آن را ندارند که شخصا زمین خود را مقدّس اعلام کند.

می بینیم که، بجز در مواردی، نظام وقف در میان رومیان، کاملاً مشابه نظام وقف در میان مسلمانان بوده است.

۲- وقف در میان مصریان قدیم

مصریان قدیم املاکی را برای خدایان، معابد، مقابر و... اختصاص می دادند تا درآمد آنها به مصرف تعمیرات، نوسازی، اقامه مراسم و هزینه کاهنان و خادمان برسد و این کار به قصد تقرّب به خدایان انجام می شد. هم اکنون در موزه مصر الواحی وجود دارد که مطالب فوق را تأیید می کند و از قدیمی ترین آنها لوحه شماره ۷۲ است که نقوش آن از وقف املاک بر گروهی از کاهنان در خانواده چهارم (سلسله چهارم فراعنه مصر) حکایت می کند. (۳)

ص: ۴۵

۱- احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۴۰.

۲- قانون مدوّن یوستینیانوس، امپراطور شرقی، تعریب عبدالعزیز فهمی: ۵۷.

۳- احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۳۹.

دکتر محمد ابوزهره نیز از تاریخ القانون (دکتر شفیق شماته، ص ۵۳۲) نقل می کند که:

مردم مصر با وقف اولادی و خانوادگی آشنایی کامل داشته اند و موردی را روایت کرده که فردی اموالی را در اختیار پسر بزرگتر خویش قرار داده تا درآمد آنها را به مصرف برادرانش برساند، اما اعیان و رقبه آن املاک قابل نقل و تصرف نباشد. (۱)

۳- وقف در میان عراقیهای قدیم

کیسی با استناد به تاریخ قانون (دکتر هاشم) می نویسد: عراقیهای قدیم در تمدن بابل

با انواعی از تصرفات مالی، شبیه وقف، آشنا بودند. پادشاه، بعضی از املاک خویش را در اختیار بعضی از رعایای خویش می گذاشت تا - بدون آن که مالک زمین شوند - از درآمد آن بهره گیرند. این حق، به حکم قانون و به ترتیبی که قانون مقرر می داشت، به

ورثه «مُتَّفِع» نیز منتقل می شد. (۲)

۴- وقف در میان ایرانیان قدیم

اقوام آریایی، بویژه ایرانیان، به پیروی از آیین و کیش خود، دارای موقوفات و نذورات بسیاری برای نگهداری معابد و آتشکده های خود بوده اند که پاره ای از این موقوفات، هم اکنون نیز در نزد زرتشتیان برخی از شهرهای ایران، مثل یزد و کرمان باقی

و دایر است. از روی قراین می توان حدس زد که آتشکده معروف «آذر گشسب» بلخ دارای موقوفات و نذورات بسیاری بوده است. (۳)

۵- وقف در میان آلمانیها

در حقوق آلمان (مواد ۸۰ تا ۸۹ قانون مدنی) پذیرفته شده است که مجموعه ای از اموال به دلیل اختصاص یافتن به هدفی معین ممکن است مستقل شود و زندگی حقوقی

ص: ۴۶

۱- محاضرات فی الوقف: ۸.

۲- احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۳۸-۳۹.

۳- تاریخچه وقف در اسلام: ۳؛ مجله وقف میراث جاویدان: شماره ۵/۶۹.

ویژه خود را آغاز کند (کاری که در حقوق مدنی فرانسه مجاز نیست).

وجود بنیادها، وابسته و محدود به اذن مقامهای اداری است، لکن این اذن به گذشته سرایت می کند و در صورتی که وقف به موجب وصیت انجام پذیرد، از روز فوت موصی به بنیاد، شخصیت حقوقی می دهد... حقوقدانان آلمان با آسانی پذیرفته اند که برای ایجاد

یک مؤسسه مفید هیچ ضرورتی ندارد که دارایی مؤسس به شخص موجود تملیک شود. وقف و اختصاص، خود دلیل وجود است و نیازی به صورت سازی نیست. نزد اینان اموال وقف شده به عنوان دارایی یک شرکت تلقی نمی شود، بلکه خود، مؤسسه ای است مستقل بدون این که شخص، مالک آن باشد.

از این رو مفهوم وقف در حقوق آلمان و ایران بسیار به هم نزدیک است، چرا که در هر دو، تکیه بر اصالت اموال است و این اموال به هیچ شخصی تعلق ندارد، با این تفاوت که در حقوق ما مال موقوف، حبس می شود و متولی حق انتقال آن را به دیگری ندارد، اما

در حقوق آلمان، امکان گسترش دارد، یعنی مؤسسه وقف می تواند زندگی متحرک پیدا کند.

در برابر این امتیاز، وجود شخصیت حقوقی برای وقف در حقوق آلمان، موقوف به اذن دولت است، در حالی که در حقوق ما چنین قیدی ندارد. البته در وقف بر غیر محصور و مصالح عمومی (اوقاف عام)، حاکم باید وقف را بپذیرد. نظارت مقامهای عمومی نیز درباره فایده ایجاد موقوفاتی که به سود جامعه تأسیس می شود، معمول خواهد شد. (۱)

در مباحث فقهی آینده، مسأله «ملکیت در وقف»، «اعتبار یا عدم اعتبار قبول در وقف» و «شخصیت حقوقی وقف» مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۶- وقف در کشور سوئیس

در حقوق این کشور، وقف همانند حقوق آلمان است با این تفاوت که ایجاد بنیاد،

ص: ۴۷

۱- حقوق مدنی، بخش عطایا، کاتوزیان: ۱۶۷/۳-۱۶۸.

موکول به اذن دولت نیست و دولت تنها بر اداره اوقاف (جز در صورت بنیادهای مذهبی و خانوادگی) نظارت دارد.

از این حیث وقف در حقوق مدنی سوئیس به حقوق ایران خیلی نزدیکتر است. قانون مدنی برزیل نیز از همین مبنا پیروی کرده است. (۱)

۷- وقف در کشور فرانسه

در فرانسه نوعی از تصرفات مالی وجود دارد که شبیه وقف اولادی است. قانون اجازه می دهد که پدر، مالی را به فرزندش ببخشد و یا به نفع او وصیت کند که خود در حال حیاتش از آن منتفع شود و بعد از مرگش به اولاد یا برادرش انتقال یابد. این عمل

حقوقی در قانون فرانسه « هبه منتقله » نام دارد.

بجز «وقف اولادی» در قانون فرانسه به وقف «خیری» نیز تصریح شده است، یعنی اختصاص دادن مالی معین برای همیشه به عمل خیر، اعم از آن که آن عمل خیر، عام باشد یا خاص برای اهدافی چون:

۱- مراسم دعا برای آرامش روح متوفای و یا تهیه صندلی، ویژه معابد برای متوفای خانواده او.

۲- کارهای خیر عمومی، چون احداث بیمارستان، نوان خانه، مدرسه و...

این وقفهای عام، گاهی با اجازه قانون و توسط یک شخصیت حقوقی - مانند دولت یا مدیر یک مؤسسه عام المنفعه نظیر بیمارستان - تنفیذ می شود و گاهی هم مالکی از دارایی خود، مؤسسه خیریه ای را به وجود می آورد و شخصا آن را اداره می کند و از مقامات ذی ربط برای آن درخواست شناسایی «شخصیت حقوقی» می کند. (۲)

البته کاتوزیان یادآور شده است که در حقوق فرانسه به خاطر دشمنی فردگرایان پس از انقلاب با وجود شخصیتهای حقوقی، دارایی نمی تواند بدون انتساب به شخص،

ص: ۴۸

۱- حقوق مدنی، بخش عطایا، ۳/۱۶۸.

۲- احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۴۲-۴۳؛ از المقارنات التشریعیه، سید عبدالله علی حسین: ۴/۳۰۴؛ مجله وقف میراث جاویدان: شماره ۵/ ۷۰.

زندگی حقوقی داشته باشد. از این رو بهترین راه برای امور خیریه وصیت است، یعنی انتقال دارایی به افراد یا موارد مورد نظر از راه وصیت، زیرا هبه با فوت واهب باطل می شود.

اما مشکل این کار هم این است که رویه قضایی فرانسه (در بند ۲ ماده ۹۰۶ قانون مدنی) وصیت را تنها در مواردی نافذ می داند که «موصی_ 'fe'» در زمان فوت موصی موجود باشد و اگر هنوز به دنیا نیامده باشد نمی تواند «موصی_ 'fe'» واقع شود. (۱)

۸- وقف در حقوق قدیم انگلستان و آمریکا

نظام انگلوساکسون نوعی از تصرفات مالی را تحت نام «تراست» می شناسد که تعریف آن به طور خلاصه چنین است: گذاشتن مالی در اختیار شخص معینی تا آن را به مصرف شخص دیگری برساند، شخص صاحب اختیار را امین یا وصی و شخص دوم را مستفید یا مستحق می نامند.

رابطه شخص امین یا وصی با مال مورد امانت در ارتباط با مستحق، «تراست» نامیده می شود که نه مالک آن است و نه حق تملیک آن را دارد ...

هدف از نهاد حقوقی «تراست» حمایت از بیوه زنان و کودکان و نیز انجام کارهای عام المنفعه بوده است.

تعیین شخص مستفید در «تراست» لازم نیست، بلکه تعیین آن به اوصاف و یا طبقات نیز کافی است. مانند: اولاد مؤسس، فقرا، دانشجویان فلان دانشکده، احیای شعایر دینی، انفاق به یتیمان و ...

«تراست»

خیری می تواند مدّت دار و غیر مدّت دار باشد، اما «تراست» غیر خیری همیشه موقت است، به علاوه تنفیذ «تراست» خیری از طریق دادستان کل کشور قابل مطالبه است، ولی در «تراست» غیر خیری دعوا تنها از مستحقان آن پذیرفته می شود.

نظام یا نهاد حقوقی «تراست» در حقوق آمریکا و انگلستان در برابر نهاد حقوقی

ص: ۴۹

«المؤسسه» - نظام وقفی مخصوص کلیسا و امثال آن - به وجود آمده و این دو نهاد از جهاتی باهم فرق دارند. (۱)

البته بر نظام حقوقی «تراست» ایرادات و انتقاداتی وارد شده و حملاتی به آن صورت گرفته است که باید تأمل و دقت کرد تا روشن شود آیا عیب و ایراد متوجه این نظام حقوقی است و یا این که این نظام حقوقی مشکلی ندارد و مشکل مربوط می شود به نحوه اجرا و استفاده از این نظام؟ همان طور که ما در نظام حقوقی «وقف» در اسلام کمترین نقص و ایرادی را وارد نمی دانیم، اما اعتراف داریم که در طول زمان، با سوء استفاده های

فراوان از این نظام حقوقی مقدّس، حقوق بی شماری را ضایع کرده اند، ولی این کار باعث

نمی شود که به اصل این نظام ارزشمند حمله شود و زیر سؤال رود.

مبحث سوم: وقف در جوامع اسلامی

گفتار ۱ - موقوفات یا «صدقات» رسول خدا صلی الله علیه و آله

اشاره

بلاذری در کتاب خود می نویسد: بعد از خدعه و فریب یهود بنی نضیر و محاصره پانزده روزه آنان توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله، بالاخره یهودیان با حضرت مصالحه کردند که بجز آنچه شترانشان می توانند حمل کنند (البته غیر از سلاح و آلات جنگی) سایر اموالشان از زمین، نخل و سلاحهای جنگی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. لذا اموال

بنی نضیر جزء خالصه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که حضرت از درآمد آن هزینه خانواده و معیشت خود را تأمین می کرد و بقیه آن را برای تأمین زره و سلاح جنگی به مصرف می رسانید. (۲)

در جای دیگر از محمد بن اسحاق نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال بنی نضیر را که خالصه آن حضرت بود بین مهاجران تقسیم کرد و از انصار به سهل بن حنیف و

ص: ۵۰

۱- احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۴۳-۴۵؛ مجله وقف میراث جاویدان: شماره ۵/۷۱.

۲- فتوح البلدان: ۳۰.

ابودجانه نیز مقداری عطا کرد. (۱) و نیز از عمر بن خطاب نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای سه گونه صفایا بود: (۲)

۱- اموال بنی نضیر که آنها را برای هزینه و اداره زندگی خود حبس فرمود.

۲- فدک که آن را برای ابناء السبیل قرارداد.

۳- خبیر که دو قسم (دو ثلث) آن را میان مسلمانان تقسیم کرد و ثلث دیگر را برای خود و نفقه خانواده اش حبس فرمود و مازاد آن را به فقرا و مهاجرین انفاق کرد. (۳)

این مطلب را واقدی نیز از عمر بن خطاب نقل کرده است. (۴)

حوادث هفت گانه

واقدی، ابن سعد و دیگران روایت کرده اند که: یکی از اخبار (دانشمندان) یهود بنی نضیر مردی بود به نام مُخیرِیق؛ وی در روز شنبه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اُحد بود به مردم یهود گفت: به خدا سوگند! شما می دانید که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و یاری کردن او بر شما حق (و واجب) است، گفتند: امروز، شنبه است (و ما در روز شنبه دست به هیچ کاری نمی زنیم) وی گفت: «لا سَیِّئَةَ» (شنبه حکم خاصی ندارد) سپس سلاحش را برگرفت و در اُحد به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و در آن جا جنگید تا کشته شد. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وی فرمود: مخیرِیق بهترین یهودی است.

مخیرِیق هنگامی که به اُحد می رفت وصیت کرد که اگر کشته شدم اموال من متعلق به محمد صلی الله علیه و آله است، او هر طور که صلاح می داند با آنها رفتار کند. حوادث (بوستانهای) هفت گانه ای که او طبق وصیت به رسول خدا صلی الله علیه و آله واگذار کرد به نامهای، مِیْثَب، الصّافیة، الدّلال، حُسنی، بُرّقه، اَعواف و مَشْرِبَه ام ابراهیم معروف بودند که، عامّه صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله را تشکیل می دادند. (۵)

ص: ۵۱

۱- فتوح البلدان: ۳۲.

۲- اموالی که رسول خدا از میان غنائم برای خود بر می گزید.

۳- فتوح البلدان: ۳۳.

۴- المغازی: ۱/۳۷۷-۳۷۸.

۵- المغازی: ۱/۲۶۲-۲۶۳؛ فتوح البلدان: ۳۲؛ السیره النبویه، ابن هشام: ۳/۹۴؛ الطبقات الکبری: ۱/۲۴۵-۲۴۷؛ روضه المتقین:

۱۱/۶۰؛ بحار الانوار: ۲۲/۲۹۶.

با توجه به مطالب گذشته، این مطلب نیز روشن می شود که اولین وقف و صدقه در اسلام همین وقف رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده که حوائط سبعة نام داشته است و حتی اگر مسجد قبا و مسجد النبی صلی الله علیه و آله از موقوفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار نیایند باز هم به خلاف آنچه که بعضی پنداشته اند نمی توان گفت که اولین وقف از اراضی خیبر توسط عمر بن الخطاب صورت گرفته است.

ابن سعد نیز در طبقات، قبل از آن که داستان مخیریق یهودی و بوستانهای هفت گانه را از طرق متعدد نقل کند، می نویسد: اولین وقف در اسلام، وقف رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که بوستانهای هفت گانه را وقف کرد. (۱)

نکته دیگر این که از مطالب آینده (در بحث صدقات حضرت زهرا علیها السلام) چنین برمی آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله این حوائط هفت گانه را بر حضرت زهرا علیها السلام و اولاد وی وقف کرده و امر ولایت و نظارت آنها را به دست یگانه دخترش سپرده است.

فدک

یاقوت در معجم البلدان می نویسد: فدک قریه ای است در حجاز که با مدینه دو یا سه روز فاصله دارد. دارای چشمه ای جوشان و درختان نخل فراوان بوده است. یاقوت در ادامه، ضمن اعتراف به این که حضرت زهرا علیها السلام در برابر خلیفه ادعای نحلّه بودن آن را کرد و بر ادعای خود، علی علیه السلام و ام ایمن را گواه آورد؛ اما خودش دیدگاه بلاذری در فتوح البلدان را برگزیده است. (۲)

هر چند بحث ما یک بحث فقهی است و نمی خواهیم مسأله فدک را از نظر تاریخی بررسی کنیم، اما، نظر به این که برخی از مورخان و نویسندگان اهل سنت، فدک را از صدقات و موقوفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شمرده اند، لازم است که به پاره ای از این نظریات به اختصار اشاره کنیم.

قبلاً گذشت که واقدی و بلاذری از عمر بن خطاب روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۵۲

۱- الطبقات الکبری: ۱/۲۴۵-۲۴۷.

۲- معجم البلدان: ۴/۲۳۸-۲۴۰.

فدک را برای ابن السبیل قراردادده بود.^(۱) در جای دیگر واقدی به این نظریه می رسد که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل فدک مصالحه کرد، با این شرط که نصف اراضی فدک از آن خود آنها باشد و نصف دیگر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و پیامبر صلی الله علیه و آله یهود را از فدک اخراج نکرد تا آن که خلافت به عمر رسید. او با پرداخت نصف بهای فدک به آنان، که مبلغ پنجاه هزار درهم و یا بیشتر بود آنها را به سوی شام گسیل داشت.^(۲)

ابن هشام نیز از ابن اسحاق نقل کرده که بعد از فتح خیبر، خداوند در دل اهل فدک هراس انداخت، لذا به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و با وی بر نصف فدک مصالحه کردند، از این رو فدک، خالصه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، زیرا با جنگ و لشکرکشی فتح نشده بود.^(۳) ابن هشام اشاره نکرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله با فدک چه معامله ای انجام داد.

همچنین بلاذری از عروه بن زبیر نقل کرده که ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله از عثمان مطالبه

مواریث خود را از سهم رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیبر و فدک کردند، اما عایشه به آنها پرخاش کرد که از خدا پروا نمی کنید؟ آیا نشنیده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما ارث بر جای نمی گذاریم، آنچه بر جای می گذاریم صدقه است این مال برای آل محمد صلی الله علیه و آله است، برای گرفتاریها و مهمانداریهایشان، هرگاه من از دنیا رفتم در اختیار والی بعد از من خواهد

بود»^(۴)

روشن است این همان حدیثی است که تنها راوی آن ابوبکر است که با طرح آن از بازگرداندن فدک به حضرت فاطمه علیه السلام سرباز زد. جالب است که بعد از درگذشت ابوبکر این حدیث توسط عایشه افزونتر و فربه تر هم شده است.

ابوعبید در کتاب خود^(۵) به اجمال می نویسد: همه اموال، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله سه

دسته تقسیم شدند: فایء، خمس و صدقه که در قرآن کریم آمده است وائمه بدان عمل کرده اند. وی ضمن بیان این مطلب که اموال بنی نضیر خالصه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و حضرت بعد از کسر هزینه خانواده خود مابقی را در جهت تأمین سلاح و هزینه جنگی در راه خدا قرار می داد، فدک را نیز همانند اموال بنی نضیر جزو فئی می داند که بدون

ص: ۵۳

۱- المغازی: ۱/۳۷۷؛ فتوح البلدان: ۴۲.

۲- المغازی: ۲/۷۰۷.

۳- السیره النبویه: ۳/۳۶۸.

۴- فتوح البلدان: ۴۴.

۵- الاموال: ۲۱.

جنگ و درگیری به دست آمده و خالصه آن حضرت به شمار می آید. سپس همان مصالحه حضرت با اهل فدک بر نصف آن و داستان اخراج آنان توسط عمر را نقل کرده است. از عبارات بعدی ابوعبید نیز کاملاً برمی آید که وی فدک را از صدقاتی می داند که

بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیار و تصدی آن با والی و امام مسلمین است. (۱)

نویسنده کتاب التاج ابتدا از صحاح اهل سنت (بجز بخاری) حدیث زیر را نقل می کند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام مرگش درهم و دینار، غلام و کنیز و گوسفند و ... بجز یک استر، سلاح و مقداری زمین بر جای نگذاشت که آنها را نیز صدقه راه خدا قرارداد.» (۲) وی سپس در حاشیه، توضیح می دهد که منظور از زمینهای اشاره شده در حدیث، نصف ارض فدک، ثلث ارض «وادی القری»، سهم حضرت از خبیر و سهم وی از اموال بنی نضیر است که این اراضی و سهام، همه در حکم وقف هستند.

شیخ منصور علی ناصف در ادامه می نویسد: فدک قریه ای است واقع در دو میلی مدینه که در آن درختان خرما و چشمه ای جوشان است. این ملک همانند اموال بنی قریظه و بنی نضیر و خبیر و ... جزو فیئ است که خداوند در آیه کریمه، آن را برای خدا و رسول، ذی القربی یتیمان و مساکین و ابن السبیل قرارداد است. بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام و عباس به نزد ابوبکر آمده مطالبه ارث کردند؛ فاطمه علیها السلام نصف و عباس

نصف دیگر را (از باب تعصیب) (۳) می خواست، امّا ابوبکر با ذکر حدیث «لا تُورث، ماترکناه صیدقه» از دادن میراث به آنان سرباز زد. (۴)

آنچه این نویسنده اهل سنت در این جا مطرح کرده است تقریباً لب و خلاصه نظر و دیدگاه محققان و مورخان و محدثان اهل سنت است که قبلاً به بعضی از آنها اشاره شد.

در این جا قبل از بررسی مختصر مسأله فدک چند نکته شایان یادآوری است:

علما و فقهای امامیه اولاً حدیث ابوبکر (لا تورث...) را صحیح نمی دانند و قبول

ص: ۵۴

۱- الاموال: ۱۴-۱۸.

۲- التاج الجامع للاصول: ۲/۲۶۳.

۳- در باب میراث، تعصیب عبارت است از: دادن میراث به عصبه میت یعنی خویشان مذکر از طرف پدر، جد، عمو، عموزادگان و ... در مواردی که در میان بازماندگان صاحب فرضی نباشد و یا فریضه صاحب فرض کل ترکه را در بر نگیرد. عؤل و تعصیب، ص ۳۵۹ و ۳۷۱. توضیح این که تعصیب در فقه شیعه باطل است.

۴- التاج الجامع للاصول: ۲/۲۶۳-۲۶۴.

ندارند؛ ثانياً (همان طور که خواهد آمد) فدک را صدقه و وقف رسول خدا صلی الله علیه و آلهنمی دانند و نحله آن حضرت به حضرت زهرا علیها السلام می دانند و ثالثاً مسأله عَوَّل و تعصیب را به هیچ وجه قبول ندارند.

محمد عبده در ذیل نامه چهل و پنج نهج البلاغه می نویسد: اجماع شیعه بر این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از رحلت خویش فدک را به فاطمه علیها السلام اعطا فرمود اما ابوبکر، با این توجیه که فدک از اموال شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده، آن را از حضرت باز پس گرفت (۱).

بررسی مسأله فدک از نظر امامیه

ابن ابی الحدید معتزلی در ذیل نامه ۴۵ نهج البلاغه در توضیح عبارت امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود: «بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اطلت السماء...»: «آری از همه آنچه آسمان بر آن سایه انداخته (زمین) تنها فدک در دست ما بود»، بحثی نسبتاً مفصل دارد که آن را از کتاب احمد بن عبدالعزیز جوهری - که سخت وی را مورد اعتماد می داند - نقل می کند: وی ابتدا روایاتی را درباره فدک نقل می کند - که به بعضی از آنها قبلاً به اختصار - اشاره شد. سپس به این بحث می پردازد که آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث برده می شود یا نه؟ و حدیث ابوبکر را توجیه می کند و توضیح می دهد، آن گاه این بحث را، طرح می کند که آیا فدک واقعا نحله (هبه) رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه بوده است یا نه. (۲)

شایان ذکر است که ابن ابی الحدید استدلالات نحله بودن فدک را از سید مرتضی نقل می کند که در رد مطالب قاضی القضاة معتزلی بیان داشته است و از آن جا که به عقیده و

نظر ما، فدک از صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده، بلکه نحله آن حضرت به دخترش فاطمه علیها السلام بوده است، تنها به ادله نحله بودن فدک، که ابن ابی الحدید از سید مرتضی نقل کرده است - به طور خیلی مختصر - اکتفا می کنیم. البته در مواردی ممکن است مطالبی از مآخذ دیگر نیز اضافه شود.

قبل از بیان این ادله، توجه به یک نکته خالی از فایده نیست و آن این که در بعضی از

ص: ۵۵

۱- شرح نهج البلاغه، محمد عبده: ۴/۴.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۶/۲۱۵-۲۸۶.

روایات گذشته مطرح شده است که فدک به طور کلی خالصه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و در بعضی روایات دیگر آمده است که نصف آن خالصه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و بقیه آن طبق مصالحه از آن اهل فدک بوده است. ظاهر ادعای حضرت زهرا علیها السلام نیز این است که کل فدک نَحله بوده است. بنابراین می توان گفت که همه اراضی قریه فدک خالصه آن حضرت بوده، منتها چون رسول خدا صلی الله علیه و آله (یا حضرت زهرا علیها السلام) با اهل فدک قرار گذاشتند که خود آنان در آن جا کار کنند، در واقع نصف ثمره و درآمد، برای آنان در نظر گرفته شده است نه نصف ملک و رقبه فدک؛ در ضمن ابن خلدون نیز در تاریخ خود عباراتی دارد که از آن استفاده می شود که تمام فدک خالصه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، نه نصف آن. (۱)

ادله نَحله (هبه) بودن فدک

۱- بدون تردید حضرت زهرا علیها السلام در حضور خلیفه ادعای نَحله بودن فدک را کرده

است. حتی ابن ابی الحدید ادعای نَحله بودن را از ادعای میراث صحیحتر می داند. (۲)

این مطلب را نویسندگان و مورخان و محدثان بزرگ اهل سنت نقل کرده اند که: حضرت، ادعای نَحله بودن کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام و ام ایمن نیز گواهی دادند، امیا خلیفه به این بهانه که گواهی یک مرد و یک زن کافی نیست، تسلیم دعوای حضرت زهرا علیها السلام نشد (۳) و حضرت زهرا علیها السلام وقتی ادعا کرد قطعاً مُصاب است و نیازی به شهادت و بیینه ندارد، برای این که آن حضرت از غلط و قبیح در امان است. دلیل آن هم آیه کریمه:

«أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْعَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۴) می باشد. این آیه طبق اخبار متواتر، حضرت زهرا علیها السلام را قطعاً شامل می شود و اراده در این جا اراده تکوینی است که مساوی با وقوع است.

۲- دلیل دیگر، این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: «فاطمه بَضْعَةٌ مِنِّي مَن آذاها

ص: ۵۶

۱- تاریخ ابن خلدون: ۲/۴۰.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۶/۲۸۶.

۳- التاج الجامع للاصول، به نقل از صحاح ستّه: ۳/۳۵۵.

۴- احزاب: ۳۳.

فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» (۱).

بیان استدلال: این جمله نیز بر عصمت حضرت فاطمه علیها السلام دلالت دارد، چرا که اگر حضرت از کسانی باشد که احتمال معصیت درباره آنان می رود، نباید آزاردهنده او به طور مطلق آزار دهنده خدا ورسولش باشد، زیرا در مواردی که گناه می کند ممکن است با حدّ و تعزیر و توبیخ و ... آزار ببیند و آزاردهنده هم به هیچ وجه مذموم نباشد. (۲)

۳- از این گذشته برای اثبات مطلب مورد بحث مانیازی به اثبات عصمت آن حضرت نیست و تنها علم به صدق وی در ادعایش کافی است و در این جهت بین مسلمین خلافتی نیست، زیرا احدی از امت شک ندارد که حضرت زهرا علیها السلام ادعای دروغ نکرده و در نتیجه در ادعایش صادق بوده است. اختلاف امت در این است که آیا با علم به صدق او تسلیم مال مورد ادعا، به وی واجب بوده است یا خیر؟

سید مرتضی مدعی است که: آری واجب بوده است، زیرا بینه برای غلبه ظنّ بر صدق مدعی است. برای همین است که حکم حاکم بر اساس علم خودش جایز است، زیرا علم او از گواهی گواهان برایش قویتر است و برای همین است که اقرار از بینه قویتر

است. از این رو در قبول ادعای حضرت زهرا علیها السلام مبنی بر نحلّه بودن فدک از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی، جای مطالبه بینه و گواه نیست. (۳)

۴- سید مرتضی از طرق مختلف - غیر از طریق ابوسعید خدری که قاضی القضاة آورده - نقل کرده است که: بعد از نزول آیه کریمه «و آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت زهرا علیها السلام را خواست و فدک را به وی اعطا فرمود.

این نقل، گذشته از این که اصل نحلّه بودن را بروشنی اثبات می کند، بیانگر این مطلب نیز هست که فدک از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله در اختیار حضرت زهرا علیها السلام قرار گرفته و به تصرف او در آمده است (عبارت امیر مؤمنان علیه السلام: بلی کانت فی ایدینا فدک، نیز مؤید این مطلب است)

در این صورت بر حضرت زهرا علیها السلام از آن جا که ذی الید و متصرف است، اقامه بینه

ص: ۵۷

۱- التاج الجامع للاصول: ۳/۳۵۳ از صحاح اهل سنت با اندکی تفاوت.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۶/۲۷۲-۲۷۳.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۷۳.

۴- اسراء: ۲۶.

لازم نیست، بلکه اقامه بینه بر کسانى واجب است که ملکیت وی را منکرند و ادعای ملکیت برای مسلمین و یا حکومت می کنند. (۱) شهید صدر نیز این دلیل را بایبانی روشن و متقن بیان کرده است. (۲)

سید مرتضی در پاسخ این پرسش که چرا علی علیه السلام بعد از به حکومت رسیدن، فدک راها کرد، می نویسد: دلیل این امر همان دلیل تنفیذ و تثبیت آن حضرت است نسبت به احکام قوم و تغییر ندادن آنها که در حقیقت نوعی تقیه بوده است. (۳)

البته مبحث فدک مبحثی است مفصّل و طولانی که مجال بحث آن این جا نیست علاقه مندان می توانند به کتاب ارزشمند فدک فی التاریخ نوشته شهید صدر مراجعه کنند. آنچه ما را به بیان همین مقدار بحث درباره فدک واداشت اشاره به اثبات این مطلب بود که فدک جزو صدقات و اوقاف رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده و این سرزمین بر اساس مدارک و دلایل بی شماری نحلّه و هبه آن حضرت به حضرت زهرا علیها السلام بوده است.

شاید اگر محققان و مورّخان اهل سنت در این مورد با دیده انصاف می نگریستند به همین نتیجه می رسیدند و در تحقیقات و نوشته های خویش آن طور دچار تناقض نمی شدند. برای نمونه توجه خوانندگان را به یک نکته جلب می کنیم:

ابن اثیر در تاریخ خود می نویسد: نیمه ای از فدک، خالصه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که حضرت آن را برای رهگذران (ابناء السبیل) قرار داده بود. وی آن گاه بعد از کمتر از یک

صفحه ضمن بیان سیر تاریخی فدک می نویسد: عمر بن عبدالعزیز که به خلافت رسید دستور داد فدک را به همان گونه ای بازگرداند که در روزگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر، عمر

و علی علیه السلام بوده است و آن را به فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام گذاشت. (۴)

سؤال این است که اگر فدک در آن دوران از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله برای رهگذران

وقف شده بوده است چگونه عمر بن عبدالعزیز چنین می گوید و چنین عمل می کند؟!

درباره فدک و نحلّه بودن آن سید محسن امین (۵) و میرزا حبیب الله خویی (۶) نیز بحث

ص: ۵۸

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۶/۲۷۸ - ۲۷۹، البته بامقداری توضیح.

۲- فدک فی التاریخ: ۱۴۸.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۶/۲۷۸ - ۲۷۹.

۴- کامل، ابن اثیر: ۱۰۷۴-۱۰۷۵.

۵- اعیان الشیعه: ۱/۳۱۵-۳۱۹.

۶- منهاج البرّاعه فی شرح نهج البلاغه: ۲۰/۱۰۰-۱۱۵.

نسبتاً مفصل و مفیدی را مطرح کرده اند. ابن میثم بحرانی نیز در ذیل نامه ۴۵ نهج البلاغه به این امر پرداخته است. (۱)

موارد هشت گانه صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله

مبحث وقف در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله را باموارد هشت گانه ای که ابو یعلی و ماوردی، آنها را به عنوان صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر کرده اند به پایان می بریم:

۱- حوائط هفت گانه ای که طبق وصیت مُخیرِیق یهودی به حضرت رسیده بود.

۲- زمینی از اموال بنی نضیر که از طرف خداوند به عنوان اولین «فیء» در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت.

۳، ۴ و ۵- سه حصن (قلعه) از هشت حصن خیبر به نامهای، کتیبه، و طیع و سالام، که چون با صلح فتح شده بودند، به عنوان «خالصه» و «فیء» در اختیار حضرت قرار گرفتند و وی آنها را صدقه قرارداد، و پنج حصن باقیمانده را میان مجاهدان تقسیم کرد.

۶- فدک (که بحث و ایرادات مربوط به آن گذشت)

۷- ثلث ارض وادی القری که از اراضی یهود بود و در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت و آن بزرگوار آن را از صدقات خویش قرارداد.

۸- موضعی در بازار (سوق) مدینه به نام «مهزور» که عثمان در زمان حکومتش آن را به مروان اقطاع کرد و مردم این کار را بر عثمان خرده گرفتند و به او اعتراض کردند.

این موارد همه صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که اهل سیر در کتب خود آورده اند. (۲)

گفتار ۲- وقف در سیره معصومین علیهم السلام

اشاره

به طور کلی حضرت زهرا علیها السلام و امامان معصوم علیهم السلام دارای صدقات و موقوفات متعددی بوده اند که برخی از آنها به اجمال یا تفصیل در متون اسلامی منعکس شده است و در این جا به مواردی اشاره می شود:

ص: ۵۹

۲- الاحكام السلطانيه، ماوردى: ۱۶۹-۱۷۱؛ احكام السلطانيه، ابويعلى: ۲۰۰-۲۰۱.

۱- ابن اثیر از خود آن حضرت نقل کرده است که: من هم اکنون از گرسنگی سنگ بر شکم می بندم در حالی که (درآمد) صدقه من چهار هزار (یا چهل هزار) دینار است.

راوی حدیث (حجاج اصفهانی)، می گوید: منظور حضرت از این صدقه، زکات مالش نیست، مراد حضرت وقفهایی است که حضرت آنها را به عنوان صدقه قرارداد داده بود و مبلغ مزبور، درآمد آنها بوده است و گرنه حضرت مالی را ذخیره نمی کرد که زکات به آن تعلق گیرد. فرزند آن حضرت، امام حسن علیه السلام بعد از شهادتش اظهار داشت: پدرم تنها ششصد درهم به جای گذاشته که در نظر داشت با آن خادمی بخرد. (۱)

۲- ربیع بن عبدالله از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: امیرمؤمنان،

علی بن ابی طالب علیه السلام خانه خودش را در مدینه، در محله بنی زریق تصدق کرد و نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: علی بن ابی طالب در حال حیات و صحت و سلامت خانه خودش را در بنی زریق صدقه ای قرار داد که به فروش نرود، هبه نشود، و به ارث نیز برده

نشود تا آن گاه به خداوند وارث آسمان و زمین به ارث رسد. وی این صدقه را برای سکونت خاله هایش و فرزندان آنها قرارداد. و هرگاه نسل آنها منقرض شد، برای مسلمانان نیازمند باشد.» (۲)

۳- در روایتی معتبر، ایوب بن عطیه حذاء از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله زمینهای فیء را که تقسیم می کرد زمینی هم به علی علیه السلام رسید. حضرت

در آن چشمه ای حفر کرد که آب از آن همانند گردن شتر به طرف آسمان فواره می زد (فَخَرَجَ مَاءٌ يَتَّبِعُ فِي السَّمَاءِ كَهَيْئَةِ عُنُقِ الْبُعِيرِ...) به همین مناسبت حضرت آن را «ینبع» نامید. شخصی خواست (به فرزندان و اهل وی) بشارت دهد، حضرت فرمود: به وارث من بشارت ده که این چشمه صدقه ای است قطعی (و غیر قابل برگشت) برای حجاج خانه خدا و رهگذران در راه خدا، فروخته نشود، هر که او را بفروشد یا هبه کند

لعنت خدا، ملائکه، و همه مردم بر او باد و خداوند هیچ عملی را از او قبول نکند.

ص: ۶۰

۱- أُسد الغابه: ۴/۲۳-۲۴.

۲- روضه المتقین: ۱۱/۱۷۱؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۴.

۴- صدقاتی که امیرمؤمنان علیه السلام در روز ورود خود به «مسکن» تصدق کرد و آنها را در وصیت نامه ای نوشت و افرادی چون صعصعه بن صوحان، یزید بن قیس و... را بر آن گواه گرفت.

بخشی از این وصیت در نامه ۲۴ نهج البلاغه آمده و مفصل آن را عبدالرحمان بن حجاج - در حدیثی صحیح - از امام هفتم علیه السلام روایت کرده است.

حضرت در این نوشته به موارد متعددی از صدقات خویش اشاره کرده و موارد مصرف (و به عبارت روشنتر، موقوف علیه) را نیز ذکر فرموده و تولیت آن را به حسن بن علی علیه السلام و بعد از وی به حسین بن علی و بعد به فردی متدین از فرزندان علی علیه السلام و اگر چنین فردی در اولاد علی علیه السلام نبود به فردی پسندیده از بنی هاشم، واگذار کرده است.

از نکاتی که در این وصیت نامه آمده است یکی انگیزه آن بزرگوار برای انجام این صدقات است که همان جلب رضایت خداوند و دخول به بهشت و نجات از دوزخ، می باشد. نکته دیگر این است که حضرت می فرماید: علت این که تولیت آن را برای فرزندان فاطمه علیها السلام قرار دادم این است که رضایت خدای متعال را کسب و با تعظیم و تشریف آنها حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را رعایت کرده باشم. در همین نوشته است که می فرماید: «برای فرزندان فاطمه علیها السلام از این صدقات همان است که برای دیگر فرزندان علی (۲) علیه السلام».

ابن ابی الحدید در توجیه عبارت فوق می نویسد: یادآوری این مطلب توسط آن حضرت برای این است که توهم نشود اینها چون ناظر و متولی اند حقی در صدقات ندارند.

نکته جالب دیگری که ابن ابی الحدید به آن تصریح کرده این است که: حضرت با قرار دادن ولایت صدقات خویش برای فرزندان فاطمه علیها السلام در حقیقت به کسانی که امر

ص: ۶۱

۱- الکافی، کتاب الوصایا: باب صدقات النبی صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام و الائمه علیهم السلام؛ مرآة العقول: ۲۳/۹۰؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۳؛ بحار الانوار: ۴۲/۷۱ و ۴۱/۳۹.

۲- مرآة العقول: ۲۳/۸۳-۸۵؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۳۱۲-۳۱۴؛ نهج البلاغه، صبحی صالح: ۸۷؛ تهذیب الاحکام: ۹/۴۶.

ولایت و حکومت را از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله دور کردند، تعریض زده است، در حالی که برای نزدیکی و رعایت قرابت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و تکریم حریم آن بزرگوار و قدرشناسی از مقام والای وی هم که شده - آن هم با توجه به وجود فرد شایسته در میان آنان - نمی بایست برای امر حکومت و امامت از این خاندان پاک، عدول می کردند. (۱)

حضرت زهراء علیها السلام

شیخ صدوق با سند خویش از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وصیت فاطمه علیها السلام را برای بازگو نکنم؟ عرض کردم: بفرمایید! حضرت نامه ای را بیرون آورد و آن را قرائت کرد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهَا وَوَصَّتْ بِحَوَائِطِهَا

السَّبْعَةَ: الْعَوَافَ وَالذَّلَالَ وَالْبُرْقَةَ وَالْمَيْثَبَ وَالْحُسَيْنِيَّ وَالصَّافِيَةَ وَمَالَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنْ مَضَى فَإِلَى الْحَسَنِ فَإِنْ مَضَى الْحَسَنُ فَإِلَى الْحُسَيْنِ فَإِنْ مَضَى الْحُسَيْنُ فَإِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي شَهِدَ اللَّهُ عَلَيَّ ذَلِكَ وَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَالزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَامِ وَكَتَبَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۲).

«این وصیت نامه فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است که درباره حوائط (بوستانهای) هفت گانه خود: عواف، دلال، برقه، میثب، حسنی صافیه و مال ام ابراهیم (مشربه ام ابراهیم) به علی بن ابی طالب و پس از درگذشت او به حسن و بعد از وی به حسین و بعد از حسین به بزرگترین فرزند خود وصیت کرد. خداوند و نیز مقداد بن اسود و زبیر بن عوام

بر این وصیت نامه گواه شدند و علی علیه السلام آن را نوشت.»

مرحوم مجلسی می نویسد: این حدیث حسنه است و همین حدیث با سندی حسن که در اعتبار چون صحیح است نیز از حماد بن عثمان از ابوبصیر روایت شده است. (۳)

در روایت دیگری آمده است: این حوائط هفت گانه از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله وقف

بوده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای میهمانان خود و کسانی که از آن جا عبور

ص: ۶۲

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۵/۱۴۹.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۱۱؛ مرآة العقول کافی: ۲۳/۸۲؛ التهذیب: ۹/۱۴۴، روضه المتقین: ۱۱/۱۵۹-۱۶۰؛ بحار الانوار: ۴۳/۱۳۵.

۳- مرآة العقول: ۲۳/۸۲.

می کردند قرار داده بود. بعد از رحلت حضرت، عباس (عموی حضرت) درباره آن ادعا داشت که علی علیه السلام و دیگران گواهی دادند که این اموال، بر حضرت زهرا علیها السلام وقف است. (۱) همین مضمون را کَلْبَنی در حدیثی صحیح از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که: این حوائط بر حضرت زهرا علیها السلام وقف بوده است. (۲) و در حدیث حَسَن (به دلیل وجود ابراهیم بن هاشم در سند) از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: صدقه حضرت زهرا علیها السلام برای بنی هاشم و بنی المطلب است. (۳)

در پایان اشاره به چند نکته خالی از فایده نیست:

۱- در پاورقی روضه المتقین (از علی پناه اشتهاردی) آمده است: منظور از «مال اُمّ

ابراهیم» همان مشربه اُمّ ابراهیم یعنی ماریه قبطیه است که در «عوالی» مدینه بین نخلستان قرار دارد. مجلسی اول می نویسد: امکان دارد که اصل مشربه برای ماریه بوده و بعدا به فاطمه علیها السلام منتقل شده باشد. (۴) همچنین احتمال می رود که در همان زمان که بر حضرت زهرا علیها السلام وقف بوده مدّتی هم در اختیار ماریه، مادر ابراهیم، بوده است.

۲- مرحوم مجلسی اول واژه «أَوْصَتْ» را در نامه حضرت زهرا علیها السلام به «وَقَفْتُ» معنا کرده است (۵) در حالی که طبق احادیث گذشته این اموال از اوقاف و صدقات رسول خدا

صلی الله علیه و آلهبر فاطمه علیها السلام بوده است. از این رو وقف دوباره آن توسط حضرت زهرا علیها السلام معنا نمی دهد. لذا بهترین توجیه عبارت این است که حضرت فاطمه علیها السلام در این وصیت نامه به واگذاری امر تولیت آن بعد از وفات خویش پرداخته است.

نوشته دیگری را مجلسی از مصباح الانوار از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در آن حضرت زهرا علیها السلام صدقاتی را مقرر می دارد. در این نوشته حضرت از درآمد صدقات، بعد از کسر کردن هزینه آبیاری و کشاورزی و ... مبلغی را به زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و مبلغی را هم به فقرای بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب و مقداری را هم برای دختر ابی ذر غفاری و ... اختصاص داده است.

حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه، تولیت این صدقات را ابتدا به علی علیه السلام و بعد از وی

ص: ۶۳

۱- روضه المتقین: ۱۱/۶۰۱.

۲- مرآه العقول: ۲۳/۸۰.

۳- مرآه العقول: ۲۳/۸۱ و ۸۲؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۴؛ روضه المتقین: ۱۱/۱۶۳.

۴- روضه المتقین: ۱۱/۱۵۹.

۵- روضه المتقین: ۱۱/۱۵۹.

به حسن و حسین علیهما السلام واگذار کرده و اجازه کامل در اداره اموال موقوفه را به آنان داده است. (۱)

اوقاف و صدقات برخی دیگر از امامان علیهم السلام

۱- مهران بن محمد روایت کرده است که امام صادق علیه السلام مال معینی را در نظر گرفته بود که در هفت موسم (هفت نوبت از حج) بر آن حضرت عزاداری شود. (۲)

۲- در حدیثی نسبتاً مفصل، عبدالرحمان بن حجاج روایت کرده است که امام، موسی بن جعفر علیه السلام وصیت امیرمؤمنان و صدقه پدرش، جعفر بن محمد علیه السلام، و نیز صدقه خودش را (طی نامه ای) برای من فرستاد.

امام هفتم در این نامه اراضی و املاک متعددی را برای فرزندان صلیبی خویش از زن و مرد قرار داده و شرط کرده است که بعد از صرف درآمد آن در عمارت و آبادانی املاک و انفاق درآمد سی اصله درخت بین مساکین قریه، مازاد آن بین فرزندان وی (برای هر مرد

دو برابر زن) تقسیم شود... و هر کس از فرزندان آن حضرت که از دنیا رفت و دارای فرزند بود سهم پدر برای فرزندش باشد و اگر فرزند نداشت حق وی به بقیه مستحقان این صدقه خواهد رسید. حضرت در ادامه این نوشته، ضمن تعیین دقیق «موقوف علیهم» و بیان وظیفه در صورت انقراض بعضی از آنها، چنین بیان داشته است:

موسی بن جعفر علیه السلام در حال صحت (و سلامت) این کار را به عنوان صدقه و حبس بتی و قطعی قرارداد که به هیچ وجه جای رجوع و بازگشت در آن نباشد، و انگیزه وی هم

کسب رضایت خداوند و دار آخرت بوده و برای هیچ مؤمنی که به خدا و روز قیامت معتقد است فروش، خرید، هبه و تغییر و تبدیل آن و مخالفت با شرایط واقف، جایز نیست.

حضرت در ابتدا امر تولیت این صدقات را به فرزندان خود علی علیه السلام و ابراهیم واگذار کرد و قید کرد در صورت ارتحال یکی از این دو، قاسم جای او را بگیرد و اگر باز یکی از

ص: ۶۴

۱- بحار الانوار: ۱۰۳/۱۸۴-۱۸۵.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۴.

دنیا رفت اسماعیل جانشین او شود و بعد عباس (فرزند دیگر حضرت) و ... (۱)

گفتار ۳- وقف در سیره صحابه و تابعین

۱- ابن قدامه حنبلی از جابر بن عبدالله نقل کرده است که: «لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِ

النَّبِيِّ ذُو مَقْدَرِهِ إِلَّا وَقَفَ» «هر کدام از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که توانایی داشت اموالی را وقف کرد».

ابن قدامه در ذیل این حدیث می نویسد: این سخن، ادعای اجماع عملی صحابه از جابر است و این سخن از وی مشهور شده و کسی هم وی را انکار نکرده است، لذا جنبه اجماع دارد. (۲)

وی آن گاه گروهی از صحابه، چون ابوبکر، عمر، عثمان، علی علیه السلام، زبیر، سعد (بن ابی وقاص)، عمرو بن عاص و حکیم بن حزام را نام می برد که هر کدام مقداری از املاک خویش را صدقه و وقف قرار دادند. (۳)

۲- داستان و حدیث بسیار معروفی است که فقهای اهل سنت نیز در اکثر موارد به آن استناد کرده اند و آن حدیث نافع از ابن عمر است که: زمینی از خیبر به عمر رسید. وی از

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن کسب تکلیف کرد (راهنمایی خواست) و عرض کرد: ای رسول خدا، زمینی از خیبر به من رسیده که هرگز به چنین مالی (ارزشمند و محبوب) دست نیافته ام؛ درباره آن چه دستور می دهید؟

حضرت فرمود: «اگر مایل باشی می توانی اصل آن را حبس و ثمره آن را تصدق نمایی». عمر هم آن را صدقه ای قرار داد که اصل آن به فروش نرسد، به ارث برده نشود و

هبه هم نگردد. وی درآمد آن را به فقرا، ذوی القربی، آزادی بردگان، فی سبیل الله، ابن

السبیل، میهمان و متولی آن وقف، اختصاص داد. (۴)

ص: ۶۵

۱- مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه: ۲/۲۹۳؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۳۱۴-۳۱۵؛ مرآة العقول از کافی؛ ۲۳/۸۸-۸۹؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۱/۶۳؛ تهذیب الاحکام: ۹/۱۴۹.

۲- المغنی: ۵/۳۵۷.

۳- المغنی: ۵/۳۵۷.

۴- صحیح البخاری: ۴/۱۴؛ صحیح مسلم: ۳/۴۵۳ ح ۱۶۳۲، البتّه غالب محدّثان و فقهای اهل سنت این حدیث و ماجرا را در کتابهای خود آورده اند که در مباحث فقهی آینده به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

۳- داستان معروف ابوظلحه: این قضیه را نیز غالب محدثان، مفسران، مورخان و حتی فقهای اهل سنت و گروهی از امامیه در کتب خویش نقل کرده اند. در این جا به نقل بخاری اکتفا و به بعضی از مصادر دیگر اشاره می شود:

از انس روایت شده است که بعد از نزول آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۱) ابوظلحه انصاری به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! خدا چنین می فرماید، و محبوبترین اموال من «بِئْرْحَاء» است، - بئرحاء باغی بود که رسول

خدا صلی الله علیه و آله به آن وارد می شد، از سایه آن استفاده می کرد و از آب آن می آشامید - (ابوظلحه ادامه داد): من این باغ را برای خدای متعال و رسول او قرار می دهم و با این کار امید خیر و نیکی دارم. از شما می خواهم آن را به هر مصرفی که مورد رضای خداست برسانید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به به! اباطلحه، این مال، دارای سود (معنوی برای تو) است و ما آن را از تو پذیرفتیم و به خودت بازگردانیدیم تو آن را برای خویشان خودت قرار ده.

ابوظلحه نیز آن را به عنوان صدقه برای خویشان و رَجَم خویش قرار داد که از آنان است

أَبِي (بن کعب) و حَسَّان (بن ثابت) و... (۲)

این چند مورد به عنوان نمونه ذکر شد و گرنه موارد متعددی از اوقاف و صدقات صحابه در کتب تاریخ و سیر و حدیث و فقه و تفسیر آمده است. (۳)

نکته دیگری که قبلاً هم اشاره شد این است که برخی از بزرگان اهل سنت از جمله محمد بن اسماعیل صنعانی (۴) وقف و صدقه عمر را اولین وقف در اسلام می دانند؛ اما در مبحث صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت که اولین وقف و صدقه در اسلام، صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله است، یعنی همان اموال مُخَيَّرِيقِ يَهُودِي که به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آن حضرت نیز آنها را وقف کرد. (و نیز گذشت که این در صورتی است که مسجد قبا و مسجد النبی صلی الله علیه و آله را از موقوفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار نیاوریم).

راجع به اوقاف در دوره تابعین نیز دکتر محمدابوزهره می نویسد: در دوران اموی

ص: ۶۶

۱- آل عمران: ۹۲.

۲- صحیح البخاری: ۱۰/۱۳ و ۱۰/۱۳؛ الموطأ: ۲/۹۹۶؛ الاموال، ابو عبید: ۵۵۶-۵۵۷؛ التاج الجامع للاصول: ۲/۲۴۳-۲۴۴ از بخاری، مسلم و ترمذی.

۳- رک: کنز العمال: ۶/۵۹۹، ۶۰۰ و ۶۰۲ و دیگر منابع.

کثرت اوقاف در مصر و شام و دیگر بلاد اسلامی به حدّ بالایی رسیده بود که اینها را فتوحات برای مجاهدین به ارمغان آورده بود. اموال، خانه ها، مغازه ها، مزارع و باغهای

فراوانی در این بلاد و سرزمینهای عربی (به عنوان موقوفات) در اختیار مسلمانان قرار داشت.^(۱)

اگر بخواهیم بیش از این به مبحث تاریخچه وقف پردازیم مطلب به درازا خواهد کشید و ما را از هدف اصلی کتاب دور خواهد ساخت، لذا در این جا به همین مقدار بسنده می شود. غرض از ذکر و بیان همین مقدار نیز اشاره ای اجمالی به این حقیقت است که اوقاف و صدقات از مطالب و مسائل جنبی و حاشیه ای اسلام نبوده است، بلکه این واقعیت در متن و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله، معصومان علیهم السلام و اصحاب آن حضرت جریان داشته و از سرلوحه های زندگی آنان به شمار می رفته است تا آن جا که در حدیث معروف جابر آمده است که: «هریک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که توانایی داشت، مالی را وقف کرده بود».

ص: ۶۷

۱- مُحاضراتُ فی الوقف: ۱۰-۱۱.

بخش ۲: وقف در فقه اسلامی

اشاره

ص: ۶۹

اشاره

بدون تردید در وقف نیز همانند دیگر اعمال، نیت به معنای قصد عمل، واجب است و بدون قصد، نقل و انتقالی صورت نخواهد گرفت. در این مطلب بحث و اختلافی نیست، بلکه بحث در قصد قربت است. آیا در تحقق وقف و صحت آن قصد قربت شرط است - به طوری که اگر نباشد وقف محقق نشود - یا شرط نیست؟

دیدگاه فقهای امامیه

شیخ مفید در این باره می نویسد: در وقف حتما باید این کار به عنوان صدقه و با قصد قربت به خداوند صورت گیرد، در غیر این صورت از حبس مطلق و وقف دائم بودن خارج خواهد بود. (۱)

شیخ طوسی نیز در نهاییه آورده است: وقف و صدقه یک چیزند و هیچ کدام از آنها جز با قصد قربت به خدای متعال صحیح نخواهد بود. اگر با وقف خویش قصد وجه الله نکند

ص: ۷۱

وقف، صحیح نیست. (۱)

علامه

در مختلف و قواعد نیز با صراحت، نیت تقرّب را در وقف معتبر داشته است. (۲) ابن ادریس نیز قصد تقرّب را معتبر می داند. (۳) صاحب ریاض بر اعتبار قربت در وقف ادّعی اجماع کرده، گذشته از این که وقف مخالف اصل است و در لزوم آن به قدر متیقّن اکتفا می شود و قدر متیقّن همان است که به نظر همه فقها صحیح است و آن، وقف با قصد قربت است. (۴)

در مفتاح آمده است: وقف نزد اکثر فقها عبادت است، لذا قصد قربت را در آن معتبر دانسته اند. (۵) و در دروس: در اشتراط نیت تقرّب وجهی است. وی وقف کافر را مترتب بر این شرط می داند و سپس آن را صحیح می داند که ظاهر آن عدم اشتراط قربت است. (۶)

همچنین ابن زهره در غنیه (۷) و کاشف الغطاء نیز قصد قربت را معتبر دانسته اند. و کاشف الغطاء اعتبار قربت را از مقدمات وقف دانسته است. (۸)

از طرف دیگر عدّه ای از اعلام به عدم اعتبار قصد قربت در وقف قایلند؛ از این دسته اند: محقّق ثانی (۹)، فیض کاشانی (۱۰) و از متأخران، صاحب عروه (۱۱)، آیه الله خوئی (۱۲)، آیه الله حکیم (۱۳)، شهید صدر (۱۴) و امام خمینی (۱۵). البته عدّه ای از این بزرگواران اعتبار قصد

قربت را احوط دانسته اند. صاحب عروه می نویسد: مشهور، اشتراط قصد قربت در وقف است، امّا اقوی - همان طور که جماعتی قایل شده اند - عدم اشتراط آن است. (۱۶)

دلایل کسانی که قربت را معتبر نمی دانند

۱- اصل، عدم اعتبار قصد قربت است و دلیلی هم بر اشتراط وجود ندارد (۱۷)

ص: ۷۲

۱- النّهایه: ۵۶۹.

۲- مختلف الشیعه: ۴۸۹؛ قواعد الاحکام: ۲/۳۸۸.

۳- السرائر: ۳/۱۵۵.

۴- ریاض المسائل: ۲/۱۷.

۵- مفتاح الکرامه: ۹/۱۲۷.

۶- الدروس: ۲/۲۸۹.

۷- الجوامع الفقهیّه: ۵۴۰.

- ٨- كشف الغطاء: ١٧١.
- ٩- جامع المقاصد فى شرح القواعد: ٩/٥٦.
- ١٠- مفاتيح الشرايع: ٣/٢٠٧.
- ١١- ملحقات العروه: ٢/١٨٦.
- ١٢- منهاج الصالحين: ٢/٢٤٠.
- ١٣- منهاج الصالحين: ٢/٢٤٠.
- ١٤- حاشيه منهاج الصالحين، آيه الله حكيم: ٢/٢٤٠.
- ١٥- تحرير الوسيله: ٢/٦٤.
- ١٦- العروه: ٢/١٨٦.
- ١٧- جواهر الكلام: ٢٢/٧؛ جامع المقاصد: ٩/٥٦.

۲- وقفِ فاقدِ قصدِ قربت نیز در عقود داخل است و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» آن را شامل می‌شود. (۱)

۳- صحتِ وقف از کافر؛ چرا که از کافر، قصد قربت تحقق نمی‌یابد (۲) و اطلاق صدقه

در بعضی از نصوص بر وقف هم مقتضی اعتبار قصد قربت در آن نیست؛ زیرا این اطلاق، اقتضا ندارد که وقف به طور کلی صدقه باشد، نهایت آن این است که بعضی از اوقاف، صدقه هستند. و...

دلایل کسانی که قربت را معتبر می‌دانند

۱- وقف، یکی از مصادیق (نوعی) صدقه است و به تعبیر شیخ در نهاییه: «هر دو یکی هستند» و روشن است که در صدقه قصد قربت معتبر است لذا باید در وقف هم معتبر باشد. (۳) در بحث «واژه وقف و صدقه» گذشت که در صدر اسلام به طور کلی کاربرد واژه وقف جدا اندک و شاید معدوم بوده است و قرینه مورد نیاز هم قرینه مُعَيَّنَه است نه قرینه مجاز. (۴)

۲- اجماعی که در غنیه، سرائر (۵) و ریاض (۶) ادعا شده است.

۳- وقف و نقل و انتقال با آن مخالف اصل است و در این مورد به قدر مُتَيَقَّن که همان وقف با همه شرایط و قیود، از جمله قصد قربت است اکتفا می‌شود. (۷)

۴- اخبار و روایاتی که در آنها آمده است: «لَا صَدَقَةَ... إِلَّا مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ» (۸)، «هیچ

صدقه ای جز با قصد قربت صحیح نخواهد بود». و ظاهر «لا» در حدیث، نفی صحت است نه نفی کمال. (۹)

۵- دلیل پنجم (که در حقیقت مؤید است) این است که آنچه در وقف های ائمه علیهم السلام به دست

ص: ۷۳

۱- جواهر الکلام: ۲۲/۷؛ العروه الوثقی: ۲/۱۸۶؛ مفاتیح الشرایع: ۳/۲۰۷.

۲- الدرر: ۲/۲۸۹؛ العروه الوثقی: ۲/۱۸۶.

۳- النهایه: ۵۹۶ و به همین مضمون در مختلف الشیعه: ۴۸۹ نیز تصریح شده است.

۴- ریاض المسائل: ۲/۱۷؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۶.

۵- مفتاح الکرامه: ۹/۱۵.

۶- ریاض المسائل: ۲/۱۷.

۷- ریاض المسائل: ۲/۱۷.

۸- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۱۹ - ۳۲۰.

۹- جواهر الکلام: ۲۲/۷؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۶.

ما رسیده به قصد قربت و «اِئْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» تصریح شده است؛ همه آن بزرگواران

تصریح کرده اند که این کار را به قصد تقرب الی الله انجام می دهند. (۱)

با دقت و تأمل در ادله طرفین شاید بتوان گفت: ادله آنان که قصد قربت را معتبر می دانند، می چربد؛ زیرا دلیل اول نافی که اصل عدم بود با ادله ای که مثبتین ذکر کردند منتفی می شود. دلیل دوم آنها نیز که اطلاقات و عمومات (مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ») است، با ادله مثبتین تخصیص و تقیید می خورند. گذشته از این که خطا باتی چون «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۲) در مورد عقود است که به طور صحیح و با همه شرایط لازم صورت گرفته اند، درباره مورد بحث ما چنین امری محرز نیست.

و اما دلیل سوم آنها که صحت وقف از کافر باشد، پاسخش این است که ظاهراً اعتبار قصد قربت با وقف از کافر و وقف بر کافر منافاتی ندارد. در وقف بر کافر که روشن است،

در وقف از کافر نیز ممکن است بگوییم، در جای خودش اثبات شده که: قصد قربت به معنای انجام عملی به قصد محبوبیت آن است (نه قصد امتثال امر) و صدور چنین نیتی از کافر هم غیرممکن نیست، بلکه ظاهراً آنچه از اوقاف که غیر مسلمانان انجام داده اند - که

از وقف نامه هاشان پیداست - مشتمل بر این امر بوده است. البته ریا و تظاهر هم در

مسلمین شیوع دارد.

دیدگاه دیگر مذاهب

حنفیه

حنفیه، وقف بر اغنیا را به این دلیل صحیح نمی دانند که در وقف قصد قربت شرط است و در وقف بر اغنیا قصد قربت نیست. (۳)

نکته: باید توجه کرد که وقف بر اغنیا همیشه خالی از قصد قربت نیست و این به نیت و انگیزه ها بستگی دارد، چه بسا وقف بر اغنیا که با انگیزه الهی و قصد قربت باشد و وقف بر فقرا که از روی تظاهر و ریا صورت گیرد.

ص: ۷۴

۱- به مبحث تاریخچه وقف مراجعه شود.

۲- المائده: ۱.

۳- محاضرات فی الوقف: ۹۷؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۱۹۵؛ المصطلحات الوقفیه: ۱۸۹؛ رد المحتار علی الدر المختار: ۳/۳۵۷؛ کشاف القناع: ۴/۲۴۶...

مالک در جهت وقف، قربت را معتبر نمی داند و معتقد است که باید معصیت نباشد، یعنی مثل وقف بر خرید اسلحه در جنگ محرم و مانند اینها نباشد. اگر بر معصیت نبود صحیح است، چه دارای قصد قربت باشد چه نباشد. از این رو وقف بر اغنیا نیز بلاشکال است. در نزد مالک - برخلاف شافعی - ملاک معصیت بودن به اعتقاد واقف باز می گردد، لذا وی وقف مسیحی بر کنیسه را صحیح می داند. هرچند در بعضی از اقوال منسوب به مالکيه، وقف بر «کنیسه» و «بیعه» به طور مطلق (از هر کس) باطل اعلام شده است. (۱)

خود مالک نیز می گوید: اگر کسی بدون اراده ثواب، عطیه ای را به کسی اعطا کند و شخص مُعطی بمیرد این مال به ورثه او می رسد. (۲)

شافعیه

شافعیه ابتدائاً در وقف، قربت را شرط نمی دانند و همین قدر معتبر می دانند که معصیت نباشد. وقف، بر زید برای قتل نفسی که محترم است و نیز بر کافر حربی، چون معصیت و اعانه بر ظلم است، حرام و باطل است؛ اما اگر معصیت نباشد، چه قصد قربت در آن باشد مثل فقرا، مساجد، مدارس و...، یا نباشد، مثل وقف بر اغنیا، وقف صحیح است. ملاک معصیت بودن و نبودن هم به اعتبار اسلام است. لذا شافعی وقف یهودی را بر مسجد جایز می داند. چون این کار در نظر اسلام، قربت است، اما وقف او را بر «بیعه»

خودشان یا وقف مسیحی را بر کنیسه جایز نمی داند. (۳) در مغنی المحتاج (فقه شافعی) نیز به همین مضمون تصریح شده است، یعنی همان اشتراط انتفای معصیت نه وجود قصد قربت. (۴)

ص: ۷۵

۱- محاضرات فی الوقف: ۹۲؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۱۹۵؛ الشرح الصغیر و بلغه السالک: ۲/۲۶۷.

۲- الموطأ: ۲/۱۲۶.

۳- محاضرات فی الوقف: ۹۳؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۱۹۵.

۴- مغنی المحتاج: ۲/۳۸۱.

حنابله وقف را بر امور مکروه و مباح، چون تعلیم شعر و تعلیم منطق، به این دلیل که قصد قربت در آنها نیست، صحیح نمی دانند. (۱) در شرح کبیر بر مقنع (فقه حنبلی) آمده است که: وقف، جز بر «بَرّ» یا «معروف» صحیح نیست، و «بَرّ» و «معروف» عبارتند از: وقف بر فرزندان، اقارب، مساجد، پُلها، کتب فقه و دانش، قرآن، مقابر، فی سبیل اللّٰه و...

وقف بر اهل ذمّه نیز اشکالی ندارد، زیرا دارای ملکیت محترم هستند و صدقه بر آنان جایز است. خلاصه حنابله معتقدند وقف باید، مآلاً متمخّص در جهت بَرّ و قربت باشد. (۲)

تنها دلیلی که نگارنده برای قایلان به اعتبار قصد قربت به آن دست یافته است همان صدقه بودن وقف است. (۳)

شرط دوم: صیغه

معنای لغوی و اصطلاحی صیغه

صیغه در لغت به معنای خلقت و هیأت و شکل آمده است. (۴) معنای آن در اصطلاح، الفاظ و عباراتی است که روشنگر اراده متکلم و نوع تعرّف او می باشند. از این رو صیغه

وقف یعنی: آنچه واقف با آن از اراده خویش در وقف پرده برمی دارد. (۵) در مبحث صیغه

مباحثی مورد بررسی قرار می گیرد:

۱- معاطات در وقف

دیدگاه امامیه

اولین مبحث این است که آیا در وقف معاطات کافی است و یا حتماً به صیغه لفظی

ص: ۷۶

۱- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۹۵.

۲- مُحاضرات فی الوقف: ۹۴.

۳- مُحاضرات فی الوقف: ۹۴.

۴- لسان العرب: ماده صوغ؛ المصطلحات الوقفیه: ۱۶۱؛ النّهایه، ابن اثیر، المنجد و...

۵- المصطلحات الوقفیه: ۱۶۰، از إعلام الموقّعين: ۳/۱۰۵ و البدائع: ۲/۲۲۹-۲۱۳.

از عبارت شیخ در خلاف و مبسوط استفاده می شود که معاطات در وقف کافی نیست. می نویسد: اگر کسی مسجدی را بنا کند و به گروهی اجازه نماز در آن بدهد، یا حجره ای بسازد و اجازه دفن دهد و در آن نماز بگذارند و میت دفن کنند، ملکیت مالک زایل نمی شود تا آن که این خواست خود را با لفظ روشن سازد؛ زیرا اصل، بقای ملکیت مالک است و زوال آن به دلیل نیاز دارد. (۱)

ابن ادريس نیز تقریباً عین همین بیان و دلیل را در کتاب خود آورده است. (۲) علامه در قواعد نیز انجام نماز را با اذن بانی در وقف مسجد کافی نمی داند. محقق ثانی در توجیه عبارت علامه می نویسد: وقف در نزد ما (امامیه) با فعل محقق نمی شود، هر چند محفوف به قراین باشد. (۳) دیدگاه فاضل مقداد؛ (۴) محقق حلی در شرایع (۵)؛ علامه در تذکره؛ (۶) تحریر؛ (۷) و ارشاد (۸) و شهید ثانی در مسالک نیز، عدم اکتفا به فعل به جای صیغه در وقف است. شهید ثانی این امر را موضع وفاق فقهای امامیه می داند. (۹)

در برابر این اعلام، از عبارات بعضی از فقها استفاده می شود که در مسجد و مانند آن (و احیاناً در غیر مسجد و...) فعل از صیغه کفایت می کند. صاحب مفتاح الکرامه این مطلب را از کتاب صلاه مبسوط و نیز از دروس و مجمع البرهان حکایت کرده است؛ و استناد این بزرگان به این امر است که معظم مساجد در اسلام به همین صورت بوده است؛ اما مؤلف، خود، این انظار را نمی پذیرد و در نهایت صیغه را شرط می داند. (۱۰) صاحب جواهر نیز ضمن استفاده اکتفا به فعل از ذکر، خود به آن تن در نمی دهد و وقف را مانند نکاح می داند که معاطات بردار نیست. (۱۱)

از فقهای متأخر و معاصر: صاحب عروه، امام خمینی، (۱۲) سید ابوالحسن اصفهانی (۱۳)

ص: ۷۷

۱- الخلاف: ۳/۵۵۰؛ المبسوط: ۳/۳۰۰.

۲- السرائر: ۳/۱۶۷.

۳- قواعد الاحکام: ۲/۳۸۸؛ جامع المقاصد: ۹/۱۳-۱۴.

۴- التَّنْقِیحُ الرَّائِعُ: ۱/۳۰۱.

۵- جواهر الکلام: ۲۸/۸۷.

۶- تذکره الفقهاء، ۲/۴۲۷.

۷- تحریر الاحکام، ۲/۲۸۴.

۸- ارشاد الأذهان، ۱/۴۵۱ نشر جامعه مدرسین.

۹- مسالک الأفهام: ۱/۳۵۶.

۱۰- مفتاح الکرامه: ۹/۱۱.

۱۱- جواهر الکلام: ۲۸/۸۸.

١٢- تحرير الوسيله: ٢/٤٣.

١٣- وسيله النّجاه: ٢/١٣٤.

و آیه الله حکیم در منهاج الصالحین (۱) نظرشان این است که در وقفهایی چون مساجد، راهها، کاروانسراهای ویژه مسافران، درختان غرس شده برای رهگذران و حتی در مثل فرش مسجد (و خلاصه هرچه بر مصالح عامه وقف می شود) معاطات کافی است و نیازی به صیغه لفظی نیست.

صاحب عروه یکی از ادله این ادعا را سیره مسلمانان بر عدم اجرای صیغه در این موارد دانسته است و می نویسد: این ادعا که این روش و سیره از باب اباحه بوده است نه

از باب تملیک، مدفوع است. زیرا لازمه این سخن این است که بعد از موت مالک، تصرف در این اموال جایز نباشد و به ورثه وی منتقل شود. (۲)

ملاحظه: اگر ما وقف را از امور و احکام امضائیه بدانیم (نه تأسیسیه) که بنای عرف و عقلا بر آن جاری بوده و شارع آن را با کم و زیاد کردن شرایط و حدود و قیودی در آن، امضا کرده است، در مسأله مورد بحث می توانیم بگوییم: اگر عرف و عقلا دست به معاطاتهای این چنینی می زنند و آن را عقد می دانند (عقد معاطاتی) می تواند مشمول عمومات و اطلاقاتی چون «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» قرار گیرد؛ زیرا در این صورت تحقق عنوان

«موضوع» و تشخیص آن با عرف است.

دیدگاه دیگر مذاهب

حنفیّه و مالکیه

حنفیّه و مالکیه مجرد فعل را در تحقق وقف کافی می دانند و صیغه لفظی را معتبر نمی دانند. (۳) ابن قدامه برای این ادعا چنین استدلال می کند: روش و سیره عرف بر این امر جاری است. لذا وقف با فعل همانند قول تحقق می یابد و این مورد جاری مجرای این است که کسی طعامی را (بدون این که حرفی بزند) در اختیار میهمان خود قرار دهد یا ظرف آبی را برای آشامیدن رهگذران بر سر راه آنان قرار دهد و یا در عروسی و... اموالی را نثار کند و... چنان که در بیع، معاطات را کافی دانستیم. (۴)

ص: ۷۸

۱- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۹۰.

۲- ملحقات العروه: ۲/۱۸۵.

۳- المغنی، ابن قدامه: ۵/۱۳؛ الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۹۰ و...

۴- المغنی: ۵/۳۶۰.

شافعی در وقف معاطات را کافی نمی داند و معتقد است بدون اجرای صیغه لفظی ملکیت مالک زایل نمی شود. (۱) اما از مغنی المحتاج حکایت شده که: در نزد شافعیّه افعالی چون بنای مسجد به نیت مسجد کافی است. (۲)

حنابله

ابن قُدامه می نویسد: ظاهر مذهب احمد، این است که وقف با فعل، به همراه قراین دلالت کننده بر آن، حاصل می شود. وی بنای مسجد و اذن نماز گزاردن در آن و ساختن مقبره و اذن دفن در آن و... را به عنوان مثال ذکر می کند. (۳) محقق کرکی نیز همین دیدگاه را به احمد نسبت داده است. (۴)

۲- وقف، عقد است یا ایقاع؟

اشاره

از مسائل مورد اختلاف فقهای مذاهب این است که آیا وقف، عقد است یا ایقاع؟ اگر عقد باشد به قبول نیاز دارد و اگر ایقاع باشد با همان ایجاب محقق می شود.

دیدگاه امامیه

فقهای امامیه در این مسأله دارای سه قول هستند:

قول اول این است که وقف در وقفِ خاص، عقد است و نیاز به قبول دارد، امّا در وقفهای عام مانند وقف بر مصالح (مثل مساجد، مقابر، کاروانسراها و...) قبول شرط نیست. علامه در قواعد این قول را برگزیده و فخرالمحققین در ذیل عبارت علامه که در وقفِ خاص اشتراطِ قبول را اقرب می داند، نوشته است: گفته شده که: این مسأله بر انتقال و عدم انتقال ملک در وقف مبتنی است؛ که اگر قائل به عدم انتقال ملک شدیم، همانند اباحه، قبول شرط، نیست ولی باز احتمالِ اشتراط هست، زیرا در هر صورت

ص: ۷۹

۱- الخلاف: ۳/۵۵۰؛ المغنی: ۵/۳۶۰.

۲- المصطلحات الوقیّیه: ۱۶۳.

۳- المغنی: ۵/۳۵۹.

۴- جامع المقاصد: ۹/۱۳.

تملیک منافع که هست و اگر قایل به انتقال به خدای متعال شدیم، قبول شرط است، زیرا در هر صورت تملیک منفعت یا عین است و تملیک به سبب ناقل نیازمند است. (۱) فیض کاشانی، (۲) شهید اول، (۳) علامه در تذکره (۴) و شهید ثانی (۵) نیز همین نظر را برگزیده اند. در مسالک، مختار محقق حلی را نیز همین تفصیل می داند. (۶) از فقهای معاصر، سید ابوالحسن اصفهانی قبول در وقف خاص را احوط و آیه الله گلپایگانی در ذیل این احتیاط،

آن را اقوی می داند. (۷)

صاحب مفتاح الکرامه دلیل این تفصیل را این چنین توضیح می دهد: در وقف بر جهات خاص همانند فرد معین یا جماعت معین، چون عقد است و ایجاب و قبول هم در آن امکان دارد، همانند سایر عقود به قبول نیاز دارد. اما در وقف، بر جهات عام، وقف، فک ملک است و به خدای متعال منتقل می شود، لذا قبول ممکن نیست و در نتیجه شرط هم نیست، ولی ممکن است ایراد شود که ممکن است ناظر، حاکم و یا نماینده او، آن را قبول کند. (۸)

قول دوم، اعتبار قبول است مطلقاً. صاحب جواهر و محقق ثانی از اعلامی هستند که اعتبار قبول در وقف را مطلقاً تقویت و تأیید می کنند، هر چند صاحب مفتاح الکرامه گفته است؛ قول به اشتراط به طور مطلق (در اوقاف عام و خاص) قایل ندارد. (۹)

دلیل این دسته این است که قبول جزئی از وقف است و اجماع داریم بر این که وقف از عقود است و عقود به قبول نیاز دارند و عقد در سببیت وحدت دارد نه این که در وقف

معین، عقد و در غیر آن ایقاع باشد و ما معتقدیم که همه موارد عقد است. لذا در اوقاف

عام هم قبول حاکم یا منصوب او و... شرط است. از طرفی اصل هم مقتضی اعتبار قبول است زیرا مقتضای اصل، عدم ترتب اثر، قبل از قبول است. و قول به عدم اعتبار، به طور

مطلق، در غایت سقوط است. (۱۰) محقق ثانی نیز با عباراتی مشابه به همین شکل استدلال

ص: ۸۰

۱- قواعد الاحکام: ۲/۳۸۸؛ ایضاح الفوائد: ۲/۲۸۸.

۲- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۰۷.

۳- الدروس: ۲/۲۸۸.

۴- ۲/۴۲۸.

۵- مسالک الآفهام: ۱/۳۴۵.

۶- مسالک الآفهام: ۱/۳۴۵.

۷- وسیله النجاه: ۲/۱۳۷.

۸- مفتاح الکرامه: ۹/۱۰.

٩- مفتاح الكرامه: ٩/٧.

١٠- جواهر الكلام: ٦/٢٨-٧.

کرده است. (۱)

قول سوم در مسأله، عدم اعتبار قبول به طور مطلق است. مسالک، این قول را ظاهر اکثر فقهای امامیه می‌داند. (۲) صاحب حدائق، (۳) معتقد است که از این شرط در اخبار اثری نیست و جز وجوه اعتباری دلیلی ندارد و اصاله العدم قویترین مستمسک در مقام است.

صاحب مفتاح الکرامه، قول به عدم اشتراط را ظاهر فتاوی اصحاب و اخبار دانسته است، هر چند قول به اشتراط را آشفه به اصول می‌داند. (۴) کاشف الغطاء در نهایت می‌نویسد: قول به عدم نیاز به قبول به طور مطلق خالی از وجه نیست. (۵) آیه الله خوبی، (۶) و امام خمینی (۷) نیز قایل به عدم اعتبار قبول به طور مطلق هستند.

دلایل قول سوم

۱- اصل، عدم اشتراط است، زیرا در نصوص هم چیزی که بر اعتبار آن دلالت کند، وجود ندارد تا بر این اصل حاکم شود. (۸)

۲- وقف مانند اباحه است، مخصوصا اگر ملک آن را منتقل به خدای متعال بدانیم، و در اباحه قبول معتبر نیست. (۹)

۳- وقف همانند عتق، فکِّ ملک است نسبت به منافع، لذا به قبول نیازی ندارد. (۱۰)

۴- سیره، امام خمینی در این باره می‌نویسد: وقف معنایی است که در همه موارد (وقفهای عام و خاص) به یکسان حاصل است و لذا عقد بودن آن معقول نیست. زیرا بدیهی است که وقف بر وحوش و یا کبوترهای حرم معقول نیست که عقد بین واقف و موقوف علیه باشد، ثالثی هم که وقف را قبول کند، وجود ندارد، نمی‌توان هم ملتزم شد

که این موارد و موارد مشابه، وقف نیستند. از طرفی عقد بودن وقف در بعضی موارد و ایقاع بودن آن در موارد دیگر نیز باطل است.

در نتیجه می‌ماند این دیدگاه که: وقف به طور کلی از ایقاعات است. مؤید این مطلب

ص: ۸۱

۱- جامع المقاصد: ۹/۱۱-۱۳.

۲- مسالک الافهام: ۱/۳۴۵.

۳- الحدائق: ۲۲/۱۳۱.

۴- مفتاح الکرامه: ۹/۱۰.

۵- کشف الغطاء: ۱۷۲.

۶- منهاج الصالحین: ۲/۲۴۰.

٧- تحرير الوصيله: ٢/٦٣.

٨- مسالك الافهام: ١/٣٤٥؛ ملحقات العروه: ٢/١٨٥.

٩- مسالك الافهام: ١/٣٤٥.

١٠- مسالك الافهام: ١/٣٤٥.

سیره مسلمین است می بینیم چنین نبوده که در مساجد، قناطر و... برای قبول به مجتهد جامع الشرائط یا وکیل او مراجعه کرده باشند. (۱)

در قانون مدنی وقف عقد است و قبول طبقه اول از موقوف علیهم، اگر محصور باشند

و اگر غیر محصور باشند یا وقف بر مصالح عامه باشد، قبول حاکم شرط است. (۲)

به نظر می رسد قول به اعتبار قبول به طور مطلق موجه ترین اقوال باشد؛ زیرا وقف عقد است و عقد به قبول نیاز دارد. البته، همان طور که گذشت ممکن است قبول در بسیاری از موارد فعلی باشد (نه قولی) و عدم وجود (اعتبار) قبول، حتی به صورت فعلی، در سیره و سنت ثابت نیست، بلکه می توان ثبوت آن را ادعا کرد. اصل عدم تحقق

وقف در صورت عدم تحقق قبول نیز (همان طور که گذشت) مؤید این بیان است.

دیدگاه دیگر مذاهب اسلامی

زیدیّه

الْبَحْرُ الزَّخَّارُ (فقه زیدی) می نویسد: در انعقاد وقف چاره ای از لفظ نیست، اما قبول در وقف بر غیر انسان به اتفاق فقها معتبر نیست و در وقف بر انسان معین دو وجه است؛

یک وجه این است که وقف نیز همانند صدقه به قبول نیاز دارد.

وجه دیگر، که صحیحترین نیز هست، این است که در معین هم همانند غیر معین و عتق، قبول شرط نیست. (۳) شوکانی هم از حدیث معروف «ابوطلحه» استفاده کرده است که: در انعقاد وقف به قبول نیازی نیست. (۴)

مذاهب اربعه

در اوقاف عامه و غیر معین، مثل مساکین و نیز جهتی که قبول در آن متصور نیست مثل مساجد، قبول را شرط نمی دانند. (۵)

ص: ۸۲

۱- تحریر الوسیله: ۳/۸۶.

۲- قانون اساسی - مدنی: ۱۱۴، ماده ۵۶.

۳- الْبَحْرُ الزَّخَّارُ: ۵/۱۴۹.

۴- نَيْلِ الْأَوْطَارِ: ۶/۲۸.

٥- الفقه على المذاهب الخمسه: ٥٩١؛ المصطلحات الوقفيه: ١٩٣؛ احكام الوقف، زهدى يكن: ٧٥؛ مًغنى المحتاج: ٢/٣٨٢؛
الشرح الصّغير و بلغه السالك: ٤/١٥؛ المًغنى: ٥/٣٨٥.

موقوفٌ عَلَيْهِ با وصفی معین شده بود، مثل فقرا، برای صحت وقف و استحقاق موقوفٌ علیهم، نیازی به قبول نیست. (۱)

امّا در وقف بر جهت معین و محصور مثل یک شخص معین، فقها اختلاف نظر دارند، حنفیه، مالکیه و حنابله در این مورد قبول را معتبر نمی دانند و وقف بدون آن هم صحیح

است، هرچند حنفیه و مالکیه برای استحقاق موقوفٌ علیهم قبول را معتبر می دانند. (۲) امّا شافعیّه در وقف بر معین قبول را معتبر می دانند. مُغنی المحتاج می نویسد: اصحّ این است که در وقف بر معین، قبول معتبر است و اگر موقوفٌ عَلَيْهِ صلاحیت قبول نداشت وَلِیٌّ او باید قبول کند. (۳)

نکته قابل توجه دیگر این که حتی آنان که در وقف قبول را شرط می دانند، در بطون و نسلهای بعدی آن را معتبر نمی دانند، زیرا اولاً وقف قبل از بطن ثانی تمام و لازم شده و ثانیاً قبول طبقات بعدی به ایجاب متصل نیست و در صیغه، این اتصال، شرط است. (۴)

۳ - آیا وقف از عقود لازم است؟

اشاره

آیا وقف از عقود لازم است تا بعد از انعقاد و تحقّق کامل آن، واقف حق رجوع در آن را نداشته باشد، یا از عقود جایز است و چنین حقی برای واقف ثابت است؟

دیدگاه امامیه

شیخ طوسی در خلاف تصریح کرده است: وقف، بعد از اجرای صیغه و تحقّق قبض، از جانب موقوفٌ عَلَيْهِ یا کسی که از طرف او متولّی قبض است (مثل وکیل، ولی و...) لازم

می شود. دلیل ما بر این مطلب، اجماع فرقه (امامیه) است. فقهای امامیه در این مورد

ص: ۸۳

۱- احکام الوقف: ۷۵.

۲- الشرح الصغیر: و بلغه السّالک: ۴/۱۵؛ المغنی: ۵/۳۸۵؛ محاضرات فی الوقف: ۶؛ المصطلحات الوقفیه: ۱۹۲ از ردالمحتار: ۳/۳۶۰؛ حاشیه الدسوقی: ۱/۸۸؛ کشف القناع: ۴/۲۵۲.

۳- مغنی المحتاج: ۲/۳۸۳؛ المصطلحات الوقفیه: ۱۹۴ از نهاییه المحتاج: ۵/۳۷۳.

۴- علامه در قواعد: ۲/۳۸۸؛ صاحب مفتاح الکرامه در همین کتاب: ۹/۱۰؛ محقّق ثانی در جامع المقاصد: ۹/۱۳ و...

اختلافی ندارند و اجماعشان حجّت است. اجماع صحابه نیز بر این مختار دلالت دارد. زیرا علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، انس بن مالک، فاطمه علیهاالسلام... خانه ها،

چاهها و بستانهایی را وقف کردند و از آنها و یا ورثه آنها نقل نشده است که رجوع کرده

باشند و (مثلاً) چیزی از اوقاف خود را فروخته باشند... اگر وقف جایز بود چنین چیزی از آنها نقل می شد. (۱) شیخ مفید نیز اظهار داشته است: وقوف، در اصل صدقات اند (لذا) رجوع در آنها جایز نیست... (۲)

از این عبارت استفاده می شود که دلیل لزوم عقد وقف، همان صدقه بودن آن است. البته مفید موردی را که موقوف علیهم کاری کنند که شرع از کمک به آنها و صلّه آنها منع کرده است، استثنا کرده است.

شیخ در نهایت و سلّار در مراسم نیز با عبارتهای مشابه همین نظر را برگزیده اند. (۳) علامه در مختلف، عدم جواز تغییر و تبدیل در وقف را به مشهور نسبت داده است. (۴) ابن ادریس (ظاهراً با توجه به بیان شیخ مفید) تصریح کرده است حتّی در صورتی که موقوف علیّه کاری را که موجب منع شارع از کمک به وی می شود، انجام دهد، وقف لازم است و رجوع در آن جایز نیست؛ زیرا مقتضای مذهب ما این است که وقف بعد از اقباض از ملک واقف، خارج و جزء املاک موقوف علیّه شده است و حکم سایر اموال وی را دارد. (۵)

هر چند علامه در مختلف سعی کرده است به نحوی مورد استثنای مفید از حکم به لزوم را توجیه کند و برای آن محمّلی پیدا کند، مانند عاری شدن مورد استثنا از صلاحیت

قصد قربت و...، اما به نظر می رسد در این مورد، بیان ابن ادریس بیشتر قابل توجیه است.

علامه در قواعد می نویسد وقف با اقباض لازم است و حتّی در صورت تراخی طرفین

نیز قابل فسخ نیست. (۶) وی در تذکره (بر خلاف مختلف که به مشهور نسبت داده بود) لزوم وقف بعد از قبض را به همه علمای امامیه (علمائنا أجمع) نسبت داده است. (۷)

ص: ۸۴

۱- الخلاف: ۳/۳۵۸-۳۵۹.

۲- المقنعه: ۶۵۲.

۳- المراسم: ۲۰۰؛ النهایه: ۵۹۵.

۴- مختلف الشیعه: ۴۹۸.

۵- السرائر: ۳/۱۵۳.

۶- مفتاح الکرامه: ۹/۱۲.

محقق در شرایع نیز به این مطلب تصریح کرده و شهید ثانی در ذیل عبارت وی ادعای عدم خلاف کرده است. (۱) محقق ثانی دلیل لزوم و عدم جواز رجوع در آن را قربت بودن آن ذکر کرده است. (۲)

صدوق در هدایه، صاحب حدائق قطب راوندی شهید در دروس، شهیدین در لمعه و

روضه، فخر در ایضاح، صاحب عروه و... با عبارات مشابه بر لزوم عقد وقف تأکید کرده اند. (۳)

عروه اضافه کرده است: البته اگر واقف در موقوفه علیه، شرطی را - مثلاً عدالت - اعتبار کرده باشد و بعد آنها فاسق شوند، رجوع، جایز است، اما این به معنای تغییر در

وقف نیست. (۴)

در مفتاح الکرامه و جواهر نیز بر لزوم عقد وقف ادعای اجماع شده است و حتی

صاحب جواهر آن را مشابه ضروریات مذهب دانسته است.

بنابراین، مطابق نظر فقهای امامیه، وقف بعد از تحقق قبض، لازم است و حق رجوع در آن برای واقف وجود ندارد. و معلوم نیست چرا علامه در مختلف این نظر را به

مشهور نسبت داده است.

دیدگاه دیگر مذاهب

حنفیه

ابوحنیفه وقف را عقد جایز می داند که واقف بعد از تحقق و انعقاد آن نیز حق رجوع دارد. وی سه مورد را از جواز عقد وقف استثنا کرده و وقف را در این سه مورد لازم

می داند:

۱- قاضی به لزوم وقف حکم کند. با این حکم، وقف لازم می شود، زیرا قاضی مجتهد است و حکم وی برای رفع اختلاف الزام آور است.

ص: ۸۵

٢- جامع المقاصد: ٩/١٤.

٣- الجوامع الفقهيّة: ٦٣؛ الحدائق: ٢٢/٥؛ فقه القرآن: ٢/٢٩١؛ الدروس: ٢/٣٠٢؛ جامع المقاصد: ٩/١٤٠؛ الرّوضه: ١/٢٩٩؛ ايضاح

الفوائد: ٢/٣٧٩؛ رياض المسائل: ٢/١٩؛ ملحقات العروه: ٢/١٩١.

٤- ملحقات العروه: ٢/١٩٢.

۲- مالی را به وصیت وقف کند. بگوید: هرگاه مردم این خانه من بر فلان مورد وقف باشد. در این صورت بعد از مرگ او (و نه قبل از آن) همانند وصیت، این وقف از ثلث، صحیح و لازم خواهد بود.

۳- ملکی را مسجد قرار دهد و برای همین منظور آن را از ملک خود جدا کند و به نمازگزاران برای نماز در آن، اذن دهد. در این صورت نیز بعد از نمازگزاردن در آن (به

جماعت آن طور که سرخسی گفته است) وقف لازم می شود و واقف حق رجوع در آن را ندارد و اگر بمیرد میراث او نخواهد بود. (۱)

این نظر خود ابوحنیفه بود؛ اما فقهای حنفیه بجز اندکی از جمله، محمد بن الحسن و ابویوسف، به لزوم وقف قایل هستند؛ البته ابویوسف نیز در آغاز قایل به جواز بیع وقف

بود تا این که وارد بغداد شد، در آن جا اسماعیل بن ابراهیم حدیث ابن عمر را برای او نقل

کرد؛ حدیثی که در آن، وقف عمر به عدم بیع و هبه مقید شده بود. ابویوسف با شنیدن این حدیث گفت: «کسی را یارای مخالفت با این حدیث نیست و اگر این حدیث به ابوحنیفه هم می رسید، آن را می پذیرفت و طبق آن فتوا می داد» (۲)

فقهای زیدی، مالکی، شافعی، حنبلی و ظاهری بر این نظرند که با انعقاد وقف، عقد وقف لازم می شود و دیگر حق رجوع برای واقف نخواهد بود، محمد بن الحسن، شافعی و حنابله معتقدند، وقف هرگاه صحیح باشد، لازم است و با اقاله و غیر آن نیز قابل فسخ

نیست. البته وقف همانند هبه و صدقه است، لذا بر لزوم و ترتب آثار بر آن باید به جهت

موقوف علیه تحویل (اقباض) شود.

اما مالکیه مذهبشان این است که وقف صحیح، هر چند قبض هم در آن صورت نگرفته باشد، لازم است. حتی اگر در عقد بگوید: «من حق خیار داشته باشم» باز هم لازم است و حق رجوع ندارد، و اگر قبض نشده باشد، واقف را به تحویل آن به موقوف

ص: ۸۶

۱- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۱۵۴؛ المبسوط، سرخسی: ۱۲/۳۴؛ احکام الوقف، زهدی یکن: ۳۲-۳۳؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۱۶۸ و ...

۲- احکام الوقف، زهدی یکن: ۳۳؛ المغنی، ابن قدامه: ۵/۳۵۶-۳۵۷؛ فتح الباری: ۵/۴۰۳؛ الخلاف: ۳/۳۵۷؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۲؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۱۶۸.

دلایل کسانی که عقد وقف را لازم می دانند

دلیل ۱: حدیث وقف عمر به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن آمده است: «لَا يُبَاعُ أَضْيَلُهَا وَلَا يُبْتَاعُ وَلَا يُؤْتَى وَلَا يُؤْتَى» ابن قدامه از ترمذی نقل کرده است که: عمل به این حدیث مُسْتَنْدِ اهل علم از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر آنان است و ما در بین متقدمین از آنان در این مسأله، مخالفی را سراغ نداریم.

دلیل ۲: رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره «بئرؤمه» (که عثمان آن را خرید و وقف کرد) فرمود: چه کسی آن را می خرد و (وقف می کند به طوری که) دَلُو او همانند دلوهای مسلمین باشد... و دَلُو وی تنها در صورتی همانند دَلُوهای مسلمین خواهد بود که اگر عین هم از

ملک او خارج نشده است، حِدَاقْلٌ منفعته از ملک او خارج شده باشد.

دلیل ۳: گروه کثیری از صحابه و شاید اکثر آنها اموالی را از خود وقف کردند تا جایی که جابر می گوید: «از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود کسی که دارای توانایی باشد و مالی را وقف نکند». و شافعی در اُم می گوید: ما از تعداد بسیاری از صحابه از مهاجر و انصار وقف سراغ داریم... و خَصَاف بیش از بیست روایت در اوقاف صحابه و تابعین ذکر کرده است و شنیده نشده که حتی یک نفر از آنان از وقف خود رجوع کرده باشد.

دلیل ۴: (در احکام وقف در شریعت اسلام آمده است) همه فقها، حتی ابوحنیفه وقف مسجد را، حتی بدون حکم قاضی و یا تعلیق به مدّت، لازم می دانند. چرا در بقیه موقوفات چنین نباشد؟

البته ابوحنیفه (آن طور که سرخسی در مبسوط: ۱۲/۳۴ نقل کرده) دلیل لزوم در وقف مسجد را این می داند که: در مسجد، وقف خالص برای خداست (همانند صدقه) و

هر چه مانند صدقه، خالصاً لِوَجْهِ اللَّهِ، باشد قابل رجوع نیست. (۲).

ص: ۸۷

-
- ۱- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۵۳-۱۵۴؛ المصطلحات الوقفیه: ۲۰۸؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۱۶۸-۱۷۰.
 - ۲- رک: محاضرات فی الوقف: ۵۰-۵۱؛ احکام الوقف، زهدی یکن: ۳۳؛ المبسوط: ۱۲/۲۷؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۱۶۸-۱۶۹؛ المغنی: ۵/۳۵۷ و ...

دلیل ۱: حدیث روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «لَا حَبْسَ عَنْ فَرَائِضِ اللَّهِ» شکی نیست که بازداشتن واقف از تصرف در عین مال خود و عدم انتقال آن (بعد از مرگ وی) به ورثه اش به معنای حبس از فرائض الله خواهد بود.

وهبه الزحیلی می نویسد: این حدیث، گذشته از ضعفی که از حیث سند دارد، بر مقصود ابوحنیفه دلالت نمی کند؛ زیرا منظور از این حدیث، ابطال عادت عربهای جاهلی است که زنان و کودکان را از ارث محروم می کردند.

بحث درباره این حدیث در مبحث مشروعیت وقف نیز گذشت.

دلیل ۲: روایت منقول از عمر که بعد از وقف خود (با ارشاد رسول خدا صلی الله علیه و آله) گفت: «اگر صدقه خود را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نکرده بودم آن را رد می کردم» و این حدیث بر جواز رجوع در وقف دلالت دارد و آنچه باعث شده تا عمر در وقف خود رجوع نکنند، رعایت احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله (و یاحیا از وی) بوده است. ابن خزم در المحلی این حدیث را قاطعانه رد کرده است و آن را مخالف سیره رسول خدا و صحابه و سنت دانسته است. (به نقل کیسی)

دلیل ۳: حبس عین از تصرف (ولزوم وقف) با مبادی فقهی ناسازگار است؛ زیرا از مبادی فقهی است که ملکیت مقتضی آزادی در تصرف است؛ تصرف به بیع، هبه، رهن و ... و هر عقدی که با این آزادی مخالف باشد و مانع آن شود باطل است. همچنین شیئی که در ملک کسی وارد شد (بدون سبب) از ملک او خارج نمی شود و حبس لازم با این مطلب هم منافات دارد. البته در صورتی که ملک را از واقف خارج و داخل در ملک خدا بدانیم و اگر آن را بر ملک واقف باقی بدانیم با قاعده اول ناسازگار است.

در پاسخ این دلیل می توان گفت: این مباحث مبتنی بر بحث مالکیت در وقف است که بحث آن خواهد آمد، ان شاء الله، ولی اجمالاً در این جا می گوئیم، عقد وقف همانند بسیاری از عقود یکی از نواقل و اسباب انتقال ملکیت است. بنابراین نه با آزادی در تصرف در ملک خود ناسازگار است و نه با عدم خروج ملک از مالک خود.

دلیل ۴: روایت شده که: عبدالله بن زید، باغ خود را صدقه قرار داد. والدین او

اعتراض کردند که: ای رسول خدا! این باغ وسیله زندگی ما بود، حضرت آن را به آنان بازگرداند و بعد از مرگ آنها به عنوان میراث به عبدالله رسید.

در پاسخ این دلیل گفته اند: اولاً ممکن است کسی بگوید: باغ ملک والدین او بوده

و عبدالله بدون اجازه آنان وقف کرده بوده است. ثانياً امکان دارد عبدالله آن را به عنوان صدقه متعارف (غیر از وقف) در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد و حضرت آن را به والدین نیازمند وی اعطا کرد. اگر وقف بود، باید بعد از ابطال به واقف بازگردد نه به

والدین او. ثالثاً چون این وقف متضمن اضرار به والدین بوده، رسول خدا آن را بی اثر دانسته است. و رابعا روایت، منقطع و از حیث سند محل تردید است. (۱)

ظاهر عبارت ابو زهره این است که اگر وقف از ابتدا، وقف بر جهت «بر» باشد، همانند وقف بر زید، عمر و... لازم نیست و همانند عاریه جایز می باشد.

قانون مدنی

در قانون مدنی ایران تصریح شده است که وقف بعد از وقوع آن به نحو صحیح و حصول قبض، لازم است و واقف نمی تواند از آن رجوع کند یا در آن تغییری بدهد یا کسی را از زمره مؤقف علیهم خارج کند یا کسی را در آنها داخل یا با آنها شریک کند

و... (۲)

محمد ابو زهره از قانون مصر (ماده ۴۸ مربوط به سال ۱۹۴۶) نقل کرده است که وقف بجز در وقف مسجد، عقد جایز است و واقف حق رجوع دارد. یعنی در حقیقت تدوین کنندگان این قانون، آن را مطابق فتوای ابوحنیفه تدوین کرده اند. (۳)

۴- الفاظ صیغه وقف

دیدگاه فقهای امامیه

شیخ طوسی در خلاف و مبسوط، الفاظ «وَقَفْتُ، حَبَسْتُ و سَبَّلْتُ» را برای ایجاب

ص: ۸۹

۱- رک: المغنی: ۳۵۶/۵-۳۵۷؛ محاضرات فی الوقف: ۴۹-۵۰؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۱۵۳/۸-۱۵۴؛ احکام وقف در شریعت

اسلام: ۱۶۴-۲-۱۶۶؛ احكام الوقف، زهدى يكن: ص ۳۴.

۲- قانون اساسى - مدنى: ۱۱۵، ماده ۶۱.

۳- محاضرات فى الوقف: ۵۷.

وقف، الفاظ صریح می‌داند که به قرینه نیازی ندارند و الفاظی نظیر: «تَصَدَّقْتُ، حَرَمْتُ، وَ اَبَدْتُ» صریح نیستند، اما به کار بردن آنها با قرینه مانعی ندارد، مثل این که بگوید:

تَصَدَّقْتُ صَدَقَهُ لَا تَبَاعُ وَلَا تُوهَبُ وَلَا تُورَثُ و ... زیرا این قیود، الفاظ یاد شده را به وقف منصرف می‌سازند. همچنین است اگر یکی از این الفاظ غیر صریح را به کار برد و نیت

وقف کند، بین خود و خدایش وقف خواهد بود؛ امّا جز در صورت اقرار خودش به این که نیت وقف کرده است، حکم به وقف بودن آن نخواهد شد. (۱) مختار ابن زهره در غنیه و علامه در قواعد نیز همین است. (۲)

دلیل شیخ بر صریح بودن الفاظ مذکور یکی اجماع است بر انعقاد وقف با این الفاظ، اما الفاظی که دیگران آورده اند چون احتمال غیر وقف هم در آنها می‌رود حمل بر وقف نمی‌شوند. (۳) دلیل دیگر برای لفظهای «حَبَسْتُ» و «سَبَّلتُ» سخن رسول خدا صلی الله علیه و آلهبه عمر است که: «حَبَسِ الْأَصْلَ وَ سَبَّلِ الثَّمَرَ». (۴)

اما شیخ در پایان مبحث مبسوط تنها «وَقَفْتُ» را صریح در وقف می‌داند و معتقد است دیگر الفاظ به قرینه نیاز دارند. (۵) نظر نهایی ابن ادریس نیز همین است، به این دلیل که اجماع، تنها بر صراحت این واژه حاصل است. (۶) فقهای چون فخر المحققین (۷) شهید

اول (۸) شهیدین در لمعه و شرح (۹)، شهید ثانی (۱۰)، محقق کرکی (۱۱)، محقق حلی در شرایع و مختصر (۱۲)، فاضل مقداد (۱۳) علامه (۱۴) و عده ای دیگر از اعلام نیز مختارشان همان نظر ابن

ادریس است و در منابع یاد شده برای این ادعا به اجماع استناد شده و نیز استدلال کرده اند به این که اصل، بقای مال است بر ملک صاحب خودش و از آن جز با وجه و دلیل شرعی خارج نمی‌شود و تنها واژه ای که به عنوان لفظ صریح از این اصل خارج شده، «وَقَفْتُ» است. بقیه الفاظ برای قدر مشترک وضع شده اند و جز با قرینه بر یک معنا

ص: ۹۰

۱- الخلاف: ۳/۵۴۲؛ المبسوط: ۳/۲۹۲.

۲- الجوامع الفقهیه: ۵۴؛ ایضاح الفوائد: ۲/۳۷۸.

۳- الخلاف: ۳/۵۴۳.

۴- المبسوط: ۳/۲۹۲.

۵- المبسوط: ۳/۲۹۳.

۶- السرائر: ۳/۱۵۵.

۷- ایضاح الفوائد: ۲/۳۷۷.

۸- الدروس: ۲/۲۸۷.

- ٩- الروضه: ١/٢٩٨.
- ١٠- مسالك الأفهام: ١/٣٤٤.
- ١١- جامع المقاصد: ٩/٨.
- ١٢- شرايع الاسلام: ١/٣٤٤؛ المختصر النافع: ٢٥٥.
- ١٣- التَّنْقِيحُ الرَّائِعُ: ٢/٣٠٠-٣٠١.
- ١٤- مختلف الشَّيْعه: ٤٩١.

دلالت نمی کنند. البتّه با قرینه مشکلی ندارند، همچنان که در اوقاف معصومین علیهم السلام از جمله امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «هَذَا مَا تَصَدَّقَ بِهِ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ...» (۱)

نکته ۱: واژه «أَوْقَفْتُ» لغتی شاذّ و غیر فصیح است و محقق کزکی، صاحب مفتاح و دیگران آن را نیز مانند «وَقَفْتُ» صریح در وقف می دانند. (۲)

نکته ۲: آنچه از خلال همه کلمات اعلام به دست می آید، این است که: هر چند ممکن است بسیاری از آنها الفاظ خاصی را صریح در وقف بدانند، اما هر لفظی که به کمک قراین و شواهد بر وقف دلالت کند، کفایت می کند، هر چند برای وقف وضع نشده باشند و یا جمله اسمیه باشند. کاشف الغطاء، (۳) صاحب عروه (۴)؛ مُغْنِيَه (۵)؛ هاشم معروف الحسنی (۶)؛ و... به این مطلب تصریح کرده اند.

صاحب عروه می نویسد: اقوی کفایت هر لفظی است که بر معنای مذکور - هر چند به کمک قراین - دلالت کند، همانند دیگر عقود؛ زیرا در این موارد، لفظ مخصوص، اعتبار ندارد. عربیت و ماضویت هم شرط نیست، بلکه جمله اسمیه هم کافی است.

نکته ۳: همچنان که کاشف الغطاء، مُغْنِيَه و دیگران در منابع یاد شده تصریح کرده اند صیغه وقف با عربی محرف و یا غیر عربی به هر زبان و لغتی که باشد، صحیح است.

دیدگاه دیگر مذاهب

زیدیه

البحر الزّخار نیز لفظ «وَقَفْتُ» را به اجماع و نیز دو لفظ: «حَبَسْتُ و سَبَلْتُ» را صریح و بقیه را کنایه می داند. (۷)

حنفیه

الفاظ مخصوص وقف در نزد حنفیه عبارتند از: أَرْضِي هَذِهِ مَوْقِفَهُ مُؤَبَّدَةً عَلَيَّ

ص: ۹۱

۱- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۴.

۲- جامع المقاصد: ۹/۷؛ مفتاح الکرامه: ۹/۳.

۳- کشف الغطاء: ۱۷۱.

۴- ملحقات العروه: ۲/۱۸۴.

۵- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۹۰.

٦- الوصاية والاقاف: ١٣٠.

٧- البحر الزخار: ٥/٥١٥٠.

المساکین ، یا: «مَوْقُوفَةٌ لِلَّهِ تَعَالَى» یا: «مَوْقُوفَةٌ عَلَى وَجْهِ الْخَيْرِ وَالْبِرِّ». امّا آنچه مطابق عرف به آن فتوا داده شده، همان قول ابویوسف است که به لفظ «مَوْقُوفَةٌ» بدون ذکر تأیید

و ... اکتفا می شود. البته اگر بر افراد معین وقف شود باید لفظ تأیید را ذکر کرد، زیرا تعیین با تأیید منافات دارد. (۱)

مالکیه

اینان وَقَفْتُ، حَبَسْتُ و سَبَلْتُ را صریح و بقیه الفاظ، چون تَصَدَّقْتُ را غیر صریح می دانند که برای دلالت بر وقف کردن به قرینه نیازمندند. (۲)

نکته: بخاری در موردی گفته است: «إِذَا قَالَ الْوَاقِفُ: لَا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلَّا إِلَى اللَّهِ، فَهُوَ جَائِزٌ». ابن حَجَرٍ عَشِيْقَلَانِي از ابن مُنِير نقل کرده که مراد بخاری این است: وقف با هر لفظی که آدا شود صحیح است؛ با قرینه باشد یا بدون قرینه. و مستند بخاری پاسخ بنی النَّجَّار است به رسول خدا صلی الله علیه و آله که به آنان فرموده بود: ثمن زمین خود را از من بگیرید (زمین مسجدالنَّبِی صلی الله علیه و آله) و آنان گفتند: لَا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلَّا إِلَى اللَّهِ. (۳)

روشن است که عبارت فوق به هیچ وجه بر مدّعی بخاری دلالت ندارد، زیرا بنی النَّجَّار در مقام بیان این مطلب بودند که برای زمین خود بهایی نمی خواهند نه در مقام ادای صیغه وقف.

شافعیه

شافعیه الفاظ وقف را به صریح و کنایه تقسیم کرده اند؛ صریح مانند: «وَقَفْتُ عَلَى كَذَا» و «أَرْضِي مَوْقُوفَةٌ عَلَى كَذَا»، چرا که این لفظ (وقف) مشهور است، البته بنا بر نظر صحیح واژه های تسبیل و تحیس هم صریح هستند، زیرا هم در شرع مکرر آمده اند و هم در عرف مشهورند. از صحابه نیز وقف تنها با این دو لفظ روایت شده است. غیر از این الفاظ

بقیه، مانند تَصَدَّقْتُ، حَرَمْتُ و ... کنایه اند که با قراین می توانند در وقف به کار روند. واژه

ص: ۹۲

۱- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۰۰-۲۰۱؛ المبسوط، سرخسی: ۱۲/۳۲.

۲- الشرح الصغیر: و بلغه السالك: ۴/۱۳؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۰۲.

۳- فتح الباری: ۵/۵۵۱۴.

تَصَدَّقْتُ به تنهایی و باییت وقف هم فقط در وقف بر جهات عامه (مثل فقرا) دلالت بر وقف می کند. (۱)

حنابله

حنابلیها نیز معتقدند وقف یابه لفظ صریح است یا کنایه؛ لفظ صریح مانند: «وَقَفْتُ، حَبَسْتُ و سَبَّلْتُ» زیرا شرعا و عرفا استعمال می شوند و کنایه مانند: «تَصَيَّدْتُ»، «حَرَمْتُ» و «أَبَدْتُ» برای این که اینها الفاظ مشترکند و شامل زکات و صدقات مستحبی متعارف هم می شوند و این الفاظ باییت وقف و یا باقرنیه، اگر به کار روند، بر وقف دلالت دارند. (۲)

شرط سوم: تنجیز

معنای تنجیز

فاضل مقداد در باب وقف برای تنجیز دو معنا ذکر کرده است:

۱- معلق نساختن عقد وقف بر شرط یا صفتی در آینده، اما تعلیق بر وصفی که حاصل است، مانند: «إِنْ كَانَ الْيَوْمَ جَمْعَهُ فَهُوَ وَقْفٌ» اشکالی ندارد.

۲- تنجیز به معنای عدم اشتراط خیار در وقف که اگر چنین شرطی کند باطل است. (۳)

دیدگاه امامیه

در مفتاح الکرامه بعد از اسناد اعتبار این شرط به بسیاری از اعلام، از تذکره نقل کرده است که: اعتبار این شرط در وقف، محلّ وفاق است و هیچ خلافتی در آن نیست. (۴)

شیخ طوسی در مبسوط اظهار داشته است: اگر کسی بگوید: «إِذَا جَاءَ رَأْسُ الشَّهْرِ، وَقَفْتُ هَذِهِ الدَّارَ عَلَى فُلَانٍ»، وقف بدون هیچ خلافتی باطل است؛ زیرا وقف نیز عقدی

ص: ۹۳

۱- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۰۲-۲۰۳؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۸۲؛ المصطلحات الوقفیه: ۱۶۲.

۲- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۰۳؛ المغنی: ۵/۳۵۹.

۳- التَّنْقِيحُ الرَّائِعُ: ۲/۳۰۴.

۴- مفتاح الکرامه: ۹/۱۳.

همانند بیع وهبه است که تعلیق بر دار نیستند. (۱) صاحب جواهر به عنوان یک ضابطه کلی می نویسد: تنجیز در هر سبب شرعی (بیع، هبه، وقف...) بجز مواردی که با دلیل خارج شده باشد، واجب و لازم است و در ذیل عبارت شرایع: «ولو قال: «وَقَفْتُ إِذَا جَاءَ رَأْسُ

الشَّهْرِ (یا) إِنَّ قَدِمَ زَيْدٌ، لَمْ يَصِحَّ»، می نویسد: بدون هیچ خلاف و اشکالی صحیح نیست، بلکه هر دو قسم اجماع بر این امر حاصل است و نیز اسباب شرعی اقتضا دارند که آثارشان در همان هنگام وقوع (اسباب) بر آنها مرتب گردند و تعلیق با این اقتضا سازگار

نیست. (۲) شهیدین در لمعه و روضه (۳)، شهید اول (۴)؛ محقق (۵)؛ فیض کاشانی (۶)؛ محقق ثانی (۷) و دیگر اعلام به اعتبار این شرط تصریح کرده اند.

از آن جا که در اعتبار این شرط در نزد فقهای امامیه بحث و تردید چندانی وجود ندارد از اطاله بیشتر بحث در این جا خودداری می شود.

دیدگاه فقهای دیگر مذاهب

حنفیه و شافعیه

وهبه الزحیلی اعتبار تنجیز در وقف را به جمهور، بجز مالکیه، نسبت داده است (۸). همچنین مغبیه از قول حنفیه و شافعیه نقل کرده است که اگر وقفی معلق شد، مال مؤقف

بر ملک صاحبش باقی می ماند. (۹) مغبیه المحتاج (فقه شافعیه) دلیل این امر را این مطلب می داند که وقف نیز همانند بیع وهبه عقدی است که مقتضی نقل ملک در حال وقوع عقد است و تعلیق، با این اقتضا سازگار نیست. وی در ادامه می نویسد: البته محلّ خلاف

جایی است که وقف، مشابه تحریر (عتق و فَكِّ مِلْك) نباشد، امّا در مواردی که وقف، مشابه تحریر است (همانند وقف مسجد) اگر بگوید: «جَعَلْتُهُ مَسْجِدًا إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ»

ظاهراً وقف صحیح است. (۱۰)

ص: ۹۴

۱- المبسوط: ۳/۲۹۹.

۲- جواهر الکلام: ۲۸/۶۲.

۳- الرّوضه: ۱/۲۹۰.

۴- الدّروس: ۲/۲۸۹.

- ٥- المختصر النافع: ٢٥٥.
- ٦- مفاتيح الشرايع: ٣/٢٠٧.
- ٧- جامع المقاصد: ٩/١٤.
- ٨- الفقه الاسلامي وادلته: ٨/٢٠٦.
- ٩- الفقه على المذاهب الخمسه: ٥٩٢.
- ١٠- مغنى المحتاج: ٢/٣٨٥.

نکته: تعلیق وقف بر موت واقف، مثل این که بگوید: وَقَفْتُ دَارِي بَعْدَ مَوْتِي اشکالی ندارد و وَهَبُهُ الرَّحِيلِي این مطلب را مَتَّفِقٌ عَلَيْهِ می داند.^(۱) دلیل این امر هم این است که در این صورت مورد می شود از موارد وصیت به وقف که احکام وصیت را دارد.

محمّد جواد مُغْنِيَه می نویسد: با توجّه به وجوب تنجیز اگر واقف بگوید: «اِذَا مِتُّ فَهَذَا وَقْفٌ»، بعد از موت هم وقف نخواهد بود و باطل است؛ اما اگر بگوید: «اِذَا مِتُّ

فَاجْعَلُوا هَذَا وَقْفًا» وصیت به وقف خواهد بود و بر وصی اوست که آن را انجام دهد و

وقف را انشاء کند.^(۲) این بحث در جای خود نیز مختصراً مطرح خواهد شد.

مالکيه

در رَدُّ الْمُحْتَارِ^(۳) و كَشَافُ الْقِنَاعِ^(۴) آمده است: وقف از تصرّفاتى است که به هیچ وجه تعلیق بردار نیست و حتماً باید صیغه آن منجز باشد. وهبه الزحیلی در عبارت فوق مالکيه

را استثناء نکرد، اما فقهای مالکی تصریح کرده اند که در وقف تنجیز شرط نیست و می تواند بگوید: «این مال بعد از یک سال یا دو سال وقف است»؛ اما در صورت اطلاق، حمل بر تنجیز می شود.^(۵)

حنابله

ابن قدامه تصریح کرده است که تعلیق ابتدای وقف (مانند: إِذَا جَاءَ رَأْسُ الشَّهْرِ فَدَارِي وَقْفٌ) جایز نیست و در این مسأله من مخالفی را سراغ ندارم، زیرا وقف، نقل ملک است همانند هبه، و تعلیق در آن جایز نیست.^(۶)

ص: ۹۵

۱- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۰۷؛ المغنی: ۵/۳۷۵؛ المصطلحات الوقیة: ۱۰۷.

۲- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۹۲.

۳- رَدُّ الْمُحْتَارِ: ۳/۳۶۰.

۴- كَشَافُ الْقِنَاعِ: ۴/۲۵۰ به نقل المصطلحات الوقیة: ۱۰۷.

۵- الشرح الصغیر و بُلغُه السالک: ۴/۱۴، الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۹۲.

۶- المغنی: ۵/۳۷۵.

اشاره

در میان مذاهب اسلامی، فقه مالکی بروشنی اشتراط تأیید و دوام را در وقف منتفی می‌داند. (۱) در اسهل المدارک آمده است: در وقف تأیید شرط نیست و انسان می‌تواند مالی را برای مدتی معین و موقت، مثلاً یک سال یا بیشتر، وقف کند و پس از انقضای مدت، این مال دوباره به ملک واقف باز می‌گردد. (۲) البته در روایت دیگری از مالک نقل شده که اگر بر فرزندان خود حبس کند و بعد از آنها مرجعی را ذکر نکند پس از انقراض آنها به خویشان مسکین وی می‌رسد و میراث نخواهد بود. (۳)

ولی نظر روشن و مورد تأیید فقه مالکی این است که در وقف موقت، در پایان زمان وقف مال به واقف و اگر مرده بود به وارث او باز می‌گردد. (۴)

فقه امامیه

تقریباً نظر همه فقهای امامیه این است که در صحت وقف، دوام (و تأیید) شرط است، یعنی نباید مقید به زمانی معین شود. شیخ طوسی (۵) می‌نویسد: اگر کسی بگوید: این مال را بر فلانی (یا فلان مورد) وقف یکساله کردم، این وقف باطل خواهد بود.

مرحوم علامه در مختلف می‌نویسد: از شرایط وقف تأیید است، از این رو اگر مالی را بر کسانی که غالباً منقرض می‌شوند، وقف کند، مانند وقف بر اولاد و اولاد اولاد و پایان

آن را برای فقرا و مساکین یا مساجد و مشاهد و ... قرار ندهد، به نظر شیخان و ابن جنید،

وقف صحیح است و نظر سلار و قاضی ابن براج و ابن ادریس نیز همین است. (۶) گذشته از این که شیخ در خلاف و مبسوط وقف موقت را باطل می‌داند، ابن ادریس (۷) هم تصریح کرده است که وقف موقت به دلیل سنت باطل است، لذا معلوم نیست علامه (ره) از کجا قول به صحت وقف را به این بزرگان نسبت داده است؟! تعبیر صاحب مفتاح الکرامه در

ص: ۹۶

۱- الشرح الصغیر و بلغه السالک: ۴/۱۵.

۲- اسهل المدارک: ۳/۱۰۲.

۳- المدونة الكبرى: ۴/۳۴۳.

۴- الشرح الصغیر و بلغه السالک: ۴/۲۷.

۵- خلاف: ۳/۵۴؛ المبسوط: ۳/۲۹۹.

٦- مختلف الشيعة: ٤٩٢.

٧- السرائر: ٣/١٥٦.

اشتراط دوام همانند خلاف، اجماع فرقه (امامیه) و اخبار آنان است.^(۱) و در جواهر آمده

است: در این مورد مخالفی را سراغ نداریم، بلکه اجماع مُحَصَّل و مَحْکَمی بر این مطلب قائم است.^(۲) و مفتاح بجز اجماع به اصل (عدم انتقال در صورت عدم تأیید) و اخبار نیز استناد کرده است، زیرا اخبار در این باب یا در اعتبار دوام صراحت دارند یا دوام از آنها

متبادر می شود مانند اخبار وارد در وقفهای ائمه علیهم السلام و حَتّی شیخ در تهذیب و استبصار، این اخبار را که ادله اشتراط دوام هستند، مخصّص عموماتی چون «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^(۳) می داند.^(۴)

کاشف الغطاء دوام را از مقومات وقف می داند که در خود وقف معتبر است نه در آحاد مالِ موقوف؛ چون طبیعی است که اموال موقوفه دائمی نخواهند بود.^(۵)

محقّق در المختصر النافع^(۶)، فاضل مقداد در التنقیح الرائع^(۷)، ابن زهره در غنیه^(۸)، محقّق ثانی در جامع المقاصد^(۹)، شهید در دروس^(۱۰)، علامه در قواعد و فخرالمحقّقین در ایضاح الفوائد^(۱۱) با صراحت، دوام و تأیید را در وقف شرط دانسته اند و مفاتیح الشرایع، اشتراط دوام را به مشهور نسبت داده است.^(۱۲) از فقهای معاصر نیز آیه الله خوانساری^(۱۳)، صاحب عروه^(۱۴) و آیه الله حکیم^(۱۵) به اعتبار دوام در وقف تصریح کرده اند.

البته از ظاهر و بعضاً صراحت عبارات بعضی از فقهای گذشته و معاصر استفاده می شود که وقف موقت را صحیح می دانند. علامه در مختلف در مورد وقف بر کسانی که عادتاً منقرض می شوند، می نویسد:

قول موجه در نزد من صحّت است، زیرا این کار، خود نوعی تملیک به صدقه است و در تخصیص و مانند آن تابع انتخاب و گزینش مالک است و نیز برای این که در تملیک به

ص: ۹۷

۱- مفتاح الکرامه: ۹/۱۴.

۲- جواهر الکلام: ۲۸/۵۲.

۳- المائده: ۱.

۴- مفتاح الکرامه: ۹/۱۴.

۵- کشف الغطاء: ۱۷۱.

۶- المختصر النافع: ۲۵۵.

۷- التنقیح الرائع: ۲/۳۰۳.

۸- الجوامع الفقهیه: ۵۴۰.

۹- جامع المقاصد: ۹/۱۶.

١٠- الدّروس: ٢/٢٩٨.

١١- قواعد الاحكام: ٢/٣٨٨؛ ايضاح الفوائد: ٢/٣٧٩.

١٢- مفاتيح الشرايع: ٢٠٧/٣-٢٠٨.

١٣- جامع المدارك: ٤/٣.

١٤- ملحقات العروه: ٢/١٩٢.

١٥- منهاج الصّالحين: ٢/٢٤٣.

یک گروه، تملیک به گروه دیگر شرط نیست و اگر نه تقدّم معلول بر علت لازم می آید همچنین می بینیم که حضرت زهرا علیهاالسلامحواط هفت گانه را بر فرزندان خویش وقف کرد (با این که اولاد در معرض انقراضند)^(۱).

گرایش شهید ثانی^(۲) و (از فقهای معاصر) نظر امام خمینی (ره) نیز این است که وقف بر افرادی که عادتاً منقرض می شوند صحیح است^(۳) هر چند، همان طور که شهید ثانی در مسالک گفته است، فرق بین وقف این چنینی با حبس اندک است.

توجه به این نکته شایسته است که وقفِ مقید به زمان مانند یک سال و نظیر آن در نظر همه فقها باطل است و اعلامی که به صحت قابل شدند، نظرشان مربوط به موردی است که واقف بر مواردی که در معرض انقراضند، وقف کرده باشد.

با توجه به این نکته می توان گفت؛ آنچه با تأیید ناسازگار است مقید ساختن وقف به زمان معین است. اما اگر وقف بر مواردی باشد که در معرض انقراضند (بدون تقید به زمان معین) ظاهراً دیدگاه شهید ثانی و امام خمینی (یعنی صحت) بیشتر قابل دفاع است همانند باب نکاح که مجرد عدم تقید به مدت برای تحقق دوام کافی است.

نکته دیگر: در مواردی که فقها قایل به بطلان شده اند آیا منظورشان این است که مطلقاً باطل است یا تنها به عنوان وقف باطل است، اما به عنوان حبس صحیح است؟^(۴)

مفتاح الکرامه: به غنیه، سرائر، شرایع و نهاییه نسبت داده است که اگر به عنوان سُکنی، عمری یا رُقبی باشد صحیح است و به المختصرالتافع، تحریر، دروس، مسالک، روضه و کفایه نسبت داده است که به عنوان حبس صحیح است.^(۵)

علامه در تذکره احتمال داده است که به عنوان حبس صحیح باشد^(۶) مفتاح الکرامه دلیل صحت حبس را وجود مقتضی می داند که همان صیغه است و برای حبس نیز

ص: ۹۸

۱- مختلف الشیعه: ۴۹۲.

۲- مسالک الافهام: ۱/۳۵۲-۳۵۳.

۳- تحریر الوسیله: ۲/۶۵.

۴- فرق حبس و وقف این است که در وقف ملکیت واقف بکلی زایل می شود، لذا به واقف و ورثه او باز نمی گردد و حق دیگر تصرفات در آن را هم ندارد، اما در حبس عین بر ملک حابس باقی است و در پایان مدت حبس، مال محبوس به حابس یا ورثه او باز می گردد. رک: الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۸۶.

۵- مفتاح الکرامه: ۹/۱۶.

۶- مفتاح الکرامه: ۹/۱۶ به نقل از تذکره الفقهاء.

شایستگی دارد؛ زیرا وقف و حبس در معنا اشتراک دارند و صیغه هر یک می تواند جای دیگری بنشیند، یعنی مقرون به عدم تأیید شدن خود قرینه بر حبس است. (۱)

علامه

در قواعد نیز این مورد را حبس می داند که بعد از انقراض به ورثه حابس باز می گردد (۲)

همچنین شهید (۳) و محقق (۴) و... این مورد را به عنوان حبس صحیح می دانند. صاحب جواهر می نویسد: اگر وقف را اراده کرده باشد قطعاً باطل است در غیر این صورت انظار، مختلف است که در نهایت، تمایل صاحب جواهر به عدم صحّت حبس است. (۵) و دلیل وی این است که لفظ در معنای حقیقی خودش که وقف است، ظهور دارد و روشن است که این معنا غیر از حبس است، (در واقع یعنی «ما قَصِدُ لَمْ يَقَعْ و ما وَقَعَ لَمْ يُقَصِدْ») (۶). مَغْنِيَه به اکثر فقها نسبت داده که اگر قصد حبس نکرده باشد هم وقف باطل است و هم حبس و اگر قصد وقف کرده باشد باز هم وقف باطل است و هم حبس، اما اگر قصد حبس کرده به عنوان حبس صحیح است. (۷)

در مورد محلّ بحث، صاحب ریاض معتقد است. منظور همه کسانی که قایل به صحّت هستند صحّت به عنوان وقف نیست، بلکه صحّت به عنوان حبس است. (۸) صاحب عروه قول به صحّت وقف را قول مشهور می داند و آن را تقویت و نیز استدلال

می کند که دلیلی بر اعتبار دوام، جز ادّعی اجماع وجود ندارد که بر فرض تمامیت آن،

شامل وقف موقت نمی شود. (۹)

ظاهراً وجه جمع همان است که اشاره شد یعنی قایلان به بطلان، مواردی را می گویند که مقید به زمان معین شده باشد و قایلان به صحّت، مواردی را می گویند که وقف بر مواردی است که در معرض انقراض باشند.

ص: ۹۹

۱- مفتاح الكرامه: ۹/۱۶.

۲- جامع المقاصد: ۹/۱۶.

۳- الدرّوس: ۲/۲۸۹.

۴- المختصر النافع: ۲۵۵.

۵- جواهر الکلام: ۲۸/۵۲-۵۳.

۶- جواهر الکلام: ۲۸/۵۲.

۷- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۸۶.

۸- ریاض المسائل: ۲/۱۸.

۹- ملحقات العروه: ۲/۱۹۴.

این اموال بعد از انقراض، ملک کیست؟

بدون تردید اگر در مورد محلّ بحث، قایل به صحّت آن به عنوان حبس شدیم این مال به مالک اصلی اش باز می گردد، زیرا اصلاً از اوّل از ملک او خارج نشده است اما اگر

قایل به صحّت مورد به عنوان وقف شدیم، این مال به چه کسی باز می گردد؟

کشف الرموز به عده ای از اعلام نسبت داده است که چون این وقف تام است از ملک واقف خارج شده و به او باز نمی گردد. شیخ در نهاییه می گوید: به ورثه واقف باز می گردد و در مبسوط مردّد است و تنها روایت در این مورد روایت جعفر بن حنّان است از امام

صادق علیه السلام که به خویشان پدری و مادری واقف می رسد. (۱)

محقّق کزکی می نویسد: بنا بر قول به صحّت وقف در این که آیا به ورثه واقف باز می گردد، یا به ورثه موقوف علیّه و یا در وجوه بر مصرف می شود، اقوالی است که مفید و ابن ادریس می گویند: به ورثه موقوف علیهم باز می گردد، چون ملک به آنها منتقل شده

است. ابن زهره می گوید: در وجوه بر مصرف می شود، چون از ملک واقف خارج شده و از طرفی نزدیکترین مورد مصرف به مقصود وی وجوه بر است. شیخ و جماعتی نیز معتقدند که به ورثه واقف باز می گردد و در این مورد به روایتی از امام صادق علیه السلام استناد کرده اند (۲) و در نهایت، محقّق ثانی راه حل اساسی را این می داند که این مورد را وقف ندانیم و قایل به صحّت آن به عنوان حبس شویم.

به نظر می رسد اگر وقف را صحیح دانستیم ظاهراً نزدیکترین قول به ادّله، همان قول به صرف در وجوه بر باشد؛ زیرا این مال از ملک واقف خارج شده و بازگشت آن، دلیل مجدّد می خواهد، ملکیت موقوف علیّه هم که طبق مقتضای وقف (که موقت است) منقضی شده، لذا مناسبترین راه همان صرف در وجوه بر است که قطعاً صرف در خویشان واقف احوط و اوّلی است.

ص: ۱۰۰

۱- کشف الرموز: ۴۵-۲-۴۶.

۲- جامع المقاصد: ۹/۱۶.

حنفیه

وَهَبَهُ الزُّحَيْلِيُّ (۱) تصریح کرده است که ابو حنیفه و محمد بن الحسن تأیید را در وقف شرط می دانند؛ یعنی حتما باید جهت موقوف علیه منقطع نباشد، زیرا دوام (تأیید) شرط

جواز وقف است، امّا ابویوسف (شاگرد معروف ابوحنیفه) می گوید: در وقف، دوام شرط نیست و وقف بر جهت منقطع نیز صحیح است و بعد از انقراض و انقطاع، ملک فقرا می شود، هر چند واقف نامی از آنها نبرده باشد؛ چرا که از طرف صحابه به چنین شرطی نرسیده و مسلم است که قصد واقف هم بعد از انقراض، همان فقرا هستند، هر چند نامی از آنها نبرده است؛ ضمنا جمهور فقها (بجز حنفیه) نیز قول ابویوسف را گرفته اند. (۲)

در مبسوط سرخسی نیز آمده است: ازاموری که ابویوسف در آن توسعه داده این است که در وقف تأیید شرط نیست. دلیل ابویوسف این است که وقف، تقرب به خداست و این امر، هم در وقف دائم و هم در وقف منقطع متصور است. (۳) همین مضمون

را ابو زهره نیز در کتاب خویش آورده است. (۴)

مغنیه تصریح کرده است که بجز مالکیه بقیه مذاهب بدون استثنا تأیید و استمرار را در وقف معتبر می دانند. (۵)

شافعیه

مغنی المحتاج یکی از شرایط وقف را تأیید ذکر می کند، مانند وقف بر کسانی که منقرض نمی شوند مثل «فقرا» یا بر کسانی که منقرض می شوند و سپس بر کسانی که منقرض نمی شوند، مانند وقف بر «زید» سپس بر «فقرا». بنابراین توقیت در وقف، صحیح نیست... البتّه این شرط، در مواردی که مانند مسجد، مقبره و کاروانسرا شبیه

ص: ۱۰۱

۱- از البدایع: ۶/۲۲۰ و ردالمحتار: ۳/۳۹۹.

۲- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۱۹۹.

۳- المبسوط: ۱۲/۴۱

۴- مُحاضرات فی الوقف: ۷۵.

۵- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۸۵.

تحریر (یعنی فَكَّ مِلْك) است (و نه تملیک)، معتبر نیست، پس اگر بگوید: «جَعَلْتُهُ مَسْجِدًا سَنَةً» به صورت مؤید صحیح است و در حقیقت شرط باطل اما اصل وقف صحیح است. (۱) ابوزهره نیز همین مضمون را به شافعیّه نسبت داده است. (۲)

أَمَّا وَهْبَةُ الزُّحَيْلِيِّ أَظْهَرَ دَأْبَهُ أَنَّ شَافِعِيَّةً فِي هَذَا جَا دَو قَوْلُ دَارِنْدٍ. (۳) شیخ طوسی نیز تصریح کرده است که در این مورد برای شافعی دو قول است:

۱- همان اشتراط تأیید و دوام.

۲- اگر وقف را به زمانی، مثلاً یک سال موقت کرد، صحیح است و پس از سپری شدن یک سال به مصرف فقرا می رسد و البته از خویشان واقف شروع می شود، زیرا آنها نسبت به صدقه او اولویت دارند. (۴)

حنابله

ابوزهره می نویسد: ابن حنبل مطلقاً تأیید و دوام را دروقف شرط می داند لذا در مغنی ابن قدامه آمده است: اگر واقف شرط کند که هر گاه بخواهد بفروشد یا ببخشد یا از وقف خود برگردد، شرط و وقف هیچ کدام صحیح نیست. خلافتی هم در این مسأله نمی باشد، زیرا چنین شرطی با مقتضای وقف منافات دارد.

أَمَّا إِنْ كُنَّ بِرِجْهِ كَمَا عَادَتْهَا مَقْرُوضٌ وَ مَقْطُوعٌ فَسَوَاءٌ لَمْ يَكُنْ لَهَا فِي مَقْرُوضٍ وَ مَقْطُوعٍ مَنَافِعٌ أَوْ لَا. (۵) وَ هَبَةُ الزُّحَيْلِيِّ نِزَاقٌ تَقْرِيْبًا هَمِيْنُ مَضْمُونِ رَا بَه حَنَابِلَه نَسْبَت دَا دَه اَسْت. (۶)

ظاهریّه

ظاهریّه نیز مانند اکثر فقها تأیید را در وقف لازم می دانند، هر چند معتقدند که اگر

ص: ۱۰۲

۱- مغنی المحتاج: ۲/۳۸۳-۳۸۴.

۲- محاضرات فی الوقف: ۷۵.

۳- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۹۹.

۴- الخلاف: ۳/۵۴۸.

۵- محاضرات فی الوقف: ۷۴.

۶- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۹۹.

واقف جواز بیع را شرط کرد، شرط، صحیح اما وقف باطل است. (۱)

وقف منقطع

در این جا به تناسب (به طور مختصر) این مبحث مطرح می شود و احکام آن مورد بررسی قرار می گیرد:

وقف نسبت به موقوف علیّه بر سه قسم تقسیم می شود: ۱- منقطع الاول ۲- منقطع الوسط، ۳- منقطع الاخر.

وقف منقطع الاول وقفی است که موقوف علیّه در هنگام وقف، موجود نباشد یا اگر موجود است وقف بر او صحیح نباشد، مانند خود واقف.

وقف منقطع الوسط آن است که جهت موقوف علیّه در آغاز موجود و بلا اشکال است، اما بعد از مدّتی قطع و سپس باز می گردد، مثل این که ملکی را بر اولاد اناث خود وقف کند و در مدّت زمانی از وسط، اولاد اناث وجود نداشته باشند.

سرانجام وقف منقطع الاخر وقفی است که در ابتدا «جهت» موقوف علیّه موجود است، اما بعد از مدّتی منقرض می شود و یا موقوف علیّه در انتهای وقف موردی باشد

که وقف بر آن صحیح نیست.

احکام این اقسام

دیدگاه امامیه

وقف منقطع الاخر: البتّه در بحث اشتراط تأیید در وقف بخشی از این مبحث بررسی شد. شیخ طوسی در این باره می نویسد: هرگاه کسی مالی را بر کسانی وقف کند که عادتاً در معرض انقراضند مثل این که بر فرزندان خویش وقف و بعد سکوت کند، برخی از اصحاب ما وقف را صحیح نمی دانند، اما گروهی آن را صحیح می دانند و معتقدند بعد از انقراض، این مال به واقف و اگر زنده نباشد به ورثه وی باز می گردد... دلیل ما این است

ص: ۱۰۳

که بازگشت این مال به وجوه برّ محتاج دلیل است که دلیلی وجود ندارد و از طرفی اصل، بقای ملک واقف است. (۱)

علامه

در قواعد (۲)، محقق ثانی (۳) و از فقهای معاصر: امام خمینی (ره) (۴)، آیه الله حکیم (ره) (۵) و آیه الله خویی (ره) (۶) و... نیز قایل به صحت وقف و رجوع مال، بعد از انقراض، به واقف و یا ورثه او (در صورت مرگ واقف) هستند.

از آن جا که قبلاً همه این بحث به شکل دیگری مطرح و اشاره شده بود که قول به صحت از قوت بیشتری برخوردار است، در این جا بیش از این ادامه نمی دهیم؛ فقط اشاره به این نکته خالی از فایده نیست که استدلال شیخ طوسی، در خلاف و استناد وی به اصل بقای ملک واقف برای بازگشت مال به او یا ورثه اش، محلّ تأمل و اشکال است؛ زیرا در وقف صحیح، ملکیت واقف زایل می شود و دیگر جایی برای استصحاب آن باقی نمی ماند. لذا قول به مصرف آن در وجوه برّ اقرب به قواعد و ادله است.

دیدگاه دیگر مذاهب

دکتر وهبه الزحیلی می نویسد: وقف «منقطع الاخر» در نزد جمهور صحیح است، زیرا تصرفی است که عرفاً مصرف آن معلوم است و در صورت انقراض موقوف علیهم به مصرف خویشان واقف می رسد. برای این که مقتضای وقف، ثواب است، لذا در موردی که خودش معین کرده طبق تعیین وی و در موردی که سکوت کرده طبق مقتضای وقف عمل می شود و همانند وقف مؤبد خواهد بود. (۷) محمد جواد مغنیه نیز صحت وقف را به حنفیه، حنابله، مالکیه و یکی از دو قول شافعیه نسبت داده است؛ هرچند در مورد مصرف آن بعد از انقراض، اختلافاتی دارند؛ حنفیه مورد مصرف را فقرا دانسته اند، اما

حنابله و یکی از دو قول شافعیه، مورد مصرف را نزدیکترین خویشان واقف و مالکیه مورد مصرف را نزدیکترین فقرا خویش واقف می دانند. (۸) تقریباً همین مضمون را

ص: ۱۰۴

۱- الخلاف: ۳/۵۴۳-۵۴۴.

۲- قواعد الاحکام: ۲/۳۸۸.

۳- جامع المقاصد: ۹/۱۰۳.

۴- تحریر الوسيله: ۲/۶۵.

۵- منهاج الصالحين: ۲/۲۴۳.

۶- منهاج الصالحين: ۲/۲۴۲.

۷- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۱۳.

۸- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۸۶-۵۸۷.

زهدی یکن در پاورقی کتاب خویش ذکر و اضافه کرده است که قول دیگر شافعی بطلان وقف منقطع الآخر است. (۱)

قبلاً اشاره شد که محمّد بن الحسن این وقف را صحیح نمی داند و در موردی این نظر را به ابوحنیفه هم نسبت داده است، به این دلیل که در وقف حتماً باید یک جهت قربت که قطع نشده باشد، بیان شود؛ زیرا مقتضای وقف تأبید است و در صورت انقطاع، وقف بر مجهول می شود که باطل است، همچنان که اگر در آغاز مجهول باشد. (۲)

وقف منقطع الاول

دیدگاه امامیه

نظر شیخ طوسی در خلاف این است که اگر وقفی در آغاز منقطع باشد، مثل این که وقف کند بر موردی که وقف بر آن صحیح نیست مانند عبد، یا موردی که موجود نیست و یا مجهول است و... سپس بر اولاد موجود خویش و پس از آن بر فقرا و مساکین وقف کند، وقف نسبت به آغاز آن باطل است، اما نسبت به بقیه صحیح است، زیرا وقف بر آنها

خالی از اشکال می باشد و دلیلی بر ابطال آن وجود ندارد و مانعی هم در این مورد در کار

نیست. (۳) جالب است که شیخ طوسی در مبسوط در ابتدا معتقد است که مقتضای مذهب ما بطلان چنین وقفی است، اما در نهایت می گوید: چون ما قایل به تفریق صّفقه (در باب

معاملات) هستیم می گوئیم نسبت به آغاز، باطل و نسبت به بقیه صحیح است. (۴) شهیدین در لمعه و شرح آن چنین وقفی را صحیح نمی دانند. (۵) شهید در دروس نیز بطلان را تقویت می کند. (۶) علامه در قواعد باجمال به دو قول اشاره می کند. (۷) وی در مختلف همان نظر نهایی شیخ طوسی در مبسوط را تقویت کرده است. در الجامع للشرایع صحت وقف در حق بقیه را اولی دانسته است.

ص: ۱۰۵

۱- احکام الوقف: ۲۴۶.

۲- الفقه الاسلامی وادلّته: ۸/۲۱۳؛ الخلاف: ۳/۵۴۳؛ المغنی، ابن قدامة: ۵/۳۶۲ و مغنی المحتاج: ۲/۳۸۴.

۳- الخلاف: ۳/۵۴۴.

۴- المبسوط: ۳/۲۹۳-۲۹۴.

۵- الرّوضه: ۱/۲۹۹.

۶- الدّروس: ۲/۲۹۰.

۷- ایضاح الفوائد: ۲/۴۰۲.

همچنین در تذکره و مسالک و روض قول به صحت تقویت شده است، اما در شرایع و

کفایه قول اشبه را بطلان چنین وقفی می دانند. ضمن این که در کفایه، قول به صحت را به اکثر نسبت داده است. (۱)

بنابراین، نظر اکثر و یا حداقل، کثیری از فقها صحت است، هر چند صاحب مفتاح الکرامه در نهایت، قول به بطلان را به مشهور نسبت داده است. (۲)

صاحب جواهر نیز بطلان را تقویت می کند. (۳) و در مفتاح الکرامه ضمن ذکر چند دلیل برای قایلان به بطلان و نقد آنها آمده است:

بهترین استدلال این است: روایاتی که بر فعل، قول و تقریر معصومین علیهم السلام در مورد وقف اشتغال دارند وقفهایی را شامل می شوند که ابتدای آنها منقطع نیست، لذا حکم به صحت چنین وقفی به دلیل نیاز دارد (۴)...

اصل عدم انتقال ملک از واقف نیز این استدلال را تقویت می کند، یعنی در مورد شک، همان متیقن سابق که ملکیت واقف است، استصحاب می شود.

مورد مصرف در صورت صحت

در صورت قول به صحت وقف، منافع آن در مدت انقطاع به چه کسانی می رسد؟ شیخ در مبسوط به این شکل تفصیل داده است: اگر اینان وقف در موردشان باطل است

و امکان اعتبار انقراضشان نباشد، مثل وقف بر مجهول یا معدوم، در این صورت از همان اول منافع به مصرف موقوف علیهم می رسد که وقف در حقشان صحیح است و افراد نامبرده در آغاز کأن لم یکن فرض می شوند؛ امّا اگر افراد اولی اعتبار انقراضشان ممکن باشد، مثل این که عید باشند، دو احتمال است که صحیح همان است که در مورد قبلی بیان شد، یعنی به مصرف موقوف علیهم می رسد. (۵)

علامه در قواعد نیز همانند مختلف همین تفصیل را ذکر کرده، ولی هیچ طرف را

ص: ۱۰۶

۱- از مفتاح الکرامه: ۹/۲۴ به نقل از منابع یاد شده.

۲- مفتاح الکرامه: ۹/۲۴.

۳- جواهر الکلام: ۲۸/۶۷.

۴- مفتاح الکرامه: ۹/۲۳.

۵- المبسوط: ۳/۲۹۳-۲۹۴.

ترجیح نداده است. (۱) از جامع المقاصد و مفتاح الکرامه نیز ترجیح هیچ طرف برداشت نمی شود. (۲)

به نظر می رسد؛ در صورت صحّت قول به ملکیت واقف نسبت به منافع بیشتر قابل تقویت باشد، زیرا معنای صحّت وقف منقطع الاوّل این است که در این مدت رقبه، ملک واقف است.

ضمناً از فقهای معاصر، امام خمینی (ره) در وقف منقطع الاوّل قایل به صحّت است. (۳)

دیدگاه فقهای دیگر مذاهب

وَهَبَهُ الزُّحَيْلِيُّ لِلشَّافِعِيِّ وَحَابِلَهُ فِي مَوْرَدِ وَقْفِ مَنْقُوعِ الْاَوَّلِ دُو رَايَ ذِكْرٍ كَرِهَهُ اسْت: يَكِي بَطْلَان، چُونِ اَزْ اَوَّلِ بَاطِلِ اسْت وَ دِيْگَرِي صَحَّتْ كِهْ فِي صَوْرَتِ صَحَّتْ اَزْ هِمَانِ اَوَّلِ بَهْ مَصْرَفِ كَسَانِي مِي رَسَدْ كِهْ وَقْفِ بَرِ اَنهَا صَحِيحِ اسْت. (۴)

در خلاف نیز دو قول به شافعی نسبت داده شده است. (۵) ابن قُدامه حنبلی نیز (از احمد) دو روایت ذکر کرده و در نهایت خودش قول به بطلان را برگزیده است و در مورد مصرف آن بنا بر قول به صحّت همان تفصیل شیخ طوسی در مبسوط را ذکر کرده است که اگر افراد ذکر شده در آغاز مثل میت و مجهول و کنایس باشند که اعتبار انقراضشان ممکن نباشد، از همان اوّل به مصرف کسانی می رسد که وقف در حقّشان صحیح است، در غیر این صورت دو وجه است که خودش ترجیحی نمی دهد. (۶)

مغنی المحتاج نیز که در فقه شافعی است بطلان را به مذهب شافعی نسبت داده است. (۷)

ص: ۱۰۷

۱- قواعد الاحکام: ۲/۳۸۸.

۲- جامع المقاصد: ۹/۱۰۳؛ مفتاح الکرامه: ۹/۲۲.

۳- تحریر الوسيله: ۲/۶۶.

۴- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۱۳.

۵- الخلاف: ۳/۵۴۴.

۶- المغنی: ۵/۳۷۵.

۷- مغنی المحتاج: ۲/۳۸۴.

در مورد حکم وقف منقطع الوسط دیدگاهها یکسان نیست؛ هرچند همه فقها هم تفصیلاً به آن نپرداخته اند. مفتاح الکرامه حکم منقطع الوسط و منقطع الطرفین را همان حکم منقطع الاوّل می داند. (۱) وی در منقطع الاوّل قول به بطلان را به مشهور نسبت داده است، شهید در دروس صحت وقف را در طرفین احتمال داده و مورد مصرف درآمد را در دوران انقطاع، واقف یا ورثه وی می داند. (۲)

علامه در قواعد نظری را بر نمی گزیند و درباره مورد مصرف آن در دوران انقطاع، همان تفصیل مبسوط در منقطع الاوّل را ذکر و انتخاب کرده است (۳) که اگر اعتبار انقراض آنها ممکن نبود، درآمد دوران انقطاع نیز صرف کسانی می شود که وقف بر آنها صحیح است؛ در غیر این صورت مسأله محلّ اشکال است. جامع المقاصد حکم منقطع الوسط و عکس آن را همان حکم منقطع الابتدای می داند و درآمد دوران انقطاع را در صورتی که اعتبار انقراض آنها ممکن نباشد مثل میت و مجهول از آن کسانی می داند که وقف بر آنان

صحیح است و عبارت وی در این زمینه مُشعر به اجماع است. (۴)

شهید ثانی در روضه بطلان وقف نسبت به دوران انقطاع و ما بعد آن را تقویت می کند. (۵) از فقهای معاصر امام خمینی (ره) در منقطع الوسط نیز همانند منقطع الاوّل، وقف را نسبت به کسانی که وقف بر آنها صحیح است، صحیح می داند. البته احتیاط را در این می داند که بعد از انقراض وسط، وقف تجدید شود. (۶)

به نظر می رسد با توجه به این که چنین وقفی در سیره و سنت معصومین علیهم السلام ثابت نیست، اگر اجماع بر صحت آن مُحقق نباشد (که نیست)، قول به بطلان از قوت بیشتری برخوردار خواهد بود.

ص: ۱۰۸

۱- مفتاح الکرامه: ۹/۲۲.

۲- الدروس: ۲/۲۹۰.

۳- قواعد الاحکام: ۲/۴۰۰.

۴- جامع المقاصد: ۹/۱۰۴.

۵- الرّوضه: ۱/۲۹۹.

۶- تحریر الوسیله: ۲/۶۶.

در کتاب ردالمحتار علی الدر المختار (۱) آمده است: از دیدگاه حنفیه، وقف از حیث انقطاع و عدم انقطاع از سه حالت خارج نیست:

۱- تصریح به عدم انقطاع کرده باشد، که این قسم به اتفاق فقها صحیح است.

۲- واقف به انقطاع تصریح کند و بگوید: وقف کردم بر فلان و فلان از اولاد زید که این قسم هم به اتفاق، باطل است.

۳- وقف را مطلق مگذارد؛ بگوید: وَقَفْتُ أَرْضِي.

ابویوسف این فرض را غیر منقطع و صحیح می داند، زیرا اطلاق به فقرا منصرف می شود و در نتیجه تأیید، معنا حاصل است.

ابوحنیفه و محمد، آن را منقطع می دانند، ولی چون در صیغه، چیزی که بر عدم انقطاع دلالت کند وجود ندارد، آن را صحیح می دانند. مالکیه و ابویوسف نیز وقف منقطع را صحیح می دانند.

البته روشن است که مالکیه براساس مبنای خودشان که دوام را شرط نمی دانند (همان طور که اشاره شد)، وقفهای منقطع را صحیح می دانند.

درباره تعیین مورد مصرف در آمد وقف در دوران انقطاع، قبلاً در مبحث منقطع الآخر بحث و بررسی شد و نیازی به تکرار نیست.

وَهَبَهُ الزُّحَيْلِيُّ رَاجِعٌ بِهِ وَقَفَ مَنْقُوعٌ الْوَسْطِ مِی نُويسِد: در این جا نیز همانند منقطع الانتها برای شافعیه و حنابله دو نظر وجود دارد، در منقطع الطرفین نیز دو دیدگاه

وجود دارد. (۲) از عبارت مغنی نیز بطلان وقف منقطع الوسط (همانند منقطع الاول) استفاده می شود. (۳) که البته با آنچه وَهَبَهُ الزُّحَيْلِيُّ به عنوان یکی از دو روایت شافعیه و حنبلیه ذکر کرد، سازگار نیست.

ص: ۱۰۹

۱- به نقل از المصطلحات الوقفیه: ۶۴.

۲- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۴۸

۳- المغنی: ۵/۳۷۵.

اشاره

از شرایطی که فقهای مذاهب به آن پرداخته اند، اخراج از نفس است؛ یعنی واقف در وقف خویش خودش را جزء موقوف علیهم قرار ندهد.

دیدگاه امامیه

صاحب جواهر در ذیل عبارت شرایع: «وَلَوْ وَقَفَ عَلَى نَفْسِهِ لَمْ يَصِحَّ» می نویسد: من در این مورد، مخالفی را سراغ ندارم، بلکه از تذکره نقل شده که این شرط را به علمای ما (امامیه) نسبت داده است. شیخ طوسی (۱) تصریح کرده است که اگر کسی مالی را ابتدا بر خودش و سپس بر اولاد و پس از آن بر فقرا وقف کند، وقف بر خودش صحیح نخواهد بود.

ابن ادریس حلی نیز تصریح کرده است که از شرایط وقف این است که موقوف علیه غیر از واقف باشد. (۲)

شهید ثانی در ذیل عبارت شهید اول: «وَإِخْرَاجُهُ عَنِ نَفْسِهِ» می نویسد: اگر کسی بر نفس خود وقف کند هرچند به دنبال آن موقوف علیهمی را ذکر کند که وقف بر او صحیح است، این وقف باطل است؛ زیرا در این صورت منقطع الاوّل خواهد بود. (۳)

اندکی پیش گذشت که در این فرض (مذکور در روضه) نظر شیخ طوسی این است که وقف تنها نسبت به خودش باطل است، نه کسانی که وقف بر آنها صحیح است.

شهید در دروس به دنبال ذکر این شرط می نویسد: اگر بر خودش و فقرا (با هم) وقف کند احتمال می رود در نصف و یا سه چهارم آن صحیح باشد همان طور که احتمال بطلان وقف هم هست. (۴)

مسالك ضمن تصریح به عدم وجود هیچ خلافتی در اعتبار این شرط، استدلال می کند: وقف از ازاله ملک از واقف و تملیک و ادخال آن در ملک موقوف علیه است و چون ملکیت برای واقف متحقق و ثابت است تجدد آن معقول نیست (و تحصیل حاصل

ص: ۱۱۰

۱- الخلاف: ۳/۵۴۹؛ المبسوط: ۳/۲۹۹.

۲- السرائر: ۳/۱۵۵.

۳- الروضه: ۱/۲۹۹.

۴- الدروس: ۲/۲۹۲.

است) هرچند بعضی از عامه این مطلب را قبول ندارند و می گویند: استحقاق واقف به عنوان وقف غیر از استحقاق به عنوان ملک است. (۱)

این دلیل، همان دلیل شیخ در خلاف است؛ البتّه در خلاف دلیل دیگری نیز ذکر کرده است: «وقف حکمی شرعی است و در شرع، دلیلی که بر صحت وقف بر نفس دلالت کند وجود ندارد. (۲) محقق ثانی وقف بر نفس را غیر معقول می داند. (۳) از فقهای معاصر،

امام خمینی (ره) در این باره می نویسد: اگر بر خودش وقف کند صحیح نیست و اگر بر خود و غیر وقف کند، در صورتی که به نحو تشریک باشد، نسبت به خودش باطل و نسبت به غیر صحیح است و اگر به نحو ترتیب باشد داخل اقسام وقف منقطع (منقطع الاول، منقطع الاخر و منقطع الوسط) می شود (که در جای خود بررسی شد). (۴) همین مضمون را آیه الله حکیم (۵) و آیه الله خوئی (۶) در فتاوی خویش ذکر کرده اند.

بنابراین، اعتبار این شرط در وقف تقریباً اجماعی است گذشته از این که وقف بر نفس در سنت و سیره، سابقه ندارد.

در قانون مدنی نیز وقف بر نفس ممنوع شده است. اما وقف بر اولاد و اقوام و خدمه... صحیح است. (۷)

دیدگاه فقهای دیگر مذاهب

حنفیّه

وقف بر نفس در نزد ابویوسف و دیگر ائمه حنفیّه صحیح است. (۸)

مالکیّه

مالکیّه وقف بر نفس را باطل می دانند، هرچند واقف، دیگری را هم با خود شریک

ص: ۱۱۱

۱- مسالك الافهام: ۱/۳۵۴.

۲- الخلاف: ۳/۵۵۰.

۳- جامع المقاصد: ۹/۲۵.

۴- تحرير الوسيله: ۲/۶۷.

۵- منهاج الصّالحين: ۲/۲۴۴.

۶- منهاج الصّالحين: ۲/۲۴۳.

۷- قانون اساسی - مدنی، ۱۱۶، ماده ۷۲ و ۷۳.

۸- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۹۰.

کند (۱) در الشرح الصّغير وبلّغه السّالك آمده است: اگر کسی بر خودش، هرچند با شریک، وقف کند و وقف باطل است، مثل این که بگوید: «وَقَفْتُ عَلَى نَفْسِي مَعَ فُلَانٍ»، که در این

صورت وقف بر خودش که به طور مسلم باطل است، نسبت به شریک هم اگر شریک قبل از مانع، آن را قبض کند، صحیح و گرنه باطل است. (۲)

شافعیه

در نزد فقهای شافعیه - در قول اصحّ - وقف بر خود باطل است؛ شریینی تصریح کرده است: وقف بر نفس به این دلیل که تملیک انسان چیزی را به خویش، تحصیل حاصل است و ممکن نیست، باطل است، اما قولی هم هست که: صحیح است، زیرا استحقاق چیزی به عنوان وقف غیر از استحقاق آن به عنوان ملک است. (۳)

شیخ طوسی از شافعی نقل کرده است که اگر حاکم به صحت وقف بر نفس حکم کند، این حکم نافذ و وقف صحیح است، زیرا این مسأله ای اجتهادی است... ولی در نزد ما (امامیه) اجتهاد در احکام باطل است. (۴)

حنابله

ظاهراً در مذهب حنبلیّه در این مسأله دو روایت است که طبق روایت مشهور که به عنوان دیدگاه رسمی آنان مطرح شده، وقف بر نفس باطل است. برای این که وقف اگر صحیح باشد موجب زوال ملک واقف و انتقال منافع آن به موقوف علیّه می شود و برای خود او انتفاع از آنها صحیح نیست و نیز وقف تملیک است، تملیک رقبه یا منفعت و تملیک انسان چیزی را به خودش جایز نیست همانند بیع به خود، لذا اگر کسی ابتدا بر خود و سپس بر فرزندانش وقف کرد از همان اول به مصرف اولاد می رسد. (۵)

ابن قیّم جوّزی (حنبلی) نیز می نویسد: از حیلّه های جدیدی که بین فقهای طوایف در حرمت آن خلافتی نیست، این است که افرادی برای وقف بر خود به ارباب حیل متوسّل

ص: ۱۱۲

۱- الفقه اسلامی و ادلّته: ۸/۱۹۰-۱۹۱.

۲- الشرح الصّغير وبلّغه السّالك: ۴/۲۲.

۳- مغنی المحتاج: ۲/۳۸۰.

۴- الخلاف: ۳/۵۵۰.

۵- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۹۳.

می شوند و آنها به او می گویند: اقرار کن این مکانی که در دست توست از طرف دیگری وقف بر توست و شروط و حدودی را به او یاد می دهند، در حالی که هم اقرار او کذب است و هم شهادت آنها، و هیچ مسلمی در حرمت این حیلها تردید ندارد... و استفاده از آن تا روز قیامت حرام خواهد بود. (۱) البته ابن تیمیه نوشته است: وقف بر نفس صحیح است و این یکی از دو روایت حکایت شده از احمد است که گروهی از اصحاب وی نیز آن را برگزیده اند. (۲)

یک نکته: آیا وقف بر نفقه خویشان واجب النّفقه، وقف بر نفس است؟

این اشکال را امامی در کتاب خود (حقوق مدنی) با این بیان مطرح ساخته است: وقف بر واجب النّفقه موجب بی نیازی آنها می شود و دیگر مستحقّ انفاق نخواهند بود و در نتیجه واقف از انفاق به آنها معاف است و این همان وقف بر نفس است.

امامی خود این اشکال را چنین پاسخ داده است:

این اشکال ظاهراً وارد به نظر می رسد، امّا با دقّت قابل ردّ است، زیرا آن دسته از اقارب که واجب النّفقه هستند در اثر فقر مستحقّ نفقه شده اند وقف بر آنها به اندازه ای

که برای امرار معاششان کافی باشد استحقاق آنها را رفع می کند نه آن که به واقف داده

شده باشد تا وقف بر نفس حساب شود. (۳)

از این گذشته وقف بر اولاد که جواز آن مسلم است و در جای خود مورد بررسی قرار می گیرد، پاسخی روشن برای این اشکال است.

انتفاع واقف از وقف خویش

مسأله مورد بررسی در مبحث گذشته این بود که واقف حق ندارد مال خود را بر خودش وقف کند، اما در این جا بحث این است که آیا واقف حق دارد از اموالی که بر دیگران وقف کرده است، بهره برد و استفاده کند یا خیر؟

ص: ۱۱۳

۱- اعلام الموقّعين: ۳/۲۲۵.

۲- الفتاوی الکبری: ۴/۴۲۴.

۳- حقوق مدنی، سید حسن امامی: ۱/۷۹.

شیخ طوسی (۱) و علامه (۲) تصریح کرده اند که اگر وقف عام باشد (مانند وقف بر مسلمین، فقرا و فقها) و خود واقف دارای آن ویژگی باشد حق انتفاع از آن را دارد. در مبسوط، ادّعی عدم خلاف کرده و نیز به دلیل اصل اباحه، واقف و دیگران در آن مساوی اند.

مفتاح الکرّامه از نهاییه نقل کرده است که اگر کسی مسکن را وقف کند خود نیز حق نشستن در آن را دارد، البتّه حق ندارد دیگری را در آن اسکان دهد. صاحب مفتاح توضیح داده است که این در صورتی است که وقف برای عموم مسلمین باشد، اما اگر خاصّ فرد یا گروه باشد، واقف، حقّ سکونت ندارد. (۳)

مُهدَّب (ابن بَرّاج) وقف مساجد، پلها، مسافرخانه ها و وقف منازل برای حُجاج و منازل برای غیر حُجاج و وقف بر مسلمانان را اوقاف عامّ می داند که در اوّل (مساجد و...)

و آخر (وقف بر مسلمین) حکم به جواز انتفاع واقف کرده است و درباره منازل، بین مواردی که برای نزول حُجاج قرار می دهد و نیز مسافرخانه ها و بین غیر این موارد تفصیل داده و در مورد اوّل انتفاع واقف را تجویز کرده است. (۴)

علامه در مختلف (و تذکره) اظهار می دارد که اگر وقف به خدای متعال منتقل شده

باشد، مثل وقف بر مسجد. واقف حق انتفاع از آن (مانند نماز گزاردن و غیر آن) را دارد؛

اما اگر به خلق منتقل شده باشد، چه هنگام وقف، خودش مندرج در عنوان باشد یا بعدا مندرج شده باشد، واقف، داخل این وقف نخواهد بود (و حق انتفاع نخواهد داشت). (۵) دلیل وی این است که واقف با وقف، ملک را از خود اخراج و زایل کرده است، لذا دیگر حقّ انتفاع ندارد صاحب حدائق این تفصیل را نیکو شمرده است. (۶)

ابن ادریس می نویسد: در صورتی که وقف عام باشد مانند وقف بر فقرا، مساکین و... انتفاع واقف جایز نیست. و در پایان، این نظر را تقویت می کند که برای واقف انتفاع از

آنچه وقف کرده در هیچ صورتی جایز نیست، زیرا ما اجماع داریم که وقف انسان بر

ص: ۱۱۴

۱- المبسوط: ۳/۲۹۹.

۲- قواعد الاحکام: ۲/۳۸۹.

۳- مفتاح الکرّامه: ۹/۳۱.

۴- به نقل از مفتاح الکرّامه: ۹/۳۱-۳۲.

۵- مختلف الشیعه: ۴۹۴.

خودش صحیح نیست و باید وقف از ملک واقف خارج شود و به هیچ وجه به وی بازنگردد. (۱)

ملاحظه: اگر واقعا منظور ابن ادریس این است که واقف حتی در وقفهای عام هم حق انتفاع ندارد به این مستمسک که وقف بر خود صحیح نیست و از ملکش خارج شده است، باید بگوییم: همان طور که محقق کَرکی تصریح کرده است، (۲) انتفاع واقف در اوقاف عام (مثل وقف بر فقرا در صورتی که خودش نیز فقیر شده باشد) به معنای وقف بر نفس نیست، زیرا وقف بر فقها، فقرا و... بر اشخاص نیست بلکه در حقیقت وقف بر جهت مخصوصه (فقر، فقاهت و...) است و برای همین است که در صحت وقف، قبول آنها یا بعضی از آنها، هرچند ممکن باشد، شرط نیست و ملک هم به اشخاص منتقل نمی شود و صرف درآمد بر همه اشخاص آن صنف هم شرط نیست.

شاید بتوان گفت که ارتکاز متشرّعه هم در این موارد (اوقاف عام) جواز انتفاع واقف است. آیا دیده شده واقفی، مثلاً خانه ای را برای نزول حجاج وقف کرده باشد و خودش هنگام نزول در آن منطقه در بیرون آن منزل به سر برد؟! صاحب جواهر نیز یکی از ادله را سیره قطعیه در جواز انتفاع از مسجد و مسافرخانه هایی می داند که با وقف حکم تحریر را پیدا کرده اند. (۳)

همچنین اعلامی چون ابن جنید (۴)، شیخ در نهاییه، محقق حلّی (۵)، فاضل مقداد، (۶) صاحب ریاض (۷) و از فقهای متأخر، صاحب عروه (۸) و از معاصران، امام خمینی (۹) و آیه الله خویی (۱۰) و... صریحا اظهار داشته اند که در اوقاف عامه، انتفاع واقف از وقف - همانند دیگران - بلامانع است. البته امام خمینی در مورد عناوین عام (مثل وقف بر فقرا و...)

جواز انتفاع واقف را مشروط به این امر می داند که مراد، توزیع بر آنها نباشد، بلکه مراد

بیان مصرف باشد، همچنان که متعارف در وقف بر فقرا، زوّار و حجاج نیز همین بیان

ص: ۱۱۵

- ۱- السرائر: ۳/۱۵۵.
- ۲- جامع المقاصد: ۹/۲۷.
- ۳- جواهر الکلام: ۲۸/۷۱.
- ۴- مختلف الشیعه: ۴۹۱.
- ۵- المختصر النافع: ۲۵۸.
- ۶- التنقیح الرائع: ۲/۳۰۶.
- ۷- ریاض المسائل: ۲/۳۲.
- ۸- ملحقات العروه: ۲/۲۰۱.
- ۹- تحریر الوسيله: ۲/۶۸.
- ۱۰- منهاج الصالحین: ۲/۲۴۴.

مصرف است نه توزیع بر آنها. (۱)

بنابراین می توان گفت: وقف بر خود یک مسأله است و انتفاع از اوقاف عامه مسأله ای دیگر است که مشمول ادله بطلان وقف بر نفس نمی شود

شایان ذکر است که گروهی از فقها در صورت اشتراط واقف نیز برای وی حق انتفاع، قایل شده اند که تفصیل آن در مبحث شروط واقف خواهد آمد.

دیدگاه دیگر مذاهب

حنفیّه

ابن حَجَر در ذیل حدیث و داستان معروف وقف عمر بن خطاب می نویسد: از این حدیث استفاده می شود که واقف حق دارد بخشی از درآمد آن را برای خودش قرار دهد، زیرا عمر شرط کرد متولی آن به قدر متعارف از آن استفاده کند و بیان نکرد که ناظر

خودش باشد یا دیگری و از این توضیح صحّت وقف بر نفس، که قول ابن ابی لیلی و ابویوسف و احمد است (در یک قولش)، استفاده و استنباط می شود. (۲) ابو زهره نیز همین مضمون را به ابویوسف نسبت داده است. (۳)

می توان گفت: حدیث عمر به فرض اعتبار، بر صحّت اشتراط استفاده برای متولی، دلالت دارد نه برای واقف.

مالکیّه و شافعیّه

وَهْبَةُ الزُّحَيْلِي قول به عدم جواز انتفاع واقف از وقف خویش را به مالک و شافعی و محمد بن الحسن (حنفی) نسبت داده است؛ زیرا وقف ازاله ملک است و اشتراط آن برای واقف جایز نیست و نیز آنچه بر نفس خویش انفاق می کند، مجهول است لذا اشتراط آن صحیح نیست. (۴) محمد ابو زهره نیز قول به عدم جواز را به مذهب مالک نسبت داده است. (۵) مغنی المحتاج (فقه شافعی) نیز برای جواز انتفاع واقف مواردی را ذکر کرده است

ص: ۱۱۶

۱- تحریر الوسيله: ۲/۶۸.

۲- فتح الباری: ۵/۴۰۳.

۳- مُحاضراتُ فی الوقف: ۲۱۰.

۴- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۱۹۴.

از جمله این که بر عناوینی چون علما، فقرا و... وقف کند و بعد خودش به آن عنوان مُتَّصِف شود. (۱)

حنبلیه

ابن قُدامه حنبلی می نویسد: کسی که وقف صحیحی انجام داد، همه منافع آن ملک موقوف عَلَیْهِ می شود و ملکیت آن از واقف زایل می گردد. لذا برای او انتفاع از آن جایز نیست. البتّه اگر مثل مسجد، یا مقبره و یا چاهی که برای مسلمین وقف کرده باشد خودش نیز حقّ نمازگزاردن، دفن کردن و آشامیدن آب را دارد و در این مسأله خلافتی هم نیست و روایت شده که عثمان «بِئْرُ رُومَه» را وقف کرد که دلو خودش نیز همانند دلوهای

دیگر مسلمانان باشد. (یعنی همانند آنان حقّ استفاده از آن را دارد) البتّه اگر شرط کند که از آن بخورد به مقداری که شرط کرده است، حقّ انتفاع دارد. (۲)

ظاهریّه

ابن حَزْم نیز همان سخن ابویوسف را می گوید: «برای انسان جایز است بر کسانی که دوست دارد یا بر نفس خود، سپس بر هر که می خواهد وقف کند» و به این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله استناد می کند که به عمر فرمود: «إِذَا بِنَفْسِكَ فَتَصَدَّقْ عَلَیْهَا». (۳)

خلاصه می بینیم که فقها، در صحت و عدم صحت اشتراط اَکْل واقف از درآمد وقف خود اختلاف فاحش دارند. ابویوسف، ابن ابی لیلی، ابن بشرمه و گروهی از شافعیّه و حنابله و ظاهریّه این شرط را صحیح می دانند؛ اما محمّد و مالکیّه و جمهور شافعیّه و اکثر حنابله و شیعه امامیه این اشتراط را صحیح نمی دانند و هریک از دو گروه برای اثبات مدّعی خود به ادله ای استناد کرده اند، مثلاً مجوّزین به فعل عمر که برای متولّی حقّ اکل

قرار داد و خودش را هم استثنا نکرد و نیز به وقف عثمان (بِئْرُ رُومَه را) و... استدلال کرده اند و مانعین به قول رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر که «سَبَّلِ الثَّمَرَةَ» یعنی ثمره را به قصد

ص: ۱۱۷

۱- مُغْنَى الْمُحْتَاَج: ۲/۳۸۰.

۲- المُغْنَى: ۵/۳۶۰؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۹۴.

۳- محاضرات فی الوقف: ۲۱۱.

تَبْرَع و تصدَّق، انفاق کن، استناد کرده اند. زیرا «مُتَصِّدِّقٌ»، «مُتَصِّدِّقٌ عَلَیْهِ» می خواهد و وقف بر خود، تصدَّق نیست و نیز صحیح نیست که انسان عینی را صدقه دهد و جزئی را برای خودش شرط کند و... (۱)

در پایان، یادآوری یک نکته خالی از فایده نیست و آن این که مواردی که برخی از فقهای اهل سنت حکم به عدم جواز کردند، موارد اشتراط انتفاع و اکل بود و گرنه بعید است که به نظر آنها انتفاع واقف از اوقافی مانند مساجد و عناوینی چون مسلمانان فقیر

و... جایز نباشد.

شرط ششم: قبض

معنای لغوی و اصطلاحی قبض

هرچند قبض در لغت به معنای دریافت شیء است با همه دست، همانند گرفتن شمشیر و مانند آن (۲)، امّا فقها در موارد گوناگون فقه، قبض را به تخلیه، تعریف و تفسیر کرده اند، یعنی تحویل گیرنده را بر شیء قبض شده مسلط و مستولی ساختن، اگرچه در دست وی هم قرار نگردد (۳) که البته با نظر دقیقتر این معنای اقباض است.

دیدگاه فقهای مذاهب درباره قبض در وقف

دیدگاه فقهای امامیه

قبل از بیان مطلب، توجه به این نکته خالی از فایده نیست که دیدگاه فقهای امامیه در این مورد یکسان نیست. از بیان عبارات برخی استفاده می شود که در وقف مطلقاً قبض شرط نیست (نه در لزوم و نه در صحت آن)؛ این مطلب را صاحب مفتاح الکرّامه به سلّار

بن عبدالعزیز (در مراسم) نسبت داده است. (۴) علامه در مختلف به ابن جُنید نسبت داده

ص: ۱۱۸

۱- محاضرات فی الوقف: ۲۱۷-۲۱۸.

۲- المفردات: ۴۰۵.

۳- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۸۷؛ التنقیح الرائع: ۲/۳۰۲؛ جامع المقاصد: ۹/۲۵؛ الزّوضه: ۱/۲۹۹؛ المبسوط، سرخسی: ۱۲/۳۳.

۴- مفتاح الکرّامه: ۹/۷.

است که اِشهاد بر وقف نیز جای قبض را می گیرد و وقف را لازم می کند(۱).

از عبارت ابوالصّیلاح حلبی استفاده می شود که اگر وقف بر مسجد یا مصلحتی از مصالح باشد (مانند وقف بر پلها، مدارس و ...) بدون قبض و اقباض هم نافذ است؛ امّا اگر وقف بر کسانی باشد که خودشان یا ولی آنها توان قبض دارند، قبض لازم است. البتّه

در همین صورت اگر شاهد بگیرد از قبض کفایت می کند.(۲)

امّا نظر مشهور و عموم فقهای امامیه این است که در وقف مطلقاً قبض شرط است. اعمّ از این که وقف بر مساجد و مصالح باشد یا غیر اینها. شیخ طوسی در خلاف چنین می نویسد: «از شرایط لزوم وقف در نزد ما (امامیه) قبض است».(۳) عبارت وی در

مبسوط(۴) و نهاییه(۵) نیز دارای همین مضمون است.

شیخ در خلاف دلیل این مدعا را اجماع فرقه امامیه می داند و این که لزوم وقف قبل از قبض بدون دلیل است.

شهیدین در لمعه و روضه نیز به این امر تصریح کرده اند.(۶) شهید اول در این باره می نویسد: یکی دیگر از شرایط وقف، اقباض است به طوری که اگر واقف قبل از اقباض بمیرد، وقف باطل است.(۷)

بنابراین بجز آنچه از مراسم سلّار نقل شد تقریباً نظر عامّه فقهای امامیه این است که یکی از شرایط مسلّم وقف، قبض و یا به عبارت صحیحتر و دقیقتر اقباض (یعنی قبض با اذن واقف) است. شهید ثانی در مسالک این مطلب را از مسایلی می داند که بین اصحاب ما در آن هیچ اختلافی نیست.(۸)

مسأله ای که بیشتر مورد بحث است، این است که آیا قبض شرط لزوم وقف است یا شرط صحّت آن، و این دو امر در نتیجه با هم تفاوت دارند. اگر تنها شرط لزوم باشد، عقد وقف بدون قبض هم صحیح و ناقل است هرچند به طور مُراعی و مترزل، همانند نقل و انتقالی که در بیع فضولی صورت می گیرد. در نتیجه حتّی اگر بعدها قبض هم

ص: ۱۱۹

۱- مختلف الشیعه: ۴۹۶.

۲- الکافی: ۳۲۵.

۳- الخلاف: ۳/۵۳۹.

۴- المبسوط، سرخسی: ۳/۲۸۷.

۵- النّهاییه: ص ۵۹۵.

۶- الرّوضه: ۱/۲۹۹.

٧- الدّروس: ٢/٢٩١.

٨- مسالك الافهام: ١/٣٤٥.

صورت نگیرد و مثلاً واقف از نظر خود بر گردد، نماء از زمان عقد تا زمان رجوع، از آن

موقوفٌ عَلَيْهِ خواهد بود، اما اگر قبض را شرط صحت بدانیم بدون قبض هیچ نقل و انتقالی انجام نگرفته و در حقیقت ناقل، امری است مرکب از عقد و قبض که قبل از قبض، تنها یک جزء این مرکب انجام شده و انتقال به موقوفٌ عَلَيْهِ بر جزء دیگر که قبض است

بستگی دارد. از این رو نماء این مدت نیز ملک واقف خواهد بود.

محمد جواد مغنیه مدعی است که در نزد فقهای امامیه، قبض، شرط لزوم است نه شرط صحت و از این رو واقف قبل از قبض، حق رجوع دارد. (۱) ولی عبارات بسیاری از فقها صراحت بر این دارند که قبض، شرط صحت است.

به عنوان نمونه، محقق در شرایع اظهار می دارد که: «قبض در صحت وقف شرط است لذا اگر وقف کند و قبل از قبض بمیرد میراث (واقف) خواهد بود.» (۲)

شهید ثانی در توضیح این عبارت محقق می نویسد: در نزد ما (امامیه) بدون هیچ اختلافی قبض، شرط تمامیت وقف است، یعنی انتقال ملک در وقف، مشروط به ایجاب و قبول و قبض می باشد، لذا عقد تنها جزء سبب ناقل است و تمامیت (این ناقل) به قبض است. بنابراین قبل از قبض، عقد به خودی خود صحیح هست، اما ناقل ملک نیست... و با مرگ واقف، قبل از قبض، وقف باطل می شود و نماء و فواید، بین عقد و قبض هم برای واقف است. شهید (ره) در ادامه اظهار داشته است: کسانی هم که قبض را شرط لزوم دانسته اند معنایی جز آنچه ما گفتیم اراده نکرده اند؛ هر چند ممکن است ظاهراً الفاظ و

کلامشان این باشد که وقف بدون قبض همانند ملکیت مشتری در زمان خیار بایع است که نمای مبیع، ملک مشتری می باشد اما در وقف به اتفاق و اجماع اعلام، مطلب همان

است که ما گفتیم. (۳)

ظاهر عبارت شهید اول در دروس (۴) نیز همین معناست. ابن ادریس قبض را شرط لزوم و صحت (هر دو) می داند. (۵) علامه در قواعد نیز می نویسد: «أَمَّا الْمَوْقُوفُ عَلَيْهِ فَيُشْتَرَطُ قَبْضُهُ فِي صِحَّةِ الْوَقْفِ...»: «در صحت وقف قبض، توسط موقوفٌ عَلَيْهِ شرط

ص: ۱۲۰

۱- الفقه على المذاهب الخمسة: ۵۸۷.

۲- شرائع الاسلام: ۲/۲۱۷.

۳- مسالك الافهام: ۱/۳۵۳.

۴- الدروس: ۲/۲۹۱.

است» و محقق ثانی در ذیل این عبارت تصریح کرده است که: در این مطلب خلافی نیست. (۱)

البته از عبارات شیخ طوسی در خلاف (۲) و نهایه (۳) و عبارت محقق در شرایع (۴) و ... استفاده می شود که قبض، تنها شرط لزوم وقف است نه شرط صحت. اما صاحب جواهر در ذیل عبارت محقق ضمن توضیحاتی مدعی است که شرط لزوم وقف با شرط صحت آن منافات ندارد. (۵) در این جا تیمنا مضمون بخشی از یک روایت را ذکر می کنیم:

در حدیث صحیح، صفوان از امام کاظم علیه السلام می پرسد که آیا واقف حق رجوع از وقف خود را دارد یا نه؟ حضرت در بخشی از پاسخ می فرماید: «اگر موقوفٌ علیهم کبیر باشند

و ملک را به آنها تحویل نداده است، حق رجوع دارد...» (۶)

با توجه به آنچه گذشت روشن می شود که عبارت مُغْنِیَه، دایر بر این که نزد امامیه قبض، تنها شرط لزوم است (۷)، محلّ تأمل جدی است.

در ضمن از روایات، از جمله روایت فوق، بیش از شرطیت قبض برای لزوم استفاده نمی شود مگر این که بر شرطیت آن برای صحت، اجماع معتبر ثابت شود و یا استصحاب عدم انتقال ملکیت تا قبل از قبض جاری شود. همچنان که می توان گفت؛ قدر متیقن از تحقق وقف، موردی است که قبض در آن صورت گرفته باشد.

چند نکته پیرامون قبض

۱- همچنان که اشاره شد و در مفتاح الکرامه (۸) هم آمده است، حاصل کلام اصحاب این است که قبض باید به اذن واقف باشد. لذا قبض بدون اقباض مورد اعتبار و اعتماد نیست، و در مواردی هم که اعلام قبض را به طور مطلق ذکر کرده اند منظورشان همین است. صاحب حدائق این نظر را به مشهور نسبت داده، اما دلیل آن را روشن نمی داند،

زیرا بدون اقباض هم ممکن است صادق باشد، هر چند نظر مشهور موافق احتیاط

ص: ۱۲۱

۱- جامع المقاصد: ۹/۱۱.

۲- الخلاف: ۳/۵۳۹.

۳- النهایه: ۲۸۷.

۴- شرائع الاسلام: ۲/۲۱۲.

۵- جواهر الکلام: ۲۸/۸.

۶- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۸.

۷- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۸۷.

البته در مواردی که مال موقوف به هر دلیلی در اختیار موقوف علیه قرار دارد، دلیلی بر تجدید قبض وجود ندارد.

۲- نتیجه شرط صحت بودن قبض این است که اگر واقف قبل از تحویل به موقوف علیهم بمیرد مال وقفی جزء میراث وی خواهد بود. اکثر فقهای ما، مانند محقق در شرایع، (۲) علامه در تحریر، (۳) ارشاد (۴) و مختلف (۵) و فاضل مقداد و محقق ثانی و ... به این مطلب تصریح کرده اند و استناد آنها هم به صحیحه عبید بن زراره است که امام صادق علیه السلام در ضمن آن فرمود: إِذَا لَمْ يَقْبِضْ وَاحِدٌ يَمُوتَ فَهُوَ مِيرَاثٌ (۶): «هرگاه (موقوف علیهم) قبض نکرده باشند تا واقف بمیرد آن مال میراث (واقف) است.» (۷)

۳- علامه در قواعد می نویسد: در اشتراط فوریت در قبض، اشکال است (۸) محقق ثانی

در ذیل آن، دلیل عدم را اصل عدم اشتراط، نبودن دلیل بر اشتراط فوریت و نیز روایت عبید بن زراره می داند که حضرت، بطلان وقف را بر عدم قبض تا زمان مرگ معلق ساخته است. (۹) صاحب ریاض، (۱۰) صاحب مفتاح الکرامه (۱۱) و صاحب جواهر نیز در این باره بیاناتی مشابه دارند و در جواهر است که: من تا آن جا که سراغ دارم کسی را مخالف این امر نیافتم. (۱۲)

۴- اگر کسی مالی را بر اولاد صغار خویش (یا هر کس دیگر که محجور التصرف است و ولایتش با واقف می باشد) وقف کند، قبض خود او قبض آنان است و نیازی به قبض جدید هم نیست؛ زیرا کسی که لازم است قبض کند خود واقف است که اکنون مال در

دست اوست. (۱۳) مفتاح الکرامه این دیدگاه را به عموم فقهای امامیه نسبت داده که البته

ص: ۱۲۲

۱- الحدائق الناضرة: ۲۲/۱۴۷.

۲- شرایع: ۲/۲۲۱، البته عبارت شرایع این است: «وَلَا يَلْزَمُ إِلَّا بِالْإِقْبَاضِ» که از آن شرطیت برای لزوم استفاده می شود نه صحت.

۳- تحریر الاحکام: ۲/۲۸۴.

۴- ۱/۴۵۲ (نشر جامعه مدرسین).

۵- ارشاد الاذهان: ۲/۲۹۶ نشر نینوا.

۶- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۹.

۷- مفتاح الکرامه: ۹/۲۵.

۸- قواعد الاحکام: ۲/۳۸۹.

- ٩- جامع المقاصد: ٩/٢٣.
- ١٠- رياض المسائل: ٢/١٧.
- ١١- مفتاح الكرامه: ٩/٢٥.
- ١٢- جواهر الكلام: ٢٨/٦٤.
- ١٣- جواهر الكلام: ٢٨/٦٤؛ مفاتيح الشرايع: ٣/٢١٤؛ مفتاح الكرامه: ٩/٢٦ و ...

مقتضای اصول و قواعد و مضمون روایات (۱) نیز همین است.

۵- اگر موقوفٌ علیهم افراد معین باشند که وقف توسط خود آنان صورت گیرد، مشکلی نیست، امّا اگر وقف بر مساجد و مصالح (مانند پلها، مقابر و ...) و یا بر عناوین

عام مانند فقرا، دانشمندان و... باشد، بحث فرق می کند. در عناوین عام (مثل فقرا) از

آن جا که در حقیقت، وقف بر اشخاص نیست و وقف بر جهت (جهت فقر، فقاها و ...) می باشد، لذا قبض، توسط خود آنها کافی نیست و چون کسی که مرجع امور این مصالح است، حاکم است، قبض باید توسط او یا فرد منصوب از طرف او صورت گیرد. البتّه اگر وقف، ناظر شرعی دارد قبض به دست او انجام می گیرد. (۲)

امّا در وقف بر مساجد و مقابر و مصالحی چون پلها و ...: بیان شهید در مسالک این است که در مثل وقف بر پلها و ... اگر ناظر شرعی دارد، قبض می کند و گر نه قبض با حاکم

است و امّا در مساجد و مقابر، وی ذیل عبارت شرایع «در وقف مسجد، نماز خواندن

یک نفر و در وقف مقابر، تدفین یک نفر کافی است» می نویسد: بر مصنف لازم بود این نماز و دفن را به اذن واقف مقید می کرد تا اقباض تحقق یابد و برخی بجز این، نماز و دفن را به قصد قبض هم مقید کرده اند. لذا بدون قصد قبض (مثلاً از روی غفلت) وقف لازم نمی شود. (۳)

این نظر که قابض در وقف بر مصالح (مثل پلها، جاده ها و ...) در ابتدا ناظر و بعد از وی حاکم است و این که قبض در مساجد و مقابر به نماز و تدفین است، نظر بسیاری و حتّی اکثر اعلام است. (۴) صاحب جواهر از ایضاح الفوائد و جامع المقاصد استفاده اجماع کرده و فرموده است: اگر این اجماع ثابت نشود مسأله محلّ اشکال است، زیرا یک قابض بر همه موقوفٌ علیهم ولایت ندارد تا قبض او قبض آنان نیز محسوب شود. گذشته از این

که احدی از فقها در قبض، انتفاع قابض را معتبر ندانسته است ... (۵)

نکته دیگر قابل توجه این که صاحب عروه، اشتراط قبض را در جهات عامّه مثل

ص: ۱۲۳

۱- وسائل الشّیعه: ۱۳/۲۹۸.

۲- مفتاح الکرامه: ۹/۲۸؛ الدّروس: ۲/۲۹۱؛ مسالک الافهام: ۱/۳۵۶؛ مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۴ ...

۳- مسالک الافهام: ۱/۳۵۶.

۴- مفتاح الکرامه: ۹/۲۸؛ جامع المقاصد: ۹/۲۴؛ الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۸۷؛ التنقیح الرائع: ۲/۳۰۲؛ مفاتیح الشرایع:

۳/۲۱۴؛ جواهر الکلام: ۲۸/۸۵.

مساجد و مقابر و مصالح مثل پلها و عناوین عام مانند، فقرا، فقها و ... زیر سؤال برده و مدّعی است که اخبار دلالت کننده بر اعتبار قبض در وقف از دلالت بر اعتبار قبض در این

بخش از موقوفات ناتوانند، هر چند آنچه مشهور بر گزیده اند موافق احتیاط است. (۱)

۶- در وقف بر بطون، قبض طبقه اول از موقوف علیهم برای تمامیت و صحت و لزوم وقف کافی است و نیازی به قبض طبقات بعدی نیست؛ زیرا بطون و طبقات بعدی ملک را از اول تلقی می کنند نه از بطون و با قبض طبقه اول وقف، لازم شده است. اگر باز قبض طبقات بعدی معتبر باشد لازمه آن، انقلاب عقد لازم به عقد جایز است. (۲)

صاحب جواهر، اجماع اصحاب و عموم و اطلاق ادله را نیز مستند این مدعا می داند، یعنی اطلاق ادله مقتضی عدم اعتبار قبض است و در خروج از این اطلاق به همان مقدار

که دلیل داریم، یعنی اعتبار قبض در بطن اول، اکتفا می شود. وی دلیل عمده را همین امر

می داند و بر دلیل اصحاب که: «بطون بعدی ملک را از اول تلقی می کنند و لازمه اعتبار

قبض بطون بعدی انقلاب عقد لازم به جایز است» ایراد می کند و معتقد است که هیچ انقلابی لازم نمی آید. البته لازم می آید وقف به وقف منقطع منقلب شود و گرنه در حق

کسانی که وقف لازم شده به هیچ وجه به عقد جایز منقلب نمی شود. (۳) که البته بیان ایشان محل تأمل و اشکال است.

مطابق قانون مدنی (۴) نیز در تحقق وقف، قبض، شرط است، اما فوریت در آن شرط نیست. بعد از وقوع قبض وقف لازم می شود. اگر موقوف علیهم محصور باشند وقف را قبض می کنند، در غیر محصور و مصالح عامه، متولی وقف و اگر نبود حاکم آن را قبض می کند. (۵)

دیدگاه دیگر مذاهب

حنفیه

سرخسی در مبسوط می نویسد: در نزد ما (حنفیه) صدقه جز با قبض، لازم و تمام

ص: ۱۲۴

۱- ملحقات العروه: ۲/۱۹۰.

۲- قواعد الاحکام: ۲/۳۸۹؛ جامع المقاصد: ۹/۲۳؛ مسالک الافهام: ۱/۳۵۶؛ شرایع الاسلام؛ ۲/۲۱۷؛ جواهر الکلام: ۲۸/۸۲ و ...

۳- جواهر الکلام: ۲۸/۸۲.

۴- ماده ۵۹-۶۳.

۵- قانون اساسی - مدنی: ۱۱۵، ماده های ۵۹ و ۶۰.

نیست؛ زیرا صدقه دهنده مال خود را خالص برای خدا قرار می دهد، به این طریق که آن را از حق و ملک خویش خارج می سازد و این امر جز با اخراج از ید و اقباض آن تمام نخواهد بود... در این مورد دیدگاه محمد (بن الحسن الشیبانی) و ابن ابی لیلی نیز همین

است؛ هرچند ابویوسف وقف را به مجرد اعلام (هرچند بدون قبض) لازم می داند. (۱)

در ضمن وی در مصالحتی چون وقف مقابر، دفن یک نفر و در مواردی چون وقف کاروانسرا، ورود یک نفر را به اذن واقف در قبض کافی می داند؛ یعنی فعل یک نفر را مانند فعل جماعت می داند، همان طور که امان یک مسلمان (به کافری) همانند امان جماعت است؛ اما به ابویوسف نسبت می دهد که برای تبدیل ملکی به مسجد، فقط جدا کردن آن از ملک خود و اذن دادن به مردم برای نماز کافی است، هرچند کسی در آن نماز هم نگذارد.

مالکیه

مالکیه در تمامیت وقف، قبض را معتبر می داند به طوری که اگر قبل از قبض برای واقف، مانعی مثل مرگ یا مرض متصل به مرگ پیش آید وقف باطل است. (۲) مالک در المدونه الکبری (۳) می نویسد: اگر کسی در آمد خانه خود را بر مساکین، حبس کرده باشد و هر ساله در آمد آن را به مصرف آنها برساند، اما تا پایان زندگی خود در دست خود وی باشد، بعد از مرگش این خانه میراث اوست و جزء اوقاف محسوب نمی شود. وی ادامه می دهد که این مسأله درباره اسب و سلاحی که برای جهاد حبس شده فرق می کند، هرچند اینها بعد از جهاد به حابس بازگشته باشد. (۴)

محمد جواد مغنیه به مالکیه نسبت داده است که آنها حتی قبض را هم در تمامیت وقف کافی نمی دانند، بلکه برای لزوم و تمامیت آن بجز قبض حیات (یعنی در اختیار داشتن) یک سال کامل را نیز لازم می داند. (۵)

ص: ۱۲۵

۱- المبسوط: ۱۲/۳۴.

۲- الشرح الصغیر و بُلغَه السَّالِك: ۴/۱۵؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۱۷۱؛ المدونه الکبری: ۴/۳۴۳.

۳- ۴/۳۴۷.

۴- المدونه الکبری: ۴/۳۴۷.

۵- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۸۷.

شافعی بعد از تقسیم همه عطایا بر سه قسم، قسم اول را عطیه ای می داند که تنها با کلام، کامل و تام است. وی می نویسد: این قسم، همان صدقات مُحَرّمات و موقوفات است بر انسانهای معین یا عناوین عام (مثل فقرا) که هرگاه واقف بر فعل خود گواه بگیرد

که چنین عطیه ای دارد، این مال ملک مُعْطَى_ **fe'** می شود، چه آن را قبض کرده باشد چه

نکرده باشد و مُعْطَى حَقّ سرباز زدن از تحویل به وی را نخواهد داشت و اگر در دست او تلف شود نیز ضامن آن خواهد بود. شافعی دلیل این مدعا را پیروی از سیره و نیز موافقت با قیاس می داند. (۱)

ملاحظه: البتّه استناد وی به سیره صحابه چون عمر و علی علیه السلام ... تمام نیست، زیرا ممکن است این نامبردگان چون خود، متولّی اوقاف خویش بودند، قبض در مورد آنها حاصل بوده است، همانند موردی که ولی صغیری مالی را بر او وقف کند.

حنابله

ابن قُدامه در ذیل عبارت ابوالقاسم خرقی در مختصر و مَنْ وَقَفَ فِي صِيْحِهِ مِنْ عَقْلِهِ وَ يَدِنِهِ عَلَى قَوْمٍ وَ أَوْلَادِهِمْ وَ عَقِبِهِمْ ثُمَّ آخِرُهُ لِلْمَسَاكِينِ فَقَدْ زَالَ مِلْكُهُ عَنْهُ می نویسد: ظاهر این کلام این است که وقف به مجرد لفظ لازم می شود، چرا که وقف به عقد حاصل می شود (و نیازی به قبض نیست).

ابن قُدامه، دلیل دیگر را حدیث وقف عمر ذکر می کند و نیز این که تبرّع، مانع از بیع و هبه است، پس لازم است. البتّه از احمد روایت دیگری نیز مبنی بر عدم لزوم وقف، جز با قبض، حکایت شده است. (۲)

درباره مسجد از عبارت طحاوی چنین بر می آید که اگر آن را به شکل و هیأت مسجد بسازد و به مردم اجازه برگزاری نماز در آن بدهد در مسجد شدن آن کافی است. (۳)

ص: ۱۲۶

۱- الأُمّ: ۴/۵۳؛ عمدہ القاری: ۱۴/۵۰؛ المغنی: ۶/۳۱۰؛ الخلاف، شیخ طوسی: ۳/۵۳۹.

۲- المغنی: ۵/۳۵۷-۳۵۸ و نیز: محاضرات فی الوقف: ۶۷-۶۸.

۳- الشُّرُوط الصَّغِير: ۲/۶۵۴.

شرط اول تا چهارم: بلوغ، عقل، رشد (و کمال) و عدم حَجْر

دیدگاه امامیه

در مورد عقل و رشد و عدم حَجْر ظاهراً هیچ خلافتی در اعتبار آنها نیست، برای این که مجنون به طور کلی مسلوب العِبارة است و به هیچ وجه به افعال و گفتارش اعتنایی نیست. انسان سفیه و محجور التصرف (مثل انسان مُفَلَّس) نیز هر چند بکلی مسلوب العِبارة نیستند، اما به هر حال از تصرفات مالی ممنوع شده اند و وقف یکی از تصرفات

مالی است و در نتیجه از افرادی این چنین صحیح نیست. لذا فقها معمولاً بدون هیچ اختلافی این شرطها را در متون خویش ذکر کرده اند.^(۱)

بلوغ

بدون تردید بلوغ نیز از شرایط تکلیف است، اما درباره کودکی که به سنّ ده سالگی

ص: ۱۲۷

۱- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۰؛ علامه و ایضاح الفوائد: ۲/۳۸۵؛ جواهر الکلام: ۲۸/۲۰؛ جامع المقاصد: ۹/۳۶ و...

رسیده چند روایت است که صدقه او صحیح و بلا مانع است. (۱) واصحاب بر اساس این روایات به جواز صدقه وی و گروهی حتی به جواز تصرف او در وصیت و عتق فتوا داده اند. (۲)

شهید اول در غایه المراد، ذیل عبارت ارشاد: وَفِي مَنْ بَلَغَ عَشْرًا رَوَايَةً بِالْجَوَازِ مِی نُويسد: روایات، متضمن صدقه صبی و با لفظ صدقه است و من به روایتی با لفظ «وقف» بر نخوردم. (۳) در مورد وقف صبی ممیز نصّ و روایتی وارد نشده و در این مورد بین فقها اختلاف و تردید است. عامّه اعلام امامیه وقف وی را صحیح نمی دانند. صاحب

جواهر، عدم صحّت را به عامّه متأخران نسبت داده و آورده است: گویی تنها مخالف، شیخ مفید در مقنعه می باشد و روایات نامبرده هم خاصّ صدقه متعارف است (و شامل

وقف نمی شود). (۴) علامه حلی در قواعد؛ محقق ثانی (۵)، محقق حلی در مختصر و شرایع (۶)، فاضل آبی (۷)، شهید ثانی در مسالک، صاحب ریاض (۸) و از متأخران و معاصران: صاحب عروه (۹) و امام خمینی (۱۰) از جمله فقهایی هستند که وقف صبی هر چند ممیز و ده ساله باشد صحیح نمی دانند. اینک دلیل یا دلایلی که این بزرگان برای این دیدگاه در منابع یاد شده ذکر کرده اند:

۱- وقف تصرف مالی است و کودک هر چند ممیز باشد مَحْجُور التَّصَرُّفِ است و به تعبیر محقق ثانی؛ عبارتش فاقد اعتبار است. (۱۱)

۲- روایات باب را تضعیف کرده اند.

۳- در روایات لفظ «عشر» نیامده و شیخ، خود در استبصار (۱۲) محدود به ده سالگی

کرده است. در روایت، لفظ «غلام» آمده است. (۱۳)

ص: ۱۲۸

۱- الکافی: ۷/۲۸؛ الفقیه: ۴/۱۴۵؛ وسائل الشیعه: ۱۵/۳۲۵.

۲- المختصر النافع: ۲۵۶؛ التنقیح الرائع: ۲/۳۰۶؛ جواهر الکلام: ۲۸/۲۰ و ...

۳- غایه المراد: ۲/۴۲۴.

۴- جواهر الکلام: ۲۸/۲۰.

۵- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۰؛ جامع المقاصد: ۹/۳۶.

۶- المختصر النافع: ص ۲۵۶؛ شرائع الاسلام: ۲/۲۱۳.

۷- کشف الرّموز: ۲/۴۷.

۸- مفتاح الکرامه: ۹/۴۳.

٩- ملحقات العروه: ٢٠٧/٢-٢٠٨

١٠- تحرير الوسيله: ٢/٦٩.

١١- جامع المقاصد: ٩/٣٦.

١٢- الاستبصار: ٣/٣٠٣.

١٣- التتقيح الرائع: ٢/٣٠٦.

۴- صاحب مسالک این روایات را شاذ و مخالف اصول مذهب بل اجماع مسلمین می داند که برای تأسیس چنین حکمهایی صلاحیت ندارند(۱).

بنابراین، قوت قول به عدم صحت وقف صبی چندان به مؤونه نیاز ندارد.

صاحب عروه در این باره می نویسد: می توان گفت؛ روایاتی هم که در باب جواز صدقه صبی وارد شده است به صدقات جزئی که کودکان در زندگی خود دارند، مربوط است نه وقف که حدّ اقلّ مشکوک است و اصل عدم صحت آن می باشد(۲).

مطلب دیگر این که برخی از بزرگان تصریح کرده اند که اگر کودک ممیز به وقف وصیت کند، این وصیت، صحیح و نافذ است و بر وصی است که آن را انجام دهد(۳).

البته این نظر مبتنی بر این است که در باب وصیت، وصیت کودک ممیز صحیح و نافذ باشد.

شرط پنجم: اختیار و قصد

دیدگاه امامیه

اختیار و قصد نیز از شرایطی هستند که همه اعلام در همه عقود و غیر آنها مفروض عنه می دانند. مطلبی که محلّ بحث ما در این جاست، این است که اگر کسی در انجام عملی چون وقف مکره شد، اما بعد از آن راضی گردید، آیا صحیح است یا رضایت بعدی تأثیر ندارد؟ صاحب مفتاح الکرامه از تحریر، نقل کرده است که:

اجازه در رضایت مکره همانند اجازه مالک در وقف فضولی است. (و بعد خود ادامه می دهد که:) اگر ما در وقف، قصد قربت را معتبر ندانیم، اشکالی در نفوذ چنین وقفی نیست؛ همان طور که در باب بیع مکره قایل هستیم. اما اگر قصد قربت را معتبر بدانیم،

ممکن است به ذهن بیاید که قصد قربت بعد از عقد مؤثر نیست(۴). صاحب مفتاح سپس خود این عدم تأثیر را تضعیف می کند. این مطلب در مبحث وقف فضولی روشتر خواهد

ص: ۱۲۹

۱- مسالک الأفهام: ۱/۳۴۶.

۲- ملحقات العروه: ۲/۲۰۷-۲۰۸.

۳- ملحقات العروه: ۲/۲۰۸؛ امام خمینی در تحریر الوسيله: ۲/۶۹؛ آیه الله حکیم در منهاج الصالحین: ۲/۲۴۷؛ آیه الله خویی در منهاج الصالحین: ۲/۲۴۵ و ...

۴- مفتاح الکرامه: ۹/۴۵-۴۶.

در البحر الزّخار به اشتراط بلوغ و اختیار، تصریح شده است.(۱)

مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز عقل، بلوغ، رشد و اختیار و قصد را از شرایطی می دانند که در واقف معتبر است.(۲)

البته، ابوزهرة از بعضی از کتب فقهی نقل کرده است که وقف صبیّ ممیّز با اذن قاضی جایز است و این قول به ابوبکر اصمّ، هم نسبت داده شده، اما منقول در ظاهر مذهب، بطلان وقف صبیّ است، چه قاضی اذن دهد چه اذن ندهد و این با قواعد عامّه سازگار است؛ زیرا صبیّ ناقص الأهلیّه است، لذا حقّ تبرّع ندارد.(۳) در ضمن ابوحنیفه، وصیّت

سفیّه به ثلث مالش را در صورتی که در راه خیر و احسان باشد، جایز می داند، هر چند این وصیّت به وقف باشد.(۴)

شرط ششم: مالک بودن

اشاره

از شرایطی که در ابواب معاملات مطرح می شود مالک بودن عاقد است و به دنبال آن بحث «فضولی» پیش می آید که آیا اگر کسی معامله و عقدی را به طور فضولی انجام داد مؤثر هست به طوری که با اجازه مالک، نافذ گردد یا خیر؟

دیدگاه امامیه

شیخ طوسی در نهاییه می نویسد: از شرایط این است که واقف، مالک باشد و محجور التّصرّف هم نباشد؛ لذا اگر آنچه را مالک نیست وقف کند، وقف باطل است.(۵) شیخ در

ص: ۱۳۰

۱- البحر الزّخار: ۵/۱۵۰.

۲- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۷۶-۱۷۷؛ محاضرات فی الوقف: ۱۳۷-۱۳۸؛ الشّرح الصّغیر: ۴/۱۲؛ أسهل المدارک: ۳/۱۰۰؛ المصطلحات الوقفیّه: ۲۴۷ از فتح القدر: ۶/۲۰۰؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۷۷ و شرح منتهی الارادات: ۲/۴۹۰.

۳- محاضرات فی الوقف: ۱۳۸.

۴- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۹۳؛ الفقه علی المذاهب الاربعه: مبحث حجّر.

۵- النّهایه: ۵۹۵.

این جا اشاره ای نکرده است که اگر مالک بعدا اجازه داد، حکم آن چیست؟

علامه در قواعد تصریح کرده است که اگر مالک اجازه کرد، أقرب، لزوم آن است. فخرالمحققین وجه قرب را این چنین توجیه کرده است که این عقدی است از انسانی عاقل، بالغ و رشید. آن هم در یک محلّ و ملک قابل نقل صادر شده، مالک هم آن را اجازه کرده است. از این رو هم مقتضی موجود است و هم مانع مفقود.

اما خود فخر در پایان به این دلیل که تقرب با ملک دیگری ممکن نیست، قول به عدم صحّت را اقوی می داند(۱).

ملاحظه: استدلال فخرالمحققین به عدم صحّت تقرب، در صورتی که واقف فضولی، غاصب نباشد، محلّ تأمل و اشکال است.

شهیدین در لمعه و روضه(۲) محقق ثانی(۳)؛ محقق حلی در شرایع(۴) و صاحب مفتاح (آن طور که از عبارتش پیداست)(۵) و... وقف فضولی را صحیح می دانند و معتقدند که با اجازه مالک، نافذ خواهد شد. شهید اول(۶) عدم صحّت وقف حتّی با اجازه را به قولی نسبت داده است.

دلیل این دسته همان طور که اشاره شد این است که تصرّف فضولی ملحق به اجازه، همانند بیع فضولی است و نیز عقدی است که از انسان صحیح العبارة واقع شده و هیچ مانعی در آن نیست، جز وقوع آن بدون اذن مالک، که با اجازه مالک این مانع نیز زایل شده است؛ لذا در تحت عمومات امر به وفای عقود داخل می شود و در حقیقت همانند وقف مستأنف خواهد شد.

اما دلیل آنان که چنین وقفی را صحیح نمی دانند این است که: عبارت انسان فضولی بلا اثر است، زیرا وی مالک نیست و تصرّف در ملک دیگری هم قبیح است. تأثیر اجازه در غیر مورد نصّ هم (مورد نصّ بیع فضولی است) روشن نیست و میان بیع و وقف هم تفاوت است برای این که بعضی از اقسام وقف (برخلاف بیع) فکّ ملک است، همانند

ص: ۱۳۱

۱- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۳؛ ایضاح الفوائد: ۲/۳۸۹.

۲- الروضه: ۱/۳۰۰.

۳- جامع المقاصد: ۹/۳۷ و ۵۶-۵۷.

۴- جواهر الکلام: ۲۸/۱۸-۱۹.

۵- مفتاح الکرامه: ۹/۴۶.

۶- الدروس: ۲/۲۸۸.

عتق، لذا فضولی در آن راه ندارد. (۱)

از آن جا که اصل، عدم انتقال ملک از مالک آن جز با سبب شرعی قطعی است و نیز مستند اصلی فضولی در مورد بیع است، صحّت وقف فضولی، حتّی در صورت اجازه، محلّ تأمل و اشکال است؛ مگر این که اجماع معتبر بر صحّت آن ثابت شود.

در قانون مدنی نیز تصریح شده است که واقف باید مالک مالی باشد که وقف می کند و به علاوه دارای اهلیتی باشد که در معاملات معتبر است. (۲)

دیدگاه دیگر مذاهب

ابوزهره (۳) و دکتر وَهْبَةُ الزُّحَلِي (۴) بدون بردن نام مذاهب، اشتراط مالک بودن واقف را ذکر کرده اند. ابوزهره می نویسد: فقها اتفاق نظر دارند که وقف، ناچار باید در عینی باشد که مملوک بیتی واقف است؛ همچنین باید با یک تعریف کامل، مشخص و معلوم باشد، هر چند حنفیه به شهرت، اکتفا می کنند. دلیل این حکم این است که وقف مربوط به زمانهای بسیار طولانی و مستمر است، لذا باید کاملاً مشخص و معین باشد.

وی در ادامه می نویسد: اگر واقف، مالک عین یا مالک تصرف (مثل وکیل) نباشد صیغه و عقد وقف منعقد نخواهد شد. (۵)

وی، متفرّع بر شرط فوق یاد آور شده است که: از این رو فقها وقف مشتری را در زمان خیار بایع صحیح نمی دانند. برای این که ملکیت به طور قطعی و غیر قابل نقض به او

منتقل نشده است؛ اما وقف بایع در فرض یاد شده و وقف مشتری در زمان خیار خودش بلا اشکال است؛ زیرا در این صورت، وقف کردن به معنای اسقاط حقّ خیار توسط صاحب آن است. (۶)

وی ادامه داده است که: فقها بین وقف فضولی و وقف غاصب فرق گذاشته اند و وقف غاصب را باطل می دانند، زیرا غاصب ملک دیگری را به عنوان ملک خود وقف کرده است؛ اما وقف فضولی را، در صورت اجازه مالک، صحیح و نافذ می دانند؛ زیرا شخص

ص: ۱۳۲

۱- مسالک الافهام: ۱/۳۴۶.

۲- قانون اساسی - مدنی: ۱۱۵، ماده ۵۷.

۳- محاضرات فی الوقف: ۱۲۷.

۴- الفقه الاسلامی وادلّته: ۸/۱۷۶.

۵- محاضرات فی الوقف: ۱۲۷.

۶- محاضرات فی الوقف: ۱۲۸.

فضولی ملک را به غیر خود اسناد می دهد. مؤلف در پایان، وقف ملک دیگری، بالحقوق اجازه را به طور کلی (چه وقف غاصب و چه وقف فضولی) صحیح دانسته است. (۱)

با همه اینها در الشرح الصغیر و بُلغُه السَّالک که در فقه مالکی می باشند تصریح شده است که وقف فضولی، حتّی در صورت اجازه مالک، باطل است و نباید آن را با بیع فضولی قیاس کرد. (۲)

شرط هفتم: اسلام

اشاره

از شرایطی که ممکن است در مورد واقف مطرح شود، اسلام است؛ آیا لازم است واقف مسلمان باشد یا وقف از جانب کافر هم صحیح است؟ بحث مفصل در این زمینه در مبحث شرایط موقوف علیّه به مناسبت خواهد آمد، و از طرح آن در این جا خودداری می شود. همین قدر اجمالاً یاد آور می شود که طبق نظر فقهای فریقین، وقف کافر نیز

صحیح است. (۳)

صاحب عروه می نویسد: البتّه ممکن است در قصد قربت کافر تردید شود زیرا اولاً گذشت که ما قصد قربت را در وقف معتبر نمی دانیم و ثانیاً حصول قصد قربت از کافر هم ناممکن نیست، چون آنچه معتبر است حصول قصد قربت است نه حصول قُرب و ظاهراً اجماع نیز بر صحت وقف کافر، حتّی بر چیزهایی که در مذهب ما صحیح نیست مثل آتشکده ها، کواکب، وقف خنزیر و ...، محقق است و روشن است که صحت در این موارد، واقعی نیست، بلکه از بابت اقرار آنها بر دین خودشان می باشد. (۴)

نکته دیگر این که مطابق دیدگاه اهل سنت در منابع یاد شده، وقف کافر در قُرب دیتیه مانند وقف بر مسجد صحیح نیست.

دیدگاه فقهای امامیه

ص: ۱۳۳

- ۱- محاضرات فی الوقف: ۱۲۸-۱۲۹.
- ۲- الشرح الصغیر و بُلغُه السَّالک: ۴/۹-۱۰.
- ۳- ملحقات العروه: ۲/۲۰۸؛ تحریر الوسيله: ۲/۶۹؛ المصطلحات الوقفیه: ۲۴۷ از فتح القدير: ۶/۲۰۰؛ الشرح الصغیر و بُلغُه السَّالک: ۲/۲۰۴؛ مغنی المحتاج: ۲/۲۸۰؛ شرح منتهی الارادات: ۲/۴۹۲.
- ۴- ملحقات العروه: ۲/۲۰۸.

شیخ مفید در مقنعه، ظاهر شیخ طوسی در مبسوط، ابن ادریس، علامه در قواعد، محقق اول در شرایع و المختصر النافع، فیض کاشانی و...؛ همچنین از فقهای معاصر، امام خمینی، به صحت وقف کافر بر اماکن و معابد خودشان تصریح کرده اند.^(۱)

دیدگاه فقهای اهل سنت

وَهَبَةُ الزُّحَيْلِيُّ مِي نُويسِد: فقهای ما بر بطلان وقف غیر مسلمان بر جهت معصیت - که نه در دین ما و نه در دین خود او قربت نیست - اتفاق نظر دارند؛ اما در مواردی که اُنظار

ادیان، گوناگون است، اختلاف کرده اند.

حنفیّه می گویند: در وقف ذمی باید جهت موقوف علیه هم در نزد ما (مسلمین) و هم در نزد خودشان قربت باشد، مانند وقف بر فقرا یا بر مسجد قدس (مسجد الاقصی) که هم در اعتقاد واقف و هم در نظر اسلام قربت است؛ اما وقف غیر مسلم بر مسجد و همچنین

وقف او بر «کنیسه» و «بیعه» (با این که در اعتقاد خودش قربت است)، صحیح نیست.

مالکیه (چنان که ابن رشد از آنها حکایت کرده است) می گویند: اگر کافر ذمی بر کنیسه ای وقف کند، اگر وقف بر ترمیم یا بر مجروحان و بیماران در آن جا باشد، صحیح است و به آن عمل می شود؛ اما اگر در دعاوی خود به ما مراجعه کنند، حاکم اسلامی به حکم اسلام بین آنها حکم می کند؛ لذا در موارد نامبرده حکم به صحت وقف می کند؛ اما

اگر وقف بر عباد کنایس باشد حکم به بطلان آن می نماید. در نتیجه ملاک، قربت در اعتقاد واقف است در احوال جایزه. اما نظر معتمد در نزد مالکیه، بطلان وقف ذمی بر

کنیسه به طور مطلق و بطلان وقف کافر بر مثل مسجد، رباط، مدرسه و... از قربات اسلامیّه است. یعنی ملاک، همان جهت خیر و قربت در نزد آنها و ما با هم است.

شافعیّه و حنابلّه می گویند ملاک قربت بودن در نظر اسلام است، خواه در اعتقاد واقف، قربت باشد یا نباشد. لذا وقف کافر بر مسجد صحیح است، زیرا این کار در اسلام قربت است، اما وقف او بر کنیسه، آتشکده و... صحیح نیست چون در نظر اسلام، قربت

ص: ۱۳۴

۱- المقنعه: ۶۵۴؛ المبسوط: ۳/۲۹۴؛ السیراثر: ۳/۱۶۰؛ ایضاح الفوائد: ۲/۳۸۷؛ کشف الزموز: ۲/۴۸؛ مسالك الافهام: ۱/۳۴۸؛ مفاتيح الشرایع: ۳/۲۰۹؛ تحرير الوسيله: ۲/۷۱.

فصل سوم: مال موقوف؛ شرایط

شرط اول: عین قابل انتفاع

دیدگاه امامیه

اشاره

از شرایطی که عموم فقها آن را مطرح کرده و دروقف معتبر دانسته اند این است که مال موقوف باید عینی باشد که با بقاواستمرار آن، قابل انتفاع باشد و مانند طعام وامثال آن نباشد که باانتفاع از آن مستهلک شود و نتواند برای صدقه جاریه و مستمر، موضوع باشد.

شیخ در مبسوط می نویسد: هر عینی که ببع آن جایز و انتفاع از آن با بقای آن ممکن باشد، وقف آن جایز است؛ همانند اراضی، املاک، خانه ها، حیوانات، سلاح و... (۲) وی

در خلاف برای این مسأله چنین استدلال می کند: دلیل ما برای این مسأله عموم اخبار در جواز وقف است مانند: **الْوُقُوفُ عَلٰی حَسَبِ مَا يَشْرَطُ الْوَاقِفُ** و این بیان بر عموم خود باقی است. هرکس بخواهد آن را تخصیص بزند بر اوست که دلیل بیاورد. و نیز روایت

ص: ۱۳۵

۱- الفقه الاسلامی وادلته: ۱۹۷-۸/۱۹۷-۱۹۸؛ از ردالمحتار: ۳/۳۹۴؛ الشرح الکبیر و حاشیه الدسوقی: ۴/۷۸؛ الشرح الصغیر وبلغه

السالك: ۴/۱۱۸؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۸؛ المغنی: ۵/۵۸۸؛ کشاف القناع: ۴/۲۷۳.

۲- المبسوط: ۳/۳۰۱.

شده است که: «أُمَّ مَعْقَلٍ» به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «أَبُو مَعْقَلٍ» (همسر) شتر خویش را در راه خدا (به عنوان وقف) قرار داده است و من عازم حج هستم آیا می توانم بر آن سوار شوم؟ فرمود: سوار شو (زیرا) حج و عمره از (مصادیق) سبیل الله هستند. (۱)

به نظر می رسد استدلال اول شیخ محلّ تأمل و بحث باشد، زیرا منظور امام علیه السلام از وقوف، در روایت، وقفهای صحیح دارای شرایط لازم است و این که همه وقفها چنین باشند؛ اول کلام و بحث است.

در قانون مدنی نیز تصریح شده است که فقط وقف مالی جایز است که با بقای عین، بتوان از آن منتفع شد، اعم از این که منقول باشد یا غیر منقول، مشاع باشد یا مفروز. (۲)

همان طور که قبلاً هم اشاره شد تا این جا محلّ بحث و تردید نیست و تقریباً همه اعلام، هم آن را مطرح کرده اند و هم پذیرفته اند؛ اما بزرگان، مطالب و مسائل و فروعی را بر این شرط متفرّع و مترتب ساخته اند که به اهم آنها اشاره می شود:

۱- وقف مال غیر معین یا کلی (در ذمه) جایز نیست

شیخ در مبسوط (۳)، علامه در قواعد (۴)، ابن ادریس، (۵) محقق ثانی، (۶) صاحب مفتاح الکرامه، (۷) صاحب جواهر، (۸) شهیدین در لمعه و روضه (۹) و فیض کاشانی (۱۰) و از فقهای متأخر و معاصر، صاحب عروه (۱۱)، امام خمینی (۱۲) و ... تصریح کرده اند که وقف اموال کلی (مثل دین) و اموال نامعین صحیح نیست.

ابن ادریس می نویسد: مال موقوف اگر در ذمه یا مطلق باشد، مثل این که بگوید:

اسبی یا عبدی را وقف کردم، وقف او جایز نیست، زیرا تا زمانی که مال موقوف یک عین معین نباشد، وقف آن جایز نیست. (۱۳) مفتاح الکرامه بجز استناد به اجماع معلوم و منقول،

ص: ۱۳۶

۱- الخلاف: ۳/۴۵۱.

۲- قانون اساسی - مدنی: ۱۱۵، ماده ۵۸.

۳- ۳/۳۰۱.

۴- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۳.

۵- السرائر: ۳/۱۵۴.

۶- جامع المقاصد: ۹/۵۵.

۷- ۹/۷۲.

۸- جواهر الکلام: ۱۴/۲۸-۱۵.

- ٩- الرّوضه: ١/٣٠٠.
- ١٠- مفاتيح الشرايع: ٣/٢٠٨.
- ١١- ملحقات العروه: ٢/٢٠٥.
- ١٢- تحرير الوسيله: ٢/٦٩.
- ١٣- السرائر: ٣/١٥٥.

ادامه می دهد: اصل این است که، ادله، در کتاب و سنت مختص مواردی است که این شرایط را دارا باشند و در مواردی که شرایط در آنها مجتمع نیستند، دخولشان در وقف مشکوک است. (۱) از این گذشته از شرایط وقف، اقباض است و در اموال کلی و غیرمعین، اقباض ممکن نیست برای همین است که وقف عید فراری و اشیاء گمشده را جایز ندانسته اند. (۲) همچنین وقف رهن را قبل از فک آن، به این دلیل که قابل اقباض نیست، منع کرده اند. (۳)

۲- وقف اموال منقول جایز است

ابو یوسف (شاگرد ابوحنیفه) می گوید: وقف اموال منقول، جز در کراع و سلاح و غلمان، به تبع اراضی موقوفه (و نه مستقلاً) صحیح نیست؛ امّا فقهای امامیه، عموماً تصریح کرده اند که وقف اراضی، املاک، خانه، برده، حیوان، سلاح و هر عینی که بتوان با

بقا و استمرار آن، از آن بهره و انتفاع برد، صحیح است. (۴) و از متأخران و معاصران، صاحب عروه، (۵) امام خمینی، (۶) سید ابوالحسن اصفهانی (۷) و ... از بزرگانی هستند که با صراحت وقف اموال منقول را صحیح و جایز دانسته اند؛ البتّه وقف اطعمه و آشربه، چون

با استفاده و انتفاع مستهلک می شوند، به اتفاق اعلام باطل است.

۳- وقف درهم و دینار و ...

متفرّع بر شرط (عین قابل انتفاع...) فقها در وقف درهم و دینار (و لابد در زمان ما وقف اسکناس و سکه های رایج) تردید و اشکال کرده اند، زیرا معتقدند این اموال با انتفاع مستهلک می شوند.

علامه در قواعد می نویسد: وَ فِي الدَّرَاهِمِ وَ الدَّنَانِيرِ اشْكَالٌ (۸) و فخرالمحققین در توجیه

ص: ۱۳۷

۱- مفتاح الكرامه: ۹/۷۲.

۲- مسالك الافهام: ۱/۳۴۶.

۳- ملحقات العروه: ۲/۲۰۷.

۴- السرائر: ۳/۱۵۴، الغنیه ابن زهره الجوامع الفقهيّه: ۵۴۱؛ الخلاف: ۳/۵۴۱؛ المبسوط: ۳/۳۰۱؛ فقه القرآن: ۲/۲۹۲.

۵- ملحقات العروه: ۲/۲۰۶-۲۰۷.

۶- تحرير الوسيله: ۲/۶۹.

۷- وسيله النجاه: ۲/۱۴۳.

آن می نویسد: « منشأ این اشکال این است که: آیا می توان از درهم و دینار استفاده معتبر و قابل توجهی برد و در عین حال، عین آن هم باقی باشد یا خیر؟ (۱) و محقق ثانی ذیل همین عبارت علامه، منشأ اشکال را همین ذکر کرده است که؛ از طرفی منفعت مطلوب از این اموال به انفاق و مصرف کردن آنهاست، که اتلاف است و از سوی دیگر استفاده از اینها به عنوان زیور امکان دارد. وی در پایان اظهار نظر می کند که اگر دارای منافع مقصوده ای،

جز انفاق آنها، باشند، وقفشان صحیح است. (۲) نظیر همین بیان را ابن ادریس و شهید ثانی در مسالک مطرح کرده اند. (۳) صاحب عروه نیز وقف دراهم و دنانیر را برای ترین و مانند آن جایز می داند. (۴)

ملاحظه: اگر ما وجود اعتباری اسکناس و سکه را (مخصوصاً در زمان حاضر) در نظر بگیریم و این که ارزش حقیقی در واقع از آن پشتوانه های این اوراق و سکه هاست به

طوری که اگر کسی پولی را که از کسی (حتی به عنوان امانت) گرفته است تعویض کند. طرف، کمترین واکنشی نشان نمی دهد و آن را غیر از پول خویش نمی داند؛ (با توجه به این مطلب) آیا نمی توان این مسأله را مطرح ساخت که: چه اشکال دارد کسی مثلاً یک میلیون تومان را وقف بر قرض الحسنه کند. آن را در مرکزی مثل بانک قرار دهند و از آن جا به عنوان قرض الحسنه در اختیار افراد قرار گیرد و قرض گیرندگان هم بعد از رفع نیاز

یا در موعد مقرر، آن را برگردانند؟

۴- مال موقوف باید دارای منفعت مقصوده باشد

علامه در قواعد می نویسد: وقف هر چیزی که بتواند با بقا و استمرار دارای منفعت محلله باشد، جایز است. (۵) محقق ثانی در ذیل این عبارت علامه می نویسد: منظور علامه از این شرط؛ هر چیزی است که دارای منفعت مقصوده و قابل توجه عرفی است؛ از این رو به نفع اندک که عادتاً قابل توجه نیست، اعتنا نمی شود. (۶) و شهید اول در همین باره آورده است: اگر مالی دارای منفعت نباشد و یا دارای منافع حرام باشد، وقف آن باطل

ص: ۱۳۸

۱- ایضاح الفوائد: ۲/۳۸۹.

۲- جامع المقاصد: ۹/۴۵۸.

۳- السرائر: ۳/۱۵۴؛ مسالک الأفهام: ۱/۳۴۶.

۴- ملحقات العروه: ۲/۲۰۶.

۵- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۳.

۶- جامع المقاصد: ۹/۵۹.

است. (۱) از فقهای معاصر، امام خمینی نیز به همین مضمون تصریح کرده است. (۲)

۵- حکم نماآت اموال موقوفه

علامه

در قواعد آورده است: «موقوفٌ عَلَیْهِ مالک منافع متجدد مال موقوف از قبیل، پشم، شیر، نتایج، اجرت چارپا، خانه و... می شود».

محقق ثانی در ذیل این عبارت این چنین استدلال می کند: وقف عبارت است از تحبیس اصل و تسبیل منفعت، و مقتضای آن این است که فواید و منافع آن از آن موقوفٌ عَلَیْهِ باشد که به هر شکل می خواهد در آن تصرف مالکانه کند و اگر مال موقوف، درخت

باشد، میوه هایش نیز ملک موقوفٌ عَلَیْهِ خواهد بود، اما شاخه هایی که مانند میوه، ثمره

محسوب نمی شوند، حکم اصل درخت را دارند. (۳)

علامه در ادامه، پشم و شیر موجود در هنگام وقف را نیز ملک موقوفٌ عَلَیْهِ دانسته است؛ زیرا این اجناس جزء موقوف هستند و عقد وقف شامل آنها نیز می شود. (۴) علامه در مختلف همین دیدگاه را به ابن جُنَید نسبت داده و از شیخ در مبسوط نیز حکایت کرده است. (۵) همچنین است محقق در شرایع، صاحب جواهر در ذیل بیان محقق ادعای عدم خلاف کرده و آن را از عده ای از اعلام نیز روایت نموده است. (۶)

شایان ذکر است که حکمت وقف، استفاده موقوفٌ عَلَیْهِ از منافع مال موقوف است. از این رو، همان طور که محقق ثانی بیان داشت، فواید و نتایج آن مال، بدون اشکال از آن موقوفٌ عَلَیْهِ خواهد بود.

۶- وقف منافع و حقوق

درباره وقف منافع علامه در قواعد «می نویسد: وقف مستأجر صحیح نیست. (۷)

ص: ۱۳۹

۱- الدروس: ۲/۲۹۳.

۲- تحریر الوسیله: ۲/۶۹.

۳- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۴؛ جامع المقاصد: ۹/۶۶.

٤- قواعد الاحكام: ٢/٣٩٤.

٥- مختلف الشيعة: ٤٩٥؛ المبسوط: ٣/٣٠١.

٦- شرائع الاسلام: ٢/٢١٢؛ جواهرالكلام: ٢٨/١٣ - ١٤.

٧- قواعد الاسلام: ٢/٣٩٣.

محقق ثانی در ذیل این عبارت توضیح داده است که احتمال می رود منظور مصنف، این باشد که وقف عین مستأجره از ناحیه مالک صحیح نیست... و نیز احتمال می رود که وقف از ناحیه مستأجر صحیح نباشد؛ زیرا مستأجر، مالک عین نیست، لذا مالک نقل و حبس آن نیز نخواهد بود، چون در منافع، معنای وقف متصور نیست. (۱) مفتاح الکرامه از غنیه نقل کرده است که: در عدم صحت وقف منفعت هیچ خلافی نیست، هر چند کسانی

که متعرض وقف منفعت شده اند، (۲) اند کند.

البته از مضمون و مفهوم عبارات همه کسانی که در مال موقوف، عین بودن را شرط می دانند، می توان استفاده کرد که وقف منافع جایز نیست. همچنین از حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود: «حَبَسَ الْأَصْلَ وَ سَبَّلَ الثَّمَرَةَ»، واضح است که در منافع اصلی تصور نمی شود تا محبوس شود. جواهر بر این مسأله ادعای ضرورت مذهب، بلکه دین را کرده است،

هر چند ابوالصلاح حلبی در کافی همان تسبیل منفعت را در وقف کافی می داند. (۳)

نکته دیگری که توجه به آن در این جا مفید است، این است که: وقف بنا، درخت و مانند اینها که در زمینهای استیجاری و یا اراضی خراجیه قرار دارند، اما ملک افراد

هستند، باید بلامانع باشد؛ زیرا هر چند زمین ملک واقف نیست، اما اموال یاد شده شرایط مال موقوف را دارند؛ یعنی عین قابل انتفاعی هستند که انتفاع از آنها موجب اتلاف و استهلاکشان نمی شود. علامه در تذکره در مورد وقف چنین اموالی احتمال

صحت داده است و دلیل را همان وجود همه شرایط صحت ذکر کرده است. (۴)

با روشن شدن این مسأله حکم وقف «حقوق» نیز روشن می شود. برای این که حقوق از این حیث از منافع هم ضعیفتر می باشند.

۷- وقف مشاع

علامه در تذکره صحت وقف مشاع را به همه علمای ما (امامیه) نسبت داده است: «يَصِيحُ وَقْفُ الْمَشَاعِ عِنْدَ عُلَمَائِنَا أَجْمَعِ» شیخ در خلاف، مبسوط و نهاییه و شیخ مفید در

ص: ۱۴۰

۱- جامع المقاصد: ۹/۵۷.

۲- مفتاح الکرامه: ۹/۷۳.

۳- جواهر الکلام: ۲۸/۱۶.

۴- تذکره الفقهاء: ۲۲/۴۳.

مقنعه نیز به جواز وقف مشاع تصریح کرده اند.^(۱) و مسالک می نویسد: در صحّت وقف مُشاع خلافی نیست. بنابر این عموم فقهای امامیه بر این مسأله اتفاق نظر دارند و صاحب

جواهر، ادعای تحقّق هر دو قسم اجماع (محصل و منقول) بر این مسأله کرده است.^(۲)

شیخ در خلاف نیز دلیل مسأله را ابتدا اجماع فرقه (امامیه) ذکر کرده است و در ادامه

استدلال می نویسد: قبض مشاع همچنان که در بیع، صحیح و ممکن بود در این جا هم صحیح است؛ زیرا قبض در واقع همان، متمکن ساختن تحویل گیرنده از تصرّف در مقبوض است. دلیل دیگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله اراضی خَیبر را بین مسلمین تقسیم نکرد و آن اراضی به طور مشاع بین مسلمین مشترک بود (در عین حال افرادی چون عمر سهام خویش را وقف کردند).^(۳) محقق ثانی،^(۴) شهید ثانی^(۵)، ابن ادریس حلّی،^(۶) و ... نیز مشابه

همین بیانات را با همین استدلالها مطرح کرده اند.

بنابراین وقف ملک مشاع، به دلیل دارا بودن همه شرایط مال موقوف و نیز اجماع یاد شده و امکان قبض، خالی از اشکال است.

نکته ای که البتّه روشن است و شهید اوّل نیز به آن تصریح کرده، این است که در وقف مشاع، قبض باید با اذن شریک نیز باشد.^(۷) البتّه اصل وقف کردن، همان طور که شهید ثانی در روضه تصریح کرده است، بر اذن شریک توقّف ندارد. برای این که تخلیه و قبض آن مستلزم تصرّف در ملک غیر نیست.^(۸) جالب است که مختار شهید ثانی در مسالک این است که وقف مشاع اگر منقول باشد؛ اذن شریک لازم است، اما در غیر منقول چنین شرطی نیست.^(۹)

بالاخره مطلب دیگر این که، شیخ اظهار داشته است: اگر کسی سهم خود را از ملک مشاع وقف کند برای شریک او حقّ شُفّعه ثابت نمی شود، زیرا وقف بیع نیست و حقّ

ص: ۱۴۱

۱- الخلاف: ۳/۵۴۲؛ المبسوط: ۳/۲۸۸؛ النهایه: ۵۹۶؛ المقنعه: ۶۵۳.

۲- جواهر الکلام: ۲۸/۱۹.

۳- الخلاف: ۳/۵۴۲.

۴- جامع المقاصد: ۹/۵۸.

۵- مسالک الافهام: ۱/۳۴۶.

۶- السرائر: ۳/۱۵۴.

۷- الدروس: ۲/۲۹۴.

۸- الروضه: ۱/۳۰۰.

۹- مسالک الافهام: ۱/۳۴۶.

شُفعه تنها در بیع ثابت است. (۱)

تقسیم وقف مشاع: آیا تقسیم و جداساختن حصّه «وقف» از حصّه «طلق» جایز است یا خیر؟

شیخ می نویسد: اگر قسمت را بیع بدانیم، تقسیم جایز نیست؛ برای این که بیع وقف صحیح نمی باشد؛ اما اگر قسمت را تمیز و جدا سازی یکی از دو حقّ از دیگری بدانیم، قسمت جایز است. این در صورتی است که هیچ یک از طرفین مُلزم به پرداختن ما به التفاوت نباشند و اگر مُلزم هستند از ناحیه وقف باشد، اما اگر پرداخت از ناحیه ملک

طلق باشد، جایز نیست؛ زیرا این در حقیقت فروش جزئی از وقف است که جایز نیست. (۲)

علامه در قواعد، محقق ثانی (۳)، صاحب مفتاح (۴)، و محقق اردبیلی (۵) از دیگر اعلامی

هستند که با بیاناتی مشابه، به صحت قسمت حصّه وقف از حصّه طلق (البته در صورتی که مستلزم پرداخت ما به التفاوت از جانب طلق نباشد) تصریح کرده اند. صاحب مفتاح الکرّامه می نویسد: من در این مسأله مخالفی سراغ ندارم و ظاهر تذکره و مجمع الفائده و البرهان نیز، اجماع بر این مطلب است. (۶)

با توجه به این که شرعا و عرفاً قسمت به هیچ وجه بیع نیست ظاهراً جدا سازی مال وقف از بخش طلق (با رعایت کامل حقّ وقف) بدون اشکال است.

قسمت مال موقوف بین دو یا چند نفر

مسأله دیگر این است که آیا می توان یک مال موقوف را بین ارباب آن تقسیم کرد، به طوری که هر یک از آنها بخشی را تحویل گیرد و مستقلاً از آن بهره برد، یا خیر؟

علامه در ارشاد به عدم صحت، تصریح کرده، اما در قواعد آمده است: در صورتی که

ص: ۱۴۲

۱- المبسوط: ۳/۲۸۸.

۲- المبسوط: ۳/۲۸۸.

۳- جامع المقاصد: ۹/۱۱۳.

۴- مفتاح الکرّامه: ۹/۱۲۴.

۵- مجمع الفائده و البرهان: ۱۰/۲۱۳-۲۱۴، کتابُ الاجاره.

۶- مفتاح الکرّامه: ۹/۱۲۴.

واقف و موقوفٌ عَلَیْهِ یکی باشند، اقرب، منع است. (۱) محقق اردبیلی برای این مسأله استدلال کرده است که: قسمت این چنین وقف برخلاف وضع واقف است. (۲) و محقق ثانی همین دلیل را چنین توضیح داده است: چنین قسمتی متضمّن تغییر وقف است، زیرا حقّ در شرکای فعلی منحصر نیست، بطون بعدی هم دارای حقّ هستند که حقّ خود را مستقیماً از واقف دریافت می کنند نه از بطن اوّل و به عنوان ارث (تا هر چه باقی مانده

حَقّشان باشد) (۳). اما در صورت تعدّد، مثل این که دو شریک باشند و هر یک جداگانه سهم خود را بر فردی (غیر از موقوفٌ عَلَیْهِ شریکش) وقف کند (در این صورت این دو) موقوفٌ عَلَیْهِ، حقّ قسمت و افزای حقّ خویش را دارد. (۴)

فرق این صورت با صورت اتّحاد این است که در این فرض استدلال محقق اردبیلی و محقق ثانی (که اندکی پیش گذشت) صادق نخواهد بود، زیرا قسمت بر خلاف وضع واقف نخواهد بود.

دیدگاه دیگر مذاهب

فقهای مذاهب اهل سنت نیز بر این نظرند که مال موقوف باید عینی باشد که با بقای آن قابل انتفاع باشد، به این دلیل که وقف صدقه جاریه است و باید دوام و استمرار داشته

باشد. از این رو وقف خوردنیها، آشامیدنیها و مانند اینها که جز با استهلاك قابل انتفاع

نیستند، صحیح نیست. البته بعضی از فقها وقف آب را، در صورتی که دائمی و مستمر باشد، استثنا کرده اند. (۵)

فروع مترتب بر این شرط

۱- وقف اموال منقول

مالکیه، شافعیه و حنابله وقف هر چه را که بیع آن جایز باشد و با بقا و استمرار عین،

ص: ۱۴۳

۱- قواعد الاحکام: ۲/۴۰۱.

۲- مجمع الفائدة والبرهان: ۱۰/۲۱۴.

۳- جامع المقاصد: ۹/۱۱۴.

۴- جامع المقاصد: ۹/۱۱۴.

۵- احکام الوقف، زهدی یکن: ص ۹۲؛ المغنی، ابن قدامه: ۵/۳۸۲؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۶۱؛ المصطلحات الوقفیه: ۲۳۴؛ (از ردالمحتار: ۳/۳۷؛ فتح القدير: ۵/۳۵؛ مواهب الجليل: ۶/۲۱) و...

قابل دوام و استمرار باشد، جایز می دانند؛ همانند اراضی، املاک، حیوانات، سلاح، اثاث و نظایر اینها، اما چیزهایی که جز با اتلاف و استهلاک قابل استفاده نیستند، وقفشان

هم جایز نیست.

بنابراین می توان گفت: جمهور فقها، بجز حنفیه بر جواز وقف منقول اتفاق نظر دارند. امّا حنفیه، وقف منقول را، جز در مواردی که تابع املاک باشند و یا نصّ خاصی در مورد

آنها رسیده باشد، جایز نمی دانند؛ لذا حنفیه وقف غلمان را به تبع عقار و وقف سلاح و اسب را به دلیل نصّ جایز می دانند، البته وقف در مواردی هم که سیره عرف بر آنها جاری باشد، مثل وقف کتب، مصاحف، نفایس، ظروف، ادوات جنازه و ... نزد حنفیه جایز است به دلیل روایت ابن مسعود: «ما رآه المُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ» و نیز برای این که ثابت به عرف، ثابت به شرع هم هست. (۱)

شایان ذکر است که دلیل حنفیه برای عدم صحّت وقف منقول (جز در موارد استثنا شده) این است که منقول بودن با شرط تأیید (دوام) منافات دارد؛ زیرا منقول در شُرُفِ هلاک و استهلاک است. وَهَبَةُ الزُّحَيْلِيِّ تصریح کرده است که وقف کُراع (اسبها) و سِلَاح

فی سبیل الله هم در نزد خود ابوحنیفه صحیح نیست و صَاحِبِین (ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی) وقف اینها را تصحیح و تجویز کرده اند. (۲)

ابن حزم از فقهای ظاهریّه می نویسد: وقف خانه، زمین و آنچه در آن است مانند درخت، بنا، در، و نیز وقف مصاحف، دفاتر، عبید، سلاح و اسب (در راه خدا و نه غیر آن) جایز است و در غیر این موارد وقف جایز نیست. (۳)

۲- وقف درهم و دینار

المصطلحات الوقفیه به جمهور فقها، بجز حنابله، نسبت داده است که وقف درهم و دینار را، برای اغراضی چون به کار انداختن آنها در مُضارَبه و انفاق سود آن و نیز برای

وامِ قرض الحسنه، جایز می دانند؛ امّا حنابله وقف درهم و دینار را صحیح نمی دانند و

ص: ۱۴۴

۱- الفقه الاسلامی وادلّته: ۸/۱۶۴؛ الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۹۵؛ المغنی: ۵/۳۸۲؛ الشرح الصغیر و بُلغه السالک: ۳/۱۰۰؛ المبسوط، سرخسی و...

۲- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۸۸.

دلیشان این است که وقف، تحبیس اصل و تسبیل منفعت است و این امر در درهم و دینار که با انتفاع، مستهلک می شوند، ممکن نیست. (۱)

زهدی یکن در احکام الوقف خود، در این مورد به مذهب شافعی نسبت خلاف داده است. وی تصریح کرده است که وقف دراهم و دنانیر به هدف تجارت و صرف سود آن در جهت خیر و برّ در مذهب حنفیه و مالکیه صحیح، اما در مذهب حنابله جایز نیست. (۲) این دیدگاه در مغنی ابن قدامه نیز با صراحت آمده است. (۳)

همان طور که قبلاً نیز اشاره شد، حقیقت این است که وقف درهم و دینار و در زمان حاضر اسکناس و به طور کلی پول رایج، برای اغراض و اهدافی که ذکر شد، نه با اصول و مقتضای وقف ناسازگار است و نه با حکم و اصلی از احکام و اصول اسلامی. حدّاقّل مسأله قابل بحث و بررسی و تأمل بیشتر است.

۳- وقف اموال کلی، نامعین و غیر قابل اقباض

در البحر الزّخار (فقه زیدی) تصریح شده است که وقف یکی از دو شیء غیر معین صحیح نیست. زیرا مورد مجهول است و تعیین آن در آینده نیز کفایت نمی کند، چه آن که وقف، برخلاف عتق در ذمه ثابت نمی شود. (۴)

وَهَبَةُ الزُّحَلِيّی از حنفیه نقل کرده است که مال موقوف باید معلوم و معین باشد و وقف مجهول، به این دلیل که جهل، به نزاع و درگیری منجر می شود، صحیح نیست. وی از شافعیّه و حنابله نیز حکایت کرده است: مال موقوف باید عین معین باشد و در ذمه نباشد؛ بنابراین ثوب در ذمه و نیز وقف یکی از دو خانه و ... صحیح نیست. (۵) وی همچنین عدم صحّت وقف مرهون را به جمهور فقها، بجز حنفیه، نسبت داده است. (۶)

در نتیجه می توان گفت: دیدگاه همه فقهای اسلامی این است که مال موقوف باید عین

ص: ۱۴۵

۱- المصطلحات الوقفیه؛ (از فتح القدير: ۵/۳۵؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۷۷؛ کشاف القناع: ۴/۲۴۳ و...).

۲- احکام الوقف: ۹۲-۹۳.

۳- المغنی: ۵/۳۸۲.

۴- البحر الزّخار: ۶/۱۵۱.

۵- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۶۷ (از المغنی: ۳/۵۸۳؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۷۷؛ کشاف القناع: ۴/۲۷۱) و...

۶- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۸۵.

معین، غیر کلی و قابل اقباض و تحویل به «موقوف علیهم» باشد.

۴- وقف منافع و حقوق

حنفیّه و حنابلّه دیدگاهشان این است که مستأجر نمی تواند عین مستأجره را وقف کند؛ زیرا در وقف دوام شرط است و اجاره، غیر مؤبد است؛ اما مؤجر می تواند عین مستأجره را وقف کند زیرا این عین ملک اوست.

مالکیّه از آن جا که در وقف تأیید را شرط نمی دانند و از طرفی منافع هم مملوک است، نظرشان این است که مستأجر حق دارد منفعت عین مستأجره را، که در طول مدّت اجاره ملک اوست، وقف کند، اما وقف عین مستأجره برای موجر (مالک) صحیح نیست.

شافعیّه نیز نظر حنفیّه و حنابلّه را دارند و چنین وقفی را صحیح نمی دانند، اما معتقدند؛ اگر مستأجر در زمین مورد اجاره، بنا یا درختی را که خود، مالک آن است،

وقف کند، اصحّ جواز آن است و استمرار آن تا پایان مدّت اجاره، که ممکن است مالک آنها را قطع کند، کافی است. (۱)

خلاصه وقف عین مستأجره نزد جمهور صحیح است، اما نزد مالکیّه صحیح نیست و وقف منفعت نزد مالکیّه صحیح است و نزد جمهور، صحیح نیست.

دلیل دیگری که برای عدم صحّت وقف منفعت ذکر کرده اند این است که مال موقوف باید عین معلوم و قابل انتفاع باشد، انتفاع دائم و مستمرّ. از این رو وقف منفعت به تنهایی

و بدون رقبه، صحیح نیست. (۲)

در فقه مالکی تصریح شده است که موقوف علیّه نمی تواند منفعتی را که از وقف به دست آورده است، وقف کند، زیرا این منفعت مملوک نیست چون موقوف علیّه، تنها مالک انتفاع است نه مالک منفعت. (۳)

درباره وقف حقوق، ابوزهره می نویسد: «حق» اگر مجرد باشد وقف آن صحیح

ص: ۱۴۶

۱- مغنی المحتاج: ۲/۳۷۸.

۲- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۶/۱۶۸.

۳- الشرح الصّغیر و بلغه السّالک: ۴/۱۰.

نیست، مثل حقّ مستأجر نسبت به منفعت؛ زیرا در این صورت حقوقی شخصی است. اما اگر «حق» متعلق به عین باشد، تابع آن عین خواهد بود، اگر وقف آن عین صحیح باشد

وقف «حق» هم به پیروی از آن صحیح است. لذا فقهای حنفی به جواز وصیت به حقوق اِزْتِفَاق، تصریح کرده اند؛ اما آیا وقف آن هم صحیح است یا نه؟ باید گفت: وقف اگر مانند

مجرای آب، وابسته به عین باشد، وقف آن جایز است به این دلیل مورد، از املاک می شود و وقف آن جایز است؛ البتّه تا زمانی معین و دارای حدود مشخص. (۱)

در حقیقت از دیدگاه این فقها وقف «حق» به وصف حق بودن جایز نیست و صحت و جواز در مواردی که جایز و صحیح است به دلیل صحت وقف اعیانی است که بستر این حقوق قرار گرفته اند.

نکته قابل توجه این که در مذهب مالک، بیع هوا و فضای بالای خانه جایز است. از این رو ظاهر این است که براین اساس وقف آن هم باید جایز باشد، که اگر وقف صحیح بود منافع بنا باید بین مالک زمین و جهت موقوف علیه تقسیم شود. (۲)

۵- وقف اقطاع و اراضی خراجیه

اقطاع، اراضی مملوک دولت هستند که دولت آنها را در برابر مالیاتی معین برای استغلال در اختیار بعضی از شهروندان قرار می دهد؛ اما مالکیت آنها برای دولت باقی

است، لذا کسانی که به آنها واگذار شده، حق وقف آنها را ندارند، چون مالک نیستند. (۳)

درباره اراضی خراجیه طحاوی می نویسد: اهل علم در احکام آنها اختلاف دارند که آیا این اراضی ملک متصرفین است یا خیر؟ گروهی از آنها، ملک اهل آن جا می دانند که وقف آنها و دیگر تصرفات مالکانه برای آنها صحیح است. ابوحنیفه و ثوری و اصحاب آنها از این دسته اند. گروه دیگری این اراضی را مملوک نمی دانند، لذا وقفشان هم صحیح

نیست. مالک و شافعی و بسیاری از اهل مدینه از این گروهند. (۴)

ماوردی در کتاب خود درباره اراضی عراق نوشته است: ظاهر مذهب شافعی این

ص: ۱۴۷

۱- محاضرات فی الوقف: ۱۳۳.

۲- محاضرات فی الوقف: ص ۱۳۴.

۳- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۱۶۶ از الرّدالمحتار: ۳/۴۳ و...

است که: عمر، این اراضی را بر همه مسلمین وقف کرد و سپس با خراج در دست اربابان آنها باقی گذاشت و با این وقف، این اراضی حکم «فیء» (همانند خیبر، اموال بنی النضیر

و ...) را پیدا کردند که خراج آنها صرف مصالح مسلمین می شود. در نتیجه نقل و انتقال

رقبه این اراضی جایز نیست. (۱)

ابویعلی همین دیدگاه را به احمد نیز نسبت داده است و آن را نتیجه اشاره و پیشنهاد علی بن ابی طالب علیه السلام می داند و با این وقف حکم سایر اوقاف را دارد و در نتیجه خرید و فروش و نقل و انتقال در آنها جایز نیست. (۲)

۶- وقف مُشاع

اشاره

جمهور فقها بجز مالکیه وقف مُشاعی را که قسمت بردار نیست مثل حمام، اتومیل و... جایز می دانند، (به این دلیل که وقف همانند «هبه» است و هبه مُشاع غیر قابل قسمت، جایز است.) اما مالکیه، وقف حصّه شایعه را در اموری که قابل قسمت نیستند جایز نمی دانند، زیرا از شرایط صحت وقف، قبض است.

اما مُشاع قابل قسمت، ابویوسف به جواز وقف آن فتوا داده است، برای این که قسمت مُتَمّم قبض است و ابویوسف در تمامیت وقف، قبض را شرط نمی داند و این نظر با رأی مالکیه، شافعیّه و حنابلّه موافق است.

امّا محمّد که اکثر مشایخ (حنفیّه) رأی او را گرفته اند، می گوید: وقف مُشاع جایز نیست؛ زیرا اصل قبض در نزد او شرط تمامیت وقف است و در مُشاع، قبض صحیح (و ممکن) نیست. (۳) مغنی المحتاج (فقه شافعی) ضمن تصریح به صحت وقف مُشاع، به وقف عمر اشاره کرده که سهام خود را از خیبر با این که مشاع بودند، وقف کرد. (۴) ابن قدامه نیز صحت وقف مُشاع را به مالک، شافعی و ابویوسف نسبت داده است و عدم صحت را از محمّد (بن الحسن الشیبانی) نقل کرده که: چون قبض آن ممکن نیست و قفش هم صحیح نیست. ابن قدامه نیز دلیل صحت را وقف عمر ذکر کرده است. (۵)

ص: ۱۴۸

۱- الاحکام السلطانیه، ماوردی: ۱۷۴.

۲- الاحکام السلطانیه، ابویعلی: ۲۰۵.

۳- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۶۴.

۴- مغنی المحتاج ۲/۳۷۷.

۵- المغنی: ۵/۳۸۴.

ابن حَجْر نیز از بخاری، جواز وقف مُشاع را نقل کرده و این که در صحیح بخاری بابی است تحت عنوان «بَابُ مَا إِذَا وَقَفَ جَمَاعَةٌ أَرْضًا مُشَاعًا فَهِيَ جَائِزَةٌ» (۱).

قسمت وقف از طلق

فقه زیدی: شوکانی از البحر الزخار نقل کرده است که امام یحیی و محمد (از امامان زیدیّه) وقف مُشاع را جایز نمی دانند و از شرایط وقف، تعیین موقوف است. و واضحترین استدلال برای منع بیع مُشاع این است که در مُشاع هر جزء آن مشترک و مملوک دو شریک است و با وقف یکی از دو شریک لازم می آید که بر این مال به دو حکم مختلف و متضادّ حکم شود و... (۲)

درباره جداسازی وقف از طلق، ابن قُدامه معتقد است؛ اگر قسمت را تمیز حق بدانیم (نه بیع)، که صحیح هم همین است، قسمت جایز است، حتّی در صورتی که مابه التفاوت پرداخت شود. در صورتی که پرداخت از جانب ارباب وقف باشد. اما اگر پرداخت از جانب صاحب طلق باشد، قسمت جایز نیست، زیرا این کار به معنای فروش بخشی از وقف است. (۳)

این دیدگاه و تفصیل دقیقاً مشابه دیدگاه فقهای امامیه در این مورد است.

فقه ظاهری: ابن حزم اندلسی وقف مُشاع را، چه در اموال قابل تقسیم و چه غیرقابل تقسیم، صحیح می داند و دلیل آن را همان صحت و امکان قبض در مُشاع ذکر می کند. (۴)

شرط دوم: قابلیت تملک

فقه امامیه

علامه در قواعد تصریح کرده است که: هر چه، مانند خمر و خنزیر قابلیت تملک نداشته باشد، وقف آن صحیح نیست؛ اما اگر کافری این اشیاء را وقف کند، اقرب،

ص: ۱۴۹

۱- فتح الباری: ۵/۳۹۸.

۲- نیل الاوطار: ۶/۲۵-۲۶.

۳- المغنی: ۵/۳۸۴.

۴- الْمُحَلَّى: ۹/۲۲۲.

محقق ثانی در ذیل این عبارت چنین توضیح داده است: وجه قرب این است که این اشیاء به ملکیت کافر در می آید، لذا نقل و انتقال آنها از طرف او صحیح است و مانع از

وقف آنها از جانب مسلم نیز تنها همین عدم مملوکیّت آنهاست. وی ادامه می دهد: البتّه

بحث در این مسأله فرع صَحَّتْ وَقْفِ اَزْ جَانِبِ كَافِرِ اَسْت و نیز صَحَّتْ در صورتی محقق می شود که قصد قربت را شرط ندانیم و یا به تقرّب کافر به حسب اعتقاد خودش اکتفا کنیم که (به نظر ما) بعید است؛ زیرا هیچ عبادتی از کفار صحیح نیست. (۲) شهید در دروس، صَحَّتْ تَمَلُّكْ نَسْبِتْ بَهْ وَاَقْفِ رَا مَعْتَبَرِ دَانَسْتَهْ تَا بَدِیْنِ وَسِیْلَهْ صَحَّتْ وَقْفِ اِیْنِ اَشِیْآءِ رَا اَزْ جَانِبِ كَافِرِ تَصْحِیْحْ كَرْدَهْ بَاشَد. (۳)

صاحب مفتاح الکرامه و صاحب جواهر نیز همین مطلب را با بیانی مشابه در کتب خویش آورده اند. صاحب مفتاح اضافه کرده است: علّت این که بسیاری از اعلام متعزّض

این فرع نشده اند این است که آنان وقف ذمّی بر بیع و کنایس را صحیح می دانند، لذا وقف خمروخنزیر نیز همین طور است، برای این که در وقف کافر بین گوسفند و خنزیر فرقی نیست، چون هر دو در نظر شارع برای کافر مملوک هستند و شرط قربت هم مربوط به مصرف است نه خود مال. (۴) صاحب ریاض بر این شرط، ادّعی عدم خلاف کرده است. (۵)

متفرّع بر این شرط شیخ طوسی تصریح کرده است که: وقف کلب جایز نیست، زیرا قابلیت تملک ندارد، اما آن دسته از سگها که مملوک هستند (مانند سگ چوپان، سگ

نگهبان و ...) اولی این است که چون قابل انتفاعند، وقفشان صحیح است. (۶) از فقهای متأخر و معاصر؛ کاشف الغطاء؛ (۷) صاحب عروه؛ (۸) صاحب وسیله؛ (۹) امام خمینی؛ (۱۰) آیه الله

ص: ۱۵۰

۱- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۳.

۲- جامع المقاصد: ۹/۵۵.

۳- الدروس: ۲/۲۹۳.

۴- جواهر الکلام: ۲۸/۱۷؛ مفتاح الکرامه: ۹/۷۳.

۵- ریاض المسائل: ۲/۲۱.

۶- المبسوط: ۳/۲۸۸.

۷- کشف الغطاء: ۱۷۵.

۸- ملحقات العروه: ۲/۲۰۵.

٩- وسيله النجاه: ٢/١٤٣.

١٠- تحرير الوسيله: ٢/٦٩.

خویی(۱) و دیگران نیز به اعتبار این شرط در مال موقوف تصریح کرده اند.

دیدگاه دیگر مذاهب

در البحر الزخار (فقه زیدیه)(۲) وقف سگ و باز شکاری، به این دلیل که قابل انتفاع عقلایی هستند، تجویز شده است.

فقه‌های مذاهب اربعه نیز مملوک و مال بودن را از شرایط صحت و جواز وقف ذکر کرده اند و متفرع بر آن، وقف اشیاء و مواردی چون وقف حُرّ، خمر و خنزیر را صحیح نمی دانند و درباره وقف کلب مُعَلَّم و... اختلاف نظر دارند. (ظاهراً) حنفیه، مالکیه و حنابله وقف کلب صید و مانند آن را صحیح می دانند.(۳) امّا شافعیّه چنین سگهایی را مملوک نمی دانند، لذا وقفشان را نیز صحیح نمی دانند.(۴)

هر چند در این مبحث تنها دو شرط اصلی برای مال موقوف بیان شد، لیکن شرایطی نیز به عنوان فروع و امور مترتب بر شرط اول در ضمن همان شرط مورد بررسی قرار گرفت. نکات دیگری نیز در مبحث اول از فصل پنجم (احکام وقف) مطرح و بررسی خواهد شد.

ص: ۱۵۱

۱- منهاج الصّالحین: ۲/۲۴۶.

۲- البحر الزّخار: ۵/۱۵۲.

۳- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۸۸-۱۸۹؛ الفتاوی الکبری، ابن تیمیه: ۴/۴۲۵.

۴- مغنی المحتاج: ۲/۳۷۸.

مبحث اول: وقف خاص و عام

موقوف علیّه یعنی کسی یا جهتی که مستحق درآمد وقف و انتفاع از عین موقوفه است.

وقف به اعتبار موقوف علیّه به دو قسم تقسیم می شود:

۱- وقف خاص و آن، وقف بر شخص یا اشخاص معین، مثل وقف بر اولاد و ذریّه و یا وقف برزید و ذریّه اوست.

۲- وقف عام، و آن وقف بر جهت و مصلحت عامّ مثل وقف بر مساجد، راهها، پلها و یا وقف بر عناوین عامّ مثل فقرا، ایتام و ... است. (۱) البتّه گاهی از وقف بر مثل فقرا و ایتام به وقف بر عناوین عامّ و از وقف بر جهت و مصلحت عامّه به وقف بر جهات عامّ نیز تعبیر می شود؛ هر چند گاهی بر شقّ اول (عناوین عامّه) نیز وقف بر جهت (فقر) اطلاق می گردد.

ص: ۱۵۳

اشاره

فقه‌های مذاهب برای موقوف علیّه، شرایطی را ذکر کرده اند که در این جا مورد بررسی قرار می گیرند:

شرط اول: وجود

دیدگاه امامیه

اشاره

فقه‌های امامیه به طور عموم وقف بر معدوم را ابتداء جایز نمی دانند. صاحب جواهر از مبسوط، اجماع و صاحب مفتاح از غنیه و سرائر نفی خلاف را حکایت کرده اند.^(۱) مفید در این باره می نویسد: وقف بر کسی که موجود نیست، بجز بعد از وقف بر موجود (و به تبع آن) جایز نمی باشد.^(۲) سلار بن عبدالعزیز در مراسم، شیخ طوسی درنهایه، حلبی در کافی شهید در دروس و ... نیز به عدم جواز و عدم صحت وقف بر معدوم تصریح

کرده اند.^(۳) از فقهای متأخر و معاصر، صاحب عروه، امام خمینی در تحریر و آیه الله حکیم نیز به این شرط تصریح کرده اند.^(۴)

دلیل فقها بر عدم جواز وقف بر معدوم و اشتراط وجود در موقوف علیّه این است که: وقف تملیک است (تملیک عین یا منفعت و عین با هم) و تملیک به شخص یا اشخاص معدوم ممکن نیست.^(۵)

قانون مدنی نیز به تبع فقهای امامیه، وقف بر معدوم را صحیح نمی داند؛ اما وقف بر معدوم به تبع موجود (با توضیحی که گذشت) از نظر قانون مدنی بلامانع است.^(۶)

فقها بر این شرط مسائلی را متفرّع و مترتب ساخته اند، از جمله:

۱- عدم صحت وقف بر حمل (جنین)

ص: ۱۵۴

۱- جواهر الکلام: ۲۸/۲۶؛ مفتاح الکرامه: ۹/۴۸.

۲- المقنعه: ۶۵۵.

۳- مراسم: ۲۰۰؛ النهایه: ۵۹۶؛ کافی: ۳۲۵؛ الدرر: ۲/۲۹۴.

۴- ملحقات العروه: ۲۰۸-۲۰۹؛ تحریر الوسیله: ۲/۷۰؛ منهاج الصالحین، حکیم: ۲/۲۵۰.

٥- مفتاح الكرامه: ٩/٤٨ ؛ الحدائق: ٢٢/١٨٩ ؛ مسالك الافهام: ١/٣٤٧ ؛ العروه: ٢/٢٠٨ و ...

٦- حقوق مدني، امامي: ١/٧٦ مآده ٦٩.

در مفتاح الکرامه برای این مسأله از خلاف و مبسوط، وسیله، فقه القرآن، غنیه و سرائر، شرایع، تذکره، تحریر، دروس و ... حکایت نفی خلاف کرده است و دلیلشان هم این است که: وقف یا تملیک عین و منفعت (با هم) و یا تملیک منفعت به تنهایی است و حمل برای تملیک هیچ یک صلاحیت ندارد؛ هر چند در باب وصیت برای وصیت صلاحیت داشته باشد. چون وصیت به آینده تعلق دارد و در حال، نقلی صورت نمی گیرد، در صورتی که وقف تملیک در حال است، لذا اهلیت و شایستگی موقوف علیّه در حال وقف معتبر است. (۱)

در مورد وقف بر حمل صاحب عروه نکات قابل توجهی را مطرح ساخته که از آنها نمی گذریم. وی در ملحقات العروه (۲) می نویسد:

قول به عدم صحّت وقف بر حمل تمام نیست، زیرا: اولاً حمل موجود است و بین او (مخصوصاً جنین نزدیک تولّد) و طفل شیرخوار فرقی نیست. ثانیاً چگونه در وقف بر معدوم به تبع موجود تملیک به معدوم نیست، امّا در وقف بر حمل تملیک به معدوم است؟ ثالثاً چگونه در تملیک کلی در ذمه و بیع ثمار قبل از بروز آن با این که چیزی

موجود نیست، تملیک را صحیح می دانید؟ رابعاً، تحقیق این است که ملکیت از امور اعتباری است و وجود آن عین اعتبار عقلاست؛ ملکیت همانند سواد و بیاض نیست که محلّ خارجی لازم داشته باشد و تنها محلّ اعتباری برای آن کافی است؛ بلکه همه احکام شرعی (وجوب، حرمت و ...) این گونه اند؛ یعنی اعتبارات عقلایی اند که حقیقتشان عین اعتبارات و وجود خارجی ندارند و خامسا، وقف تملیک نیست و ظاهراً در صحّت وقف بر حجّاج و زوّار اشکالی نیست، با این که در هنگام وقف ممکن است زایری نباشد.

لذا انصاف این است که اگر برای عدم صحّت وقف بر معدوم از جمله حمل، اجماع ثابت شد که هیچ، و گرنه اقوی صحّت است، و تحقّق اجماع معتبر در این مورد، یعنی اجماع کاشف از نظر معصوم، دُونَهُ خَرَطُ الْقِتَادِ؛ زیرا روشن است که اجماع ادّعا شده

ص: ۱۵۵

۱- مفتاح الکرامه: ۹/۴۸؛ الحدائق النّاضره: ۲۲/۱۸۹؛ جواهر الکلام: ۲۸/۲۶ و

۲- ملحقات العروه: ۲/۱۰۹-۱۱۰.

محتمل المدركيه (بل قطعی المدركيه) است.

شهید صدر نیز عدم صحت وقف را بر «حمل» محل اشکال می داند. (۱) و امام خمینی

می نویسد: در وقف بر عنوان عام (مثل فقرا) وجود مصادیق آن در زمان وقف شرط نیست، لذا اگر در زمان وقف بستانی بر فقرا، فقیری هم در بلد نباشد، اما در آینده موجود می شود، وقف صحیح است. (۲)

۲- وقف بر معدوم به تبع موجود

دومین امر متفرع بر این شرط (وجود) این است که اگر به تبع موقوف علیه موجود، بر معدوم وقف کند، وقف او صحیح است. عبارت مقنعه این بود که: وقف بر معدوم، جز بعد از وقف بر موجود، (یعنی به تبع آن) صحیح نیست. (۳) و در قواعد، وقف بر معدوم را ابتداء جایز نمی داند. محقق ثانی می نویسد: مصنف با قید «ابتداء» از موردی که به تبع موجود بر معدومی وقف می شود، احتراز جسته است، مثل این که کسی بر اولاد خود و کسانی که بعدا متولد خواهند شد (حتی نسلهای بعدی)، وقف کند. البته در عبارت دیگری به این امر، تصریح نیز کرده است. (۴) جواهر برای این مسأله ادعای عدم خلاف، بلکه تحقق هر دو قسم اجماع (منقول و مخصّل) کرده است. همچنین آورده است، نصوص و روایاتی که به طور عام و خاص بر این امر دلالت دارند مستفیص و یا (شاید) متواترند. (۵) حدائق نیز در این مورد، ادعای عدم خلاف کرده است. (۶) مفتاح الکرامه آن را از قطعیات و مقتضای کلام خاصه و عامه، بدون هیچ خلافي دانسته است. البته شرط کرده است که وجود این تابع عاداتا ممکن باشد (مثل نسلهای بعدی). اما اگر وجود آن عاداتا ممکن نباشد، مثل میت، وقف، صحیح نخواهد بود. (۷)

ص: ۱۵۶

۱- حاشیه منهاج الصالحین، حکیم: ۲/۲۵۰.

۲- تحریر الوسيله: ۲/۷۰-۷۱.

۳- المقتنعه: ۶۵۵.

۴- جامع المقاصد: ۹/۳۸-۳۹.

۵- جواهر الکلام: ۲۸/۲۷.

۶- الحدائق: ۲۲/۱۸۹.

۷- مفتاح الکرامه: ۹/۴۸. در قانون مدنی نیز وقف بر معدوم، جز به تبع موجود ممنوع شده است. رک: قانون اساسی - مدنی: ۱۱۶، ماده ۶۹.

توجه به این نکته خالی از فایده نیست که؛ وقف بر معدوم به تبع موجود، گذشته از این که اجماعی است در سیره معصومین (علیهم السلام) نیز ثابت است.

دیدگاه دیگر مذاهب

حنفیّه و مالکیه وقف بر کسانی را که اهلیت تملک دارند، صحیح می دانند، خواه موجود باشند یا معدوم، مثل جنین؛^(۱) زیرا اینان وجود موقوف علیّه را هنگام وقف معتبر نمی دانند، لذا طبیعی است که وقف بر حمل (به طریق اولی) صحیح باشد.

شافعیّه و حنابله، وجود موقوف علیه در هنگام وقف را معتبر می دانند. در مغنی المحتاج و المهدب آمده است: موقوف علیّه باید در حال وقف در خارج موجود باشد... لذا وقف بر فرزند برای کسی که فرزند ندارد، صحیح نیست؛ همچنین وقف بر فقرای از اولادش، در حالی که در هنگام وقف، فقیر نیستند. متفرّع بر این مباحث، قهرا

حنابله و شافعیّه وقف بر حمل را اصالتاً و ابتداءً جایز نمی دانند. زیرا حمل، قبل از

انفصال، «ولد» نامیده نمی شود و فرق این مورد با باب ارث این است که در باب وقف تسمیه عنوان «ولد» معتبر است، اما در باب ارث چنین شرطی نیست.^(۲)

و اما وقف بر معدوم به تبع موجود در نزد همه فقهای مذاهب بلاشکال است.^(۳)

شرط دوم: تعیین

اشاره

از شرایطی که فقها برای موقوف علیّه ذکر کرده اند، تعیین است؛ یعنی وقف بر یکی از دو مسجد به طور غیر معین یا یکی از دو انسان و مانند اینها نباشد. البته وقف بدون ذکر مصرف و وقف بر غیر محصور و... نیز به همین شرط مربوط می شوند و جای بحثشان همین جاست.

ص: ۱۵۷

۱- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۱۹۰-۸-۱۹۳؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۸۸؛ الشرح الصّیغیر و بلغه السالک: ۴/۱۳؛ الفقه علی المذاهب الخمسه: ۴/۱۳.

۲- مغنی المحتاج: ۲/۳۸۸.

۳- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۹۶؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۹۳ و...

اشاره

علامه در قواعد می نویسد: اگر چیزی را بر یکی از دو شخص و یا یکی از دو گروه و یا بر مرد یا زنی غیر معین وقف کند، باطل است. محقق کرکی دلیل این بطلان را موجود

نبودن موقوف علیّه می داند؛ زیرا آنچه معین نیست موجود نیست، و نیز برای این که وقف مقتضی تملیک است و تملیک به غیر معین معقول نیست. (۱)

ابن ادریس نیز تصریح کرده است: از شرایط وقف این است که موقوف علیّه معروف و متمیز باشد. (۲) مفتاح الکرامه برای این مسأله از غنیه و سرائر حکایت اجماع کرده است و سپس استدلال محقق ثانی را که ذکر شد، مطرح کرده است. (۳)

محقق اول در شرایع، و المختصر النافع، (۴) فاضل مقداد، (۵) شهید ثانی در مسالک (۶) و از معاصران، آیه الله حکیم (۷)، امام خمینی (۸) و ... از اعظامی هستند که به اعتبار این شرط در موقوف علیّه تصریح کرده اند.

به دنبال این شرط چند مطلب در ذیل چند فرع به اختصار مورد بررسی قرار می گیرند:

۱- وقف بدون ذکر مصرف

اگر کسی مالی را به طور مطلق وقف کند و مورد مصرف آن را ذکر نکند، حکم آن چیست؟

شیخ در خلاف تصریح کرده است: هرگاه مالی را به طور مطلق وقف کند و موقوف علیّه را ذکر نکند، مثلاً بگوید: این خانه یا ملک را وقف کردم و ساکت شود،

وقف او صحیح نیست، و دلیل عدم صحّت، این است که اولاً صحّت وقف به دلیل شرعی نیاز دارد و صحّت چنین وقفی دلیل ندارد؛ ثانیاً وقتی وقف بر موقوف علیّه

ص: ۱۵۸

۱- قواعد الاحکام: ۹/۳۹.

۲- السرائر: ۳/۱۵۶.

۳- مفتاح الکرامه: ۹/۴۸.

۴- المختصر النافع: ۳۰۸.

۵- التنقیح الرّائع: ۲/۳۰۸.

۶- مسالک الافهام: ۱/۳۵۲.

٧- منهاج الصّالحين: ٢/٢٥٠.

٨- تحرير الوسيله: ٢/٧١.

مجهول، باطل باشد، در این فرض به طریق اولی باطل است. (۱) تقریباً عین همین بیان در مبسوط آمده است. (۲) علامه در قواعد، محقق ثانی (۳)؛ فیض کاشانی؛ (۴) محقق اول، شهید ثانی (۵) و ... نیز به بطلان چنین وقفی تصریح کرده اند.

صاحب جواهر می نویسد: اجماع غنیه و سرائر، مبنی بر شرط معروف و متمیز بودن موقوف علیّه، از ادله این مسأله است. (۶) تذکره، عدم صحّت را به علمای ما (علمائنا) نسبت داده است. (۷) در میان فقهای امامیه کسی که از عباراتش خلاف نظر اعلام استفاده می شود، ابن جنید است که می گوید: اگر واقف بگوید: این مال صدقه، برای خداست، و متصدّق علیّه را ذکر نکند، جایز (و صحیح) است و باید به مصرف کسانی برسد که خداوند آنها را به عنوان موارد مصرف زکات (در قرآن کریم) نام برده است. (۸) علامه در مختلف ضمن تمایل به این نظر، آن را از ابی علی نیز نقل کرده است. و استدلال برای این قول این است که؛ غرض در وقف صدقه و قربت است و اشکالی ندارد که بگوید: لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَتَصَدَّقَ.

امّا ایراد این استدلال این است که معلوم نیست در وقف، مطلق قربت مورد نظر واقف بوده باشد، بلکه ممکن است نوعی خاصّ از قربت را در نظر گرفته باشد. از طرفی موقوف علیّه یکی از ارکان وقف است که در این فرض اصلاً به حساب نیامده است و نمی توان مورد را بر اراده عمومیت وقف حمل کرد. (۹) جامع المقاصد (۱۰) نیز دیدگاه ابن جنید را تضعیف کرده است.

ملاحظه: اگر ابن جنید، مورد مصرف چنین وقفی را «فی سبیل الله» یا «وجوه برّ» ذکر می کرد، مختارش بیشتر قابل دفاع بود؛ زیرا این مطلب بخوبی از کلمه «لله» که در صیغه

وقف (در این فرض) آورده است استفاده می شود، مگر این که گفته شود: واژه «لله» تنها برای بیان قصد قربت است و ربطی به بیان مصرف ندارد، یا کسی بگوید: همان موارد

ص: ۱۵۹

۱- الخلاف: ۳/۵۴۴-۵۴۵.

۲- المبسوط: ۳/۲۹۴.

۳- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۱؛ جامع المقاصد: ۹/۴۰.

۴- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۰۹.

۵- مسالك الافهام: ۱/۳۵۲.

۶- جواهر الکلام: ۲۸/۴۹.

۷- تذکره الفقهاء: ۲/۴۳۴.

۸- مختلف الشیعه: ۴۹۶.

۹- مفتاح الکرامه: ۹/۵۱.

۱۰- جامع المقاصد، ۹/۴۰.

مصرف زکات نیز «فی سبیل الله» محسوب می شوند. به هر حال دیدگاه و بیان ابن جنید در این جا قابل تأمل و دقت و توجه است.

۲- وقف بر موارد غیر محصور

از مواردی که بر شرط «تعیین» مترتب می شود این است که: آیا وقف بر افراد غیر محصور «و به عبارت دیگر منتشر» صحیح است یا خیر؟

شیخ طوسی در مبسوط و خلاف تصریح کرده است: وقف بر مثل بنی تمیم و بنی هاشم، هر چند غیر محصور باشند، صحیح است. (۱) علامه در قواعد نیز تصریح کرده است که: «اگر بر قبیله عظیمی، چون قریش و ... وقف کند، صحیح است» و محقق ثانی در ذیل این عبارت ضمن استفاده اجماع از ظاهر عبارت تذکره، دلیل صحت را این امر

می داند که؛ انتشار و گستردگی قبیله مانع از صحت وقف نیست، همچنان که وقف بر فقرا و مساکین به اتفاق اعلام، صحیح است. (۲) در ضمن از عبارت محقق ثانی، استفاده اجماع می شود، زیرا واژه «عندنا» را به کار برده است.

فیض کاشانی برای این مسأله این گونه استدلال کرده است: وقف بر افراد غیر منحصر در حقیقت وقف بر جهت مخصوصه است، نه بر اشخاص، و برای همین است که (همانند وقف بر فقرا) صرف در آمد چنین وقفی در همه اشخاص داخل و مندرج در این صنف، واجب نیست و تنها صرف افراد موجود در بلمد وقف می شود و حتی در وجوب استیعاب کسانی که در بلد هستند نیز خلاف است و اظهر، عدم وجوب است و در روایت نیز آمده است که: «وقف برای حاضران در بلد واقف است و لازم نیست به دنبال کسی بگردی» (۳) مفتاح الکرامه ضمن نقل این قول از بسیاری از اعظام از ظاهر تحریر و مسالک استفاده اجماع کرده و از شرایع نقل کرده است: «هُوَ الْمَذْهَبُ». (۴) امام خمینی، از فقهای معاصر، نیز به صحت وقف بر غیر محصور و عدم وجوب استیعاب، تصریح کرده است؛ اما اگر بر (مثلاً) فقرا یا بنی فلان وقف کرده باشد و آنها محصور باشند اما (در

ص: ۱۶۰

۱- المبسوط: ۳/۲۹۹؛ الخلاف: ۳/۵۴۸

۲- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۱؛ جامع المقاصد: ۹/۳۹

۳- وسائل الشیعه: ۳/۳۰۸

۴- مفتاح الکرامه: ۹/۴۹

بلاد) متفرق باشند تفحص و تجسس برای یافتن آنها به مقدار امکان واجب است.^(۱)

بنابراین تقریباً اتفاقی است که در این مورد وقف بلا اشکال است و دلیل آن هم این است که وقف در این صورت در حقیقت وقف بر جهت است نه بر افراد تا محصور نبودن آنها مشکل ایجاد کند.

دیدگاه دیگر مذاهب

اشاره

وَهَبَةُ الزُّحَيْلِي مِي نُويسِد: حَنْفِيَّة وَ حَنْبَلَه وَ قَف بَر مَجْهول رَا صَحِيح نَمِي دَانَنَد وَ تَعْيِين رَا دَر مَوْقُوفٌ عَلَيَه شَرَط مِي دَانَنَد. لَذَا وَ قَف بَر مِثْل، مَسْجِدِي، مَرْدِي وَ ... صَحِيح نِيست؛ اَمَّا چنين وَ قَفِي دَر نَزْد شَافِعِيَّة وَ مَالِكِيَّة بِلَا مَانَع است.^(۲) مَغْنِي المَحْتَاج (فَقْه شَافِعِي) نيز بَه عَدَم صَحْت وَ قَف بَر يَكِي از دو شخص تصريح کرده است.^(۳)

۱- وقف بدون ذکر مصرف

فقه زیدیه

وقف بدون ذکر مصرف صحیح است؛ به دلیل سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله «حَبَسَ الْأَصْلَ».

و رسول خدا تفصیل نداد که مورد مصرف ذکر شود یا نشود.^(۴)

مذاهب اربعه

جمهور فقهای مذاهب، بجز شافعیه، (در یکی از دو قول) ذکر جهت مصرف را در وقف شرط نکرده اند و وقف بدون ذکر مصرف را صحیح می دانند. ابن قدامه در مغنی ضمن نسبت دادن صحت چنین وقفی به مالک، احمد و شافعی (در یک قول) برای آن این چنین استدلال کرده است: چنین وقفی از ازاله ملک بر وجه قربت است، لذا باید به طور مطلق صحیح باشد، همانند اَصْحِيَّة وَ وَصِيَّة. بنابراین باید در آمد این وقف به مصرف وقف منقطع بعد از انقراض موقوفه علیّه (یعنی وجوه بَر) برسد.^(۵)

در الشرح

ص: ۱۶۱

۱- تحریر الوسیله: ۲/۷۱-۷۲.

۲- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۱۹۰-۱۹۲.

۳- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۶.

۴- البحر الزخار: ۵/۱۵۲.

۵- المغنی: ۵/۳۷۳.

الصَّغِيرِ وَبُلْغِهِ السَّالِكِ ضَمْنَ تَصْرِيحٍ بِعَدَمِ اشْتِرَاطِ تَعْيِينِ مَصْرُوفٍ فِي وَقْفٍ، مُورِدِ مَصْرُوفِ آن رَا مُوَارِدِي مِي دَانَدِ كِه مَقْتَضَايِ عَرَفٍ غَالِبِ اسْتِ وَ اِكْرَ چِنِينِ عَرَفِي نَبُودِ بِه مَصْرُوفِ فُقْرَا مِي رَسَدِ. (۱)

شَيْخِ طَوْسِي فِي خِلَافٍ، بَرَايِ شَافِعِي فِي اِيْنِ مَسْأَلِهٖ دُو قَوْلِ ذِكْرِ كَرْدِهٖ اسْتِ. (۲) اَزِ عِبَارَاتِ شَافِعِي فِي اَلْأَمِّ نِيْزِ اشْتِرَاطِ تَعْيِينِ مُورِدِ مَصْرُوفِ اسْتِفَادِهٖ مِي شُودِ. (۳) فِي الْمُدَوَّنَةِ الْكُبْرَى اَزِ

مَالِكٍ نَقْلِ شُدِهٖ اسْتِ كِه وَاقْتِي اَزِ اُو پَرَسِيدِنْدِ: مُرْدِي وَصِيَّتِ كَرْدِهٖ كِه: خَانِهٖ مِنْ حَبْسِ (وَقْفِ) اسْتِ، اَمَّا مُورِدِ مَصْرُوفِ رَا ذِكْرِ نَكْرَدِهٖ اسْتِ، چِه بَايْدِ كَرْدِ؟ فِي پَاسِخِ كُفْتِ: بِه نَظَرِ مِنْ اِيْنِ مَالِ بَرِ فُقْرَا وَ مَسَاكِينِ، حَبْسِ (وَقْفِ) خَوَاطِبِ بُوْدِ. (۴) اِبْنِ حَجَّرِ فِي اِبْنِ حَجَّرِ فِي فَتْحِ الْبَارِي هَمِيْنِ قَوْلِ رَا بِه اَبُو يُوْسُفِ وَ مُحَمَّدِ نِيْزِ نَسْبِتِ دَاَدِهٖ اَزِ بَخَارِي نَقْلِ كَرْدِهٖ اسْتِ كِه: اِكْرَ كَسِي بَكُوْبِدِ: «خَانِهٖ مِنْ بَرَايِ خُدَا صَدَقَهٖ اسْتِ» وَ مُورِدِ مَصْرُوفِ رَا بِيَانِ نَكْنَدِ، اِيْنِ وَقْفِ صَحِيْحِ اسْتِ وَ بَايْدِ اَنْ رَا بِه خُوْيِشَانِ خُوْدِ اعْطَا كُنْدِ. بَخَارِي بَرَايِ اِيْنِ مَسْأَلِهٖ بِه حَدِيثِ اَبُو طَلْحَهٖ اسْتِنَادِ كَرْدِهٖ اسْتِ كِه بِه پِيَامْبِرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهٖ عَرَضِ كَرْدِ: مَحْبُوْبَتَرِيْنِ اَمْوَالِ مِنْ «بَيْتُ حَا» (نَامِ بَاغِي بُوْدِهٖ) اسْتِ وَ اَنْ صَدَقَهٖ اسْتِ بَرَايِ خُدَا. رَسُوْلِ خُدَا (ص) هَمِ، اِجَازَهٖ دَاَدِ وَ بَعْدِ فَرَمُوْدِ: اَنْ رَا بَرَايِ نَزْدِيكَانِ خُوْيِشِ قَرَارِ دِه. (۵)

فَقِهٖ ظَاهِرِيَهٗ

اِبْنِ حَزْمِ ظَاهِرِي تَصْرِيْحِ كَرْدِهٖ اسْتِ كِه اِكْرَ كَسِي خَانِهٖ خُوْدِ رَا وَقْفِ كُنْدِ وَ مُورِدِ مَصْرُوفِ رَا ذِكْرِ نَكْنَدِ، تَا زَنْدِهٖ اسْتِ مِي تُوَانَدِ اَنْ رَا بِه هَرِ كَسِي بَخَوَاطِبِ اِنْفَاقِ كُنْدِ، وَ وَاقْتِي اَزِ دُنْيَا رَفْتِ، دَرَا مَدِ اِيْنِ وَقْفِ بِه خُوْيِشَانِ وَ كَسَانِي كِه نَسْبِتِ بِه دِيْكَرَانِ بِه اُو نَزْدِيكَتَرِ

هَسْتِنْدِ، مِي رَسَدِ. وِي دَلِيْلِ اِيْنِ مَسْأَلِهٖ رَا هَمَانِ حَدِيثِ مَعْرُوْفِ اَبُو طَلْحَهٖ ذِكْرِ كَرْدِهٖ اسْتِ. (۶)

۲- وَقْفِ بَرِ اِفْرَادِ غَيْرِ مَحْصُوْرِ

اَزِ عِبَارَتِ الْبَحْرِ الزَّخَّارِ (فَقِهٖ زَيْدِي) صَحَّتِ وَقْفِ بَرِ غَيْرِ مَحْصُوْرِ اسْتِفَادِهٖ مِي شُودِ. وِي

ص: ۱۶۲

۱- الشَّرْحُ الصَّغِيرُ وَ بُلْغُهُ السَّالِكُ: ۴/۱۵.

۲- الْخِلَافُ: ۳/۵۴۴.

۳- الْأَمُّ: ۴/۵۷-۵۸.

۴- الْمُدَوَّنَةُ الْكُبْرَى: ۴/۳۴۲.

۵- فَتْحُ الْبَارِي: ۵/۳۸۵.

۶- الْمُحَلِّي: ۹/۲۲۳.

ادامه می دهد اگر محصور باشند، درآمد وقف بر رؤوس آنها توزیع می شود، اما اگر محصور نباشند، به مصرف جنس آنها می رسد. (منظورش این است که استیعاب لازم نیست). (۱)

ابن قدامه، وقف بر قبیله های بزرگ مثل قریش، بنی هاشم و ... را صحیح دانسته است. همچنین وقف بر همه مسلمین و اهل یک اقلیم؛ و نیز بر انسان جایز است که بر عشیره و اهل شهر خویش وقف کند. ابن قدامه در ادامه از شافعی، در یکی از دو قولش، نقل کرده است که وقف بر کسانی که استیعاب و حصر آنها ممکن نباشد، بجز مساکین و مانند آنها، صحیح نیست؛ زیرا این وقف تصرف در حق آدمی است. ابن قدامه، قول شافعی را به صحیح وقف بر فقرا و مساکین، نقض کرده است. (۲)

۳- موقوفات مجهول المصرف

منظور از این عنوان، مواردی است که می دانیم وقف از آغاز به طور صحیح برای مصارف معینی انجام شده، اما اکنون به دلایلی آن موارد مجهول شده است.

علاقمه در قواعد می نویسد: «اگر ارباب وقف شناخته نشوند، وقف در موارد «بر» به مصرف می رسد»، زیرا تعیین جهت موقوف علیه غیر ممکن است، لذا حکم وقف بر مصلحتی پیدا می کند که رسم آن باطل شده است. (۳)

صاحب جواهر چنین تصریح کرده است: جای تأمل نیست که مال وقف، در صورت ناشناخته بودن ارباب آن، در وجوه «بر» به مصرف می رسد، هر چند سبزواری در کفایه در این موارد توقف کرده است، ولی این توقف بجا نیست؛ زیرا بدیهی است که این مورد

از موارد اموال مجهول المالک است. گذشته از این که در روایت ابی علی بن راشد نیز آمده است که: «... از امام علیه السلام پرسیدم؛ اگر صاحب ملک وقفی را نشناختم؟ حضرت فرمود: درآمد آن را تصدق کن.» (۴) و این روایت در مطلبی که بیان شد صراحت دارد. (۵) صاحب مفتاح الکرامه (۶) و از متأخران و معاصران، صاحب عروه، (۷) و امام خمینی، (۸) و ... به

ص: ۱۶۳

۱- البحر الزخار: ۵/۱۵۳.

۲- المغنی: ۵/۳۸۲.

۳- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۳.

۴- وسائل الشیعه: ابواب احکام الوقف، ۱ / باب ۶.

۵- جواهر الکلام: ۲۸/۱۱۲.

۶- مفتاح الکرامه: ۹/۱۲۶.

۷- ملحقات العروه: ۲/۲۴۸.

۸- تحریر الوسیله: ۲/۷۴.

لزوم صرف در آمد چنین وقفی در وجوه بزرگ، تصریح کرده اند.

اما در صورتی که مورد مصرف وقف بین چند عنوان یا چند شخص مشتبه شده باشد، مانند: زید و عمر، فقها و نحویین، و احتمالات هم متصادق نباشند، عدّه ای از اعلام از جمله صاحب جواهر^(۱)، صاحب عروه^(۲) آیه الله خویی^(۳) و ... قایل به قرعه شده اند؛ امّا اگر موارد مشتبه، متصادق باشند؛ مثل این که بین وقف بر فقرا و وقف بر فقها دایر باشد، در موارد متیقن (یعنی فقهای فقیر) به مصرف می رسد و در غیر این صورت، حکم، همان مصرف در موارد بزرگ است که بحث و بیان آن گذشت.^(۴)

صاحب جواهر از تذکره علامه نقل کرده است که: در موارد جهل به مصرف، اگر واقف زنده باشد، لزوم رجوع به او در حلّ مشکل، بعید نیست؛ اما این بیان محلّ اشکال

و ایراد است، چرا که واقف با وقف مال خویش نسبت به آن، حکم اجنبی را پیدا کرده است.^(۵) در البحر الزّخار (در فقه زیدیه) آمده است که: اگر از اموالی که برای عمارت و آبادانی مسجد وقف شده چیزی زیاد بیاید (که مصرف آن معلوم نیست) به مصرف اموری می رسد که به آبادانی و حیات بیشتر مسجد کمک می کند، همانند تدریس، مصاحف، کتابخانه، وعظ، حفر چاه، و ...^(۶)

بنابراین به نظر می رسد مصرف وقف مجهول المصرف در وجوه بزرگ موّجه ترین مصرف باشد، زیرا گذشته از این که اکثر قریب به اتفاق فقها این دیدگاه را برگزیده اند،

غالباً واقفان به این امر راضی هستند.

۴- اوقافی که رسم آنها باطل شده است

منظور از این عنوان مواردی است که مالی بر جهت مصرفی وقف شده و اکنون دیگر آن جهت موضوعیتی ندارد. مثل این که مالی برای پلی معین وقف شده باشد و در حال حاضر، آن پل به هیچ وجه محلّ تردد مردم نباشد و مشابه این موارد.

ص: ۱۶۴

۱- جواهر الکلام: ۲۸/۱۱۳.

۲- ملحقات العروه: ۲/۱۴۸.

۳- منهاج الصّالحین: ۲/۲۵۱.

۴- تحریر الوسیله: ۲/۷۴؛ منهاج الصّالحین، حکیم: ۲/۲۵۸؛ منهاج الصّالحین، خویی: ۲/۲۵۴.

۵- جواهر الکلام: ۲۸/۱۱۲-۱۱۳.

۶- البحر الزّخار: ۵/۱۶۴.

مفید در مقنعه تصریح کرده است: هرگاه مسلمان، مالی را بر مصلحتی وقف کند و بعد رسم آن مصلحت باطل شود، آن مال در وجوه بزرگ (راههای خیر) به مصرف می رسد. (۱)

شیخ در نهاییه ضمن تصریح به همین مطلب، وجوه بزرگ را به فقرا، مساکین و مصالح مسلمین، تفسیر کرده است. (۲) فیض کاشانی (۳) و شهید اول (۴) و ... به این دیدگاه تصریح کرده اند. صاحب حدائق آن را به مشهور نسبت داده و خود نیز آن را صحیح دانسته است. شهید در مسالک و صاحب جواهر گفته اند: ما کسی را منکر و رد کننده این قول نیافتیم، بجز محقق اول در المختصر الثامع که آن را به قول (قیل) نسبت داده، البته در شرایع به همان نظر مشهور تصریح شده است. (۵)

دلیل اصحاب بر این حکم این است که: این مال با وقف از ملک واقف خارج شده است، لذا قطعا دوباره به ملک او باز نمی گردد، مورد خاصی هم که وجود ندارد، در نتیجه بهترین مورد ممکن، که نزدیکترین مورد به منظور و مراد واقف نیز هست، همان وجوه بزرگ است.

وجه این که حکم به مصرف آن در موارد مشابه رسم باطل شده نمی شود این است که: بعد از خروج آن از ملک واقف و بطلان مصلحت مورد نظر واقف، همه موارد وجوه بزرگ (خواه مشابه و خواه غیر آن) نسبت به این وقف مساوی اند و مشابهت نیز موجب هیچ گونه اولویتی نمی شود. (۶)

در این جا عده ای از اعلام، مانند شهید در مسالک، فیض کاشانی در مفاتیح، فاضل مقداد در تنقیح و ... بیان کرده اند که: وقف بر مسجد، پل و مانند اینها در حقیقت وقف بر مسلمین است و با بطلان مصلحت در یک مورد، مسلمین که منقرض نشده اند، لذا باید آن را در مصالح آنان مصرف کرد. البته لازم است موردی انتخاب شود که به مصلحت باطل شده نزدیکتر باشد؛ مثلاً اگر وقف بر مسجد بوده به مصرف مسجد دیگری و اگر

ص: ۱۶۵

۱- المقنعه: ۶۵۴.

۲- النهایه: ۶۰۰.

۳- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۱.

۴- الدروس: ۲/۳۰۱.

۵- مسالک الافهام: ۱/۳۵۱؛ جواهر الکلام: ۲۸/۴۴.

۶- شرائع الاسلام: ۲/۲۱۵؛ مسالک الافهام: ۱/۳۵۱؛ جامع المقاصد: ۹/۵۴؛ کشف الزموز: ۲/۵۲.

وقف بر پُل بوده به مصرف پُل دیگری (و اگر وقف بر روغن چراغ مسجد بوده، به مصرف هزینه برق مسجد) و ... برسد؛ زیرا زوال شخص، موجب زوال صنف نمی شود و ممکن است غرض و اقف به آن مورد خاص یا نوع آن تعلق گرفته باشد و با وجود نوع حتی الامکان نباید به سراغ جنس رفت. (۱)

صاحب مفتاح نیز ضمن بحثی نسبتاً مفصل، رعایت مورد نزدیکتر به مصلحت باطل شده را تقریب کرده است. زیرا واقف در حقیقت (در مثل وقف بر مسجد) سه چیز را در نظر داشته است: ۱- قربت. ۲- مسجد بودن. ۳- مسجد معین، و با زوال یکی از سه چیز، آن دو امر دیگر باقی می ماند. و تحت قاعده های: «الْمَيْسُورُ لَا يَسْتَقُطُّ بِالْمَعْسُورِ» و «مَا لَا يُدْرِكُ كُلَّهُ لَا يُتْرَكُ كُلَّهُ» داخل می شود. (۲)

نکته قابل توجه این که اگر رسم باطل شده دوباره به حال اول باز گردد لازم است به همان عقد سابق عمل شود؛ زیرا تنها مورد تعذر از قاعده عامّ «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا» خارج شد، در نتیجه بقیه موارد در زیر این عنوان عامّ باقی می مانند. (۳)

به نظر می رسد مصرف چنین وقفی در موردی که صاحب مفتاح الکرامه تقریب کرده موجب باشد، زیرا از سویی نظر بزرگانی که مورد را وجوه برّ می دانند تأمین شده است و از سوی دیگر از روح حاکم بر ادله وقف چنین برمی آید که؛ رعایت نظر واقف حتی الامکان لازم است.

۵- وقف در صورت انقراض «موقوف علیهم»

گاه می شود که واقف، از آغاز مالی را بر مواردی وقف می کند که قطعاً یا عادتاً منقرض می شوند که چنین وقفی «منقطع الآخر» نامیده می شود و بحث آن در مبحث «شرط دوام» (از شرایط وقف) گذشت.

اما گاه وقف از آغاز، منقطع الآخر نیست، بلکه بعدها به دلایل گوناگونی موقوف علیهم منقرض می شوند. در این جا پیرامون این فرض بحث مختصری می شود تا

ص: ۱۶۶

۱- مسالک الأفهام: ۱/۳۵؛ التنقیح الرائع: ۲/۳۲۱؛ مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۱.

۲- مفتاح الکرامه: ۹/۶۹-۷۰.

۳- مسالک الأفهام: ۱/۳۵۱.

همان طور که شهید در مسالک تصریح کرده است: امامیه در این مسأله سه قول دارند:

۱- قول اوّل که مختار اکثر از جمله؛ علامه در بیشتر کتبش (۱) هست، این است که؛ این مال به ورثه واقف باز می گردد، زیرا این مال بکلی از ملک او خارج نشده و تنها شامل

اشخاص شده است و نیز به دلیل حدیث عسکری علیه السلام: «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا» (۲) (و چون رعایت نظر واقف غیر ممکن شده به خود او باز می گردد). شیخ در مبسوط و نهاییه نیز همین قول را تقریب، و به روایاتی نیز اشاره کرده است. (۳)

۲- قول مفید (۴) و ابن ادریس (۵): و آن، رجوع به نزدیکترین مردم به آخرین طبقه منقرض شده از اصحاب وقف است؛ به این دلیل که قبل از انقراض ملک از آن موقوف علیهم بوده است، لذا همین ملکیت استصحاب می شود و برای عود آن به واقف بعد از خروج از ملک وی به دلیل و سبب ناقل نیاز است که در این فرض موجود نیست، به علاوه وقف نوعی صدقه است و به متصدّق باز نمی گردد.

۳- قول سوم این است که چنین مالی در وجوه «بَرّ» به مصرف می رسد. سید ابوالمکارم بن زهره این قول را برگزیده است و علامه نیز در مختلف از آن نفی بآس کرده است. دلیل این قول این است که: ملک، از واقف خارج شده و دیگر به او باز نمی گردد. عقد (وقف) به ورثه موقوف علیهم نیز تعلق نگرفته است، لذا به آنها نیز منتقل نمی شود.

در نتیجه نزدیکترین مورد به غرض و مقصود واقف همان وجوه برّ است. شهید ثانی در مسالک ضمن تضعیف دو قول اخیر، همان قول اوّل را اصحّ، می داند و بعد به این نکته می پردازد که این مال به کسانی می رسد که هنگام مرگ موقوف علیهم ورثه واقف هستند،

هر چند احتمال می رود به وارث واقف هنگام مرگ خودش تا زمان انقراض موقوف علیهم

ص: ۱۶۷

۱- مختلف الشّیعه: ۴۹۲-۴۹۳؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۳۳ و ...

۲- وسائل الشّیعه: ۳/۲۹۵.

۳- المبسوط: ۳/۲۹۲؛ النّهایه: ۵۹۹.

۴- الْمُقْنَعَة: ۶۵۵

به نحو استرسال (اشتراک جمیع) برسد. (۱)

نکته: کسانی که معتقدند به واقف یا ورثه او باز می‌گردد یا باید وقف منقطع الآخر و موقت را صحیح بدانند و یا باید معتقد باشند که این فرض مورد نظر، وقف نیست و حبس است که از اول، مال، از ملک واقف خارج نشده باشد. البته در این صورت عود معنا ندارد، چون از ملک او خارج نشده تا باز گردد. و کسانی، چون مفید و ابن ادریس که

آن را میراث موقوف علیه می‌دانند که باید به ورثه او برسد باید نظرشان این باشد که به عنوان وقف در اختیار ورثه موقوف علیه قرار می‌گیرد نه به عنوان ملک طلق، و گرنه همان

ایرادی که ابن ادریس به شیخ وارد کرد (که خروج وقف از وقفیت دلیل می‌خواهد و در این مورد دلیلی نیست) بر خود ابن ادریس نیز وارد است.

به نظر می‌رسد با توجه به این که این اموال از ملک واقف خارج شده و بازگشت دوباره به ملک وی بدون دلیل است و انتقال آن به ورثه موقوف علیه نیز دلیل ندارد،
موجه ترین نظر، صرف آن در وجوه بر باشد.

دیدگاه دیگر مذاهب

زیدیّه

در البحر الزخار تصریح شده است: در صورت انقراض موقوف علیه، موقوف به ملکیت واقف یا ورثه او باز می‌گردد؛ زیرا وقف با انقراض و انقطاع موقوف علیه باطل

می‌شود. (۲)

مالکیه

دیدگاه مالکیه (چنان که در، الشرح الصغیر و بلغه السالک آمده) این است که: در صورت انقراض موقوف علیه حبس (وقف) بر نزدیکترین فقرا از عصبه واقف (۳) خواهد

ص: ۱۶۸

۱- مسالک الافهام: ۱/۳۵۳.

۲- البحر الزخار: ۵/۱۵۸.

۳- عصبه به انسان، پسران و خویشان پدری او هستند و در باب ارث، عصبه، همه کسانی هستند که دارای فرض معین نیستند و

ترکه ابتدا بین اصحاب فروض توزیع می شود و اگر از فروض اضافه آمد به عصبه می رسد. و آنها عبارتند از: فرزندان و فرزندانشان و ... سپس آباء، هر چه بالا بروند، آن گاه برادران و سپس عموها؛ المصطلحات الوقفیه: ۱۷۵. شایان ذکر است که این مطلب براساس فقه اهل سنت است و فقهای مذهب امامیه آن را قبول ندارند.

بود. لذا پسر بر دیگران مقدم است، بعد از او برادر، آن گاه پسر برادر، سپس جد، و بعد عمو و سپس پسر وی، و خود واقف، هر چند فقیر هم باشد، در این وقف داخل نیست. (۱)

حنابله

ابن قدامه در مغنی برای احمد، سه قول نقل کرده است: قول اول رجوع به ورثه واقف است و قول دوم این است که این مال بر عَصَبِ به واقف، وقف می شود. و قول سوم احمد، این است که به مساکین می رسد. ابویوسف و شافعی (در یک قولش). همان قول اول را برگزیده اند و نظر محمد بن حسن و شافعی (در قول دیگرش) این است که اصلاً وقف صحیح نیست، چون شرط تأیید در آن رعایت نشده است.

ابن قدامه خود، قول دوم را برگزیده است به این دلیل که: ملک واقف زایل شده است و دیگر به او باز نمی گردد، همانند عبدی که آزاد کرده باشد و دلیل صرف آن در عَصَبِ و اقارب واقف نیز این است که اینان به دلیل سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر: «صِدَقْتِكَ عَلَى غَيْرِ رَحِمِكَ صِدَقَهُ وَ صِدَقْتِكَ عَلَى رَحِمِكَ صِدَقَهُ وَ صِدَقَهُ وَ صِدَقَهُ»: «تصدق تو به غیر رحم (تنها) صدقه است اما تصدق به رحم هم صدقه است و هم صله رحم» نسبت به بقیه مردم اولویت دارند و اگر واقف اقاربی نداشت به عنوان وقف به فقرا و مساکین می رسد، زیرا

نظر و غرض واقف از این وقف ثوابی است که به طور مستمر جاری باشد. (۲)

شرط سوم: صحت تملک

دیدگاه امامیه

شیخ در مبسوط تصریح کرده است: از شرایط صحت وقف این است که موقوف علیّه در هنگام وقف صلاحیت تملک داشته باشد؛ بنابراین وقف بر افراد یا اشیائی که هنگام

وقف برای تملک صالح نیستند جایز نیست. شیخ برای این مسأله مواردی را چون وقف بر

ص: ۱۶۹

۱- الشرح الصغیر و بُلغُه السالک: ۴/۲۵.

۲- المغنی: ۵/۳۷۲-۳۷۳.

عبد، وقف بر حمل (جنین) و ... به عنوان مثال ذکر کرده است. (۱)

شهید در دروس (۲) ضمن تصریح به این شرط، برای عدم صحّت تملک موارد و مثالهایی را چون وقف بر جماد، بهایم، عبد، جنّ و ملک و ... ذکر کرده است. علامه در

قواعد (۳) و تذکره (۴)؛ فیض کاشانی (۵)؛ ابن حمزه در وسیله (۶) و ... نیز به اعتبار این شرط در موقوف علیّه تصریح کرده اند. از متأخران نیز کاشف الغطاء (۷)، صاحب ریاض (۸) و ... در کتابهای خویش صحّت تملک را معتبر دانسته اند.

متفرّع بر این شرط بیان چند نکته خالی از فایده نیست:

۱- ممکن است ایراد شود که: بنابراین شرط، وقف بر مصالحی چون مساجد، مشاهد، پلها و ... به این دلیل که انسان نیستند و صلاحیت تملک ندارند، نباید صحیح باشد.

در پاسخ به این ایراد، اغلب اعلام در کتابهای خویش، تصریح کرده اند که: وقف بر مصالح نامبرده در حقیقت وقف بر مسلمین است که در بعضی از مصالح آنان به مصرف می رسد؛ زیرا کسانی که از این موقوفات بهره می برند مسلمین هستند؛ هر چند در لفظ نامی از مسلمین به میان نیامده است. (۹)

۲- این بحث و شرط به مبحث شرط «وجود» نیز ربط دارد و در آن جا بحث عدم صحّت وقف بر «جنین» مطرح و بررسی شد. در این جا نیز شهید اول، متفرّع بر این شرط، وقف بر «جنین» را به این دلیل که تملک او ثابت نیست و نیز قطع به حیات او نداریم، باطل دانسته است. (۱۰)

سؤالی که در این جا مطرح می شود این است: اگر موضوع ملکیت «جنین»، حیات و عدم ملکیت او به دلیل عدم قطع به حیات او باشد، ممکن است بگوییم اگر در زمانی

ص: ۱۷۰

۱- المبسوط: ۳/۲۹۲.

۲- الدّروس: ۲/۲۹۴.

۳- جامع المقاصد: ۹/۴۶.

۴- ۲/۴۲۸.

۵- مفاتیح الشّرایع، ۳/۲۰۸.

۶- الجوامع الفقهیّه: ۷۷۰.

۷- کشف الغطاء: ۱۷۵.

۸- ریاض المسائل: ۲/۲۴.

۹- جامع المقاصد: ۹/۴۵؛ الدّروس: ۲/۲۹۴؛ مفتاح الکرامه: ۹/۶۱؛ مفاتیح الشّرایع: ۳/۲۰۹؛ ریاض المسائل: ۲/۲۴ و ...

(مانند زمان ما) پی بردن به حیات و عدم حیات «جنین» کار آسانی شده است، باز هم حکم به عدم صحّت تملک او و در نتیجه، حکم به عدم صحّت وقف بر او خواهد شد؟

دیدگاه دیگر مذاهب

جمهور فقهای زیدیه، حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنابله اتفاق نظر دارند که باید جهت موقوف علیّه برای تملک، شایستگی داشته باشد. (۱)

متفرّع بر این شرط در مغنی المحتاج (در فقه شافعیّه) آمده است که وقف بر «جنین»، وقف بر میت، وقف بر حیوانات و همین طور هبه و وصیت در این موارد، صحیح نیست. (۲)

ابن قدامه در مغنی با توجه به این شرط، عدم صحّت وقف بر جنّ، ملک و شیاطین را نیز اضافه کرده است؛ و در پاسخ به این سؤال که چرا وقف بر مساجد و مانند آن از مصالح را تجویز کرده اید؟ می نویسد: این موارد در حقیقت وقف بر مسلمین است که به مورد خاصی از منافع آنان اختصاص یافته است و اما دلیل این که وقف بر کنایس و مانند

آن باطل است، این است که جهت وقف در این وقفها، جهت نفع نیست، بلکه جهت معصیت است. (۳)

در توجیه جواز صحّت وقف بر اسب و سلاح و ادوات جنگی برای جهاد فی سبیل الله، سرخسی در مبسوط می نویسد: این از باب قربت و طاعت است، زیرا

جهاد با مال است و جهاد جهتی است که تا دنیا دنیاست منقطع نخواهد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود؛ جهاد از آغاز بعثت من تا زمانی که آخرین گروه با دجال نبرد کند، ادامه دارد. (۴)

ص: ۱۷۱

۱- المغنی، ابن قدامه: ۵/۳۸۵؛ الفقه الاسلامی وادلتہ: ۸/۱۹۲؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۷۹؛ الشرح الصّیغیر و بُلغہ السّالک: ۴/۱۲؛ البحر الزّخار: ۵/۱۵۴ و...

۲- مغنی المحتاج: ۲/۳۷۹.

۳- المغنی: ۵/۳۸۵.

۴- المبسوط، سرخسی: ۱۲/۴۵.

دیدگاه امامیه

ظاهراً بین فقهای امامیه در جواز وقف بر اغنیا اختلافی نیست. علامه در قواعد تصریح کرده است که وقف بر غنی صحیح است، و صاحب مفتاح الکرامه در ذیل همین

عبارت می نویسد: سزاوار است، صحت وقف بر غنی را از مسائل و مطالبی به شمار آورد که هیچ گونه خلافی در آن نیست. البته در صورتی که موقوف علیه از کسانی باشد که بتوان با وقف کردن بر او تقرب جست. (۱)

از این رو از اطاله بحث در این مورد خودداری شد.

دیدگاه دیگر مذاهب

فقهای مذاهب اهل سنت در حکم وقف بر اغنیا اختلاف نظر دارند. حنفیه و حنابله وقف بر اغنیا را صحیح نمی دانند. زیرا حنفیه در وقف معتبر می دانند که در ذات خود فی الجمله قربت باشد و حنابله معتقدند باید جهت موقوف علیها، جهت «بر» باشد. اما

حنفیه عدم جواز را خاصّ موردی می دانند که تنها اغنیا موقوف علیه باشند، اما اگر

نهایت وقف را برای فقرا قرار دهد صحیح است. زیرا قربت فی الجمله حاصل شده است. (۲)

سرخسی نسبت به استفاده تساوی فقر و غنا از سکونت در موقوفات جهادگران و حجّاج، رفع اشکال کرده است، اما می نویسد: من خوش ندارم. و فرق این دو در این است که غنی با مال خود از صدقه بی نیاز است، اما از استفاده اماکن و کاروانسراها و

منازل بی نیاز نیست. (۳)

زهدی یکن دربار دیدگاه مالکیه نوشته است: از آن جا که در مذهب مالک وقف

ص: ۱۷۲

۱- مفتاح الکرامه: ۹/۶۵.

۲- المصطلحات الوقفیه: ص ۱۸۹ (از ردالمحتار علی الدرالمختار: ۳/۳۵۷؛ کشاف القناع: ۴/۲۴۶؛ منتهی الارادات: ۲/۴۹۲).

۳- المبسوط: ۱۲/۳۳.

موقت صحیح است، لذا وقف بر اغنیا نیز بلامانع است. (۱)

شافعی با استناد به اوقاف و صدقات علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام بر بنی هاشم و بنی عبدالمطلب، اظهار داشته است: علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام در وقف خود تفصیل نداده اند و از غنی و فقیر اسمی نبرده اند؛ در عین حال بر کسانی وقف کرده اند که در میان آنها هم

فقیر وجود داشته است و هم غنی. (۲)

ابن حَجَر عَسْقَلَانِی از تصدق عمر (در وقف خود) به فقرا، مساکین، ذوی القربی و میهمان، استفاده کرده است که؛ وقف بر اغنیا جایز است برای این که در حدیث نامبرده ذوی القربی و ضیف مقید به فقر و نیاز نشده اند. (۳)

شرط پنجم: اسلام و ایمان

اشاره

در ذیل این شرط مطالب و مسائلی مورد بررسی قرار می گیرند

۱- وقف بر کافر ذمی

در مورد وقف بر کافر ذمی فقهای امامیه به طور کلی دارای سه قول هستند:

قول اول: جواز وقف بر ذمی به طور مطلق؛ این قول، مختار علامه در تذکره (۴) و محقق در شرایع (۵) است. ظاهر عبارت علامه در قواعد نیز همین است: «در وقف مسلمان بر ذمی خلاف است و اقرب منع در کافر حربی و صحت در مرتد غیر فطری است (۶)». در دروس نیز همین قول، تقریب شده است. (۷)

قول دوم: منع مطلق؛ این قول مختار سلار (در مراسم) و ابن براج است. (۸)

قول سوم: جواز وقف بر خویشان؛ شیخ طوسی در کتب خویش وقف بر ذمی را در

ص: ۱۷۳

۱- احکام الوقف: ۱۱۳

۲- الأام: ۴/۵۷.

۳- فتح الباری: ۵/۴۰۳.

۴- تذکره الفقهاء: ۲/۴۲۹.

٥- مسالك الافهام: ١/٣٤٨.

٦- قواعد الاحكام: ٢/٣٩٢.

٧- الدروس: ٢/٣٠٠.

٨- المراسم: ٢٠١؛ جامع المقاصد: ٩/٥٠؛ مختلف الشيعة: ٤٩١؛ التفتيح الرائع: ٢/٣١٣.

صورتی جایز می‌داند که از اقارب و خویشان، و به تعبیر نهایی، رحم او باشند. وی وقف

بر کفار ذمی که این ویژگی را نداشته باشند، صحیح نمی‌داند. شیخ دلیل این مسأله را اجماع فرقه و عدم دلیل بر صحت وقف در غیر این موارد ذکر کرده است. (۱) مختار شیخ مفید در مقنعه و ابوالصلاح حلبی در کافی نیز همین مختار شیخ است. (۲)

ابن ادریس در ابتدا تنها وقف بر والدین را به دلیل آیه کریمه «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» (۳) تصحیح و تجویز کرده و وقف بر دیگر خویشان و اقربا را به هیچ وجه جایز ندانسته است. او دلیل این عدم جواز را عدم تحقق قصد قربت می‌داند و تصریح کرده است: اخبار نقل شده از شیخ طوسی در جواز وقف بر کافر همگی اخباری آحاد هستند که فقط خود شیخ نقل کرده، اما به آنها معتقد نیست و عمل نمی‌کند. وی در پایان، تصریح

کرده است: اولی در نزد من این است که همه ذوی الارحام از کفار، در این جهت، حکم

والدین را دارند و وقف بر آنها جایز است. (۴)

ادله اقوال

قول به جواز

دلیل اول: (برای قایلان به جواز وقف بر ذمی به طور مطلق) آیه کریمه است: «لَا يَنْهَاكُمْ» «اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ...» (۵) «خداوند شما را از نیکی و رفتار عادلانه نسبت به آن دسته از کفار که با شما به جنگ برنخاستند و شما را از خانه هاتان بیرون نکردند، باز نمی‌دارد».

بنابراین طبق این آیه کریمه وقف کردن، که خود نوعی برّ، بلکه از مصادیق روشن آن است، بر این دسته از کفار (غیر حربی) مانعی ندارد. (۶)

دلیل دوم: از حدیث نبوی (ص): «عَلَى كُلِّ كَيْدٍ حَرِيٌّ أَجْرٌ» «سیراب کردن هر جگر

ص: ۱۷۴

۱- الخلاف: ۳/۵۴۵؛ المبسوط: ۳/۲۹۴؛ التّهایه: ۵۹۷.

۲- المقنعه: ۶۵۴؛ الکافی: ۳۲۶.

۳- لقمان: ۱۵.

۴- السّرائر: ۳/۱۵۹ - ۱۶۰.

۵- ممتحنه: ۸.

۶- تذکره الفقهاء: ۲/۴۲۹؛ جامع المقاصد: ۹/۵۰؛ ایضاح الفوائد: ۲/۳۸۸؛ مفتاح الکرامه: ۹/۶۳.

داغ (و تشنه ای) اجر دارد»، استفاده کرده اند که نیکی کردن به هر انسانی (بلکه هر حیوانی) بی اجر نیست. وقف بر کافر نیز از مصادیق نیکی به انسانهاست. (۱)

دلیل سوم: سومین دلیل این است که وقف نیز نوعی صدقه است و صدقه دادن به کافر ذمی بلامانع می باشد. (۲)

دلیل مانعین

کسانی که مطلق وقف بر کفار را جایز نمی دانند به عموم آیه کریمه: «لَا تَجِدُ قَوْمًا

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...» (۳) «[ای رسول!] هرگز مردمی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند چنین نخواهی یافت که با دشمنان خدا و رسول صلی الله علیه و آله دوستی کنند، هر چند آن دشمنان، پدران یا فرزندان و برادران و خویشان آنها باشند...»

در آیه شریفه، مؤمنان را از دوستی و مراوده با دشمنان خدا و رسول (هر چند از نزدیکترین خویشان آنها مانند والدین باشند) سخت بر حذر داشته است و وقف نیز نوعی دوستی و رابطه است، لذا جایز نیست. (۴) دلیل دیگر این است که به وقف بر کفار، نمی توان تقرب جست. (۵)

دلیل قول سوم

اما دلیل صحیح وقف بر والدین کافر، همه آیات و روایاتی است که در آنها به نیکی و مودت و احسان به پدر و مادر امر شده است و دلیل صحیح وقف بر مطلق ارحام (خواه والدین و خواه غیر آنها) سفارش و تشویق رسول خدا صلی الله علیه و آله و به طور کلی روایات مربوط به صله ارحام است. (۶) دلیل دیگر، اخباری است که مضمون بعضی از آنها جواز وقف بر

ص: ۱۷۵

۱- تذکره الفقهاء: ۲/۴۲۹؛ ایضاح الفوائد: ۲/۳۸۷.

۲- التَّنْقِيحُ الرَّائِعُ: ۲/۳۱۳؛ جامع المقاصد: ۹/۵۰؛ ایضاح الفوائد: ۲/۳۸۸.

۳- مجادله: ۲۲.

۴- مختلف الشیعه: ۴۹۱-۴۹۲؛ ایضاح الفوائد: ۲/۳۸۸؛ جامع المقاصد: ۹/۵۰.

۵- التَّنْقِيحُ الرَّائِعُ: ۲/۳۱۳.

۶- مختلف الشیعه: ۴۹۱؛ السرائر: ۳/۱۶۰؛ التَّنْقِيحُ الرَّائِعُ: ۲/۳۱۴.

والدین و مضمون بعضی جواز وقف بر دیگر خویشان است. این اخبار را شیخ طوسی در نهاییه نقل کرده است. در سرائر (۱) چنان که گذشت، این اخبار را اخباری آحاد می داند که خود شیخ نیز به آنها معتقد نیست، اما مفتاح الکرامه شهرت معلومه و اجماع منقول (از مجمع البیان و خلاف) را جبران کننده ارسال این دسته از اخبار دانسته است. (۲)

به نظر می رسد در میان این اقوال، قول دوم که جواز وقف بر ذمی به طور مطلق است، اقرب و اظهر باشد. زیرا اولاً ادله ای که مجوزین ذکر کردند در حقیقت عموماًتی چون

آیه ۲۲ سوره مجادله را تخصیص می زنند. ثانیاً این استدلال مانعین که؛ نمی توان به وقف

بر کفار تقریب جست، در مورد کفار غیر حربی محل تأمل و اشکال است. چه اشکالی دارد مسلمانی به دلیل اغراض و اهدافی خاص به قصد قربت اموالی را بر کفار وقف کند؛

بویژه در مورد کفار ذمی که در داخل ممالک اسلامی زندگی می کنند و نیکیهای این گونه

در حق آنان ممکن است موجب گرایش و پیوستن آنان به مسلمانان شود.

۲- وقف بر کفار حربی

اشاره

فقهای نامبرده و دیگران در منابع یاد شده و غیر آنها اتفاق نظر دارند که وقف بر کافر حربی جایز نیست و ادله ای که مانعین وقف بر ذمی ذکر کردند (و محل تردید و اشکال واقع شد) به طور مسلم شامل وقف بر کفار حربی می شوند.

البته بعضی از اعلام، مثل علامه در قواعد، این مطلب را قطعی و مسلم ندانسته اند. علامه در قواعد آورده است: «وَالْأَقْرَبُ الْمَنْعُ فِي الْحَرْبِيِّ» (۳) شهید در مسالک عدم جواز وقف بر حربی را به مشهور نسبت داده است و برای آن به آیه ۲۲ سوره مجادله، عدم تحقق قصد قربت (اگر آن را در وقف شرط بدانیم) استدلال کرده است. همچنین گفته است: وقف بعد از تمامیت واجب الوفا و تغییر آن حرام است، در حالی که مال حربی فیء برای مسلمین است که اخذ و نیز بیع آن صحیح است و این امر با صحت وقف برای

ص: ۱۷۶

۱- ۳/۱۵۹.

۲- مفتاح الکرامه: ۹/۶۳.

۳- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۲.

به نظر می‌رسد، اگر اجماع معتبر در مسأله تمام نباشد (که نیست)، می‌توان گفت حدّ اقلّ در مواردی که موقوفّ علیه تنها مالک انتفاع است، نه مالک منفعت، دلیل مستحکمی برای عدم جواز وقف بر کفار حربی نیز وجود ندارد. البتّه در مواردی که احساس شود این کار موجب تقویت آنان یا تضعیف اسلام و مسلمین است، مسأله، صورت دیگری پیدا می‌کند.

دیدگاه دیگر مذاهب

زیدیه

البحر الزّخّار، متفرّع بر اعتبار بر قصد قربت، در صورت ذکر مصرف وقف، اظهار داشته است: در وقف بر اهل ذمه نظر است. (۲)

مذاهب اربعه

مذاهب اربعه وقف مسلمان بر کافر ذمی را جایز و صحیح می‌دانند. (۳)

ابن قدامه می‌نویسد: وقف بر اهل ذمه صحیح است، زیرا آنان دارای ملکیت محترم هستند و تصدّق بر آنان، همانند مسلمین جایز است و از صیغه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که بر برادر یهودی خود، اموالی را وقف کرد؛ دلیل دیگر این که هر کس وقف ذمی بر او جایز باشد وقف مسلم نیز بر او جایز است؛ حتی وقف بر کسانی که در کنیسه‌ها و بیع وارد می‌شوند، نیز صحیح است. (۴)

معنی المحتاج شرط کرده است که در این وقف، قصد معصیت ظاهر نباشد؛ لذا اگر بگویید: بر خادم کنیسه وقف کردم، صحیح نیست همچنین، ذمی باید از کسانی باشد که تملیک به او ممکن باشد؛ بنابراین وقف مضمّحف، کتب علمی و عبد مسلمان بر ذمی

ص: ۱۷۷

۱- مسالک الأفهام: ۱/۳۴۸.

۲- البحر الزّخّار: ۵/۱۵۳.

۳- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۱۹۰.

۴- المغنی: ۵/۳۸۵؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۱۹۳.

ممتنع است. (۱) بلغه السالك (فقه مالکی) به صحت وقف بر ذمی (چه از مسلم یا ذمی) تصریح کرده است. (۲)

وقف بر حربی: جمهور فقهای اهل سنت نیز وقف بر حربی را جایز نمی دانند برای این که ما از برّ به کفار حربی منع شده ایم و نیز برای این که حربی (و مرتد) در معرض

قتل است و دوام و استمرار ندارد، در حالی که وقف صدقه جاریه است و باید دائم و مستمر باشد؛ لذا وقف بر کفار حربی و مرتد قطعاً صحیح نیست. (۳)

۳- وقف بر بیع، کنایس، تورات و انجیل، قُطَاع الطَّرِيق و ...

اشاره

(۴) تورات و انجیل، قُطَاع الطَّرِيق و ...

جمهور فقهای امامیه وقف بر معابد یهود و نصارا، آتشکده ها، تورات و انجیل و ... را جایز نمی دانند. شیخ مفید در این باره می نویسد: اگر مسلمانی مالی را برای عمارت بیعه، کنیسه یا آتشکده (بیت نار) وقف کند باطل است، و اما وقف ذمی بر این موارد،

صحیح است. (۵) شیخ طوسی نیز در نهاییه و مبسوط به بطلان و عدم جواز وقف مسلم بر این موارد تصریح کرده است. وی در مبسوط در این باره، ادعای عدم خلاف کرده است. (۶)

شیخ بر این قول چنین استدلال کرده است: این اماکن، مدارس کفر، و جایگاه شتم و بدگویی به پیامبران (ع) و مسلمانان است، لذا وقف بر این اماکن وقف بر معصیت است؛ امّا وقف بر کسانی که در این اماکن مسکن می گزینند بلامانع است وی همچنین در مورد عدم جواز وقف بر کتابهای تورات می نویسد: دلیل عدم صحت، این است که؛ این کتابها تحریف شده است، نه این که چون منسوخ شده؛ زیرا نسخ آنها موجب زوال حرمتشان نمی شود، همچنان که در قرآن کریم نیز، آیات منسوخه وجود دارد، اما حرمت آنها باقی

ص: ۱۷۸

۱- مغنی المحتاج: ۲/۳۷۹.

۲- الشرح الصّغیر و بُلغَه السّالک: ۴/۲۲.

۳- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۹۱.

۴- بیع جمع بیعه و کنایس جمع کنیسه، معابد یهود و نصارا است. بعضی بیعه را معبد یهود و برخی آن را معبد نصارا دانسته اند، اما به هر حال حکم آنها یکی است رک: التّبیان: ۷/۳۲۱.

۵- المّقنعه: ۶۴۵.

ابوالصلاح حلبی، (۲) علامه در قواعد؛ محقق ثانی (۳)، فاضل آبی (۴)، محقق اول در مختصر (۵) و شرایع، شهید ثانی (۶) و از متأخران؛ آیه الله خوبی، آیه الله حکیم، امام خمینی (۷) و ... نیز به عدم صحّت و عدم جواز وقف بر کنایس، بیع، تورات، انجیل، کتب ضلال، راهزنان، و خلاصه هر موردی که به نحوی اعانت بر معصیت است. تصریح کرده اند. صاحب مفتاح از مبسوط و غنیه حکایت نفی خلاف کرده است که ظاهرشان نفی خلاف بین مسلمین است و از ظاهر تنقیح، حکایت اجماع کرده است (عبارت تنقیح: من در این مورد مخالفی را سراغ ندارم) و راجع به وقف بر معونه زناه و قُطَاع طریق می گوید: «کَمَا

فِي أَكْثَرِ الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ». (۸)

در جواهر الکلام نیز، درباره عدم صحّت وقف مسلم بر کنایس و بیع آمده است: «بِإِخْلَافٍ أَجِدُهُ فِيهِ»، زیرا این وقف در حقیقت اعانت به آنها بر کاری است که بر آنها

حرام است. وی عِلَّتْ عدم جواز و عدم صحّت وقف بر معونه زناه، قُطَاع طریق، شارب الخمر و ... را (همانند دیگر اعلام) همان اعانه بر ائتم، ذکر کرده است. (۹)

فقهای نامبرده و دیگران در منابع یادشده و غیر آنها (غالباً) وقف کفّار بر کنایس و بیع و ... را جایز دانسته اند. محقق در مختصر می نویسد: «و اگر کافر بر این اماکن وقف کند، صحیح است؛ زیرا هر قوم و مردمی به دین و کیش خود متدین اند و به معبودی که به سوی او توجه می کنند، اعتراف دارند». (۱۰)

سیره عملی هم در طول تاریخ این بوده است که کفار ذمّی برای خود معابد و کنایس می ساختند و اموالی را بر آنها وقف می کردند و موردی که از طرف معصومین علیه السلام نسبت به این کارها منع شده باشد، مشاهده نشده است.

ص: ۱۷۹

۱- المبسوط: ۳/۲۹۵.

۲- الکافی: ۳۲۶.

۳- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۲؛ جامع المقاصد: ۹/۴۷.

۴- کشف الرّموز: ۲/۴۸.

۵- المختصر النافع: ۲۵۶.

۶- مسالك الأفهام: ۱/۳۴۸.

۷- منهاج الصالحین، خوبی: ۲/۲۴۸؛ منهاج الصالحین، حکیم: ۲/۲۵۱؛ تحریر الوسیله: ۲/۷۱.

۸- مفتاح الکرامه: ۹/۶۱-۶۲.

۹- جواهر الکلام: ۲۸/۳۱-۳۴.

در قانون مدنی آمده است: «وقف بر مقاصد غیر مشروع باطل است.»^(۱) سیدحسن امامی مقاصد غیر مشروع را به مواردی چون وقف بر انقلابیون و یاغیان، فاحشه خانه ها و امثال آنها و به طور کلی، عملی که قانون (و شرع) آن را جرم شناخته باشد، تفسیر کرده است.^(۲)

ملاحظه: محمّد ابوزهره از ماده ۱۶ قانون (مصر) نقل کرده است که: مستحقّ درآمد وقف در صورتی که واقف را به قتل رساند. قتلی که مانع از میراث می شود این قاتل را نیز

محروم می کند و استحقاق به دیگر افراد از جمله افراد بعد از وی، هر چند ذریّه قاتل باشند، منتقل می شود.^(۳)

نگارنده در میان کتب فقهی امامیه به چنین مطلبی برخورد کرده است. ابوزهره نیز اظهار داشته است که در میان امّهات و فتاوی مذهب حنفی چنین چیزی را نیافته است، هر چند کسانی در تفسیر ماده نامبرده قانون، آن را ظاهر مذهب حنفیه دانسته اند و گفته اند: وقف و وصیت برادرند و حنفیه، قتل را موجب محرومیت قاتل از وصیت می دانند. لابد آن را

موجب حرمان از وقف نیز می دانند، که نوعی قیاس است.

ابوزهره در ادامه می نویسد: ما این مقایسه را در احکام قتل از هیچ یک از ائمه مذاهب و نه از مجتهدان و متقیان سراغ نداریم... و قیاس وقف به وصیت نیز قیاس مع الفارق است. وی سپس به بعضی از وجوه اختلاف میان وقف و وصیت پرداخته است.^(۴)

مبحث سوم: وقف بر اولاد

اشاره

در اوّل مبحث «شرایط موقوف علیّه» گذشت که وقف به اعتبار موقوف علیه به دو قسم اصلی تقسیم می شود:

ص: ۱۸۰

۱- قانون اساسی - مدنی: ص ۱۱۶، ماده ۶۶.

۲- حقوق مدنی: ۱/۷۷.

۳- محاضرات فی الوقف: ص ۲۷۶.

۴- محاضرات فی الوقف: ۲۷۶-۲۷۷.

۱- وقف عام، شامل وقف بر مصالحی چون مساجد، مقابر، اماکن مورد استفاده

عموم، مانند راهها، پلها، مدارس و مشابه اینها و عناوین عامی چون، فقرا، علما، و...

۲- وقف خاص که مربوط به مواردی است که موقوف علیّه، افراد خاص و معینی هستند. مصداق روشن و غالب وقف خاص، همان وقف بر اولاد است که بخشی از مسائل و مطالب مربوط به آن در این مبحث مورد بررسی قرار می گیرد.

گاهی از وقف بر اولاد به وقف «ذری» و یا «اهلی» تعبیر می شود، در برابر وقف خیری که مصداق آن وقف بر مساجد و مقابر و ... است. و اینک مطالب و مسائلی که در این مبحث بررسی شده اند:

۱- مشروعیت وقف بر اولاد

جمهور فقهای فریقین وقف بر اولاد را جایز دانسته اند و موارد متعددی از اوقاف و صدقات معصومین علیهم السلام که در مبحث «تاریخچه وقف» گذشت، وقف بر اولاد و یا خویشان نزدیک بود.

البته جای انکار نیست که ممکن است کسانی از این حکم سوء استفاده کنند و آن را وسیله ای برای محرومیت عدّه ای از ورثه یا فرزندان، مانند فرزندان اناث خویش قرار دهند؛ اما این سوء استفاده به وقف اهلی و اولادی، بلکه حتی به باب وقف اختصاص ندارد. از هر حکمی از احکام الهی ممکن است سوء استفاده شود.

ابوزهره در کتاب خویش می نویسد: هنوز عصر صحابه سپری نشده بود که گروهی از واقفان از مقصد اصلی وقف منحرف شدند و آن را ابزاری برای تصرف در بعضی ترکه یا تمام آن، بعد از مرگ خویش، قرار دادند. در اواخر عصر صحابه این امر که وقف را راهی برای محروم کردن فرزندان دختر از ارث قرار دهند، در میان بسیاری، شایع شده بود، به طوری که فریاد عایشه در انکار و توبیخ این کار بلند شد که: مردم، امروز در صدقات خویش مصداق این آیه کریمه اند: «وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا

و مُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا...» (۱) «و گفتند آنچه در شکم این چارپایان است مخصوص مردان ماست و بر زنان ما حرام است».

برای رفع همین مشکل بود که عمر بن عبدالعزیز به ابطال صدقاتی که زنان از آن محروم شده بودند، تصمیم گرفت، اما آجل به او مهلت نداد. (۲)

شاید اگر بجز متولیان اوقاف، حکام اسلامی نیز به طور صحیح بر اوقاف و متولیان و نظار آنها اشراف و نظارت دقیق داشته باشند، مشکلات و سوء استفاده های کلان پیش نیاید.

در هر صورت مشروعیت وقف اولادی مسلم و مفروع عنه است و سنت و سیره عملی معصومین علیهم السلام و صحابه و تابعین نیز مؤید، بلکه مثبت آن است.

۲- دخول یا عدم دخول اولادِ اولاد در «اولاد»

اشاره

شیخ طوسی در مبسوط، تصریح کرده است که اگر کسی بگوید: این مال را بر اولاد خود وقف کردم و هر گاه اولادم منقرض شدند وقف بر فقرا باشد، تنها اولاد صُلبی (بلاواسطه) او مشمول این وقف خواهند بود و شامل اولادِ اولاد او نمی شود. برای این که اولاد اولاد، مجازا «اولاد» محسوب می شوند، نه حقیقتاً. لذا صحیح است که کسی بگوید: این شخص اگر فرزند من نیست فرزند فرزند من که هست همچنان که جدّ انسان مجازاً پدر نامیده می شود.

شیخ ضمن اختیار این قول، از بعضی از علمای امامیه نقل کرده است که در فرض فوق فرزندان فرزند، خواه از طریق پسر یا دختر، داخل خواهند بود. (۳) شیخ مفید فرزندان

فرزند رادر وقف بر اولاد، داخل می داند. (۴) بعید نیست منظور شیخ طوسی از عبارت مبسوط: «بَعْضُ أَصْحَابِنَا» شیخ مفید باشد که چون نمی خواسته دید گاهش را بپذیرند،

برای احترام نام وی را نبرده است.

علامه در مختلف بعد از نقل قول شیخ در مبسوط آن را از ابن جُنید نیز نقل کرده

ص: ۱۸۲

۱- انعام: ۱۳۹.

۲- محاضرات فی الوقف: ۱۱.

۳- المبسوط: ۳/۲۹۶.

است، سپس خود تفصیل داده است: اگر قرینه ای بر اختصاص بطن اوّل یا عدم اختصاص آن (ودخول دیگران) در کار بود که باید طبق آن قرینه عمل شود، در غیر این صورت تنها بر بطن اوّل حمل می شود، زیرا اطلاق لفظ «ولد» بر فرزند فرزند، اطلاقی مجازی است. برای همین است که صحت سلب دارد و صحت سلب از نشانه های مجاز است.

شیخ مفید برای مختار خویش به آیه کریمه: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...» (۱) استناد کرده است که: در واژه «أَوْلَادِكُمْ» اولاد اولاد نیز، هر چه پایین روند، داخل هستند. وی به آیات دیگری از این قبیل نیز استناد کرده است؛ اما علامه پاسخ داده

است که در همه این موارد، استعمال مجازی است و اگر بخواهد حقیقت باشد اشتراک لازم می آید. (و مجاز از اشتراک بهتر است) و در موارد مشکوک، لفظ بر معنای حقیقی اش حمل می شود. (۲)

ملاحظه: اگر واقعا همان طور که مفید اظهار داشت: در هر جا در قرآن کریم ذکر ولد به میان آمده، شامل اولاد اولاد هم بشود؛ این سخن علامه که در همه این موارد، کاربرد مجازی است، محلّ تأمل و نظر است: فتأمل و لاتغفل.

فاضل مقداد، مذهب شیخ در مبسوط را تقویت کرده است. (۳) علامه در قواعد، محقق ثانی، (۴) محقق اوّل در شرایع شهید اوّل (۵) صاحب جواهر، (۶)

شهید ثانی (۷) علامه در تذکره و ارشاد (۸) و گروهی دیگر نیز همین قول را برگزیده اند؛ جواهرالکلام و حدائق نیز آن را به مشهور و شهید ثانی در مسالک، به اکثر نسبت داده اند (۹) طرفداران این قول به آیه کریمه «وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ...» (۱۰) (بانصب یعقوب) نیز استدلال کرده اند؛ زیرا یعقوب (با این که حفید ابراهیم است) به «بَنِيهِ» عطف شده است و عطف مقتضی

ص: ۱۸۳

۱- نساء: ۱۱.

۲- مختلف الشیعه: ۴۹۳.

۳- التّنقیح الرّائع: ۲/۳۲۷.

۴- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۴؛ جامع المقاصد: ۹/۹۱-۹۲.

۵- شرایع الاسلام: ۲/۲۱۹؛ غایه المراد: ۲/۴۴۶.

۶- جواهرالکلام: ۲۸/۱۰۶.

۷- الروضه: ۱/۳۰۳.

۸- به نقل از مفتاح الکرامه: ۹/۱۰۹.

٩- جواهر الكلام: ١٠٦/٢٨؛ الحدائق: ٢٢٨/٢٢؛ مسالك الافهام: ١/٣٦٠.

١٠- بقره: ١٣٢.

تغایر است. (۱) وی خود در پایان همین نظر را برگزیده است.

در برابر، بزرگانی چون ابن ادریس در سرائر، شهید اول در لمعه، ابوالصلاح حلبی در کافی، محقق در مختصر و صاحب حدائق، از فقهای هستند که مختار مفید را برگزیده اند و اولاد اولاد را در واژه «اولاد» داخل می دانند. (۲)

سرائر (۳) برای این مسأله ادعای اجماع کرده و ادامه داده است که:

اسم «ولد» در لغت و در شرع بر حفید نیز اطلاق می شود. همچنین همه مسلمین بر این که عیسی از اولاد آدم است (درحالی که او فرزند دختر آدم است) اجماع دارند و رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حَسَنَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَام فرمود: «إِبْنَايَ هَذَا إِمَامَانِ قَامَا أَوْفَعَدَا» به علاوه مسلمین اتفاق دارند بر حرمت نکاح دختر فرزند به دلیل آیه کریمه: «حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ

أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ...» (۴)

صاحب حدائق نیز این شمول را مفهوم و مضمون آیات فراوانی در باب میراث و نکاح و اخبار مستفیضه می داند؛ مسالک نیز دلالت این آیات را پذیرفته و این مطلب را که اطلاق ولد بر فرزندان اولاد، صحت سلب دارد، قبول نداریم و آنچه در حقیقت نفی می شود، فرزند بلاواسطه بودن است نه اصل فرزند بودن. در روایات نیز وارد شده که امام صادق علیه السلام در پاسخ کسی که با «يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ» به وی سلام کرده بود، فرمود: «إِي وَاللَّهِ أَنَا لَوْلَدُهُ» (۵)

از بررسی مجموع ادله و مستندات طرفین، ادله مختار مفید موجه تر به نظر می رسد، زیرا بعید است این همه اطلاقات و کاربردها در آیات و روایات را استعمال مجازی بدانیم. البته در مواردی که قرینه ای در کار باشد مسأله تفاوت می کند؛ زیرا در این که مجاز در قرآن کریم به کار رفته و با فصاحت آن هم هیچ منافاتی ندارد، بحثی نیست. سخن این است که بسیار بعید است در همه موارد، استعمال مجازی باشد.

ص: ۱۸۴

۱- مسالک الافهام: ۱/۳۶۰.

۲- السرائر؛ ۳/۱۵۷، الروضه؛ ۱/۳۰۳، مفتاح الكرامه؛ ۹/۱۰۹، المختصر النافع؛ ۲۵۸، الحدائق؛ ۲۲/۲۴۸.

۳- السرائر: ۳/۱۵۷.

۴- نساء: ۲۳.

۵- الحدائق: ۲۲/۲۴۹.

زیدیّه

شوکانی در نیل الأوطار، هر چند عنوان باب را آن چنان مطرح کرده است که استفاده می شود؛ لفظ «ولد» بر «احفاد» به طور حقیقی صادق نیست، اما بعد از ذکر روایاتی از جمله سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به صفیه (همسرشان): «إِنَّكَ لِابْنَةُ نَبِيِّ وَ إِنْ عَمَّكَ لَنَبِيٌّ»، می نویسد: از این احادیث استفاده می شود که حکم اولاد اولاد، همان حکم اولاد است. لذا اگر کسی بر اولادش وقف کرد، اولاد اولاد نیز داخل هستند. (۱)

مالکیه و حنابلّه

در المَدَوْنَةُ الكُبْرَى (از مالک بن انس) تصریح شده است که فرزندان ولد نیز در وقف

بر پدران شان داخل هستند. (۲)

ابن قدامه حنبلی نیز از احمد بن حنبل همین قول را نقل کرده است، احمد بن حنبل برای مختار خویش به آیات و روایاتی استناد کرده است از جمله آیه کریمه: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...» (۳) که شامل احفاد نیز می شود و به طور کلی هر جا که خداوند متعال لفظ ولد را ذکر کرده ولد و ولد رانیز شامل می شود، لذا در کلام آدمی

نیز اگر این لفظ اطلاق شد باید بر همان مطلق از کلام خداوند، حمل شود. (۴)

شافعیّه

شربینی (از فقهای شافعیّه) تصریح کرده است که؛ بنا بر قول اصحّ، اولاد اولاد در وقف بر اولاد داخل نیستند، زیرا واژه ولد بر ولد و ولد به طور حقیقی اطلاق نمی شود. دلیل وی همان صحّت سلب است. البتّه در کتاب و سنّت، کاربرد این لفظ در احفاد شایع است، اما این استعمالات مجازی و به همراه قراین است و بحث ما جایی است که لفظ بدون هیچ قرینه ای به کار رود. (۵)

ص: ۱۸۵

۱- نیل الاوطار: ۶/۲۹-۳۱.

۲- المَدَوْنَةُ الكُبْرَى: ۴/۳۴۴.

۳- نساء: ۱۱.

۴- المَغْنَى: ۵/۳۶۳.

۵- مغنی المحتاج: ۲/۳۸۷.

۳- حکم دختران در وقف اولادی

دیدگاه امامیه

اگر کسی مالی را بر اولاد اولاد خویش وقف کند یا بر اولاد خویش وقف کند (وما اولاد اولاد را نیز اولاد بدانیم) آیا اولاد و فرزندان دختر واقف (نوه های دختری او) نیز مشمول این وقف هستند، یا این وقف تنها به فرزندان پسر واقف (نوه های پسری او) اختصاص دارد؟

شیخ طوسی در خلاف به تساوی اولاد بنات با اولاد بنین در این مورد تصریح کرده است. شیخ در ادامه برای این قول چنین استدلال کرده است: دلیل ما بر این ادعا اجماع

مسلمین است بر این که عیسی بن مریم با این که پدر نداشته است از اولاد آدم است. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله از حسن بن علی علیه السلام به «ابنی» تعبیر فرمود؛ امّا استناد بعضی به قول شاعر: «بُنُونَا بَنُو ابْنَانَا وَ بَنَاتُنَا بَنُوهُنَّ ابْنَاءَ الرَّجَالِ الْآبَاعِدِ» (۲)، با اجماع امت و معقول و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله مخالف است. به علاوه منظور شاعر از این شعر نفی انتساب است، یعنی فرزندان دختر به پدرانشان، و نه به مادر و پدر بزرگ مادری خود، منتسب هستند، و بحث ما این جا در انتساب نیست. (۳)

جمهور فقهای امامیه نیز همین قول را برگزیده اند، از جمله؛ علامه در تذکره و قواعد و مختلف، محقق در شرایع و مختصر، ابن ادریس، صاحب حدائق، شهیدین در لمعه و روضه، محقق ثانی در جامع المقاصد، فاضل مقداد و از معاصران؛ امام خمینی در تحریر، آیه الله خویی در منهاج الصالحین و آیه الله حکیم در منهاج الصالحین (۴). صاحب جواهر و

ص: ۱۸۶

۱- المصطلحات الوقفیه: ۲۶۲.

۲- فرزندان ما همان فرزندان پسرانمان هستند، اما فرزندان دختران ما فرزندان مردان بیگانه اند.

۳- الخلاف: ۳/۵۴۶-۵۴۸.

۴- تذکره الفقهاء: ۲/۴۳۷؛ المختصر النافع: ۲۵۸؛ التَّنْقِیْحُ الرَّائِعُ: ۲/۳۲۷؛ السِّیرَاتُ: ۳/۱۵۷؛ الحدائق: ۲۲/۲۴۲؛ الروضه: ۱/۳۰۳؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۱۰؛ تحریر الوسیله: ۲/۷۲؛ منهاج الصالحین، خویی: ۲/۲۵۰؛ منهاج الصالحین، حکیم: ۲/۲۵۳ و...

صاحب مفتاح الکرامه از تعداد قابل توجهی از اعلام برای این مسأله نقل اجماع کرده اند

و خود صاحب جواهر می نویسد: من در این مسأله مخالفی را سراغ ندارم. (۱)

روشن است که اگر به جای «ولد» و «اولاد» لفظ «بنین» و «بنات» را به کار برد، مسأله فرق می کند؛ یعنی اگر بگویید: وقف کردم بر فرزندان پسر یا فرزندان دخترم قضیه روشن است و در مثال اول شامل نوه های دختری و در مثال دوم، شامل نوه های پسری نمی شود؛ اما در فرض مورد بحث، حق همان است که مورد اتفاق نظر فقهای امامیه است و عرف و شرع نیز آن را تأیید می کنند.

دیدگاه دیگر مذاهب

زیدیّه

در البحر تصریح شده است: اولاد اولاد شامل اولاد بنات نمی شود. (۲) این مطلب با

استناد شوکانی در نیل الاوطار برای تعمیم ولد به اولاد اولاد، به حدیث نبوی (که رسول

خدا صلی الله علیه و آله به صفیه بنت حئی بن اخطب فرمود: «أَنْتِ لِابْنَتِهِ نَبِيٌّ») ناسازگار است. البته شوکانی در پایان با استناد به روایاتی از بخاری، مسلم، ترمذی و... قایل به شمول است. (۳)

حنفیّه

در خلاف به اصحاب ابوحنیفه و در مغنی به محمد بن الحسن نسبت داده اند که نوه های دختری، اولاد اولاد محسوب نمی شوند. (۴)

مالکیه و حنابله

مالک بن انس اظهار داشته است که ولد و ولد، شامل فرزندان دختر (نوه های دختری) نمی شود، زیرا «ناس» اجماع دارند بر این که در باب ارث از میتی که دختر صلبی ندارد

چیزی از میراث به فرزندان دخترش نمی رسد و بین فرزندان پسر وی تقسیم می شود؛ لذا

ص: ۱۸۷

۱- مفتاح الکرامه: ۹/۱۱۰؛ جواهر الکلام: ۲۸/۱۰۳.

۲- البحر الزّخار: ۵/۱۵۵.

٣- نيل الاوطار: ٤/٣١.

٤- المغنى: ٥/٣٦٧؛ الخلاف: ٣/٥٤٤.

نوه های دختری در آیه کریمه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» داخل نیستند. (۱)

ابن قدامه نیز در مغنی از خرقی و احمد نقل کرده است که وقف بر اولاد اولاد، شامل نوه های دختری نمی شود و برای این مختار، به آیاتی چون: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» (۲) استناد کرده است. وی در ادامه می نویسد: در هر جای قرآن که از «ولد» برای ارث یا حجب نامی برده شده باشد، تنها فرزند پسران را شامل می شود و شامل فرزند دختران نمی شود. وی برای تأیید، به عرف نیز تمسک جسته است. (۳)

شافعیه

ابن قدامه در مغنی و شیخ طوسی در خلاف تصریح کرده اند: مذهب شافعی در این

مسأله این است که نوه های دختری نیز اولاد اولاد محسوب می شوند و به همان آیات و روایاتی که عیسی علیه السلام را فرزند ابراهیم علیه السلام و آدم علیه السلام و امام حسن علیه السلام را فرزند رسول

خدا صلی الله علیه و آله دانسته اند و ... استدلال کرده است. (۴)

ظاهریه

ابن حزم اندلسی اظهار داشته است که اگر کسی بر عَقِب و عَقِبِ عَقِب خویش وقف کند، فرزندان دختر وی (نوه های دختری) در این وقف داخل نخواهند بود، زیرا پیامبر

صلی الله علیه و آله از سهم ذی القربی به بنی هاشم و بنی عبدالمطلب داد، اما به عثمان چیزی نداد با این که جدّه عثمان دختر عبدالمطلب بود. لذا وی در بنی هاشم، داخل نیست. (۵)

ذَرِّيَّة، عَقِب، نَسْل

علاّمه در قواعد تصریح کرده است که اگر بر ذَرِّيَّة، عَقِب یا نَسْل خویش وقف کند، نوه های دختری نیز همانند نوه های پسری در این وقف داخلند. (۶) محقق ثانی در ذیل آن

ص: ۱۸۸

۱- المَدَوْنَةُ الْكُبْرَى: ۴/۳۴۴؛ الفقه الاسلامی وادلّته: ۸/۲۱۰.

۲- نساء: ۱۱.

۳- المغنی: ۵/۳۶۷-۳۶۸.

۴- المغنی: ۵/۳۶۷؛ الخلاف: ۳/۵۴۶.

٥- المَحَلِّي: ٩/٢٢٣.

٦- قواعد الاحكام: ٢/٣٩٨.

می نویسد: دلیل این امر این است که اسم ذرّیه، عقب و نسل بر همه اینها صدق می کند. (۱) ابن ادریس نیز ضمن تصریح به این مطلب به آیه کریمه: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ ... وَعِيسَى وَالْيَاسَانَ» (۲) استناد کرده است، زیرا در این آیه کریمه، عیسی علیه السلام را از ذرّیه ابراهیم علیه السلام به شمار آورده است؛ در حالی که عیسی از طریق مادر به وی می رسد. وی ادامه می دهد؛ اگر کسی بر عترت خود وقف کند، تنها شامل اخصّ (نزدیکترین) از قوم و عشیره واقف می شود. وی در این بیان به قول تغلب و ابن اعرابی، از اهل لغت استناد کرده است. (۳)

مفتاح الكرامه: تعمیم در واژه های، ذرّیه، عقب و نسل را از غُنیه، تذکره، تحریر و

الجامع للشرايع نیز حکایت کرده است. (۴) صاحب مفتاح، خود، تشخیص و نظر عرف را ملاک قرار داده است. شهید در دروس نیز اولاد بنات را در واژه «نسل» داخل دانسته است. (۵)

حقّ این است که تشخیص این موارد منوط به نظر عرف است و عرف (جز در مواردی که قرینه ای خاصّ وجود داشته باشد) اولاد بنات را از مصادیق این واژه ها می داند. آیه کریمه و آیات مشابه نیز مؤید این مدعا هستند.

انتساب

اگر کسی بگوید: «این مال را بر کسانی که به من منتسبند، وقف کردم» حکمش چیست؟ آیا این وقف شامل نوه های دختری نیز می شود یا نه؟ شیخ طوسی در مبسوط تصریح کرده است که چنین وقفی به نوه های پسری واقف اختصاص دارد و شامل اولاد بنات (نوه های دختری او) نمی شود، زیرا نوه های دختر انسان به وی منتسب نیستند. (۶) علامه در مختلف و قواعد نیز مختار شیخ را برگزیده و آن را به مشهور نسبت داده است. (۷)

ص: ۱۸۹

۱- جامع المقاصد: ۹/۹۳-۹۴.

۲- انعام: ۸۴-۸۵.

۳- السرائر: ۳/۱۵۸.

۴- مفتاح الكرامه: ۹/۱۱۲.

۵- الدروس: ۲/۲۹۹.

۶- المبسوط: ۳/۲۹۶.

۷- مختلف الشیعه: ۴۹۸؛ مفتاح الكرامه: ۹/۱۱۱.

فیض کاشانی نیز ضمن نسبت دادن این قول به مشهور، به آیه کریمه «أَدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ...» (۱) استناد جسته است. و نیز روایتی را نقل کرده است که: «کسی که مادرش از بنی هاشم و پدرش از سایر قریش است صدقه برای او حلال است و مستحق خمس نیست.» (۲) محقق حلی نیز در باب خمس معتبر تصریح کرده است که اطلاق نسب مقتضی انتساب به پدر است برای همین است که تمیمی و هاشمی به کسی می گویند که از طریق پدر به این قبیله ها منسوب باشد. (۳)

صاحب مفتاح الکرامه این قول را از خلاف، وسیله، الجامع للشرایع، تذکره، تبصره، ارشاد، غایه المراد، روض و مسالک نقل کرده و آن را به اکثر مشایخ نسبت داده است. (۴) امام خمینی اظهار داشته است: اگر بر اولاد خود نسلاً بعد نسل، وقف کند، تنها شامل فرزندان ذکور از فرزندان ذکور وی می شود و حتی شامل فرزندان ذکور از دخترانش نیز نمی شود. (۵)

علاّمه در مختلف به بعضی از علمای شیعه نسبت داده است که اولاد بنات نیز منتسب هستند و در ادامه می نویسد: این قول مختار سید مرتضی است که به حدیث نبوی درباره حسنین علیهما السلام استناد کرده است که فرمود: «هَذَا إِبْنَائِ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا» (۶): «این دو پسران من، دو امام هستند قیام کنند یا (به خاطر مصالح اسلام و مسلمین) در خانه بنشینند».

فیض کاشانی نیز ضمن نقل این قول با همین استدلال از سید مرتضی می نویسد: بهتر بود سید به آیه کریمه: «وَ حَلَائِلُ أَبْنَاءِ كُومُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ» (۷) «و نیز حرام شد بر شما زن فرزندان صلبی شما (نه زن پسر خوانده شما)»، استناد می کرد. همان طور که امام رضا علیه السلام در پاسخ مأمون، برای اثبات این که پسر رسول خداست به همین آیه شریفه استدلال کرد. فیض در پایان اظهار داشته است: لذا قول سید خالی از قوت نیست. (۸) (البته فیض

اندکی پیش، قول مشهور را تقریب کرد).

ص: ۱۹۰

۱- احزاب: ۵.

۲- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۰.

۳- المعتبر: ۳۹۵.

۴- مفتاح الکرامه: ۹/۱۱۱، تحریر الوسیله: ۲/۷۳.

۵- تحریر الوسیله: ۲/۷۳.

۶- مختلف الشیعه: ۴۹۸.

۷- نساء: ۲۳.

۸- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۰.

ملاحظه: ۱- درباره روایتی که فیض کاشانی برای ردّ مختار سید نقل کرد می توان گفت: اولاً باید دید این روایت از حیث سند در چه وضعی است (هرچند فیض آن رابه عنوان مؤید ذکر کرد). ثانياً در روایت، بحث از حلیت و حرمت خمس است نه از انتساب .

۲- در باره آیه کریمه: «أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ» می توان گفت: ظاهراً آیه در مقام نفی انتساب نوه های دختری به پدر بزرگهایشان نیست، بلکه در مقام نفی جواز نسبت دادن افراد به پدر خوانده است .

دیدگاه دیگر مذاهب

وَهُبُّهُ الزُّحَلِيّ تصریح کرده است: به اتفاق (فقها) ذرّیه، نسل و عقب تنها شامل مذکر می شود و مونث را، جز با کمک قراین یا با تصریح، دربر نمی گیرد. (۱) امّا شربینی (از فقهای شافعی) تصریح کرده است: اولاد بنات نیز در وقف بر ذرّیه، نسل و عقب داخلند، زیرا خداوند در آیه کریمه: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ ... وَعِيسَى» (۲) عیسی را از ذرّیه ابراهیم به شمار آورده، و نسل و عقب هم به همان معنای ذرّیه است.

وی در ادامه می نویسد: البتّه اولاد بنات به پدر بزرگ مادری خود منتسب نیستند و تنها به آباء خودشان نسبت داده می شوند. وی درباره حدیث نبوی صلی الله علیه و آله: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ» می نویسد: این از خصایص پیامبر صلی الله علیه و آله است که اولاد بناتش به او منتسبند. (۳)

حقّ این است که با قطع نظر از اصل مسأله، این توجیه شربینی برای حدیث شریف از توجیه کسانی که استعمال را در این موارد از جمله این حدیث، مجازی می دانند، مناسبتر و نیکوتر است.

زهدی یکن نیز واژه های، نسل، ذرّیه و عشیره را شامل اولاد صُلبی و احفاد (نسل اندر نسل) می داند، امّا واژه عَقِب را مختصّ اولاد ذکور (نوه های پسری) می داند. (۴)

ابن حزم از فقهای ظاهری (همان طور که قبلاً نیز اشاره شد) وقف بر عَقِب را شامل

اولاد دختران می داند، او فرزندان دختر را به پدر بزرگ مادری منتسب نمی داند. (۵) در

ص: ۱۹۱

۱- الفقه الاسلامی وادلته: ۸/۲۱۱.

۲- انعام: ۸۵.

۳- مغنی المحتاج: ۲/۳۸۸.

۴- احکام الوقف: ۲۶۶-۲۶۷.

ملاحظه ۱- در همه این مواردی که گذشت اگر قرینه‌ای در کار باشد، بدون شک باید بر طبق آن قرینه عمل شود.

۲- در موارد و عناوین یادشده نباید نقش عرف و شاهد حال را از نظر دور داشت، مطلبی که برخی از اعظام نیز به آن اشاره کرده بودند.

۴- جنین

اشاره

البته در بحث شرایط موقوف علیّه در ذیل شرط «وجود» و «قابلیت تملّک»، تا حدودی به این عنوان پرداخته شد؛ اما در این جا این بحث (البته به اختصار) مطرح است که آیا لفظ ولد (فرزند) شامل جنین نیز می‌شود یا نه؟

علامه در تذکره (۲) و قواعد، تصریح کرده است: «جنین تنها در صورتی که زنده متولّد شود، فرزند نامیده می‌شود».

صاحب مفتاح در ذیل این عبارت قواعد می‌نویسد: زیرا قبل از تولّد برای جنین احکام دنیا ثابت نیست. از طرفی، چون احتمال می‌رود که جنین نباشد، ولد نامیده نمی‌شود. (۳)

در تذکره نیز ضمن بیان همین استدلال، این قول را به احمد بن حنبل و شافعی (در اصحّ قولین وی) نسبت داده است. (۴)

می‌توان گفت: استدلال علامه در تذکره که در مفتاح نیز نقل شده است، تقریباً مصادره به مطلوب است. چرا قبل از تولّد احکام دنیا برای فرزند ثابت نیست؟، به چه دلیل، ولد نامیده نمی‌شود؟ و این که فرمود: «محمّل است حمل نباشد، می‌گوییم: فرض ما جایی است که در حمل بودن آن تردیدی نداریم. از این گذشته عرف جنین را فرزند

می‌نامد. در عرف، بسیار گفته می‌شود: «فرزندی که در رحم فلانی است» و یا مادران معمولاً از آن به «فرزندم» تعبیر می‌کنند.

ص: ۱۹۲

۱- البحر الزّخار: ۵/۱۵۵.

۲- تذکره الفقهاء: ۲/۴۳۷.

۳- مفتاح الکرامه: ۹/۱۱۱.

۴- تذکره الفقهاء: ۲/۴۳۷.

ابن قدامه در مغنی از عباراتی از احمد بن حنبل استفاده کرده است که در وقف بر اولاد، چیزی نصیب حمله که متولد نشده، نمی شود. (۱)

چند فرع

۱- اگر کسی بگوید: وقف کردم بر اولاد و اولاد اولادم، چنین وقفی مقتضی تشریک است؛ زیرا «واو» برای جمع مطلق است، در نتیجه بطن اول و دوم و نسلهای بعدی در استحقاق، مساوی اند و هر که از بطن، که جدیداً می آید با بطنهای سابق شریک خواهد بود.

۲- اگر دروقف با «ثم» عطف کند، یعنی بگوید: «وَقَفْتُ عَلَى أَوْلَادِي ثُمَّ عَلَى أَوْلَادِ

أَوْلَادِي» چنین وقفی مقتضی ترتیب است در نتیجه باوجود حتی یکی از افراد اعلی چیزی به اسفل نمی رسد. همین طور است اگر بگوید: «أَلَا قَرُبُ فَاَلَا قَرُبُ» یا: «أَلَا أَوْلُ

فَاَلَا أَوْلُ» و یا بگوید: وقف کردم بر اولادم و هرگاه منقرض شدند بر اولادشان.

۳- اگر بگوید: فلان مال را بر اولاد خود، وقف کردم بااین شرط که برای دختران، فلان مبلغ (یا مقدار) و بقیه برای پسران باشد، تازمانی که دختران مبلغ مزبور را دریافت نکرده اند، پسران مستحق چیزی نیستند.

۴- اگر بعضی از اولاد را که ویژگی خاصی دارند از وقف اخراج کند جایز است، مثل این که بگوید: هر کدام از فرزندان که ازدواج کرد حقی ندارد. البته اگر با طلاق از یکدیگر جدا شدند باز مستحق خواهد بود؛ زیرا شرطی را دروقف خود آورده است که نه باشرع ناسازگار است و نه با مقتضای عقد وقف.

۵- اگر بگوید: «فلان مال را وقف کردم بر اولادم که هرگاه آنها و اولاد اولادم منقرض شدند وقف بر فقرا باشد» دراین مورد دو قول است: یک قول این است که با انقراض بطن اول (اولاد) به اولاد آنها می رسد و بعد از انقراض اولاد اولاد به فقرا می رسد؛ زیرا ظاهر

این شرط اقتضا دارد که بر اولاد اولاد نیز وقف کرده است. قول دیگر این است که بعد از انقراض اولاد چیزی به اولاد اولاد نمی رسد، هرچند تا آنها منقرض نشده اند فقرا نیز

ص: ۱۹۳

مستحق نخواهند بود؛ زیرا در حقیقت انقراض نسل دوم شرط استحقاق فقر است. و به تعبیر علامه در قواعد، وقف در این فرض وقف منقطع الوسط خواهد بود. و درآمد وقف

در این مدت وسط احتمالاً از آن ورثه واقف خواهد بود (محل بحث و اختلاف و اشکال است).

۶- اگر کسی مثلاً دارای سه فرزند باشد و به این شکل وقف کند که: هر یک از آنها از دنیارفت و فرزند داشت سهم او از آن فرزندش باشد و اگر فرزند نداشت، سهم وی برای اهل وقف باشد، این وقف صحیح است و شرط نیز، چون با مقتضای عقد ناسازگار نیست، واجب الاتباع است در نتیجه؛ اگر یکی از این سه نفر بمیرد و دارای (مثلاً) دو فرزند باشد، نصیب او (میت) برای دو فرزندش می باشد (به مقتضای شرط) حالا اگر یکی دیگر از آن سه (برادر) نیز بمیرد و دارای فرزند نباشد نصیب وی برای اهل وقف است، یعنی برای یک عمو و دو برادرزاده... (۱)

برای مبحث وقف اولادی فروع متعدد فراوان دیگری نیز هست که به منظور گریز از اطاله بیشتر، از طرح آنها خودداری شد. گذشته از این که حکم بسیاری از آنها از مباحث و مطالب بررسی شده به دست می آید.

مبحث چهارم: بیان مصادیق واژه ها و اصطلاحات

اشاره

از مطالبی که جمهور فقهای مذاهب اسلامی به آن پرداخته اند، بحث بیان مصادیق واژه هایی است که ممکن است در اوقاف (به عنوان جهتهای موقوف علیّه) به کار روند.

واژه هایی مانند «مسلمین»، «فقرا» و... روشن است که در این جامنظور بیان مصادیق

آنهاست؛ مصادیقی که واژه ها و اصطلاحات، در صورت اطلاق به آنها انصراف پیدا می کنند. بنابراین در این جا منظور بیان مفاهیم واژه ها نیست تا جای طرح آنها بخش

ص: ۱۹۴

۱- برای فروع یاد شده: رک: المبسوط: ۲۹۶/۳-۲۹۸؛ جامع المقاصد: ۹/۹۶؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۳۷-۴۳۸؛ مختلف الشیعه: ۴۹۷؛ جواهر الکلام: ۲۸/۱۰۵ به بعد؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۱۲-۱۲۳؛ الزّوضه: ۱/۳۰۳؛ تحریر الوسیله: ۲/۷۳؛ منهاج الصّالحین، حکیم: ۲/۲۵۳؛ منهاج الصّالحین خویی: ۲/۲۵۰ و از منابع غیر امامیه: البحر الزّخار: ۵/۱۵۵؛ المغنی، ابن قدامه: ۵/۳۶۲-۳۶۸.

تفسیر واژه ها باشد؛ بلکه منظور بیان مصادیق است:

مسلمین

شیخ طوسی درنهایه تصریح کرده است که اگر کسی بر «مسلمین» وقف کند، مستحق آن، همه کسانی هستند که به شهادتین و آرکان شریعت، یعنی نماز، زکات، صوم، حج و جهاد، اقرار دارند، هر چند در آراء و مذاهب بایکدیگر اختلاف داشته باشند. (۱) ابن براج نیز همین نظر را برگزیده است. شیخ مفید نیز همین بیان را دارد با این تفاوت که درباره نماز، فعل و انجام آن را نیز معتبر دانسته است. سَلَّار تنها انجام نماز به سوی قبله را ذکر کرده است، و ابن حمزه و علامه در تذکره به اقرار به شهادتین اکتفا کرده اند.

ابن ادریس می گوید: اگر واقف مسلمان مُحِق باشد واژه «مسلمین» به مسلمانان مُحِق منصرف می شود. دلیل وی خطاب و شاهد حال است. وی مختار شیخ را درنهایه در بعضی از موارد با تقرّب به خداوند، ناسازگار می داند. علامه در قواعد تنها انجام نماز به سوی قبله را شرط دانسته است. از معاصران، آیه الله خویی مستحق را (در این فرض) کسانی می داند که واقف به اسلامشان معتقد است. آیه الله حکیم و امام خمینی در تحریر،

مستحق را مُقَرَّر به شهادتین دانسته اند. (۲)

علامه در مختلف، بعد از اختیار نظر ابن حمزه (اقرار به شهادتین) و استدلال برای آن

به اجماع بر جواز صدقه و وقف در مورد، این عنوان می نویسد: در این جهت بین طوایف اسلام فرقی نیست؛ البتّه کسانی که با ارتکاب اعمالی از دین پیامبر اسلام خارج

شده اند، همانند غلات و مُجَبَّره و ... حسابشان فرق می کند و استثنا شده اند (۳)؛ دیگر اعلام نیز غالباً به این نکته اشاره دارند. (۴)

به نظر می رسد، بجز در مواردی که قرینه ای در کار باشد یا شاهد حال بر معنایی دلالت کند، مختار آیه الله حکیم و امام خمینی بیشتر قابل دفاع است.

ص: ۱۹۵

۱- النّهایه: ۵۹۷.

۲- المراسم: ص ۲۰۱؛ مختلف الشیعه: ۴۹۳؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۳۰؛ ایضاح الفوائد: ۲/۳۸۵؛ السیراثر: ۳/۱۶۰؛ قواعد الاحکام: ۲/۳۹۱؛ الرّوضه: ۱/۳۰۲؛ جامع المقاصد: ۹/۴۰؛ منهاج الصّالحین، خویی: ۲/۲۹۴؛ تحریر الوسیله: ۲/۷۲ و ...

۳- مختلف الشیعه: ۴۹۳.

۴- التّنقیح الرّائع: ۲/۳۱۵.

شیخ در نهاییه اظهار داشته است که اگر کسی بر «مؤمنین» وقف کند، به آن دسته از امامیه می رسد که از کبایر، اجتناب می کنند و به فسّاق آنها چیزی نمی رسد (۱).

سید مرتضی و شیخ، در کتب کلامی خویش، «مؤمن» را امامیه اثنی عشری دانسته اند، خواه از کبایر اجتناب کند، خواه نکند. (۲) نظر محقق اول در مختصرالنافع (۳) و سلاربن عبدالعزیز (۴) نیز در این مورد، امامیه اثنی عشریه است.

ابن ادریس عنوان «مؤمن» را شامل همه مؤمنین، اعم از عادل و فاسق، می داند، زیرا همه خطابه‌های متوجه به مؤمنین (در قرآن کریم و سنت)، فسّاق را نیز در بر می گیرد:

«أِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (۵)، «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» (۶) و ... (۷)

ابن ادریس توضیح نداده است که آیا منظور وی از این تعمیم، شمول نسبت به همه افراد امامیه است یا همه افراد مسلمین. از استدلال و استناد وی به دست می آید که منظورش همه افراد مسلمین است.

ابن ادریس سپس از سید مرتضی، در ناصریات (۸) نقل کرده است: در نزد ما (امامیه) فاسق در حال فسق خود نیز مؤمن است. (۹) ضمناً شیخ در تفسیر تبيان، از نظر خود در نهاییه رجوع کرده و در تفسیر آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» (۱۰)... تصریح کرده است: این خطاب، متوجه همه مؤمنین، حتی فسّاق و خوارج

است، زیرا ایمان در نزد ما فسق را نفی نمی کند. (۱۱)

محقق در شرایع، امامیه اثنی عشریه را تقریب کرده است و صاحب جواهر در ذیل عبارت وی استقرار مذهب (امامیه) را بر این امر دانسته است و عبارت «عندنا» از شیخ

در تبيان نیز به اجماع اشعار دارد. (۱۲) امام خمینی می نویسد: اگر واقف امامی باشد، به

ص: ۱۹۶

۱- النّهایه: ۵۹۸.

۲- كشف الرّموز: ۴۸/۲-۴۹.

۳- ۲۵۷.

۴- المراسم: ۲۰۱.

۵- حجرات: ۱۰.

۶- نساء: ۹۲.

۷- السّرائر: ۳/۱۶۱.

٨- مسأله ١٧٧.

٩- السرائر: ٣/١٦١.

١٠- بقره: ١٧٢.

١١- البيان: ٢/٨١.

١٢- جواهرالكلام: ٢٨/٣٨.

امامیه اثنی عشریه منصرف می شود. (۱)

این نکته ای بسیار قابل توجه است؛ زیرا عرف، فحوای خطاب و شاهد حال در این مورد و موارد مشابه، نقش اساسی دارد. آیا اگر یک حنفی مذهب مالی را بر «مؤمنین» وقف کند می توانیم بگوییم؛ منحصر به شیعه دوازده امامی است و خود آنها را شامل نمی شود؟

فاضل آبی از اکثر معتزله نقل کرده است: مؤمن یعنی کسی که از کبایر اجتناب می کند. بنابراین فاسق، در نزد آنها مؤمن نیست. (۲)

شیعه

مُظَفَّر در تاریخ الشَّیْعَه، واژه «شیعه» را چنین تعریف کرده است: «شیعه کسانی هستند که به ولایت علی علیه السلام فرزندان معصومش گردن نهاده اند و به امامت آنها اقرار دارند. (۳) و

این مضمون بیان و تعریف محقق اول (۴) است. شیخ در نهاییه و علامه در مختلف، شیعه را به طور مطلق شامل: امامیه، جارودیّه. (۵) کیسانیه (۶) ناووسیّه (۷) فَطَحِیَه (یا أَفطَحِیَه) (۸) و

واقفیّه (۹) دانسته اند. (۱۰) مختار این ادیس نیز همین است. البتّه توضیح داده است که اگر

واقف، خود از یکی فرَق باشد لازم است به فحوای خطاب و شاهد حال، توجه شود. (۱۱) فاضل آبی، تنها اثنی عشریه و گروهی از اسماعیلیّه را ذکر کرده و بقیّه فرق شیعه را

ص: ۱۹۷

۱- تحریر الوسیله: ۲/۷۲.

۲- کشف الرّموز: ۴۸-۲/۴۹.

۳- تاریخ الشیعه: ۳.

۴- نُکَت النّهایه: ۶۶۶.

۵- منسوب به «الجارود زیادبن ابی زیاد» که بر خلاف صالحیه و... به خلافت بلافضل علی علیه السلام بعد از رسول خداص اعتقاد دارند. الملل و النحل، شهرستانی: ۱/۱۵۷؛ کشف الرّموز: ۲/۴۹.

۶- این گروه به کیسان از مِوالی علی علیه السلام که گفته شده شاگرد محمدبن حنفیه بوده است منسوبند و فرقه های گوناگونی هستند، امّا همگی به امامت محمدبن حنفیه اعتقاد دارند و بر این باورند که او نمرده است و دوباره ظهور و مراجعت خواهد کرد. الملل و النحل: ۱/۱۴۷؛ الامام زید: ۱۱۰.

۷- این گروه جعفر بن محمد را زنده می دانند که نمی میرد و ظاهر خواهد شد و اوقائم آل محمد صلی الله علیه و آله است. الملل و النحل: ۱/۱۶۶.

- ۸- این گروه، بعد از جعفر بن محمد به امامت پسر بزرگتر وی، عبدالله اَفطَح اعتقاد دارند. الْمِلَّةُ وَالنَّحْلُ: ۱/۱۶۷.
- ۹- کسانی که بر امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام تَوَقُّف کردند و به امامت امام علی بن موسی علیه السلام مقایل نشدند.
- ۱۰- النهایه: ۵۹۸؛ مختلف الشیعه: ۴۹۴.
- ۱۱- السرائر: ۳/۱۶۲.

فاضل مقداد ضمن نقل اقوالی از تفاسیر شیعه می نویسد: ظاهر این است که شیعه در حقیقت جز بر امامیه اطلاق نمی شود؛ اما در باب وقف، اگر واقف بر مذاهب اطلاع دارد

به مُعْتَقَد او عمل می شود و اگر نه باید از اسم و عنوان (شیعه) پیروی کرد و بدون شک همه کسانی که به امامت بلا فصل علی علیه السلام معتقدند شیعه هستند و لفظ به آنان منصرف می شود. (۲)

صاحب مفتاح بعد از نقل اقوال و بحثی نسبتاً مفصل درباره آنها می نویسد: در هر موردی که فحوا و شاهد حالی باشد بدون شک باید رعایت شود. و این اسم (شیعه) در زمان ما تنها در امامیه اثنی عشریه حقیقت شده است، بلکه حتی به ذهن احدی در این زمان خطور نمی کند که شیعه بر غیر دوازده امامی هم صدق کند. (۳)

چنان که قبلاً نیز اشاره شد، حقیقت این است که نقش عرف، فحوا و شاهد حال را در این مورد نباید نادیده گرفت و این مطلب نسبت به اَحصار و اَحصار گوناگون متفاوت است. امروز در کشور ما (ایران) با اطلاق کلمه «شیعه» ذهن کسی متوجه غیر از شیعیان دوازده امامی نمی شود.

در ضمن نسبت به واژه امامیه، نگارنده به موردی که کسی آن را شامل غیر از شیعه دوازده امامی هم بداند، برنخورده است.

اهل بیت و آل رسول

شیخ (۴) در توضیح «اهل البیت» می نویسد: اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بنی هاشم هستند، یعنی فرزندان ابوطالب، عباس و ابولهب، چرا که هاشم جز از طریق اینان ذریه ای ندارد. شیخ دلیل این مطلب را، اجماع فرقه ذکر کرده است.

وی درباره «آل الرسول» اظهار داشته است: آل رسول (ص) همان کسانی هستند که آنان را در تشهد ذکر می کنیم، و گفته شده که منظور بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اند، و

ص: ۱۹۸

۱- کشف الرموز: ۲/۴۹.

۲- التَّنْقِیح الرَّائِع: ۲/۳۱۷.

۳- مفتاح الکرامه: ۹/۵۴.

۴- المَبْسُوط: ۳/۳۰۲.

بعضی گفته اند: منظور، همه مؤمنین اند، زیرا «آل» هر کس اتباع و پیروان و انصار او

هستند، خداوند می فرماید: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (۱) امّا در نزد ما (امامیه) تنها آل پیامبر (ص) هستند که خداوند درباره آنان فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۲).

هاشمیه

هاشمیه کسانی هستند که از طریق پدر نسب آنها به هاشم می رسد و عناوین دیگری نیز چون «علویّه» «حسینیه» (رضویّه، موسویّه) و... نیز همین طور است، یعنی ملاک، اتصال از طریق پدر است. (۳)

در این جا به مناسبت، به شرح حال و توضیح و تفسیر مذاهب فقهی اسلامی؛ زیدیه، حنفیه، مالکیه، شافعیه، حنابله، ظاهریه به طور مختصر می پردازیم. این کار بدان جهت

است که مطالب فقهی در این کتاب از دیدگاه این مذاهب نیز بررسی شده است؛ لذا توضیح مختصری پیرامون این مذاهب، خالی از فایده نخواهد بود:

زیدیه

شیخ در نهایت، زیدیه را کسانی می داند که به امامت زید بن علی علیه السلام و هر که از

فرزندان فاطمه علیها السلام که با شمشیر (سلاح) قیام کنند، اعتقاد دارند. (۴) شیخ مفید و قاضی ابن بزّاج نیز همین نظر را برگزیده اند، با این تفاوت که مفید، اهل رأی و علم و صلاح بودن را نیز اضافه کرده است. (۵)

ابن ادریس نیز همین بیان را دارد، امّا اضافه کرده است: این امر در صورتی صحیح است که واقف، زیدی باشد و گرنه اگر واقف امامی باشد، به دلیل عدم تحقّق نیت قربت،

ص: ۱۹۹

۱- الغافر، مؤن: ۴۶.

۲- احزاب: ۳۳.

۳- الرّوضه البهیة: ۱/۳۰۲.

۴- النّهایه: ۵۹۸.

۵- مختلف الشیعه: ۴۹۴.

وقف صحیح نخواهد بود. (۱)

البته این بزرگان اشاره ای نکرده اند که آیا زیدیه به امامت علی بن الحسین علیه السلام (امام چهارم) نیز قایل هستند یا نه؟ اما فاضل مقداد تصریح کرده است: این گروه به این

دلیل که امام سجّاد علیه السلام با سیف قیام نکرده است، به امامت وی قایل نیستند. و قول فاضل آبی را (۲) که آنها را معتقد به امامت امام زین العابدین علیه السلام نیز دانسته است، رد کرده و وی را بی خبر از کتب مذاهب و معتقدات دانسته است. (۳)

زید بن علی بن الحسین علیه السلام در سال ۷۶ ه به دنیا آمد و در سنه ۱۲۲ ه، به شهادت رسید. وی از شخصیت علمی و دینی والایی برخوردار بود و همین امر موجب گرد آمدن علما و دانشمندان در اطراف وی شده بود. از شاگردان وی، ابوحنیفه (از ائمه اهل سنت) است که دو سال در محضر وی حاضر می شد. پیروان زید به مجموعه فقهی منسوب به او و... اعتماد می کنند. زیدیه در امامان خویش، اجتهاد را شرط می دانند و فقهای خویش را از اهل مدرسه رأی می دانند.

اولین امام آنها در صنعا، یحیی است که حکومت اهل بیت زیدیه را (در سنه ۲۸۸ ه) در یمن تأسیس کرد و تاکنون امامت زیدیه در فرزندان اوست. وی در نزد زیدیه همانند ابو

حنیفه و شافعی، از ائمه اهل سنت است که زیدیه از او در آرایش تقلید می کنند. (۴)

منابع استنباط در نزد زیدیه عبارتند از: کتاب، سنت (حتی اخبار آحادی که را وی آنها عادل و ثقّه باشد، هر چند زیدی نباشد)، اجماع، فتوای صحابی، قیاس، استحسان و مصالح مُرسَله. (۵)

زیدیه، چنان که صاحب روضات از شریف جرجانی نقل کرده است در فروع، جز در مسائلی اندک به حنفیه شباهت دارند و گرایششان در اصول به اعتزال است. (۶)

حنفیه

حنفیه، کسانی هستند که به مذهب ابوحنیفه، عُمان بن ثابت بن زوطی بن ماه، عمل می کنند. وی در سال ۸۰ ه، در کوفه به دنیا آمد، در همان شهر، علم فقه آموخت و در

ص: ۲۰۰

۱- السرائر: ۱۶۲/۳-۱۶۳.

۲- کشف الرموز: ۲/۵۰.

۳- التَّنْقِیحُ الرَّائِعُ: ۳۱۷/۲-۳۱۸.

۴- أدوار علم الفقه و أطوارُه: ۱۳۷-۱۳۸.

۵- الامام زید: ۳۵۰-۴۵۰.

سال ۱۵۰ هـ، در کوفه وفات کرد.

شاگردان وی حدود پانزده مُسند در حدیث از او روایت کرده اند. مُسند قاضی ابویوسف، متوفای ۱۸۲ هـ، و مسند محمد بن حسن شیبانی، متوفای ۱۸۹ هـ، از جمله این مُسندات است که قاضی القضاة، محمد خوارزمی، متوفای ۶۵۵ هـ، آنها را در کتابهایی واحد جمع کرد و آن را «جامع المسانید» نامید.

امّابن خلدون در مقدمه خود ذکر کرده است که احادیث روایت شده از ابوحنیفه، تنها به چیزی حدود ۱۷ حدیث می رسد.

روش فقهی ابوحنیفه در استنباط احکام

ابوحنیفه در استنباط احکام ابتدا به قرآن استناد می کند، اگر حکم را در قرآن نیابد به سنت متواتر رسول خدا صلی الله علیه و آله یا روایاتی که علمای اُمصار در عمل به آنها اتفاق دارند یا خبری که یک صحابی در حضور جمعی از صحابه نقل کرده و کسی با آن مخالفت نکرده باشد، عمل می کند اگر در سنت هم نیابد به سراغ اجماع صحابه می رود، اگر اجماع هم نبود به قیاس و استحسان متوسل می شود. ابوحنیفه از شاگردان امام باقر علیه السلام و امام صادق (ع) نیز بوده است.

مسائل فقه در نزد حنفیه به سه دسته تقسیم می شود:

۱- اصول: یعنی آن دسته از مسائل که ثقات یا یکی از شاگردان ابوحنیفه، مانند ابویوسف، زُفر، محمد بن حسن شیبانی و... آنها را از وی روایت کرده اند. این مسائل «ظاهر الزّوايه» نامیده می شوند که محمد بن الحسن آنها را در کتابهای شش گانه، معروف به کتب «ظاهر الزّوايه» گرد آورده است.

۲- التّوادر: مسائلی هستند که افراد مورد وثوق، آنها را از ابوحنیفه یا اصحاب او روایت کرده اند، اما روایت آنها مشهور نیست. و آنها را «کتب التّوادر» یا «مسائل التّوادر»

می نامند. کتاب اُمالی محمد فی الفقه از این دسته است.

۳- الفتاوی: فتاوا، مسائلی هستند که در مورد آنها از ابوحنیفه و اصحاب او روایتی نرسیده و مجتهدان متأخر حنفی براساس مذهب ابوحنیفه به آنها فتوا داده اند. گفته

ص: ۲۰۱

می شود: اولین کتاب از این دسته، کتاب التوازل از لیث سمرقندی، متوفای سنه ۳۷۳ هـ، است. (۱)

مالکیه

مالکیه، پیروان مالک بن انس بن مالک هستند. از واقعی حکایت شده که پدر وی از موالی است و انس بن مالک صحابی نبوده است. مالک در سال ۹۳ هـ، در مدینه دیده به جهان گشود. وی در همان جا اقامت کرد و تا زمان مرگ خود (در سال ۱۷۹ هـ) از آن جا کوچ نکرد.

شیخ وی در فقه، امام صادق علیه السلام و ربیعہ الرأی، (تابعی) هستند. مالک از نافع آزاد شده ابن عمر و زُهری حدیث استماع کرده است. او در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله تدریس می کرد و شافعی، عبدالله بن وهب، محمد بن حسن الشیبانی از شاگردان وی هستند. شاگردانش در اجتهاد خویش، گاه با فتاوی او مخالفت کرده اند، اما از دایره قواعد او خارج نشده اند.

مالک در فتاوی خود به کتاب، بعد به سنت، سپس به عمل اهل مدینه تمسک می جست. گاه می شد حدیثی را که اهل مدینه به آن عمل نکرده بودند، رد می کرد. وی در مرحله بعد به قول صحابه که مُسْتَنَد به رأی نبود و سپس به قیاس عمل می نمود. عمل

به مصالح مرسله، استحسان، ذرایع و عرف و عادت رانیز به او نسبت داده اند.

مذهب مالک در شمال آفریقا و آندلس گسترش یافت. وی کتابی به نام «الموطأ» دارد. از ابن فهر حکایت شده است که ؛ مالک اولین کسی است که کتابش را چنین نام

نهاد. قبل از او هر کس کتابی تألیف می کرد آن را «جامع»، «مصنّف» و «مؤلف» می نامید.

نقل شده که در موطأ هفتصد حدیث است که پانصد عدد از آنها در نزد وی صحیح هستند.

ص: ۲۰۲

۱- ادوار علم الفقه و طواره: ۱۴۱-۱۴۴؛ تهذیب التهذیب: ۱۰/۴۴۹؛ روضات الجنّات: ۸/۱۶۸؛ شذرات الذهب: ۱/۲۲۷؛ المنتظم: ۵/۱۸۵؛ الأعلام الزرّکلی: ۹/۴؛ وقیات الأعیان: ۵/۴۰۵؛ ریحانه الادب: ۷/۷۶-۸۱؛ الامام الصادق والمذاهب الاربعه: ۱/۱۶۰-۱۶۳.

عادت وی در این کتاب این است که احادیث را ذکر می کند و مقداری از فتاوی بعضی صحابه و تابعین را به آنها می افزاید. از وی نقل شده است «من بشری هستم که در معرض خطا و صواب هستم، در رأی من بنگرید هر کدام را که با کتاب و سنت موافق نبود، رها سازید».

مشهورترین کتاب در مذهب مالکی، «المُدَوَّنَةُ الْكُبْرَى» است که شاگردش، اسد بن فرات، آن را تدوین کرد و سیخون، آن را مرتب و منتشر ساخت.

معروف است که مالکیه در عقاید، پیرو مذهب اشعری هستند. همچنین آنها را اصحاب حدیث می نامند.

پیروان این مذهب در حال حاضر در مغرب، الجزایر، تونس، طرابلس و کویت زندگی می کنند. (۱)

شافعیه

شافعیه، پیروان ابو عبد الله، محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع هستند. بعضی نسب او را به عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، جد رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسانند. شافعی در سال ۱۵۰ هـ، در غزه دیده به جهان گشود و در سال ۲۰۴ هـ، در مصر وفات یافت در دو سالگی، مادرش او را به موطن آباءش، مکه برد شافعی در آن جا از درس شیخ و مفتی حرم، مسلم بن خالد زنجی و سفیان بن عیینه بهره برد. سپس به مدینه هجرت کرد و در آن جا از محضر مالک بن انس و ابراهیم بن محمد بن یحیی مدنی، از شاگردان امام صادق علیه السلام بهره برد.

در سی سالگی برای ادامه زندگی به یمن رفت، در آن جا به تشیع متهم شد و هارون

وی را احضار و بعد از مدتی او را آزاد کرد و او به محمد بن حسن شیبانی، شاگرد ابوحنیفه پیوست سپس به مکه مراجعت کرد، پس از آن (در سال ۱۹۵ هـ، در زمان خلافت امین) به عراق رفت، در سالهای پایان عمر به مصر سفر کرد و در فسطاط منزل

ص: ۲۰۳

۱- ادوار علم الفقه و اطواره: ۱۵۱-۱۵۴؛ شذرات الذهب: ۱/۲۸۹؛ المنتظم: ۵/۴۲۶؛ الأعلام الزرکلی: ۶/۱۲۸؛ وفيات الاعیان: ۴/۱۳۵؛ الامام الصادق والمذاهب الاربعه: ۱۶۳-۱۶۷.

گزید تا در سنه ۵۲۰۴، چشم از جهان فرو بست.

روش

شافعی در استنباط احکام شرعی

شافعی در استنباط، ابتدا به ظواهر قرآن تمسک می کند (مگر این که دلیلی بر عدم اراده ظاهر قرآن قائم شده باشد) و بعد از قرآن، مستند وی سنت است. او به خبر واحد

ثقه و ضابطه، هر چند غیر مشهور (برخلاف ابوحنیفه) و غیر موافق اهل مدینه (برخلاف مالک)، عمل می کرد. شافعی در مرحله بعد به اجماع و عدم خلاف و بعد از آن به قیاس (اگر علت منضبطی داشت) عمل می نمود.

وی عمل حنفیه را به استحسان سخت رد می کرد و در این زمینه کتابی به نام ابطال الاستحسان نوشت. همچنین عمل مالکیه را به عمل اهل مدینه نکوهش می کرد و عمل به مصالح مرسله را باطل می دانست. او عمل به قول صحابی را منکر شد زیرا احتمال می داد که این قول از روی یک اجتهاد خطا باشد.

شافعی حدیث مرسل را، بجز مراسیل مسیب، رها کرد. او معتقد بود که قوم بر صحت مراسیل مسیب، اتفاق نظر دارند.

مشهورترین شاگردان واصحاب وی ابو ثور است که خود دارای مذهبی خاص شد، اما دوام نیاورد، همچنین احمد بن حنبل، امام حنبلیه، حسن زعفرانی و... از شاگردان شافعی به شمار می روند.

کتاب شافعی «الأم» نام دارد و از غزالی و دیگران نقل شده که نه شافعی، بلکه شاگردش ابویعقوب، مصنف آن است ... مذهب شافعی در حال حاضر در مصر، فلسطین و شهرهای کردنشین و بلاد ارمنی طرفدار دارد. از او نقل شده است «از من تقلید نکنید و اگر خبری صحیح اما با مذهب من مخالف بود از آن پیروی کنید و بدانید که

مذهب من همان است»^(۱)

ص: ۲۰۴

۱- ادوار علم الفقه و اطواره: ۱۵۷-۱۶۰؛ تهذیب التهذیب: ۳۱-۹/۲۵؛ شدّرات الدّهب: ۲/۹؛ المنتظم: ۶/۱۳۷؛ وفيات الاعیان: ۴/۱۶۳؛ الأعلام الزّرکلی: ۶/۲۹۴؛ ریحانه الادب: ۳/۱۶۰؛ الامام صادق والمذاهب الاربعه: ۱/۱۶۸

حنبلیه، پیروان احمد بن حنبل بن هلال شیبانی مروزی هستند که در سال ۱۶۴هـ، در بغداد به دنیا آمد و در سال ۲۴۱هـ، در همان شهر وفات یافت.

او کسی است که شافعی درباره اش می گوید: هنگام خروج از بغداد مردی را افضل وافقه از احمد بن حنبل بر جای نگذاشتم. وی مُسندی را تصنیف کرده است که بیش از چهل هزار حدیث را شامل است و آن را برحسب ابواب فقه، مرتّب نساخته است، یعنی احادیث هر راوی را در یک جا جمع آورده است.

وی قبل از تنقیح و تهذیب این مسند وفات کرد و پسرش بعد از تهذیب و تنقیح، آن را از وی روایت کرد. البتّه پسرش به اضافه کردن بعضی از اخبار جعلی به مُسند احمد متّهم شد. احمد در اصول نیز کتاب «طاعه الرّسول» و «النّاسخ والمنسوخ» و کتاب «العلل» را تألیف کرد.

احمد بن حنبل همان است که، علی رغم مأمون، از قول به خلق (عدم قدمت) قرآن کریم سرباز زد و بر قول خود ایستادگی کرد تا در سال ۲۳۳هـ، متوکّل مردم را در اظهار نظر در این باره آزاد ساخت.

احمد، حدیث را در محضر هیشم بن بشیر و امام شافعی فراگرفت و در فقه بجز جوابهای بعضی از مسائل، کتابی نوشت. نقل است که وی نوشتن فقه را بر شاگردانش حرام ساخت، اما آنها اجابت نکردند و فتاوا و اقوالش را جمع آوری کردند و آنها را اساس مذهب حنبلیه قرار دادند.

روش احمد در استنباط احکام شرعی

احمد بن حنبل در استنباط به نصّ کتاب یا سنّت، حتّی حدیث مُرسَل و ضعیف عمل

می کرد و در مقام تعارض، کتاب را بر سنّت مقدّم می داشت. اگر نصّ نمی یافت به فتوای صحابه در صورت عدم اختلاف، عمل می کرد و اگر صحابه در مسأله ای اختلاف داشتند، قول کسی را که به کتاب و سنّت نزدیکتر بود می گرفت و اگر به چنین قولی دست

نمی یافت خلاف را ذکر می کرد.

نقل شده که او به حدیث مُرسل عمل می کرد و آن را بر قیاس و رأی مقدّم می داشت. البتّه با این شرط که کتاب، سنّت، قول صحابی یا اتفاق با آن حدیث معارض نباشند. در

غیر این صورت به قیاس ذرایع و مصالح مرسله و استحسان روی می آورد. قاعده او در عقود و شرایط اِباحه بود مگر این که دلیلی بر منع قائم شود.

از مشهورترین شاگردانش می توان از احمد بن هانی الأشرم و پسرش عبدالله نام برد. حکایت شده که محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر، وقتی که کتاب اختلاف الفقهاء را

نوشت نام احمد بن حنبل را در آن نیاورد، علّت را که پرسیدند، گفت: «وی تنها محدّث بود (نه فقیه)».

ابن تیمیه و ابن قَیّم به نشر این مذهب کمر بستند و مردم را به تعلیم و تعلّم آن تحریض کردند در آغاز عهد «وّهّایها» این مذهب در «نجد» طرفدار پیدا کرد، سپس در زمان ما همه بلاد حجاز را فراگرفت. از وی نقل شده است که گفت: «در امر دین خود دقّت کنید، زیرا تقلید از غیر معصوم مذموم است».^(۱)

مذهب ظاهری

مذهب ظاهری، همان مذهب داود بن علی بن خلف اصفهانی، معروف به ظاهری است که نامبرده در سال ۲۰۲ هـ، در کوفه متولّد شد و در ۲۷۰ هـ، در بغداد دارفانی را وداع گفت.

او مذهبی خاصّ در پیش گرفت و آن عبارت بود از؛ عمل به ظاهر کتاب و سنّت تا زمانی که دلیلی بر خلاف آن قائم نشده باشد. در این مذهب از علل احکام بحثی نمی شد

و اگر در موردی نصّ یافت نمی شد به اجماعی که از صحابه یا جمیع علما صادر شده بود، عمل می کرد و قیاس، استحسان، تقلید و رأی را بشدّت طرد می کرد و اظهار می داشت: «در عموماًتِ نصوص؛ از کتاب و سنّت، پاسخ همه مسائل وجود دارد».

ص: ۲۰۶

۱- ادوار علم الفقه و اطواره: ۱۶۳-۱۶۶؛ شذرات الذّهب: ۲/۹۶-۹۷؛ المنتظم: ۱۴۸۸؛ وفيات الاعیان: ۱/۶۳؛ ریحانه الادب: ۷/۴۸۳؛ الامام الصادق والمذاهب الاربعه: ۱/۱۶۹.

از او حکایت شده که بعد از عصر خلفای اربعه تحقیق اجماع ممکن نیست، زیرا صحابه به دلیل سیاست و حکومت، پراکنده شدند. ابن حزم گفته است: کسی نمی تواند تابعین را احصا کند و بسیاری از آنچه گفته اند ناشناخته است؛ لذا هر کس ادعای اجماع

آنها را بکند دروغگوست. قول به جواز قضا برای زن، به ظاهری منسوب است.

مذهب ظاهری تا نیمه قرن پنجم استمرار داشت، سپس رو به افول نهاد تا این که ابن حزم اندلسی در قرن پنجم در بلاد اندلس به نشر و دفاع از آن پرداخت و کتاب «الْأَحْكَامُ لِأَصُولِ الْأَحْكَامِ» را در اصول مذهب ظاهری وَالْمُحَلِّي را در فقه مذهب ظاهریه تألیف کرد.

ابن حزم به علمای متقدم سخت تاخته است و کمتر کسی است که از (زخم) زبان او در امان مانده باشد؛ تا آن جا که در حق وی گفته اند: زبان ابن حزم و شمشیر حجاج برادران دو قلو یند. علمای معاصر وی با او به مخالفت و دشمنی برخاستند، قولش را رد

کردند و مردم را از نزدیک شدن به او برحذر داشتند.

وی معتقد است که مذهب حنفی در شرق و مالکی در غرب در آغاز با ریاست و سلطنت جان گرفتند.

ظاهرا این مذهب در اواخر قرن پنجم مندرس گشت. (۱)

«فی سبیل الله»، «فی سبیل الثواب»، «فی سبیل الخیر»

دیدگاه امامیه

شیخ در مبسوط تصریح کرده است: اگر کسی در وقف خود، شرط کند که؛ «فی سبیل الله»، «فی سبیل الثواب» و «فی سبیل الخیر» مصرف شود، ثلث آن مال به مصرف مجاهدان و حج و عمره، ثلث آن به مصرف فقرا و مساکین با تقدیم اقارب (به عنوان

سبیل ثواب) و ثلث دیگر به مصرف پنج مورد از مصارف زکات یعنی، فقرا، مساکین، ابن السبیل، غارمین و رقاب (آزادی بردگان)، به عنوان سبیل خیر، می رسد. وی در پایان، تداخل اصناف سه گانه را تقویت می کند. (۲)

ص: ۲۰۷

۱- آدوار علم الفقه و أطواره: ۱۷۰-۱۷۱؛ ریحانه الادب: ۴۷۴-۷/۴۷۵.

۲- المبسوط: ۳/۲۹۴.

شیخ درخلاف در مورد «فی سبیل الله» می نویسد: باید بخشی از آن را به جهادگرانِ داوطلب داد و بخشی نیز به مصرف حج و عمره برسد، او دلیل این مدّعا را اجماع فرقه ذکر کرده و نیز این که سبیل الله نسبت به همه این موارد عامّ و شامل است. همچنین روایت شده است که رسول خدا به اُمّ معقل اجازه داد بر شتری که شوهرش آن را برای «فی سبیل الله» تصدّق کرده بود، برای سفر حج و عمره سوار شود. (۱)

علامه در مختلف بعد از نقل قول شیخ درخلاف و مبسوط می نویسد: قولِ موجه در نزد من این است که، با ذکر هر کدام از این واژه های سه گانه و یا همه اینها با یکدیگر، (و در هر صورت) می توان آن را در هر موردی که موجب تقرب به خداست، مانند بنای مساجد، پلها، مساعدت به فقرا و مساکین و... به مصرف رسانید. (۲) دیدگاه علامه در قواعد و ارشاد نیز درباره این واژه ها و واژه «وجوه برّ» همین است. وی آن تفاسیل یادشده در نهاییه و خلاف را مطالب مطرح شده از سوی عامّه می داند. (۳)

محقق در شرایع مورد مصرف «فی سبیل الله» راهر چیزی می داند که راهی برای ثواب است، از قبیل، مجاهدان، حجّ، عمره، بنای مساجد، پلها و...

شهید ثانی در ذیل این عبارت توضیح داده است: سبیل خدا همان طریق به او، یعنی طریق به ثواب و رضوان اوست. برای این که مکان برای او محال است بنابراین مصرف وقف بر «فی سبیل الله» نیز هر مصلحتی است که بتوان با آن به خدا تقرب جست. شهید در ادامه، این عمومیت را به مشهور نسبت داده و آن را مطابق عرف و لغت دانسته است. (۴)

اضافه کردن این مطلب نیز خالی از فایده نیست؛ که ذکر مواردی خاصّ چون حجّ و عمره و جهاد در احادیث نبوی صلی الله علیه و آله این تعمیم منافات ندارد؛ زیرا حضرت در واقع در مقام بیان بعضی از موارد مصادیق این واژه ها بوده است.

دیدگاه دیگر مذاهب

زیدیه

ص: ۲۰۸

۱- الخلاف: ۳/۵۴۵.

۲- مختلف الشیعه: ۴۹۶.

۳- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۷.

۴- مسالک الافهام: ۱/۳۵۹.

در البحر الزخار (فقه زیدی) فقرا و مجاهدان داوطلب را که اجرتی ندارند به عنوان مصادیق «فی سبیل الله»؛ خویشان و اقارب راصادیق «سبیل الثواب»، موارد مصرف زکات رابه عنوان مصادیق «سبیل الخیر» و همه مصالح دینی را همانند مساجد، علما، فقرا و ... به عنوان مصادیق «وجوه بزّ» ذکر کرده است. (۱)

حنفیّه

طحاوی در الشّروط الصّغیر (فقه حنفی) نیز مصرف «سبیل الله» را اهل جهاد دانسته و آن را به مالک و ابویوسف نیز نسبت داده است. (۲)

مالکیه، شافعیّه و حنابلّه

مالکیه، شافعیّه و حنابلّه «سبیل الله» را جهاد و (مصرف) مجاهدان دانسته اند. (۳) ابن قُدامه (حنبلّی) نوشته است: اگر مالی را بر «فی سبیل الله» و «سبیل الخیر»، وقف کند

ثلث آن به مصرف مجاهدانی می رسد که حقوقی در دیوان دولت ندارند، هر چند توانگر باشند، وبقیه در هر موردی که دارای اجر و ثواب و خیر باشد به مصرف می رسد. وی ضمن نسبت این قول به اصحاب حنابلّه، برای مختار خود استدلال کرده است که: لفظ، عامّ است و نباید آن را به بعضی از افراد اختصاص داد. لذا اگر به ابواب بزّ هم وصیت یا وقف کند در هر موردی که بزّ و قربت باشد می توان به مصرف رسانید. (۴)

فقرا

اعلام شیعه تصریح کرده اند که اگر کسی مالی را بر «فقرا» وقف کرد به آن دسته از فقرای بلد که حضور دارند منصرف می شود و نیازی به تفحص و جست و جوی کسانی که در بلد حضور ندارند، نیست همچنین واجب نیست منتظر کسانی بماند که حضور

ص: ۲۰۹

۱- البحر الزخار: ۵/۱۵۷.

۲- الشّروط الصّغیر: ۲/۶۶۳.

۳- الفقه الاسلامی و أدلّته: ۸/۲۱۲؛ المدوّنه الکبری: ۴/۳۴۱؛ الخلاف: ۳/۵۴۵ و ...

۴- المغنی: ۵/۳۷۱.

ندارند. محقق در شرایع تصریح کرده است: «هرگاه برفقرا وقف کند به فقرایی که در بلد حضور دارند، منصرف می شود».

شهید ثانی در مسالک در توضیح و توجیه این عبارت می نویسد: ما در جای خودش اثبات کردیم که وقف بر موقوف علیه غیر منحصر، وقف بر جهت مخصوصه (مثل فقر) است نه بر اشخاص آن عنوان، و مورد مصرف آن جهت، کسانی هستند که به آن وصف متصفند (مانند فقر، فقه، علم، و...) از این رو صرف در آمد چنین وقف در مورد همه اشخاص داخل این عناوین، واجب نیست؛ بلکه در صورت انتشار افراد باید به مصرف افراد موجود در بلد رسانید و به دنبال غایبان رفتن (و یا انتظار آنان را کشیدن) واجب نخواهد بود. (۱) علامه در قواعد و ارشاد (۲) محقق ثانی (۳) شهیدین در لمعه و روضه (۴)، فخر المحققین (۵) و ... همین دیدگاه را با استدلال مشابه در کتب خویش آورده اند.

مطلب دیگری که مورد توجه بزرگان قرار گرفته این است که: اگر (در فرض وقف بر فقرا) واقف مسلمان باشد به فقرای نحله و مذهب خودش انصراف خواهد داشت (۶).

شایان یادآوری است که در همه این موارد و موارد مشابه، اگر خطاب و شاهد حال و عرف، اقتضایی داشته باشند، ملاک عمل قرار خواهند گرفت. چه بسا کفاری مالی را وقف کند و شاهد حال، نشانگر این باشد که منظور وی همه فقرا و یا تنها فقرای مسلمین هستند و بر عکس آن نیز ممکن است.

نکته دیگر این که اگر مالی را برفقرا، علما، و عناوینی عام از این قبیل وقف کند، استیعاب (یعنی توزیع در آمد بین همه افراد آن عنوان) واجب نیست، هر چند جایز است. در روایت نوفلی نیز به همین معنا اشاره شده است: «بر تو واجب نیست (لئیس لک) که به

دنبال غایبان بروی» (۷)

اما دلیل اصلی همان است که قبلاً اشاره شد و آن این که در این موارد، در حقیقت بر

ص: ۲۱۰

-
- ۱- مسالک الأفهام: ۱/۳۶۱.
 - ۲- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۹؛ ارشاد الاذهان: ص ۴۵۴.
 - ۳- جامع المقاصد: ۹/۶۹.
 - ۴- الروضه: ۱/۳۰۴.
 - ۵- ایضاح الفوائد: ۲/۴۰۲.
 - ۶- السیرائر: ۳/۱۶۲؛ جامع المقاصد: ۹/۶۹؛ علامه در تذکره: ۲/۴۳۰؛ امام خمینی در تحریر: ۲/۷۱؛ آیه الله خویی در منهاج الصالحین: ۲/۲۴۹؛ آیه الله حکیم در منهاج الصالحین: ۲/۲۵۲ و...
 - ۷- الکافی: ۷/۳۸؛ الفقیه: ۴/۱۷۸؛ وسائل الشیعه: الباب ۸؛ ابواب احکام الوقف، ح ۱.

جهت خاصّ (مثل فقر، علم...) وقف شده است نه برافراد و مصادیق این عناوین. (۱) البته عدم وجوب استیعاب در مواردی است که «موقوفٌ علیهم» غیر محصور باشند. و صاحب جواهر از فخرالمحققین در شرح ارشاد، نقل کرده است که در غیر محصور نیز تا آن جا که میسر است، استیعاب واجب است.

نکته دیگری که صاحب جواهر به آن تصریح کرده این است که: بنا بر عدم وجوب استیعاب اگر در توزیع آن بین «موقوفٌ علیهم» (بدون عذر) تأخیر کرد، ضامن آن خواهد بود. (۲)

در مغنی المحتاج (فقه شافعی) آمده که فقیر در باب وقف همان فقیر در باب زکات است. (۳)

جیران = همسایگان

اشاره

از عناوینی که عموم فقها در باب وقف به توضیح و تفسیر آن پرداخته اند، عنوان «جیران» است. روشن شدن این واژه بجز در باب وقف، در موارد دیگر نیز مفید است. به عنوان نمونه در روایات، نسبت به همسایه سفارشهای اکید شده، و در آن جا نیز محلّ بحث است که حدّ و مرز همسایه تا کجاست.

از مجموع کلمات فقها در این باره استفاده می شود که برای «جیران» سه قول یا سه احتمال وجود دارد:

۱- تا چهل ذراع از هر جانب، همسایه محسوب می شوند.

۲- ملاک و ضابطه در تشخیص این عنوان با عرف است.

۳- تا چهل خانه از هر طرف همسایه محسوب می شوند.

شیخ طوسی در نهاییه و شیخ مفید در مقنعه، احتمال اول را برگزیده اند: هر گاه کسی بر همسایگان (جیران) خود وقف کند و با اسماء و صفات، آنان را مشخص نکند به همسایگانی منصرف می شود که از هر طرف تا چهل ذراع فاصله دارند و کسانی که از این

ص: ۲۱۱

۱- محقق ثانی در جامع المقاصد: ۹/۱۰۰؛ مسالک الافهام: ۱/۳۶۱؛ الزّوضه: ۱/۳۰۴؛ التّنقیح الرائع: ۲/۳۲۸؛ جواهرالکلام:

۲۸/۱۱۵؛ الحدائق النّاضره: ۲۲/۱۹۸ و ...

۲- جواهرالکلام: ۲۸/۱۱۶.

۳- مغنی المحتاج: ۲/۳۸۱.

حدّ فراتر باشند، مستحق نیستند. (۱)

ابن حمزه در وسیله (۲) سلّار در مراسم (۳)، ابن زهره در غنیه، (۴) شهید در دروس (۵) و دیگران نیز همین قول را برگزیده اند. در غنیه برای این نظر ادّعی اجماع شده و مفتاح الکرامه آن را به مشهور نسبت داده است (۶). تذکره آن را مذهب اکثر دانسته است. محقّق ثانی نیز آن را به مذهب اکثر اصحاب و مشهور نسبت داده است. (۷) شهید ثانی می نویسد: من برای این قول، هر چند مختار اکثر است، دلیل و مستندی نیافتم. (۸) علی رغم ادّعی اجماع غنیه، بسیاری از اعلام، قول دوم را برگزیده اند، یعنی ملاک را در تشخیص عنوان «جار» عرف دانسته اند.

علامه در قواعد، محقّق ثانی (۹) محقّق اوّل در مختصر و شرایع (۱۰) شهید در مسالک، (۱۱) علامه در مختلف (۱۲) سبزواری در کفایه، (۱۳) فخرالمحققین (۱۴) از اعلامی هستند که به ملاک

بودن عرف در این مورد تصریح کرده اند. علامه در مختلف (۱۵) و فخرالمحققین در ایضاح (۱۶) برای این قول استدلال کرده اند به این که: در غیر حقیقت شرعیّه، شرع بر عرف، حمل می شود (یعنی میزان و ملاک تشخیص این موضوعات در مواردی که حقیقت شرعیّه وجود نداشته باشد حقیقت عرفیه است). از متأخران، صاحب عروه نیز همین قول دوم را برگزیده است. (۱۷)

و اما قول (یا احتمال سوم): شهید در مسالک، اظهار داشته است که برای این احتمال

قایلی نمی شناسم و گروهی دلیل آن را روایت عامّه از عایشه می دانند که رسول خدا در پاسخ سوال از حدّ جوار (همسایگان) فرمود: «إِلَى أَرْبَعِينَ دَارًا» کلینی نیز در کافی سه

روایت معتبرالاسناد ذکر کرده است که در باب آنها حد جوار تا چهل خانه معین شده

ص: ۲۱۲

۱- التّهایه: ۵۹۹؛ المقنعه: ۶۵۳.

۲- الجوامع الفقهیّه: ۷۷۰.

۳- المراسم: ۲۱۰.

۴- الجوامع الفقهیّه: ۵۴۱.

۵- الدّروس: ۲۹۷-۲۹۸.

۶- مفتاح الکرامه: ۹/۴۳.

۷- جامع المقاصد: ۹/۴۳.

- ٨- مسالك الافهام: ١/٣٥٠.
- ٩- قواعد الاحكام: ٢/٣٩٢؛ جامع المقاصد: ٩/٤٣.
- ١٠- المختصر النافع: ٢٥٧؛ جواهر الكلام: ٢٨/٤٠.
- ١١- مسالك الأفهام: ١/٣٥١.
- ١٢- مختلف الشيعة: ٤٩٤.
- ١٣- به نقل از مفتاح الكرامه: ٩/٥٨.
- ١٤- ايضاح الفوائد: ٢/٣٨٥.
- ١٥- مختلف الشّيعه: ٤٩٤.
- ١٦- ايضاح الفوائد: ٢/٣٨٥.
- ١٧- ملحقات العروه: ٢/٢٢٤.

است. (۱) و اگر این قول شاذ نبود، اخذ و عمل به آن به دلیل کثرت روایات آن از فریقین، نیکو بود. (۲) شهید در دروس از قطب راوندی نقل کرده که در مقام جمع بین قول چهل ذراع و چهل خانه گفته است: منظور از چهل خانه، خانه های کوچک هستند (۳) (که از چهل

ذراع تجاوز نمی کنند).

صاحب حدائق ضمن برگزیدن قول سوم می نویسد: من جز شهید ثانی در مسالک، کسی را نیافتم که به این روایات توجه کرده و آنها را در این مقام مورد بحث قرار داده

باشد. و عجب از شهید است که چگونه به دلیل شذوذ این قول (با وجود روایات معتبر) از آن عدول کرده است. حدائق ادامه می دهد: اختلاف فقها نیز ناشی از عدم وقوف و اطلاع آنان بر این اخبار بوده است و گرنه از آنها عدول نمی کردند. (۴) صاحب جواهر، این روایات را حمل بر تقیه کرده است. (۵)

اگر تحقیق اجماع معتبر بر قول اول ثابت نشود (که اثبات آن مشکل است) و امر بین قول دوم و احتمال (یا قول سوم) دایر شود، به نظر می رسد ترجیح با قول سوم باشد، زیرا رجوع به عرف، متفرع بر عدم حقیقت شرعیه است و با وجود روایاتی که شهید در مسالک به آنها اشاره کرد حقیقت شرعیه ثابت خواهد بود.

چند نکته

۱- در صدق همسایه فرق نمی کند که خانه او ملکی باشد یا عاریه و اجاره ای ... (۶)

۲- اگر خانه دو در دارد که از هر دو تردد دارد از هر دو طرف، همسایه است. (۷)

۳- خانه هایی که در منتهای حده (چهل ذراع یا چهل خانه و...) قرار دارند و از حد بیرون نیستند در عنوان (جار) داخل هستند (۸)

۴- اگر ملاک صدق عنوان، عرف یا چهل ذراع باشد، درآمد وقف بین افراد، بدون توجه به مذکر و مؤنث بودن و یا صغیر و کبیر بودن، به طور مساوی تقسیم می شود، اما اگر ملاک عدد (چهل خانه) باشد. ابتدا حاصل وقف بین خانه ها به طور مساوی تقسیم می

ص: ۲۱۳

۱- وسائل الشیعه: ۴۹۱-۸/۴۸۷.

۲- مسالک الأفهام: ۱/۳۵۰.

۳- الدروس: ۲/۲۹۸.

٤- الحقائق الناضرة: ٢١٠/٢٢-٢١١ .

٥- جواهر الكلام: ٢٨/٤٢.

٦- الحقائق: ٢٢/٢١٤.

٧- الحقائق: ٢٢/٢١٤.

٨- مسالك الافهام: ١/٣٥١، المقنعه: ٦٥٣.

شود، سپس سهم هرخانه بین افراد آن خانه علی السویه توزیع می شود. قولی هم هست که از همان آغاز به حسب افراد، توزیع می شود. (۱)

۵- اگر در خانه ساکن نباشد، چون عرفا، عنوان بر او صدق نمی کند، مستحق نیست و اگر آن را بفروشد از مورد مصرف وقف خارج و مشتری داخل می شود. (۲)

۶- البحر الزخار (در فقه زیدی) خانه های به هم چسبیده به خانه انسان را همسایه محسوب کرده است. وی مدعی است که لفظ «جار» بیش از این را اقتضا ندارد. (۳)

۷- وَهَبَةُ الرَّحِيلِي فِي كِتَابِ خَوِيشِ عَنَاوِينِي رَابِعِ شَرْحِ زِيَرِ تَوْضِيحِ دَادَةِ اسْت:

طُفْلٍ، صَبِيٍّ وَ صَغِيرٍ بِهٖ كَسَانِي اِطْلَاقٍ مِي شُود كِه بَالِغٌ نَشْدَهٗ بَاشُنْد.

شَابِّ: اِز بَلُوغِ تَاجِهَلِ سَالِكِي رَا كَوِينْد. كَهْل: اِز چَهْلِ سَالِكِي تَا شَصْتِ سَالِكِي اسْت. وَ شَيْخِ اِز بَالَايِ شَصْتِ تَا پَايَانِ عَمْرِ اسْت. (۴)

مبحث پنجم: چگونگی مصرف در آمد وقف

اشاره

از دیگر مباحثی که به مبحث موقوف علیّه مربوط است، چگونگی استفاده «موقوف علیهم» از در آمد وقف است. آیا باید این در آمد را به تساوی تقسیم کرد، یا این که سهم

مذکر و مؤنث با یکدیگر تفاوت دارد و یا باید تفصیل داد؟

دیدگاه امامیه

از مجموع اقوال و اباحت فقهای امامیه چنین به دست می آید که اگر واقف، خودش

ویژگی خاص را در نحوه توزیع شرط کرده باشد، اعم از ترتیب، تشریک یا تفصیل و تساوی و... در صورتی که شرط او با شرع و مقتضای عقد وقف منافات نداشته باشد، وفا و عمل به شرط وی لازم است، در غیر این صورت، مقتضای اطلاق در وقف، اشتراک

ص: ۲۱۴

۱- مسالك الافهام: ۱/۳۵۱؛ الحدائق الناضرة: ۲۲/۲۱۴.

۲- مسالك الافهام: ۱/۳۵۱.

٣- البحر الزخار: ٥/١٥٧.

٤- الفقه الاسلامي وادلته: ٨/٢١٢.

ذکور و اناث در وقف و تساوی در توزیع و تقسیم است. شایان ذکر است که در این جهت فرقی نمی کند که «موقوف علیهم» اولاد و ذریّه واقف باشند؛ یا از اقارب و خویشان وی و یا این که اجنبی باشند.

شیخ در نهایت تصریح کرده است که اگر واقف تفضیل بعضی را بر بعضی شرط کرده باشد مطابق شرط او عمل می شود؛ اما اگر چنین شرطی نباشد مذکور و مؤنث به طور مساوی حق دارند. اما اگر بگوید: طبق کتاب خدا وقف کردم، همانند باب ارث ، به مذکور

دو برابر مؤنث می رسد. (۱)

فاضل مقداد، بعد از نسبت دادن این قول به اکثر اصحاب و استناد به اصل عدم تفضیل، از ابن جنید نقل کرده است: در صورت اطلاق نیز باید همانند باب ارث (یعنی برای مذکور دو برابر مؤنث) عمل کرد. ولی حق، قول اکثر است، همانند باب وصیت و اقرار. (۲)

علامه

در مختلف نیز بعد از بیان و استدلالی مشابه فاضل مقداد (که ظاهراً فاضل مقداد نیز این مطلب را از علامه گرفته است) ، می نویسد: دلیل ابن جنید شباهت باب

وقف به باب میراث است و در پاسخ وی اظهار می دارد که به فرض شباهت و وجود جامع، این استدلال، قیاس باطل است، چه رسد به فرض عدم شباهت و وجود فارق. (۳)

شهیدین در لمعه و روضه، شهید ثانی در مسالک، محقق اول در مختصر و شرایع، علامه در قواعد و تذکره، محقق ثانی در جامع المقاصد، ابن ادریس در سرائر، صاحب جواهر و صاحب مفتاح، امام خمینی در تحریر و ... نیز به لزوم رعایت تساوی، در

صورت اطلاق وقف، تصریح کرده اند. البته ابن جنید، همان طور که گذشت، مخالف است. (۴)

ص: ۲۱۵

۱- النهایه: ۵۹۷.

۲- التَّنْقِیحُ الرَّائِعُ: ۲/۳۲۸.

۳- مختلف الشیعه: ۴۹۳.

۴- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۱؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۳۷؛ مختلف الشیعه: ۴۹۳؛ جامع المقاصد: ۹/۱۰۱؛ المختصر النافع: ص ۲۸۵؛ شرائع الاسلام: ۲/۲۱۶؛ التَّنْقِیحُ الرَّائِعُ: ۲/۲۳۸؛ مسالک الافهام: ۱/۳۵۲؛ السرائر: ۳/۱۵۸؛ الروضه: ۱/۳۰۴؛ تحریر الوسيله: ۲/۷۲؛ مفتاح الکرامه: ۹/۶۶؛ جواهر الکلام: ۲۸/۵۰-۵۱.

در جواهر لزوم برتری مذکور را، در صورتی که وقف بر اولاد و ذریّه باشد، به اسکافی

نیز نسبت داده است. اما گویا مخالفت این دو یا چند نفر با اجماع و عدم خلاف چندان ناسازگار نیست.

بنابراین قول مطابق با ادله و اصول، همان قول به تساوی و عدم تفضیل است مگر در مواردی که واقف تصریح کرده باشد.

چند نکته

۱- شهید در دروس ترتیب و تفضیل را قبیح دانسته است. (۱) فیض کاشانی نیز با استناد به نصوص (۲) می نویسد: برتری دادن فرزند یا فرزندان بر بقیه، بویژه در حال بیماری و تنگدستی کراهت دارد، زیرا این امر موجب ایجاد دشمنی و برانگیختن بین فرزندان می شود که به قطع رحم خواهد انجامید. (۳)

این بیان در صورتی که تفضیل بدون هیچ انگیزه و سبب عقلایی باشد و از آن تبعیض بی مورد استشمام شود، جای هیچ بحث و اشکال و تأملی نیست؛ اما در مواردی که انگیزه های شرعی، عقلایی و عرفی در میان باشد مانند رعایت افراد ناتوان، نیازمند و مانند اینها، مسلّم است که قضیه شکل دیگری به خود خواهد گرفت.

۲- همان طور که اعلام، از جمله شهید ثانی (۴) و محقق ثانی (۵) تصریح کرده اند، لزوم رعایت تساوی (و تشریک) مربوط به مواردی است که «موقوفٌ علیهم» محصور و محدود باشند. امّا در صورتی که غیر محصور و منتشر باشند رعایت تسویه (و تشریک)

واجب نیست. دلیلش هم این است که در این فرض «موقوفٌ علیهم» مورد مصرف هستند و به عبارت روشتر وقف بر جهت (فقر، مسکنت و ...) است نه بر اشخاص و مصادیق عنوان .

ص: ۲۱۶

۱- الدروس: ۲/۳۰۰.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۴۴.

۳- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۰۶.

۴- الرّوضه: ۱/۳۰۴.

۵- جامع المقاصد: ۹/۱۰۱.

۳- اگر واقف بگوید: فلان مال را بر زید و مساکین وقف کردم، نصف آن برای زید و نصف از آن مساکین است و اگر بگوید: بر زید و عمرو و مساکین، دو ثلث برای زید و عمرو یک ثلث برای مساکین است. و وجه آن هم این است که عطف با او، مقتضی اشتراک بین امور متعاطفه است و اصل نیز عدم تفاضل می باشد. (۱)

دیدگاه دیگر مذاهب

زیدیه

در البحر الزخار (در فقه زیدی) آمده است: اگر مالی بر فقرا وقف باشد، برای رعایت صیغه جمع سزاوارتر آن است که بین سه نفر به بالا توزیع شود؛ اما در زکات رعایت این

امر لازم نیست (به دلیل سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله). (۲)

حنفیه

ابوزهره که محور بحثش فقه حنفی است، تسویه بین فرزندان را در وقف واجب دانسته است. وی مستند این نظر را حدیث «اغْدِلُوا بَيْنَ آبْنَاءِكُمْ» و ... ذکر کرده است. (۳)

شافعیه

شربینی از فقهای شافعیه نیز مقتضای اطلاق را تساوی می داند، و در ادامه می نویسد: اگر شرط واقف مندرس شود و ندانیم که آیا تساوی وقف کرده یا به نحو تفضیل، چون اولویتی در بین نیست، حکم، همان تسویه است. در همین فرض اگر واقف یا ورثه او زنده باشند به قول آنها بدون سوگند عمل می شود؛ در غیر این صورت به قول ناظر

منصوب از جانب واقف (نه منصوب از جانب حاکم) بدون سوگند عمل می شود. (۴)

حنابله

ص: ۲۱۷

۱- جامع المقاصد: ۹/۱۰۲.

۲- البحر الزخار: ۵/۱۶۶.

۳- محاضرات فی الوقف: ۲۴۱.

۴- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۵-۳۹۶.

از عبارات ابن قدامه استفاده می شود که در مذهب احمد بن حنبل، تفضیل بعضی بر بعضی اگر بدون جهت باشد، مکروه است و اگر به دلیل عیالمند و یا نیازمند بودن فرد یا

افراد برتری داده شده باشند، بلاشکال است. همچنین است اگر برای تشویق بر طلب علم باشد. وی سپس به عمل ابوبکر استناد کرده است که از میان فرزندان خود، نخله هایی را تنها به عایشه اعطا کرد و نیز به حدیث وقف عمر که حفصه را برتری داد. البتّه

مستحبّ است توزیع براساس باب ارث باشد (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ) زیرا مرد در اداره امور زندگی مخارج بیشتری را باید متحمّل شود؛ اما اگر موقوفٌ عَلَیْهِ غیرمحصور باشند، تفضیل و تسویه، هر دو، جایز است. (۱)

توجه به این نکته خالی از فایده نیست که در وقف عمر، تولیت وقف برعهده حفصه گذاشته شد، نه این که عمر او را بر دیگران برتری داده باشد. البتّه به متولّی نیز اجازه

انتفاع از وقف داده شده است.

ص: ۲۱۸

دیدگاه امامیه

تردید نیست که وظیفه همگان، بویژه کسانی که به نحوی با وقف در ارتباطند، این است که از مال موقوف نگهداری و از تلف و ضایع شدن آن جلوگیری کنند.

نگارنده در منابع فقهی به مبحث مستقلی در این باره بر نخورده است؛ اما عیّده ای از اعلام، آن جا که بحث عدم جواز غرس درخت را در مسجد مطرح کرده اند، دلیل این مسأله را تغییر، تصرّف در وقف و اضرار به آن ذکر کرده اند. محقق ثانی از علامه

، در تذکره، نقل کرده است که: در روایات آمده است: غرس درخت در مسجد همانند بستن خوک در آن جاست. (۱) و مفتاح اشاره کرده است: بنابراین در صورت عدم تصرّف به وقف، نباید اشکال داشته باشد. (۲)

ص: ۲۱۹

۱- جامع المقاصد: ۹/۱۱۲-۱۱۳.

۲- مفتاح الکرّامه: ۲/۱۲۳.

فقهای اهل سنت نیز در این زمینه عبارات و بیانات مشابهی را مطرح کرده اند. (۱)

نکته: در مغنی المحتاج (فقه شافعیه) آمده است: مال وقفی در دست موقوف علیّه، امانت است؛ لذا اگر آن را در غیر جهت وقف به کار گیرد، ضامن آن است. (۲)

گفتار ۲- هزینه مال موقوف

دیدگاه امامیه

بدون تردید اگر واقف برای هزینه و مخارج مال وقفی راهی را در نظر گرفته باشد، هزینه های وقف از همان راه تأمین می شود، در غیر این صورت این بحث مطرح می شود که این مخارج بر عهده چه کسی است؟

مفتاح الکرامه، (البته درباره نفقه مملوک) از ارشاد، تبصره، ایضاح، دروس و لمعه، روض و مسالک و ظاهر شرایع و تحریر نقل کرده است که اگر «موقوف علیهم» معین باشند (مثل اولاد و ..) نفقه بر عهده خود آنهاست. (۳) دروس این امر را بر قول به ملکیت موقوف علیّه، متوقف ساخته است. (۴) همین مطلب را محقق ثانی به عده ای از اعلام نسبت داده و خود نیز آن را قول اصحّ شمرده است. (۵)

امّا در صورتی که «موقوف علیهم»، غیر معین و منتشر باشند (مانند: فقرا و ...) هزینه مال موقوف در کسب خود او (یعنی موقوف) است (اگر دارای کسب باشد) در غیر این صورت (مثلاً موقوف انسان نباشد یا دارای کسب نباشد) هزینه آن بر عهده بیت المال است و اگر بیت المال نبود، هزینه وقف، همانند دیگر موارد نیازمند، بر عهده مؤمنان است.

این مباحث در صورتی است که موقوف، عبد و امه یا حیوان باشد؛ اما اگر موقوف، عقار (املاک و اراضی) باشد و واقف هم درباره هزینه آن چیزی معین نکرده باشد، هزینه آن از درآمد وقف، کسر می شود و اگر درآمد وقف برای هزینه و تعمیر آن کافی

ص: ۲۲۰

۱- المغنی: ۵/۳۷۹؛ المدوّنه الکبری: ۴/۳۴۶؛ الشرح الصغیر: ۴/۳۶؛ البحر الزخار: ۵/۱۶۳-۱۶۴ و ...

۲- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۶.

۳- مفتاح الکرامه: ۹/۹۴.

۴- الدروس: ۲/۳۰۴.

۵- جامع المقاصد: ۹/۷۴.

نباشد، اکمال آن بر کسی واجب نیست. (۱)

در قانون مدنی نیز در صورتی که واقف ترتیبی قرار نداده باشد مخارج تعمیر و اصلاح موقوفه و ... بر حق «موقوف علیهم» مقدم شده است. (۲) ظاهر عبارت محقق ثانی و شهید ثانی این است که در این موارد، بین فقها اختلافی نیست.

به نظر می رسد برای رعایت وقف و حفظ آن از تلف شدن، قول به تقدم هزینه آن بر حق موقوف علیه و در صورت کافی نبودن، اکمال آن از بیت المال، بویژه در مواردی که

«موقوف علیهم» معین نیستند، موجه تر باشد.

دیدگاه دیگر مذاهب

وَهَبَهُ الزَّحِيلِي مِي نُوِيَسِد: فقها اتفاق نظر دارند که هزینه و نفقه وقف از درآمد آن تأمین می شود، هر چند درباره شرط واقف و ... اختلافاتی دارند. (۳)

حنفیه می گویند؛ از همان آغاز، هزینه وقف از درآمد آن برداشته می شود، خواه واقف در این باره شرطی کرده باشد یا نه؛ زیرا وقف، صدقه جاریه در راه خداست و این صدقه جز به این طریق جاری نخواهد بود. (۴)

مذهب شافعیه این است که هزینه تجهیز و عمارت موقوف بر اساس شرطی است که واقف کرده است؛ خواه از مال خودش یا از مال موقوف، و اگر شرطی نکرده باشد. هزینه از کسب موقوف (اگر عبد باشد) و یا درآمد آن، و اگر درآمدی هم نداشت تنها هزینه تجهیز آن (و نه عمارت) از بیت المال تأمین می شود. (۵)

دیدگاه مالکیه همان دیدگاه حنفیه است که از همان آغاز، هزینه از درآمد وقف تأمین می شود و گرنه به اتلاف وقف منجر می شود که جایز نیست. (۶)

ص: ۲۲۱

۱- جامع المقاصد: ۹/۷۴؛ الروضه: ۱/۳۰۲-۳۰۳؛ كشف الغطاء: ص ۱۸۳.

۲- قانون اساسی - مدنی: ۱۱۸، ماده ۸۶.

۳- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۱۷.

۴- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۱۷؛ المصطلحات الوقفیه: ص ۲۴۱ از فتح القدير: ۵/۴۳۴؛ المبسوط، سرخسی: ۱۲/۳۲.

۵- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۵؛ المصطلحات الوقفیه: ص ۲۴۱.

۶- الفقه الاسلامی و ادلته: ۷/۲۱۸؛ أسهل المدارك: ۳/۱۰۸-۱۰۹.

حنا بله می گویند: ابتدا باید از شرط واقف پیروی کرد و اگر شرطی نبود، هزینه از درآمد وقف تأمین می شود. (۱)

مبحث دوم: ملکیت در وقف

گفتار ۱- مالک رقبه اموال موقوفه کیست؟

اشاره

از مباحثی که (در باب وقف) غالب، بلکه جمهور اصحاب و نیز فقهای دیگر مذاهب اسلامی به آن پرداخته اند، مبحث ملکیت در وقف است. یعنی این مسأله که؛ اولاً، آیا

وقف تملیک است یا (همانند عتق) تحریر و فک ملک است؟ و ثانیاً به فرض تملیک بودن، تملیک به خداوند است یا تملیک به موقوف علیّه، و یا در این جهت باید بین وقف

بر جهت عام و وقف بر معین تفصیل داد؟ و یا این که اصلاً تملیک نیست و مال وقفی همچنان در ملک واقف باقی می ماند.

بنابراین ظاهراً پنج قول (یا احتمال) در این مسأله قابل طرح است:

۱- بر ملک واقف باقی می ماند و تنها منفعت آن نسبت به او سلب می شود؛

۲- فک ملک است و بعد از وقف (همانند عتق) بلا مالک خواهد شد؛

۳- به «موقوف علیهم» منتقل می شود؛

۴- به خدای متعال منتقل می شود و مالک آن بعد از وقف، خداوند است؛

۵- در وقف بر جهات عامه (مانند مسلمین، فقرا و...) به خداوند و در وقف بر معین (خاص) به موقوف علیّه و در وقف بر مساجد و... فک ملک است.

قبل از پرداختن به این مسأله یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که: در ملکیت موقوف علیّه نسبت به منافع (همان طور که فاضل مقداد (۲) تصریح کرده است) اختلافی نیست، یعنی بعد از انعقاد و تمامیت وقف، منافع مال موقوف به «موقوف علیهم» منتقل

ص: ۲۲۲

۱- المغنی، ابن قدامه: ۵/۳۸۶.

۲- التَّنْقِیحُ الرَّائِعُ: ۲/۳۰۹.

خواهد شد. البته، همان طور که ابن زهره در غنیه (۱) تصریح کرده، مالکیت موقوف علیّه نسبت به منافع در بعضی از موارد، مالکیت انتفاع است، نه مالکیت منفعت.

توضیح: مالکیت منفعت در مواردی است که نظر واقف از وقف، تحصیل درآمد باشد تا در مصارفی معین هزینه شود، مانند وقف بر افراد معین و یا وقف اموالی برای

صرف درآمد و منافع آن در اداره مسجد و مدرسه و... که در این صورت منافع، ملک موقوف علیّه است، ملکیت طلقی که می توان آنها را فروخت و یا به سبب دیگری آنها را به دیگری منتقل ساخت.

مالکیت انتفاع مربوط به مواردی است که نظر واقف از وقف تحصیل درآمد مادی نباشد، مانند احداث مدارس، قناتر و مشاهد و... که مسلمین مالک انتفاع از این موقوفات هستند، نه مالک منافع. لذا حق خرید و فروش، هبه و... را نسبت به آن منافع ندارند. به عبارت دیگر تملیک انتفاع عبارت است از اذن به دیگری برای این که تنها خودش به مباشرت از مالی انتفاع ببرد، مانند اذن در سکناى مدارس و... این اذن ممکن است از طرف خداوند و شارع باشد، مانند اذن به تمتع از طیبات و... و گاه از طرف مالک

یک عین یا منفعت است. (۲)

البته در وقف انتفاع تعبیر به ملکیت انتفاع، شاید خالی از مسامحه نباشد. در این موارد تعبیر به اباحه از تعبیر به تملیک، مناسبتر است. اینک اقوال فقهای مذاهب در مورد اصل مسأله:

دیدگاه فقهای امامیه

شیخ طوسی در خلاف و مبسوط ابتدا زوال ملکیت واقف را مطرح و در خلاف برای آن چنین استدلال کرده است: دلیل ما بر زوال ملکیت واقف یکی اجماع فرقه (امامیه) است و دیگر این که؛ بدون هیچ خلافی با وقف، تصرف واقف در رقبه و منفعت قطع

ص: ۲۲۳

۱- الجوامع الفقهیه: ص ۵۴۱.

۲- احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۱۱۴؛ المصطلحات الوقفیه: ص ۵۳ از الفروق قرافی و مغنی المحتاج: ۳/۲۴۹؛ شهید صدر در پاورقی منهاج الصالحین حکیم: ۲/۲۳۸؛ القواعد والفوائد، شهید: ص ۱۶۰.

می شود و زوال ملک معنایی جز این ندارد. (۱) البته استدلال دوم شیخ در خلاف را می توان به مواردی چون محجورالتصرف (مانند مُفلس)، که از تصرف در رقبه و منفعت

ممنوع است، نقض کرد.

وی آن گاه (در مبسوط) تصریح کرده است که مال موقوف بعد از تمامیت وقف به موقوف علیّه منتقل می شود. گروهی نیز گفته اند: به خدای متعال منتقل می شود. نظر اکثر و به تعبیر مسالک، مشهور فقهای امامیه نیز همین است که با وقف، ملکیت واقف زایل می شود و حتی ابن زهره در غنیه بر این مطلب ادّعی اجماع کرده است. (۲)

ابن ادریس در سرائر، (۳) شهید در دروس، (۴) قطب راوندی در فقه القرآن، (۵) علامه

در ارشاد (۶) و مختلف، (۷)؛ محقق در شرایع (۸)؛ فاضل مقداد در تنقیح (۹) و از معاصران، صاحب عروه؛ (۱۰) امام خمینی، (۱۱) و... به زوال ملکیت واقف و انتقال ملکیت از او تصریح کرده اند. امام خمینی دلیل اصلی این مختار را اجماع می داند و ادامه می دهد: بلکه ظاهراً این مطلب از ضروریات در نزد متشرّعه است. (۱۲)

مسالک برای این مسأله تقریباً همانند شیخ در مبسوط استدلال کرده است که: وقف سببی است که تصرف در رقبه و منفعت را (نسبت به واقف) زایل می کند، لذا ملکیت او هم زایل می شود، و نیز اگر وقف، ملک واقف بود (در موارد بیع) ثمن نیز به او باز می گشت.

از فقهای امامیه، ابوالصّیاح حلبی به عدم انتقال ملک از واقف قایل شده و برای آن به حدیث نبوی صلی الله علیه و آله «حَبَس الْأَصْلَ وَ سَبَلَ الثَّمَرَةَ» استدلال کرده است؛ به این معنا که حبس

مال، بر دیگری موجب خروج رقبه آن از ملکیت حابس نمی شود. (۱۳)

اما حقیقت این است که منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از تحبیس این است که این مال بر ملک

ص: ۲۲۴

۱- الخلاف: ۳/۵۴۰؛ المبسوط: ۳/۲۸۷.

۲- الجوامع الفقهیه: ص ۵۴۱.

۳- السرائر: ۳/۱۵۳.

۴- الدروس: ۲/۳۰۳.

۵- فقه القرآن: ۲/۲۹۱.

۶- ارشادالاذهان: ۴۵۴.

۷- مختلف الشیعه: ۴۹۱.

- ٨- جواهر الكلام: ٢٨/٨٨.
- ٩- التنقيح الرّائع: ٢/٣٠٩.
- ١٠- ملحقات العروه: ٢/٢٣٢.
- ١١- كتاب البيع: ٣/٨٤.
- ١٢- كتاب البيع: ٣/٨٤.
- ١٣- مسالك الافهام: ١/٣٥٦.

موقوف علیہ حبس می شود؛ یعنی برای او ملک طلق نیست، بلکه محبوس است از بیع، هبه و... (لا یباع ولا یوهب ولا یورث)

جالب است که ابوزهره در این باره می نویسد: «قول راجح نزد امامیه همان عدم خروج مال موقوف از ملک واقف است.»^(۱) معلوم نیست ابوزهره این مطلب را از کجا استفاده کرده است. احتمال می رود وی حبس را (که در نزد فقهای امامیه حکمی غیر از وقف دارد) با وقف اشتباه گرفته باشد.

مالکیت موقوف علیہ

ابن ادریس،^(۲) علامه در مختلف^(۳) و ارشاد؛^(۴) محقق در شرایع؛^(۵) فخرالمحققین^(۶) و دیگران نظر شیخ را برگزیده اند؛ یعنی انتقال مال موقوف به «موقوف علیهم». و نیز مسالک این قول را نظر اکثر می داند و حدائق و... آن را قول مشهور دانسته اند.^(۷) صاحب جواهر، امکان ادعای اجماع را نیز مردود نمی داند.^(۸)

گروهی از اصحاب نیز نظرشان این است که ملکیت موقوف علیہ در موارد وقف خاص که موقوف علیه معین است، تمام و بلامانع است؛ امّا در وقف بر جهات عام (مثل مسلمین یا فقرا و...) و مسجد و مانند آن، مالک، خداوند متعال است. شهید ثانی^(۹) و محقق ثانی^(۱۰) این قول را برگزیده اند.

دسته ای دیگر از اعلام، وقف مسجد را فک ملک می دانند (همانند عتق)، امّا در وقف بر معین، مالک را موقوف علیہ و در وقف بر جهات عامه (مثل فقرا و...) مالک را خدای متعال می دانند. علامه در قواعد و شهید در درس، این قول را انتخاب کرده اند.^(۱۱)

ص: ۲۲۵

۱- محاضرات فی الوقف: ص ۱۰۶.

۲- السرائر: ۳/۱۵۳.

۳- مختلف الشیعه: ۴۹۱.

۴- ارشادالآذهان: ۴۵۴.

۵- شرائع الاسلام: ۲/۲۱۸.

۶- ایضاح الفوائد: ۲/۳۹۱.

۷- مسالک الافهام: ۱/۳۵۶؛ الحدائق: ۲۲/۲۲۳.

۸- جواهرالکلام: ۲۸/۹۱.

۹- مسالک الافهام: ۱/۳۵۷.

۱۰- جامع المقاصد: ۹/۶۲.

۱۱- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۴؛ الدروس: ۲/۳۰۲.

دلیل ۱: مال موقوف، مالی است مملوک، زیرا فایده ملک دارد، یعنی ضمان به مثل و قیمت در آن می آید (که از آثار ملک است) و این ضمان برای واقف و غیر او نیست. در نتیجه ضمان برای موقوف علیه است و ملک هم برای او خواهد بود.

این استدلال به ضمان در فرش و لوازم مسجد نقض شده است، یعنی با این که این اموال ملک خداوند هستند، ضمان هم دارند؛ ولی می توان به آن پاسخ داد که همین اموال نیز در حقیقت ملک مسلمین می باشند.

دلیل ۲: اجماعی است که صاحب جواهر، بویژه در موقوف علیه معین، ادعا کرده است

دلیل ۳: می توان ادعای قطع کرد که کیفیت سببیت در همه اقسام وقف، (عام و خاص) یکسان است و بدون تردید در وقف خاص (معین) موقوف علیه مالک است؛ لذا در دیگر موارد نیز ناگزیر باید همین نظر را پذیرفت.

دلیل ۴: مالکیت عناوین کلی در شرع، در مواردی چون باب زکات، خمس، اراضی مفتوحه عنوه، وصیت، نذر،... ثابت است. گذشته از این که هدف و منظور واقف، انتقال ملکیت به موقوف علیه است و؛ «الْوَقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا» (۱) و هیچ یک از انواع وقف (حتی وقف بر جهات عام مثل مسجد) خالی از موقوف علیه نیست.

عدم جواز بیع آن توسط موقوف علیه نیز با ملکیت منافات ندارد، زیرا می بینیم مولی با این که مالک «أم ولد» است، حق فروش آن را ندارد. از این گذشته بیع در وقف در بعضی از موارد توسط موقوف علیه تجویز شده است. (۲)

دلیل ۵: روایت علی بن سلیمان نوفلی است که در پایان آن، امام باقر علیه السلام می فرماید:

«وَهِيَ لِمَنْ حَضَرَ الْبَلَدَ الَّذِي فِيهِ الْوَقْفُ...». فخرالمحققین می نویسد: لام در این جا برای ملک است و نمی توان گفت: منظور حضرت منفعت مال بوده است، زیرا مرجع ضمیر «هی» ارض است که قبلاً در حدیث ذکر شده است. (۳)

ص: ۲۲۶

۱- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۵.

۲- المبسوط: ۳/۲۸۷؛ جواهر الکلام: ۲۸/۹۰-۹۱؛ الحدائق: ۲۲/۲۳۴؛ مسالک الافهام: ۱/۳۵۶ و...

۳- ایضاح الفوائد: ۲/۳۹۱.

ادلّه انتقال به موقوف علیّه در وقف معین همان ادله قول اول است و اما دلایل آنها برای انتقال در جهات عامّ، به خداوند:

۱- در این دسته از اوقاف، نسبت هر یک از مستحقّان به وقف، مساوی است، ملکیت تک تک آنها هم که غیر ممکن است، ملکیت واحد معین هم مستلزم ترجیح بدون مرّحج است، مجموع من حیث المجموع هم نمی تواند مالک باشد، زیرا می بینیم که حاضران به آن اختصاص دارند. در نتیجه باید گفت ملک در این موارد برای خداوند است.

۲- در اوقاف عامّ، تملیک بر وجه قربت است، مانند عتق، لذا باید به خداوند منتقل شود و نیز بیع در این موارد جایز نیست، بنابراین افراد معینی (غیر خداوند) مالک آن

نخواهند بود. (۱)

۳- وقف صدقه است (البته این دلیل، همه انواع وقف را شامل می شود) و همه صدقات ملک خدای متعال هستند. این دلیل را ابن ادریس از بعضی از کسانی که به این قول معتقدند، نقل کرده است و فاضل مقداد (۲) در پاسخ آن می نویسد: کلیت کبری ممنوع است؛ زیرا خداوند می فرماید: «أَنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ...» (۳).

و امّا برای کسانی که چون علامه (۴) در قواعد، در تفصیل خود، وقف مسجد را، مانند عتق، فکّ ملک می دانند به دلیلی خاصّ بر نخوردم. صاحب مفتاح الکرامه ضمن نقل

قول علامه بحثی نسبتاً مفصّل دارد راجع به این که؛ ممکن است منظور مصنّف از فکّ ملک در مسجد، بیان تفاوت بین وقف مسجد و وقف بر جهات عامّ باشد نه این که بخواهد بفرماید، در وقف مسجد ملکیت برای خداوند نیست. (۵)

اما ظاهر عبارت علامه با این توجیه ناسازگار است: «ثُمَّ إِنْ كَانَ مَسْجِدًا فَهُوَ فَكٌّ

مَلِكٍ وَإِنْ كَانَ عَلَى مُعَيَّنٍ فَلَا قَرْبُ أَنَّ الْمَلِكَ لِلَّهِ تَعَالَى» شاید وجه آن، همان تفاوت محسوس و روشنی است که وقف مسجد با بقیه اوقاف دارد.

ص: ۲۲۷

۱- مسالك الافهام: ۱/۳۵۷؛ الحدائق: ۲۲/۲۲۵؛ جامع المقاصد: ۹/۶۲؛ التنقيح الرّائع: ۲/۳۱۰ و ...

۲- التنقيح الرّائع: ۲/۳۰۱.

۳- توبه: ۶۰.

۴- قواعد الاحكام: ۲/۳۹۴.

۵- مفتاح الكرامه: ۹/۷۹.

درباره ملکیت در وقف دیدگاه دیگری نیز هست که بعضی از اعلام متأخر و معاصر همانند صاحب عروه، امام خمینی در البیع و تحریر، آیه الله حکیم در منهاج مطرح کرده اند. امام خمینی ضمن ردّ و تضعیف همه ادله ای که صاحب جواهر برای ملکیت «موقوف علیهم» مطرح کرده، درباره روایاتی که در آنها آمده است: «هِيَ صِدْقَةٌ بَتًّا، بَتْلًا مَبْتُوتَةٌ لَا رَجْعَةَ فِيهَا وَلَا رَدًّا» (۱): «این صدقه ای است قطعی و بریده شده (از مالک) که به هیچ وجه بازگشتی در آن (جایز) نیست»؛ اظهار داشته است:

هر چند صاحب جواهر به این روایات برای انقطاع ملکیت واقف و اثبات ملکیت موقوف علیهم، تمسک کرده است، اما حق این است که اطلاق این روایات اقتضا می کند که منظور، انقطاع مال موقوف به طور کلی باشد، خواه از واقف و خواه از موقوف علیهم،

و گرنه مقطوعیت صدقه از متصدّق اختصاص به وقف ندارد؛ سایر صدقات نیز همین ویژگی را دارند. در نتیجه می توان گفت: وقف (با همه اقسامش) ایقاف عین است برای رساندن منفعت به «موقوف علیهم».

موقوف، بجز در بعضی از موارد وقف منقطع الآخر، از ملک واقف، خارج می شود و داخل ملک «موقوف علیهم» هم نمی شود. (۲)

صاحب عروه نیز ضمن بیان این مطلب اظهار داشته است: این ادعا که ملک بدون مالک، معقول نیست، نیز مدفوع است به این که؛ ما ملکیت آن را قبول نداریم؛ قدر مسلم

این است که مالی است بلا مالک، و این ناممکن نیست. نمونه آن مالی است که مالکش قبل از آن که کسی آن را مالک شود، از آن اعراض کرده است. (۳)

آیه الله حکیم نیز، مال موقوف را از ملک واقف خارج می داند، اما تصریح کرده است که به ملک موقوف علیه وارد نمی شود و در حقیقت، صدقه ای است که در آمد آن ملک موقوف علیهم است (در بعضی از موارد) یا به مصرف جهت موقوف علیها می رسد. (۴)

صاحب حدائق نیز می نویسد: در جهات عامه، مثل فقر یا مصالح مثل مساجد بیشتر از خروج آن از ملک واقف استفاده نمی شود؛ اما این که به خدا یا غیر او منتقل شود از

ص: ۲۲۸

۱- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۴.

۲- البیع: ۳/۸۴-۸۸؛ تحریر الوسیله: ۲/۷۷.

۳- ملحقات العروه: ۲/۲۳۲.

۴- منهاج الصالحین: ۲/۲۵۷.

اخبار به دست نمی آید ولی در مواردی که «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» منحصر است (مثل وقف خاص) مستفاد از اخبار، انتقال ملک، به موقوفٌ عَلَیْهِ است. (۱)

به نظر می رسد در میان اقوال این قول که وقف در همه انواع وقف به «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» منتقل می شود بیش از بقیه اقوال قابل دفاع باشد. در وقفهای خاص که موقوفٌ عَلَیْهِ مشخص است. در وقفهای عام (حتی در مثل مساجد) هم در حقیقت «موقوفٌ عَلَیْهِمْ»، مسلمین هستند. نظیر اراضی خراجیه که ملک مسلمین است.

دلایل آن هم همان ادله ای است که ضمن طرح این قول گذشت و این ایراد که وقف در اوقافِ عام، صدقه و نیز تملیک بوجه قربت است، نیز وارد نیست؛ زیرا صدقه و قربت بودن با تملیک آن به غیر خداوند منافات ندارد. چنان که در باب خمس و زکات در عین قربت بودن، گیرندگان مالک می شوند.

این یک نوع ملکیت خاصی است که مالکان جز در مواردی خاص (که در باب بیع وقف مطرح شده است) حق نقل آن را ندارند.

چند نکته

۱- محقق ثانی اظهار داشته است، منظور از مالی که ملک خدا می شود این نیست که (برای همه) مباح می شود، بلکه به این معناست که این محل، از ملک و اختصاص به آدمیان، منفک می شود. (۲)

۲- شهید در دروس تصریح کرده است: در ملکیت موقوفٌ عَلَیْهِ، نسبت به منافع چون پشم، شیر، اجرت چارپایان ... خلافی نیست و حتی پشم، شیر و ... که در هنگام عقد، همراه موقوف علیه هستند، نیز از آن موقوفٌ عَلَیْهِ هستند، امّا میوه های بر درخت

در هنگام وقف، هر چند نخل تأییر (گردآشانی) نشده باشد، در وقف داخل نخواهند بود. (۳) وقف در این جهت در حقیقت حکم بیع را دارد.

ص: ۲۲۹

۱- الحدائق: ۲۲/۲۲۶.

۲- جامع المقاصد: ۹/۶۵.

۳- الدروس: ۲/۳۰۳.

المصطلحات الوقفیه تصریح کرده است: فقها اتفاق نظر دارند که در وقف مساجد، در صورت تمامیت شرایط آن، مالکیت واقف زایل می شود و هیچ کس - جز خدا- مالک آنها نخواهد بود، زیرا خداوند می فرماید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ» (۱) «و مساجد مخصوص (پرستش) خداست».

اما در غیر مساجد، فقها اختلاف کرده اند که آیا بر ملک واقف باقی می ماند، یا به موقوف علیه انتقال می یابد و یا از ملک واقف خارج می شود بدون این که به ملک کسی داخل شود، بلکه ملکیت بر حکم خدای متعال است؟ (۲)

دیدگاه حنفیه

وَهَبَهُ الزُّحَيْلِيُّ می نویسد: در نزد ابوحنیفه وقف نوعی تبرع است، (عقد) لازم نیست و مال موقوف، ملک واقف است که می تواند هر طور بخواهد در آن تصرف کند. بعد از مرگ واقف نیز این ملک به ورثه او منتقل می شود و هرگاه واقف بخواهد می تواند از وقف خود رجوع کند. (مقداری از این بحث در مبحث لزوم وجواز در وقف گذشت).

البته صاحبین (ابویوسف و محمدبن الحسن)، که فتوای مذهب حنفی نیز بر طبق رأی آنهاست، نظرشان این است که: در صورت صحت وقف، مال از ملک واقف خارج و محبوس بر ملک خدای متعال می شود. (۳) کمال الدین بن همام، از فقهای حنفیه، نظر مالک را پذیرفته است (۴) (که خواهد آمد).

مالکیه

در مذهب مالکیه ملک از واقف خارج نمی شود، اما منفعت آن ملک برای موقوف

ص: ۲۳۰

۱- جن: ۱۸.

۲- المصطلحات الوقفیه: ۲۲۴؛ (از الفروق، قرافی: ۲/۱۱۱)؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۸۹ و ...

۳- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۱۶۹؛ محاضرات فی الوقف: ۹.

۴- محاضرات فی الوقف: ص ۱۰۷؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۱۷۱؛ المصطلحات الوقفیه: ص ۲۲۵ نقل از فتح القدير:

۶/۲۱۰ و ...

عَلَيْهِ لَازِمٌ اسْت. (۱) مختار این همام حنفی چنان که گذشت، روایتی از ابن حنبل و قول مرجوح در نزد شافعیّه نیز همین است.

در الشرح الصّغیر آمده است: ملکیت ذات (عین) مال موقوف برای واقف است و بعد از مرگ وی به وارث او منتقل خواهد شد؛ لذا اگر نیاز به اصلاح داشت، می تواند از اصلاح آن توسط دیگران جلوگیری کند. (۲) برای این قول در منابع یاد شده به حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله: «حَبَسِ الْأَصْلَ وَ سَبَّلِ الثَّمَرَ» استدلال شده است؛ زیرا تحبیس اصل مقتضی استقرار و بقای آن در ملکیت واقف است.

دلیل دیگرشان این است که؛ مقتضای وقف، تصرف در غلات (و درآمد) اعیان موقوفه است و این امر، جز به مقداری که برای استیفای غلات، لازم است، به اعیان سرایت نمی کند. (۳) راجع به حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که مالکیه به آن استناد و استدلال کرده اند، قبلاً نیز اشاره شد که: منظور از تحبیس در حدیث، حبس کردن بر ملک واقف نیست، بلکه حبس کردن بر ملک موقوف عَلَیْهِ است. به عبارت دیگر رسول خدا در مقام بیان عدم خروج ملک از واقف نیست، بلکه در مقام بیان این مطلب است که وقف با صدقه (به معنای خاصّ و متعارف) این تفاوت را دارد که در صدقه، مال محبوس نیست، لذا متصدّق علیه حق بیع، هبه و ... دارد، اما در وقف، مال محبوس است و موقوف عَلَیْهِ دارای چنین حق و اختیاری نیست.

شافعیّه

در مذهب شافعیّه، ملکیت در وقف (معین و وقف بر جهت) به خدا منتقل می شود، یعنی از اختصاص آدمی بیرون می رود و گرنه همه موجودات ملک او هستند. لذا مال موقوف نه ملک واقف است و نه ملک موقوف عَلَیْهِ، امّا منافع بدون تردید مملوک موقوف عَلَیْهِ هستند.

ص: ۲۳۱

۱- محاضرات فی الوقف، ص ۱۰۸؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۶۹؛ الشرح الصّغیر و بُلْغَةُ السّالک: ۴/۳۴؛ الفقه علی المذاهب الخمسه: ص ۵۸۸.

۲- الشرح الصّغیر و بُلْغَةُ السّالک: ۴/۳۴.

۳- محاضرات فی الوقف: ص ۱۰۸؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۶۹؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۱۷۱-۱۷۲؛ الشرح الصّغیر و بُلْغَةُ السّالک: ۴/۳۴؛ اسهل المدارک: ۳/۱۰۳.

۱- وقف صدقه است و صدقه به خدای متعال منتقل می شود (پاسخ به این مطلب قبلاً در بررسی اقوال امامیه گذشت)

۲- واقف با وقف خویش در صدد تحصیل ثواب دائم و مستمر است و این هدف جز با اخراج ملک از خود و ادخال آن در مالکیت خداوند، حاصل نمی شود. (۱)

در پاسخ این دلیل نیز می توان گفت؛ مالکیت غیر خداوند با تحصیل ثواب دائم و مستمر منافات ندارد.

حنابله

در مذهب حنابله در وقف صحیح ملک واقف زایل می شود؛ زیرا وقف سببی است که تصرف (واقف) را در رقبه و منفعت زایل می کند و ملک (ظاهراً در وقف معین و محصور) به «موقوف علیهم» منتقل می شود. (۲) ابن قدامه در مغنی برای این دیدگاه چنین استدلال می کند:

۱- با زوال ملکیت واقف، ناچار می بایست به ملکیت کسی که اهلیت دارد، درآید، همانند بیع و هبه، و موقوف علیّه این اهلیت را دارد.

۲- اگر در وقف، تنها تملیک منافع باشد، همانند عاریه و سئکنی از عقود لازم نخواهد بود و ملک واقف از آن زایل نخواهد شد. (۳)

کیسی برای ملکیت موقوف علیّه (در مذهب حنابله) نشانه های دیگری را ذکر کرده است و آن این که: در وقف با یک شاهد عینی حکم می شود و این از ویژگیهای اموال مملوکه است، همچنین غاصب اموال موقوفه ضامن است و باید عینی یا بدل آن را باز گرداند و این حکم نیز نشانه اموال مملوکه است. (۴) البته روایت مرجوحی نیز از احمد،

ص: ۲۳۲

۱- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۱؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۱۷۱؛ محاضرات فی الوقف: ص ۱۱۰-۱۱۱؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۷۰.

۲- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۷۰؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۱۷۲؛ المغنی: ۵/۳۵۸-۳۵۹.

۳- المغنی: ۵/۳۵۹.

۴- احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۱۷۳.

مبنی بر عدم ملکیت موقوف علیّه، روایت شده است. (۱)

استدلال ابن قدامه به این که تملیک منفعت بدون تملیک عین موجب عدم لزوم عقد است، به اجاره، که تنها تملیک منفعت است، نقض می شود.

ظاهریّه

کیسی در کتاب خود، خروج ملک را از واقف و دخول آن به حکم ملک خدا، از ظاهریّه نیز نقل کرده است. (۲)

گفتار ۲- اجاره وقف توسط موقوف علیّه

دیدگاه امامیه

دیدگاه جمهور فقهای امامیه این است که؛ موقوف علیّه مالک منافع مال وقف است. علامه در قواعد به این مطلب تصریح کرده و در ذیل عبارت قواعد، صاحب مفتاح از دروس، در این مورد، نقل عدم خلاف کرده است و تذکره، مالکیت موقوف علیّه نسبت به منافع را از لوازم «تَسْبِيلُ الْمُنْفَعَةِ» دانسته است. جامع المقاصد این مطلب (یعنی

مالکیت موقوف علیّه نسبت به منافع) را غرض اصلی از وقف ذکر کرده است. (۳)

متفرّع این مسأله، غالب فقها (اگر نگوئیم عموم آنها) حق اجاره مال موقوف را - در مواردی که با شرط واقف مخالف نباشد- برای موقوف علیّه ثابت می دانند و این مطلب از محتوای کلماتشان کاملاً آشکار است.

مسأله ای که ممکن است محلّ بحث و تأمل باشد این است که اگر بعضی از «موقوف علیهم» مال موقوف را برای مدّتی اجاره دهد و موجر قبل از پایان مدّت اجاره،

بمیرد، آیا اجاره باطل می شود یا این که صحیح خواهد بود؟ شایان توجه است که منظور از بطلان اجاره، بطلان آن در صورت عدم اجازه بطن بعدی است. (۴)

ص: ۲۳۳

۱- المغنی: ۵/۳۵۸.

۲- احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۱۷۰.

۳- مفتاح الکرامه: ۹/۸۳؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۸.

۴- شرائع الاسلام: ۲/۲۲۱؛ ملحقات العروه: ۲/۴۰۷؛ جواهر الکلام: ۲۸/۱۱۳-۱۱۴.

غالب فقها در باب اجاره معتقدند، اجاره با موت موجر و یا مستأجر باطل نمی شود، البتّه شیخ در خلاف و مبسوط تصریح کرده است که: موت، اجاره را باطل می کند. (۱) در همان باب اجاره غالباً موردی را که موجر، بطن قبلی و مورد اجاره، مال موقوف باشد، استثنا کرده اند و مرگ بطن موجر را، قبل از انقضای مدّت اجاره، موجب بطلان آن، نسبت به مدّت باقی مانده می دانند. (۲)

در باب وقف نیز فقها به این مسأله پرداخته اند، محقّق در شرایع اظهار داشته است:

هرگاه بطن اوّل مال موقوف را برای مدّتی اجاره دهد، سپس خود در اثنای آن مدّت منقرض شود (در این صورت) اگر (در باب اجاره) موت موجر را مبطل اجاره بدانیم، در بطلان این اجاره (البتّه در صورت عدم اجازه بطن بعدی) بحثی نیست، اما اگر موت موجر را مبطل ندانیم، در فرض مورد بحث، اظهر، بطلان است. (۳)

شیخ در خلاف و مبسوط (۴)؛ علامه در قواعد و فخرالمحققین در ایضاح (۵)؛ شهید ثانی (۶)؛ شهید اوّل در دروس (۷)، محقّق ثانی (۸) و دیگران نیز با عبارات گوناگون قول به بطلان اجاره در بقیه مدّت را تقویت کرده اند.

دلیل بطلان اجاره در این جا (هرچند در باب اجاره، موت موجر را مبطل ندانیم) این است که: بطن بعدی وقف و حق را از واقف می گیرد نه از بطن اوّل و واقف برای بطن اوّل تا بیش از پایان مرگ آنها حقّی قرار نداده است.

به عبارت دیگر حق از بطن اوّل به دیگران منتقل شده است و در حقیقت حقّشان در

هنگام اجاره، مقید به حیاتشان بوده است. بنابراین صحت، منوط به استحقاق آنهاست. از این رو اگر برای مدّتی که عادتاً قطع به عدم بقای خود در آن مدّت دارد، اجاره دهد،

(از همان اوّل) نسبت به مقدار زاید، اجاره باطل و به همان نسبت گرفتن اجرت ممنوع

ص: ۲۳۴

-
- ۱- الخلاف: ۳/۵۵۲؛ المبسوط: ۳/۳۰۱.
 - ۲- تذکره الفقهاء: ۲/۳۲۵؛ ملحقّات العروه: ۲/۴۰۷ و...
 - ۳- شرائع الاسلام: ۲/۲۲۱؛ مسالک الافهام: ۱/۳۶۱.
 - ۴- الخلاف: ۳/۵۵۲؛ المبسوط: ۳/۳۰۱.
 - ۵- قواعد الاحکام: ۴/۳۹۶؛ ایضاح الفوائد: ۲/۳۹۷.
 - ۶- مسالک الافهام: ۱/۳۶۱.
 - ۷- الدروس: ۲/۳۰۶.
 - ۸- جامع المقاصد: ۸۲-۹-۸۳.

در حقیقت ملک «موقوف علیهم» در این جا تام نیست، زیرا باقی بطون نیز در این ملک استحقاق دارند و سبب استحقاق آنها هم اصل صیغه وقف است نه این که آن را از موقوف علیّه سابق دریافت کرده باشند، لذا با مرگ موجر، روشن می شود که حق او به پایان رسیده است در نتیجه، اجاره اش نسبت به بقیه مدت، تصرّف در حق دیگری به شمار می رود و صحّت آن متوقف بر اجازه اوست.

اما اجاره مالک این چنین نیست: مالک حق دارد مال خود را به طور صحیح نقل کند و یا هر طور مایل است آن را تلف کند، وراثت هم تنها نسبت به آنچه هنگام مرگش باقی مانده است حق دارند. در نتیجه با مرگ مالک، روشن نمی شود که او متصرّف در حق غیر بوده است. (۲).

صاحب حدائق بعد از توضیح و تشریح این مطلب و ادله آن، می نویسد: این استدلالها برای تأسیس احکام شرعیته صلاحیت ندارند و باید مطابق نصوص عمل شود و چون در این جا نصّی نیست، لذا مسأله خالی از اشکال نخواهد بود. (۳) صاحب مفتاح از سخن صاحب حدائق انتقاد کرده و یادآور شده است: در این مورد نص وجود دارد (اطلاقات

دال بر عدم بطلان اجاره با موت موجر) اما اصحاب به دلیل وجود ضوابط قطعیه از آن اعراض کرده اند. (۴).

به نظر می رسد؛ اگر در مسأله محلّ بحث، اجماع ثابت نشود (که اثباتش بسیار مشکل است) قول به عدم بطلان اجاره بیشتر قابل دفاع باشد؛ زیرا موقوف علیّه (موجر) مالک

بوده و معلوم نیست که حق بطون بعدی از حق وراثت در صورت مرگ موجر بیشتر باشد.

البته برای رعایت حق بطون بعدی باید اجرت زمان باقیمانده در جهت حفظ حق همه بطون به مصرف برسد.

ص: ۲۳۵

۱- الخلاف: ۲/۵۵۲؛ المبسوط: ۳/۳۰۱؛ جامع المقاصد: ۹/۸۲؛ ایضاح الفوائد: ۲/۳۹۷؛ جواهر الکلام: ۲۸/۱۱۳؛ الزوضه: ۱/۳۰۴ و...

۲- مسالک الافهام: ۱/۳۶۱؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۰۱؛ جامع المقاصد: ۹/۸۲ و...

۳- الحدائق: ۲۲/۲۵۷.

۴- مفتاح الکرامه: ۹/۱۰۲.

نکته دیگر این که اگر موجر مال موقوف، ناظر آن باشد عدّه ای از اعلام به عدم بطلان اجاره تصریح کرده اند؛ زیرا ناظر دارای ولایتی است که موجب تصرّف او در وقف در زمان وجود موقوف علیه می شود، چه رسد به زمان قبل از وجودشان. و در این صورت بطن موجود، مالک تمام اجرت می شود که البته باید به مصارفی برسد که در آنها مصرف همه بطون رعایت شده باشد. (۱)

مسأله دیگر این که اگر مستأجر همه اجرت را به بطن اوّل پرداخته باشد، برای بازپس گرفتن آن به نسبت مدّتی که اجاره در آن مدّت باطل شده است، به ورثه موجر مراجعه می کند. (۲) صاحب جواهر برای این مسأله ادّعی عدم خلاف کرده است.

دیدگاه دیگر مذاهب

فقه‌های مذاهب اتفاق نظر دارند که ناظر (متولّی) در همه اقسام وقف (خیری باشد یا ذری) حق اجاره آن را دارد، زیرا از طرفی ولایت از آن اوست و از طرف دیگر منظور و مقصود واقف از وقف حصول درآمد و اعطای آن به مستحقّین است. مستحقّ وقف تنها در صورتی که ناظر باشد (به وصف متولّی و نه مستحق) حق اجاره مال وقفی را خواهد داشت.

با وجود ناظر، قاضی نیز حق ندارد مال موقوف را اجاره دهد، هر چند متولّی از جانب او تعیین شده باشد. البته از بعضی از فتاوی وجود چنین حقی برای قاضی استفاده

می شود.

بنابراین موقوف علیّه، هر چند مالک منافع وقف است، اما حق ندارد آن را به اجاره دهد، زیرا وی حق دخالت در شؤون وقف را ندارد، البته می تواند عین موقوفه را به دیگری عاریه دهد.

کیسی از فقیهی به نام ابوجعفر نقل کرده است که اگر عین موقوفه، خانه و یا مغازه

ص: ۲۳۶

۱- الدّروس: ۲/۳۰۶؛ جواهرالکلام: ۲۸/۱۱۴؛ ملحقات العروه: ۲/۴۰۷-۴۰۸...

۲- المبسوط: ۳/۳۰۱؛ الحدائق: ۲۲/۲۵۸؛ جواهرالکلام: ۲۸/۱۱۴؛ جامع المقاصد: ۹/۸۲؛ مسالك الافهام: ۱/۳۶۱؛ مفتاح الکرّامه: ۹/۱۰۲؛ ...

باشد و موقوفٌ علیه یک نفر بیشتر نباشد و مال وقفی نیز نیازمند تعمیر نباشد، موقوفٌ عَلَیْهِ می تواند آن را اجاره دهد و تمام درآمد آن را خرج کند؛ اما اگر عین موقوفه زمین زراعی باشد و واقف شرط کرده باشد که مالیات، خراج و دیگر مخارج را بر موقوفٌ عَلَیْهِ مقدم دارند، موقوفٌ عَلَیْهِ حق اجاره دادن عین موقوفه را ندارد، امّا اگر تقدیم عشر و خراج از سوی واقف شرط نشده باشد، قاعدتا باید موقوفٌ عَلَیْهِ مورد بحث حق ایجار داشته باشد و خراج و هزینه های وقف نیز به ذمه او تعلق گیرد(۱)

حکم فسخ اجاره با مرگ موجر

در فقه حنفی عقد اجاره با مرگ متعاقدین یا یکی از آنها به پایان می رسد؛ اما عقد اجاره موقوفه، با مردن موجر، خواه واقف یا متولّی، منفسخ نمی شود و تنها با موت مستأجر به پایان می رسد. همچنین در صورتی که موجر عین موقوفه قاضی باشد، با عزل او

از سمت قضاوت عقد اجاره منفسخ نمی شود.(۲)

مالکیه

مطابق فقه مالکی اگر متولّی از «موقوفٌ عَلَیْهِم» باشد و مال وقفی را اجاره دهد و بمیرد، عقد اجاره پایان می پذیرد؛ اما اگر موجر از «موقوفٌ عَلَیْهِم» نباشد با مردن او عقد اجاره باقی است.(۳)

شافعیه

در فقه شافعی عقد اجاره با مردن متعاقدین یا یکی از آنها منفسخ نمی شود و تا پایان

ص: ۲۳۷

-
- ۱- از حاشیه ابن عابدین: ۳/۵۵۳؛ احکام الوقف، زهدی یکن: ۱۵۳-۱۵۴؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۵۱-۵۲؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۹۰؛ المصطلحات الوقفیه: ص ۲۲ نقل از ردالمحتار: ۳/۳۸۰؛ روضه الطالین: ۵/۳۴۴؛ کشاف القناع: ۴/۲۴۸.
 - ۲- احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۷۶؛ احکام الوقف، زهدی یکن: ص ۱۵۸.
 - ۳- احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۷۸ از حاشیه الدسوقی: ۴/۸۶ و...

مدّت اجاره به قوّت خود باقی است. خواه عین مستأجره ملک طلق و یا موقوفه باشد. (۱)

البته شیخ طوسی در خلاف قول دیگری را نیز از شافعی نقل کرده است که طبق آن اجاره با مرگ موجر (بطن اوّل) باطل می شود. (۲) کیسی (به نقل از مغنی المحتاج و المهذب) چهار صورت را از فقه شافعی نقل کرده است:

۱- متولّی، موقوف علیّه باشد و منحصر به فرد و موقوفه را به اجاره دهد: در این صورت بنا بر یک قول با مردن موجر اجاره به پایان نمی رسد و بطن ثانی اجرت مدّت باقی را از ترکه موجر دریافت می کند و طبق قول دیگر، اجاره به پایان می رسد، زیرا موجر، مالک اجاره بهای زمان بعد از مرگ خود نیست. چون نسبت به آن زمان نه اذن داشته است و نه ولایت.

۲- بطن اوّل عین موقوفه را اجاره دهد: که باز دو قول است: بنا بر یک قول با مرگ موجر، اجاره پایان می پذیرد، چون بطن موجر نه نماینده سایر بطون است و نه ولی آنها.

قول دیگر این است که اجاره باطل نمی شود.

۳- یکی از «موقوف علیهم» متولّی باشد و عین را اجاره دهد و در اثنا بمیرد، که عقد اجاره به نسبت سهمش باطل می شود.

۴- متولّی مال وقفی را به بطن دوم اجاره دهد و بطن اوّل منقرض شود. در این صورت با انقراض بطن اوّل، اجاره منفسخ می شود؛ زیرا بطن دوم نمی تواند هم موجر و هم مستأجر باشد. (۳)

گفتار ۳- شخصیت حقوقی وقف

نکته قابل توجهی که طرح آن در پایان بحث ملکیت در وقف خالی از فایده نیست بلکه ممکن است وجه جمعی بین اقوال در این مبحث باشد این است که؛ ممکن است بگوییم در همه موارد وقف (خاصّ و عامّ) مالک اموال موقوفه، شخص حقوقی است نه

ص: ۲۳۸

۱- مغنی المحتاج: ۲/۳۵۶؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۷۶.

۲- الخلاف: ۳/۵۵۲.

۳- احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۷۷-۷۸ از مغنی المحتاج: ۴/۳۵۶.

این دیدگاه (همان طور که اشاره شد) با قول به این که وقف در همه اقسامش (عام و خاص) به «موقوف علیهم» منتقل می شود، ناسازگار نیست و قابل جمع است. تأکید می شود طرح این مطلب در این جا تنها به عنوان یک احتمال قابل توجه و بحث و بررسی است نه به عنوان یک نظر قطعی.

توضیح: ابتدا واژه «شخصیت حقوقی» و «حقیقی» به طور مختصر توضیح داده می شود، سپس به این مطلب اشاره می شود که کدام عناوین، اشخاص حقوقی هستند که می توانند مالک اموال موقوفه باشند:

«شخصیت حقوقی» و «شخص حقوقی» در برابر «شخصیت حقیقی» و «شخص حقیقی» قرار گرفته است و مقصود از این عنوان آن است که این گونه موجودات اشخاص حقیقی (انسان زنده) نیستند، ولی همچون اشخاص حقیقی، طرف حق و تکلیف و کم و بیش از همان امتیازات و حقوق اشخاص حقیقی بهره مند هستند، در برابر، شخص حقیقی تنها انسان زنده ای است که از حیات مستقل برخوردار است.

در حقیقت، اشخاص حقوقی دارای شخصیتی اعتباری می باشند در حالی که شخصیت اشخاص حقیقی، چنان که از عنوانش پیداست، شخصیتی حقیقی است. حقوق دانان معتقدند؛ در فقه اسلام هرچند از واژه های «شخص» و «شخصیت» حقوقی خبری نیست، اما این نه بدان جهت است که فقها با آن ناآشناوند و واقعیت آن هم وجود ندارد. در فقه اصطلاح «جهت» یا «جهات» عامه جای «شخص حقوقی» و اصطلاح «ذمه» جای «شخصیت حقوقی» را گرفته است و عناوینی چون؛ «دولت»، «مسلمین»، «مساجد»، «مدارس»، «مشاهد مشرفه» و ... از این قبیل اشخاص حقوقی اند که از امتیازاتی چون مالکیت و ... برخوردار هستند^(۱)

با این توضیح می توانیم در باب ملکیت در وقف نیز بگوییم؛ در همه اقسام وقف (عام و خاص) ملک به «موقوف علیهم» منتقل می شود، اما مالک آن، «اشخاص حقوقی» «موقوف علیهم» هستند نه «اشخاص حقیقی» آنان؛ یعنی مالک وقف، شخصیت

حقوقی: «مسلمین»، «فقرا»، «اولاد»، «ذریّه» و ... می باشند که کسانی چون حاکم یا متولی (و در مواردی هر دو) مسؤولیت آن را برعهده دارند.

برای همین است که می بینیم؛ محدوده اختیارات و تصرّفات در اوقاف با اختیارات و تصرّفات اشخاص حقیقی در اموال و املاک خودشان تفاوت می کند و نقل و انتقال و بسیاری از تصرّفات در باب وقف باید با نظارت و ولایت حاکم یا متولی (یا هر دو) صورت گیرد.

شاید بتوان این بیان را وجه جمعی بین اقوال گذشته در این مورد قلمداد کرد و نزاعشان را نیز نزاعی لفظی دانست؛ یعنی منظور کسانی که در اوقاف عامّه، خدای متعال را مالک می دانند، چنین چیزی باشد. البته بحث شخصیت حقیقی و حقوقی از مباحث گسترده است و طرح آن به طور مفصل از حوصله این کتاب بیرون است. همین مقدار نیز برای روشنتر شدن مبحث ملکیت در وقف در پایان مبحث مطرح شد (۱).

نکته دیگر این که در هیچ یک از موادّ قانون مدنی نسبت به شخصیت حقوقی وقف تصریحی دیده نمی شود. دکتر صفّار (۲) علمت آن را این می داند که؛ مقرّرات مربوط به وقف در قانون مدنی از فقه اقتباس شده است و در فقه هرچند بعضی از مصادیق شخصیت حقوقی وجود دارد و فقها نیز با آن مصادیق آشنایی دارند، اما این عنوان نزد آنان ناآشنا بوده است.

به موجب ماده ۳ «قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حجّ و اوقاف و امور خیریه» مصوّب ۶/۱۰/۱۳۶۳ که به تأیید شورای نگهبان رسیده است؛ «هر موقوفه (۳) دارای شخصیت حقوقی است و متولی یا سازمان، حسب مورد، نماینده آن می باشد» (۴).

ص: ۲۴۰

۱- علاقه مندان می توانند به متون حقوقی که به این مهم پرداخته اند از جمله؛ «شخصیت حقوقی» نوشته محمدجواد صفّار؛ «حقوق مدنی» (نوشته امامی)؛ «حقوق مدنی» (مشارکتها، صلح، عطایا (نوشته کاتوزیان) مبحث وقف، مراجعه کنند.

۲- شخصیت حقوقی: ۲۰۹.

۳- این عبارت اوقاف عام و خاص، هر دو، را دربر می گیرد.

۴- شخصیت حقوقی: ۲۰۸.

گفتار ۱- معنای شرط

برای شرط، از لحاظ لغوی و اصطلاحی معانی گوناگونی ذکر کرده اند. در المصطلحات الوقفیه آمده است: شرط در لغت یعنی الزام و التزام شیء در بیع و مانند آن، می گوئیم: «شرط کنذا، اشترط علیه کنذا». جمع آن شروط است و شرایط جمع شریقه است و در اصطلاح، شرط عبارت است از تعلیق یک شیء به شیء دیگر به طوری که وجود شیء اول بر دیگری توقّف داشته باشد؛ مثل این که می گوئیم از شروط موقوف این است که مملوک واقف باشد. یعنی وجود وقف بر تحقق این شرط توقّف دارد. (۱)

شیخ انصاری نیز در مکاسب معانی متعددی برای شرط ذکر کرده است، از جمله: «شرط آن است که از عدم آن عدم مشروط لازم می آید، اما از وجودش وجود آن لازم نمی آید» (۲) که تعبیر دیگری از تعریف قبلی است. شهید اول در قواعد و راغب اصفهانی نیز نظیر همین معنا را برای شرط ذکر کرده اند. (۳) البته توقّف وجود مشروط بر شرط در باب عقود، توقّف تشریحی است نه تکوینی، زیرا اصلاً نفس عقود، تشریحی و اعتباری هستند.

در باب وقف شروط دارای انواعی هستند؛ ۱- شروط معتبر در خود واقف مثل بلوغ و عقل و ... ۲- شروط معتبر در مال موقوف مثل مملوک بودن، عینی بودن و ... ۳- شروط معتبر در موقوف علیه مانند موجود بودن، جهت معصیت نبودن و ... و بالاخره شروطی که واقف آنها را در وقف اعتبار می کند و در حقیقت، عقد وقف را با توجه به آن

شروط می خواهد. گویی واقف تحقق وقف خود را بر این شروط متوقّف می سازد. منظور از «شروط واقف» در این مبحث این گونه از شروط است

ص: ۲۴۱

۱- المصطلحات الوقفیه: ص ۱۴۹، از متن اللغه؛ المعجم الوسیط و التعریفات جرجانی.

۲- مکاسب: ص ۲۷۵.

۳- القواعد و الفوائد: ۱۹، المفردات، ماده «شرط».

از مطالبی که از ظاهر و صریح کلمات و عبارات فقهای فریقین بروشنی استفاده می شود و همه فقها به نوعی بر آن تأکید کرده اند، اهمیت شروط واقف و لزوم رعایت آنهاست.

به تعبیر محمّد جواد مغنیه^(۱) وقف نوعی عطیه و تبرّع است و بدیهی است که انسان عاقل، بالغ، رشید و صحیحی که از تصرف در اموال خویش منع نشده است (و محجور نیست) حق دارد هر مقدار از اموال خود را که بخواهد به هر گونه که می خواهد برایگان (و تبرّعا) به مصرف دلخواه خود برساند. عموماً حتی چون حدیث نبوی صلی الله علیه و آله: «إِنَّ النَّاسَ

مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ»^(۲) و احادیث خاصّی چون: «الْوُقُوفُ عَلَىٰ حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^(۳): مؤید بلکه از ادله فوق العاده مهمّ شروط واقف هستند.

حرّ عاملی می نویسد: «عمل به شرط واقف واجب است و تغییر آن جایز نیست»^(۴). بسیاری از فقها این مطلب را با تعبیر زیر بیان کرده اند.

«نَصُّ (شَرَطُ) الْوَاقِفِ كَنَصِّ الشَّارِعِ»: «نَصُّ (و شرط) واقف، همانند نَصُّ (و شرط) شارع است»^(۵).

و هُبُّ الزُّحَيْلِي عبارت یاد شده را مورد اتفاق نظر همه فقها دانسته و تصریح کرده است که مذاهب بر وجوب عمل به شرط واقف، همانند نَصُّ شارع، وحدت نظر دارند، هر چند دیدگاهها در مدلول و مقدار دلالت آن، مختلف است^(۶).

درباره معنای عبارت فوق، فقها بحثها و مطالب نسبتاً مفصّلی را در کتابهای خود مطرح کرده اند که خلاصه همه آنها سه احتمال زیر است:

۱- از آن جا که این عبارت با تعمیمی که دارد با اصول و قواعد شرعی سازگار نیست، لذا باید بگوییم: منظور از آن همانندی در مفهوم و دلالت است؛ یعنی برای فهم و دلالت

ص: ۲۴۲

۱- الفقه علی المذاهب الخمسه: ص ۵۹۹.

۲- بحار الانوار: ۲/۲۷۲.

۳- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۵.

۴- بدایه النّهایه: ۲/۱۸۴.

۵- الفقه علی المذاهب الخمسه: ص ۵۹۹؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۷۸؛ محاضرات فی الوقف: ص ۱۵۵ و ...

۶- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۷۸- ۱۷۹ از ردّ المحتار: ۳/۴۲۶ و

نصوص واقف، همانند نصوص شارع، ملاک عرف و عادت آن است، بنابراین اگر مقصود وی روشن بود، مطابق آن عمل می شود. در غیر این صورت، عرف و عادت خودش متبّع است. یعنی باید به کمک دیگر عباراتش روشن شود.

۲- احتمال (و قول) دوم این است که منظور از همانندی نصّ واقف با «نصّ» شارع، همانندی در وجوب عمل و لزوم پیروی است. یعنی همان طور که باید از «نصوص» شارع پیروی و مطابق آنها عمل کرد، پیروی از نصوص و شروط واقف نیز واجب است.

۳- نصوص واقف در هر دو جهت یاد شده همانند نصوص شارع است. هم در فهم و دلالت و هم در لزوم پیروی حکم نصوص شارع را دارند. (۱)

چنان که اشاره شد بسیاری از فقها از حمل عبارت یاد شده بر همانندی در لزوم عمل و پیروی، استیحاّش کرده اند؛ زیرا تصوّر کرده اند که در این صورت (به تعبیر ابن تیمیّه به نقل کیسی) کفر لازم می آید. چون واضح است که پیروی مطلق و بی چون و چرا، خاصّ خدا و رسول صلی الله علیه و آله است. اینان تصوّر کرده اند معنای عبارت این است که واقف در عرض شارع و نصّ و شروط او هم در عرض نصّ و شروط شارع است، در حالی که هرگز چنین نیست. معنای این عبارت فقها، که حتماً از روایات و سنّت استنباط شده است، و نیز معنای احادیثی چون: «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقْفُهَا أَهْلُهَا» (۲) این نیست که واقف همانند شارع به طور مطلق و بی چون و چرا، واجب الاطاعه است.

معنای این عبارات و احادیث این است که عمل کردن به شروط واقف (و یا هر عاقد و شرط کننده ای) در محدوده و قلمرو شرع و احکام الهی واجب و لازم است. به عبارت روشنتر شروطی که واقف و یا هر عاقد دیگری در عقد خود، اعتبار و اشتراط می کند در طول شروط و احکام شارع است. چنین نیست که حکم و شرط شارع باشد و حکم و شرط واقف هم در برابر آن واجب الاطاعه باشد. در نتیجه اگر در مورد یا مواردی شرط واقف با شرط و حکم شرع ناسازگار بود، بدون هیچ تردید و شبهه ای حق تقدّم با حکم شارع است و به شرط واقف کمترین اعتنایی نمی شود.

ص: ۲۴۳

۱- الفقه علی المذاهب الخمسه: ص ۵۹۹؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۷۸- ۱۷۹؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۲۲۱ - ۲۲۴؛ احکام الوقف، زهدی یکن: ص ۱۹۸؛ محاضرات فی الوقف: ص ۱۵۵ و...

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۵.

بنابراین شروط واقف برای مشروعیت پیدا کردن و واجب الاطاعه بودن باید شروطی صحیح باشند و صحت آنها مبتنی و متوقف بر تحقق شرایطی است که در بحث بعدی به آن پرداخته می شود.

قبل از ورود به مبحث بعدی که شرایط صحت شروط است، شایان یادآوری است که عموم فقهای امامیه نیز بر لزوم رعایت شروط واقف تأکید کرده اند.^(۱)

گفتار ۳- شرایط صحت شروط

اشاره

فقه‌ها برای صحت و اعتبار شروطی که واقف شرط می کند، شرایطی را مطرح کرده اند که به اختصار بررسی می شود. البته بعضی از این شرایط را بزرگانی چون شیخ انصاری در بحث بیع و خیارات بررسی کرده اند، اما از شرایط، همه و یا اکثر عقود در باب معاملات هستند و در نتیجه وقف را نیز شامل می شوند:

شرط اول: عدم مخالفت با مقتضای عقد

بنابراین اگر شرطی با مقتضای عقد وقف منافی باشد، فاسد است. از این رو اگر شرط کند که «موقوف علیهم» حق استفاده از درآمد وقف را نداشته باشد و شرایطی از این گونه که با مقتضای عقد وقف ناسازگار است، شرط صحیح نخواهد بود؛ اما اگر مثلاً نظارت بر وقف را برای خودش قرار دهد، چون با مقتضای وقف مخالفتی ندارد بلا مانع است.

شیخ انصاری برای عدم صحت چنین شرطی دو وجه (دلیل) ذکر کرده است:

۱- تقیید عقد به چنین شرطی مستلزم عدم امکان وفای به عقد است، زیرا فرض این است که با عقد تنافی دارد؛ لذا یا باید حکم به تساقط عقد و شرط کرد و یا باید جانب عقد را گرفت، زیرا عقد بالذات مقصود است و شرط، تابع می باشد.

ص: ۲۴۴

۱- رکن: المبسوط، شیخ طوسی: ۳/۲۹۵؛ جامع المقاصد: ۹/۳۰؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۳۴؛ الدرر: ۲/۳۰۳؛ کشف الزموز: ۲/۵۲؛ کشف الغطاء: ص ۱۷۹؛ مفتاح الکرامه: ۹/۳۶؛ مکاسب، شیخ: ص ۲۷۵ و...

۲- شرط منافی با مقتضای عقد در حقیقت با کتاب و سنت منافات دارد؛ زیرا کتاب و سنت بر عدم تخلف عقد از مقتضای آن دلالت دارند. از این رو شرط منافی با مقتضای عقد با کتاب و سنت مخالف است.

شرط دوم: اقتران به انشای وقف

منظور این است که شرط، همراه و مقترن با عقد وقف و به عبارت دیگر، در ضمن عقد باشد. بنابراین اگر واقف، بعد از تمام شدن انشای وقف، شرطی را لحاظ و اعتبار کند، لغو است؛ زیرا با تحقق انشا و عقد، عین از ملک او خارج شده است و واقف نیز نسبت به این مال همانند دیگران، اجنبی است. شیخ انصاری متفرع بر این شرط به عدم کفایت ذکر شرط، قبل از عقد نیز اشاره کرده و برای این شرط ادعای عدم خلاف کرده است؛ البته اگر عقد را با بنای بر شرط گذشته جاری سازند ممکن است اشکالی نداشته باشد. (۱)

شهید در قواعد اظهار داشته است: اگر مقتضای عقد از ارکان آن باشد، مانند تسلیم مبیع به مشتری و تسلیم ثمن به بایع، شرط مخالف آن باطل است، اما اگر چنین نباشد مانند لزوم عقد، شرط مخالف آن (مثل اشتراط خیار) باطل نخواهد بود. (۲)

شرط سوم: عدم مخالفت با کتاب و سنت

سومین شرط صحّت شروط این است که با کتاب و سنت و به طور کلی با حکمی از احکام شریعت اسلامی مخالف نباشند. شیخ انصاری اخبار در این باب را مستفیض، بلکه متواتر معنوی دانسته است. از جمله حدیث صحیح نبوی صلی الله علیه و آله که از طریق امام صادق علیه السلام روایت شده است: «مَنْ اشْتَرَطَ شَرْطًا سِوَى كِتَابِ اللَّهِ فَلَا يَجُوزُ ذَلِكَ لَهُ وَلَا عَلَيْهِ» (۳): «هر کس شرطی را که مخالف کتاب خدای عزوجل باشد، شرط کند. آن شرط نه به نفع و نه به زیان او، نافذ

ص: ۲۴۵

۱- کتاب المکاسب: ص ۲۸۲.

۲- القواعد و الفوائد: ۲۹۶.

۳- وسائل الشیعه: ۱۵/۲۹۰.

نخواهد بود». و نیز در صحیحہ حَلَبی آمده است که: «كُلَّ شَرْطٍ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ

مَرْدُودٌ» (۱)

هر شرطی که با کتاب خدا مخالف باشد، مردود است. و نیز در صحیحہ ابن سنان آمده است: «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ إِلَّا كُلُّ شَرْطٍ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَجُوزُ» (۲). «مؤمنان در کنار شرایط خود (ملزم به رعایت آنها) هستند، جز هر شرطی که با کتاب خدا مخالف باشد که (عمل به آن) جایز نیست».

شیخ آن گاه تصریح کرده است که منظور از «کتاب الله» همه احکامی است که خداوند، هر چند با بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر بندگانش واجب کرده است. (۳) بنابراین، اعتبار

و اشتراط هر شرطی که مخالف با حکمی از شریعت مقدس اسلام باشد، در هر عقدی از جمله عقد وقف، جایز نیست و چنین شرطی فاسد خواهد بود.

شرط چهارم: عدم جهالت (معلوم بودن)

از شرایطی که شیخ انصاری برای صحّت شروط در بیع ذکر کرده است و به طور مسلم به باب وقف هم مربوط می شود این است که، شرط مجهول نباشد. (۴) شهید اول در

دروس نیز تصریح کرده است: اگر کسی چنین شرط کند: هر چه را که واقفان در وقف خود شرط کرده اند برای من هم باشد، باطل است و عتّ بطلان، مجهول بودن شرط است. (۵)

دلیل اصلی بطلان شرط مجهول، همان لزوم غرر است، زیرا شرط در حقیقت جزئی از عوضین است و مجهول بودن آن، موجب مجهول شدن عوضین می شود. (۶)

شرط پنجم: جایز بودن نفس شرط

از شرایط صحّت شرط در عقد از جمله عقد بیع، وقف و... این است که آن شرط فی

ص: ۲۴۶

۱- وسائل الشیعه: ۱۲/۳۵۳.

۲- وسائل الشیعه: ۱۲/۳۹۳؛ الکافی: ۴/۴۰۴؛ حدیث ۸؛ صحیح بخاری: ۳/۱۲۰.

۳- کتاب المکاسب: ص ۲۷۷.

٤- كتاب المكاسب: ص ٢٨٢.

٥- الدّروس: ٢/٢٩٦.

٦- كتاب المكاسب: ص ٢٨٢.

نفسه سائغ و جایز باشد، همانند اشتراط حمل خمر و خنزیر و یا معصیت دیگری نباشد؛ زیرا التزام به محرّمات، جایز و نافذ نخواهد بود. برای این که إحلال حرام از

اموری است که قطعاً و مسلماً ممنوع است و در روایات متعدّد نیز به آن تصریح شده است.

البته این شرط و بعضی از شرایط دیگر (و شاید همه) را می توان به همان شرط عدم مخالف بودن با کتاب و سنت باز گرداند؛ اما ویژگیهای خاصّ هر کدام موجب شده است تا جداگانه بررسی شوند. محمّد تقی خوئی در کتاب خود در مورد شرایط صحّت شروط، ضمن بیان شرایط یاد شده، مباحث مفیدی را ارائه داده است.^(۱)

بزرگانی چون کاشف الغطاء^(۲) برای شرایط فاسد مصادیقی را ذکر کرده اند، از جمله:

۱- شرطی که مقتضی فساد آن در بعضی از «موقوف علیهم» است مانند شرط دخول خودش در ضمن «موقوف علیهم». ۲- شرطی که متضمّن رجوع منفعت وقف به واقف باشد. ۳- شرطی که مقتضی قَدْح و اضرار به بعضی از شرایط وقف (مانند اقباض) باشد. مثل این که شرط کند بر بقای وقف در دست خود و عدم اقباض آن به موقوف علیّه

و مصادیق دیگری که همه آنها از مواردی که ذکر شد، خارج نیستند. ابن ادریس در سرائر، شهید در دروس، علامه در قواعد و محقّق ثانی در جامع المقاصد، فاضل آبی در کشف الرّموز، صاحب جواهر و صاحب مفتاح، صاحب حدائق، سبزواری در کفایه و مغنیه در الفقه علی المذاهب الخمسه، با عباراتی مشابه به تمام یا بعضی از این شروط تصریح کرده اند.^(۳)

روشن است که در وقف اشتراط همه شروطی که از دایره شرایط فاسد و ممنوع (که ذکر شد) خارج باشد، جایز و وفای به آنها لازم است. فقهای دیگر مذاهب نیز اجمالاً برای صحّت شروط واقف، شرایط یاد شده را پذیرفته اند.

زیدیه برای صحّت شروط واقف قصد قربت را شرط دانسته اند.

ص: ۲۴۷

۱- الشّروط: ۱/۱۴۲-۱۷۰.

۲- کشف الغطاء: ص ۱۷۹.

۳- السّرائر: ۳/۱۵۷؛ جامع المقاصد: ۹/۳۰؛ کشف الرّموز: ۲/۵۲؛ جواهر الکلام: ۲۸/۱۰۸-۱۰۹؛ مفتاح الکرامه: ۹/۳۶؛ قواعد الاحکام: ۲/۳۸۹؛ ایضاح الفوائد: ۲/۳۸۳؛ مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۶؛ الفقه علی المذاهب الخمسه: ص ۶۰۰ و...

محمد ابوزهره بعد از ذکر اهمّیت نصّ و شرط واقف می نویسد:

با همه اینها و در عین حالی که در وقف اراده و شرط واقف محترم است، لازم است این شروط به احکام شرع مقید شود. بنابراین نباید مصرف وقف منهی عنه باشد یا در وقف شرطی اعتبار شود که با صریح امر یا نهی شارع مخالف باشد.

وی این مطلب و نظایر آن را از حنفیه، مالکیه، شافعیّه، حنابله و ظاهریه، نقل کرده است. (۱)

توضیح: حنفیه شروطی را که مخالف با نصّ قانونی و یا معارض با مصلحت وقف و یا مستحقّین باشد باطل می دانند؛ مثل این که مالی را بر اولاد خود وقف کند و شرط نماید که حکام به هیچ وجه حق دخالت و یا نظارت در امور نظار و موقوفه را ندارند.

چنین شرطی باطل و بی اثر است. (۲)

مالکیه معتقدند؛ شروط واقفین در صورتی دارای اعتبار و ارزش هستند که جایز و مشروع باشند؛ لذا اگر شرطی به موجب نصّ، جایز بود عمل به آن لازم و عدول از آن ممنوع است.

حنابله هر شرط مباحی را جایز می دانند، اما ابن تیمیه حنبلی می نویسد: رعایت شرایط واقف اگر قربت و طاعت برای خدا و رسول باشد، صحیح است و گر نه شرط، هر چند مباح باشد، لازم نخواهد بود. وی در ادامه آورده است: اگر عمل مشروط در عقود از منفعت در دین یا دنیا خالی باشد، باطل است؛ زیرا شرطی است که در کتاب خدا نیست. (۳) نکته قابل توجه این که ابن تیمیه در صحت شروط واقف قصد قربت و طاعت را نیز معتبر دانسته است.

کیسی (۴) می نویسد: شافعیه شرطی را که مخالف نصّ شرعی نباشد، اگر مصلحت وقف یا موقوفه علیّه در آن منظور شده باشد، لازم الوفا می دانند، هر چند در این که کدام شرط دارای مصلحت یاد شده هست و کدام نیست اختلاف نظر دارند.

ص: ۲۴۸

۱- محاضرات فی الوقف: ص ۱۵۵-۱۵۹.

۲- رک: احکام الوقف، زهدی یکن: ص ۱۹۸ به بعد، الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۱۸۱؛ المصطلحات الوقفیّه: ص ۱۵۰ از کشاف القناع: ۴/۲۵۱؛ فتح القدیر: ۵/۶۰.

۳- الفتاوی الکبری: ۴/۱۳.

۴- احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۲۱۴-۲۲۰.

ظاهریه به اصل حَظَر (منع) عقیده دارند می گویند: هیچ شرطی جز در مواردی که صحت آن به موجب نصّ اعلام شده است، واجب الوفا نیست؛ آنها وقف بر نفس و وقف بر «مَنْ أَحَبَّ» را صحیح می دانند، زیرا شرعا مجاز اعلام شده است؛ اما وقف بر

بعضی از اولاد را در صورت محروم ساختن بعضی دیگر و وقف بر فقط پسران را لغو و بی اثر می دانند. (۱)

گفتار ۴- بعضی از مصادیق شروط واقف

اشاره

در بحث گذشته ملاکها و شرایط صحت شروط واقف بررسی و نیز توضیح داده شد که هر شرط از واقف که همه این ملاکها را دارا باشد، صحیح و لازم الوفاست. اکنون به ذکر و بررسی چند مصداق از مصادیق شروط واقف که مورد توجه جمهور فقها قرار گرفته اند می پردازیم:

۱- شرط عود مال موقوف به واقف در صورت نیاز

شهید در دروس می نویسد: اگر واقف شرط کند که در صورت نیاز، مال وقفی به او بازگردد، در روایت (۲) آمده است که این شرط نافذ است و می توان به آن عمل کرد. البته احتمال می رود منظور روایت از نیاز، حالتی باشد که مال واقف کفاف هزینه سال او رانکند و ناچار به سؤال از دیگران شود. در نتیجه اگر نیازمند شد، به او باز می گردد و اگر قبل از نیاز مرد، میراث وی خواهد بود. (۳) محقق ثانی یادآورده شده است که اصحاب در این مسأله دارای سه قول هستند:

قول اول: صحت شرط و عقد؛ لذا اگر نیازمند شد و رجوع کرد، مال به ملکش برمی گردد و اگر تا زمان مرگ رجوع نکرد وقف نافذ و لازم می شود. این قول مختار سید مرتضی در انتصار است. سید برای این مسأله ادعای اجماع طایفه را کرده و شهید ثانی در مسالک آن را مختار معظم (اصحاب) دانسته است. علامه در مختلف نیز این نظر را

ص: ۲۴۹

۱- المحلّی: ۹/۱۷۵.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۷.

۳- الدروس: ۲/۲۹۲.

برگزیده است. دلیل این قول عموم: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۱)، «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» (۲)؛ «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا» (۳) و در روایت اسماعیل بن فضل از امام صادق علیه السلام است که؛ امام علیه السلام در پاسخ سؤال اسماعیل در این باره، فرمود: «در صورت مرگ واقف، آن مال، میراث وی خواهد بود» (۴)

قول دوم: بطلان شرط و عقد است. شیخ در مبسوط (۵)، ابن ادريس حلی (۶) و محقق در مختصر (۷) این قول را برگزیده اند. صاحب حدائق نیز ضمن تضعیف قول اول برای این قول استدلال کرده است به این که؛ این شرط با مقتضای عقد وقف منافی است، زیرا وقف بعد از تمامیت به هیچ وجه و در هیچ حالی به مالک بر نمی گردد. (۸) فاضل مقداد نیز در مقام تضعیف قول اول اظهار داشته است: وفای به عقود و شرط تنها در صورت صحت عقد و شرط لازم است و صحت چنین شرطی ثابت نیست، زیرا محل نزاع و اختلاف همین است. فاضل آبی نیز این شرط را مخالف مقتضای وقف (یعنی تأیید) دانسته و قایل به بطلان شده است. (۹)

قول سوم: قول سوم این است که شرط، صحیح و عقد هم به عنوان حبس (ونه وقف) نافذ است. بسیاری از اعلام، از جمله، علامه در تذکره (۱۰) و برخی دیگر از اعلام (۱۱) و ... این قول را اختیار کرده اند.

دلیل قول سوم این است که وقف و حبس (در تحبیس عین و تسبیل منفعت) مشترکند و از آن جا که صحت وقف در این فرض با مقتضای وقف، که تأیید و دوام است، منافات دارد، لذا بر فرد دیگر، که حبس است، حمل می شود. روایت اسماعیل بن فضل را هم (که در ضمن بیان اول گذشت) می توان بر همین قول سوم حمل کرد. (۱۲)

ص: ۲۵۰

۱- مائده: ۱.

۲- وسائل الشیعه: ۳۵۳/۱۲-۳۰۵.

۳- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۵.

۴- جامع المقاصد: ۹/۲۸؛ مسالك الافهام: ۱/۳۵۴؛ الانتصار الجوامع الفقهيّة: ص ۱۹۲.

۵- المبسوط: ۳/۳۰.

۶- السرائر: ۳/۱۵۶.

۷- المختصر النافع: ص ۲۲۵.

۸- الحدائق: ۲۲/۱۶۷.

۹- كشف الرموز: ۲/۴۶.

۱۰- تذکره الفقهاء: ۲/۴۳۴.

۱۱- جامع المقاصد: ۹/۲۸؛ جواهر الکلام: ۲۸/۷۲؛ فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع: ۳/۲۹۷.

۱۲- جامع المقاصد: ۹/۲۹؛ مسالك الافهام: ۱/۳۵۵.

ملاحظه‌البته اگر در مبحث شرط تأیید در وقف (که بحث آن در مبحث شرایط وقف گذشت) کسی تأیید را شرط نداند و وقف موقت را صحیح و نافذ بداند، در این جا بدون اشکال می‌تواند قول اول را انتخاب کند؛ اما اگر در وقف، دوام را شرط بدانیم، شرط

بازگشت وقف به واقف بامقتضای وقف منافی خواهد بود و در نتیجه فاسد و باطل می‌شود.

بنابراین به نظر می‌رسد، در میان این اقوال سه گانه قول سوم، اقرب الاقوال باشد؛ زیرا می‌توان آن دو قول دیگر را نیز به این قول بازگرداند؛ یعنی می‌توان گفت: همه آنها که

شرط و عقد را باطل می‌دانند، منظورشان بطلان شرط و عقد به عنوان وقف است (نه حبس) و کسانی که عقد و شرط را صحیح می‌دانند، منظورشان صحت شرط و عقد حبس است.

عبارات اصحاب نیز احتمال این جمع و محمل را می‌دهند. به عنوان مثال، شیخ در مبسوط می‌نویسد: در صورت چنین شرطی وقف باطل است. (۱) و در برابر، مفید اظهار داشته است: هر گاه واقف در وقف خود شرط کند که در صورت نیاز، مثل فقر، آن را بفروشد و بهایش را صرف مصالح خود کند، چنین حقی را دارد. (۲) و مشابه همین عبارت را سلار در کتاب خود آورده است. (۳) می‌بینم که نه عبارت شیخ بر عدم تحقق حبس دلالت دارد و نه عبارت مفید بر تحقق عقد وقف. از این رو جامع بین همه اقوال، همان قول به

صحت شرط و عقد به عنوان حبس است.

۲- شرط خیار

علامه در تذکره و قواعد تصریح کرده است که اگر واقف برای خود خیار شرط کند، شرط و وقف هر دو باطل است؛ زیرا وقف از ازاله ملک و نقل آن به خدای متعال و یا

«موقوف علیهم» است و در هر دو صورت این شرط با مقتضای وقف منافات دارد و مُفسِد است. فرق این مورد با مورد قبلی (یعنی شرط عود، در صورت نیاز) این است که

ص: ۲۵۱

۱- المبسوط: ۳/۳۰۰.

۲- المقنعه: ۶۵۲.

۳- المراسم: ص ۲۰۰.

در فرض قبلی، شرط عود منافی وقف بود و با حبس منافاتی نداشت، اما در فرض مورد بحث، شرط خیار با حبس نیز منافات دارد؛ زیرا حبس تا مدتی معین لازم است در حالی که مقتضای شرط خیار، تزلزل عقد وقف از همان زمان تحقق وقف است. (۱)

شهید نیز در دروس به بطلان وقف، با چنین شرطی تصریح کرده است. (۲) در مفتاح الکرامه قول به بطلان را از شرایع، مسالک و سرائر نیز نقل کرده و ادامه داده است: می توان این دیدگاه را به همه کسانی که تعلیق بر شرط را موجب بطلان می دانند، نسبت

داد. (۳)

اگر صاحب مفتاح، قول به بطلان را دیدگاه همه کسانی می دانست که «تأیید» را در وقف شرط می دانند مناسبتر بود. زیرا تنافی این شرط با «تأیید» بیشتر از تنافی آن با شرط «تنجیز» است.

۳- شرط اخراج موقوف علیه

بطلان چنین شرطی مورد اتفاق فقهای امامیه است. شیخ در مبسوط تصریح کرده است: اگر واقف شرط کند که هر که بخواهد از وقف خارج کند ... باطل است، زیرا واقف برای خود، تصرف در ملک دیگران را شرط کرده است، و در این مسأله خلافی نیست. (۴) عموم فقهای امامیه در این مورد به بطلان وقف قایل شده اند. شهید در مسالک (۵) آن را موضع وفاق فقها دانسته و صاحب جواهر ادعای نفی خلاف کرده است. (۶) محقق ثانی

در ذیل عبارت علامه: «وَلَوْ شَرَطَ إِخْرَاجَ مَنْ يُرِيدُ بَطْلًا» برای این قول چنین

استدلال کرده است: بنای وقف بر لزوم است و شرط اخراج کسانی که واقف بخواهد، با این لزوم که مقتضای وقف است منافات دارد و در حقیقت به منزله اشراط خیار است. (۷)

ص: ۲۵۲

۱- تذکره الفقهاء: ۲/۴۳۴؛ قواعد الاحکام: ۲/۳۸۹.

۲- الدروس: ۲/۲۹۲.

۳- مفتاح الکرامه: ۹/۳۵.

۴- المبسوط: ۳/۳۰۰.

۵- مسالک الأفهام: ۱/۳۵۵.

٦- جواهر الكلام: ٢٨/٧٥.

٧- جامع المقاصد: ٩/٣١.

آیا واقف می تواند شرط کند هر که را بخواهد یا کسانی را که متولد می شوند در وقف داخل کند؟

علامه در تذکره (۱) و قواعد (۲) محقق در شرایع (۳)، شهید ثانی در مسالک (۴) و بعضی دیگر

به جواز و صحّت چنین شرطی تصریح کرده اند. صاحب ریاض برای صحّت این شرط ادعای عدم خلاف کرده است. برخی از این اعلام (مانند محقق در شرایع و علامه در تذکره) اظهار داشته اند: فرقی نمی کند که وقف بر اولاد باشد یا غیر آنها. صاحب ریاض می نویسد: گویا دلیل این قول همان عموم امر به وفای به عقود و: «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا» (۵) باشد؛ چرا که این عموم در این مورد معارضی هم ندارند (۶). و به تعبیر

شهید در مسالک؛ این شرط با مقتضای عقد هم منافات ندارد. (۷)

شیخ طوسی در مبسوط، شرط ادخال را، همانند شرط اخراج موجب بطلان وقف دانسته است؛ زیرا این شرط، تصرّف در ملک دیگران است. (۸) در جامع المقاصد نیز قول به بطلان را به شهید در دروس نسبت داده است. محقق ثانی سپس در پاسخ این اشکال

که: ادخال کسانی که واقف اراده می کند، مقتضی نقصان حصّه «موقوف علیهم» است لذا

موجب بطلان می شود، می نویسد: اولاً وقتی عقد متضمّن این شرط شد، «موقوف علیهم» جز با همین شرط حقی نخواهند داشت و استحقاقشان بر طبق این شرط است.

ثانیا وقف در حق «موقوف علیهم» فی الجملة واجب و لازم است (نه به طور مطلق)، اما در تعیین مقدار نصیب، قطعا چنین نیست. لذا می بینیم، اگر کسی بر افرادی و

اولاد آنها مالی را وقف کند، بدون تردید بعد از پیدایش اولاد از سهم و نصیب پدران کاسته می شود و این نقص، به لزوم وقف آسیبی نمی رساند. (۹)

ص: ۲۵۳

۱- تذکره الفقهاء: ۲/۴۳۵.

۲- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۰.

۳- شرائع الاسلام: ۲/۲۱۷.

۴- مسالک الافهام: ۱/۳۵۵.

۵- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۵.

- ٦- رياض المسائل: ٢/٢٨.
- ٧- مسالك الافهام: ١/٣٥٥.
- ٨- المبسوط: ٣/٣٠٠.
- ٩- جامع المقاصد: ٩/٣١-٣٢.

به نظر می رسد در این جهت که بین شرط ادخال و اخراج فرقی نیست حق با شیخ (در مبسوط) باشد، اما در حکم مسأله حق با محقق ثانی باشد، البتّه در هر دو شقّ مسأله

(شرط اخراج و ادخال)؛ زیرا عقد با توجّه به همه شرایط مشروع لازم است نه به طور مطلق. ضمناً باید توجه داشت که اگر اجماع معتبری در این مورد محقق باشد (که البتّه مشکل است) مسأله شکل دیگری پیدا می کند.

در این جا به چند فرع که بر مباحث گذشته مترتب هستند اشاره می شود:

۱- اگر با ذکر اوصاف، اخراج بعضی از «موقوف علیهم» را شرط کند، مثل این که بگوید: هر کدام از آنها که ازدواج کرد حَقّش ساقط است، به این شرط عمل می شود. البتّه اگر دوباره واجد آن صفت شد حَقّش نیز باز می گردد. زیرا این از شروطی است که با

مقتضای عقد منافاتی ندارند. (۱)

۲- شهید در دروس و شهید ثانی در مسالک یادآور شده اند: اگر واقف شرط کند که برای پرداخت دیون و تأمین هزینه زندگی خود از درآمد وقف استفاده کند، باطل است... اما اگر شرط کند که خانواده اش، هر چند واجب النفقه او باشند، از این وقف استفاده کنند، صحیح است.

دلیل بطلان در شرط اول این است که این شرط با شرط اخراج وقف از واقف (که در مبحث شرایط وقف گذشت) منافات دارد.

دلیل صحّت دوم، سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه علیها السلام و دیگر معصومین علیهم السلام است، رسول خدا و حضرت زهرا علیها السلام و ... در صدقات خویش، انتفاع را برای خاندانشان شرط کرده اند. (۲)

۳- شروطی چون عدم اجاره به افراد زورگو، مماطل و نیز عدم اجاره برای بیش از یک سال (مثلاً)، جز بعد از انقضای مدّت اجاره قبلی، و مانند اینها چون با مقتضای وقف و حکم شرع منافات ندارند لازم الوفا هستند. در مورد مصادیق شروط واقف،

مسائل و مطالب جزئی متعدّدی وجود دارد که برای جلوگیری از اطاله مبحث، از طرح

ص: ۲۵۴

۱- محقق ثانی در جامع المقاصد: ۹/۹۸ و شیخ در مبسوط: ۳/۲۹۵.

۲- الدّروس: ۲/۲۹۲؛ مسالک الافهام: ۱/۳۵۴؛ الزّوضه: ۱/۲۹۹.

آنها خودداری می شود. البته حکم اغلب آنها با توجه به شرایطی که برای صحت شروط بیان گشت، روشن می شود.

همچنین بخشی از مسائلی که به این مبحث مربوط است، به مناسبت، در باب بیع وقف نیز به آنها اشاره خواهد شد.

فقه اهل سنت

شروط عشره

شروط عشره، اصطلاح جدیدی است که فقها و قانون دانان آن را در محاورات خویش به کار می برند و منظور آنان از این شروط این است که واقف، هنگام انشای عقد وقف، این شرایط را برای خود قرار می دهد تا بعداً تا حدود زیادی در مورد وقف، دستش باز باشد.

این شروط، هر چند با این عنوان در کلمات فقهای گذشته نیامده است، اما احکام این موارد به طور متفرق در کتب فقهی مطرح شده است.

این شروط عبارتند از: اعطا و حرمان، ادخال و اخراج، زیاده و نقصان، تغییر و تبدیل، ابدال و استبدال.

توضیح این واژه ها

«ابدال» در استعمال فقها به معنای فروش عین موقوفه برای خریداری عین دیگری به جای آن است و استبدال به معنای گرفتن عین دوم است به جای عین اول. بنابراین هر یک از این دو واژه، در حقیقت، مستلزم دیگری است؛ یعنی وقتی به بیع عین موقوفه توجه می کنیم، ابدال است، آن گاه که به خریداری یا اخذ بدل آن توجه داریم، استبدال

است و حکم آنها در نزد فقها، یکی است. (۱)

ص: ۲۵۵

این دو واژه هر گاه در کنار بقیه شروط ده گانه قرار گیرند، معنای تغییر می دهد و آن عبارت خواهد بود از: «تغییر در مصارف وقف» مثل این که مصرف را از غیر مترتب به مترتب تغییر دهد، یا مصرف عام را به بعض موقوف علیه اختصاص دهد، یا وقف برای خرید کتب و مانند آن را به خرید غذا و پوشاک تغییر دهد... و تبدیل به معنای تبدیل در

عین موقوفه خواهد بود، مثل این که ساختمان وقفی را که برای اسکان «موقوف علیهم» بوده است برای کسب درآمد اجاره دهد.

اما در صورتی که این دو واژه جدای از بقیه شروط به کار روند، شامل همه شروط ده گانه می شوند. معنای «ادخال»، «اخراج»، «زیاده»، «نقصان»، «اعطا» و حرمان نیز با توجه

به مباحث گذشته روشن است.

احکام شروط ده گانه

۱ و ۲- زیاده و نقصان

واقف حق کم و زیاد کردن سهام «موقوف علیهم» را ندارد، اما اگر در وقف برای خود شرط کرده باشد: فقهای حنفیه تصریح کرده اند که، چنین حقی را دارد و شرط، موجب بطلان وقف نمی شود؛ البته از محمّد بن حسن نقل شده است که وقف، صحیح اما شرط، باطل است. فقهای دیگر مذاهب نیز، هر چند به جواز زیاده و نقصان تصریح نکرده اند، اما کلامشان بر جواز آن، در صورت شرط واقف، دلالت دارد، زیرا آنها به جواز شروط تغییر و تبدیل و ادخال تصریح کرده اند که همین خود بر جواز شرط زیاده و نقصان دلالت

دارد. (۱)

۳ و ۴- ادخال و اخراج

فقهای حنفیه، ادخال و اخراج را به طور مطلق جایز شمرده اند، اما شافعیه آن را به

ص: ۲۵۶

۱- المصطلحات الوقفیه: ص ۱۵۲؛ از الاسعاف، فتح القدير؛ روضه الطالبین؛ کشف القناع: و...؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۲۲۶؛ محاضرات فی الوقف، ص ۱۴۵.

مواردی که مُدْخَل یا مُخْرَج وصفی را فاقد بوده، سپس واجد آن شده است مقیّد کرده اند. حنابله، ادخال و اخراج را در محدوده «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» مجاز می دانند، یعنی

واقف حق دارد در وقف نامه شرط کند فردی را که از «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» بوده، اخراج و سپس او را وارد کند، اما حق ادخال غیر «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» را ندارد. البتّه در فقه حنبلی

اقوال و انظار دیگری هم هست. (۱)

۵ و ۶- اعطا و حرمان

فقها اعطا و حرمان در داخل «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» را جایز شمرده اند. یعنی فردی از «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» را محروم و سهم او را به بقیه «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» بدهد. این شرط ممکن

است به میل واقف یا متولّی بستگی داشته باشد و ممکن است به پیدایش صفتی، چون فقر، دانش و... برای اعطا و فسق و... برای حرمان، منوط باشد.

البتّه حق اعطا و حرمان نباید با شرطی از شروط صحّت وقف مخالف باشد. از باب مثال در نزد فقهای حنفیه اجمالاً قصد قربت شرط است، لذا اگر اعطا و حرمان با این شرط مخالف باشد، صحیح نیست. (۲)

۷ و ۸- تغییر و تبدیل

همان طور که قبلاً گذشت این دو واژه مفهومی عامّ و گسترده دارند؛ به طوری که هرگاه جدای از بقیه شروط ذکر شوند زیادت و نقصان، ادخال و اخراج، اعطا و حرمان و... را شامل می شوند و هرگاه با بعضی از شروط ده گانه ذکر شوند، بقیه (ذکر نشده) را

در بر می گیرند. فقهای این حق را برای واقف قایل شده اند که برای خودش در وقف تغییر و

تبدیل را شرط کند. البتّه چنان که بیان شد ضیق و گستردگی معنای آنها به چگونگی کاربرد آنها (همراه با دیگر شروط یا جداگانه) بستگی دارد.

ص: ۲۵۷

۱- المصطلحات الوقیّیه: ص ۵۱ (از: فتح القدر: ۵/۴۳۹؛ کشاف القناع: ۴/۲۶۱؛ مطالب النّهی: ۴/۳۱۸)؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۲۲۶-۲۲۷؛ محاضرات فی الوقف: ۱۷۰-۱۷۱.

۲- المصطلحات الوقیّیه: ص ۵۱-۵۲ از المهذب: ۲/۵۰۲؛ محاضرات فی الوقف: ص ۱۷۱؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۲۳۰-۲۳۱.

جمهور فقهای مذاهب، ابدال و استبدال را جایز شمرده اند، اما هر کدام برای آن شروطی در نظر گرفته اند که به آنها اشاره می شود:

فقهای حنفیه، استبدال زمین وقف به زمین دیگری را، در صورتی که در وقف شرط کرده باشد، جایز می دانند؛ اما اگر شرط نکرده باشد تنها با اذن قاضی جایز است و برای

استبدال، توسط قاضی هم شروطی ذکر کرده اند که در جای خودش مطرح شده است.

مالکیه بین منقول و عقار (املاک غیر منقول) فرق گذاشته اند. آنها معتقدند، اگر مال موقوف، منقول باشد، مثل لباس هر گاه غیر قابل انتفاع گردد استبدال آن جایز است، اما

اگر زمینی باشد استبدال آن جز برای توسعه در مسجد جایز نیست، اما فروش مسجد به هیچ وجه جایز نیست.

شافعیه بیع موقوف را، هر چند خراب و تعطیل شود، جایز نمی دانند، اما بیع حصیرهای مسجد را در صورت اندراس و تیرهای سقف را در صورتی که جز برای سوختن به کار نیاید، برای جلوگیری از تضييع وقف، جایز می دانند.

حنابله بیع و منقله وقف را، در صورت تعطیل منافع مقصوده، جایز می دانند، حتی اگر مسجدی خراب شود و اعاده آن ممکن نباشد، فروش آن و صرف بهایش در ساختن مسجدی مشابه، جایز است؛ زیرا از اضعاء مال، نهی شده است.

یادآوری چند نکته

۱- این اشتراط شرط باید همراه با انشای عقد وقف باشد و گرنه حقی برای واقف و یا متولی نخواهد بود.

۲- این حقوق عشره، تنها یک بار قابل اعمال هستند، مگر آن که در هنگام عقد تکرار آن شرط شده باشد. (۱) توضیح بیشتر این مباحث در باب بیع وقف خواهد آمد.

ص: ۲۵۸

۱- المصطلحات الوقفیه: ص ۱۴ و ۱۵۲، (از فتح القدیر؛ ردالمحتار؛ مغنی المحتاج؛ کشاف القناع و...) محاضرات فی الوقف، ابوزهره: ص ۱۷۳؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۲۳۲-۱/۲۳۵ و ۲/۱۱-۴۵.

آیا شرطهای فاسد در وقف موجب فساد در وقف نیز هستند، یا تنها شرط فاسد و عقد صحیح است؟ کاشف الغطاء تصریح کرده است که همه شروط فاسده فی الجمله مفسد وقف هستند. (۱) علامه در قواعد می نویسد: در صورت بطلان (شرط) در بطلان وقف، نظر (و تأمل) است. محقق ثانی در ذیل این عبارت علامه اظهار داشته است: منشأ این اشکال (ونظر) این است که از یک طرف واقف دو کار انجام داده است: یکی وقف و دیگری شرط و با بطلان یکی (یعنی شرط) دیگری (وقف) بر صحت خود باقی است، چون چیزی که مقتضی بطلان آن باشد وجود ندارد و این دیدگاه شیخ (طوسی) است؛ اما از طرف دیگر عقد تنها بر وجه اشتراطی واقع شده که فاسد است لذا وقف هم باطل خواهد بود و وقف بر وجه دیگری (یعنی بدون اقرار به شرط فاسد) که واقع نشده است (لذا صحیح نیست؛ زیرا عقد بدون اقرار به این شرط مقصود نظر واقف نیست).

ممکن است کسی بین شروط فاسد در عقود معاوضات و شروط فاسد در وقف، و مانند آن، فرق بگذارد، به این که؛ شرط در عوض مدخلیت دارد لذا در رضایت به عقد این شرط ملحوظ است. از این رو بافوت آن (یعنی شرط) رضایت به عقد نیز منتفی است (در نتیجه عقد چون رضایت شرط کننده را ندارد باطل است)؛ اما وقف در هر صورت، تبرع است (و عوض در آن وجود ندارد)، لذا با انتفای شرط، رضا منتفی نخواهد بود.

امّا این فرق محلّ نظر و اشکال است؛ زیرا با تفاوت وجوه تبرعات، اغراض نیز متفاوت می شوند. بنابراین شرط، در رضایت شرط کننده تأثیر آشکار دارد و از این رو قول به بطلان وقف در موارد بطلان شرط، اقوی است. (۲)

در بحث شرط عود وقف «عندالحاجه» نیز گذشت که شیخ، ابن ادریس و محقق اول در شرایع هم شرط را باطل می دانستند و هم وقف را (۳) و لازمه این دیدگاه بطلان و فساد عقد با فساد شرط است. دو قول دیگر هم یکی صحت هر دو بوده و یکی صحت شرط

ص: ۲۵۹

۱- کشف الغطاء: ص ۱۷۹.

۲- جامع المقاصد: ۷۳-۹-۷۴.

۳- مسالک الافهام: ۱/۳۵۵.

و بطلان وقف که از هیچ کدام، عدم بطلان وقف با بطلان شرط، استفاده نمی شود.

همچنین در ذیل عبارت محقق: «و لَوْ شَرَطَ إِخْرَاجَ مَنْ يُرِيدُ بَطْلَ الْوَقْفِ» صاحب جواهر برای بطلان وقف ادّعی عدم خلاف کرده است. (۱) و معنای این عبارت، عدم خلاف، در بطلان وقف در صورت اشتراط چنین شرطی است. در مورد اشتراط خیار ابن ادریس و شهید اوّل به بطلان وقف نیز تصریح کرده اند. (۲)

فاضل آبی نیز درباره اشتراط عود مال به واقف، قایل به بطلان وقف شده است. وی از شیخ در مبسوط و خلاف نیز قول به بطلان را نقل کرده است. (۳) روشن است که بطلان وقف در نزد این اعلام ناشی از بطلان و فساد شرط است.

درباره شرط مجهول نیز شیخ انصاری در مکاسب تصریح کرده است: جای تأمل نیست که اگر شرطی به دلیل مجهول بودن فاسد شود، عقد را هم فاسد می کند، زیرا جهالت در شرط به جهالت در یکی از عوضین منجر می شود و بیع غرری خواهد شد. (۴)

این بیان اگر چه مربوط به باب بیع است، اما مدرکی که شیخ ذکر کرده است، یعنی لزوم غرر، در باب وقف نیز می آید؛ هر چند در وقف، عوض وجود ندارد.

البته شیخ در پایان بحث حکم شروط فاسد، نتیجه قطعی نمی گیرد و مسأله را در غایت اشکال می داند؛ اما با توجه به تتبع محدودی که اشاره شد به نظر می رسد که دست کم در وقف نظر اصحاب این است که در اغلب موارد، شرط فاسد مفسد وقف است. والله العالم.

توجه این دیدگاه هم به طور خلاصه این است که در جای خودش اثبات شده؛ عقود، تابع قصود هستند و روشن است که عقد بدون شرط در مورد محلّ بحث، منظور و مقصود واقف نیست؛ مگر این که کسی به ترکیب در قصد واقف قایل شود، یعنی؛ منظور واقف دو امر مستقل است؛ یکی اصل وقف و دیگری اقتران آن به این شرط و با انتفای امر دوم، امر اوّل همچنان منظور و مقصود او خواهد بود.

ص: ۲۶۰

۱- جواهر الکلام: ۲۸/۷۶.

۲- السرائر: ۳/۱۵۶؛ الدروس: ۲/۲۹۲.

۳- کشف الرموز: ۲/۴۶.

۴- کتاب مکاسب: ص ۲۸۷.

حنفیه

فقهای حنفی شروط واقفین را به سه دسته تقسیم کرده اند:

۱- دسته اول شروطی هستند که مبطل عقد و مانع از انعقاد آن هستند و اینها شروطی هستند که با لزوم و تأیید (دوام) وقف تنافی دارند. مثل این که واقف هنگام انشای وقف

شرط کند که حق بیع و هبه مال وقفی را داشته باشد یا این که بعد از مرگش به ورثه او بازگردد، یا هنگام نیاز آنها ملک آنان شود و شروطی از این قبیل که با لزوم و تأیید ناسازگارند. صیغه عقد وقتی با این شروط همراه شود نمی تواند انشا کننده وقف باشد و مفهوم آن ساقط می شود.

۲- قسم دوم شروط باطله ای هستند که خودشان باطلند، اما موجب بطلان وقف نمی شوند؛ یعنی آن دسته از شروطی که منتهی عه هستند یا با مقررات شرعی مخالفند و یا در جهت مصلحت مستحقین قرار ندارند؛ مانند اشتراط این که مستحقین برای دریافت غلات (و درآمد) خویش مبلغی را بپردازند. اینها شروطی باطل هستند، اما با فساد آنها

وقف فاسد نمی شود. برای این که وقف تبرع است و شروط فاسده تبرعات را فاسد نمی کنند.

۳- شروط صحیحی که رعایت و وفای به آنها واجب است، یعنی آن دسته از شروط که بامقتضای وقف تنافی ندارند، با مبادی شرعی هم ناسازگار نیستند، موجب ضرر به وقف و مستحقین هم نمی شوند مانند اشتراط مصرف درآمد وقف در جهتی معین و اشتراط ادای دین ورثه اش از درآمد وقف و... (۱)

مالکیه

مالکیه معتقدند، در مواردی چون اشتراط اصلاح وقف توسط مستحق یا پرداخت مالیات بدون حق به حاکم ظالم و...، وقف، صحیح و شرط، لغو است. همچنین است شرط عدم شروع به اصلاح مال وقفی از درآمد آن و...

ص: ۲۶۱

۱- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۰۹؛ محاضرات فی الوقف: ص ۱۶۱-۱۶۴.

شافعیّه می گویند: شرط فروش وقف و شرط ادخال هر که را بخواهد و اخراج او همانند شرط خیار موجب بطلان وقف می شوند.

حنابله

حنابله نیز در این مورد با شافعیّه موافقت کرده اند و مثالهایی زده اند از جمله: شرط هبه و بیع وقف در هر زمان که بخواهد یا شرط ابطال وقف هر گاه بخواهد... از شروطی که بامقتضای وقف منافی هستند.

اما شرط فروش وقف در صورت خرابی و مصرف ثمن آن در تهیه بدل و جایگزین آن (و مانند اینها) فاسد است، در حالی که موجب فساد عقد نمی شود. همانند شروط فاسد در بیع. (۱)

مبحث چهارم: تولیت و نظارت بر وقف

گفتار ۱- معنای تولیت (ولایت) و نظارت بر وقف

اشاره

«ولایت» در لغت معانی متعددی دارد که ریشه آنها یکی است؛ از جمله این معانی، تولی (وتصدی) امر است. راغب اصفهانی در یک مورد، حقیقت آن را تولی امر دانسته است. (۲)

اما ولایت (در اصطلاح باب وقف) عبارت است از: سلطه و استیلائی مشخص و معین برای رعایت، اصلاح و بهره برداری از وقف و انفاق درآمد آن در جهات وقف. (۳)

ص: ۲۶۲

۱- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۰۹.

۲- المفردات: مادّه «ولی».

۳- الفقه علی المذاهب الخمسه: ص ۶۰۷.

نظارت نیز در لغت دارای معانی متعدّد (امامشابه) است، مانند: تدبّر، تفکّر، طلب و جست و جو برای ادراک شیء، حفظ و نگهداری و تصدّی اداره امری از امور. (۱)

نظارت در اصطلاح

نظارت در اصطلاح، عبارت است از «ولایتِ تصرّف در مال موقوف». ابن عابدین از الفتاوی الخیریه نقل کرده است که؛ قیّم، متولّی و ناظر در کلام فقها (در باب وقف) به

یک معنا هستند. (۲) در منابع امامیه نیز در بسیاری از موارد (و شاید اغلب موارد) نظارت در وقف به معنای تولیت آمده است. (۳)

بنابراین نظارت مطلق در باب وقف همان معنای ولایت و تولیت را دارد و این غیر از ناظرِ مشرفی است که در بعضی از موارد، واقف و یا حاکم برای نظارت بر کار متولّی و یا

موقوفٌ علیه تعیین می کند که گاه اطلاعی است و تنها نظارتش برای اطلاع او از جریان و چگونگی انجام کار است و گاه استصوابی است، یعنی نظارتش فراتر از اطلاع است و کارهایی که قرار است افراد تحت نظارت انجام دهند باید به تصویب او نیز برسد و گرنه قابل اجرا نیستند.

گفتار ۲- اقسام ولایت

اشاره

محمد جواد مغنیه (۴) ولایت را به دو نوع تقسیم کرده است:

۱- ولایت عامّه که همان ولایت ولیّ امر است.

۲- ولایت خاصّه، و آن ولایتی است که برای متولّی در هنگام انشاء وقف از طرف واقف جعل می شود، یا ولایتی که حاکم شرع (در مواردی) برای کسی قرار می دهد و او

ص: ۲۶۳

۱- المصطلحات الوقفیه: ص ۲۳۷، (از متن اللغه، المصباح المنیر و المعجم الوسیط).

۲- المصطلحات الوقفیه: ص ۲۳۷، از الدرالمختار: ۴۰۹/۳-۴۱۰.

- ٣- المختصر النافع: ص ٢٥٦؛ التّقيح الرائع: ٢/٣٠٧؛ مسالك الافهام: ١/٣٤٦؛ الرّوضه: ١/٣٠٠ و ...
- ٤- الفقه على المذاهب الخمسه: ص ٦٠٧.

را به عنوان متولی وقف معرفی می کند.

تقریباً مشابه این تقسیم، تقسیمی است که کیسی در کتاب خود ذکر کرده است:

۱- ولایت اصلیه، و آن ولایتی است که ناشی از شرط واقف در هنگام وقف نباشد و اصالتاً برای متولی ثابت است؛ مانند ولایت واقف، ولایت موقوف علیّه، و ولایت قاضی

و حاکم.

۲- ولایت فرعیّه، یعنی ولایتی که ناشی از شرط واقف در وقف نامه در هنگام عقد است. (۱)

کاشف الغطاء نظارت را به صورت دیگری به دو قسم تقسیم کرده است:

۱- نظارت اصلی و شرعی که محل آن تنها اوقاف عامّ است؛ مانند مساجد، مدارس و همه وقفهای عمومی، که اگر واقف کسی را معین کرده باشد، همان، متولی است و مجتهد بر کارهایش ناظر است و اگر واقف کسی رانصب نکرده، نظارت برای مجتهد است. (در زمان غیبت).

۲- نظارت جعلی یعنی نظارت ناظری که از طرف مالک یا اولیای او و یا از متولی شرعی تعیین می شود برای نظارت بر وقف عامّ و یا خاصّ. (۲)

بنابراین (با قطع نظر از این تقسیمات) یک معنای نظارت، همان ولایت است که مغنیه بیان کرد و معنای دیگر آن، اشراف است که دو معنای اطلاعی و استصوابی آن گذشت.

ولایت واقف و ...

دیدگاه امامیه

اشاره

واقف گاه ولایت را برای خودش قرار می دهد، گاه برای دیگری و گاه اصلاً کسی را به عنوان متولی نصب نمی کند. در این جا همه این موارد به اختصار مورد بررسی قرار می گیرند:

ص: ۲۶۴

۱- احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۸۴-۹۰.

۲- کشف الغطاء: ۱۷۷.

۱- جعل ولایت از سوی واقف برای خودش

هر چند علامه در مختلف از ابن ادریس حکایت کرده است که جعل ولایت از طرف واقف برای خودش جایز نیست، (۱) اما جمهور فقهای امامیه تصریح کرده اند که واقف می تواند ولایت و نظارت بر وقف را برای خودش قرار دهد.

در تنقیح و حدائق برای این مسأله ادعای عدم خلاف (جز از ابن ادریس) شده است. (۲) صاحب ریاض (۳) آن را به عامه متأخران نسبت داده و مغنیه، ادعای اتفاق نظر همه فقهای اسلام، کرده است. شیخ در مبسوط؛ علامه در قواعد، مختلف، تذکره، تحریر و ارشاد؛ محقق در شرایع و مختصر؛ فاضل آبی در کشف الزموز؛ شهیدثانی در مسالك، محقق ثانی؛ شهیدین در لمعه و روضه؛ سبزواری در کفایه؛ امام خمینی، آیه الله خویی، آیه الله حکیم و دیگران نیز از اعظامی هستند که به ثبوت چنین حقی برای واقف تصریح

کرده اند. (۴)

دلایل

الف - اجماعی که اصحاب با عبارات گوناگون بیان داشته اند و شیخ در خلاف به آن تصریح کرده است. (۵)

ب - بدون تردید هر شرطی که با شرع و مقتضای عقد منافی نباشد، اشترای آن در عقد، جایز و وفای به آن واجب است. و قرار دادن ولایت برای خود واقف این چنین است. در حدیث معروف امام عسکری علیه السلام نیز آمده است: «الْوُقُوفُ عَلٰی حَسَبٍ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا» (۶)

ج - اصل، در حق نظارت این است که برای واقف باشد؛ زیرا اصل قربت وقف (به

ص: ۲۶۵

۱- مختلف الشیعه: ص ۴۹۲.

۲- التنقیح الرائع: ۲/۳۰۷؛ الحدائق: ۲۲/۱۸۲.

۳- ریاض المسائل: ۲/۲۲.

۴- المبسوط: ۳/۳۱۰؛ جامع المقاصد: ۹/۳۴؛ جواهرالکلام: ۲۸/۲۲؛ کشف الزموز: ۲/۴۷؛ الروضه: ۱/۳۰۰؛ قواعد الاحکام: ۲/۳۹۰؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۱؛ کفایه الاحکام: ۱۴۱؛ مسالك الافهام، تحریرالوسيله، منهاج الصالحین، خویی: ۲/۲۴۵؛ منهاج الصالحین، حکیم: ۲/۲۴۷.

۵- به نقل از ریاض المسائل: ۲/۲۱۲.

۶- جامع المقاصد: ۹/۳۴؛ التنقیح الرائع: ۲/۳۰۷؛ کشف الغطاء: ص ۱۷۷.

تعبیر تذکره) از اوست که به قصد قربت مال خویش را وقف کرده است؛ لذا نسبت به امور آن دلسوزتر و آگاهتر می باشد. پس وی به قیام به مصالح و امور مربوط به وقف از دیگران

سزاوارتر است. (۱)

عَلَّامَه در مختلف نیز به اصل و حدیث معروف: «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» استناد

کرده است. (۲)

۲- جعل ولایت از سوی واقف برای دیگری

اشاره

این حق نیز به اتفاق فقها برای واقف ثابت است. شیخ در نهاییه اظهار داشته است: ... و اگر واقف حق نظارت را برای دیگری قرار دهد، نظارت و ولایت برای همان کس ثابت خواهد بود. (۳) عَلَّامَه در تذکره نیز می نویسد: و اگر واقف، حق تولیت را برای غیر خود قرار دهد، نیز لازم است و در نزد علمای ما (علمائنا) هیچ کس حق مخالفت با او را ندارد. (۴)

تقریباً همه اعلامی که جعل ولایت را برای واقف جایز می دانند، در منابع و مآخذ یاد شده با همان تعبیر (عدم خلاف، بلا اشکال، بدون تردید، اجماع و...) تصریح کرده اند که: واقف می تواند ولایت و نظارت بر وقف خود را برای دیگری (به طور انفراد، یا اشتراک و...) نیز قرار دهد.

همه ادله ای که بر مورد قبلی دلالت داشتند بر این مورد نیز دلالت دارند به اضافه اخبار مستفیضه ای که (فعالاً و تقریراً) در این مورد وجود دارد از جمله:

۱- توقیع شریف که در آن، امام زمان علیه السلام فرموده است: «... امور تعمیر و دخل و خرج و هزینه وقف بر عهده کسی است که، واقف او را (به عنوان متولی) قرار داده است» (۵)

۲- اخبار و روایاتی که متضمن اوقاف و صدقات فاطمه علیها السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام و

امام کاظم علیه السلام می باشند و در آنها این بزرگواران، حق ولایت و نظارت را برای فرزندان و

ص: ۲۶۶

۱- مسالك الافهام: ۲/۳۴۶؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۱.

۲- مختلف الشیعه: ص ۴۹۲.

۳- النهایه: ۳/۳۰۱.

٤- تذكرة الفقهاء: ٢/٤٤١.

٥- وسائل الشريعة: ٣/٣٠٠.

خویشان خود قرار داده اند.^(۱) متن این روایات در مبحث «تاریخچه وقف» بیان شد، لذا از ذکر دوباره آنها صرف نظر می شود.

چند نکته

۱- عده ای از فقها تصریح کرده اند که قبول تولیت و استمرار آن بعد از قبول بر دیگری واجب نیست. علامه در تذکره اظهار داشته است: «اگر واقف، تولیت را برای

شخصی شرط کند، بر آن شخص، قبول آن (به دلیل اصالة البرائة) واجب نیست و اگر قبول کرد، استمرار آن واجب نخواهد بود؛ زیرا قبول در اصل واجب نیست و اصل استصحاب در این جا جاری است.^(۲) فیض کاشانی و امام خمینی نیز به این مطلب، تصریح کرده اند.^(۳) صاحب مفتاح این قول را از مسالک، روضه، مفاتیح و دروس نیز نقل کرده است.^(۴)

البته بعد از قبول تولیت، استناد به استصحاب برای عدم وجوب استمرار آن خالی از اشکال نیست. زیرا بعد از قبول، بدون تردید، انجام امور مربوط به تولیت بر او واجب می شود و اگر قرار باشد استصحابی جاری شود استصحاب این وجوب اولویت دارد.

۲- اگر نظار متعدّد بودند، همگی در اعمال نظارت شریکند و هیچ یک بدون اذن بقیه، حق نظارت ندارد.^(۵) زیرا نظر واقف، اعمال نظارت توسط ناظران متعدّد است و اعمال آن به وسیله فردی دیگر بدون اذن بقیه با این نظر مخالف است.

۳- این حق که واقف می تواند برای خود یا دیگری جعل تولیت کند، در صورتی است که در ضمن عقد وقف، چنین شرطی کرده باشد، و گر نه بعد از تمامیت وقف، او نیز نسبت به این وقف اجنبی خواهد بود و حق جعل تولیت و عزل متولی را (مگر در صورتی که این حق را در عقد برای خود قرار داده باشد) ندارد.^(۶)

ص: ۲۶۷

۱- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۱۱-۳۱۵.

۲- تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۲.

۳- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۳؛ تحریر الوسیله: ۲/۸۳.

۴- مفتاح الکرامه: ۹/۴۱.

۵- مسالک الافهام: ۱/۳۴۷؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۲؛ مفتاح الکرامه: ۹/۴۱.

۶- تحریر الوسیله: ۲/۸۲.

۳- تولیت و نظارت در صورت عدم تعیین

در صورتی که واقف حق تولیت را برای خود یا دیگری قرار نداده باشد، تولیت و نظارت بر وقف، بر عهده چه کسی است؟ در این جا به طور عمده چهار قول وجود دارد:

قول اول: مسأله بر انتقال ملک مبتنی است؛ شیخ در مبسوط می نویسد: در این مورد، مسأله بر انتقال ملک مبتنی است، کسانی که ملکیت در وقف را برای خداوند متعال می دانند، نظارت را در این فرض برای حاکم قایل هستند و کسانی که مذهبشان، انتقال ملکیت به موقوف علیّه است، حق نظارت را از آن «موقوف علیهم» می دانند. (۱)

محقق اول در شرایع و علامه در قواعد (۲) نیز تصریح کرده اند که بنا بر انتقال ملک به «موقوف علیّه»، در این فرض، نظارت نیز برای او خواهد بود. شهید ثانی در مسالک در

ذیل عبارت محقق می نویسد: بنابراین، در فرض مزبور نظارت مبتنی بر انتقال ملک است. اگر ملک وقف را برای مالک و یا موقوف علیّه بدانیم، نظارت نیز برای آنهاست، و اگر ملکیت را در وقف عامّ برای خداوند و در معین برای موقوف علیّه بدانیم، که مختار ما نیز همین بود، نظارت در وقف معین برای موقوف علیّه و در وقف عامّ برای حاکم شرع

ثابت خواهد بود؛ زیرا واقف با وقف، همانند اجنبی است و در هر موردی هم که ناظر خاصّ یافت نشود، ناظر عامّ، حاکم خواهد بود. (۳)

فیض کاشانی، صاحب حدائق، فخر المحققین در ایضاح، محقق ثانی و فاضل آبی در کشف الرموز و ... نیز به همین مطلب، تصریح کرده اند. (۴)

قول دوم: وقف مطلقاً برای «موقوف علیهم» خواهد بود. این مطلب، ظاهر عبارت محقق در مختصر است: «اگر (مالک وقف را) مطلق گذاشت (و متولی تعیین نکرد) نظارت برای ارباب وقف خواهد بود». (۵)

صاحب ریاض در ذیل این عبارت می نویسد: اطلاق این عبارت اقتضا دارد که،

ص: ۲۶۸

۱- المبسوط: ۳/۳۰۱.

۲- شرایع الاسلام: ۲/۲۱۴؛ قواعد الاحکام: ۲/۳۹۰.

۳- مسالک الافهام: ۱/۳۴۷.

۴- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۳؛ الحدائق: ۲۲/۱۶۸؛ ایضاح الفوائد: ۲/۳۸۴؛ جامع المقاصد: ۹/۳۴؛ کشف الرموز: ۲/۴۷.

۵- المختصر النافع: ۲۵۶.

تفاوتی نمی کند، «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» عام باشد یا خاص. (۱)

قول سوم: نظارت در وقف بر معین، برای «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» است. شهیدین در لمعه و روضه، صاحب ریاض، شهید در دروس، (وظاهر) فاضل مقداد در تنقیح، این نظر را برگزیده اند. (۲)

البته بعید نیست این نظر نیز مبتنی باشد بر انتقال ملک؛ یعنی این بزرگان، در وقف عام، مالک را خداوند متعال و در وقف خاص، «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» می دانند؛ لذا در باب تولیت نیز به این دیدگاه رسیده اند.

قول چهارم: در صورت عدم تعیین ناظر از سوی واقف، نظارت برای حاکم یا کسی است که از جانب حاکم، به عنوان ولی و قیم وقف، منصوب شده است. برای این قول این گونه استدلال کرده اند:

واقف در این فرض حق نظارت ندارد، زیرا در صورت عدم ملکیت، او نیز نسبت به این مال اجنبی می شود و دارای حقی نیست و در صورت بقای ملکیت او نیز حق ولایت ندارد، زیرا ولایت و جواز تصرف از آثار ملک مطلق است نه از آثار مطلق ملک.

و اما عدم ثبوت حق نظارت برای «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» برای این است که حق بطون لاحق نیز به این مال، تعلق گرفته و بطن موجود بر آنها ولایتی ندارد. البته تصرفاتی چون بهره برداری از محصول و مانند آن، از تصرفاتی که برای استفاده «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» از وقف،

لازم است و با حقوق بطون آینده هم منافاتی ندارد، جایز و بلا مانع است.

صاحب جواهر؛ (۳) صاحب عروه؛ (۴) امام خمینی؛ (۵) این قول را اختیار کرده اند. شهید

در دروس نیز این قول را به عنوان احتمال از بعضی نقل کرده است. (۶)

چند نکته

۱- تولیت حاکم و لزوم اذن او شامل درختان، چاههای آب و... که برای استفاده عموم

ص: ۲۶۹

۱- ریاض المسائل: ۲/۲۴.

۲- الروضه: ۱/۳۰۰؛ ریاض المسائل: ۲/۲۴؛ التنقیح الرائع: ۲/۳۰۸؛ مفتاح الکرامه: ۹/۴۲.

۳- جواهر الکلام: ۲۸/۲۶.

۴- ملحقات العروه: ۲/۲۲۷.

٥- تحرير الوسيله: ٢/٨٤.

٦- الدرّوس: ٢/٢٩٥.

مردم وقف شده اند، نمی شود؛ زیرا قصد واقف از این گونه وقفها تفویض انتفاع به همه مردم بوده است. (۱)

۲- در مواردی که حق تولیت با حاکم است می تواند خود، متصدی وقف شود یا دیگری را وکیل کند و یا منصوب سازد و حاکم حق عزل وکیل خود را دارد، اما حق عزل متولی منصوب را، تازمانی که بر اهلیت باقی است، ندارد. (۲)

۳- در مواردی که امر تولیت با حاکم یا منصوب از طرف اوست، اگر حاکم و منصوب وی موجود نبودند و یا دسترسی به آنها ممکن نبود، وقف با عدول مؤمنین است. (۳) البته تعبیر شهید در قواعد، «آحاد مردم» است و برای آن به حدیث نبوی صلی الله علیه و آله «كُلُّ مَعْرُوفٍ

صَدَقَةٌ»، و عموم (یا اطلاق): «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ...» (۴)، استناد کرده است.

۴- آیه الله خویی و آیه الله حکیم بیانی دارند که شاید بتوان بر بعضی از اقوال گذشته

منطبق ساخت. می نویسند: در مواردی که واقف کسی را به عنوان متولی تعیین نکرده است، اگر وقف به نحو تملیک و وقف خاص باشد، مثل وقف بر اولاد و...، ولایت بر آن و منافع، حق «موقوف علیهم» است؛ اما اگر وقف خاص و یا به نحو تملیک نباشد، مثل

این که وقف به نحو بیان مصرف و... باشد، ولایت برای حاکم شرعی است. (۵)

باتوجه به همه جوانب مسأله، از جمله زوال ملک واقف و اجنبی شدن وی نسبت به وقف و تعلق حقوق بطون و نسلهای بعدی (در وقف بر بطون) و لزوم رعایت مصالح عمومی (در اوقاف عام) و نیز گستردگی دامنه اختیارات حاکم و ولی امر (که در جای خودش اثبات شده است) به نظر می رسد؛ اصح اقوال، در مواردی که واقف کسی را برای تولیت انتخاب نکرده است، قول چهارم باشد.

نکته هایی از قانون مدنی

۱- واقف می تواند تولیت امور موقوفه را مادام الحیات یا در مدت معینی برای خود

ص: ۲۷۰

۱- ملحقات العروه: ۲/۲۲۸.

۲- ملحقات العروه: ۲/۲۲۹.

۳- القواعد و الفوائد: ص ۱۸۵؛ تحریر الوسیله: ۲/۸۴.

۴- مائده: ۲.

۵- منهاج الصالحین، خویی: ۲/۲۴۵؛ منهاج الصالحین، حکیم: ۲/۲۴۷.

یا دیگری قرار دهد و نیز می تواند شرط کند که خود او یا متولّی که معین شده است، نصب متولّی کند...

۲- کسی که واقف، او را متولّی قرار داده می تواند بدواً تولیت را قبول یا رد کند و اگر قبول کرد دیگر نمی تواند رد کند.

۳- واقف یا حاکم نمی توانند کسی را که در ضمن عقد وقف، متولّی قرار داده شده است، عزل کنند، مگر در صورتی که حق عزل شرط شده باشد و اگر خیانت متولّی ظاهر شود، حاکم ضمّ امین می کند.

۴- اگر واقف وصف مخصوصی را در شخص متولّی شرط کرده باشد و متولّی فاقد آن وصف شود، منعزل می شود.

۵- در اوقاف عامّه که متولّی معین نداشته باشد اداره موقوفه طبق نظر ولیّ فقیه خواهد بود. (۱)

دیدگاه دیگر مذاهب

جمهور فقهای مذاهب اربعه جعل ولایت و نظارت از طرف واقف را برای خودش و یا دیگری، خواه از فرزندان و خویشان و خواه اجنبی، جایز و صحیح می دانند.

ابویوسف تصریح کرده است که ولایت در مرحله اول برای واقف ثابت است و ثبوت آن برای او به تصریح در وقف نامه یا هنگام انشای عقد نیاز ندارد.

ابوزهره می نویسد: این مطلب در غالب عبارات کتب مذاهب آمده است. صاحب الشرح الصّغیر، ابن قدامه در مغنی، ابن قیّم جوزی در اِعلامُ الْمُوقَّعین و ... در کتب خویش به این مطلب تصریح کرده اند (۲) البتّه مغنیه از فتح الباری نقل کرده است که واقف در صورتی می تواند ولایت را برای خودش قرار دهد که از لوازمی چون، طولانی شدن عهد و در نتیجه فراموش شدن وقف، تصرّف نابجای ورثه، مفلس شدن واقف و به دنبال آن

ص: ۲۷۱

۱- قانون اساسی - مدنی: ۱۱۶-۱۱۸، ماده ۷۳ تا ماده ۸۱.

۲- محاضرات فی الوقف: ص ۳۵۴؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۳۱؛ المغنی: ۵/۳۸۶؛ المبسوط، سرخسی: ۱۲/۶۴؛ الشرح الصّغیر و بلغه السالک: ۴/۲۴؛ اِعلامُ الْمُوقَّعین: ۳/۲۸۸.

تصرف در وقف ایمن باشد. (۱) در البحر الزخار (فقه زیدی) نیز تصریح شده است که ولایت در مرحله اول برای واقف و یا شخص منصوب از سوی اوست. (۲)

دلایل این دیدگاه

دلیل ۱: اتفاق و سیره صحابه؛ عمر و دیگر خلفای راشدین و غیر آنها از صحابه، یا خود متولی اوقاف و صدقات خویش بودند و یا کسانی را برای تولیت آنها برگزیده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز وقتی به عمر اشاره کرد که زمین خود را وقف کند به او نفرمود که: وقف تو تنها در صورتی صحیح است که از دستت خارج شود و خودت نباید نظارت داشته باشی.

دلیل ۲: واقف از بقیه مردم به وقف نزدیکتر است و مصلحت آن را بیش از دیگران تشخیص می دهد و نسبت به آن دلسوزتر از هر کس دیگر خواهد بود. (گذشت که علامه، از فقهای امامیه، نیز به این دلیل اشاره کرده است).

دلیل ۳: سومین دلیل که هر چند ممکن است به عنوان دلیل به آن تصریح نکرده باشند، اما از لابه لای کلماتشان به دست می آید که اجماع همه فقها بر این مطلب است. (۳)

ولایت در صورت عدم تعیین

اگر واقف ولایت بر وقف را برای خود یا دیگری قرار نداد، ولایت بر وقف برای چه کسی خواهد بود؟

حنفیه

حنفیه، در فرض عدم تعیین متولی از سوی واقف، ولایت را برای واقف می دانند. عبارت ابویوسف گذشت که ثبوت ولایت برای واقف نیازی به ذکر و تصریح در

ص: ۲۷۲

۱- الفقه علی المذاهب الخمسه: ص ۶۰۷.

۲- البحر الزخار: ۵/۱۶۵.

۳- المغنی: ۵/۳۸۶؛ المبسوط، سرخسی: ۱۲/۴۹؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۳۱؛ محاضرات فی الوقف: ص ۳۵۴ و بقیه متون و مدارک نامبرده در ضمن طرح همین مسأله .

وقف نامه و یا هنگام انشای عقد، ندارد. (۱)

نکته: ابوزهره از متون اصلی مذهب (حنفیه) استفاده کرده است که: در مواردی که ولایت با قاضی است (مانند زمانی که واقف قبل از تعیین متولی از دنیا رفته باشد) افضل

این است که تا در میان فرزندان و خویشان واقف، فردی شایسته تولیت، موجود باشد قاضی فرد اجنبی را متولی قرار ندهد، زیرا روشن است که واقف دوست دارد وقف به وی منسوب باشد. از طرفی فرزند و خویشان واقف نسبت به وقف از دیگران دلسوزترند. (۲)

مالکیه و حنابله

نظر مالکیه و حنابله این است که در این صورت، در وقف معین (مثل وقف بر افراد) ولایت برای «موقوف علیّه» است، زیرا مال موقوف ملک اوست. از این رو همانند ملک مطلق بر آن نظارت و ولایت دارد.

ابن قدامه می نویسد: اما در اوقاف عامّ مانند وقف بر مساکین، مساجد و یا اوقافی که «موقوف علیهم» محصور نیستند، نظارت با حاکم است، زیرا در این صورت، مال موقوف مالک معینی که بر آن نظارت داشته باشد، ندارد. البته حاکم می تواند برای اداره

آن کسی را نایب خود قرار دهد. (۳) در الشرح الصغیر آمده است؛ اگر واقف، ناظر را تعیین نکرد چنانچه مستحق غیر معین باشد (مثل فقرا) ولایت با حاکم است که هر که را بخواهد به عنوان متولی برمی گزیند. (۴) اما وَهَبَةُ الرَّحِيلِيَّ بِه مالکیه نسبت داده است که اگر واقف متولی را معین نکرد مطلقاً (در معین و غیر معین) تولیت برای حاکم است. (۵)

شافعیه

نظر راجح در مذهب شافعی در فرض مورد بحث این است که ولایت را برای حاکم

ص: ۲۷۳

۱- محاضرات فی الوقف: ص ۳۵۴؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۳۱؛ الفقه علی المذاهب الخمسه: ص ۶۰۸ و...

۲- محاضرات فی الوقف: ص ۲۵۸.

۳- المغنی: ۵/۳۸۶؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۳۱؛ محاضرات فی الوقف: ص ۳۶۲-۳۶۳.

۴- الشرح الصغیر: ۴/۲۴.

۵- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۳۱.

می‌داند و استدلال می‌کند که قاضی حق نظارت عام دارد، لذا اولویّت نظارت برای اوست و نیز برای این که ملک در وقف برای خدای متعال است و متصدی این گونه اموال حاکم است. البتّه اقوالی دیگر نیز در شافعیّه مطرح است، مانند قول به ثبوت ولایت برای «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» یا برای واقف و یا مبتنی شدن مسأله بر اقوالی که در بحث

ملکیت «موقوفٌ عَلَیْهِ» مطرح شده اند. (۱)

گفتار ۳- شرایط متولی

دیدگاه امامیه

مغنیه در فقه تطبیقی خود اظهار داشته است: فقهای اسلام اتفاق نظر دارند بر این که متولی اوقاف باید عاقل، بالغ، رشید و امین باشد، و اختلاف آنها درباره شرط عدالت است. (۲) البتّه

نظر گروهی از فقها این است که جعل تولیت برای صغیر از سوی واقف مباح است، اما تا زمان بلوغ، ولی او تولیت را بر عهده می‌گیرد و قاضی نمی‌تواند ولایت

را جز برای بالغ قرار دهد. (۳)

درباره شرط عدالت، علامه در تذکره می‌نویسد: در مواردی که واقف ولایت را برای خودش قرار داده است، حق اعمال ولایت دارد، خواه عادل باشد یا نباشد؛ زیرا وی این مال را با وقف با همین شرط از ملک خود خارج ساخته، لذا از شرطش پیروی می‌شود. (۴) مسالک، ابتدا با ذکر همین بیان و همین استدلال عدالت را شرط ندانسته، اما در پایان با بیان این مطلب که واقف بعد از وقف بادیگران مساوی است اعتبار عدالت را محتمل دانسته است. (۵)

صاحب جواهر و صاحب مفتاح، برای عدم اعتبار عدالت در صورتی که واقف خودش متولی باشد، ادعای عدم خلاف کرده اند؛ اما صاحب ریاض مسأله را محلّ

ص: ۲۷۴

۱- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۳؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۳۱؛ الفقه علی المذاهب الخمسه: ص ۶۰۸؛ محاضرات فی الوقف: ص ۳۶۱.

۲- الفقه علی المذاهب الخمسه: ص ۶۰۷.

۳- احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۹۶-۹۷.

۴- تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۱.

۵- مسالک الافهام: ۱/۳۴۷.

اختلاف و نیز وی مقتضای اصل را عدم اعتبار عدالت دانسته است. صاحب حدائق عدم اعتبار را به ظاهر اصحاب نسبت داده است. (۱)

بنابراین تقریباً این مطلب مورد اجماع است که اگر ولایت را برای خودش قرار دهد، عدالت در وی شرط نیست.

در مواردی که واقف، تولیت را برای دیگری قرار داده است؛ صاحب حدائق می نویسد: ناظر اگر غیر واقف باشد، خواه منصوب از طرف واقف باشد یا نباشد عدالت

در وی شرط است و در این مورد خلافتی را سراغ ندارم.

وی همچنین به بیان امیر مؤمنان علیه السلام استناد کرده است که درباره وقف یَنع فرمود: «اگر برای حسنین (علیهما السلام) حادثه ای پیش آمد، در صورتی که در میان آنها کسی که

خداوند از هدایت، اسلام و امانت او راضی بود، متولّی باشد». (۲) صاحب حدائق، بجز

عدالت، بصیر بودن و مدیریت در تصرّف را نیز معتبر دانسته است. شهید در مسالک نیز

عدالت، کاردانی و آشنایی با چگونگی تصرّف را معتبر دانسته است. (۳)

ابن حمزه در وسیله، ثقه بودن را شرط کرده که اگر ضعیف بود حاکم، امینی قوی را در کنار او قرار می دهد، و اگر فاسق شد او را عزل می کند. (۴) علامه در تذکره در این باره می نویسد: اگر واقف ولایت را به گمان عدالت، برای دیگری قرار داده باشد، عدالت در وی شرط است، به طوری که اگر از عدالت خارج شود وقف، حکم موردی را پیدا می کند که واقف کسی را معین نکرده باشد و اگر واقف با علم به فسق او، تولیت را برایش

قرار داده، اقرب این است که باید از شرط واقف پیروی کرد و اگر واقف امر تولیت را مطلق گذاشته و متولّی برای وقف معین نکرده باشد، (در این صورت) متولّی باید برای این امر صلاحیت داشته باشد و صلاحیت با تحقق دو وصف ثابت می شود: یکی امانت و دیگری کفایت و تدبیر. (۵)

صاحب جواهر ضمن ردّ عدم خلاف در مسأله، قول موجه را عدم اعتبار عدالت دانسته و اظهار داشته است که در متولّی، به امانت و وثاقت اکتفا می شود، زیرا برای

ص: ۲۷۵

۱- جواهر الکلام: ۲۸/۲۱؛ ریاض المسائل: ۲/۲۴؛ مفتاح الکرامه: ۹/۴۱؛ الحدائق: ۲۲/۱۸۴.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۱۲.

۳- الحدائق: ۲۲/۱۸۵؛ مسالک الافهام: ۱/۳۴۷.

٤- الجوامع الفقهية: ص ٧٧٠.

٥- تذكرة الفقهاء: ٢/٤٤١.

اعتبار این شرط دلیلی وجود ندارد. البتّه اگر واقف، عدالت رادر متولّی شرط کند باید به شرط وی عمل شود. وی معتقد است حدیث وقف علی علیه السلام در مورد «ینبع» نیز بر لزوم عدالت دلالتی ندارد.^(۱) صاحب عروه، مغنیه و امام خمینی در تحریر نیز همین نظر را برگزیده اند. آیه الله حکیم و آیه الله خویی حتّی امانت را هم معتبر نمی دانند و تصریح

کرده اند که اگر متولّی خائن بود، حاکم شرعی ضمّ امین می کند تا او را از خیانت باز دارد. البتّه اگر این امر ممکن نشد، حاکم او را عزل می کند.^(۲)

بدون تردید مسأله تولیت و نظارت بر وقف برای رعایت مصالح مال موقوف و نیز مصالح «موقوف علیه» وجهاتی است که برای مصرف وقف در نظر گرفته شده اند؛ و این متولّی است که موظّف است مال وقفی را از تعرّض و تصرّفات بی جای «موقوف علیهم» که به زیان وقف است و نیز از دستبرد و تجاوزاتی که اوقاف در معرض آنها قرار دارند، جلوگیری می کند.

باتوجه به این وظیفه خطیر، به نظر می رسد اگر ما در متولّی عدالت را هم شرط ندانیم بجز اعتبار کفایت و امانت، حاکم شرع نیز باید بر رفتار متولّیان اوقاف، اشراف و نظارت کامل و دائم داشته باشد و به قول محمّد ابوزهره: در این موارد قاضی نباید در ورطه خوشبینی بیفتد و حتّی به شهادت اکتفا کند، بلکه باید به مدارک کتبی و نظر کارشناسان نیز توجه داشته باشد تا گرفتار شهود زور نشود و خلاصه این مورد شبیه باب

دین است که خداوند در قرآن کریم^(۳) برای املا، اشهاد، رهن، کتابت و... تأکید فرموده است.^(۴)

تجربه بسیار تلخ موقوفه خواریه‌های بی حدّ و حصری که در تاریخ اوقاف برای اموال موقوفه رخ داده است بروشنی این ضرورت را ایجاب می کند.

ص: ۲۷۶

-
- ۱- جواهر الکلام: ۲۲/۲۲-۲۳.
 - ۲- ملحقات العروه: ۲/۲۳۰؛ الفقه علی المذاهب الخمسه: ص ۶۰۷؛ تحریر الوسیله: ۲/۸۲؛ منهاج الصّالحین، حکیم: ۲/۲۴۷؛ منهاج الصّالحین، خویی: ۲/۲۴۵.
 - ۳- بقره: ۲۸۲.
 - ۴- محاضرات فی الوقف: ۴۰۴-۴۰۷.

زیدیّه

از عبارات البحر الزّخار استفاده می شود که در متولّی وقف، عدالت شرط است. (۱)

حنفیّه

حنفیّه درباره شرط عقل معتقدند که اگر هنگام عقد مجنون باشد ولایتش صحیح نیست و اگر عاقل بوده و بعد دیوانه شده، تولیت صحیح است، امّا اگر جنون اطلاق بود عزل می شود و درباره شرط بلوغ نظرشان این است که اگر هنگام عقد صغیر باشد در صورتی که تولیت از طرف قاضی باشد، صحیح نیست و اگر از طرف واقف باشد مقتضای قیاس عدم صحّت است، امّا استحسان، اقتضای انعقاد تولیت صغیر را دارد.

امّا درباره عدالت؛ وهبه الزّحیلی اعتبار عدالت ظاهره را به طور مطلق به آنها نسبت داده است. ابوزهره معتقد است حنفیّه عدالت را شرط اولویّت ولایت می دانند نه شرط صحّت آن؛ کیسی (به نقل از ابن نجیم در البحر الرائق) این بیان ابوزهره را قول گروهی از حنفیّه می داند و از الاسعاف نقل کرده است که گروه دیگری از فقهای حنفیّه عدالت و امانت را شرط تولیت دانسته اند. (۲)

مالکیّه

وهبه الزّحیلی به اجمال، اشتراط عدالت ظاهره را به مالکیّه نسبت داده است، امّا کیسی تصریح کرده است که متولّی باید مورد وثوق و اطمینان باشد، خواه متولّی منصوب از سوی واقف و یا از سوی حاکم باشد. (۳)

احکام و فروع جزئی متعدّد دیگری در این مبحث وجود دارند که برای جلوگیری از اطاله کلام از ذکر آنها خودداری می شود.

ص: ۲۷۷

۱- البحر الزّخار: ۵/۱۶۵.

۲- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۳۲؛ محاضرات فی الوقف: ص ۳۷۱؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۱۰۲.

۳- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۳۲؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۱۰۵.

شافعیّه برای ناظر، عدالت و کفایت را معتبر دانسته اند، خواه متولّی خود واقف، یا منصوب از جانب او، یا از سوی قاضی باشد. زیرا نظارت خود نوعی ولایت است، همانند نظارت در وصّی و قیّم و ولی، و ناظر در این موارد باید عادل و با کفایت باشد.

شربینی اضافه کرده است: عدالت باطنی در متولّی منصوب از طرف حاکم شرط است، اما در متولّی منصوب از سوی واقف سزاوار است به عدالت ظاهری اکتفا شود. در ضمن اگر یکی از این دو شرط (عدالت و کفایت) منتفی شد از ولایت ساقط می شود و اگر دوباره عوّد کرد ولایتش نیز عوّد می کند. (۱)

حنابله

حنابله بلوغ و رشد و عقل را در متولّی شرط نمی دانند و در موارد فقدان این شروط یا یکی از آنها ولّی فرد غیر رشید را جانشین او می دانند.

فقههای حنابله شرط عدالت را نیز معتبر نمی دانند و معتقدند برای جمع بین حق متولّی و حق وقف، اگر متولّی فاسق بود و یا بعداً فاسق شد شخصی امین را در کنارش قرار می دهند؛ البته احتمال می رود که تولیت فاسق صحیح نباشد و یا فاسق در اثناء منعزل شود. (۲)

در ضمن از عبارت ابن قدامه در مدرک فوق استفاده می شود که اگر ناظر موقوف علیّه باشد در صورت فسق هم نیازی به ضمّ امین نیست، زیرا او برای خودش نظارت می کند و این مال برای او حکم ملک طلق را دارد.

اما جای این سؤال هست که: مگر بطون و نسلهای بعدی در این مال حقی ندارند؟

گفتار ۴- عزل متولّی در صورت سلب صلاحیت و...

اشاره

ذکر چند نکته و مسأله در ذیل این عنوان خالی از فایده نیست:

ص: ۲۷۸

۱- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۳؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۳۲؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۱۰۰-۱۰۱.

۲- محاضرات فی الوقف: ص ۳۷۲؛ المغنی، ابن قدامه: ۵/۳۸۶؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۳۲.

۱- قبلاً گذشت که عده ای از اعلام از جمله، علامه (۱) تصریح کرده اند: بر کسی که واقف در ضمن عقد او را متولی قرار داده است، قبول تولیت و استمرار آن بعد از قبول واجب نیست و برای این امر به اصل استناد کرده اند، یعنی استصحاب عدم وجوب آن در اصل، و نیز برای این که تولیت در حکم وکالت است که قبول و استمرار در آن بر وکیل واجب نیست.

صاحب جواهر ضمن بیان اقوال و استدلالهایی در جواز ردّ بعد از قبول، مناقشه و اشکال کرده است؛ زیرا استمرار تولیت بعد از قبول، در حقیقت مقتضای اطلاق امر به وفای به عقد از جانب متعاقدین و کسانی است که با عقد، ارتباطی دارند و نیز وجوب قیام به مقتضای نظارت و ولایت (بعد از قبول) مقتضای عقد وقف است؛ زیرا فرض این است که در ضمن عقد برای او قرار داده اند و او هم قبول کرده است. (۲)

به نظر می رسد در این مورد دیدگاه صاحب جواهر قابل توجیه و تأیید باشد، برای این که گذشته از دو دلیل یا مؤیدی که وی ذکر کرد، جواز رد بعد از قبول ممکن است به مصالح وقف و «موقوفٌ علیّه» نیز آسیب وارد کند.

۲- عزل متولی: عده ای از اعلام تصریح کرده اند: جایز نیست واقف کسی که او را در عقد، متولی قرار داده است، عزل کند و این امر مقتضای عموم امر به رعایت شروط است؛ اما اگر واقف بعد از عقد وقف کسی را به عنوان متولی برگزیده باشد هر زمان که

بخواهد حق عزل او را دارد، زیرا در این صورت متولی همانند وکیل است. (۳)

البته صاحب حدائق در مورد تولیت در ضمن عقد نیز اضافه کرده است: در صورت بروز عوامل موجب عزل می توان او را عزل کرد. (۴)

علامه کاشف الغطاء نیز تصریح کرده است که نصب کننده یا غیر او (مثل حاکم) جز در مواردی که بر استمرار این تولیت فساد مترتب شود یا از اهلیت و قابلیت بیفتد حق

عزل او را ندارند و در صورت سلب صلاحیت منزل می شود که اگر مجدداً شایستگی پیدا کرد دوباره حق تولیت او باز می گردد؛ اما اگر حاکم بدون تقیید (به عود ولایت) او را

ص: ۲۷۹

۱- تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۲.

۲- جواهر الکلام: ۲۸/۲۲-۲۳.

۳- مسالک الافهام: ۱/۳۴۷؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۰؛ جواهر الکلام: ۲۸/۲۲؛ ریاض المسائل: ۲/۲۴.

۴- الحدائق: ۲۲/۱۸۵.

عزل کرده باشد ولایتش به هیچ وجه باز نمی گردد. (۱)

آیه الله حکیم و آیه الله خویی نیز برای واقف، عزل متولی و ناظر منصوب از سوی خود را جایز نمی دانند. البته اگر واقف شرطی را معتبر دانسته و متولی فاقد آن باشد،

خود به خود منعزل خواهد شد. (۲) و امّا در مواردی که واقف یا حاکم ولی را انتخاب کرده باشد تا زمانی که به وظایف خویش عمل می کند کسی بر او سلطه ای ندارد؛ امّا اگر تقصیر یا خیانت کند به طوری که بقا و استمرار ولایت وی موجب وارد شدن خسارت به وقف یا موقوف علیه شود، حاکم او را عزل و دیگری را جایگزین می کند. البته بعضی

معتقدند: اولی در این صورت ضمیمه یک شخص امین و کاردان به این متولی است. (۳)

به نظر می رسد؛ ولایت و نظارت در وقف بیش از آن که حق باشد وظیفه است؛ یعنی جعل تولیت در وقف وسیله ای برای به نوا رسیدن فرد یا افرادی نیست، بلکه وسیله ای است برای حفظ و نگهداری از وقف و رعایت مصالح و جلوگیری از نابودی و اضمحلال آن و همچنین برای اداره امور مربوط به آن و رساندن حقوق «موقوف علیهم» به آنان.

بنابراین، در مواردی که استمرار ولایت متولی، هر چند از سوی واقف در ضمن عقد منصوب باشد، به دلیل خیانت یا بی کفایتی موجب تضعیف و یانابودی مال موقوف و یا آسیب رسیدن به حقوق «موقوف علیهم» شود، حکم به عدم جواز عزل متولی با فلسفه و حکمت و غرض اصلی جعل تولیت تضاد و تنافی خواهد داشت. از این رو شاید بتوان گفت: بزرگانی هم که به طور مطلق، عدم جواز عزل را مطرح کرده اند منظورشان غیر از چنین مواردی می باشد.

نکته دیگر این که از لایه لای کلمات اعلام به دست می آید که در موارد عزل و یا مرگ متولی حکم تولیت همانند موردی است که واقف کسی را تعیین نکرده باشد (که بحث آن گذشت) و احیاناً ممکن است کسانی در این مورد حق حاکم را از موردی که واقف تعیین متولی نکرده است، بیشتر بدانند. (۴)

ص: ۲۸۰

۱- کشف الغطاء: ص ۱۷۷.

۲- منهاج الصالحین، حکیم: ۲/۲۴۸؛ منهاج الصالحین، خویی: ۲/۲۴۵.

۳- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۶۰۹.

۴- تحریر الوسیله: ۲/۸۴ و...

نویسنده کتاب «المصطلحات الوقفیه» (به نقل از الاسعاف، مواهب الجلیل، روضه الطالین، کشف القناع، و...) می نویسد؛ در مورد عزل متولی (ناظر) دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول: این است که ناظر از سوی واقف وکیل است، بنابراین واقف حق عزل و استبدال او را دارد، همچنان که موکل حق عزل وکیل خود را، هر چند بدون هیچ سببی، داراست. فقهای مالکیه و شافعیه و ابویوسف از فقهای حنفیه این نظر را برگزیده اند.

الاسعاف تصریح کرده است که: متولی، وکیل واقف است، لذا هر چند عدم عزل او را بر خود شرط کرده باشد، حق عزل او را دارد و با مرگ واقف، ناظر، منزل خواهد شد، مگر آن که ولایت را برای او به عنوان وصیت قرار داده باشد.

دیدگاه دوم: این است که ناظر از سوی مستحقان و «موقوف علیهم» وکیل است. مختار حنابله و محمدبن حسن از حنفیه این دیدگاه است. در نتیجه اگر واقف نظارت را برای دیگری شرط کرده باشد، جز در صورتی که ولایت عزل متولی را برای خود شرط کرده است، حق عزل او را ندارد. دلیلش هم این است که متولی قائم مقام (وکیل) «موقوف علیهم» است.

همه اینها مربوط به مواردی است که از متولی کاری که موجب عزل او شود، صادر نشده باشد؛ امّا در صورتی که از وی عملی که موجب عزل باشد، سرزند مثل این که خیانت کند، حتی در صورتی که متولی، خود واقف باشد یا واقف، عدم عزل او را شرط کرده باشد حق عزل او را دارد، زیرا ولایت و نظارت (مطلق نیست و) مقید به وجود شرایط نظارت و صلاحیت برای شغل تولیت است. از این رو اگر در موردی این شرایط منتفی شد، حاکم او را عزل می کند.

ابن نجیم تصریح کرده است: قاضی، واقفی را که متولی وقف خویش است، در صورتی که خائن باشد، عزل می کند. ودلیل این امر رعایت مصلحت وقف است. وی در ادامه می نویسد: حتی در صورتی که واقف، شرط عدم عزل، توسط قاضی یا سلطان، را کرده باشد. به شرطش اعتنایمی شود؛ زیرا شرطی است مخالف با حکم شرع. البتّه

بعضی از فقها تصریح کرده اند: جواز عزل، در صورت خیانت آشکار متولی است؛ اما در صورتی که این چنین نباشد و تنها قَدْح و طَعْن در امانت وی پدید آمده باشد، حاکم فرد

امینی را (برای نظارت و...) در کنار وی قرار می دهد. (۱)

نکته: در بَلْغَةُ السَّالِكِ (فقه مالکی) تصریح شده است: اگر ناظر بمیرد و واقف زنده باشد، هر که را او بخواهد به عنوان متولی تعیین می کند و اگر مرده است این حق برای

وصی اوست در غیر این صورت، حق انتخاب با حاکم است. (۲)

مغنیه در این باره می نویسد: اگر متولی منصوب از جانب واقف بمیرد یا به نوعی صلاحیتش زایل شود، جز در مواردی که واقف در هنگام انشای عقد چنین حقی را برای خود قرار داده است، ولایت به او باز نمی گردد. اما مالکیه می گویند: ولایت به واقف باز می گردد و او هر گاه که بخواهد حق عزل او را دارد. (۳) ولی اگر واقف مرده باشد و «موقوف علیهم» کبیر باشند خودشان تولیت را بر عهده می گیرند. (۴)

سرخسی در مبسوط (که در فقه حنفی است) می نویسد: اگر متولی در زمان حیات واقف بمیرد، امر ولایت با واقف است. (۵)

ابن قدامه، از فقهای حنبلی، می نویسد: اگر متولی منصوب از سوی واقف بمیرد، نظارت با «موقوف علیهم» است. (۶)

گفتار ۵- ولایت برای تعیین و گزینش نگهبانان و کارگران و ...

ظاهراً برای واقف جعل ولایت در همه این موارد بلامانع است، زیرا وقف بر اساس شرایطی است که صاحب آن (واقف) قرار می دهد و همه اطلاقات و عموماتی که شروط غیر منافی با متقاضی عقد را تجویز می کنند، این موارد را نیز شامل می شوند.

ص: ۲۸۲

۱- المصطلحات الوقیة: ص ۱۷۳-۱۷۴؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۹۵؛ الفتاوی الکبری: ۴/۴۲۶؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۳۷-۲۳۹؛ محاضرات فی الوقف: ص ۳۶۱-۳۶۲؛ البحر الزخار: ۵/۱۶۵؛ اسهل المدارک: ۳/۱۱۱؛ الشرح الصغیر: وبلغه السالک: ۴/۲۴.

۲- الشرح الصغیر وبلغه السالک: ۴/۲۴.

۳- الفقه علی المذاهب الخمسه: ص ۶۰۹.

۴- اسهل المدارک: ۳/۱۱۱.

۵- المبسوط: ۱۲/۴۴.

۶- المغنی: ۵/۳۸۶.

صاحب جواهر^(۱) برای این مطلب به توفیق شریف استناد کرده است. امام علیه السلام در این توفیق (در پاسخ سؤال کننده) می فرماید: «اما آن چه پرسیده بودی درباره مردی که ملکی

را (به عنوان وقف) برای ما قرار داده است و آن را برای اداره امور تعمیر، پرداخت هزینه

و خراج و ارسال باقی مانده برای ما، در اختیار دیگری (به عنوان متولی) قرار داده است،

پاسخش این است که؛ این وظایف و اختیارات برای همان کسی است که صاحب ملک (واقف) آنها را برای او قرارداده است»^(۲).

بنابراین با وجود ناظر هیچ کس نباید بدون اذن او در درآمد وقف و دیگر امور، تصرف و دخالت کند و این مطلب مقتضای اطلاق نصّ و فتواست^(۳).

گفتار ۶- نظارت بر متولی

واقف می تواند برای اطمینان بیشتر و اشراف کامل بر کارهای متولی، ناظری تعیین کند. در این مورد اگر قصد واقف از این تعیین، تنها نظارت اطلاعی باشد، متولی در تصرفات مستقل است، اما اگر منظور وی نظارت استصوابی باشد، تصرفات متولی، جز با اذن ناظر صحیح نخواهد بود و اگر منظور واقف مُحرز نشد، رعایت هر دو امر لازم است^(۴).

توضیح: نظارت استصوابی یعنی نظارتی که به موجب آن لازم است همه کارها به تصویب ناظر برسند، در غیر این صورت تصرفات نافذ نخواهد بود، اما در نظارت اطلاعی، منظور، تنها اطلاع ناظر از چگونگی تصرفات دیگری است.

در قانون مدنی نیز به ثبوت این حق برای واقف تصریح شده است^(۵).

ص: ۲۸۳

۱- جواهرالکلام: ۲۸/۲۳.

۲- وسائل الشیعه: باب ۴ از ابواب احکام الوقف، حدیث ۸.

۳- مسالك الافهام: ۱/۳۴۷؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۱؛ الحدائق: ۲۲/۱۸۸؛ الروضه: ۱/۳۰۱؛ الوصایه والاقاف: ص ۲۴۹؛ جامع المقاصد: ۹/۱۱۵؛ مفتاح الکرامه: ۹/۴۲؛ ملحقات العروه: ۲/۲۳۱؛ تحریر الوسیله: ۲/۸۳ و...

۴- وسیله النجاه: ۲/۱۵۷؛ ملحقات العروه: ۲/۲۳۱؛ تحریر الوسیله: ۲/۸۴.

۵- قانون اساسی - مدنی: ۱۱۸، ماده ۸۷.

وظیفه متولی در مرحله اول، حفظ و صیانت اصل وقف و عمارت و اصلاح آن در صورت نیاز، و در مرحله بعد تحصیل و جمع آوری درآمد وقف و تقسیم آن بین مستحقین است و حتی مستحقین نیز حق انجام چنین اموری را ندارند.

البته اگر واقف وظیفه خاص را برای متولی در نظر گرفته و بعضی از امور یادشده را به او محول کرده باشد، لازم است مطابق شرط و نظر واقف عمل شود. کاشف الغطاء برای جعل نظارت از طرف واقف صور متعددی را تصویر کرده است:

۱- ولایت تصرف در همه امور به طوری که موقوف علیه حتی جز دریافت سهم خود از درآمد را ندارد.

۲- ولایت بر مورد کم و زیاد کردن سهام «موقوف علیهم».

۳- ولایت بر ادخال و اخراج هر که را متولی بخواهد، در وقف.

۴- نظارت در امور مربوط به صلاح و فساد مال موقوف، به رغم وجود آن در دست «موقوف علیه».

۵- همان نظارت سابق با در دست داشتن مال موقوف، توسط ناظر،

۶- نظارت به معنای مرجع بودن برای پاسخگویی و بیان حکم در مواردی که موقوف علیه به او مراجعه می کند.

۷- ولایت برای رفع نزاع و تخاصم بین «موقوف علیهم».

شهید در مسالک و فیض در مفاتیح اشکال کرده اند که: در وقف بر عامه مسلمین که منظور واقف، انتفاع همه مسلمین است، مثل وقف درختان برای رهگذران و مواردی از این قبیل، اگر انتفاع بر اذن متولی متوقف باشد، تفویض بسیاری از اغراض واقف لازم می آید. (۱)

صاحب مفتاح به این اشکال پاسخ داده است که: از اخبار باب و قواعد شرعی

ص: ۲۸۴

استفاده می شود که ملاءك، قصد و منظور واقف است. از این رو موارد محل اشکال از بحث خارج است. به علاوه بر حاکم واجب است برای رعایت نظر واقف به همه مسلمین اذن عامّ دهد که معمولاً اذن حاکم شرع در این موارد با قراین محقق است. (۱)

تفویض و توکیل در تولیت

مغنیه در این باره می نویسد: همه فقهای اسلام بر این مسأله اتفاق نظر دارند که متولی وقف، خواه از جانب واقف و یا از جانب حاکم، جز در مواردی که شرط مباشرت شده باشد، می تواند برای انجام مصلحتی از مصالح وقف، هر که را بخواهد وکیل کند.

همچنین اتفاق دارند که متولی حق واگذار کردن (تفویض) تولیت، بعد از خود را به دیگری ندارد. همچنان که این واگذاری را در صورت اذن تجویز می کنند. (۲)

علامه در تذکره نیز تصریح کرده است: اگر (واقف) تولیت را برای شخص متولی شرط کند یا آن را به کسی تفویض کند، شخص ناظر (متولی) حق نایب گرفتن در تولیت را ندارد. (۳)

امام خمینی، آیه الله خویی و آیه الله حکیم، از فقهای معاصر نیز تفویض تولیت به دیگری را، جز در مواردی که واقف هنگام جعل تولیت چنین حقی را برای او قرار داده باشد، جایز نمی دانند. البته متولی می تواند برای انجام بعضی از کارهایی که خود متصدی آنهاست، دیگری را وکیل کند. (۴)

در قانون مدنی نیز تفویض تولیت به دیگری جز در صورت اذن واقف در ضمن عقد، ممنوع شده است. (۵)

اجاره مال موقوف توسط متولی

متولی حق دارد برای تحصیل درآمد، مال موقوف را هر مدت که صلاح بداند اجاره

ص: ۲۸۵

۱- مفتاح الکرامه: ۹/۴۲.

۲- الفقه علی المذاهب الخمسه: ص ۶۱۰.

۳- تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۲.

۴- تحریر الوسیله: ۲/۸۴؛ منهاج الصالحین، خویی: ۲/۲۴۶؛ منهاج الصالحین، حکیم: ۲/۲۴۸.

۵- قانون اساسی - مدنی: ۱۱۸، ماده ۸۳.

دهد. البته اگر واقف، برای این کار مدت خاص را شرط کرده باشد، رعایت آن لازم است و اگر متولی مال وقف را به زمانی بیشتر از آن مقدار اجاره دهد، عقد اجاره نسبت به آن مقدار زاید، باطل است.

دلیل عدم بطلان اجاره از اصل این است که مورد از قبیل تبعیض صیغه (مانند اجاره مایملک به همراه مالایملک) است و در نزد فقهای ما تبعیض صیغه موجب بطلان عقد نیست، هر چند موجب ثبوت خیار برای مستأجر می شود در ضمن اگر متولی وقف آن را با اجاره المثل، اجاره دهد، اما کشف شود که کسانی به بیش از این مبلغ نیز این مال را اجاره می کرده اند، اجاره فسخ نمی شود، زیرا بعد از وقوع عقد اجاره با وجهی شرعی و معتبر، اصل، لزوم آن است. (۱)

شکی نیست که جواز اجاره مال موقوف، حتی برای مدت طولانی مربوط به فرضی است که متولی واجد شرایط لازم و رعایت همه جوانب و مصالح را می کند، در غیر این صورت ممکن است، بویژه در جواز اجاره های درازمدت، تردید شود.

دیدگاه دیگر مذاهب

فقهای اهل سنت نیز حفظ و صیانت وقف، عمارت، ایجار، زرع، تحصیل درآمد و توزیع آن بین مستحقین و مانند اینها را از وظایف و اختیارات ناظر دانسته اند. متولی در امور و مصالح یاد شده با رعایت مصلحت وقف، به انجام وظیفه می پردازند.

البته اگر واقف، محدودیتهایی را در نظر گرفته و تولیت را در بعضی از امور به شخصی واگذار کرده است، باید مطابق شرط و نظر وی عمل شود. (۲)

شربینی می نویسد: ناظر باید با رعایت دقت و احتیاط، در مال وقف تصرف کند، زیرا نظارتش تصرف در مصالح دیگران است و به ولی یتیم شباهت دارد. (۳)

ص: ۲۸۶

۱- مفتاح الکرامه: ۹/۱۲۶؛ جواهر الکلام: ۲۸/۱۱۵؛ الروضه: ۱/۳۰۱؛ جامع المقاصد: ۹/۱۱۵؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۲.

۲- الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۳۳؛ المصطلحات الوقفیه: ص ۲۳۹.

۳- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۴.

جمهور فقهای اهل سنت برای متولی جایز می دانند که در مورد بعضی یا تمام تصرّفاتی که برعهده اوست دیگری را وکیل کند و چون وکالت عقدی جایز است، در هر زمان که بخواهد او را عزل می کند. اما در مورد تفویض تولیت:

حنفیه

ابوزهرة در مورد تفویض تولیت به دیگری، به این معنا که ناظر، خودش را عزل و ولایت بر وقف را به طور مستقل به دیگری تملیک کند، می نویسد: تفویض در نزد حنفیه سه حالت دارد:

۱- کسی که برای ناظر حق تولیت جعل کرده (واقف یا قاضی) حق تفویض را هم به او داده است. در این فرض، متولی حق تفویض ولایت را به دیگری دارد و اگر تفویض کرد جز در صورتی که واقف حق عزل را هم به او داده است، حق عزل او را ندارد.

۲- واقف برای متولی حق تفویض قرار نداده است، اما متولی اکنون در حال بیماری مرگ است و قصد تفویض دارد. در این فرض نیز بعضی حق تفویض را به او داده اند، و دلیلشان این است که این تفویض در حقیقت ایضا (وصیت) است و قیّم بر وقف از طرف واقف مانند وصی می تواند برای بعد از مرگش حق وصیت را به دیگری بدهد.

البته کسانی در رد این نظر گفته اند؛ قیاس مع الفارق است، زیرا کلام ما در تفویض است نه در ایضا.

۳- هیچ یک از حالت‌های قبلی در کار نباشد و متولی ولایت را به دیگری تفویض کند. در این صورت اگر قاضی این تفویض را تقریر و تنفیذ کند، صحیح است و گر نه اثری بر آن مترتب نخواهد بود.

مالکیه

در نزد فقهای مالکیه، تفویض ولایت از جانب واقف به هر کس که بخواهد بلامانع است. هر وقت هم دوست داشت او را عزل می کند؛ اما ناظری که واقف او را برگزیده

است جز با تصریح و شرط واقف چنین حقی را ندارد. مرجع و مبنای مالکیت در این موارد و موارد مشابه، قاعده ای در باب قضا است که:

«هرکس دارای حقی باشد که عزل او ممکن است، حق ندارد در مورد آن حق وصیت کند»، و بدون تردید در فرض مورد نظر، واقف حق عزل متولی را دارد، لذا متولی در مرض موت هم حق ایضای تولیت به غیر را ندارد.

شافعیه

در نزد شافعیه متولی تنها با نصّ و شرط واقف (در هنگام عقد) حق تفویض دارد و اگر با تحقق این شرط، تفویض کرد، حق عزل یا مشارکت با «مَفْوُضٌ إِلَيْهِ» را ندارد.

حنابله

حنابله معتقدند که ناظر منصوب از جانب واقف یا حاکم، جز با نصّ و شرط واقف حق تفویض ندارد؛ امّا متولی و ناظر بالأصله، مانند «موقوفٌ عَلَیْهِم» و حاکم، حق تفویض دارد و در هر زمان که بخواهد به دیگری واگذار می کند و بعد اگر مایل بود او را

معزول می دارد. (۱)

اجاره مال موقوف

جمهور فقهای اهل سنت اجاره مال وقفی را برای متولی آن جایز می دانند، زیرا تحصیل درآمد از وقف و به مصرف مستحقان رسانیدن، منظور و مقصود واقف است. این امر در صورتی است که با شرط واقف مخالف نباشد. البتّه همان طور که کیسی تصریح کرده است، فقها در صورت ضرورت، مخالفت با شرط واقف را جایز شمرده اند.

امّا اعتقاد فقها بر ابطال اجاره های درازمدت در اوقاف، اراضی ایتام و اراضی بیت المال است. لذا اجاره های درازمدت، حتی با عقدهای تجدید شده در هر سال نیز،

ص: ۲۸۸

۱- محاضرات فی الوقف: ص ۳۶۶-۳۷۰؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۹۴؛ الفتاوی الکبری: ۴/۴۲۶؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۳۳؛ المصطلحات الوقفیه: ص ۱۰۵...

جایز نیست. البتّه در صورت اضطرار، برای تعمیر وقف (و مصالح مشابه) بلامانع است. (۱)

کیسی برای حنفیه در مورد مدّت اجاره به هفت قول اشاره کرده است؛ اما قول راجح این است که اگر متولّی به اجاره دراز مدّت نیاز داشت می تواند از عقود مترادفه

استفاده کند، یعنی برای اجاره سی ساله، موقوفه را با سی عقد مستقل اجاره دهد. (۲)

در مورد اجرت اجاره، فقهای حنفیه عقیده دارند: اگر اجاره به کمتر از اجره المثل باشد عقد اجاره فاسد است؛ زیرا این کار با مصلحت وقف و بطون بعدی منافات دارد. (۳)

در مورد مدّت اجاره در الشرح الصغیر (فقه مالکی) آمده است: اگر «موقوف علیهم»

معین باشند و مال موقوف به غیر آنها اجاره داده می شود ناظر می تواند از یک سال تا دو سال آن را اجاره دهد و اگر «موقوف علیهم» غیر معین باشند (مثل علما و...) مدّت اجاره چهار سال است.

اما اگر مستأجر خود «موقوف علیهم» باشند، ناظر می تواند (طبق قول مشهور) تا ده سال به آنها اجاره دهد و برای ضرورت اصلاح وقف، اجاره دراز مدت، مثل چهل سال نیز جایز است.

در نزد فقهای مالکیه، اجاره باید به اجره المثل باشد و گر نه عقد فسخ می شود. در صورتی که اجاره با اجره المثل باشد اگر فردی آن را به مبلغ بیشتری هم اجاره می کند، اجاره باطل نمی شود. (۴)

فقهای شافعی گفته اند: عین موقوفه را می توان با در نظر گرفتن عمر آن مال و نظر کارشناس اجاره داد. بنابراین می توان خانه و مانند آن را به مدّت سی سال، حیوانات را ده سال و لباس و... را یک یا دو سال و زمین را به مدّت یک صد سال با اجاره واگذار کرد.

البتّه این قول مشهور شافعی است. قول دیگر این است که عمر متوسط اموال شصت سال است و برای نصف آن یعنی سی سال می توان موقوفه را اجاره داد.

در مورد اجرت؛ فقهای شافعی معتقدند که اگر موقوف علیّه متولّی باشد می تواند به هر مبلغ که مایل است آن را با اجاره واگذار کند؛ اما اگر متولّی غیر از موقوف علیّه باشد و

- ۱- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۳۵.
- ۲- احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۷۰-۷۱.
- ۳- الاسعاف: ۵۴.
- ۴- الشّرح الصّغیر و بلغه السالک: ۴/۳۴-۳۶؛ اسهل المدارک: ۳/۱۰۹.

موقوفه را با اجره المثل اجاره دهد و بعد از عقد اجاره، میزان اجاره بها افزایش پیدا کند، نظر مشهور شافعیّه این است که عقد اجاره فسخ نمی شود. (۱)

فقههای حنبلی نیز مانند شافعیّه در مورد مدّت اجاره قایل به توسعه هستند و یادآور شده اند که مؤجر وقف، خواه متولّی یا قاضی، لازم است؛ اولاً عرف و عادت مستمّر را

در هر مورد رعایت کند، زیرا احکام عرفی به منزله شروط واقفان است.

ثانیا توجه داشته باشد؛ در صورتی که شرط واقف با ضرورت و مصلحت مخالف باشد لازم الوفا نیست و مخالفت با آن بلامانع است، زیرا شروط واقف در مواردی واجب الوفا هستند که با مقصود مشروع واقف ناسازگار نباشند و گر نه لازم الوفا، بلکه

جایز الوفا، نخواهند بود.

در مورد اجرت و اجاره بها، فقههای حنبلی غبن فاحش را موجب بطلان اجاره نمی دانند. اما اگر متولّی خود موقوف علیّه و منحصر به فرد باشد ضامن مابه التفاوت

است. (۲)

گفتار ۸- اجرت متولّی (حق التّولیه)

دیدگاه امامیه

حق تولیت از هزینه های تحصیل درآمد وقف است و مختار جمهور فقها این است که؛ متولّی، خواه منصوب از جانب واقف باشد و یا از جانب حاکم، برای کارهایی که انجام می دهد، حق اجرت دارد. البتّه صاحب حدائق معتقد است؛ در صورتی که واقف

برای متولّی چیزی را شرط و تعیین وحتّی به اجمال هم اشاره ای به حق و اجرت برای او نکرده باشد، ظاهر این است که چون تولیت را تبرعا (رایگان) پذیرفته است، حق اجره المثل ندارد. (۳)

صاحب عروه در پاسخ صاحب حدائق یادآور شده است که حق تولیت از هزینه های تحصیل درآمد وقف است و باید تأمین شود. اگر واقف آن را در نظر گرفته بود که هیچ،

ص: ۲۹۰

۲- احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۵۹ - ۷۳.

۳- الحدائق: ۲۲/۱۸۶.

وگرنه باید اجره المثل به متولّی پرداخت شود. (۱)

علامه

در تذکره تصریح کرده است که اگر واقف چیزی از درآمد وقف را برای متولّی شرط کرده باشد همان، اجرت عمل او خواهد بود، هر چند که کمتر از اجره المثل باشد و اگر واقف متعزّض این امر نشده باشد، اقرب این است که حق متولّی اجره المثل است. (۲)

اکثر فقهای امامیه، از جمله، شهید ثانی در مسالک، شهیدین در لمعه و روضه، فیض

کاشانی در مفاتیح، صاحب مفتاح الکرامه، سبزواری در کفایه، و از متأخران و معاصران، صاحب وسیله، امام خمینی، آیه الله حکیم و دیگران نیز تصریح کرده اند که اگر واقف برای متولّی چیزی از درآمد وقف را در نظر نگرفته باشد، حق التولیه، اجره المثل خواهد

بود. (۳)

البته صاحب ریاض برای ثبوت اجره المثل شرط کرده است که، متولّی قصد اجرت کرده باشد؛ اما در ادامه پذیرفته است که متولیان عادتاً این کار را تبرّعا انجام نمی دهند. (۴)

کاشف الغطاء نیز به نکته قابل توجهی اشاره کرده است و آن این است که؛ اجرت متولّی می تواند از درآمد مال وقفی باشد و می تواند از جای دیگری تأمین شود، اما در هر صورت نباید از عین مال موقوف برداشته شود. (۵)

توجه به این نکته نیز خالی از فایده نیست که در بسیاری از موارد متولّی برای اداره و تدبیر امور وقف به یک سازمان و نظام تولیتی، با افراد و کارکنان متعدّد، نیاز دارد. مسلّم است که در این موارد، باید حق تولیت به فراخور و نسبت افراد و هزینه های متعارف این

نظام در نظر گرفته شود.

دیدگاه دیگر مذاهب

ابوزهره درباره اصل ثبوت حق اجرت می نویسد: اصل در ثبوت اجرت برای متولّی،

ص: ۲۹۱

۱- ملحقات العروه: ۲/۲۳۱.

۲- تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۲.

- ٣- مسالك الافهام: ١/٣٤٧؛ الرّوضه: ١/٣٠١؛ مفاتيح الشرايع: ٣/٢١٣؛ مفتاح الكرامه: ٩/٤١؛ كفايه الاحكام: ١٤١؛ وسيله النجاه:
٢/١٥٧؛ تحرير الوسيله: ٢/٨٣؛ منهاج الصّالحين: ٢/٢٤٧.
- ٤- رياض المسائل: ٢/٢٤.
- ٥- كشف الغطاء: ١٧٧.

فعل عمر بن الخطاب، علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر صحابه و تابعین در مورد صدقاتشان می باشد، زیرا اینان در صدقات خود مقداری را هم برای متولی قرار داده بودند. (۱)

مقدار اجرت

دیدگاه حنفیه

در فقه حنفی اگر واقف مقداری را، هرچند بیش از اجره المثل، برای متولی قرار دهد، حق وی خواهد بود، حتی اگر بیمار شود تا زمانی که توان امر و نهی دارد مستحق اجرت است، اما اگر اجرت تعیین شده از سوی واقف، کمتر از اجره المثل باشد اگر ناظر مطالبه کند قاضی آن را بالا می برد، زیرا اجره المثل، اجرت کاری است که با طلب، مستحق آن می شود و اگر مطالبه نکرد نسبت به زیادی - چون متبرع است - حقی ندارد. و

در صورتی که واقف اجرتی را برای ناظر معین نکرده باشد، قاضی برای او اجره المثل را

در نظر می گیرد. همچنین است اگر متولی از طرف قاضی منصوب باشد و اجرتی برای او تعیین نشده باشد. (۲)

مالکیه

اگر واقف یا قاضی مقدار معین را برای ناظر در نظر گرفته باشند. همان، حق وی خواهد بود و باید رعایت شود، و اگر اجرتی معین نشده باشد، یک قول (از ابن عتاب و...) این است که اجرت متولی (در این فرض) از بیت المال تأمین می شود. (۳)

ابوزهره در ادامه می نویسد: گویا مبنای این قول این است که اداره اوقاف از اعمال دولت است و از اموری است که محتسب اکبر، یعنی حاکم، مسؤول اداره آن است، لذا متولی نیز همانند کارمندان دولت حقوقش را از بیت المال می گیرد؛ امّا این دیدگاه و

استدلال مرجوح است؛ برای این که در اوقاف مصالح خاصه بر مصالح عامه می چربد. (۴)

ص: ۲۹۲

۱- محاضرات فی الوقف: ۳۸۸.

۲- محاضرات فی الوقف: ص ۳۸۹؛ المبسوط، سرخسی: ۱۲/۳۱-۳۲.

۳- الشرح الصغیر و بلغه السالک: ۲/۲۴.

۴- محاضرات فی الوقف: ص ۳۸۹-۳۹۰.

اگر واقف چیزی را برای متولی تعیین کرده باشد، در صورتی که خودش ناظر نباشد، اجرت تعیین شده، هرچند بیش از اجره المثل باشد، حق ناظر است؛ اما اگر خود واقف ناظر باشد، اجرتش نباید بیش از اجره المثل باشد، در صورتی که واقف برای ناظر اجرتی را تعیین نکرده باشد اجرتی برای او نیست تا این که از قاضی مطالبه اجرت کند که

در این صورت، مطابق نظر بعضی از شافعیه، مستحق اجره المثل است (نیازمند باشد یا نباشد) و بعضی گفته اند: تنها در صورت نیاز برای امرار معاش مستحق اجرت می شود.

اما در صورتی که مطالبه نکند مستحق اجرت نخواهد بود؛ زیرا در این صورت متبرع خواهد بود. (۱)

حنبلیه

در فقه حنبلی اگر واقف، اجرت معلومی را برای ناظر قرار داد مطابق همان شرط واقف عمل می شود و اگر چیزی تعیین نکرد (در این صورت) حنابله دو قول دارند:

۱- حق استفاده به قدر متعارف دارد، نه بیشتر و این مطلب در وقف نامه عمر آمده است که «ولّی می تواند به قدر متعارف استفاده کند». البته گروهی شرط استفاده را، همانند ولّی صغیر، فقر متولّی دانسته اند.

۲- برای متولّی اجره المثل ثابت است. همه اینها در صورتی است که ناظر از کسانی باشد که غالباً برای انجام این کارها عوض دریافت می کنند. در غیر این صورت اگر از کسانی باشد که معمولاً تبرّعا به این امور می پردازند، حق اجرتی ندارد. گویی با قبول

اداره وقف بدون تعیین اجرت، به کار تبرّعی ملتزم شده است. (۲)

در قانون مدنی ایران نیز آمده است: جایز است واقف از منابع موقوفه، سهمی برای عمل متولّی قرار دهد و اگر حق التّولیه معین نشده باشد متولّی مستحق اجره المثل عمل

است. (۳)

ص: ۲۹۳

۱- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۴؛ محاضرات فی الوقف: ۳۹۱.

۲- محاضرات فی الوقف: ۳۹۲.

۳- قانون اساسی - مدنی: ۱۱۸، ماده ۸۴.

فقه‌های اسلام اتفاق نظر دارند که متولی امین است و جز با تعدی و تقصیر ضامن نخواهد بود. بنابراین باید قول او بدون سوگند (یمین) پذیرفته شود. البته در مواردی که تعدی و تقصیر کرده باشد، مثل این که غلات مستحقین را حبس کرده و علی رغم مطالبه آنان، بدون مجوز شرعی از تحویل به آنها امتناع کرده باشد، ضامن است، زیرا در این صورت و موارد مشابه، «یَد» او «یَد» امانی نیست، بلکه یَد متعدی و ضامن است. (۱)

مبحث پنجم: بیع و استبدال وقف

گفتار ۱- ادله عدم جواز بیع (فی الجملة)

بحث بیع وقف در ابواب گوناگون فقه، مانند باب وقف، باب بیع و کتاب الصلاة، (در مبحث مساجد) مطرح شده است.

در میان اعلام امامیه، صاحب جواهر و شیخ انصاری و به دنبال آنها امام خمینی، در کتاب بیع در بحث شرایط مبیع، مفصلتر از دیگران به این مسأله پرداخته اند. توضیح این که؛ یکی از شرایط مبیع، ملک طلق بودن آن است. متفرع بر این شرط، فقها مسأله بیع وقف را که فاقد این شرط است به میان آورده آن را مورد بررسی قرار داده اند.

شیخ انصاری برای عدم جواز بیع وقف (فی الجملة) به ادله ای چون اجماع محقق (محصل) و عموم روایات، استدلال کرده است، روایاتی چون: «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا

يَقِفُهَا أَهْلُهَا» (۲)، و روایت علی بن راشد: «لَا يَجُوزُ شِرَاءُ الْوُقُوفِ وَلَا تَدْخُلُ الْعَلَّةُ فِي مِلْكِكَ اذْفَعَهَا إِلَى مَا أَوْقَفْتَ عَلَيْهِ» (۳) «خریداری کردن وقف جایز نیست و درآمد آن ملک تو (مشری) نخواهد بود، آن را به جهتی که مال برای آن وقف شده است تحویل ده».

و نیز روایاتی که درباره وقف علی و ائمه علیهم السلام حکایت شده اند، مانند روایت ربیعی بن

ص: ۲۹۴

۱- محاضرات فی الوقف: ۴۱۳؛ الشرح الصغیر و بلغه السالک: ۴/۲۴-۲۵؛ الفقه علی المذاهب الخمسه: ۶۰۷؛ المصطلحات الوقفیه: ۱۶۶.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۳.

۳- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۳.

عبد الله از امام صادق علیه السلام در مورد نوشته امیر مؤمنان علیه السلام که در آن آمده است:

«هَذَا مَا تَصَدَّقَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَهُوَ حَيْثُ سَوِيَ، تَصَدَّقَ بِدَارِهِ الَّتِي فِي بَنِي زُرَيْقٍ، صَدَقَهُ لَا تَبَاعَ وَلَا تُوهَبُ حَتَّى يَرِثَهَا اللَّهُ الَّذِي يَرِثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»: «این صورت مالی است که علی بن ابی طالب آن را تصدق (وقف) کرده است؛ خانه خود در بنی زُرَیق را صدقه قرار داد تا به هیچ وجه فروخته نشود، هبه نگردد تا آن گاه که وارث

آسمانها و زمین آن را به ارث برد».

شیخ انصاری تأکید کرده است که جمله «لَا تَبَاعَ وَلَا تُوهَبُ» وصف و قید برای نوع وقف است، نه برای شخص، و نیز مصداق خاصی است که حضرت در وقف نامه خود ذکر کرده، از این رو عدم جواز بیع و هبه مقتضای نوع وقف خواهد بود. (۱) صاحب جواهر

نیز با عباراتی مشابه، به همین عمومات استدلال کرده و در ادامه اظهار داشته است: ظاهراً تأیید و دوامی که در روایات آمده از مقتضیات وقف و مقومات آن است. آن چنان که نفی معاوضات بر اعیان آن از همان آغاز در وقف لحاظ شده، بویژه آن که حق اعقاب و بطون بعدی نیز به آن تعلق گرفته است، حتی می توان از جانب عوام از متشرع، چه رسد به علمای آنان، بر این مسأله ادعای ضرورت کرد. برای همین است که اصحاب به اتفاق آراء نظرشان این است که: اصل در وقف، منع از بیع آن می باشد، هر چند درباره مواردی که با دلیل از این اصل خارج شده اند، اختلاف دارند. (۲)

شیخ در مکاسب، سپس متفرع بر این ادله و عمومات، برای بیع وقف، سه مانع اصلی ذکر کرده است:

۱- حق واقف که به اقتضای صیغه وقف، این مال را صدقه جاریه قرار داده است.

۲- حق بطون و نسلهای آینده.

۳- تعبّد شرعی که از روایات استفاده می شود، چرا که وقف متعلق حق خداوند است. برای همین است که در آن قصد قربت معتبر است، برای خدا انجام می شود و عوض آن نیز بر خداوند است. البته ممکن است گاهی بعضی از این موانع و گاهی تمام

ص: ۲۹۵

۱- کتاب المكاسب: ۱۶۳-۱۶۴.

۲- جواهر الکلام: ۲۲/۳۵۸.

آنها برطرف شوند که توضیح آنها خواهد آمد. (۱)

امام خمینی پس از نقد و رد استدلال شیخ (و صاحب جواهر) به روایات یاد شده اظهار داشته است: ظاهراً عبارت «لا تُبَاعُ...» (۲) که در وقف امیرمؤمنان علیه السلام آمده است -

آن طور که شیخ و صاحب جواهر تصوّر کرده اند، - وصف برای نوع وقف نیست، بلکه نهی و زجری است از جانب واقف، نه این که حکایت از زجر تشریحی از جانب خداوند متعال باشد، لذا حضرت به دنبال آن فرمود: «هر کس آن را بفروشد یا هبه کند، لعنت خدا بر او باد!»

به عبارت روشنتر وصف، ظاهر در احتراز است؛ وقتی می گوید: «صَيِّدَقَةٌ لَا تُبَاعُ» در حقیقت از مواردی که چنین شرطی در آنها لحاظ نشده و قابل بیع هستند، احتراز شده است، بویژه آن که این قید (لا تُبَاعُ) در روایت، بعد از انشای وقف و تمامیت آن ذکر شده است. از این رو از مجموع ادله و اقوال استفاده می شود که وقف بر دو قسم است:

۱- وقفی که واقف، آن را به عدم جواز بیع مقید کرده است.

۲- وقفی که واقف، آن را به جواز بیع مقید کرده است.

خلاصه این که؛ وقف در جواز و عدم جواز بیع، تابع جعل آن توسط واقف است، اما اگر واقف قیدی را ذکر نکند باید به دنبال دلیل دیگری بود. (۳)

به نظر می رسد در این مورد، مدّعی شیخ و صاحب جواهر، بیشتر قابل دفاع باشد، زیرا ظاهر قید «لا تُبَاعُ» این است که وصف برای نوع است نه شخص. این که امام خمینی بیان داشت: «ظاهر قید، احتراز است» قابل قبول است. اما در این احادیث با این وصف، نوع دیگر صدقه (صدقه غیر وقف) خارج می شود، نه نوع دیگر وقف. به عبارت دیگر می توان گفت: صدقه بر دو نوع است:

۱- صدقه ای که قابل بیع و تملیک است، و آن صدقه متعارف (غیر وقف) است.

۲- صدقه ای که مقتضایش عدم جواز بیع آن است، هر چند امکان دارد به عللی موانع بیع برطرف شود و به دنبال آن، بیع وقف، تجویز گردد.

ص: ۲۹۶

۱- کتاب المکاسب: ۱۶۴.

۲- وسائل الشّیعه: ۱۳/۳۰۴.

۳- کتاب البیع: ۳/۹۱-۱۰۱.

البته امام خمینی نیز در ادامه به نوعی این مطلب را (که عدم نقل، مقتضای ماهیت وقف است) تأیید کرده است، امّا نه با استفاده از قید «لا تُبَاع» و یا تعلق حقوق ثلاثه

(حقّ الله، حق واقف و حق «موقوف علیهم»)، بلکه به این دلیل که؛ وقف با همه اقسامش

(عامّ و خاصّ) به هیچ وجه تملیک نیست و فَكْ ملک است، یعنی مال، محبوس و موقوف شده تا منافع آن به مصرف افرادی برسد، نه این که بر آن افراد ایقاف شده باشد،

در حقیقت، وقف ایقاف و حبسی است بدون اضافه، و به عبارت دیگر؛ لام (در وَقَفْتُ لَهُمْ مثلاً) برای غایت است (نه برای ملکیت). از این رو حبس عین از نقل و تسبیل منافع

آن، جزو ماهیت وقف است. (۱)

امام خمینی در منبع یاد شده به جز این دلیل، اجماع و ارتکاز متشرّعه را از هر ملت، بلکه ارتکاز همه عقلا را نیز به عنوان دلیل بر ممنوعیت وقف از بیع، ذکر کرده و یادآور

شده است: می توان گفت؛ این ارتکاز ضروری مسلمین در موقوفات، موجب ظهور روایات در منع بیع وقف می شود، مانند روایت ابوعلی بن راشد: «لا یَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ» (۲)

گفتار ۲- آیا وقف با بیع باطل می شود یا با جواز بیع؟

اگر به مجرّد جواز بیع (به خاطر عروض بعضی از مسوّغات) وقف باطل شود بیع آن در موارد تجویز شده در حقیقت بیع وقف نخواهد بود، و گر نه بیع وقف است.

صاحب جواهر این نظر را تقویت کرده است که بیع وقف تا زمانی که وقف است، جایز نیست، بلکه جواز بیع با وقف بودن مُتَضَادّ است و جواز تنها بعد از بطلان بیع خواهد بود.

از این رو در مواردی که بیع وقف به عللی جایز است ابتدا وقف باطل می شود و پس از آن بیع، جایز می گردد. (۳)

امّا شیخ انصاری با عنایت به این بیان صاحب جواهر، تصریح کرده است که: جواز بیع با بقای وقف هیچ منافاتی ندارد و وقف با بیع آن، باطل می شود نه با جواز بیع؛

ص: ۲۹۷

۱- کتاب البیع: ۱۱۰-۳/۱۰۶.

۲- وسائل الشّیعه: ۱۳/۳۰۳.

بنابراین معنای جواز بیع عین موقوفه، جواز ابطال آن است نه ابطال آن.

شیخ ادامه داده است: هر چند در صیغه وقف، دوام و منع از معاوضه، لحاظ و اعتبار شده است، اما اشکالی ندارد که با عروض عواملی با این انشاء مخالفت شود، چنان که مقتضای عقد جایزی مانند هبه، تملیک آن به مُتَّهَب است، تملیکی که مُقْتَضِی تسلط مُتَّهَب بر آن مال می باشد و با جواز باز پس گرفتن از او منافات دارد، اما در

عین حال می توان این سلطنت ناشی از عقد هبه را قطع کرد.

شیخ در ادامه، نظر صاحب جواهر را (که وقف با جواز بیع باطل می شود) مخالف اجماع دانسته است، زیرا هیچ یک از کسانی که در بعضی از صور، بیع وقف را جایز دانسته اند، قایل به بطلان وقف، قبل از بیع نشده اند. برای همین است که اگر عامل مجوّز بیع برطرف شد، مثل این که نیاز شدید «موقوف عَلَیْهِمْ» (بنا بر قول به جواز بیع در این صورت) منتفی گردید و یا به هر دلیلی بیع انجام نشد، وقف به حال خود باقی است شیخ اضافه کرده است: برای همین است که جامع المقاصد تصریح کرده است: رهن وقف، حتّی در صورتی که به حدّ جواز بیع رسیده است، صحیح نیست. (۱)

امام خمینی نیز در این جا بحث مفصّلی دارد که از طرح آن خودداری می شود و تنها به یک نکته از کلام ایشان که بر مبنای خودشان مبتنی است، اشاره می شود:

وی در پاسخ صاحب جواهر اظهار داشته است: جواز بیع وقف (در موارد تجویز شده) حکم شرعی است، اما ممنوعیت بیع وقف، منع مالکی است نه شرعی؛ زیرا حبس عین از بیع و هبه و... در دست واقف است و در حقیقت، تحبیس از واقف است نه از شارع و روشن است که جواز شرعی با منع مالکی منافات ندارد. (۲)

اما چنان که گذشت این بیان، مبتنی بر مبنای ایشان است که؛ ممنوعیت از بیع را مجعول واقف می داند نه شارع. در گذشته این مبنا به اختصار نقد و بررسی شد در این جا یادآور می شود: همچنان که در بیع و مانند آن تملیک از جانب بایع، اما حکم به لزوم و

دیگر احکام از جانب شارع است، در وقف نیز تحبیس و وقف از جانب واقف است، اما احکامی چون لزوم وقف، عدم جواز بیع و... از جانب شارع می باشد.

ص: ۲۹۸

۱- کتاب المکاسب: ۱۶۴.

۲- کتاب البیع: ۳/۱۱۴.

دیدگاه امامیه

در این بخش، تقسیم بندی شیخ انصاری در مکاسب محور بحث قرار گرفته و براساس آن، اقوال و انظار اعلام، بررسی شده است:

وقف یا مُؤَبَّد است یا منقطع (بنابر مشروعیت وقف منقطع)، وقف مُؤَبَّد نیز بر دو قسم است:

۱- اوقافی که ملک کسی نیستند و همانند تحریر (عتق)، فکِّ ملک هستند، مثل مساجد، مدارس، بیمارستانها... بنابراین که اوقاف (آن چنان که گروهی می گویند) در ملک مسلمین داخل نمی شوند و «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» تنها مالک انتفاع هستند و منفعت را مالک نمی شوند. لذا اگر کسی بناحق در آنها ساکن شود، ضامن اجره المثل نخواهد بود.

۲- اوقافی که در آنها مال موقوف ملک «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» است و آنها مالک منفعت آن می شوند. از این رو حق استیجار و نیز حق گرفتن اجره المثل را از کسی که بناحق از آن

استفاده کرده است، دارند.

شیخ انصاری قسم اوّل را اصلاً محلّ بحث و خلاف ندانسته و اظهار داشته است: ظاهراً در عدم جواز بیع این قسم اختلافی نیست، زیرا اختلاف و بحث اعلام در مورد وقفی است که ملک غیر طلق است، نه مواردی که اصلاً ملک نیستند. وی در این جهت، بین مسجد و غیر آن (مانند مدارس...) تفاوتی قایل نشده است. (۱)

اما برخی از فقها بین مسجد و اموری چون مدارس، بیمارستانها... فرق گذاشته اند که به آن اشاره خواهد شد.

گفتار ۴- مساجد

اشاره

در این جا ابتدا، حتی الامکان به اختصار، بعضی از احکام مساجد مطرح و بررسی می شوند. بحث بیع مساجد در دو مقام انجام می شود:

ص: ۲۹۹

مقام اول: بیع و تصرف در اصل مسجد و عرصه آن (در صورت خرابی)، مقام دوم: بیع اموال مسجد، مانند فرش، مصالح ساختمانی و...

مقام اول: بیع و تصرف در اصل مسجد

نظر جمهور فقهای امامیه این است که نقض و ویران کردن مسجد برای هر هدفی جز توسعه آن، همچنین در صورت خرابی، آن را جزء راه و خیابان قرار دادن و یا به تملک خود در آوردن و مانند اینها به هیچ وجه و تحت هیچ عنوانی جایز نیست. شیخ طوسی در خلاف و مبسوط در این باره اظهار داشته است: «هر گاه مسجدی خراب شود و محله یا قریه نیز ویران گردد (آن مسجد) به ملک واقف باز نمی گردد». وی در نهاییه نیز تصریح

کرده است؛ تملک و تصرف در هیچ چیز از اموال مساجد جایز نیست... (۱)

صاحب مفتاح در ذیل عبارت قواعد: «اگر کسی مسجدی را وقف کند و قریه یا محله ای که مسجد در آن واقع است، ویران شود، بیع آن مسجد جایز نیست و به ملک واقف نیز باز نمی گردد»، تصریح کرده است: در این مسأله کسی جز احمد (بن حنبل) مخالف نیست. (۲)

علاّمه در تحریر و نهاییه، سبزواری در کفایه، فاضل هندی در کشف اللثام، محقق ثانی، صاحب حدائق، شهیدین در لمعه و روضه، شهید در دروس، کاشف الغطاء و دیگران تصریح کرده اند که با ویرانی و زوال آثار مسجد، عرصه آن از مسجدیت خارج نمی شود و همه احکام مسجد بر آن جاری خواهد بود. (۳) کاشف الغطاء مدارس را نیز در ردیف مساجد ذکر کرده است. در میان فقهای امامیه صاحب عروه (از متأخرین) وقف

در مشاهد، مدارس و حتی مساجد را فک و تحریر ملک نمی داند و معتقد است؛ بنابر عدم بقای آنها بر ملک واقف و عدم انتقال به «موقوف علیهم»، ملک خدای متعال می باشند، همانند ملکیت خداوند نسبت به سدس خمس که در آیه کریمه آمده است:

ص: ۳۰۰

۱- الخلاف: ۳/۵۵۰؛ المبسوط: ۳/۳۰۰؛ النهایه: ۱۰۹.

۲- مفتاح الکرامه: ۹/۱۰۰.

۳- تحریر الاحکام: ۱/۲۹۰؛ نهاییه الاحکام: ۱/۳۵۸-۲۵۹؛ کفایه الاحکام: ۱۴۲؛ کشف اللثام: ۳/۳۳۵؛ جامع المقاصد: ۹/۸۱؛ الحدائق: ۲۲/۲۵۴؛ الزوضه: ۱/۳۰۳؛ الدروس: ۲/۳۰۴؛ کشف الغطاء: ۱۷۸.

«...فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...» (۱).

به عبارت روشنتر، وقف مساجد به منزله مباحات اصلیه نیست تا به دلیل ملک نبودن و با استدلال به «لَا يَبْعُ إِلَّا فِي مَلِكٍ»، بیع آنها جایز نباشد. از این رو در مواردی که بیع وقف جایز است، بین وقف بر اولاد و فقرا و وقف بر مساجد و مدارس فرقی نخواهد بود. (۲)

این دیدگاه سید درباره مساجد، چنان که مغنیه (۳) اشاره کرده است، با دیدگاه احمد بن حنبل، از ائمه اهل سنت، موافق است. در مبحث «بیع مساجد از دیدگاه اهل سنت» نظر احمد بن حنبل نیز مطرح و بررسی شده است.

دلایل این دیدگاه

دلیل ۱: ملکیت واقف زایل شده و بازگشت آن به دلیل نیاز دارد. (۴)

دلیل ۲: مقتضای وقف، تأبید است و خرابی مسجد یا قریه موجب بطلان آن نمی شود؛ زیرا خرابی آن با بقای وقفیت آن منافات ندارد. (۵)

دلیل ۳: مقصود و غرض واقف از وقف مسجد، عبادت خداوند است و با ویرانی مسجد، امید آبادانی و رونق مجدد محل و نیز نماز گزاردن رهگذران در آن منتفی نیست. (۶)

دلیل ۴: قوام مسجد در حقیقت به عرصه آن است نه به آثار، لذا اگر در اثر آب گرفتگی و مانند آن، زمین مسجد از صلاحیت برای نماز هم خارج شود، کسی حق تملک آن و انجام کاری را که با مسجدیت آن منافی است، ندارد. (۷)

دلیل ۵: اجماع و عدم خلاف؛ جمهور فقهای امامیه این دیدگاه را قبول دارند. (۸)

ص: ۳۰۱

۱- انفال: ۴۱.

۲- ملحقات العروه: ۲/۲۵۷-۲۵۸.

۳- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۶۱۴-۶۱۳.

۴- الخلاف: ۳/۵۵۰؛ السرائر: ۳/۱۶۷.

۵- مسالک الافهام: ۱/۳۶۰؛ الحدائق: ۲۲/۲۵۴؛ ذکری الشیعه شهید اول: ۱۵۷.

۶- مسالک الافهام: ۱/۳۶۰؛ جامع المقاصد: ۹/۸۱؛ المناهل: ۵۰۸.

۷- مدارک الاحکام: ۴/۳۹۶؛ کتاب الصلاه حاج آقا رضا همدانی: ۷۰۵؛ جواهر الکلام: ۲۸/۱۰۷.

۸- مفتاح الکرامه: ۹/۱۰۰؛ المناهل: ۵۰۸؛ المساجد و احکامها فی التشریح الاسلامی: ۱۰۳.

دلیل ۶: وقف در مسجد تملیک نیست، بلکه همانند عتق، فک ملک است. بنابراین نه واقف، مالک آن است و نه موقوف علیّه، در نتیجه کسی حق بیع آن را نخواهد داشت (زیرا «لَا يَبِيعُ إِلَّا فِي مِلْكِهِ»^(۱)).

دلیل ۷: استصحاب بقای وقفیت عرصه مسجد^(۲).

سید محمد شیرازی مدّعی شده است که بعد از خرابی و یا در مسیر خیابان و... قرار گرفتن مسجد، آب گرفتگی و مانند اینها، عرف ملکیت را زایل می داند، از این رو در مثل

مساجد و اماکن مانند آن نیز موضوع استصحاب، منتفی می شود^(۳). اما این بیان محلّ تأمل و تردید است.

دلیل ۸: بعضی از اقسام وقف به هیچ وجه بدلیت در آنها معقول نیست. این دلیل از امام خمینی است و توضیح آن چنین است:

آن دسته از مراکز و مواردی که شخص آنها موضوع اثر و حکم شرعی قرار گرفته است مانند، عَرَفَات، مَشْعَر، مَنِي، مَطَاف، مَشْعِي، مَشَاهِد، و مطلق مساجد، بدل بردار

نیستند. برای این که ثمن یا آنچه که با ثمن این اماکن خریداری می شود به مجرد معاوضه، مسجد نخواهد شد، زیرا بدل مسجد به مجرد بدلیت مسجد نمی شود و اگر به عنوان مسجد، جعل گردد، مسجدی مستقل خواهد بود و بدل این مسجد محسوب نمی شود. گذشته از این که آثار مسجدیت، و محو آثار مشعریّت و مسجدیت خواهد بود، نه مبادله مشعر با مشعر^(۴).

دلیل ۹: عموماً و قواعد مانع از بیع وقف و عود آن به واقف، مانند: «لَا يَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ»^(۵)

به هر حال، در عدم جواز بیع و استبدال اعیانی و عرصه مسجد تردید و اختلافی نیست و نیازی به بحث بیش از این ندارد.

ص: ۳۰۲

۱- الزّوضه: ۱/۳۰۴؛ کتاب المکاسب: ۱۶۷؛ جامع المقاصد: ۹/۸۱؛ المناهل: ۵۰۸؛ المساجد و احکامها فی التشریح الاسلامی: ۱۰۴.

۲- المناهل: ۵۰۸؛ جواهر الکلام: ۲۸/۱۰۷؛ مسالک الافهام: ۱/۳۶۱.

۳- الفقه: ۶/۱۳۸.

۴- کتاب البیع: ۳/۱۲۱.

۵- وسائل الشّیعه: ۱۳/۳۰۳؛ الفقه: ۶/۱۳۸.

شایان یادآوری است که امام خمینی (چنان که قبلاً اشاره شد) وقف را در هیچ یک از اقسام آن (خاص، عام، مساجد و...) تملیک نمی داند بلکه نوعی حبس است برای انتفاع «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» از درآمد آن (۱).

نکته دیگر این که شیخ در مکاسب، و محمّد جواد مغنیه، موقوفات عامّه ای چون مدارس، مشاهد، مسافرخانه ها و... را نیز در کنار مساجد قرار داده اند و ادّعی اتّفاق

نظر فقهای امامیه بر عدم جواز بیع و استبدال آنها کرده اند. دلیل آنها، همان فکّ ملک

بودن این اوقاف و عدم اختصاص آنها به فرد یا گروهی خاصّ است. در نتیجه بعد از تمامیت وقف، حکم مباحات عمومی را پیدا خواهند کرد و روشن است که بیع جز در ملک، صحیح و نافذ نخواهد بود. (۲)

فقها تصریح کرده اند که محلّ خلاف، موردی است که مال، ملک موقوفٌ عَلَیْهِ می شود و یا حدّ اقلّ آنها مالک منفعّت آن هستند و حق اجاره دارند و اگر کسی از این ملک بناحق استفاده کرد اجرتش را به موقوفٌ عَلَیْهِ ضامن خواهد بود.

اما در عدم جواز بیع مواردی چون مساجد، مشاهد، مدارس و... که وقف در آنها فکّ ملک است، خلافی نیست. در ضمن کسانی چون مُغنیه، وقف بر فقرا و مانند آن را (در حکم) از اوقاف خاصّه به شمار آورده اند که در آنها «موقوفٌ عَلَیْهِمْ»، مالک منفعّت هستند. (۳)

امام خمینی، مسافرخانه ها، بیمارستانها، مدارس و مانند اینها را تحت عنوان اوقاف بر جهات عامّه ذکر کرده و اظهار داشته است: خواه ما وقف در اینها را فکّ ملک بدانیم - که حق هم همین است - یا معتقد به مالکیت «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» شویم، اگر امثال این اوقاف

ویران شدند به طوری که امید آبادانی مجدد آنها نمی رود، حاکم (که حافظ مصالح عمومی است) می تواند آنها را بفروشد و به مشابه تبدیل کند و اگر تبدیل میسر نبود آن را در دیگر مصالح مسلمین صرف نماید.

برای این که هر چند وقف در اینها فکّ ملک است، اما این امور اموال هستند و دارای

ص: ۳۰۳

۱- کتاب البیع: ۳/۸۹.

۲- کتاب مکاسب: ۱۶۷؛ الفقه علی المذاهب الخمسه: ۶۱۸.

۳- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۶۱۸.

مالیت می باشند و با وقف شدن - حتی بنا بر قول به فک ملک - از مال بودن ساقط نمی شوند.

وی یادآور شده است: جواز بیع در اوقاف عامه مانند، مدارس، بیمارستانها و... نیز وقف بر جهات و عناوین کلیه ای چون، فقرا، مسلمین و... در صورت حدوث عوارضی چون خرابی، عدم امکان انتفاع و... از بیع اوقاف خاصه، آسانتر است. زیرا مُسَلِّما این

امور از حسیبیت هستند که آنها در دست ولی مسلمین است و بر اوست که نسبت به منافع و مصالح مسلمین اِهمال نوزد و حافظ منافع آنان باشد. وی این حق را برای متولی

خاص، جز در مواردی که واقف برای او شرط کرده است (در صورت نفوذ شرط واقف) ثابت نمی داند و این کارها را خارج از حدود اختیارات او می داند. (۱)

در بحث این که «متولی بیع اوقاف کیست؟» خواهد آمد که کوتاه کردن دست متولی خاص از جانب واقف منصوب است، در صورتی که واقف قلمرو اختیاراتش را محدود نکرده باشد، محل تأمل و اشکال است. هر چند حق نظارت حاکم و حتی دخالت او در مواردی که مصالح عمومی را در معرض تلف و نابودی می بیند، محفوظ است. البته مسأله اختیارات و قدرت ولی امر مسلمین و حق اعمال آن به عناوین ثانویه

مسأله دیگری است که در مبحث ولایت و حدود و اختیارات ولی امر مطرح می شود.

مقام دوم: اموال مساجد

اشاره

بحث اموال مساجد نیز از دو جهت قابل بررسی است:

۱- به کار بردن و استفاده آنها در دیگر مساجد

محقق در شرایع و علامه در منتهی و تحریر به طور مطلق تصریح کرده اند که صرف آلات مسجد در دیگر مساجد خالی از اشکال است. (۲)

شهید ثانی در مسالک این کار را در صورت بی نیاز بودن مسجد اول یا عدم امکان

ص: ۳۰۴

۱- کتاب البیع: ۳/۱۲۳-۱۲۵.

۲- مسالک الافهام: ۱/۴۱۷ به نقل از شرایع؛ منتهی المطلب: ۳۸۹؛ تحریر الاحکام: ۱/۲۹۰.

استفاده از آنها در آن و نیز در صورت نیاز بیشتر مسجد دیگر به خاطر کثرت نمازگزاران، بلااشکال دانسته است. عبارت شهید اول در ذکری نیز مشابه عبارت مسالک است. (۱) بنابراین به کار بردن اموال و آلات مسجدی در مسجد دیگر نزد فقها فی الجمله خالی از اشکال است؛ هر چند کسانی چون علامه در تحریر و منتهی و محقق در شرایع (چنان که گذشت) و سزواری (۲) قید و شرطی برای آن ذکر نکرده اند؛ اما برخی چون شهیدین در مسالک و ذکری، فقیه همدانی (۳)، قاضی ابن براج (۴) آن را به صورت بی نیازی مسجد و عدم امکان استفاده در آن و یا نیاز بیشتر مسجد دیگر مقید کرده اند.

صاحب مدارک اضافه کرده است که برای جواز این کار باید مطمئن باشیم که در آینده نیز مسجد اول به این نیاز پیدا نخواهد کرد در این صورت صرف آن حتی در مشاهد دیگر نیز جایز است. (۵)

علامه

در منتهی برای این مطلب چنین استدلال کرده است: مالک همه مساجد خداست و مصرف آلات و اموال هر یک در دیگری بلامانع است. (۶)

البته این مسأله با این اطلاق محلّ تأمل است، زیرا رعایت غرض واقف را نیز، حتی الامکان، نباید نادیده گرفت. آن طور که شهید در مسالک، علامه در قواعد و صاحب مفتاح یادآور شده اند، صرف آلات و ادوات مشهد در مشهد یا مسجد دیگر جایز نیست؛ زیرا وقف در این موارد به محلّ معینی تعلق گرفته است. (۷)

۲- بیع اموال مسجد و...

محقق در شرایع اظهار داشته است که؛ «بیع آلات مسجد حرام است» و صاحب مدارک در ذیل این عبارت یادآور شده است: این حکم به طور مطلق مشکل است، زیرا

تحریم بیع در صورت نبودن هیچ مصلحتی ثابت است، در غیر این صورت قطعاً جایز،

ص: ۳۰۵

۱- ذکری الشیعه: ص ۱۵۷.

۲- ذخیره المعاد: ص ۲۹۴.

۳- کتاب الصلاة: ص ۵۰۷.

۴- المهدب: ۱/۷۸.

۵- مدارک الاحکام: ۴/۳۹۶.

۶- منتهی المطلب: ص ۳۸۹.

۷- مسالک الافهام: ۱/۴۱۷؛ قواعد الاحکام: ۲/۴۰۱؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۲۴.

بلکه در بعضی از موارد واجب است و ناظر، متولّی آن خواهد بود. (۱) علامه

در قواعد در مورد حصیر کهنه و تیر چوبی شکسته مسجد چنین تصریح کرده است: اگر جز به کار سوختن نمی آید، بیع آنها و صرف در مسجد جایز است. (۲) شهید اول می نویسد: اگر در خود آن مسجد یا مساجد دیگر قابل استفاده نباشد، بیع آن بلاشکال است. (۳) شهید توضیح نداده است که با ثمن آن چه باید کرد.

شیخ انصاری و به پیروی از وی محمّدجواد مغنیه اموال مسجد را بر دو نوع تقسیم کرده اند:

۱- اموالی که متولّی وقف آنها را از درآمد موقوفات مسجد (مانند اجاره اراضی آن) تهیّه کرده است. فروش چنین اموالی، هر چند قابل استفاده هم باشند برای ناظر جایز است.

۲- اموال و اعیانی که مسلمانان خیر آنها را برای مصلحت مسجد یا مدرسه وقف کرده اند، که در این صورت چون وقف بر مسلمین گردیده اند، حکم اوقاف خاصّه را دارند که تنها در صورت بروز یکی از اسباب مجوّز بیع می توان آن را فروخت. (۴) قبل از شیخ، محقّق ثانی نیز این تفصیل را محتمل دانسته است. (۵)

در هر صورت رعایت نظر واقف تا آن جا که امکان دارد و با مصالح وقف و مسجد ناسازگار نیست، لازم است؛ در غیر این صورت ظاهراً بیع این اموال بلاشکال است.

مورد مصرف ثمن

قبلاً اشاره شد که علامه در قواعد، مورد مصرف ثمن را مصالح مسجد دانسته است. محقّق ثانی در ذیل این بیان علامه تصریح کرده است: در صورت فروش این اموال، واجب است با ثمن آن بدلی خریداری شود. صاحب جواهر این قول را از ایضاح الفوائد

و دروس نیز نقل کرده است. صاحب مفتاح نیز خریداری بدل مماثل را موافق با اصول و

ص: ۳۰۶

۱- مدارك الاحكام: ۴/۳۹۸.

۲- جامع المقاصد: ۹/۱۱۶ به نقل از قواعد الاحكام.

۳- الدرّوس: ۲/۳۰۵.

۴- كتاب المكاسب: ۱۶۶؛ الفقه على المذاهب الخمسه: ۹/۱۱۷.

۵- جامع المقاصد: ۹/۱۱۷.

قواعد شرعیّه ذکر کرده است. (۱)

دلیل این گروه این است که بدل مماثل به مراد و منظور واقف نزدیکتر است و اگر این کار میسر نشد، ثمن، صرف مصالح مسجد می شود. محقق ثانی از علامه در تذکره نقل کرده است که خریداری کردن بدل واجب نیست و همان ثمن به مصرف مصالح مسجد می رسد. (۲)

به نظر می رسد اگر مصالح مال فروخته شده از قبیل قسم اولی باشد که شیخ انصاری و مغنیه ذکر کرده اند، تبدیل ثمن آن به بدل مماثل واجب نباشد، زیرا نظر واقف صرف این درآمدها در هر گونه مصلحتی از مصالح مسجد است؛ مگر آن که شرط خاصی کرده باشد. اما اگر از قبیل قسم دوم باشد، حداقل احتیاط اقتضا می کند که با ثمن آن شیء مماثل خریداری شود و تا آن جا که ممکن است نظر و غرض واقف، رعایت شده باشد.

نکته دیگر این که اگر واقف دارای ناظر خاص باشد، علی القاعده، چنان که صاحب جواهر تصریح کرده است (۳) متولی و متصدی این امور، ناظر خاص خواهد بود. در غیر این صورت اولی و مطابق با احتیاط این است که حاکم، متصدی این امور شود.

دیدگاه دیگر مذاهب درباره مساجد

مقام اول: اصل مسجد

جمهور فقهای اهل سنت، بجز احمد، تملک و بیع مسجد را به هیچ وجه جایز ندانسته اند و معتقدند تحت هیچ شرایطی، حتی در صورت ویرانی مسجد و کوچ کردن مردم محلّه و قریه و به طور کلی بریده شدن پای عابران از آن جا و نبودن هیچ نمازگزاری، بیع مسجد جایز نیست و واجب است مسجد به حال خود باقی باشد و کسی حق تغییر و تبدیل آن را نخواهد داشت.

در اسهل المدارک (فقه مالکی) برای عدم جواز بیع مساجد، ادّعی اجماع شده است. (۴)

ص: ۳۰۷

۱- جواهر الکلام: ۲۸/۱۱۲؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۲۷.

۲- جامع المقاصد: ۹/۱۱۷.

۳- جواهر الکلام: ۲۸/۸۷.

۴- اسهل المدارک: ۳/۱۰۴.

فقهای حنفیه تصریح کرده اند: به مجرد انعقاد وقف، مسجد تحت هیچ عنوانی از مسجد بودن نمی افتد، هر چند مردم از آن بی نیاز شوند و یا ویران شده باشد و بودجه ای که با آن، تعمیر شود موجود نباشد. با وجود همه این شرایط، در نزد ابوحنیفه و محمد بن حسن، مسجد تا قیام قیامت مسجد است، نه به ملک بانی آن باز می گردد و نه کسی حق تبدیل آن را دارد. (۱)

ابویوسف، طبق نقل سرخسی، برای عدم عود مسجدی که خراب شده و مردم از نماز گزاردن در آن بی نیاز شده اند، به بانی آن، استدلال کرده است که: بعد از تمامیت

وقف، عین از ملک بانی خارج و خالص برای خدا می شود، از این رو به هیچ وجه به ملک بانی باز نمی گردد، همانند عتق رقبه. از سویی ممکن است مسافران و رهگذران از این زمین برای نماز استفاده کنند.

امّا سرخسی به محمد بن حسن نسبت داده است که اگر مردم اقامه نماز جماعت را در مسجدی رها کردند آن محلّ از مسجدیت خارج می شود و به ملک بانی باز می گردد. دلیل وی این است که وقف تسبیل منفعت است و در صورت زوال منفعت، حق «موقوف علیهم» نیز زایل می شود، در نتیجه ملکیت وی نیز زایل می شود.

لطیفه: سرخسی در این مورد لطیفه ای را نیز حکایت کرده است: روزی محمد از کنار مزبله ای می گذشت، به آن جا اشاره کرد و گفت: این مسجد ابویوسف است. کنایه از این که فتوای ابویوسف به عدم عود مسجد خراب شده به بانی آن، مسجد را به مزبله تبدیل می سازد.

متقابلاً- وقتی ابویوسف از کنار اصطبل عبور می کرد به آن اشاره کرد و گفت: این مسجد محمد (بن حسن) است. کنایه از این که فتوای محمد به بازگشت مسجد ویران شده به ملک بانی، اصطبل شدن آن را در پی خواهد داشت. (۲)

شربینی، از فقهای شافعیّه نیز ضمن مطرح کردن این نظر برای آن چنین استدلال کرده

است: امکان نماز گزاردن در آن (توسط رهگذران) و نیز امکان عود آن منتفی نیست، لذا

ص: ۳۰۸

۱- الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۲۵ (از ردّالمحتار: ۳/۴۰۶ و فتح القدیر: ۵/۵۸)

۲- المبسوط: ۱۲/۴۲-۴۳.

مسجد در صورت انهدام نیز به هیچ وجه نباید فروخته شود. (۱)

اما در مذهب احمد بیع و تبدیل مسجد در بعضی از احوال بلاشکال است؛ در صورتی که مسجدی از غرض و هدف اصلی واقف باز بماند، مثل این که جا برای نماز گزاردن تنگ شود و توسعه آن هم میسر نباشد یا منطقه ای که مسجد در آن واقع است، ویران و خالی از سکنه شود و از حیث انتفاع بیفتد، بیع مسجد و صرف ثمن آن در ایجاد مسجدی دیگر جایز است. (۲)

ابن قدامه برای این دیدگاه به فعل عمر استناد کرده است که؛ دستور نقل مسجدی را در کوفه به محل دیگر صادر کرد. همچنین این کار موجب استمرار و استبقای وقف و نگهداری آن از ضایع شدن می شود. (۳)

در پاسخ استدلال اول ابن قدامه می توان گفت: این رفتار عمر (به فرض حجّت بودن فعل او چنان که اهل سنت معتقدند) به هیچ وجه بر جواز بیع مسجد دلالت ندارد، زیرا در این روایت، برای حفظ بیت المال و نگهداری آن در یک جای امن (زیرا بیت المال در کنار مسجد قرار داشته است) دستور نقل مسجد به جای دیگر داده شده است، اما صراحت ندارد که مسجد اول را بفروشد و با بهای آن این کار را انجام دهند. استدلال دیگر وی نیز مخدوش است، زیرا آزاد گذاشتن افراد در نقل و انتقال مسجد، در بسیاری از اوقاف موجب تضییع و از بین رفتن مسجد و وقف و نیز تضییع غرض واقف خواهد شد.

مقام دوم: اموال مسجد

ابویوسف، از فقهای حنفی، نیز درباره حصیر مسجد و اموال مشابه آن، فروش مصالح و اموال منقول مساجد (اگر در معرض تلف باشند) و صرف آنها را در مسجدی دیگر جایز دانسته است. (۴)

در فقه مالکی فروش اموال مسجد، در صورتی که عقار (املاک غیر منقول) باشند،

ص: ۳۰۹

۱- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۲.

۲- محاضرات فی الوقف: ۱۸۷-۱۸۸؛ المغنی: ۵/۳۷۷؛ مجموع فی المناقله والاستبدال: ۵۳.

۳- المغنی: ۵/۳۷۷.

۴- المبسوط: ۱۲/۴۲.

جایز نیست؛ زیرا امید انتفاع آنها در آینده می رود. اما اگر مصالح و اموال منقول داشته باشد که در معرض تلف شدن و فساد هستند، می توان آنها را فروخت و ثمن را در مسجد دیگری به مصرف رسانید. (۱)

وَهَبَةُ الزُّحَيْلِيَّ از فقه شافعی نقل کرده است که اگر مسجدی مصالح ساختمانی اضافی دارد می توان با آنها (حتی الامکان در نزدیکی آن مسجد) مسجدی را بنا کرد و اگر مسجدی منبع درآمدی دارد باید با مازاد آن درآمد، املاکی خریداری و وقف همان مسجد کرد و در صورتی که برای مصرف خاص، چون گچ کاری و... مالی وقف شده باشد باید در همان مورد به مصرف رساند؛ اما حصیر و فرشهای مسجد و مانند اینها اگر آن چنان فرسوده شده باشند که جز به کار سوختن نیابند فروش آنها برای صرف بهایشان در مصالح مسجد جایز است. دلیل این کار جلوگیری از ضایع شدن وقف است و البته باید با ثمن آن اموالی مماثل و مشابه، برای مسجد خریداری شود. (۲)

ابن قدامه (حنبلی) نیز تصریح کرده است؛ آنچه از حصیرها و روغن و زیتون مسجد زیاد آمده باشد و مورد نیاز مسجد نباشد، جایز است به مصرف مسجدی دیگر و یا فقرای همسایه مسجد برسد. احمد بن حنبل در این مسأله به فروش کسوه بیت (کعبه) استدلال کرده است. (۳)

گفتار ۵- بیع و استبدال در وقف خاص

اشاره

قبلاً اشاره شد که برخی از فقها مورد اختلاف در بیع وقف خاص را شامل عناوینی چون فقرا، علما و... نیز دانسته اند. از این رو وقف خاص در این جا منحصر در وقف بر

افراد معین و یا اولاد نیست.

در میان فقهای امامیه، ابن ادریس، مطلق بیع وقف را ممنوع دانسته است. وی در این باره می نویسد: مقتضای مذهب ما این است که بعد از وقف و اقباض آن، رجوع از آن،

ص: ۳۱۰

۱- محاضرات فی الوقف: ۱۸۵.

۲- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۲؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۲۵.

۳- المغنی: ۵/۳۷۹؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۲۷.

تغییر از جهات و طرق تعیین شده و بیع آن جایز نیست. خواه بیع برای «موقوف علیهم» آنفع باشد یا نباشد، خراب شده باشد و کسی که آن را تعمیر کند، پیدا نشود یا چنین نباشد، از انتفاع افتاده باشد یا هنوز قابل استفاده باشد (در هیچ یک از این صور بیع جایز نیست). زیرا همگی اتفاق نظر داریم که این مال، وقف است و تغییر آن جایز نیست و اگر

کسی غیر این را ادعا کند، ادعای حکمی شرعی را کرده است که در اثبات آن به دلیل شرعی نیاز است. از اصحاب هم گروهی بیع را تجویز و بقیه آن را منع کرده اند. از این رو اجماع بر وقف بودن محقق است، اما بر خروج از وقفیت به هیچ وجه اجماعی حاصل نشده است و در مواردی این چنین (که اجماع محقق است) نمی توان به اخبار آحادی که نه موجب علمند و نه موجب عمل، استناد کرد. (۱) از عبارات فخر المحققین، نیز منع مطلق استفاده می شود. (۲)

شیخ انصاری این قول را از اسکافی نیز حکایت کرده است. (۳) صاحب جواهر، منع

مطلق را به گروهی از اصحاب و جواز فی الجمله را به اکثر اصحاب نسبت داده است. وی یادآور شده است که کلمات مجوزین در مورد تعیین محل و موارد جواز بیع، اختلاف شدید دارند. اختلافی که در کمتر مسأله ای رخ داده است، به طوری که گاه یک نفر از اعلام دارای دو نظر جداگانه است و حتی گاه، نظر بعضی در یک باب فقهی (مثل وقف) با نظر خودش در باب دیگر همان کتاب (مثل بیع) تفاوت دارد. (۴) پیش از وی، شهید ثانی در مسالک نیز به اضطراب فتاوی اصحاب در مسأله بیع وقف تصریح کرده است. (۵)

از این رو، چنان که پیش از این نیز اشاره شد، برای رعایت انسجام بیشتر در این قسمت متن مکاسب شیخ و در بعضی از موارد، جواهر الکلام، محور بحث قرار گرفته است و اقوال و انظار دیگر فقیهان و اعلام در حوال این محور بررسی خواهد شد.

صُور ده گانه جواز بیع

صاحب جواهر دوازده صورت و شیخ انصاری ده صورت را ذکر کرده اند که اصحاب

ص: ۳۱۱

۱- السرائر: ۳/۱۵۳.

۲- ایضاح الفوائد: ۲/۳۹۳.

۳- کتاب المکاسب: ص ۱۶۴.

۴- جواهر الکلام: ۲۲/۳۶۰.

۵- مسالک الافهام: ۱/۱۷۴.

امامیه به طور اشتراک یا اختصاص به آنها پرداخته اند:

صورت اول: خرابی وقف آن گونه که با بقا قابل استفاده نباشد

اولین صورت موردی است که وقف خراب شود، آن گونه که نتوان با بقا و استمرار عین از آن استفاده کرد. مانند حیوان ذبح شده، تیر شکسته، حصیر (و فرش) مندرس و فرسوده و... شیخ در مکاسب، جواز بیع را در این صورت تقویت کرده است و صاحب مفتاح چنین اظهار داشته: این از مواردی است که در جواز آن تردیدی نیست. (۱) شیخ طوسی در خلاف و مبسوط یادآور شده است: هر گاه نخله ای از وقف، از جای کنده شود یا بشکند بیع آن برای ارباب وقف، جایز است. وی قول به عدم جواز بیع را، بدون ذکر قایل، ذکر، اما خود، بیع را تقویت کرده است. (۲)

شیخ مفید نیز تصریح کرده است: اگر وقف خراب شود و کسی حاضر به عمارت آن نباشد یا به مرحله ای برسد که هیچ نفعی در بر ندارد، «موقوفٌ علیهم» حق دارند آن را

بفروشند و از ثمن آن استفاده کنند. (۳)

قطب راوندی، (۴) ابن جنید و علامه در مختلف، (۵) شهید در دروس، (۶) ابن سعید حلی (۷) فیض کاشانی (۸)؛ و فخر در ایضاح، (۹) سید مرتضی در انتصار، (۱۰) و شهید ثانی (۱۱) همگی به جواز بیع وقف در این صورت تصریح کرده اند.

در میان فقهای امامیه، ابن ادریس بیع وقف را در این صورت نیز ممنوع دانسته و همانند شافعیّه معتقد است تنها ارباب وقف حق دارند به همین صورت از آن استفاده کنند.

ص: ۳۱۲

۱- کتاب المکاسب: ۱۶۸؛ مفتاح الکرامه: ۹/۸۶.

۲- الخلاف: ۳/۵۵۱؛ المبسوط: ۳/۳۰۰.

۳- المقنعه: ۶۵۲.

۴- فقه القرآن: ۲/۲۹۳.

۵- مختلف الشیعه: ۳۹۵.

۶- الدروس: ۲/۳۰۵.

۷- الجامع للشرایع: ص ۳۷۲.

۸- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۳.

۹- ایضاح الفوائد: ۲/۳۹۳.

۱۰- الجوامع الفقهیه: ص ۱۹۲.

۱۱- مسالك الافهام: ۱/۱۷۴.

۱- اجماع: صاحب مفتاح الکرامه، قول مخالف را تنها به شافعیّه نسبت داده (گذشت که ابن ادریس، از امامیه هم، مخالف است). سید مرتضی قول به جواز را از منفردات امامیه دانسته است. صاحب مفتاح، ادعای اجماع را از غنیه، ظاهر مبسوط و قطب راوندی نیز نقل کرده است. البته این اجماعات چون مُحمّط المدرکیّه اند نمی توانند دلیل مستقل باشند، اما بدون تردید می توانند مؤیدات خوبی باشند.

۲- جلوگیری از تضييع وقف: با فرض سقوط مال وقف از انتفاع و عدم امکان انتفاع

جز از راه بیع، باقی گذاردن آن، تضييع وقف است بدون این که بتوان از آن در جهتی که

منظور واقف بوده است، استفاده کرد و به تعبیر شیخ انصاری؛ جواز بیع در این صورت با مقصود واقف نیز منافاتی ندارد.

خلاصه، امر دایر است بین این که مال وقف رها شود تا خود به خود از بین برود و بین انتفاع بطن موجود با اتلاف آن بدون تبدیل و بین تبدیل آن به مال دیگری که می توان با

بقای عین، از آن استفاده کرد. روشن است که با انتخاب فرض سوم، حق خداوند، حق واقف و حق «موقوف علیهم» رعایت شده است. می ماند اذن بطن غیر موجود که با وجود متولی وقف یا حاکم شرعی این مشکل نیز حل می شود.

صاحب عروه در این جا بیانی دارد که می توان آن را تعبیر دیگری از دلیل دوم دانست و یا آن را به عنوان دلیلی مستقل مطرح کرد و آن این است که: ادله منع از بیع وقف، این مورد را شامل نمی شوند؛ زیرا وجوب ابقای وقف برای انتفاع از آن است و در این فرض، انتفاع منتفی است. (۱)

امام خمینی در این مورد ضمن بحثی نسبتاً طولانی و مفصل برای حاکم شرعی جایز دانسته است که اگر مصلحت مستحقین اقتضا کند وقف را بفروشد و آن را تبدیل نماید. (۲) بیان ایشان راجع به این که متولی این بیع چه کسی است در مبحث متصدی بیع وقف خواهد آمد.

ص: ۳۱۳

۱- ملحقات العروه: ۲/۲۵۴.

۲- کتاب البیع: ۳/۱۳۳-۱۳۴.

صورت دوم: خرابی وقف آن گونه که استفاده از آن قابل توجه نباشد

در موردی که وقف به این صورت در آید که عرف (با عدم توجه به انتفاع اندک) آن را فاقد منفعت بدانند، مانند خانه ای که بر اثر ویرانی به عرصه ای تبدیل شده که در صورت

ایجار آن، اجرت قابل توجهی پرداخت نمی کنند، شیخ انصاری اظهار داشته است: البتّه اگر ثمن آن دارای منفعتی همانند منفعت عرصه است، در عدم جواز بیع آن اشکالی نیست. بنابراین محلّ اختلاف، مواردی است که منفعت ثمن از منفعت عرصه بیشتر باشد. (۱)

علامه

در تحریر تصریح کرده است که در صورت انهدام خانه، عرصه آن از وقف خارج نمی شود و بیع آن جایز نیست. (۲) شیخ در مبسوط نیز به همین مضمون تصریح کرده است. (۳) شهید در دروس (۴) فیض کاشانی؛ (۵) علامه در قواعد و محقق ثانی (۶) و گروهی دیگر

از اعلام در این مورد قایل به عدم جواز بیع شده اند. صاحب عروه قول به عدم جواز را به ظاهر مشهور نسبت داده است، زیرا مشهور فقها جواز بیع وقف را بر عدم امکان انتفاع متوقّف ساخته اند. البتّه سید به پیروی از شیخ انصاری اظهار داشته است: «مگر این که

منظور کلام مشهور از عدم انتفاع، عدم انتفاع معتدّ به و قابل توجه باشد.» (۷)

منظور شیخ و سید این است که مشهور فقها که شرط جواز را عدم انتفاع دانسته اند منظورشان نداشتن منفعت قابل توجه است. بنابراین اگر دارای منفعتی اندک و غیرقابل توجه باشد نیز ممکن است بیع را تجویز کنند، زیرا ادله منع از بیع وقف مانند قول امام علیه السلام: «لا یَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ» (۸) از چنین موردی منصرف است.

محقق ثانی برای عدم جواز بیع به حدیث نبوی صلی الله علیه و آله: «لا یُبَاعُ أَصْلُهَا وَ لا یُوهَبُ وَ لا یُورَثُ» (۹) استناد کرده است و تنها احمد بن حنبل را قائل به جواز بیع معرفی کرده و یاد آور

ص: ۳۱۴

۱- کتاب المکاسب: ص ۱۶۹.

۲- تحریر الاحکام: ۱/۲۹۰.

۳- المبسوط: ۳/۳۰۰.

۴- الدروس: ۲/۳۰۴.

۵- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۳.

٦- قواعد الاحكام: ٢/٣٩٥؛ جامع المقاصد: ٩/٦٨.

٧- ملحقات العروه: ٢/٢٥٤.

٨- وسائل الشيعة: ١٣/٣٠٣.

٩- صحيح مسلم: ٣/١٢٥٥، حديث ١٦٣٢ و مسند احمد: ٢/٥٥.

شده است که به مخالفت احمد اعتنا نمی شود. (۱)

شیخ انصاری اظهار داشته است که: خروج از ادله و جوب عمل به مقتضای وقف که حبس عین است و نیز از عموم: «لا یَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ» (۲) مشکل است. همچنین حکم فقهای متأخر از شیخ (طوسی) به منع از بیع نخله ریشه کن شده، در صورتی که قابل استفاده باشد، قول به عدم جواز بیع وقف در فرض مورد بحث را تأیید می کند. اما در ادامه اظهار داشته است: ممکن است بگوییم؛ عموماً مانع از بیع وقف، از مواردی که منفعت وقف آن قدر اندک است که معدوم شمرده می شود، منصرف هستند. وی این نکته را نیز یادآور شده است که حکم، شامل موردی که قلت یا عدم منفعت به دلیل دیگری، بجز خرابی، می باشد، نیز می شود. (۳)

با توجه به عموماً و ادله منع کننده از بیع اوقاف از یک سو و رعایت حقوق «موقوف علیهم» (اعم از بطن موجود و مستحقین بعدی و نسلهای آینده) و نیز رعایت منظور و غرض واقف، که انتفاع و استفاده «موقوف علیهم» یا جهتی است که این مال برای آن وقف شده است، به نظر می رسد نزدیکترین اقوال و احتمالات به قواعد در باب وقف، این باشد که در صورت عدم انتفاع (یا شبه عدم انتفاع و یأس از بازگشت وقف به حالت اولیّه و سوددهی در آینده) مال وقف با رعایت حداکثر احتیاط و همه جوانب و اشراف حاکم شرعی به احسن تبدیل شود.

شکی نیست که احتمال خطر نابودی اصل و رقبه وقف به خاطر در معرض بیع قرار گرفتن کمتر از رها کردن و عدم بیع آن نیست و چه بسا اوقافی که در طول تاریخ وقف به بهانه تبدیل به احسن کردن از بین رفته و اثری از آنها باقی نمانده است. از این رو اگر در مواردی، ضرورت، چنین اقتضایی کرد، نظارت حاکم مسلمین (و در صورت عدم امکان، عدول مؤمنین) به جلوگیری وقف از نابودی کمک شایانی خواهد کرد.

ص: ۳۱۵

۱- جامع المقاصد: ۹/۶۸.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۳.

۳- کتاب المکاسب: ص ۱۶۹-۱۷۰.

صورت سوم: کم شدن منفعت وقف بر اثر خرابی

منظور کم شدن منفعت است نه در حدی که ملحق به معدوم شود. ظاهراً این صورت با این عنوان را تنها شیخ انصاری مطرح کرده است، هر چند ممکن است مضمون و محتوای آن را بتوان از عبارات اصحاب استفاده کرد.

شیخ انصاری ضمن تقویت منع بیع در این صورت، آن را به ظاهر اکثر نسبت داده است؛ با این بیان که: در مسأله نخله از جا کنده شده، فقهای امامیه از جمله شیخ؛^(۱) برای جواز بیع آن چنین استدلال کرده اند: استفاده از آن جز از راه فروش ممکن نیست. زیرا جهتی که مورد نظر واقف بوده است، منتفی شده و امید بازگشت آن هم نمی باشد.

در برابر شیخ، ابن ادریس حلی قائل به منع بیع شده است و چنان که گذشت، مورد یادشده را فاقد انتفاع نمی داند و معتقد است می توان از آن برای مواردی چون تسقیف و امثال آن، استفاده کرد^(۲). علامه در قواعد و فخر در ایضاح نیز نظر ابن ادریس را با همین استدلال تقویت کرده اند.^(۳)

از مجموع عبارات مخالف و مجوز در بیع نخله مورد بحث، این مطلب به دست می آید که همگی معتقدند در صورت قابلیت مال برای انتفاع، بیع آن جایز نیست.

دلیل آن هم روشن است، زیرا چنان که فخرالمحققین^(۴) تصریح کرده است: وقف برای دوام و استمرار است، یعنی دوام همین جسم خاص (حتی الامکان) نه دوام نوع آن و تا زمانی که این استمرار و دوام امکان داشته باشد همه ادله و عمومات دال بر عدم

جواز بیع، آن را دربر می گیرند.

صورت چهارم: انفع بودن بیع وقف برای «موقوف علیهم»

شیخ انصاری ضمن یادآوری این نکته که انفع بودن گاهی برای بطن موجود لحاظ می شود و گاه نسبت به همه بطون (در صورت قول به وجوب خرید بدل با ثمن آن)، منع از بیع در این صورت را تقویت کرده و آن را به اکثر، بلکه همه فقها نسبت داده است.^(۵)

ص: ۳۱۶

۱- الخلاف: ۳/۵۵۱-۵۵۲؛ المبسوط: ۳/۳۰۰.

۲- السرائر: ۳/۱۶۷.

۳- قواعد الاحکام: ۲/۳۹۵؛ ایضاح الفوائد: ۲/۳۹۴.

۴- ایضاح الفوائد: ۲/۳۹۴.

۵- کتاب المکاسب: ۱۷۰.

ابن فهد حلی جواز را به مفید و عدم جواز را به باقی فقها نسبت داده و خود نیز عدم جواز را برگزیده است. (۱) فاضل آبی (۲) ضمن نقل قول به عدم جواز از استاد خود، محقق حلی، قول به جواز بیع را (در صورت انفع بودن) به مرتضی، شیخ طوسی و سلار نیز نسبت داده است.

به هر حال، جمهور فقهای امامیه در این مورد بیع را جایز ندانسته اند و عبارات کسانی که به آنها نسبت جواز داده شده است (از جمله، شیخ مفید) در جواز صراحت ندارند.

دلیل عدم جواز بیع در این صورت همه ادله و عموماتی هستند که بر عدم جواز بیع وقف دلالت دارند مانند: «لا یَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ» (۳) و... تنها دو روایت است که ممکن است برای خروج از این عمومات به آنها استناد شود:

۱- روایت جعفر بن حنّان به این مضمون که: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی مالی را بر خویشان پدری و مادری اش وقف کرده و نیز برای مردی که از خویشان او نیست و فرزندان آن مرد در هر سال، سیصد درهم قرار داده است. به این صورت که مازاد بر این سیصد درهم بین خویشان او («موقوف علیهم») توزیع شود؟

حضرت فرمود: صحیح است... و خویشان او حق ندارند قبل از دریافت سیصد درهم، توسط آن مرد، درآمد وقف را بین خود تقسیم کنند. (تا آن جا که راوی می گوید:)

پرسیدم: آیا ورثه از خویشان میت حق دارند در صورت نیاز و عدم کفایت درآمد وقف، زمین را بفروشند؟ فرمود: آری در صورتی که همگی راضی باشند و بیع برای آنان بهتر باشد (جایز است). (۴)

۲- روایت حمیری که (طبق نقل احتجاج) به امام زمان علیه السلام نوشت: خدایم فدایت گرداند. از امام صادق علیه السلام روایتی به ما رسیده است که: «اگر مالی بر افرادی معین و اعیان آنان وقف باشد و اهل وقف بر بیع آن توافق کنند و این بیع برای آنان اصلح باشد، حق بیع

آن را دارند» آیا اگر همه آنها بر بیع توافق نکردند می توان از بعضی از آنها (سهم او را)

ص: ۳۱۷

۱- المهدّب البارع: ۳/۶۵.

۲- کشف الرّموز: ۲/۵۳.

۳- وسائل الشّیعه: ۱۳/۳۰۳.

۴- وسائل الشّیعه: ۱۳/۳۰۶.

خریداری کرد یا جز در صورت توافق کُل آنها، جایز نیست؟ و نیز (در این نامه) از وقفی که بیع آن جایز نیست سؤال شده بود. حضرت در پاسخ فرمود: «اگر وقف بر امام مسلمین باشد، بیع آن جایز نیست و اگر بر گروهی (قومی) از مسلمین وقف باشد، هر گروه نسبت به مقداری که بر بیع آن توانایی دارند (یعنی سهم خودشان) به طور مجتمع یا متفرّق، حق بیع دارند» (۱).

شیخ انصاری از روایت اوّل بدین گونه پاسخ داده است: این روایت بر جواز بیع در صورت نیاز «موقوف علیهم»، و نه مجرد انفع بودن، دلالت دارد. بنابراین جواز بیع،

مشروط به دو امر است: یکی انفع بودن بیع و دیگری نیاز «موقوف علیهم». گذشته از این

که برای این قول، جز ظاهر عبارت مفید، قائلی نیافتیم. از این بیان پاسخ روایت حمیری نیز روشن می شود.

ایراد دیگر شیخ این است که: مقتضای این روایت این است که ثمن مال وقف برای طبقه ای باشد که آن را فروخته است و این مطلب با قواعد، ناسازگار است. زیرا مقتضای مشترک بودن عین وقف این است که بدل آن نیز مشترک باشد. (۲)

از این رو جو از بیع وقف در این صورت، گذشته از این که با دیدگاه جمهور فقها مخالف است، با مقتضای قواعد معتبر در فقه، بویژه باب وقف، ناسازگار است. همه اقوال و ادله بر عدم جواز دلالت دارند و برای خروج از این همه، به دلیل یا دلایل قاطع و خدشه ناپذیر نیاز است که جایشان در این مورد خالی است.

صورت پنجم: نیاز شدید «موقوف علیهم»

گروهی از فقها در این صورت بیع وقف را اجازه داده اند. سید مرتضی در انتصار تصریح کرده است: «از منقرات امامیه این است که؛ هرگاه ارباب وقف به ثمن آن نیاز

شدید پیدا کنند، برای آنها بیع وقف (به منظور استفاده از ثمن آن) جایز است» (۳) ابن

زهره در غنیه نیز برای این مطلب ادعای اجماع طایفه (امامیه) کرده است. (۴) شیخ مفید (۵)،

ص: ۳۱۸

۱- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۶.

۲- کتاب المکاسب: ۱۷۱.

۳- الجوامع الفقهیه: ۱۹۲.

۴- الجوامع الفقهیه: ۵۴۱.

۵- المقنعه: ۶۵۲.

شیخ در نهاییه و سلار در مراسم (۱)؛ قطب راوندی (۲) و شیخ در مبسوط (۳) بیع وقف را در این صورت، جایز دانسته اند. محقق اردبیلی نیز در آغاز، آن را تجویز و در پایان در آن تأمل

کرده است. (۴)

اما چنان که گذشت شیخ انصاری عدم جواز را به جماعتی از قدما و جمهور متأخران نسبت داد. صاحب مفتاح نیز بعد از ذکر ادله این گروه، آن را خالی از باس دانسته است. (۵)

استدلال مجوزین

۱- اجماعی که در انتصار و غنیه ادعا شد ظاهر عبارت شیخ در مبسوط نیز مله‌اد آن است؛ زیرا تعبیر شیخ «عندنا» می باشد.

۲- روایت جعفر بن حنّان (۶) که متن آن در صورت چهارم گذشت.

صاحب مفتاح یادآور شده است که ضعف سند و دلالت این روایت با شهرت و اجماعات ادعا شده و نیز با موافقت اعتبار، جبران می شود. (۷)

ظاهرا منظور صاحب مفتاح از «اعتبار» که محقق اردبیلی (۸) نیز از آن یاد کرده است، این است؛ غرض واقف از وقف، استفاده «موقوف علیهم» است و اگر موردی پیش آید که نیاز آنها جز با بیع وقف برطرف نشود، بیع آن برای رفع نیازشان با غرض واقف نیز مخالف نخواهد بود.

شیخ انصاری از استدلال به روایت ابن حنّان چنین پاسخ داده است: ظاهر روایت این است که برای بیع، عدم کفایت درآمد وقف برای هزینه یک سال «موقوف علیهم»، کافی است و این اقل مراتب فقر شرعی است. اما مضمون عبارات مجوزین، اعتبار و اشتراط ضرورت و حاجت شدید مستحقین است و بین این دو، عموم و خصوص من وجه است، زیرا گاهی فقیر هست و نیاز شدید ندارد و گاهی نیاز شدید هست و فقیر نیست (مانند کسی که هزینه سال خود را دارد، اما به دلایلی نیاز شدید دارد) بنابراین مضمون

ص: ۳۱۹

۱- به نقل از جواهرالکلام: ۲۲/۳۶۶.

۲- فقه القرآن: ۲/۲۹۳.

۳- المبسوط: ۳/۲۸۷.

۴- مجمع الفائده و البرهان: ۸/۱۶۹.

۵- مفتاح الکرامه: ۹/۹۱.

۶- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۶.

٧- مفتاح الكرامه: ٩/٩١.

٨- مجمع الفائده و البرهان: ٨/١٦٩.

روایت و دیدگاه مجوزین تلائم و توافق ندارند.

به علاوه ظاهر پاسخ در روایت، جواز بیع به مجرد رضایت کل و انفع بودن بیع است، هر چند نیازی هم نباشد. به هر حال تنها دلیلی که برای مجوزین می ماند اجماع انتصار و

غنیه است که با فتوای جماعتی تقویت شده است، اما با این دو اجماع منقول نمی توان از دو قاعده مهم فقهی، یعنی قاعده عدم جواز بیع وقف و قاعده وجوب اشتراک ثمن بین همه مستحقین (بطن موجود دیگر بطون) چشم پوشی کرد و دست برداشت. گذشته از این که این اجماع به دلیل قول متأخران و جماعتی از متقدمان به عدم جواز، موهون است. (۱)

منظور شیخ از قاعده اول عموماتی هستند که بر عدم جواز بیع وقف دلالت دارند، مانند: «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقْفُهَا أَهْلُهَا»، (۲) روایت علی بن راشد: «لَا يَجُوزُ شِرَاءُ الْوُقُوفِ» (۳) و خبر ربعی و عجلان که در آنها آمده است: «لَا يُبَاعُ وَلَا يُوهَبُ وَلَا يُورَثُ» (۴) همچنین عمومات «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۵) و مانند آن. صاحب مفتاح برای قول به عدم جواز به اجماع سرائر نیز اشاره کرده است. (۶)

بنابراین در صورت پنجم قول به عدم جواز اشبه و اقرب به قواعد فقهی به نظر می رسد زیرا: اولاً- هر دو گروه (مجوزین و مانعین) به ضعف روایت ابن حنّان اعتراف

دارند. ثانيا ادعای اجماع غنیه و انتصار با اجماع مدعای سرائر معارض است و ثالثاً اجماعهای یاد شده از طرفین، مدرکی هستند و نمی توانند به عنوان دلیل مستقل، مورد استناد قرار گیرند.

باقی می ماند آن همه ادله و قواعد و اصول دلالت کننده بر عدم جواز بیع وقف از یک سو و روایت ضعیف ابن حنّان که (به طور غیر صریح) بر جواز، دلالت می کند از سوی دیگر. روشن است که با چنین دستاویزی از اصول و قواعد مسلم و معتبر نمی توان دست کشید.

ص: ۳۲۰

۱- کتاب المکاسب: ص ۱۷۱.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۵.

۳- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۳.

۴- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۳-۳۰۴، باب ۶ حدیث ۴۰۳.

۵- مائده: ۱.

۶- مفتاح الکرامه: ۹/۹۱؛ السرائر: ۳/۱۵۳.

منظور این است که واقف برای بطن موجود یا همه بطن، یا نیاز خودش و یا در صورت مصلحتی خاص، بیع را شرط کند.

مفید در مقنعه اظهار داشته است: «هر گاه واقف در وقف خود شرط کند که اگر در زندگی خود به دلیل فقر به فروش آن محتاج شد حق دارد، در صورت نیاز، آن را بفروشد و ثمن آن را صرف مصالح خود کند. (۱) سید مرتضی نیز در انتصار چنین تصریح کرده است: از منفردات امامیه است که اگر کسی مالی را وقف کند حق دارد شرط کند که اگر به

آن نیازمند شد بتواند آن را بفروشد و از ثمن آن بهره مند شود. (۲)

علامه در مختلف نیز ضمن نقل قول به جواز اشتراط بیع در صورت نیاز واقف، از شیخ در نهاییه و مفید و سلار و ابن براج و نقل قول به بطلان از ابن حمزه، شیخ در مبسوط و ابن جنید، خود، قول به صحت عقد و شرط را برگزیده است. (۳) صاحب عروه نیز با استناد به عموم ادله شرط: «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» و «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَفْقَهُهَا أَهْلُهَا» (۴) به جواز چنین شرطی، حتی برای مصرف ثمن بدون جایگزین کردن بدل برای وقف، قایل است. (۵)

علامه

در قواعد در صحت اشتراط بیع در صورت تضرر، اشکال کرده است. فخرالمحققین در ذیل عبارت پدر، روایت جعفر بن حنان را ذکر کرده و در توجیه قول به

جواز گفته است: وقتی بیع وقف بدون اشتراط واقف جایز باشد در صورت شرط او به طریق اولی جایز است. اما در پایان با استناد به این که بیع با تأیید ناسازگار است، قول صحیح را عدم صحت بیع وقف (با شرط واقف) دانسته است. (۶)

شیخ در مبسوط نیز شرط بیع را باطل دانسته است. (۷) محقق ثانی در ذیل عبارت قواعد ضمن ذکر چند مثال، اظهار داشته است: دلیل این اشکال (یعنی اشکال علامه در صحت اشتراط واقف) این است که: از سویی شرط بیع با تأیید و دوام وقف منافات

ص: ۳۲۱

۱- المقنعه: ۶۵۲.

۲- الجوامع الفقهیه: ص ۱۹۲.

۳- مختلف الشیعه: ص ۴۹۰.

۴- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۵.

۵- ملحقات العروه: ۲/۲۵۴-۲۵۵.

۶- ایضاح الفوائد: ۲/۳۹۳.

دارد، اما از سوی دیگر بیع مال وقف در حالاتی، چون خرابی، عدم انتفاع، تضرر و ... جایز است، هر چند واقف شرط نکرده باشد. از این رو اشتراط آن (در این صور) بلاشکال است. در روایت جعفر بن حنّان نیز گذشت که امام علیه السلام بیع وقف را در صورت نیاز شدید «موقوفٌ علیهم» تجویز کرده است. (۱) قول امام عسکری علیه السلام: «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقْفُهَا أَهْلُهَا» (۲) نیز بر جواز بیع در صورت اشتراط دلالت دارد.

محقق ثانی در پایان به این نتیجه رسیده است: هر جا بیع وقف جایز باشد اشتراط آن در عقد وقف نیز جایز است. زیرا در این صورت شرط کردن مؤکّد خواهد بود و بامقتضای وقف منافی نیست. در غیر این صورت (یعنی موارد عدم جواز) به دلیل منافات با مقتضای وقف، بیع آن جایز نیست. (۳)

خلاصه آن که در این مورد سه دیدگاه اصلی و کلی وجود دارد:

۱- عدم جواز شرط و در نتیجه عدم جواز بیع (در صورت چنین اشتراطی)، این مطلب در ضمن بحث این که آیا شرط فاسد موجب بطلان وقف هست یا نه، در مبحث شروط واقف به طور مختصر، مطرح شد.

۲- جواز چنین شرطی در وقف، حتی شرط بیع آن برای استفاده از ثمن آن در صورت نیاز.

۳- جواز شرط بیع در صور و حالاتی که بیع وقف (بدون شرط نیز) دارای مجوّز است مانند: حصول ضرر عظیم، خرابی، غیر قابل استفاده شدن و ...

دلایل عدم جواز

از ادله عدم جواز، مخالف بودن چنین شرطی بامقتضای وقف است، زیرا مقتضای وقف دوام و تأیید است و شرط بیع با این مقتضا ناسازگار است. (۴) و نیز می توان برای این قول به همه عمومات و ادله و قواعدی که بر عدم جواز بیع وقف دلالت دارند، استناد کرد.

ص: ۳۲۲

۱- وسائل الشّیعه: ۱۳/۳۰۶.

۲- وسائل الشّیعه: ۱۳/۲۹۵.

۳- جامع المقاصد: ۹/۷۲-۷۳.

۴- المبسوط: ۳/۳۰۰؛ جامع المقاصد: ۹/۷۲.

۱- اصل صحّت عقد و شرط. (۱)

۲- عموم: «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ». (۲)

۳- عموم: «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلِهَا». (۳)

۴- عموم: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ». (۴)

۵- اجماعی که سید در انتصار ادعا کرد.

۶- روایات، از جمله، صحیحہ عبدالرحمان بن حجاج مربوط به وقف چشمه «ینبع» توسط امیرمؤمنان علیه السلام که در آن آمده است: «اگر حسن بخواهد بخشی از این مال را برای ادای دین بفروشد، گناهی بر او نیست و اگر بخواهد آن را همانند ملک (خود) قرار دهد، می تواند. و اگر آن را فروخت به سه قسمت مساوی تقسیم کند: ثلث آن را در راه خدا (فی سبیل اللّٰه) قرار دهد، ثلث دوم را بین بنی هاشم و بنی عبدالمطلب توزیع کند و ثلث

آخر را بین آل ابی طالب تقسیم کند...». (۵)

شیخ انصاری بعد از ذکر این حدیث، اظهار داشته است: ظاهر این روایت جواز اشتراط بیع در وقف حتی برای بطن موجود است، چه رسد به بیع آن برای همه بطون. سند روایت نیز صحیح است و تأویل آن هم مشکل. (۶)

امام خمینی نیز ضمن بحثی نسبتاً مفصّل در این مورد و بیان این مطلب که؛ در جای خود اثبات کرده ایم که: وقف مطلقاً از ایقاعات است و ممنوعیت از بیع در ماهیت آن مأخوذ نیست و به عبارت دیگر ماهیت وقف، مقید به تأبید نمی باشد، از این رو بیع وقف با ماهیت و مقتضای وقف منافات ندارد، هر چند مقتضای اجماع و ارتکازات متشرّعه، عدم جواز بیع باشد (بعد از بیان این مطلب)، می نویسد:

بنابراین جواز و عدم جواز بیع در وقف تابع شرط واقف و اجازه اوست و در جای خود نیز گفته ایم که مقتضای قاعده، جواز بیع در صورت عروض بعضی از عوارض

ص: ۳۲۳

۱- مختلف الشیعه: ص ۴۹۰.

۲- مختلف الشیعه: ۴۹۰؛ کتاب المکاسب: ۱۷۲.

۳- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۵؛ کتاب المکاسب: ۱۷۲.

۴- مائده: ۱.

٥- وسائل الشّيعه: ١٣/٣١٢.

٦- كتاب المكاسب: ١٧٢.

در گذشته این دیدگاه امام خمینی به طور مختصر نقد و بررسی و اشاره شد که از ادله و روایات وقف استفاده می شود که تأیید و دوام مقتضای ماهیت وقف است و در حقیقت از اموری است که شارع، آن را در وقف جعل کرده است و تابع قرارداد و اعتبار واقف نیست.

در این جا آن چه با استفاده از مجموع اقوال و انظار به نظر نگارنده می رسد طی چند نکته یادآوری می شود:

۱- در مواردی که بیع وقف به دلیل عوارضی، چون غیر قابل استفاده شدن وقف، جایز است، اشتراط آن در هنگام عقد در صورت بروز چنین عوارضی به طور مسلم خالی از اشکال است؛ زیرا واقف بر مطلبی که شرعا بلا اشکال است، تأکید کرده است.

۲- برای کسانی چون امام خمینی (۲) که تأیید و دوام را مقتضای ماهیت وقف نمی دانند و جواز و عدم جواز بیع را تابع شرط و اجازه واقف (و نه شرط و اجازه شارع) می دانند، قول به جواز و صحت چنین شرطی در وقف، به هر شکلی که باشد، مشکلی ایجاد نمی کند.

اما مطابق دیدگاه جمهور فقها که تصریحا یا تلویحا در کلمات خود، مقتضای وقف را دوام و استمرار دانسته اند، شرط بیع وقف برای رفع نیاز واقف و یا صرف آن در رفع نیازهای بطن موجود و... بامقتضای وقف که حبس عین و تسبیل منفعت، دوام و استمرار و صدقه جاریه بودن مال وقف می باشد، ناسازگار است. بنابراین در مورد اجماعی که سید در انتصار ادعا کرد، می توان گفت:

اولاً، چنین اجماعی محقق نیست، زیرا همان طور که اشاره شد، بسیاری از بزرگان چنین شرطی را (البته به طور مطلق) باطل و یا محل اشکال دانسته اند.

ثانیا، اجماعی که مُجمَعین آن به ادله ای از جمله روایات استناد کرده باشند، اجماع معتبری که کاشف قول معصوم باشد، نخواهد بود. به عبارت دیگر اجماع مدرکی است.

در مورد عموماًتی چون «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» و مانند آن نیز می توان گفت: این

ص: ۳۲۴

۱- کتاب البیع: ۱۷۱/۳-۱۷۸.

۲- کتاب البیع: ۳/۱۷۸.

عمومات با عمومات و ادله و قواعدی که بر منع بیع وقف دلالت دارند معارضند و اگر بنا بر حمل عام بر خاص هم باشد عمومات باب وقف از این عمومات اخص هستند، زیرا این عمومات غیر باب وقف را نیز در بر می گیرند.

اما عموم «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا»^(۱) گذشته از این که با عموماتی چون: «لَا يَجُوزُ شِرَاءُ الْوُقُوفِ»^(۲) معارض است، معنایش این است که واقف حق دارد هر شرطی را که شرعا صحیح و جایز است و با مقتضای وقف منافات ندارد (مانند شرط تشریک، ترتیب، تفضیل، تساوی و ...) در وقف خود شرط کند و اگر چنین شرطهایی کرد باید مطابق آنها عمل شود، حال آن که صحیح و جایز بودن شرط مورد بحث ما اول کلام و نزاع است.

روایات مربوط به وقف چشمه ینبع، توسط علی علیه السلام نیز اولاً، همان طور که شیخ انصاری بیان داشت، در جواز چنین شرطی صراحت ندارند و تنها ظهور دارند و ثانیاً واقف و متولّی هر دو معصوم هستند و احتمال این که مورد خاص دارای ویژگی خاصی بوده است منتفی نیست.

۳- بیع وقف و صرف ثمن آن در رفع نیازهای واقف یا بطن موجود با حقوق بطون بعدی منافات دارد؛ لذا هر تغییر و تبدیلی که در وقف صورت می گیرد باید با توجه به این جنبه مسأله نیز باشد.

صورت هفتم: خروج وقف از عنوان مورد نظر واقف

این مورد را صاحب جواهر مطرح و تقویت کرده و منظور این است که مال وقف از عنوان لحاظ شده توسط واقف، خارج شود. به عنوان مثال، کسی بستانی را وقف کرده و در وقف خود، عنوان بستان بودن را لحاظ می کند. در این فرض اگر این بستان به طوری ویران شود که از عنوان بستان بودن خارج شود، هر چند منفعت آن باطل نشده باشد؛ اما چون از عنوان وقف (بستان بودن) خارج شده است، عرصه آن دیگر وقف نخواهد بود.

اما این احتمال که چون عرصه هم جزء موقوف بوده و این جزء باقی است، پس

ص: ۳۲۵

۱- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۵.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۳.

عرصه هم بر وقفیت باقی است و خرابی عنوان هر چند مقتضی بطلان وقف نسبت به بستان است، اما نسبت به عرصه، موجب بطلان نخواهد بود، (این احتمال) مدفوع است. زیرا عرصه، تنها از آن حیث که بستان است جزء موقوف است، نه به طور مطلق.

بنابراین، عرصه جزو عنوان وقفی است که مفروض، ویرانی آن است. البته اگر فرض این باشد که واقف اراده وقف آن را به طور مطلق کرده است (خواه بستان یا غیر بستان) در بقای آن بر وقفیت عرصه اشکالی نیست و وقف با تغییر احوال، باطل نخواهد شد، چرا که در این فرض عنوان وقف زایل نشده است. مؤید این بیان مطلبی است که در باب وصیت گفته اند که اگر کسی به خانه ای وصیت کند و قبل از مرگ مؤسی خانه ویران شود، وصیت باطل می شود. زیرا موضوع آن (دار) منتفی شده است.

صاحب جواهر سپس با بیان چند احتمال برای مالکیت این مال بعد از زوال عنوان، ملکیت آن را برای «موقوف علیهم» تقویت کرده است. از این رو بیع آن برای «موقوف علیهم» بلاشکال خواهد بود. (۱) شیخ در مکاسب در مقام رد این بیان صاحب جواهر اظهار داشته است:

اولاً، فقها اجماع و اتفاق نظر دارند بر این که انعدام عنوان، موجب بطلان وقف و حتی موجب جواز بیع آن نمی شود، هر چند در جواز بیع آن در صورت خرابی اختلاف کرده اند؛ اما خرابی، غیر از تغییر عنوان است.

ثانیاً، دلیلی برای انعدام عنوان وجود ندارد، زیرا اگر منظور از عنوان چیزی است که در جمله «وَقَفْتُ هَذَا الْبُسْتَانَ» مفعول به قرار می گیرد، شکی نیست که این امر همانند

«بَعْتُ هَذَا الْبُسْتَانَ» و مانند آن است که این تملیک به هیچ وجه مقتضی زوال ملکیت

مشتری با زوال عنوان بستان، نیست. و اگر منظور از عنوان امری دیگر است، از مصطلح اهل عرف و علم خارج است و باید توضیح داده شود که مثلاً بستان بودن آن لحاظ شده است.

و اما قیاس به بطلان وصیت در مثال فوق، قیاس مع الفارق است، زیرا قبل از مرگ مؤسی هنوز وصیت تمام و لازم نیست. اگر (صاحب جواهر) می خواست مقایسه کند،

ص: ۳۲۶

باید مورد بحث را به وصیت بعد از مرگ موصی مقایسه کند و روشن است که در آن صورت کسی ملتزم به بطلان آن با ویرانی «بستان» و «دار» نخواهد شد^(۱).

صاحب عروه ضمن نقل بیان این دو بزرگوار به تضعیف ایراد شیخ پرداخته و یادآور شده است که بین وقف بستان به طور مطلق و وقف آن با عنوان بستان بودن فرق است^(۲).

به نظر می رسد که نزاع بین صاحب جواهر و شیخ بیش از آن که معنوی باشد، لفظی است؛ زیرا در صورتی که واقف بستانی را بدون هیچ قید و لحاظی، به طور مطلق، وقف کند، صاحب جواهر نیز قبول دارد که با ویرانی بستان، عرصه از وقف بودن خارج نمی شود و در صورتی که واقف، عنوان بستان بودن را لحاظ کند و لحاظ کردن این عنوان محرز شود، مثل این که لفظاً تأکید و تصریح کند که: من این مال را با عنوان بستان بودن (و لا غیر) وقف کردم، ظاهراً شیخ انصاری هم (چنان که از عبارت وی نیز استفاده می شود) مخالفتی با بطلان وقف عرصه بعد از زوال عنوان ندارد. در حقیقت در این صورت آنچه وقف شده اشجار است نه عرصه و گر نه ممکن است در صحت وقف تأمل کرد (چون به وقف منقطع شباهت پیدا می کند).

مطلبی که هست این است که فرض مورد بحث و نظر صاحب جواهر که کسی مالی را این گونه و با این لحاظ وقف کند، فرض نادری است و به تعبیر شیخ از مصطلح اهل عرف و علم، خارج است.

صورت هشتم: علم یاظن به خرابی وقف در صورت بقای آن

این مورد در عبارت بسیاری از اصحاب به «خوف خرابی وقف» تعبیر شده است. سبزواری در کفایه می نویسد: کلام اصحاب در این جا مختلف است. بعضی در جواز بیع، وجود اختلاف و خوف خرابی (هر دو) را شرط کرده اند و برخی به یکی از این دو اکتفا کرده اند^(۳).

شیخ^(۴) و شهید^(۵) تصریح کرده اند که با خوف خرابی وقف، بیع آن جایز است. علامه

ص: ۳۲۷

۱- کتاب المکاسب: ۱۷۰.

۲- ملحقات العروه: ۲/۲۵۳-۲۵۴.

۳- کفایه الاحکام: ۱۴۲.

۴- المبسوط: ۳/۲۸۷.

۵- الدروس: ۲/۳۰۴.

در قواعد اظهار داشته است: اگر بین «موقوف علیهم» اختلافی واقع شود که موجب خوف خرابی وقف باشد، بیع آن جایز است. اما اگر هیچ کدام (اختلاف و خوف خرابی) نباشد، بیع جایز نخواهد بود. (۱)

هر چند در این عبارت، اختلاف «موقوف علیهم» نیز مطرح شده اما کاملاً آشکار است که مجوز اصلی بیع در این بیان، خوف خرابی است.

عبارت محقق در شرایع نیز مشابه عبارت علامه در قواعد است. (۲) وی در مختصر (البته با تردید) یادآور شده است: بیع وقف، جز در صورتی که اختلاف موجب خرابی

پیش آید، جایز نیست، (۳) فاضل آبی در ذیل این عبارت، آن را نیکو و قریب شمرده است. (۴)

در مفتاح الکرامه عبارات اصحاب به چهار دسته تقسیم شده اند: گروهی خوف خرابی را مطرح کرده اند، برخی خوف ناشی از اختلاف بین ارباب وقف را، گروه سوم

صورت خرابی و دسته چهارم صورتی را که بقای آن (علما) به خرابی بینجامد. از کسانی که بیع را در صورت خوف خرابی مسبب اختلاف بین ارباب وقف، تجویز کرده است، علامه در ارشاد است. (۵) علامه

در تحریر نیز ضمن بیان این مطلب، اظهار داشته است: اصحاب ما نیز آن را روایت کرده اند، هر چند ابن ادریس به هیچ وجه بیع را جایز نمی داند. (۶)

به هر حال بسیاری از اصحاب، خوف خرابی یا خوف ناشی از اختلاف را مجوز بیع آن دانسته اند. البته همان طور که شیخ انصاری اظهار داشته است؛ اگر مال وقف بعد از

خرابی همانند سابق یا پیش از آن قابل انتفاع باشد، بیع جایز نخواهد بود، اما اگر خوف

خرابی و سقوط آن از انتفاع به طور کلی یا شبه آن باشد، بیع جایز است.

دلیل جواز بیع در این صورت این است که غرض از عدم بیع وقف، عدم انقطاع شخص وقف است. از این رو هر گاه علم یا ظن به انقطاع شخص آن حاصل شود امر دایر

ص: ۳۲۸

۱- جامع المقاصد: ۹/۶۹ (به نقل از قواعد الاحکام).

۲- جواهر الکلام: ۲۸/۱۱۰ به نقل از شرائع الاسلام.

۳- المختصر النافع: ۲۵۸.

۴- کشف الرموز: ۲/۵۴-۵۵.

٥- مفتاح الكرامه: ٩/٨٦.

٦- تحرير الاحكام: ١/٢٩٠.

می شود بین انقطاع شخص و نوع و بین انقطاع شخص فقط و بقای نوع، و روشن است که فرض دوم دارای اولویت است و با غرض واقف هم منافاتی ندارد. ادله شرعیته مانع از

بیع نیز از این صورت منصرفند و این مورد را شامل نمی شوند.

می ماند اذن «موقوف علیهم» که فرض این است که بطن موجود اذن داده اند. برای غیر موجود نیز ناظر خاص یا عام (حاکم) تصمیم می گیرد و اذن می دهد.

صورت نهم: اختلاف موجب خوف تلف مال و ...

یعنی اختلافی که با آن از تلف مال یا نفس و یا بروز ضرر عظیم ایمن نباشیم، هر چند علم و یا ظن به چنین چیزی هم نباشد. ابن ادریس در این صوت نیز بیع وقف را جایز ندانسته است. (۱) شیخ در نهاییه اظهار داشته است: یکی از موارد بیع وقف صورتی است که خوف وقوع اختلافی باشد که به ایجاد فساد بین «موقوف علیهم» منجر می شود. (۲) علامه در تذکره نیز یکی از موارد جواز را خوف فتنه ای دانسته که موجب فساد جبران

ناپذیر می شود. (۳) ابن سعید حلّی خوف فتنه موجب تلف نفس را مجوز بیع دانسته است. (۴) علامه در مختلف (۵)، محقق در مختصر؛ (۶) شهید در دروس (۷)؛ محقق ثانی (۸) و صاحب وسیله (۹) با عباراتی مشابه همین بیان را دارند. صاحب جواهر، جواز را در صورت اختلافی که در آن خوف فتنه و خرابی باشد و سدّ فتنه جز با بیع ممکن نباشد، أشهر دانسته است (۱۰) مفهوم این عبارت این است که قول به عدم جواز نیز مشهور است.

به هر حال در این مسأله دو قول مطرح است؛ جواز و عدم جواز بیع.

ادله مجوزین

۱- غرض از وقف، استیفای منافع آن است و در صورتی که این امر ممکن نباشد باید

ص: ۳۲۹

۱- السرائر: ۳/۱۵۳.

۲- النهایه: ۶.

۳- تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۴.

۴- الجامع للشرایع: ۳۷۲.

۵- مختلف الشیعه: ۴۹۸.

۶- المختصر النافع: ۲۵۸.

۷- الدروس: ۲/۳۰۴.

٨- جامع المقاصد: ٧٠-٩/٦٩.

٩- وسيله النجاه: ٢/١٥٤.

١٠- جواهر الكلام: ٢٢/٣٦٥.

آن را از این حد خارج ساخت؛ زیرا بقای عین با تعطیل منافع موجب تضييع غرض واقف از وقف است. (۱)

دلیل ۲- عمده دلیل مجوزین، صحیحه علی بن مهزیار از امام جواد علیه السلام است: علی بن

مهزیار می گوید: به امام جواد علیه السلام نوشتم: شخص واقف (که قبلاً در این مکاتبه به او اشاره شده است) اظهار داشته است که بین «موقوف علیهم» اختلافی شدید رخ داده و او از این که این اختلاف تشدید شود، ایمن نیست؛ اگر شما اجازه می دهید این وقف را بفروشد و سهم و حصه هر یک را به خودشان تحویل دهد؟ حضرت در پاسخ به خط (مبارک) خود نوشتند: «به او اعلان کن که نظر من این است: اگر چنین اختلافی بین صاحبان وقف رخ داده باشد، بیع آن سزاوارتر است، زیرا چه بسا این اختلاف موجب تلف اموال و نفوس شود». (۲)

شهیدثانی در مسالک ضمن استدلال به این صحیحه یادآور شده است که: ظاهراً خوف منجر شدن به تلف اموال و نفوس شرط نیست، بلکه همان قدر که در معرض چنین خوفی باشد کافی است. (۳)

علامه در تذکره (۴)؛ محقق ثانی (۵) و صاحب مفتاح (۶) نیز به این صحیحه استدلال کرده اند. صاحب مفتاح دلالت این صحیحه را ظاهر دانسته و اظهار داشته است که مشهور از آن جواز را فهمیده اند.

توضیح این که روایت هر چند مکاتبه است اما گواهی شخصیتی چون علی بن مهزیار به این که «حضرت با خط خود پاسخ داد» این مشکل را حل می کند.

ادله مانعین

۱- عموم «لا یجوز شِراءُ الوَقْفِ وَ لا تَدْخُلُ الْعَلَّةُ فی مِلْکِکَ» (۷): «خریداری کردن وقف جایز نیست و درآمد آن در ملک تو (مشتري) داخل نمی شود».

ص: ۳۳۰

۱- تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۴.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۵.

۳- مسالک الافهام: ۱/۱۷۴ و ۳۶۱.

۴- تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۴.

۵- جامع المقاصد: ۹/۶۹-۷۰.

۶- مفتاح الکرامه: ۹/۹۱.

۷- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۳.

۲- عموم «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا» (۱)

۳- روایاتی که دلالت دارند بر این که وقف را باید رها ساخت تا آن گاه که وارث آسمانها و زمین (خدای متعال) آن را به ارث برد. (۲)

۴- استصحاب بقای وقفیت و عدم ملکیت کسی که وقف را خریداری می کند.

شیخ انصاری در مورد روایت علی بن مهزیار، ابتدا به تقریب استدلال به آن برای قول به جواز پرداخته و پس از آن، پاسخ داده است که: اختلاف مقید به ایمن نبودن از تلف اموال و نفوس اگر مجوز بیع باشد، لازمه اش جواز بیع در همه مواردی است که از تلف اموال و نفوس ایمن نباشیم، هر چند این امر از ناحیه اختلاف «موقوف علیهم» نباشد، در نتیجه باید بیع وقف برای اصلاح هر فتنه ای اگر چه ربطی به وقف نداشته باشد، جایز باشد.

مطلب دیگر این که مضمون روایت این است که واقف حق دارد ثمن را بین «موقوف علیهم» توزیع کند و این امر بامقتضای قاعده (یعنی لزوم مشترک بودن بدل وقف بین همه بطون) منافات دارد. لذا باید روایت را یا بر حبس حمل کرد یا بر وقفی که به دلیل عدم حصول قبض ناتمام بوده است؛ چنان که فخر در ایضاح تصریح کرده است. (۳) مؤید این مطلب هم این است که طبق روایت، متصدی بیع وقف خود واقف است.

از این رو نمی توان با این روایت باضعف دلالتش، از آن همه عمومات و قواعدی که بر عدم جواز بیع دلالت دارند، دست کشید.

اما شیخ در پایان به نکته ای اشاره کرده است که قابل توجه است. وی می نویسد: سزاوارتر این است که از بین احتمالات به قدر متیقن بین آنها اکتفا کنیم و آن، موردی

است که اختلاف «موقوف علیهم»، علما یا ظنا به تلف خصوص مال وقف و نفوس «موقوف علیهم» (و نه هر مال یا هر کسی) منجر شود و فرق این مورد با آنچه در صورت هشتم گذشت، این است که مناط در صورت هشتم علم یا ظن به تلف وقف به طور کلی است، چنان که از همه انتفاعات ساقط شود. اما مناط در این صورت علم یا ظن به خرابی

ص: ۳۳۱

۱- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۵.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۴.

۳- ایضاح الفوائد: ۲/۳۹۳.

وقف است که با آن مال وقف تلف می شود، هر چند وقف به طور کلی از انتفاع ساقط نشود. در اغلب موارد نیز تلف ضایعه (که مورد روایت است) به معنای سقوط آن از منفعت مطلوب است (نه سقوط از منفعت به طور کلی) (۱).

ظاهراً شیخ با این نکته پایانی بین روایت علی بن مهزیار به دلیل اعتضاد آن به شهرت فتوایی اصحاب و بین ادله و قواعد دلالت کننده بر منع بیع وقف، جمع کرده است. امّا می توان بر شیخ انصاری ایراد گرفت که حمل روایت بر حبس صحیح نیست، زیرا مضمون روایت، توزیع ثمن بین «موقوف علیهم» است حال آن که در حبس باید ثمن به حابس باز گردد.

صورت دهم: وقف منقطع

این صورت در مبحث شرایط وقف ضمن توضیح شرط تأیید (دوام) و این بحث که آیا وقف منقطع جایز و صحیح است یا نه؟ بررسی شد.

نزد کسانی که آن را جایز نمی دانند نیز موضوع منتفی است. از این رو، بحث جواز و عدم جواز بیع وقف منقطع بعد از قبول جواز و صحّت آن است.

ابن ادریس، همان طور که گذشت، در مورد عدم جواز بیع وقف مؤبد ادّعی عدم خلاف کرده و اختلاف اصحاب را مربوط به وقف منقطع دانسته است. (۲)

صاحب جواهر از صدوق، ابوالصّیّاح حلبی وقاضی ابن براج نقل کرده است که بین وقف مؤبد و منقطع تفصیل داده اند و بیع وقف مؤبد را مطلقاً رد کرده اند؛ امّا بیع وقف

منقطع را در بعضی صور مانند اختلاف ارباب به طوری که موجب نابودی وقف می شود یا انفع بودن بیع برای آنها و یا نیاز شدیدشان و... جایز دانسته اند. (۳)

شیخ در مکاسب ضمن نسبت دادن صحّت وقف منقطع به معروف (۴) یادآور شده است: در این فرض یا عین موقوفه را ملک واقف می دانیم یا ملک موقوف علیّه، اگر آن

ص: ۳۳۲

۱- کتاب المکاسب: ۱۷۳-۱۷۴.

۲- السرائر: ۳/۱۵۳.

۳- جواهر الکلام: ۲۲/۳۹۱.

۴- البته منظور شیخ از وقف منقطع در این جا وقف بر افرادی است که منقرض می شوند، نه وقفی که دارای مدّت باشد یعنی وقف موقت.

را ملک واقف بدانیم قطعاً «موقوفٌ عَلَیْهِمْ»، چون مالک نیستند، حق بیع ندارند. در مورد واقف نیز اشکال است، زیرا زمان تحویل مبیع (که همان زمان انقراض موقوف است) معین نیست و موجب لزوم غرر می شود. البتّه بعد از آن که مال در اختیار او قرار گرفت

به طور مسلم بیع آن جایز است. اما اگر در وقف منقطع ملک «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» باشد فروش آن برای واقف مسلماً جایز نیست، چون مالک نیست. برای «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» نیز جایز نیست، چون واقف بقای آن را بر وقفیت تا زمان انقراض آنان در نظر داشته است. (۱)

امام خمینی ضمن استفاده صحّت وقف منقطع از ادلّه، بیع آن را در بعضی از صور، مانند صورت مالکیت واقف، جایز دانسته است و برای آن چنین استدلال کرده است: مقتضی، که مالکیت واقف است، موجود و مانع هم مفقود است، زیرا بیع عین با استفاده «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» از آن منافاتی ندارد. برای این که مال وقف فروخته شده در این صورت

مانند عین مستأجره فروخته شده است که علی رغم فروش آن، مستأجر حق دارد تا پایان مدّت اجاره از منافع آن استفاده کند. (۲)

در این جا امام خمینی بحثی نسبتاً مفصّلی دارد، اما چون در گذشته در صحّت وقف منقطع اشکال شد، از سویی در مبحث حبس نیز به بعضی از مباحث آن اشاره خواهد شد، از ادامه و اطاله بیشتر کلام خودداری می شود.

آنچه در این جا می توان گفت این است که: در صورتی که وقف منقطع را جایز و آن را (هرچند موقت) ملک «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» بدانیم، تا زمانی که وقف است مشمول ادلّه و عمومات دلالت کننده بر عدم جواز بیع وقف، جز در صورتهای یاد شده، خواهد بود و بیع آن جایز نخواهد بود و در صورت قول به بقای آن بر ملک واقف در حقیقت همان حبس یا شبیه به آن است که در جای خود به حکم آن اشاره خواهد شد.

نکته ای از صاحب عروه

دیدگاه امامیه در این مبحث را با بیانی از صاحب عروه به پایان می بریم. وی یادآور شده است که:

ص: ۳۳۳

۱- کتاب المکاسب: ۱۷۴-۱۷۵.

۲- کتاب البیع: ۱۸۶/۳-۱۸۷.

اغراض واقف در وقف حکم قیود و عناوین را دارند. توضیح این که؛ گاه از حال واقف معلوم است که غرض وی جماعتی خاص، یا مکان و مورد خاصی نیست. به عنوان مثال، در موردی که کسی بستان یا مزرعه ای را وقف کرده است اگر از فحوا یا صریح کلامش فهمیده شود که غرض وی به منافع و مالیت آن تعلق گرفته است (نه به شخص و عین این بستان) تا «موقوف علیهم» از آن بهره مند شوند؛ در این فرض اگر تبدیل آن به

ملک دیگر برای مستحقین اصلح و انفع باشد، جایز است، زیرا فرض این است که غرض او به خصوصیت این بستان تعلق نگرفته است. مثل این است که گفته باشد این بستان را وقف و نیز شرط کردم که «موقوف علیهم» حق تبدیل آن را به احسن داشته باشند. (۱)

سید در ادامه می نویسد: بعید نیست بگوییم؛ غرض و نظر واقفان در وقف غالباً این چنین است، یعنی هدفشان تنها ایصال نفع به «موقوف علیهم» می باشد. در باب مسجد نیز ممکن است بگوییم نظر بانی آن تهیه جایگاهی برای نماز است و به یک مکان خاص جمود ندارد. لذا اگر جای دیگری که از حیث وسعت و غیر آن برای نماز گزاران اصلح است، پیدا شود، بعید نیست تبدیل، جایز باشد.

(وی ادامه می دهد:) و به جان خودم سوگند! که فقها در تضییق مسأله بیع وقف و تبدیل آن مبالغه کردند و سخت گرفتند؛ حال آن که از اخبار تا این اندازه استفاده نمی

شود. چه مانعی دارد که با ملاحظه و رعایت حقوق همه مستحقان (موجود و غیر موجود) با صلاحدید کارشناسان امین و تصدیق و اذن حاکم شرعی و تدوین در اوراق و سِجَلات محکم و غیر قابل خدشه، موقوفات (حتی مساجد) تبدیل گردند؟ (۲)

در این جا یادآور می شویم اگر منظور سید غیر از مواردی باشد که فقها بیع و استبدال وقف را در آن موارد تجویز کرده اند (که ظاهراً هم همین است) کلامش محلّ تأمل و نظر است.

مسأله لزوم استمرار وقف و تأیید که مقتضای وقف است و آن همه ادله و عمومات

ص: ۳۳۴

۱- البتّه در صورتی که چنین شرطی را در وقف جایز بدانیم.

۲- ملحقّات العروه: ۲/۲۶۳-۲۶۴.

منع کننده به همراه سیره متشرعه، بویژه در مورد مساجد، این بیان سید را به طور جدی زیر سؤال می برند. نمی دانیم این فقیه عظیم المنزله تا چه اندازه آگاهی داشته که علی رغم همه این سخت گیریهای فقها، در طول تاریخ وقف چه مقدار از رقبات موقوفه به عناوین و بهانه های گوناگون از بین رفته اند و آثارشان بکلی محو شده است؟

البته مسأله ولایت امر و قلمرو و قدرت و اختیارات او و اعمال ولایت به عنوان احکام ثانویه، بحثی است جداگانه که در جای خود قابل بررسی است.

حکم ثمن مال وقف در صورت بیع

منظور این است که بعد از فروش مال موقوف (در مواردی که بیع آن جایز است) ثمن آن چه حکمی دارد؟

آیا ثمن نیز همانند مال وقفی وقف است یا خیر، و اگر چنین است آیا همه احکام آن را دارد یا خیر؟ و اگر ثمن آن وقف نیست با آن چه باید کرد؟ آیا لازم است با آن بدلی

خریداری شود تا به جای مال وقفی فروخته شده، وقف باشد یا خیر؟ اگر واجب نیست آیا می توان ثمن را بین «موقوف علیهم» توزیع کرد یا خیر؟ و اگر خرید بدل واجب است

آیا این بدل باید مماثل مبدل (عین فروخته شده) باشد یا غیر مماثل هم اشکالی ندارد؟

پاسخ این پرسشها ضمن بیان چند نکته بررسی و روشن خواهد شد:

۱- در بعضی از صور، مانند صورت نیاز شدید «موقوف علیهم» و نیز صورتی که واقف شرط کرده تا در صورت نیاز خودش مال وقف به فروش رود، غرض از بیع این است که «موقوف علیهم» یا واقف برای رفع نیاز خود از ثمن استفاده کنند. حکم ثمن در

این موارد (البته بنابر قول کسانی که بیع وقف را در این موارد جایز می دانند) روشن

است. زیرا ثمن در اختیار کسانی قرار می گیرد که مال وقف برای آنان فروخته شده است، تا با آن نیاز خویش را برطرف سازند.

۲- در غیر از موارد یادشده فقهایی چون مفید^(۱)، شیخ طوسی در نهاییه^(۲)؛ سید

مرتضی در انتصار^(۳) تصریح کرده اند که ثمن وقف در اختیار «موقوف علیهم» (و لابد در

۱- المقنعه: ۶۵۲.

۲- النّهایه: ۶۰۰.

۳- مفتاح الكرامه: ۹/۸۹ به نقل از انتصار.

بعض موارد در اختیار واقف) قرار می‌گیرد تا آنها آن را در مصالح خویش به مصرف رسانند.

مفید در مقنعه اظهار داشته است: در مواردی که وقف خراب شود و کسی که آن را تعمیر کند، نباشد و نیز در موردی که وقف از انتفاع ساقط می‌شود، «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» می‌توانند آن را بفروشند و از ثمن آن استفاده کنند.

سید مرتضی بر این مطلب ادعای اجماع کرده و آن را از منفردات امامیه به شمار آورده است. ظاهر عبارت ابن زهره در غنیه نیز انتخاب همین دیدگاه است. (۱)

ادله این گروه

الف: اجماعی که سید مرتضی در انتصار ادعا کرد.

ب: رعایت هدف و غرض واقف؛ ابن زهره در غنیه اظهار داشته است: غرض واقف از وقف، انتفاع و بهره بردن «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» از آن است. از این رو در صورتی که جز از

راه بیع آن منفعتی برای این مال باقی نماند، برای استفاده «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» بیع وقف (و استفاده از ثمن آن) جایز است. (۲)

۳- همه فقها (حتی کسانی چون سید مرتضی، مفیدو...) که قایل به جواز استهلاك ثمن توسط بطن موجود هستند معترفند که بطون بعدی نیز نسبت به این وقف، استحقاق دارند. به عبارت دیگر قول به استحقاق بطون بعدی لازمه قول همه کسانی است که وقف بر معدوم را به تبع بطن موجود جایز و نافذ می‌دانند. لازمه اشتراط و اعتبار دوام و استمرار در وقف نیز همین مطلب است. از سویی واقف نیز (در مواردی که خودش شرط بیع نکرده باشد) اراده کرده است تا این مال به عنوان وقف صدقه جاریه ای باشد که همچنان دوام و استمرار داشته باشد.

بنابراین مصرف و استهلاك ثمن وقف توسط بطن (و مستحقین) موجود، با استحقاق مسلم نسلهای بعدی کاملاً ناسازگار است.

اجماع مدعی سید مرتضی نیز گذشته از این که در برابر اقوال بسیاری از فقها قرار

ص: ۳۳۶

۱- الجوامع الفقهیه: ۵۴.

۲- الجوامع الفقهیه: ۵۴.

گرفته است، اجماع اصطلاحی معتبر که کاشف از قول معصوم علیه السلام باشد، نیست، بلکه اجماع مدرکی است و نمی تواند دلیلی مستقل برای این مسأله باشد. استدلال ابن زهره نیز ناتمام است، زیرا غرض واقف، انتفاع همه بطون (و مستحقان) است (نه تنها مستحقین موجود) و به تعبیر فقهای عظام، آن گاه که رعایت غرض واقف نسبت به عین وقف و شخص آن میسر نباشد امّا به حسب نوع ممکن باشد، اجرای دوام و استمرار به حسب نوع، واجب خواهد بود. (۱) زیرا «الْمَيْسُورُ لَا يُتْرَكُ بِالْمَعْسُورِ» و «مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ»

شایان یادآوری است که دیدگاه همه کسانی که در مبحث بعدی مسأله لزوم و عدم لزوم تهیّه مماثل و مشابه عین فروخته شده را مطرح کرده اند، این است که نمی توان ثمن

وقف را برای استهلاك در اختیار گروهی خاصّ، چون «موقوف علیهم» یا واقف قرار داد و لازم است طوری عمل شود که حقوق بطون بعدی نیز محفوظ بماند.

۴- آیا بدل موقوفه به مجرد تبدیل وقف خواهد بود یا خیر؟

امام خمینی یادآور شده است؛ مقتضای قول صاحب جواهر که به مجرد عروض جواز بیع وقف، آن را باطل می داند و نیز مقتضای قول کسانی چون شیخ انصاری، که وقف را با بیع آن، باطل دانسته اند، این است که بدلیت، اقتضای وقف بودن را نداشته باشد، زیرا مبادله بین عین غیر موقوفه و ثمن واقع شده است. به عبارت دیگر، در حقیقت مبدل در این مبادله، وقف نیست، چگونه بدل آن وقف خواهد بود؟ (۲)

ایشان در این بیان تعریضی هم به شیخ انصاری دارد که چگونه وی با این که وقف را با بیع آن باطل می داند تصریح کرده است: «در بدل نیازی به صیغه مجدد وقف نیست، زیرا نفس بدلیت اقتضا دارد که مانند مبدل باشد» (۳)

امّا در دفاع از بیان شیخ می توان گفت: منظور شیخ این است که وقف با بیع باطل می شود تا عین و مال دیگری جای آن را بگیرد و بدل آن شود و لازمه تبدیل، سقوط وقف از وقفیت است. نمی شود که تبدیل صورت گیرد، امّا مبدل همچنان به حالت

ص: ۳۳۷

۱- مختلف الشیعه: ۴۹۰؛ مفتاح الکرامه: ۹/۸۹ و...

۲- کتاب البیع: ۳/۱۴۵.

۳- کتاب المکاسب: ۱۶۸.

وقفیت خود باقی بماند. بنابراین بطلان وقف با بیع با این مطلب که ثمن آن بدل وقف است منافاتی ندارد. البته بدل به این معنا که همانند مبدل متعلق حق همه بطون (و مستحقان) است و نمی توان آن را در اختیار یک نسل یا برخی از مستحقان قرار داد تا عین آن را مستهلک کنند. شیخ نیز اظهار داشته است که حکم ثمن در این که ملک همه بطون است، حکم وقف است. (۱)

۵- آیا لازم است با این ثمن، مال و عینی خریداری شود که مماثل عین موقوفه باشد؟ شیخ انصاری در این باره یادآور شده است که: اگر ثمن از اموالی است که می توان

همانند مبدل با بقای آن از آن انتفاع برد و مصلحت همه بطون و مستحقان نیز در بقای همین ثمن باشد، همان را به عنوان وقف نگهداری می کنند و اگر به مصلحت بطون و مستحقین نیست به یک عین اصلح تبدیل می شود و خلاصه خریداری کردن عین مماثل با ثمن عین فروخته شده، واجب نیست. (۲) شیخ عدم وجوب شراء را در حقیقت مقتضای بدلیت ثمن نسبت به مبدل می داند.

امام خمینی بعد از بیان چند وجه، وجیه ترین آنها را تفصیل می داند، با این بیان که: اگر وقف از قبیل وقف منفعت به طور مطلق باشد، یعنی وقف شده باشد تا منفعت آن (بدون تعیین یک منفعت خاص) برای «موقوف علیهم» باشد (در این صورت) مماثلت لازم نیست. زیرا آن چه توسط واقف لحاظ شده است، وصول منفعت (بدون توجه به منفعتی خاص) به «موقوف علیهم» باشد.

اما اگر وقف از قبیل وقف انتفاع باشد، مانند مدارس برای طلاب، کاروانسراها، بیمارستانها و.. خریداری کردن عین مماثل با ثمن آنها واجب است. زیرا غرض واقف، انتفاع «موقوف علیهم» به نحوی خاص از این موقوفات بوده است، نه این که منافع مطلق

را برای آنان در نظر گرفته باشد. (۳)

محقق ثانی (۴) و شهید ثانی (۵) تصریح کرده اند که در صورت امکان باید بدل، مشابه مال موقوف و به غرض واقف، نزدیکتر باشد. عبارت شیخ بهایی این است که: «با ثمن آن

ص: ۳۳۸

۱- کتاب المکاسب: ۱۶۸.

۲- کتاب المکاسب: ۱۶۸.

۳- کتاب البیع: ۱۴۷/۳-۱۴۸.

۴- جامع المقاصد: ۹/۷۳.

۵- مسالک الافهام: ۱/۱۷۴ و ۳۶۱.

مثل آن چیز بخرند» (۱) سبزواری می نویسد: «من برای این دیدگاه دلیلی سراغ ندارم و نص هم بر آن دلالت ندارد.» (۲) علامه در دو موضع (۳)، با ابن فهد حلی (۴)، فاضل مقداد (۵)، فیض کاشانی (۶)، محقق اردبیلی و صاحب مفتاح (۷) با عباراتی مشابه چنین اظهار داشته اند: اگر خریداری و تهیه ماثل عین موقوفه فروخته شده ممکن است، این کار اولی است و گرنه باید عینی تهیه شود که وقف آن صحیح باشد (یعنی عینی باشد که با بقای آن قابل انتفاع باشد).

به نظر می رسد در این مورد با توجه به ادله و عموماتی که بر لزوم رعایت نظر و غرض واقف دلالت دارند همانند «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا» (۸) و... دیدگاه

کسانی که حتی الامکان لزوم مماثلت و مشابهت بدل با عین فروخته شده را لازم دانسته اند، به قواعد و اصول نزدیکتر باشد. روشن است که این لزوم مماثلت در صورتی است که در کنار آن، مصلحت وقف و «موقوف علیهم» نیز کاملاً رعایت شده باشد. در غیر این صورت اگر تهیه ماثل با مصالح وقف یا مستحقان ناسازگار باشد - چنان که عدّه ای از اعلام بیان کرده اند - باید

آنچه تهیه می شود در جهت تأمین مصالح یاد شده باشد. صاحب عروه نیز اعتبار مماثل را احوط دانسته است. (۹)

یادآوری چند نکته

۱- شیخ در مکاسب تصریح کرده است بدل وقف در عدم جواز بیع همانند اصل وقف نیست. زیرا این حکم از احکام وقف ابتدایی است و این بدل تنها در ملک همه بطون بودن، بدل وقف اصلی است، نه در همه احکام. (۱۰)

می توان بر این بیان خرده گرفت که: اگر بدل هم مانند بدل وقف باشد (که فرض

ص: ۳۳۹

۱- جامع عباسی: ۱۴۱.

۲- کفایه الاحکام: ۱۴۲.

۳- تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۴؛ مختلف الشیعه: ۴۹۰.

۴- المهذب البارع: ۳/۶۷-۶۸؛ المختصر: ۲۱۲.

۵- التنقیح الرائع: ۲/۳۳۰.

۶- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۳.

۷- مفتاح الکرامه: ۹/۸۹.

٨- وسائل الشّيعه: ١٣/٢٩٥.

٩- ملحقات العروه: ٢/٢٦١.

١٠- كتاب المكاسب: ١٦٨.

همین است) قهرا همه احکام وقف بر آن مترتب می شود و مشمول ادله و عموماتی چون «لا یَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ»^(۱) و... خواهد بود. همچنین واقف اصلی این بدل در حقیقت همان واقف مبدل است و بنابراین بدل نیز مشمول عموم «الْوَقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا»^(۲) نیز می شود، چرا که «الوقوف» جمع محلی به الف و لام و مفید عموم است. از سویی حکمت این همه سختگیری در بیع وقف، حفظ و صیانت از وقف است تا در طول زمان دچار نابودی و اضمحلال نشود و این حکمت در مورد بدل آن نیز جاری است. و الله اعلم.

با توجه به این مطالب می توان گفت ناظر منصوب از جانب واقف، حق نظارت و تولیت بر بدل را نیز دارد.

۲- اگر تهیه بدل میسر نشد و خود ثمن نیز نمی تواند وقف باشد، همان طور که شیخ در مکاسب یادآور شده است، لازم است برای حفظ و رعایت حقوق همه بطون و مستحقان و حق نظر واقف، ثمن را در نزد امینی به امانت گذارند تا زمانی که تهیه بدل

میسر شود و به هیچ وجه نمی توان آن را برای مصرف در اختیار بطن موجود قرار داد.^(۳)

بنابراین آنچه در تذکره و مختلف آمده است که «اگر تهیه بدل ممکن نشد، ثمن در اختیار «موقوف علیهم» قرار می گیرد تا هر طور خواستند با آن رفتار کنند»^(۴) با اصول و قواعد سازگار نیست.

طبق قانون مدنی، بیع وقف در صورتی که خراب شود یا خوف آن باشد که به خرابی منجر گردد به طوری که انتفاع از آن ممکن نباشد، در صورتی جایز است که عمران آن متعذر باشد یا کسی برای عمران آن حاضر نشود. عین موقوفه در موارد جواز بیع به اقرب به غرض واقف تبدیل می شود.^(۵)

متصدی بیع وقف کیست ؟

از مباحث مطرح شده در باب وقف این است که در موارد جواز بیع وقف، این کار

ص: ۳۴۰

۱- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۳.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۵.

۳- کتاب المكاسب: ۱۶۹.

۴- تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۴؛ مختلف الشیعه: ۴۹۰.

۵- قانون اساسی - مدنی: ۱۱۹، ماده های ۸۸-۹۰.

توسط چه کسی انجام می شود؟

البته در بعضی از صور، مثل صورتی که با بیع شرط کرده است در صورت نیاز، مال وقف را بفروشد واضح است که متصدی بیع، خود واقف خواهد بود. هر چند در همین مورد نیز احتمال این که متصدی بیع، خود واقف نباشد، چندان بی مورد نیست. در هر صورت در این مسأله، دیدگاهها یکسان نیستند و اقوال گوناگونی وجود دارند:

۱- شهید ثانی (۱) و علامه

در مختلف (۲) متولی بیع وقف را در مرحله اول، ناظر خاص دانسته اند و اگر وقفی ناظر خاص نداشت نوبت به موقوف علیه می رسد. البته در صورتی که غیر محصور نباشند و در غیر این صورت، متصدی بیع، ناظر عام (حاکم) خواهد بود.

دلیل اشتراط انحصار روشن است، چرا که در صورت عدم انحصار آنان به دلیل کثرت آنها، نمی توان تصدی بیع را به آنان واگذار کرد.

۲- قول دوم این است که اگر وقف دارای ناظر شرعی باشد، متولی بیع آن، ناظر وقف خواهد بود؛ در غیر این صورت، نوبت به حاکم می رسد. فاضل مقداد و محقق اردبیلی این نظر را برگزیده اند. محقق اردبیلی اضافه کرده است که در صورت فقدان متولی و حاکم، آحاد مؤمنین این وظیفه را بر عهده خواهند گرفت زیرا این کار احسان و

تحصیل غرض واقف است. (۳)

۳- مطابق قول سوم، موقوف علیه متصدی بیع وقف خواهد بود. نراقی در مستندالشیعه (۴) این قول را برگزیده است و برای آن به دوروایت جعفر بن حنّان (۵) و علی بن مهزیار (۶) استدلال کرده است.

در روایت اول، امام علیه السلام در پاسخ مردی که می پرسد: «آیا ورثه میت حق دارند در صورت نیاز و عدم کفاف درآمد وقف، زمین را بفروشند؟ می فرماید: «اگر همگی آنان راضی باشند و بیع نیز برای آنها انفع (خیر) باشد، می توانند بفروشند»

ص: ۳۴۱

۱- مسالك الافهام: ۱/۱۷۴.

۲- مفتاح الكرامه: ۹/۸۹ به نقل از مختلف الشیعه.

۳- التَّنْقِیحُ الرَّائِعُ: ۲/۳۳۰؛ مجمع الفوائد و البرهان: ۸/۱۶۸-۱۶۹.

۴- مستندالشیعه: ۲/۳۷۳.

۵- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۰۶.

۶- وسائل الشیعه: ۳۰۵.

پیش از این (در مقام استدلال بر جواز بیع در بعضی از صور) گذشت که گروهی از اعلام، این روایت را بر موردی که وقف، به دلیل عدم تحقق قبض، ناتمام است، حمل کرده اند و دلالت آن را بر جواز بیع ظاهر ندانسته اند. در مورد روایت علی بن مهزیار نیز شایان ذکر است که متصدی بیع وقف، در این روایت، واقف است نه موقوف علیّه.

۴- قول چهارم از شیخ انصاری است. وی اظهار داشته است: متولی بیع وقف، بطن موجود به همراه حاکم است. بطن موجود از جانب خود و حاکم از جانب بطون و مستحقان بعدی که موجود نیستند، به همراه یکدیگر متصدی بیع وقف می باشند.

البته شیخ در ادامه، این احتمال را که متولی وقف، متصدی بیع آن باشد، نیز منتفی نمی داند. زیرا متولی از طرف واقف برای معظم امور مربوط به وقف منصوب شده است که ممکن است بیع وقف نیز از جمله آن امور باشد. هر چند این احتمال وجود دارد که وظیفه متولی تنها تصرف در خود عین باشد و نسبت به تبدیل وقف وظیفه و اختیاری نداشته باشد. (۱)

۵- قول پنجم این است که متصدی بیع در همه اقسام وقف (عام و خاص) حاکم و است موقوف علیّه و متولی هیچ یک حق تصدی این امر را ندارند. امام خمینی در کتاب

بیع این نظر را برگزیده و آن را این گونه توجیه کرده است: حدود ولایت متولی حفظ اوقاف و صرف آن در مصارف معین است و بیع و استبدال وقف از حدود تولیت وی خارج است. البته اگر واقف، این امور را نیز برای او شرط کرده باشد و شرط وی را نافذ

بدانیم، بیع و استبدال نیز برای متولی جایز است. اما این مورد از فرض مورد بحث، خارج است.

از آن جا که مبنای امام خمینی این است که وقف در همه اقسام آن فک ملک و تحریر آن است و موقوف علیّه مالک رقبه وقف نمی شود، تصدی بیع وقف توسط موقوف علیّه نیز منتفی است. در نتیجه حاکم و والی مسلمین که وظیفه اش حفظ مصالح عمومی است، در موارد جواز بیع وقف، متصدی این امر خواهد بود، و اصلاً حفظ مصالح عامه توسط حاکم از تأسیسات اسلام هم نیست؛ در همه حکومتها، در مواردی که حافظی خاص

ص: ۳۴۲

مصالح عمومی نباشد، حفظ آن مصالح بر عهده حاکم است. (۱)

به نظر می‌رسد در میان این اقوال، نزدیکترین قول به اصول و قواعد در باب وقف، قول دوم است. یعنی مختار فاضل مقداد و محقق اردبیلی که؛ متصدی بیع وقف در مرحله اول، ناظر شرعی است، و اگر وقف ناظر شرعی نداشت نوبت به حاکم می‌رسد، زیرا موقوف علیّه که نمی‌تواند چنین اختیاری داشته باشد، چون اولاً، حق او تنها انتفاع و در بعضی از موارد تملک منافع وقف است و نسبت به عین و رقبه وقف (حتی در صورت قول به ملکیت او) سلطه ندارد؛ ثانیاً او نسبت به حقوق بطون و مستحقان بعدی دارای هیچ گونه ولایتی نیست. اما متولی بدون تردید مسؤول حفظ و صیانت از وقف نیز هست و فروش و استبدال وقف کاملاً به این وظیفه و مسؤولیت متولی مربوط است بلکه می‌توان گفت مصداق روشن صیانت از اموال موقوفه، دخالت متولی در امور مربوط به بیع و استبدال وقف است تا مبادا وقف در این نقل و انتقال در معرض نابودی قرار گیرد.

از این رو می‌توان نتیجه گرفت که متصدی بیع و استبدال وقف در مرحله اول متولی منصوب از جانب واقف است و پس از وی نوبت به حاکم می‌رسد. عموماً چون «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا» (۲) نیز مؤید این نظرند.

البته حاکم به عنوان حافظ مصالح عمومی می‌تواند و بسیار هم خوب است و در مواردی ممکن است لازم باشد که به طور مستقیم و یا با نصب ناظر، بر کارهای متولی

وقف (از جمله بر بیع و استبدال آن) اشراف و نظارت داشته باشد. شایان یادآوری است (چنان که قبلاً اشاره شد) اختیارات حاکم مسلمین تحت عنوان احکام ثانویه مسأله

دیگری است که در بحث قلمرو اختیارات ولی امر مسلمین قابل بررسی است.

نکته

اگر ملک بین وقف و طلق به طور اشاعه مشترک باشد و یکی از آن فروخته شود آیا حق شفعه برای طرف دیگر ثابت است یا خیر؟

در این مسأله اگر ملک طلق فروخته شود، مشهور، عدم ثبوت شفعه برای موقوف

ص: ۳۴۳

۱- کتاب البیع: ۳/۱۲۵، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۶.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۲۹۵.

عَلَيْهِ است مَّتَّحِدْ باشد یا مَتَّعِدْ. صاحب عروه از خلاف شیخ برای این مطلب نفی

خلاف نقل کرده و از ظاهر انتصار ادعای اجماع بر ثبوت شفعه حکایت کرده است.

او همچنین از گروهی از متأخران (به نقل شهید در دروس) نقل کرده است که در صورت اتِّحَادِ مَوْقُوفٍ عَلَيْهِ حق شفعه برایش ثابت است، اما خود سَيِّد و پیش از وی علامه در قواعد و ... شفعه را برای مَوْقُوفٍ عَلَيْهِ ثابت نمی دانند، زیرا بنا بر عدم مالکیت مَوْقُوفٍ عَلَيْهِ، شرط شفعه منتفی است و بنا بر ملکیت او شرط اتِّحَادِ نیز منتفی است، چرا که در هر صورت بطون لاحقه شریکند. ادله شفعه نیز از این مورد منصرف هستند. (۱)

اما در صورتی که وقف (با مجوز شرعی) فروخته شود مشهور، ثبوت شفعه برای مالک دیگر است. البته در صورتی که یک نفر باشد. در مسالک و غیر آن برای این مطلب نفی اشکال شده است.

مختار صاحب عروه این است که اولی عدم ثبوت است، زیرا در هر صورت اشتراک مال بین دو مالک صادق نیست و حدِّ اقلِّ مشکوک است. (۲) مختار ابن ادریس و ظاهر و فخر در ایضاح ثبوت شفعه در این فرض است، اما شیخ در مبسوط عدم ثبوت شفعه را برگزیده است. (۳) از فقهای معاصر آیه الله خویی (۴)، آیه الله حکیم (۵) و ... ثبوت شفعه را تقریب کرده اند.

از آن جا که ثبوت حق شفعه خلاف اصل است و از سویی مالکیت در یک طرف مُحرز نیست، به نظر می رسد مختار صاحب عروه یعنی عدم ثبوت شفعه، موجه ترین دیدگاه باشد.

بیع و استبدال وقف از دیدگاه دیگر مذاهب

از واژه هایی که در متون اهل سنت به چشم می خورند، «ابدال»، «استبدال» و «مُنَاقَلَه» هستند. فقها غالباً «ابدال» را به معنای فروش عین موقوفه برای خریداری بدل

آن و «استبدال» را به معنای گرفتن عین دوم (در برابر ثمن) به جای عین اول، تفسیر کرده

ص: ۳۴۴

۱- ایضاح الفوائد: ۲/۱۹۹، به نقل از قواعد الاحکام ملحقات العروه: ۲/۲۶۵.

۲- ملحقات العروه: ۲/۲۶۵-۲۶۶.

۳- ایضاح الفوائد: ۲/۱۹۹.

۴- منهاج الصالحین: ۲/۸۱.

۵- منهاج الصالحین: ۲/۹۸.

اند. بنابراین هر یک از ابدال و استبدال در حقیقت، مستلزم معنای دیگری است. اگر بیع عین موقوفه لحاظ شود، ابدال و اگر به شراء بدل آن توجه شود استبدال خواهد بود.^(۱)

واژه «مناقله» نیز معنایی نزدیک به استبدال دارد، به طوری که هر گاه یکی از آن دو، اطلاق شود دیگری نیز در معنای آن داخل است. اما اگر هر دو واژه در یک کلام آمده باشند، منظور از مناقله مقایضه است یعنی فروش وقف در برابر ملک طلق با این هدف که ملک طلق به جای آن وقف شود و منظور از استبدال، بیع وقف است در برابر نقود تا با آن ملکی خریداری و به جای وقف فروخته شده، وقف شود.^(۲)

حکم بیع و استبدال

مذهب زیدیّه

در البحر الزّخار آمده است: مال وقفی که از استفاده افتاده است، مانند مسجدی که

ویران شده است از وقفیت نمی افتد، زیرا غرض اصلی از وقف همان عرصه آن است.^(۳)

اما در موسوعه جمال عبدالناصر از «التاج المذهب و...» نقل شده است که طبق مذهب زیدی تنها در چهار صورت بیع وقف جایز است:

۱- خوف فساد و تلف وقف در صورت ابقای آن.

۲- خوف ایجاد فتنه و اختلاف در بین «موقوف علیهم» در صورت ابقای وقف.

۳- موردی که اصلاح وقف جز با فروش بعضی از آن ممکن نباشد، که در این صورت، آن بعض برای اصلاح باقی به فروش می رسد.

۴- موردی که غرض مورد نظر واقف منتفی شده باشد. در این صورت مال وقف فروخته می شود تا با ثمن آن عینی خریداری شود. این مال خریداری شده به مجرد خریداری، وقف خواهد بود و نیازی به تجدید وقف نیست.^(۴) ضمناً در مبحث شروط واقف نیز به مطالبی درباره ابدال و استبدال، اشاره شد.

ص: ۳۴۵

۱- المصطلحات الوقفیه: ۱۳.

۲- مجموع فی المناقله و الاستبدال: ۴۷؛ المصطلحات الوقفیه: ۲۲۷.

۳- البحر الزّخار: ۵/۱۵۸.

۴- موسوعه الفقه الاسلامی، جمال عبدالناصر: ۵/۱۸۲.

استبدال در فقه حنفی دارای سه حالت است:

۱- واقف در هنگام انشای وقف برای خودش یا متولّی حق استبدال را شرط می کند. به این صورت که مثلاً بگوید: این زمین را با این شرط که خودم حق استبدال آن به مالی دیگر یا بیع آن و جایگزین کردن بدل آن را داشته باشم، وقف کردم.

در این صورت وقف و شرط، هر دو، صحیح خواهند بود. البته در بعضی از روایات از محمّد بن حسن نقل شده که (در این صورت) وقف صحیح و شرط باطل است.

دلیل حنفیه این است که چنین شرطی با لزوم و تأیید منافات ندارد، زیرا لزوم و تأیید منوط به عین معین نیست تا با زوال آن، وقف زایل شود، بلکه وقف متقوم به عینی است که مستمراً دارای درآمد باشد.

نکته دیگر این که در صورت شرط واقف، اذن قاضی هم شرط نیست، زیرا ناظر خاصّ دارای ولایت خاصّ است که بر ولایت عامّ قاضی مقدم است.

۲- واقف برای خود یا دیگری استبدال را شرط نکرده است، اما مال وقف به صورتی درآمده که غیر قابل استفاده است، مثل این که خراب شده و هزینه ای برای عمارت آن نیست، یا نمکزار شده یا غاصبی آن را غصب کرده و متولّی از استرداد آن عاجز است، اما غاصب به پرداخت قیمت حاضر است. در این صورت نیز فروش و استبدال آن جایز، بلکه گاه واجب است؛ اما باید با اذن قاضی باشد، زیرا در این صورت تنها قاضی است که چنین قدرتی دارد.

۳- حالت سوم آن است که، هر چند وقف دارای درآمدی است که از هزینه اش زیادتر است، اما می توان آن را به موردی که دارای نفع بیشتری است، تبدیل کرد.

در این صورت فقهای حنفیه دارای اختلاف شدید هستند، ابویوسف از کسانی است که بیع و استبدال را در این صورت جایز دانسته است.

شرایط استبدال

جمهور فقهای حنفیه برای استبدال شروطی را ذکر کرده اند:

۱- فروش وقف با غبن فاحش نباشد، چرا که چنین بیعی ظلم است و تبرّع به جزئی از مال وقف برای هیچ کس، حتی قاضی، جایز نیست.

۲- قاضی آن را به کسی که شهادتش نزد وی مقبول نیست و یا کسی که از متولّی بیع طلبکار است، نفروشد؛ زیرا در این صورت، مستبدل در معرض اتهام قرار می‌گیرد که وقف را با غبن فروخته است.

۳- هزینه ای برای تعمیر وقف موجود نباشد.

۴- تبدیل کننده اگر قاضی است، دارای علم و عمل و تقوا باشد تا کار او به ابطال اوقاف مسلمین نینجامد.

۵- مال وقف را به عقار (املاک غیر منقول) تبدیل کنند تا ناظران آن به مرور زمان، اصل و رقبه آن را با تصرف از بین نبرند.

۶- احراز شود که بدل خریداری شده پر سودتر و کم زیان تر از عینی است که به فروش رفته است. این شرط در صورتی است که استبدال به شرط واقف نباشد، زیرا در این صورت استبدال برای کثرت نفع در بدل است، لذا باید غبطه وقف مراعات شود.

در ضمن، کسی که استبدال برای او شرط شده است، جز در صورتی که واقف شرط کرده باشد، حق تکرار آن را ندارد. البته قاضی در صورت تکرار مسوّغ، حق تکرار دارد.^(۱)

فقه مالکیه

در مذهب مالک بیع و استبدال وقف در دو صورت با قاطعیّت ممنوع شده است:

۱- در صورتی که مسجد باشد.

۲- در صورتی که مال وقف، عقار (املاک غیر منقول مثل خانه و زمین) باشد که در این صورت نیز بجز در موارد ضرورت، برای توسعه مسجد، مقبره، راه عمومی و...، بیع وقف جایز نیست؛ اما در موارد استثنا شده چون از مصالح عمومی هستند و عدم بیع وقف موجب آزار و اذیت مردم در عبادت و مسیر و دفن امواتشان می‌شود، بیع و

ص: ۳۴۷

۱- محاضرات فی الوقف: ص ۱۹۰-۱۹۱؛ المیسوط، سرخسی: ۱۲/۴۴؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۱۱-۲۴؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۲۱-۲۲۲؛ موسوعه الفقه الاسلامی، جمال عبد الناصر: ۵/۱۷۷-۱۸۰.

استبدال بلامانع است.

در غیر این دو مورد در مواردی چون: کتب موقوفه، البسه، حیوانات و... در صورتی که قابل انتفاع نباشند، به فروش می رسند و با ثمن آنها بدل مماثل تهیّه می شود.

در «الْمُدَوَّنَةُ الْكُبْرَى» آمده است: چارپایانی که برای «سبیل الله» حبس شده اند، اگر غیر قابل انتفاع شدند به فروش می رسند و با بهایشان اسبان دیگری برای همین منظور خریداری می شوند.

امّا در موردی که عقار به خاطر ضرورت‌های یاد شده تبدیل شده است؛ اگر «موقوف علیهم» افراد معین (مانند اولاد یا فرد خاصّ) باشند باید ثمن به آنها پرداخت

شود تا با آن املاکی را بخرند که به جای املاک به فروش رفته، وقف باشند. امّا اگر «موقوف علیهم» معین نباشند (مثل فقرا و...) در برابر این املاک پرداخت ثمن لازم

نیست؛ زیرا در این صورت حق فرد یا افراد معینی به آن تعلق نگرفته است و برای مصالحی چون توسعه مسجد (و راه قبرستان) از آن استفاده شده است و برای واقف آن بیش از آنچه منظور و مقصود وی بوده است، اجر خواهد داشت .

شایان یادآوری است که بعضی از مالکینه، استبدال عقار را نیز در صورتی که از حیث انتفاع افتاده باشد، جایز دانسته اند. (۱)

مذهب شافعیّه

در مذهب شافعی نسبت به بیع وقف (منقول و غیر منقول) سختگیری شده است. دلیل این سختگیری، جلوگیری از نابودی و ضایع شدن وقف است. فقهای شافعیّه در مورد اموال و املاک غیر منقولی که به طور کلی غیر قابل استفاده شده اند، اختلاف دارند. گروهی استبدال را جایز دانسته اند و برخی آن را منع کرده اند.

سختگیری شافعیّه در بیع و استبدال وقف به حدّی است که حتّی در صورتی که مال وقف جز با استهلاك آن (مثل سوزاندن) قابل استفاده نیست، استبدال را جایز ندانسته

ص: ۳۴۸

۱- المدوّنه الکبری: ۴/۳۴۲؛ الشّرح الصّغیر: و بلغه السّالک: ۴/۲۹-۳۰؛ محاضرات فی الوقف: ص ۱۸۳-۱۸۵؛ الفقه الاسلامی و ادلّته: ۸/۲۲۲؛ موسوعه جمال عبدالناصر: ۵/۱۸۱؛ الفقه علی المذاهب الخمسه: ۶۱۷.

اند و تنها به «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» اجازه داده اند برای سوزاندن و ... از آن استفاده کنند.

شَرِبِنِی تصریح کرده است: اگر درختی بخشکد یا بر اثر باد و سیل از جای کنده شود و اعاده آن به جای خود میسر نباشد به هیچ وجه فروش و هبه آن جایز نیست و تنها «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» می توانند به همین صورت که هست از آن استفاده کنند.

البته در گوشه و کنار عبارات فقهای شافعیّه (چنان که شَرِبِنِی اشاره کرده است) اقوالی پیدا می شود که به موجب آنها در بعضی از مواردی که مال وقف به طور کلی از انتفاع ساقط شده است؛ بیع و استبدال آن جایز است. (۱)

ابوزههره یادآور شده است که این سختگیری و افراط شدید شافعیّه در بعضی از موارد، به عدم استفاده از وقف و تعطیل و موات شدن اراضی آن و در نهایت، اضرار به مستحقّان، جهات بَرّ و فقرا خواهد انجامید. (۲)

حنبلیه

در مبحث مساجد گذشت که احمد بن حنبل و اصحاب وی، بیع و استبدال مسجد را در صورت ضیق و مانند آن، جایز می دانند و معتقدند، مسجد اول، دیگر وقف نخواهد بود. ابن قاضی الجبل الحنبلی در رساله خود (۳) می نویسد: امام احمد که بیع و استبدال مساجد را در مواردی خاصّ جایز می داند، بیع و نقل غیر مساجد را، در صورت تعطّل منافع به طریق اولی جایز می داند. اگر قرار باشد نقل مساجد که محلّ طاعت، نماز و قربات است، جایز باشد بدون شک بیع سایر اوقاف، در موارد تعدّر انتفاع از آنها، بلامانع خواهد بود. (۴)

در جای دیگر می نویسد: امام احمد به جواز بیع وقف در صورتی که جز با ابدال عین آن، قابل انتفاع نباشد، تصریح کرده است. (۵) ابن قدامه نیز ضمن بیان همین مطلب تصریح

ص: ۳۴۹

-
- ۱- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۰-۳۹۳؛ موسوعه، جمال عبد الناصر: ۵/۱۸۱؛ احکام وقف: ۲/۲۹-۳۰؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۲۵؛ محاضرات فی الوقف: ص ۱۸۶-۱۸۷.
 - ۲- محاضرات فی الوقف: ص ۱۸۷.
 - ۳- مجموعه فی المناقله والاستبدال بالاوقاف، ص ۵۵.
 - ۴- مجموعه فی المناقله والاستبدال بالاوقاف، ص ۵۶.
 - ۵- مجموعه فی المناقله والاستبدال بالاوقاف، ص ۶۳.

کرده است: باید با ثمن آن مال دیگری خریداری و به جای ملک فروخته شده وقف شود. وی در ادامه یادآور شده است: اما اگر منفعت و درآمد وقف کم شود و به طور کلی

تعطیل و منتفی نشود، هر چند تبدیل وقف انفع نیز باشد، بیع آن جایز نیست. زیرا اصل،

تحریم بیع است و تنها در صورتی تجویز می شود که برای جلوگیری از ضایع شدن آن، ضرورت پیدا کند. البته کم شدنی که قابل توجه نیست در حکم تعطیل منافع است. (۱)

حنابله دلیل جواز تبدیل را بقا و استمرار هدف واقف، هر چند در صورت مالی دیگر، و نیز روایاتی از جمله روایت عمر و دستور وی به نقل جایگاه مسجدی در کوفه ذکر کرده اند (به این حدیث و نقد آن در بحث بیع مسجد اشاره شد). (۲)

متصدی بیع

در فقه حنبلی در موارد جواز بیع و استبدال وقف، اگر وقف بر مصالح عامه، چون مساجد، قناطر، مساکن و... باشد، متصدی بیع و استبدال آن حاکم خواهد بود، زیرا استبدال، یعنی فسخ عقد لازم، آن هم در موردی که سخت مورد اختلاف است. لذا بر اذن حاکم توقّف دارد؛ اما اگر وقف بر معین (مانند اولاد یا فرد خاص) باشد، متولی بیع، ناظر خاص آن وقف خواهد بود.

البته احتیاط در این است که ناظر خاص بدون اذن حاکم اقدام نکند، زیرا کار وی متضمّن تصرّف در حق بطون و مستحقان بعدی نیز هست و از این رو به بیع مال غایب شبیه است. (۳)

نکته پایانی این مبحث

مبحث بیع و استبدال وقف را برای حسن ختام با ماجرای جالبی از «جواهرالانبار

والاثار» که در پاورقی البحر الزّخار چاپ شده است، درباره فروش زیورهای کعبه شریف به پایان می بریم:

ص: ۳۵۰

۱- المغنی: ۵/۳۷۸.

۲- احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۳۱؛ المغنی ۵/۳۷۸؛ الفتاوی الکبری: ۴/۳۴۱.

۳- محاضرات فی الوقف: ص ۸۹؛ احکام وقف در شریعت اسلام: ۲/۳۱؛ الفقه الاسلامی و ادلته: ۸/۲۲۷.

گروهی به عمر بن خطاب (در زمان خلافتش) پیشنهاد کردند که حُلّی و زیورهای کعبه را (که اموال قابل توجهی بود) بفروشد و بهای آنها را به مصرف سپاه مسلمین برساند و

اظهار داشتند که اجر و پاداش این کار (برای کسانی که این اموال را برای کعبه آورده اند)

به مراتب بیشتر است از این که در کنار کعبه باشد، اصلاً کعبه چه نیازی به زیور دارد؟!

عمر در این باره با علی علیه السلام مشورت کرد، حضرت فرمود: قرآن کریم که نازل شد

اموال بر چهار دسته بودند:

۱- اموال مسلمین که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را طبق فرایض (قرآنی) بین ورثه تقسیم کرد.

۲- فیء که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بین مستحقان تقسیم کرد.

۳- خمس که حضرت، آن را نیز در جای خود قرار داد.

۴- صدقات که خداوند آنها را برای صرف در مواردی معین شده واجب فرمود.

در همان زمان، زیورهای کعبه هم موجود بود. امّیا خداوند آنها را رها کرد و این رها کردن از روی فراموشی نبود. تو نیز مانند خدا و رسولش آنها را واگذار. عمر گفت: «لَوْلَا كَيْ لَأَفْتَضَّحْنَا»: اگر تو نبودی ما رسوا می شدیم. و زیورهای کعبه را به حال خود گذاشت. (۱)

مبحث ششم: راههای اثبات وقف

گفتار ۱- بیان راههای اثبات در فقه فریقین

دیدگاه امامیه

اشاره

فقها برای اثبات وقفیت راههای متعددی را ذکر کرده اند. شاید تا آن جا که نگارنده با تتبع نسبی خود دریافته است، کسی که منسجم تر از بقیه به این امر پرداخته است، علامه کاشف الغطاء باشد. از این رو راههای مطرح شده توسط ایشان را به اختصار

- و البتّه با

اشاره به ادله آنها و دیدگاه برخی از فقهای بزرگوار - در این جا می آوریم.

۱- حصول علم

بدون شك حصول علم (برای قاضی و ...) یکی از راهها، بلکه بهترین راه برای اثبات هر موضوعی است و از آن جا که حجّت علم ذاتی است نیازی به اقامه دلیل برای اثبات حجّت آن نخواهد بود. همچنین فرقی نمی کند که این علم از چه راهی حاصل شده باشد.

۲- بینه شرعیّه

بینه شرعیّه از ادله ای است که، در صورت نداشتن معارض مساوی یا اقوی، برای اثبات موضوعاتی از جمله اثبات وقف، در محاکم مورد توجه قرار می گیرد، بلکه از اصلی ترین راههای اثبات موضوعات است.

در جای خود (بویژه در مبحث قواعد فقهی) ثابت شده است که بینه از امارات است (نه از اصول)، زیرا جنبه کاشفیت از واقع را دارد. از این رو اصول عملیه توان معارضه و مقابله با آن را ندارند.

اما آیا وقف با یک شاهد به همراه یمین (سوگند) نیز اثبات می شود یا نه؟ محلّ اختلاف است، عدّه ای شاهد و یمین را مثبت و قفیت نمی دانند و گروهی آن را مثبت می دانند.

این مسأله مبتنی بر این است که آیا وقف از امور مالی است یا غیر مالی، اگر از امور مالی باشد با شاهد و یمین (که به امور مالی مربوط است و آنها را اثبات می کند) ثابت

می شود. علامه در مختلف اظهار داشته است که حتّی در صورت عدم انتقال مال وقفی

به موقوف علیّه، وقف از امور مالی است، زیرا موقوف علیّه برای تحصیل درآمد و منفعت خویش سوگند یاد می کند. بنابراین چون مقصود از وقف، منفعت است و منفعت، مال است (وقف از امور مالی است) پس با شاهد و یمین (سوگند) نیز اثبات

ص: ۳۵۲

می شود. (۱)

صاحب عروه بعد از ذکر بیانی مشابه بیان علامه، آورده است: البتّه اگر «موقوفٌ عَلَیْهِمْ» گروهی بودند، برای اثبات وقفیت باید همه آنها سوگند یاد کنند و گرنه وقفیت تنها به مقدار حصّه حالف، اثبات می شود. همچنین سوگند طبقه موجود، وقف را برای طبقات بعدی ثابت نمی کند، لذا آنها نیز برای اثبات حقّشان باید سوگند یاد کنند. زیرا

حق یک شخص با سوگند دیگری ثابت نمی شود. (۲)

این استدلال سید محلّ تأمل و نظر است. برای این که بعد از اثبات وقفیت، ممکن است بگوییم، برای اثبات مجدد آن نیازی به اثبات و اقامه دلیل نیست، بویژه اگر شاهد و یمین را هم همانند دو شاهد، از امارات بدانیم.

کاشف الغطاء در اوقاف عامّ، مانند مساجد، مدارس و ... خبر عادل واحد را نیز، در صورتی که معارض نداشته باشد، کافی می داند. (۳)

۳- اقرار ذی الید

صاحب «ید» اگر دارای شرایط اقرار (که در باب اقرار آمده است) باشد، اقرارش وقف را اثبات می کند. همچنین است اقرار مالک، هر چند صاحب ید هم نباشد. دلیل این مسأله، قاعده «إِقْرَارُ الْعُقْلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ جَائِزٌ» است که در بحث قواعد فقهی مطرح می شود.

صاحب عروه یادآور شده است که اگر کسی به وقفیت اقرار کرد و بعد ادّعا کرد که اقرارش صادق نبوده و برای مصلحتی بوده است، اگر نتواند ادّعای بعدی را اثبات کند به

همان اقرار خود مأخوذ خواهد شد. (۴)

آیه الله حکیم می نویسد: اقرار ذی الید، حتّی در صورتی که ید، مشترک باشد نیز وقف را اثبات می کند. هر چند بقیّه شرکا اعتراف نکنند، اگر آنها ادّعای ملکیت کنند لازمه اش

تعارض و تساقط است. شهید صدر در حاشیه این بیان اظهار داشته است: در این فرض

ص: ۳۵۳

۱- مختلف الشیعه: ۴۹۱.

۲- ملحقات العروه: ۲/۲۶۷.

۳- کشف الغطاء: ص ۱۸۰.

۴- ملحقات العروه: ۲/۲۶۷.

وقفیت به همان مقدار از سهم اقرارکننده ثابت می شود و نفی وقفیت توسط دیگر شرکا موجب بطلان وقفیت حصّه اقرارکننده نمی شود. (۱)

۴- شیاع

کاشف الغطاء اظهار داشته است: وقف از مواردی است که از دیدگاه فقها با شیاع ثابت می شود. شیاعی که موجب ظنّ نزدیک (متآخّم) به علم شود. (۲) صاحب عروه اعتبار

حصول علم به وسیله شیاع را تقویت کرده است که در این صورت، شیاع یک راه و دلیل مستقل نخواهد بود، زیرا علم، خود قویترین راه اثبات است و به عنوان اولین راه ذکر شد.

۵- استقلال ید موقوف علیّه

یعنی موقوف علیّه آن را در تصرّف و سلطه خود داشته باشد که در این صورت وقفیت آن مال ثابت می شود. البتّه تا زمانی که خلافش ثابت نشود. (۳) سید در عروه یاد آور

شده است که باید این مال مدّت مدیدی بدون معارض در تصرّف وقف باشد. (۴)

در صورتی که دلیل سید، قاعده معروف ید (اماره ملکیت است) باشد، کم و زیاد بودن مدّت آن نباید تأثیری داشته باشد.

۶- معامله وقفیت، توسط مسلمین

اگر برخورد مسلمین با موردی همانند برخورد و رفتار با اوقاف باشد، این خود نیز از نشانه ها و علایمی است که وقف را اثبات می کند، مثل این که در آن جا نماز می خوانند یا اموات خود را به خاک می سپارند و یا احترامی برای آن قایلند که این گونه احترامها جز

برای مساجد و مشاهد و ... انجام نمی شوند.

ص: ۳۵۴

۱- منهاج الصّالحین، حکیم: ۲/۲۶۴.

۲- کشف الغطاء: ص ۱۸۱.

۳- کشف الغطاء: ص ۱۸۱.

۴- ملحقّات العروه: ۲/۲۶۷.

اگر در مواردی علایم و نشانه‌هایی باشد و یا نحوه خود ساختمان و بنا طوری باشد که موجب اطمینان انسان نسبت به وقفیت آن مورد شود، وقف ثابت می‌شود، مثل این که ساختمان دارای محراب باشد یا نشانه‌های خاصی دارد که از مدرسه بودن آن حکایت می‌کند و یا گنبد و مناره ای دارد که اموال غیر وقفی ندارند و ...

۸- کتابت

اگر وقف بودن موردی بر روی ورق یا اوراقی ثبت شده باشد و آن کتابت مضبوط و مرسوم باشد، به طوری که صحت آن روشن باشد، این نوشته نیز می‌تواند مثبت وقفیت آن مورد باشد. (۱) امام خمینی یادآور شده است که اگر کتاب یا قرآنی و یا... در دست کسی باشد که ادعای ملکیت آن را دارد، اما بر روی آن نوشته شده که این مال وقف است، به

مجرد این نوشته حکم به وقفیت آن نمی‌شود و می‌توان آن را از او خریداری کرد. البتّه

این نوشته ظاهراً نقصی است که برای خریدار آن (اگر از آن بی اطلاع بوده) موجب ثبوت خیار عیب می‌شود. (۲)

آیه الله حکیم و آیه الله خویی نیز در فرض یاد شده ادعای ملکیت صاحب ید را مقدم دانسته اند. البتّه با این شرط که او برای این کتابت عذر مقبولی ارائه نماید. اما اگر این نوشته معارض نداشته باشد ظاهراً حکم به وقفیت می‌شود. شهید صدر در حاشیه منهاج حکیم شرط کرده است: لازم است وثوق و اطمینان باشد و این نوشته از جانب

صاحب ید بوده که البتّه غالباً این گونه است. (۳)

اشاره به دو نکته

۱- موارد متعددی از راههایی که برای اثبات وقف ذکر گردیدند، ممکن است

ص: ۳۵۵

۱- رک: مختلف الشیعه: ۴۹۱؛ کشف الغطاء: ۱۸۱؛ تحریر الوسیله: ۲/۸۵؛ منهاج الصّالحین، حکیم: ۲/۲۶۴؛ منهاج الصّالحین، خویی: ۲/۲۵۹؛ الوصایه والاقواف، هاشم معروف الحسنی: ۲۷۳-۲۷۶.

۲- تحریر الوسیله: ۲/۸۶.

۳- منهاج الصّالحین، حکیم: ۲/۲۶۴؛ منهاج الصّالحین، خویی: ۲/۲۵۹.

متداخل باشند، یعنی در عنوان «حصول علم یا اطمینان» داخل باشند.

۲- ظاهراً دلیل اصلی تقدّم ادّعی مالکیت صاحب ید بر نوشته روی کتاب و امثال آن، قاعده ید است. ید اماره مالکیت است و در بسیاری از موارد بر امارات دیگر نیز مقدّم است. برای توضیح بیشتر به کتب «قواعد فقهی» مراجعه شود.

۳- صاحب عروه تصریح کرده است که اگر در میان ترکه میت ورقه ای پیدا شد که روی آن نوشته بود؛ فلان ملک، وقف است و قبض و اقباض هم صورت گرفته است، حکم به وقفیت آن نمی شود، هرچند به خطّ میت و مهر او باشد، زیرا احتمال می رود که

وی آن را نوشته تا (بعدا) وقف قرار دهد، اما فراموش کرده و یا منحرف شده است. (۱)

منظور سید این است که محتمل است این نوشته در واقع پیش نویس بوده باشد نه سند اصلی وقف. اما به نظر می رسد اگر بخواهیم تا این اندازه به احتمالات بعید ترتیب

اثر بدهیم، ممکن است سندهای بسیاری از اوقاف که مستندشان تنها دستخط واقف است، زیر سؤال روند. از طرفی یک نوشته این چنینی غالباً برای انسان موجب اطمینان به وقفیت می شود.

دیدگاه دیگر مذاهب

زیدیه

در البحر الزّخار، آمده است: اگر دو عادل گواهی دهند که فلان شخص، فلان زمین را

وقف کرده است، اما ورثه او می گویند: زمین وقفی فلان زمین است نه زمینی که دو شاهد

می گویند (در این صورت) وقفیت هر دو زمین ثابت می شود، اولی با شهادت و دومی با اقرار. (۲) برای توضیح بیشتر این مباحث به ابواب اقرار و قضا و شهادات مراجعه شود.

فقهای اهل سنت نیز برای اثبات وقفیت راههایی را ذکر کرده اند، مانند: شهادت. در المصطلحات الوقفیه آمده است: از آن جا که در نزد اکثر فقها در وقف قربت شرط و از

حقوق الله است، به همین دلیل، شهادت در آن بدون دعوا نیز پذیرفته است. البته در وقف

بر معین، مثل وقف بر اولاد یا فرد خاص دیگری، راجح در نزد فقها این است که شهادت

١- ملحقات العروه: ٢/٢٧٣.

٢- البحر الزخار: ١٥١/٥-١٥٢.

جز با دعوا پذیرفته نیست. (۱)

در اثبات وقف، شهادت بر شهادت، شهادت زنان با مردان، شهادت به شهرت (در وقفیت)، شهادت به تسامع (مثل این که بگوید: بر آنچه شنیده ام گواهی می دهم) حتی تسامع نسبت به بیان مصرف، مثل این که بگوید: برای فلان مسجد، یا فلان مورد و افراد

... غیر قابل قبول است.

وَهُبَةُ الزُّحَيْلِيِّ مِي نُويسِد: اَمَّا خَطُّ بَرَاي حَجِيَّتِ صِلَاحِيَّتِ نَدَارِد، چُون خَطُّهَا بَه هِم شَبِيه اَنَد. (۲)

اَمَّا اَيْن بِيان مَحَلِّ تَأْمَلِ اسْت. زِيْرَا دَر بَسِيْارِي از مَوَارِد، نُوِشْتَه هَا اَطْمِيْنان آوَر و حَتِّي مَطْمَن تَر از بِيْنَه هَسْتَنَد، بُوِيْزَه با امْكَانَاتِ امْرُوْزِي كَه تَشْخِيصِ دَسْتَخَطِّ افْرادِ كَارِ مَشْكَلِي نِيَسْت.

زُحَيْلِي از خَصِيْفِ اف نَقْل كَرْدَه اسْت: اَوْقَافِي كَه رَسُوْم و آثَارِشان دَر دَفَاتِرِ دِيوانِ و قِضا مَوْجُوْد و دَر دَسْتِ اَرْبابانِ آنْهاَسْت، مَطابِقِ آنْچَه دَر هِمَانِ دَفَاتِرِ آمَدَه اسْت، عَمَلِ مِي شُوْد. (۳)

الصِّيَاوِي دَر بَلْغَه السَّالِكِ (فَقْه مَالِكِي) مِي نُويسِد: وَقْفِ با اشاعه، و شَهَادَتِ سَماع، كَه مَثَلًا چَهْل سَالِ اسْت كَه از انْسانِهايِ عَادِلِ و غَيْرِ عَادِلِ شَنِيدَه اسْت كَه فِلانِ مَلِكِ وَقْفِ اسْت، ثابِتِ مِي شُوْد. (۴) وِي دَر جايِ دِيْگَرِ يادآورِ شَدَه اسْت: اِگَرِ بَرِ پِشْتِ كِتابِيِ نُوِشْتَه شَدَه باشَد: «اَيْنِ كِتابِ بَرَايِ خِدا بَرِ طَلَّابِ عِلْمِ وَقْفِ اسْت» وَقْفِيَّتِ آنِ ثابِتِ نَمِي شُوْد. اَمَّا اِگَرِ مَطْلُوقِ باشَد، يَعْني مَثَلًا نُوِشْتَه شَدَه؛ وَقْفِ بَرِ طَلَّابِ فِلانِ مَدْرَسَه، دَر صَوْرَتِي كَه آنِ مَدْرَسَه مَشْهُورِ باشَد كَه دارايِ كِتابِ اسْت، وَقْفِيَّتِ، ثابِتِ مِي شُوْد و گَرَنَه ثابِتِ نَمِي شُوْد. (۵)

ابن حَجْرِ عَسْقالَني نِيْزِ مَوَارِدِي را از صَحابَه نَقْل كَرْدَه اسْت كَه بَرَايِ اَوْقَافِ و صَدَقَاتِ خُوِيْشِ، مَبادِرْتِ بَه اِشْهادِ و كِتابِتِ مِي كَرْدَه اَنَد. (۶)

ص: ۳۵۷

۱- المصطلحات الوقفية: ۱۹.

۲- الفقه الاسلامي و ادلته: ۸/۲۱۴.

۳- الفقه الاسلامي و ادلته: ۸/۲۱۴.

۴- الشرح الصغیر و بلغه السالك: ۴/۱۴.

۵- الشرح الصغیر و بلغه السالك: ۱۶.

۶- فتح الباری: ۵/۳۹۰، ۳۹۹، ۴۰۰-۴۰۳؛ همچنين رك: المصطلحات الوقفية، ۱۹.

گروهی از فقهای معاصر از جمله، صاحب عروه و امام خمینی تصریح کرده اند: اگر ملکی در دست کسی باشد که در آن تصرّف مالکانه می کند، اما معلوم و روشن است که این ملک سابقاً وقف بوده است. تا زمانی که وقفیت آن در حال حاضر ثابت نشود، نمی توان آن را از دست او گرفت؛ یعنی حکم به مالکیت ذوالید می شود. بله، اگر ذوالید

در برابر دعوای خصم، به وقفیت سابق اقرار و ادّعا کند که بر اثر بروز مسوّغ بیع وقف،

این ملک به او منتقل شده است، ید او از اعتبار ساقط و این مال از او گرفته می شود. (۱) صاحب عروه اضافه کرده است، ممکن است قولش مقدّم باشد، زیرا هر چند ید خودش با اقرار، ساقط شده، اما اعتبار ید پدر و یا جدّ، باقی است.

این مسأله، بر تعارض قاعده ید و اصل استصحاب، مبتنی است.

کسانی که ذوالید را مالک می دانند، استدلالشان این است که در این مورد ید ذوالید با استصحاب وقفیت (یا استصحاب عدم ملکیت او) متعارضند و در جای خودش (در اصول) ثابت شده است که در تعارض «ید» و استصحاب، «ید» بر استصحاب مقدّم است، دلیل این تقدّم هم روشن است، زیرا ید آماره است و استصحاب اصل و همیشه آماره بر اصل مقدّم است. (۲)

در برابر، کسانی چون آیه الله نائینی (۳) و آیه الله بجنوردی (۴) چنین یدی را آماره ملکیت نمی دانند. زیرا اولاً، اماریت «ید» پس از فراغت از آن است که قابلیت نقل و انتقال مال احراز شود و در مورد وقف چنین نیست. چرا که عین موقوفه اصولاً قابلیت نقل و انتقال

ندارد، بلکه می بایست نخست، یکی از مجوزات فروش وقف پدیدار شود، سپس به دیگری انتقال یابد و اماره «ید» تنها متکفّل جهت دوم یعنی انتقال به ذوالید است و نمی تواند جهت اول را (که اساس و زیربنای جهت دوم است) تأمین کند. برای اثبات جهت اول به دلیل دیگری غیر از «ید» نیاز است.

ثانیا، در این مورد، اصل، ناظر به موضوع اماره است و به عبارت دیگر بر آن حاکم

ص: ۳۵۸

۱- ملحقات العروه: ۲/۲۷۰؛ تحریر الوسیله: ۲/۸۵.

۲- ملحقات العروه: ۲/۲۷۰.

۳- اجودالتقریرات: ۲/۴۵۷.

۴- القواعد الفقهیّه: ۱/۱۱۹.

است، زیرا جهت اول (قابلیت نقل و انتقال) در حقیقت موضوع برای جهت دوم است و اصل استصحاب این موضوع را بر طرف سازد. به عبارت روشنتر «ید» در موارد مشکوک الحال اماره است، و استصحاب حالت سابقه در این جا، مورد را، به حکم شارع، از مشکوک الحال بودن خارج می کند. در نتیجه مورد و مجرای برای جریان قاعده «ید» باقی نمی ماند.

و ثالثاً، دلیل عمده حجیت «ید» به عنوان یک اماره، بنای عقلاست، چنان که در جای خود به اثبات رسیده است و واضح است که عقلا- در مواردی این چنین که حالت سابقه مورد ید و قفیت است، یعنی حالتی که بسختی مجوز انتقال پیدا می کند، بسادگی تسلیم ید نمی شوند، و آن را نشانه ملکیت نمی دانند، بلکه اگر (مثلاً) بخواهند آن را خریداری

کنند. به فحوص و جستجو می پردازند و به مجرد ید اکتفا نمی کنند. (۱)

البته کسانی چون مکارم شیرازی ضمن تضعیف ادله نظریه دوم، در یک صورت آن را می پذیرند و آن صورتی است که «ید» ذوالید مسبوق به غصب باشد. و به عبارت دیگر سابقه ید عدوانی داشته باشد. (۲)

علی رغم تضعیف دیدگاه دوم توسط عدده ای از اعلام، با توجه به ادله ای که ذکر شد و نیز با توجه به بازار داغ موقوفه خواری که در گذشته کشورهای اسلامی وجود داشته است، به نظر می رسد اگر در این شرایط چنین موردی پیش آید، «ید» صاحب ید حق تقدم نخواهد داشت و حاکمیت با استصحاب و قفیت است.

مبحث هفتم: وقف در مرض موت

گفتار ۱- معنای مرض موت

از دیگر مباحثی که فقها در باب وقف به آن پرداخته اند، بحث وقف در بیماری و

ص: ۳۵۹

۱- القواعد الفقهیه بجنوردی: ۱/۱۹۹؛ اجودالتقریرات: ۲/۴۵۷؛ قواعد فقه، محقق داماد، بخش مدنی: ۵۳؛ القواعد الفقهیه، آیه الله مکارم: ۱/۲۹۹.

۲- القواعد الفقهیه: ۱/۳۰۱.

مرض مرگ است. بحث این است که آیا چنین وقفی از ثلث اموال واقف اخذ می شود یا از اصل آن؟

عده ای از اعلام، مرض مرگ را آن بیماری می دانند که مخوف باشد، به طوری که غالباً بیمار به دلیل آن بیماری از مرگ ایمن نیست، اما امراضی که غالباً سلامت بیمار را به دنبال دارند، مانند تب و سردردهای معمولی و امثال اینها، مرض مرگ نامیده نمی شوند. محقق در شرایع و شیخ در مبسوط و همچنین تابعین وی این نظر را برگزیده اند. (۱)

گروهی دیگر، چون علامه در قواعد، فخرالمحققین در ایضاح و... بیماری مرگ را آن بیماری می دانند که به مرگ بیمار منجر شود، خواه مخوف باشد، خواه نباشد. دلیلشان هم این است که عموم اخباری که در آنها حکم عطایای مریض آمده (۲) بیماری غیر مخوف را نیز شامل می شود و این اخبار از دلالت بر اعتبار خوف قاصرند. (۳)

در فقه اهل سنت نیز بیماری موت در آن جا اطلاق می شود که غالباً به مرگ منجر می شود. البته مالکیه قید مخوف را نیز اضافه کرده اند. (۴)

بنابراین به نظر می رسد موجه ترین معنا برای بیماری موت همان است که شخص با آن بیماری بمیرد.

گفتار ۲ - معنای تبرع

اشاره

تصرفات انسان گاهی تبرعی است و گاهی غیر تبرعی. تبرع، چنان که علامه در قواعد تعریف کرده عبارت است از: ازاله ملک از عین مملوکی که متعلق ارث قرار

می گیرد، بدون لزوم و وجوب این ازاله و بدون گرفتن عوض مماثل. از این رو اگر بیمار مالی را به بهای عادلانه بفروشد و یا کالایی را به نرخ متعارف بخرد، این معامله لازم

خواهد بود. همچنین بیمار را از خرید و فروش و مانند آن برای تهیه لباس و غذا و مانند

ص: ۳۶۰

۱- جواهر الحکام: ۲۸/۴۶۱؛ المبسوط: ۳/۲۹۸-۲۹۹.

۲- وسائل الشیعه: ۱۳/۴۶۳ و ۴۷۲.

۳- قواعد الاحکام: ۲/۵۲۹؛ ایضاح الفوائد: ۲/۵۹۳-۵۹۴؛ مسالک الافهام: ۱/۴۲۶ و

۴- المصطلحات الوقفیه: ۲۱۱.

اینها منع نمی کنند. اختلاف فقها در مسأله به تبرّعات مریض، یعنی عطایای مجانی او، مربوط می شود. (۱)

تبرّعات منجزه و مؤجله

تصرفات تبرّعی انسان بر دو نوع است:

۱- مؤجل، یعنی تصرفات معلق بر مرگ متبرّع، مانند وصیت به انفاق از مال موصی در یک جهت تعیین شده، یعنی مصرف آن در جهت مورد نظر، بعد از مرگ وی، که فقها اجماع دارند بر این که این نوع از عطایا از ثلث مال موصی اخراج می شوند نه از اصل مال. (۲)

۲- تبرّعات منجزه: تبرّعات منجز یا معجل تبرّعاتی هستند که معلق بر مرگ متبرّع نیستند مانند بیع، هبه، وقف و ... که این نیز بر دو نوع است:

۱- تصرفات تبرّعی و منجزی که در حال صحت و سلامت انسان انجام می گیرد. فقها در این مورد نیز به اتفاق، آن را از اصل می دانند. البتّه علامه درباره تصرفات انسان

صحیح که مقترن به مرگ باشد، تصریح کرده است که از ثلث است. (۳) اما این در حقیقت استثنای منقطع است.

۲- آن دسته از تصرفات تبرّعی که انسان در حال بیماری موت انجام می دهد، که وقف نیز از جمله آنهاست.

گفتار ۳- حکم مسأله

اشاره

روشن شد که منظور از منجزات مریض، تصرفات تبرّعی وی هستند که در حال بیماری منجر به مرگ خود انجام می دهد. فقهای امامیه در این مسأله دارای دو قول هستند. شیخ در خلاف و مبسوط (۴) برای اصحاب دو روایت نقل کرده اند:

ص: ۳۶۱

۱- ایضاح الفوائد: ۲/۵۹۶ به نقل از قواعد الاحکام.

۲- ایضاح الفوائد: ۲/۵۹۲.

۳- ایضاح الفوائد: ۲/۵۹۲ به نقل از قواعد الاحکام.

۴- المبسوط: ۳/۲۹۸.

۱- خروج از اصل: عده ای از اعلام معتقدند منجزات مریض، همانند منجزات انسان صحیح، از اصل مال است.

کلینی در کافی، صدوق در فقیه، شیخ طوسی در نهاییه و مفید در مقنعه، قاضی ابن براج، ابن ادريس، فاضل آبی، محقق اردبیلی، حرّ عاملی و صاحب ریاض این قول را

برگزیده اند و معتقدند، بعد از تحقّق این گونه از منجزات ورثه در مورد آنها هیچ گونه

خیار و حق فسخی نخواهد داشت. (۱) از متأخران و معاصران، امام خمینی (۲)، آیه الله

حکیم (۳) و آیه الله خویی (۴) نیز این قول را تقویت کرده اند.

۲- خروج از ثلث: دسته دیگری از فقهای امامیه منجزات تبرّعی مریض را از ثلث می دانند و معتقدند؛ خروج آنها از اصل، متوقّف بر اجازه و تنفیذ وارث است.

علامه در تذکره، مختلف و قواعد و فخرالمحققین در ایضاح، (۵) محقق ثانی، (۶) فاضل مقداد؛ (۷) محقق اول و صاحب جواهر، (۸) شیخ طوسی (۹) شهید ثانی (۱۰) و ... این نظر را برگزیده اند. مسالک آن را به اکثر و جواهر به عامّه متأخرین نسبت داده اند. علامه کاشف الغطاء و آیه الله سید احمد خوانساری نیز این قول را تقویت کرده اند. (۱۱)

ادله قول اول

برای قول اول یعنی، خروج از اصل دلایلی ذکر کرده اند که به طور مختصر به آنها پرداخته می شود:

دلیل ۱- اصالة الجواز، این اموال ملک متصرف است و در صورت شک در جواز تصرف مطلق در ملک خود، اصل، جواز و اباحه تصرف است.

دلیل ۲- استصحاب اختیارات حال صحّت.

ص: ۳۶۲

۱- کشف الرّموز: ۲/۹۰-۹۱؛ جواهرالکلام: ۲۶/۶۴؛ منجزات المریض: ۴۰.

۲- تحریرالوسیله: ۲/۲۳.

۳- منهاج الصّالحین: ۲/۲۳۵.

۴- منهاج الصّالحین: ۲/۲۳۷.

۵- تذکره الفقهاء: ۲/۵۱۷؛ مختلف الشیعه: ۴۹۶؛ ایضاح الفوائد، ۲/۵۹۲، ۵۹۳.

۶- جامع المقاصد: ۹/۳۷.

- ٧- التَّنْقِيحُ الرَّائِعُ: ٢/٤٢٤.
- ٨- جَوَاهِرُ الْكَلَامِ: ٧٣-٢٦/٧٢.
- ٩- الْمَبْسُوطُ: ٤٣:/٤.
- ١٠- مَسَالِكُ الْإِفْهَامِ: ١/٤٢٤.
- ١١- كَشْفُ الْغَطَاءِ: ١٨٣؛ جَامِعُ الْمَدَارِكِ: ٤/١١٩.

دلیل ۳- اگر منجزات مریض از اصل نباشد، باید در صورت بهبودی نیز این تصرّفات لازم الاجرا نباشند و تالی باطل است در نتیجه مقدم نیز، که عدم خروج از اصل است، باطل خواهد بود.

دلیل ۴- روایات، از روایات متعددی استفاده کرده اند که منجزات مریض از اصل مال است، از جمله:

۱- حدیث نبوی صلی الله علیه و آله «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ»^(۱)

۲- روایت عمارین موسی از امام صادق علیه السلام «الرَّجُلُ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَادَامَ فِيهِ الرُّوحُ، إِذَا أَوْصَىٰ بِهِ كُلُّهُ فَهُوَ جَائِزٌ»^(۲): انسان تا آن گاه که حیات دارد نسبت به مال خویش (از دیگران) سزاوارتر است، اگر همه مال خود را وصیت کند جایز است.

این روایت با سندهای متعدّد نقل شده است.

۳- روایت شِماعه از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام: «... صاحب مال حق دارد، تا زنده است، نسبت به اموال خویش هر طور دوست دارد تصرّف کند، هبه کند، تصدّق کند و یا آن را رها سازد تا مرگش برسد؛ اما اگر به آن مال، وصیت کند، حق بیش از ثلث ندارد...»^(۳)

کشف الرّموز یکی از وجوه (و ادلّه) را فتوای اکثر اصحاب دانسته است، که ظاهراً منظور وی مؤید بوده است نه دلیل^(۴).

فاضل مقداد پاسخ داده است: از اصل با دلیل عدول می شود، عموم (الناس مسلطون) نیز با ادلّه قول دیگر تخصیص می خورد. پاسخ دلیل سوم هم این است که ممکن است موت، کاشف از فساد، و بهبودی کاشف از صحّت تصرّفات منجزه باشد. بنابراین صحّت و لزوم در صورت بهبودی مستلزم صحّت، به طور مطلق نیست.

دو روایت عمار و شماعه نیز ضعیف هستند؛ زیرا عمار، فطحی و شماعه، واقفی است^(۵).

شهید در مسالک به روایت عمار ایرادی دیگر نیز وارد کرده و آن این است: روایت

ص: ۳۶۳

۱- بحار الانوار: ۲/۲۷۲.

۲- وسائل الشّیعه: ۱۳/۳۷۰؛ الکافی: ۷/۷.

۳- الکافی: ۷/۸؛ الفقیه: ۴/۱۴۹.

۴- کشف الرّموز: ۲/۹۰-۹۲؛ المبسوط: ۴/۴۳؛ مسالک الافهام: ۱/۴۲۴؛ الحقائق: ۲۲/۵۹۹-۶۰۰، منجزات المریض: ۴۲ به بعد.

۵- التّنقیح الرّائع: ۲/۲۴.

دلالت دارد بر نفوذ وصیت، به طور مطلق، از اصل و این مطلبی است که مستدلین نیز به آن ملتزم نیستند. (۱) صاحب جواهر، نصوص دالّ بر خروج از اصل را از حیث عدد قلیل و از حیث سند قاصر دانسته است. (۲)

ادله قول دوم

دلیل ۱- حکمت حصر وصیت در ثلث که جلوگیری از اضرار به ورثه است، در این جا نیز موجود است. بنابراین باید حکم هر دو مورد یکی باشد تا در حکمت، اختلال به وجود نیاید.

دلیل ۲- اگر در فرض مورد بحث، حکم به اخراج از اصل شود، نقض غرض می شود، زیرا غرض از انحصار وصیت در ثلث عدم اضرار به وارث است و اگر منجزات، از اصل باشند، همه کسانی که قصد اضرار دارند به جای وصیت به منجزات روی می آورند. (۳)

دلیل ۳- روایات: طرفداران خروج منجزات از ثلث نیز به روایات متعددی استناد کرده اند. صاحب جواهر از محقق ثانی در جامع المقاصد ادعای تواتر این روایات را حکایت کرده و خود اظهار داشته است که اگر منظور وی حصول قطع باشد، صحیح است. (۴) بعضی از روایات در این جا مطرح می شوند:

۱- صحیح علی بن یقین: قال: سألت أبا الحسن عليه السلام؛ مال الرجل من ماله عند موته؟ قال: الثلث و الثلث كثير. (۵): از امام هفتم پرسیدم؛ انسان هنگام مرگ از مال خود چقدر حق دارد؟ فرمود: ثلث، و ثلث (هم) بسیار است.

۲ و ۳- روایت ابی بصیر از امام صادق علیه السلام و روایت ابن سنان از آن حضرت که «برای انسان هنگام مرگ تنها ثلث مال اوست» (۶)

۴- خبر ابی ولاد: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم؛ مردی مقداری به همسرش بدهکار است، آن زن شوهر خود را در مرض (مرگ) تبرئه (برئ الذمه) می کند.

ص: ۳۶۴

۱- مسالك الافهام: ۱/۴۲۵.

۲- جواهرالكلام: ۲۶/۷۲.

۳- التنقيح الرائع: ۲/۴۲۴؛ مسالك الافهام: ۱/۴۲۴.

۴- جواهرالكلام: ۲۶/۷۰.

۵- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۶۳.

۶- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۶۲-۳۶۳، حدیثهای ۲ و ۷.

(حضرت) فرمود: بلکه آن را به او می بخشد و اگر آن زن ترکه بر جای گذاشته باشد، این دین از ثلث او حساب می شود. (۱)

و روایات دیگری که در جواهر، مسالک، و ... به آنها استناد شده است. (۲)

صاحب حدائق اکثر اخبار قول دوم را غیر ظاهر الدلالة دانسته و در ادامه یادآور شده

است: هر کدام که دلالتشان ظاهر باشد، حمل بر تقیه می شوند. وی در پایان، قول به خروج از اصل را بهترین راه جمع بین این دو دسته از روایات دانسته است. (۳)

در برابر، صاحب جواهر سخت از روایات قول دوم دفاع کرده و حمل روایات را بر تقیه مورد اعتراض قرار داده است و اشاره کرده که روات این احادیث از محارم اسرارند؛

به علاوه، امامان علیهم السلام در مقام تقیه بیشتر از لفظ «الناس» استفاده می کنند. لذا راهی جز قول به خروج از ثلث باقی نمی ماند. (۴)

به نظر می رسد، بهترین راه جمع بین این دو دسته از روایات، اختیار قول دوم، یعنی خروج از ثلث باشد، زیرا به عکس ادعای صاحب حدائق، روایات دسته دوم، اخص از دسته اول هستند و در موارد تعارض بین عام و خاص، باید به خاص عمل شود.

توضیح: روایات دسته اول به طور عموم بر تسلط مردم بر اموال خویش و یا حق آنان در اموال خویش تا زنده اند، دلالت داشتند. روشن است که این یک مفهوم عام و بسیار گسترده است و شامل انواع تصرفات می شود، تصرفات منجز و غیر منجز، تبرعی و غیر تبرعی، در حال صحت و در حال مرض، هنگام مرگ و دیگر اوقات و ...

امّا مفهوم دسته دوم خاص است، زیرا به تصرفات انسان، نسبت به بعد از مرگ و هنگام بیماری (و مرض) موت اختصاص دارد.

در نتیجه، با عمل کردن به این دسته از روایات موجب طرح روایات دسته اول نمی شود و نیازی به حمل بر تقیه و مانند آن نیز نخواهد بود.

ص: ۳۶۵

۱- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۶۷ حدیث ۱۱.

۲- رک: ایضاح الفوائد: ۲/۵۹۳؛ التنیح الرائع: ۲/۴۲۴؛ مسالک الافهام: ۱/۴۲۴؛ جواهر الکلام: ۲۶/۶۵-۶۶؛ الحدائق: ۲۲/۶۰۲؛ مختلف الشیعه: ۴۹۶-۴۹۷.

۳- الحدائق: ۲۲/۶۱۳.

۴- جواهر الکلام: ۲۶/۷۲-۷۳.

در ضمن این مبحث حکم وصیت به وقف نیز روشن شد. زیرا شکی نیست که تصرّفات مؤجّله و غیر منجزه، که همان وصیت است، از ثلث خواهد بود، خواه وصیت به وقف باشد یا غیر وقف.

نکته: اگر کسی بگوید: «هرگاه مُردم فلان مال من وقف است» یا بگوید: «فلان مال بعد از مرگ من وقف است»، احتمال می رود باطل باشد و محتمل است که صحیح باشد.

وجه بطلان این است که در این فرض، وقف معلق بر مرگ واقف شده و در بحث شرایط وقف گذشت که یکی از شرایط، تنجیز است و وجه صحّت این است که ممکن است قصد مالک از این عبارت، وصیت به وقف باشد و وصیت به وقف صحیح است، هر چند باید از ثلث اخراج شود. (۱)

دیدگاه دیگر مذاهب

جمهور فقهای مذاهب اربعه و زیدیه اتفاق نظر دارند بر این که وقف در مرض موت به منزله وصیت است و تنها نسبت به ثلث ترکه (بدون رضایت ورثه) نافذ و جایز است. اما اگر از ثلث زیادت باشد، نفوذ آن متوقّف بر اجازه ورثه است.

شوکانی در نَيْلُ الْأَوْطَار (فقه زیدی) با استناد به روایاتی معتقد است که تصرّفات مریض، هر چند منجز باشند، همانند وصیت، از ثلث خواهند بود. (۲)

ابن قدامه در مغنی می نویسد: وقف در مرض موت به منزله وصیت است و از ثلث خارج می شود... و اگر بیش از ثلث باشد، در مقدار ثلث وقف لازم و در مازاد بر ثلث متوقّف بر اجازه ورثه است. در میان کسانی که وقف را لازم می دانند، در این مسأله، مخالفی را سراغ نداریم.

دلیل این مسأله این است که در صورت بیماری واقف، حق ورثه به این مال تعلق گرفته و این حق از تبرّع به زیادت از ثلث جلوگیری می کند. (۳)

فقهای دیگر مذاهب نیز با عبارات گوناگون این مسأله را در کتابهای خود مطرح

ص: ۳۶۶

۱- جامع المقاصد: ۹/۳۷؛ الدروس: ۲/۲۸۸.

۲- نَيْلُ الْأَوْطَار: ۶/۴۲.

۳- المغنی: ۵/۳۷۴.

کرده اند و برای وقف در مرض موت و دیگر منجزات تبرّعی مریض، حکم وصیت را ذکر کرده اند. (۱)

اشاره به چند نکته

۱- کیسی می نویسد: با این که منجزات مریض و وصیت هر دو در حدّ ثلث نافذند و در مازاد باید ورثه اجازه دهند، اما بین این دو فرقی هم هست و آن این که در وصیت موصی می تواند از وصیت خود رجوع کند، اما مریض، به علت منجز بودن تصرفش، حق رجوع ندارد. البته فرقه‌های دیگری هم هست که از طرح آنها صرف نظر می شود.

باید توجه داشت که لزوم وقف مریض را نمی توان به همه فقهای اهل سنت نسبت داد، زیرا: اولاً ابوحنیفه وقف انسان صحیح را عقد لازم نمی داند چه رسد به وقف مریض. ثانياً فقهای مالکیه وقف مریض را از هر حیث، حتی از حیث رجوع، محکوم به حکم وصیت می دانند. (۲)

۲- ابن قدامه در مغنی یادآور شده است: اگر کسی بگوید: «فلان مال بعد از موت من وقف است»، ظاهر کلام خرقی (که متن مغنی از اوست) این است که صحیح است همانند سایر وصایا و از ثلث خارج می شود و ظاهر کلام احمد نیز همین است.

اما قاضی گفته است: این وقف صحیح نیست، زیرا در حقیقت، وقف بر شرطی (موت واقف) معلق شده است و تعلیق وقف بر شرط جایز نیست. قاضی، کلام احمد را بر موردی حمل کرده است که مالک بگوید: «قَفْوًا بَعْدَ مَوْتِي» که در این صورت، چون بروشنی وصیت به وقف است، حکم وصیت را دارد و صحیح است. (۳)

۳- اگر کسی در مرض موت، مالی را بر بعضی از ورثه خود وقف کند، این وقف متوقف بر اذن بقیه ورثه است. اگر بر همه ورثه هم وقف کند باز هم جای اعتراض هست و اصل مسأله این است که وقف مریض در مرض موت حکم وصیت را دارد و در فقه اهل سنت وصیت برای وارث جایز نیست. لذا تا زمانی که مستحق این وقف، وارث

ص: ۳۶۷

۱- المبسوط، سرخسی: ۱۲/۱۰۲؛ محاضرات فی الوقف: ۱۴۸؛ الفتاوی الکبری: ۴/۱۷-۲۰؛ الشرح الصغیر: و بلغه السالک: ۴/۱۶-

۱۸؛ المدونه الکبری: ۴/۳۴۴-۳۴۶؛ فقه الامام الاوزاعی: ۲/۱۶۱؛ المصطلحات الوقفیه: ۲۱۳؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۷۷.

۲- احکام وقف در شریعت اسلام: ۱/۲۵۸.

۳- المغنی: ۵/۳۷۴.

باشد، در آمد وقف صرف او نمی شود و هرگاه این استحقاق به غیر وارث منتقل شد وقف بر غیر وارث می شود و اشکال بر طرف می گردد. (۱)

البته مسأله عدم جواز وصیت برای ورثه در فقه شیعه بلا اشکال است. برای توضیح بیشتر به کتاب وصیت مراجعه شود.

۴- ابن زهره می نویسد: جمهور فقها اتفاق نظر دارند که؛ طلب طلبکاران کسی که در بیماری موت به سر می برد به اموال او تعلق می گیرد (نه به ذمه او). در نتیجه ثلثی که وی حق تصرف در آن دارد، ثلث اموال باقی مانده بعد از ادای دیون است.

بنابراین اگر مریض مدیون مالی را وقف کند و دین، مستوعب و مستغرق کل مال وی باشد طلبکاران بعد از مرگ وی حق اعتراض به همه تصرفات او را در حال بیماری دارند. البته بجز تصرفات مربوط به امور شخصی و ضروری او مثل تهیه بهای دارو و ... و نیز

بجز تصرفاتی که به منافع تعلق گرفته است، زیرا حق طلبکاران در سرمایه است نه در منافع. (۲)

فقه ظاهریه

ابن حزم ظاهری معتقد است همه تصرفات تبرعی شخصی که در معرض موت است، مانند هبه، صدقه و ... از رؤس و اصل اموال اخراج می شوند، نه از ثلث.

وی به آیه کریمه «...وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۳): «کار نیکو کنید باشد که رستگار شوید»، «...أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (۴) «خداوند تجارت را حلال کرده است»، «...وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» (۵) «فضل و نیکوکاری به یکدیگر را فراموش نکنید». و عموماً از این قبیل استدلال کرده و معتقد است که خداوند متعال این عموماًت و کلیات را تخصیص زده و آنها را به انسانهای صحیح و سالم، اختصاص نداده است. اگر تخصیص زده بود مخصیص را به زبان رسولش صلی الله علیه و آله برای ما بیان می کرد و چون بیان نشده، معلوم می شود که مخصیص نبوده است. (۶)

ص: ۳۶۸

۱- محاضرات فی الوقف: ۱۴۹-۱۵۰.

۲- محاضرات فی الوقف: ص ۱۴۸.

۳- حج: ۷۷.

۴- بقره: ۲۷۵.

۵- بقره: ۲۳۷.

۶- المحلّی: ۹/۴۲۵.

گفتار ۱- معانی این عناوین

قبل از پرداختن به احکام و شرایط این عناوین بیان مختصری از معانی آنها خالی از فایده نیست. عبارات و اظهارات فقها درباره معانی این واژه ها یکسان و هماهنگ نیست. برخی - چنان که اشاره خواهد شد- همه را عناوینی حاکی از یک معنا، گروهی نسبت بعضی را با بعضی عموم و خصوص مطلق و دسته ای نسبت را عموم و خصوص من وجه دانسته اند. شاید اختلافی که درباره معانی این عناوین وجود دارد درباره احکام اینها

(چنین اختلافاتی) نباشد.

به هر حال، ابتدا به طور مختصر به معانی این واژه ها اشاره می شود و سپس احکامشان مورد بررسی قرار می گیرند:

۱- اختلاف این عناوین به اختلاف اضافات است، اگر مقرون به عمر شود «عُمری» و اگر مقرون به اسکان شود «سُکَنی» و در صورتی که به مدّت مقرون شود «رُقَبی» است.

کسانی که این معنا را پذیرفته اند اشاره کرده اند که سُکْنی از عُمری و رُقَبی اعم مطلق است. (۱)

بنابراین باید هر سه عنوان مربوط به مسکن باشد که اگر مقرون به لفظ اسکان شود، سُکْنی است، خواه مطلق باشد یا مقید به عمر و یا به مدّت، در غیر این صورت یا عمری است یا رُقَبی.

اما گروهی نسبت بین سُکْنی و بین عمری و رُقَبی را عموم و خصوص من وجه دانسته اند؛ زیرا همان طور که سُکْنی از حیث زمان اعم است، عمری و رُقَبی از جهت موردشان (که غیر مسکن را نیز دربر می گیرد)، اعم هستند. در موردی که اسکان، به عمر و یا مدّت معینی مقرون شود، ماده اجتماع است، در موردی که منفعت اسکان تنها باشد، فقط سُکْنی و در موردی که منفعت، غیر سُکْنی و مقرون به عمر باشد فقط عمری و اگر مقرون به مدّت باشد فقط رُقَبی است. گاهی سُکْنی و عمری جمع می شوند بدون رُقَبی و گاهی سُکْنی و رُقَبی بدون عمری.

از طرفی بین عمری و رُقَبی نیز تباین است؛ زیرا هرچند موردشان مشترک است اما تمیزشان به اقتران به مدّت و عمر است. (۲)

۲- در صورتی که لفظ اسکان را مطلق بگویند یا به عمر خود یا عمر دیگری مقید کند و یا به مدّت مقرون کند سُکْنی است و اگر لفظ اعمار را به کار برد عمری است و با به کار

بردن لفظ ارقاب می شود رُقَبی. (۳)

۳- در عمری منفعت دار یا ملکی (ضیعه) را مدّت حیات خودش برای دیگری قرار می دهد، در رُقَبی همان را در مدّتی معین برای دیگری قرار می دهد، اما در سُکْنی دار را

مدّت عمر یکی از طرفین برای دیگری قرار می دهد. (۴)

ص: ۳۷۰

۱- قواعد الاحکام: ۲/۴۰۲؛ ایضاح الفوائد: ۲/۴۰۷؛ شرایع الاسلام: ۲/۴۵۵؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۸؛ تحریر الوسیله: ۲/۸۷؛ مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۷؛ الدّروس: ۲/۳۰۶.

۲- مسالک الافهام: ۱/۳۶۴؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۳۱؛ الرّوضه: ۱/۳۰۶؛ جواهر الکلام: ۲۸/۱۳۴-۱۳۵؛ منهج الصالحین، خوبی: ۲/۲۶۱.

۳- جواهر الکلام: ۲۸/۱۳۵؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۳۱؛ از تحریر الاحکام، علامه ظاهر فاضل مقداد در تنقیح ۲/۳۳۲، نیز همین معناست.

۴- جواهر الکلام: ۲۸/۱۳۵؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۳۱؛ از وسیله ابن حمزه.

از عبارات ابن ادریس استفاده می شود که اگر منفعت مقید به عمر یکی از طرفین شود عمری و رقبی است و در دو صورت سکنی است: الف: اسکان دارای مدّت (مانند ده سال) باشد. ب: اسکان مطلق باشد که در این صورت هر زمان که مُسکِن بخواهد، او را اخراج کند. (۱)

ابن ادریس توضیح نداده است که آیا به کاربردن لفظ سکنی، عمری، و رقبی در صیغه، در این نامگذاری و عناوین دخالتی دارد یا خیر؟

۴- در سکنی، سکنی را برای مدّتی معین برای غیر قرار می دهد. در رقبی، سکنی در مدّت حیات مالک در اختیار دیگری قرار می گیرد و عمری این است که سکنی را در طول عمر معمر به او واگذار کند. (۲)

۵- رقبی و عمری یکی هستند و اختلافشان فقط در لفظ است. شیخ در مبسوط اظهار داشته است: «لا فرق بینهما عندنا» که ظاهر آن اجماع است و از مهذب ابن براج

چنین نقل شده: «فرقی که بعضی گذاشته اند مذهب ما نیست». علامه نیز در مختلف بعد از ذکر عبارت مبسوط یادآور شده است: «اخلاف این دو عنوان، لفظی است». ظاهر

مرتضی در المسائل الناصریّات (الجوامع الفقهیّه) نیز همین است. (۳) علامه در تذکره از علی علیه السلام (۴) نقل کرده است که رقبی و عمری مساوی اند. (۵) و در روضه آمده است: از سکنی به عمری و رقبی تعبیر می شود. (۶)

صاحب جواهر در این باره می نویسد: اگر منظور این گروه از اشتراک، تساوی آنها در بیشتر احکام باشد، صحیح است و اگر منظورشان این است که همه اینها عقد واحد هستند و تنها اسماء آنها مختلف است، خلاف ظاهر نصّ است که: هر یک از اینها عقد مستقلّ و دارای معنای مستقلّ هستند، بلکه اگر از یکی از اینها دیگری اراده شود باطل

خواهد بود. این مطالب با بیان برخی از احکام این عقود، روشتر خواهد شد.

ص: ۳۷۱

۱- السرائر: ۳/۱۶۹.

۲- جواهر الکلام: ۲۸/۱۳۵؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۳۱.

۳- المبسوط: ۳/۳۱۶؛ الخلاف: ۳/۵۶۲؛ فقه القرآن: ۲/۲۹۳؛ مختلف الشیعه: ص ۴۹۸؛ الجوامع الفقهیّه: ص ۱۹۲؛ جواهر الکلام: ۲۸/۱۳۶؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۳۲.

۴- مستدرک الوسائل: ۲/۵۱۴.

۵- تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۸.

۶- الرّوضه: ۱/۳۰۶.

شرط اول: صیغه عقد

غالب فقهای امامیه ایجاب و قبول را در این عقود معتبر دانسته اند. ایجاب آن عبارت است از الفاظی چون «أَسْكَنْتَكَ هَذِهِ الدَّارَ مَدَّةَ كَذَا» یا «أَعْمَرْتُكَ هَذِهِ الضَّيْعَةَ مَدَّةَ حَيَاتِكَ (یا) مَدَّةَ حَيَاتِي» و در رقیبی: «أَرَقَبْتُكَ هَذَا الْمَالَ مَدَّةَ كَذَا» (۱)

و قبول آن هر لفظی است که بر رضایت به این امور دلالت کند. (۲) ظاهر جامع المقاصد

و جواهر، تحقق اجماع در این مسأله است.

اما صاحب حدائق تصریح کرده است که این امور، از عقودند، اما مستفاد از اخبار این

است که رضایت طرفین کفایت می کند. زیرا دایره عقود از تضيیقاتی که فقها در نظر گرفته اند، گسترده تر است. (۳)

اگر در این مورد، اجماع محقق نباشد به نظر می رسد (با استناد به بنای عقلا) دیدگاه صاحب حدائق بیشتر قابل دفاع باشد.

به هر حال مطابق دیدگاه اعلام، این عناوین از عقود هستند. بحث دیگر در این جا این است که:

آیا این عقود لازمند یا جایز؟

شیخ در مبسوط تصریح کرده است: این عقود بعد از قبض لازم می شوند. (۴) فیض در مفاتیح این مطلب را به مشهور نسبت داده و به عموم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۵) و خصوص روایات (۶) استناد کرده است. البته در سکنایی که مدت تعیین نشده باشد، هر زمان که

ص: ۳۷۲

- ۱- رقیبی از رقبه ملک گرفته شده و یا از ارتقاب به معنای انتظار؛ زیرا در آن مالک انتظار به سر آمدن مدت را می کشد.
- ۲- المبسوط: ۳/۳۱۶؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۸؛ جامع المقاصد: ۹/۱۱۸؛ مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۸؛ مسالک الافهام: ۱/۳۶۴؛ تحریر الوسیله: ۲/۸۸؛ جواهر الکلام: ۲۸/۱۳۳.
- ۳- الحدائق: ۲۲/۲۸۱.
- ۴- المبسوط: ۳/۳۱۶.
- ۵- مائده: ۱.
- ۶- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۲۴-۳۳۲.

مُسْكِن بخواهد حق رجوع دارد. (۱)

صاحب حدائق نیز ضمن نسبت لزوم بعد از قبض به مشهور، یادآور شده است که در سکنای مطلق نیز به مقدار مُسَمَّای سکنی، عقد لازم است. مسالک، لزوم بعد از قبض را معروف از مذهب اصحاب دانسته است. (۲)

صاحب جواهر برای لزوم این عقود، بجز ادله ذکر شده به قاعده لزوم (یعنی اصل لزوم در عقود)، استصحاب (مالکیت قبول کننده بر منافع) و روایت ابی الصّباح کنانی استدلال کرده است. (۳)

امام صادق علیه السلام در این روایت فرموده است: «اگر کسی مسکن را در حیات خود برای دیگری قرار دهد طبق آن عمل می شود و اگر برای او و فرزندانش قرار دهد تا زمانی که فرزندان وی وجود دارند، مالکان حق بیع وارث بردن آن را ندارند...» (۴) مضمهره حمران و حسنه حلبی نیز دارای همین مضمون هستند. (۵) البته فاضل مقداد در تنقیح به شیخ نسبت داده است که این عقود با ایجاب و قبول و قبض لازم نمی شوند. (۶)

امّا ظاهرا در این جا اشتباهی رخ داده است. زیرا شیخ در خلاف اظهار داشته است: «الْعَمْرَى عِنْدَنَا جَائِزَةٌ» (۷) و با توجه به عبارت بعدی شیخ مبنی بر لزوم، روشن می شود که منظور وی از جواز در این عبارت، مشروعیت آن است نه جواز در برابر لزوم.

فیض کاشانی نیز قول به عدم لزوم و نیز لزوم با قصد قربت را به بعضی (بدون ذکر نام) نسبت داده است. (۸)

شرط دوم: قبض

فقها عموماً قبض را در این مطرح کرده اند. صاحب جواهر برای اعتبار آن ادعای عدم خلاف و نیز از ریاض نقل اجماع کرده است. (۹) جامع المقاصد، اشتراط قبض را بر قول به

ص: ۳۷۳

۱- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۹.

۲- الحدائق: ۲۲/۲۸۱؛ مسالک الافهام: ۱/۳۶۴.

۳- جواهر الکلام: ۲۸/۱۳۳.

۴- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۲۶ ح ۱.

۵- وسائل الشیعه: ۳۲۵.

۶- التّنقیح الرّائع: ۲/۳۳۲.

۷- الخلاف: ۳/۵۵۸.

۸- مفاتیح الشرائع: ۳/۲۱۹.

لزوم عقد مبتنی ساخته است. (۱) امّا همان طور که صاحب جواهر اظهار داشته است: شرطیت و اعتبار با جواز این عقود (به فرض جایز بودن) منافاتی ندارد. (۲)

از این رو بحث اصلی در قبض این است که:

آیا قبض شرط لزوم است یا شرط صحّت

در این که این عقود قبل از قبض لازم نیستند، خلافی نیست، بحث این است که آیا قبل از قبض، صحیح هم نیستند (به طوری که اگر مالک بمیرد باطل می شوند) یا صحیح هستند امّا لازم نیستند؟

ظاهر شیخ در مبسوط و خلاف این است که قبض شرط لزوم است. وی اظهار داشته است: «لزوم اینها، همانند سایر هبات، به قبض نیاز دارد». (۳)

ظاهر عبارت شرایع (۴) نیز برخلاف آنچه که صاحب مفتاح (۵) به او نسبت داده، این است که قبض شرط لزوم است. صاحب جواهر ظاهر اکثر و صریح بعضی را قول به شرطیت برای صحّت دانسته است. و از مهذب و سرائر نیز نقل کرده است که قبض شرط لزوم است و خود نیز آن را تقویت کرده است. (۶)

به نظر می رسد همان طور که صاحب جواهر آن را تقویت کرده است و از عبارات بسیاری از فقها نیز استفاده می شود، قبض شرط لزوم است نه شرط صحّت؛ زیرا مقتضای عمومات و اطلاقات در باب عقود، مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۷)، صحّت عقد است، هر چند قبض هم صورت نگرفته باشد، چرا که بدون قبض نیز اطلاق عقد بر آنها صادق است. لذا مشمول اطلاقات و عمومات قرار می گیرند. از این رو دیدگاه قابل دفاع همان است که قبض شرط لزوم است نه شرط صحّت. شایان یادآوری است که لزوم در این امور به حسب خودشان می باشد، یعنی به مقدار زمانی که در نظر گرفته شده است یا مدت عمر یکی از آن دو، اگر مقید به عمر شده باشد.

ص: ۳۷۴

۱- جامع المقاصد: ۹/۱۱۷.

۲- جواهر الکلام: ۲۸/۱۳۳.

۳- الخلاف: ۳/۵۵۸؛ المبسوط: ۳/۳۱۶.

۴- شرایع الاسلام: ۲/۲۱۲.

۵- مفتاح الکرامه: ۹/۱۲۹.

۶- جواهر الکلام: ۲۸/۱۳۳.

۷- مائده: ۱.

علامه در قواعد نیت قربت را در این شرط دانسته است. صاحب مفتاح ذیل عبارت

علامه، آن را به صریح وسیله نسبت داده و از مقنعه، کافی، غنیه و الجامع للشرایع نقل کرده است که؛ قربت شرط لزوم است. (۱) فاضل مقدار ضمن نقل قول علامه در قواعد، خود عدم آن را تقویت کرده است. (۲) صاحب جواهر نیز قول به اعتبار قربت را به بعضی (بدون ذکر نام) نسبت داده و اظهار داشته است که: دلیلی برای آن نیست. (۳) شهید در مسالک با استناد به این که اصحاب، ایجاب و قبول و قبض را ذکر کرده اند و قربت را ذکر نکرده اند، آن را شرط صحت ندانسته است، هر چند حصول ثواب بر آن توقّف دارد. (۴)

به نظر می رسد که اگر این امور و عقود از افراد صدقات به شمار نیایند و از آن حیث، قصد قربت در آنها شرط نباشد، مقتضای عمومات و اطلاعات باب عقود این است که قصد قربت در اینها شرط نباشد. تردیدی نیست که اگر کسی بخواهد به ثواب برسد، عبادت بودن این امور متوقّف بر قصد قربت است.

گفتار ۳- آیا اثر و فایده این عقود نقل منفعت است؟

محقق در شرایع، همانند بسیاری از فقها، اظهارداشته است: فایده سکنی و عمری مسلط ساختن دیگری است بر منفعت با بقای رقبه مال بر ملکیت مالک اصلی. (۵)

بنابراین آنچه در این عقود به دیگری منتقل می شود (همانند باب اجاره)، منفعت است و مُنتَقَلُ الیه، مالک منفعت مال مورد سکنی، عمری و ... می شود.

صاحب جواهر در ذیل عبارت شرایع می نویسد: در این مورد مخالفی را سراغ ندارم و غرض مصنف (محقق حلی) از یادآوری این مطلب، اشاره به مخالفت بعضی عامه است که این عقود را در بعضی از موارد همانند هبه می دانند که ملک نیز به ساکن منتقل

ص: ۳۷۵

۱- مفتاح الکرامه: ۹/۱۲۹.

۲- التَّنْقِیحُ الرَّائِعُ: ۲/۳۳۴.

۳- جواهر الکلام: ۲۸/۱۳۴.

۴- مسالک الافهام: ۲/۳۶۴.

۵- شرایع الاسلام: ۲/۲۲۵.

می شود. (۱)

علامه در قواعد و تذکره و محقق ثانی در جامع المقاصد فایده این عقود را انتقال منافع دانسته اند. (۲)

صاحب مفتاح در ذیل عبارت قواعد، در این مسأله ادعای عدم خلاف، کرده است.

فاضل مقداد از ادله عدم انتقال ملک را اصل بقای ملک برای مالک اول دانسته است. وی ظاهر شیخ را عدم رجوع ملک به مالک اول دانسته است و دلیل شیخ را حدیث نبوی صلی الله علیه و آله از جابر ذکر کرده است که فرمود: «کسی که مالی به عنوان عمری به او داده شده است، آن مال برای خود اوست و به مُعطی باز نمی گردد». (۳)

خلاصه آنچه در این عقود منتقل می شود منفعت است نه رقبه ملک. حدیث نبوی (ص) که شیخ به آن استدلال کرده است، نیز عامی است.

گفتار ۴ - مواردی که متعلق سکنی، عمری و رقبی قرار می گیرند

سکنی، چنان که از نامش پیداست، مربوط به مساکن است. اما درباره عمری و رقبی فقها اظهار داشته اند که: هر چه وقف آن صحیح است، یعنی عینی که با بقای آن قابل انتفاع باشد، اعمار و ارقاب آن نیز صحیح است. (۴) صاحب جواهر ضمن انتساب این قول به صریح کثیری از اصحاب، اظهار داشته است: در این مسأله مخالفی را سراغ ندارم. وی از ظاهر تذکره برای این قول، نقل اجماع کرده است. (۵)

از دلایل این دسته از اعلام (بجز اجماع) این است که: این امور نوعی عاریه و یا نوعی صدقه اند. لذا در هر موردی که بتوان با بقا دوام عینی از آن بهره مشروع برد، صحیح

خواهند بود. (۶)

دلیل دیگر، روایات این باب هستند، زیرا روایات در موارد مختلفی چون دار، غلام و

ص: ۳۷۶

۱- جواهر الکلام: ۲۸/۱۳۴.

۲- مفتاح الکرامه: ۹/۱۳۰؛ تذکره الفقهاء: ۲/۳۶۴؛ جامع المقاصد: ۹/۱۱۸.

۳- التنقیح الرائع: ۲/۳۳۳.

۴- قواعد الاحکام: ۲/۴۰۲؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۳۵؛ شرایع الاسلام: ۲/۴۵۵؛ مسالک الافهام: ۱/۳۶۵.

۵- جواهر الکلام: ۲۸/۱۴۶.

۶- مفتاح الکرامه: ۹/۱۳۵.

... وارد شده اند. (۱)

گفتار ۵- قلمرو استفاده ساکن مُعَمَّر...

بدون تردید فردی که منفعت با یکی از این عقود به او انتقال یافته است می تواند از این منافع انتفاع ببرد و اهل عیال خود را در آن جا اسکان دهد، اما آیا حق نقل آن منافع را به دیگران، در شکل اجاره، عاریه و... نیز دارد یا خیر؟

صاحب مفاتیح و شهید ثانی در مسالک اظهار داشته اند که: مشهور حق استفاده به

همین مقدار است. مگر این که در عقد شرط شده باشد که مثلاً ساکن حق اجاره هم داشته باشد. زیرا اصل عصمت و عدم جواز تصرف در ملک دیگران بدون اذن آنهاست. (۲)

محقق در شرایع و مختصر، علامه در تذکره و قواعد و محقق ثانی، نیز همین قول را برگزیده اند. (۳) علامه در تذکره و محقق افرادی را که عادت بر سکونت آنها جاری است نیز به همسر و فرزندان اضافه کرده اند. اما ابن ادریس با این نظر مخالفت کرده و اجازه

اجاره و نقل منافع را به هر شکل که بخواهد، داده است. (۴)

به نظر می رسد در این مسأله، چنان که صاحب مفاتیح و صاحب مسالک نیز اظهار

داشته اند، دیدگاه ابن ادریس از قوت بیشتری برخوردار باشد. هر چند فیض قول مشهور را احوط دانسته و «شهید ثانی» اظهار داشته است: «و العمل علی المشهور». (۵)

دلیل این قوت همان است که ابن ادریس یادآور شده است: شخص غیر مالک با عقد مسکن، عمری و... این منافع را مالک شده است و انسان (بجز در موارد استثنا شده) حق دارد از اموال خود، هر طور بخواهد (به طور مشروع) استفاده کند. خودش انتفاع ببرد یا

در شکل اجاره، عاریه و... به دیگری منتقل کند.

ص: ۳۷۷

۱- وسائل الشیعه: ۱۳/۳۲۴-۳۳۴.

۲- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۹؛ مسالک الافهام: ۱/۳۶۶.

۳- شرایع الاحکام: ۲۲۶؛ المختصر النافع: ۲۵۹؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۵۰؛ قواعد الاحکام: ۲/۴۰۳؛ جامع المقاصد: ۹/۱۲۶.

۴- السرائر: ۳/۱۶۹.

۵- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۹؛ مسالک الافهام: ۱/۳۶۶.

اما استدلال برای قول مشهور به اصل عصمت مال دیگران از جواز تصرف، موضوعاً منتفی است، زیرا در این موارد، هر چند رقبه مال از آن مالک اول است و بجز خودش کسی حق تصرف ناقل در آن را ندارد؛ اما منفعت آن، فرض این است که به دیگری انتقال یافته است. از این رو چرا آن دیگری (صاحب منفعت)، همانند باب اجاره، نتواند در آن تصرف ناقل بنماید؟

عموماتی چون «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ»^(۱) نیز این موارد را در بر می گیرند. البته اگر مالک شرط کرده باشد که حق نقل منفعت به دیگری را ندارد، مسأله صورت دیگری پیدا می کند.

گفتار ۶- آیا قبل از انقضای مدت مقرر، مالک حق بیع و... دارد؟

جمهور فقها بیع را صحیح می دانند، هر چند ممکن است در مواردی که مقتید به عمر شده است اشکال عدم تعیین زمان تحویل آن به مشتری مطرح شود. زیرا مالک محجور نیست و حق بیع و نقل ملک خویش را دارد.

اما بحث این است که آیا این عقود با بیع مالک باطل می شوند یا خیر؟ جمهور فقها این عقود را باطل نمی دانند. محقق در شرایع تصریح کرده است «وَلَا يَبْطُلُ بِالْبَيْعِ»^(۲) صاحب جواهر در ذیل این عبارت، اظهار داشته است: در این مورد مخالفی را سراغ ندارم بلکه ادعای تحصیل اجماع نیز ممکن است. گذشته از این که اصل (بقای مالکیت ساکن، مُعَمَّر و ... بر منافع) و ادله لزوم این عقود (که قبلاً به آنها اشاره شد) همگی بر عدم بطلان دلالت دارند.^(۳)

فاضل مقداد ضمن تصریح به اجماع به روایت حسین بن نعیم از امام کاظم علیه السلام^(۴) استناد کرده است. خلاصه این که؛ منافع این ملک تا پایان عمر (در عمری) و تا انقضای مدت معین شده، ملک دیگری است و غیر از خود او کسی، حتی مالک رقبه مال نیز بر

ص: ۳۷۸

۱- بحار الانوار: ۲/۲۷۲.

۲- شرایع الاسلام: ۲/۵۲۲.

۳- جواهر الکلام: ۲۸/۱۴۶.

۴- الکافی: ۷/۳۸؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۳۲۵.

آن سلطه ندارد. از این رو، همانند باب اجاره که اگر موجر ملک مورد اجاره را بفروشد هم بیع صحیح است و هم اجاره باطل نمی شود و مستأجر تا پایان مدّت اجاره حق استیفای منافع خودش را دارد، در این موارد نیز بیع و مانند آن از سوی مالک با عدم بطلان عقد سکنی، عمری و... و استیفای منافع توسط ساکن و معمر، منافاتی ندارد.

البته در صورتی که سکنی، مطلق (بدون ذکر مدّت) باشد و سکنای مطلق را لازم ندانیم و یا به همان مقدار تحقق مسمای اسکان لازم بدانیم (و این مقدار حاصل شده باشد)، ممکن است فروش عین مورد نظر به معنای فسخ عقد باشد، هر چند در این موارد نیز بیع، صریح در فسخ نیست.

گفتار ۷- حکم این عقود در صورت مرگ یکی از متعاقدين

از آن جا که این عقود، چنان که گذشت، از عقود لازمه هستند، تا زمان مقرر و مقدر در عقد، هیچ کس حق اخراج و جلوگیری آنها را از استیفای منافع ندارد.

از این رو اگر به عمر ساکن یا معمر محدود شده باشد، در صورت مرگ مالک، ورثه او حق باز پس گرفتن ملک خود را، قبل از پایان عمر دیگری، ندارند. همچنین اگر شخص ساکن یا معمر بمیرد ورثه او از منافع استفاده خواهند کرد.

در مواردی که این عقود دارای زمان معینی (مثلاً ۱۰ سال) باشند، تا قبل از انقضای این مدّت، منافع از آن ساکن و معمر و بعد از وی ملک ورثه اش خواهد بود و مالک و ورثه او حق اخراج و سلب منافع از آنان را نخواهند داشت.

البته شیخ مفید اظهار داشته است: اگر اسکان بر وجه صدقه و برای خدا نباشد و برای امری از امور دنیوی باشد، مالک هر وقت بخواهد حق اخراج او را خواهد داشت. (۱)

اما مشهور چنین حقی را برای مالک قایل نیستند، زیرا فرض این است که این عقود، صحیح واقع شده اند، لازم هم هستند در نتیجه همه ادله دلالت کننده بر لزوم وفای به

ص: ۳۷۹

عقود این موارد را نیز شامل می شوند. (۱)

شایان ذکر است که صحت بیع از جانب مالک در موارد یاد شده با این مسأله منافات ندارد که: اگر مشتری از وضعیت این مال در هنگام عقد آگاه نبود خیار فسخ دارد. چنان

که در باب اجاره اگر موجری ملک مورد اجاره را قبل از انقضای مدّت اجاره به مشتری که از اجاره ملک بی خبر است، بفروشد، مشتری حق فسخ دارد.

مبحث دوم: حبس (از دیدگاه امامیه)

گفتار ۱- موارد و معنی حبس

یکی دیگر از ملحقات و به تعبیر گروهی از فقها (از اخوات) وقف، حبس است. موارد حبس همان مواردی هستند که می توانند مورد و متعلق وقف قرار گیرند. یعنی اعیانی که با دوام و استمرار، قابل انتفاع هستند، خواه منقول باشند یا غیر منقول. البته

کسانی چون کاشف الغطاء حبس را اعمّ از سیکنی، عمری و رقبی معنا کرده اند و آن را عنوانی گرفته اند که این سه را در بر می گیرد. (۲)

اما فقها حبس را جداگانه مورد بررسی قرار داده اند و اشتراک عقود در بعضی از آثار به معنای اتحاد آنها نخواهد بود، چنان که در باب صلح تصریح کرده اند که صلح از عقود

مستقلّ است، هر چند ممکن است در بعضی از موارد فایده بیع و در مورد دیگر فایده هبه، اجاره، و... را داشته باشد.

نگارنده (البته تا آن جا که استقصا کرده است) در میان کلمات فقها به موردی که برای حبس تعریف مستقلّ و منسجمی ذکر کرده باشند، بر نخورده است. کسانی که این مبحث

ص: ۳۸۰

۱- المبسوط: ۳/۳۱۶؛ شرایع الاسلام: ۲/۴۵۵؛ مسالک الافهام: ۱/۳۶۵؛ المختصر النافع: ۲۵۹؛ التنقیح الرائع: ۲/۳۳۳؛ السرائر: ۳/۱۶۸-۱۶۹؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۵۰؛ الدروس: ۲/۳۰۷؛ المسائل النَّاصریات الجوامع الفقہیة: ص ۱۹۲؛ قواعد الاحکام: ۲/۴۰۳؛ جامع المقاصد: ۹/۱۲۲-۱۲۳؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۳۴.

۲- کشف الغطاء: ۱۸۵.

را مطرح کرده اند معمولاً به بیان مختصری از احکام و معدودی از مصادیق آن (مانند حبسِ فرس فی سبیل الله) پرداخته اند.

شهید ثانی در این باره اظهار داشته است: مصنف (محقق اول) و همچنین اکثر فقها متعرض عقد حبس، نیاز (یا عدم نیاز آن) به قبض، ضابطه و ملاک آنچه می تواند متعلق

حبس باشد، نشده اند و به ذکر اموال مخصوصی (چون فرس) که می توانند متعلق حبس قرار گیرند، اکتفا کرده اند. وی در ادامه، اشتراط عقد و قبض را معتبر دانسته اعتبار

قصد قربت را نیز از تحریر نقل کرده است. (۱)

صاحب جواهر علت عدم تعرض اصحاب را این دانسته که حبس نسبت به مال محبوس و محبوس علیه همانند وقف است. (۲) شهید اول در لمعه یادآور شده است: «حکم تحبیس در اشتراط عقد و قبض و تقید به مدت، حکم سکنی است» و شهید ثانی در ذیل آن اضافه کرده است در اطلاق و محل آن (یعنی مواردی که می توانند متعلق حبس قرار گیرند) همانند وقف است (۳).

علامه در تذکره ضمن اشتراط قصد قربت در حبس، آن را به وقف منقطع تشبیه کرده است. (۴)

البته این تشبیه در بعضی از امور، مانند قابلیت محدود شدن به زمان معین و... است و گرنه وقف منقطع (به فرض مشروعیت) با حبس تفاوت‌های قابل توجهی دارد.

محمّد جواد مغنیه، فرق حبس و وقف را زوال ملک و عدم آن دانسته است یعنی در وقف، ملک از واقف زایل می شود، اما در حبس، عین بر ملک حابس باقی است. (۵)

از مطالب آینده روشن خواهد شد که این فرق نیز کلیت ندارد و در مواردی از حبس نیز ممکن است ملکیت حابس زایل شود.

فیض کاشانی یادآور شده است: حبس قریب به وقف است و اصحاب، بسیاری از احکام آن را مهمل گذاشته اند و ظاهراً بجز اهلیت تصرف، همانند وقف، ایجاب و قبول

ص: ۳۸۱

۱- مسالک الافهام: ۱/۳۶۶.

۲- جواهر الکلام: ۲۸/۱۵۳.

۳- الرّوضه: ۱/۳۰۶.

۴- تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۸.

۵- الفقه علی المذاهب الخمسه: ۵۸۶.

و دیگر شرایطی که در وقف گذشت، نیز در آن شرط است. مورد آن نیز همان مورد وقف است. یعنی هر عینی که با دوام و استمرار قابل انتفاع باشد وی به وقف (و حبس) بر قُرب، مانند حمل آب برای مساجد، کمک به حجاج، زوار و... مثال زده است. (۱)

شاید بتوان یکی از وجوه تمایز حبس از سکنی، عمری و رقبی را ازاله ملک از حابس و وجه تمایز آن از وقف را این دانست که حبس (حدّ اقلّ در بعضی از مواردش) برخلاف وقف می تواند به مدّت مقید شود. فرق دیگر، این که در بعضی از موارد، مانند موردی که

حبس (بر غیر قُربات) را مطلق بگذارند (و ذکر مدّت نکنند) مطابق نظر عده بسیاری از اعلام، لازم نخواهد بود.

اما چنان که اشاره شد بزرگان معنای حبس و فرق آن با وقف را به طور مُنقّح بررسی نکرده اند. از این گذشته در بسیاری از موارد در روایات و کلمات فقهای فریقین واژه «حبس» را به جای «وقف» به کار برده اند.

گفتار ۲- حبس؛ لزوم یا عدم لزوم؟

جمهور کسانی که این مسأله را مطرح کرده اند یادآور شده اند که:

۱- اگر مورد و متعلّق حبس از قُربات، همانند حبس مرکبی فی سبیل اللّٰه یا اموال برای مساجد و مشاهد و... باشد برای همیشه لازم است و رجوع از آن به هیچ وجه جایز نیست.

مفید در مقنعه، علامه در قواعد و تذکره، شهید ثانی در مسالک، شهید اول در لمعه و دروس، محقق در شرایع و مختصر، فاضل مقداد در تنقیح، امام خمینی در تحریر، آیه اللّٰه خویی در منهاج و... این مطلب را یادآور شده اند. (۲)

صاحب مفتاح این مطلب را از نوادر قضای سرائر نیز نقل کرده است. (۳) صاحب

ص: ۳۸۲

۱- مفاتیح الشرایع: ۳/۲۱۶.

۲- المقنعه: ۶۵۶؛ قواعد الاحکام: ۲/۴۰۳؛ تذکره الفقهاء: ۲/۴۴۸؛ مسالک الافهام: ۱/۳۶۶؛ الرّوضه: ۱/۳۰۷؛ شرایع الاسلام:

۲/۲۲۵؛ المختصر النافع: ۲۵۹؛ التّنقیح الرّائع: ۲/۳۳۷؛ تحریر الوسيله: ۲/۸۷؛ منهاج الصالحین: ۲/۲۶۰.

۳- مفتاح الکرامه: ۹/۱۴۳.

جواهر ضمن نقل بیان فوق از ابن ادریس در مسأله، ادّعی عدم خلاف کرده است. (۱) شایان ذکر است که عبارات اصحاب در منابع یاد شده، چنان که شهید ثانی (۲) یاد آور شده

است، مطلق است و (بجز امام خمینی، خوبی و حکیم) تصریح نکرده اند که؛ آیا در مواردی هم که ذکر مدّت می شود برای همیشه حبس لازم است یا خیر؟

امام خمینی و آیه الله حکیم در منابع نام برده یاد آور شده اند که در وقف بر قُرَبات اگر

حابس مدّتی را قید کند، حبس تا انقضای آن مدّت لازم است و بعد از انقضای مدّت، حبس پایان می یابد و مال به ملک حابس باز می گردد.

از دلایل فقها برای لزوم حبس در این مورد یکی اجماع است. (۳) صاحب مفتاح اجماع

در این مورد را اجماع محصّل دانسته است.

دلیل دیگر روایاتی است که مضمون آنها عدم جواز رجوع از انفاقات و صدقاتی است که انسان برای خدای متعال انجام می دهد. (۴) به عنوان نمونه: محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده است: لا يُرْجَعُ فِي الصَّدَقَةِ إِذَا ابْتُغِيَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «از صدقه ای که برای خدا و قصد قربت انجام شده است نباید رجوع کرد». ولی اشکال این است که اولاً لازمه این استدلال این است که در این موارد اگر قصد قربت نکرد لازم نباشد و

ثانیاً اگر در حبس بر آدمی قصد قربت کند طبق این استدلال باید برای همیشه لازم باشد.

۲- اگر حبس بر انسان باشد و زمانی را برای آن تعیین کرده باشد (مانند ده سال یا تا زمان موت حابس یا موت محبوس علیّه)، محقق در شرایع علامه در تذکره، فیض در مفاتیح، شهیدین در لمعه و روضه، شهید در مسالک و از معاصران امام خمینی، آیه الله خوبی و آیه الله حکیم، تصریح کرده اند که (در این صورت) حبس، تا پایان مدّت، لازم است و پس از آن به حابس یا ورثه او باز می گردد. (۵) و اگر مدّتی را ذکر نکرده باشد غالباً در منابع یاد شده تصریح کرده اند بعد از موت حابس، حبس باطل می شود. اما آیا قبل از آن

لازم است یا حابس حق رجوع دارد؟

ص: ۳۸۳

۱- جواهر الکلام: ۲۸/۱۵۲.

۲- الرّوضه: ۱/۳۰۷.

۳- مسالک: ۱/۳۶۶؛ مفتاح الکرامه: ۹/۱۴۳؛ جواهر الکلام: ۲۸/۱۵۲.

۴- وسائل الشّیعه: ۱۳/۳۱۶-۳۱۷؛ بدایه النّهایه: ۲/۱۸۴.

٥- شرايع الاسلام: ٢/٢٢٥؛ تذكره الفقهاء: ٢/٤٤٨؛ مفاتيح الشرايع: ٣/٢١٧؛ الرّوضه: ١/٣٠٧؛ مسالك الافهام: ١/٣٦٦؛ تحرير الوسيله: ٣/٨٧؛ منهاج الصّالحين، خويى: ٢/٢٦١؛ منهاج الصالحين، حكيم: ٢/٢٦٧.

گروهی چون محقق در شرایع، شهید ثانی در مسالک و... مطلق گذاشته اند و برخی

چون علامه در قواعد تصریح کرده اند که لازم نیست و هر زمان که حابس بخواهد حق

رجوع دارد. شهید ثانی بطلان آن را با موت حابس به معنای عدم لزوم گرفته است که قبل از مرگ هم هر زمان بخواهد حق رجوع دارد. (۱) آیه الله خویی (۲) و شهید محمد باقر صدر (۳) نیز همین را تقریب کرده اند. برخی چون امام خمینی و آیه الله حکیم، در صورت اطلاق،

حبس را قبل از موت نیز لازم دانسته اند. اما معتقدند بعد از مرگ او به ورثه حابس باز می گردد. صاحب جواهر نیز به این مطلب تصریح کرده است. (۴)

ظاهراً تنها روایت در این باره، صحیح ابن اُدینه است که در آن محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که: علی علیه السلام به بازگشت مال حبس شده به حابس و تقسیم آن بین ورثه (حابس) حکم کرد. (۵)

معلوم می شود که فقها، چنان که ابن ادریس تصریح کرده است، مورد این روایت را حبس بر آدمی دانسته اند و حبس بر قربات و فی سبیل الله را (به دلایلی که گذشت) از این حکم خارج دانسته اند و چنان که اشاره شد در این موارد حبس را، الی الابد، لازم دانسته اند.

مبحث سوم: عمری، رُقبی و سُکنی از دیدگاه دیگر مذاهب

گفتار ۱- معنای این عناوین

الشَّرح الصَّغیر (در فقه مالکی) عمری را این چنین تعریف کرده است: «تملیک منفعت چیزی که مملوک است، در طول حیات مُعطی بدون عوض» از این تعریف بیع و صدقه خارج می شوند، چون تملیک عین هستند. با قید حیات مُعطی وقف مُؤَبَّد خارج می شود. با قید «بدون عوض» اجاره خارج می شود (۶) از عبارت طحاوی (حنفی) نیز

ص: ۳۸۴

۱- الرُّوضه: ۱/۳۰۷.

۲- منهاج الصَّالحین: ۲/۲۶۱.

۳- پاورقی منهاج الصَّالحین، حکیم: ۲/۲۶۷.

۴- جواهر الکلام: ۲۸/۱۵۳.

۵- وسائل الشَّیعه: ۱۳/۳۲۸.

۶- الشَّرح الصَّغیر و بُلغَه السَّالک: ۴/۵۲-۵۳.

استفاده می شود که عمری به عمر معطی مقید می شود. (۱)

ابن قدامه، عمری و رقبی را دو نوع از هبه دانسته است که نزد کسانی که آنها را معتبر می دانند، شرایط و احکام سایر هبات را دارند، مانند ایجاب و قبول و...

صورت عمری این چنین است: «أَعْمَرْتُكَ هَذِهِ» یا «هِيَ لَكَ عُمَرَى مَاعِشَتْ» یا «مُيَدَّةَ حَيَاتِكَ» یا «مَا حَيَّيْتُ» و آن را عمری نامیده اند، چون مقید به عمر است.

و صورت رقبی این گونه است: «أَرْقَبْتُكَ هَذِهِ الدَّارَ» یا «هِيَ لَكَ حَيَاتِكَ عَلَى أَنَّكَ إِنْ مِتَّ عَادَتْ إِلَيَّ وَإِنْ مِتُّ قَبْلَكَ فَهِيَ لَكَ وَ لِعَقِبِكَ».

گویی می گوید: این مال برای آخرین فرد از ما (دو نفر) که می میرد، باشد و برای همین، «رقبی» نامیده شده است، زیرا هر یک از آن دو مراقب (و منتظر) موت رقیش می باشد. (۲)

در مورد رقبی فقها همان تعریف ابن قدامه را ذکر کرده اند که می گوید: «اگر تو اول مُردی این مال برای من، و اگر من اول مردم، برای تو باشد. (۳)

گفتار ۲- حکم عمری

طحاوی اظهار داشته است: همه اهل علم اتفاق نظر دارند که بعد از قبض، مُعمر تا زنده است مالک است و اختلاف آنها مربوط به بعد از وفات وی است. کثیری می گویند: این اموال، همانند دیگر اموال مُعمر است و شرطی که مُعمر کرده، لغو است.

ابوحنیفه، زُفر، ابویوسف، محمد بن الحسن، ثوری و شافعی این نظر را برگزیده اند. (۴)

شربینی از فقهای شافعی تصریح کرده است که: عمری همانند هبه است که با قبض لازم می شود و بعد از مرگ مُعمر به ورثه او می رسند و اگر ورثه ای نداشت برای بیت المال است و به مُعمر باز نمی گردد. (۵) در مختصر مَزَنی (فقه شافعی) نیز به این مطلب

ص: ۳۸۵

۱- الشُّرُوط الصَّغِير: ۲/۶۵۱.

۲- المغنی: ۵/۴۰۸.

۳- الشرح الصغیر و بلغه السَّالِك: ۴/۵۴؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۹۹؛ المبسوط، سرخسی: ۱۲/۸۹؛ الشُّرُوط الصَّغِير: ۲/۶۵۲.

۴- الشُّرُوط الصَّغِير: ۲/۶۵۱؛ الجوامع الفقهيَّة: ۱۹۲، الخلاف، شیخ طوسی: ۳/۵۶۰.

۵- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۸.

تصریح شده است.

در فقه احمد نیز در عُمری ، مال ملک معمر و بعد از او ملک ورثه او خواهد بود و حتی اگر شرط کند که بعد از مرگ مُعمر برای فرزندان او باشد در حقیقت ، همان حکم را تأکید کرده است؛ اما اگر شرط کند که بعد از مرگ تو (معمر) برای من باشد، از احمد (در)

این مورد) دو روایت است:

۱- صحّت عقد و شرط، که مالک، ابو ثور، داوود و شافعی نیز همین را گفته اند.

۲- عقد صحیح ولی شرط، باطل است و این مال، ملک مُعمر و بعد از وی ملک ورثه اش خواهد شد که این قول ابوحنفیه و قول شافعی در جدید است. (۱)

تنها در فقه مالک در عمری مال بعد از مرگ معمر به ملک مالک اول باز می گردد. (۲)

تا این جا روشن شد که در عمری دیدگاه عموم فقها بجز مالک و برخی دیگر این است که حکم هبه دارد و معمر مالک رقبه مال می شود و بعد از وی به ورثه اش منتقل می شود.

دلیل برای این دیدگاه اکثریت، روایاتی است که در این باب وارد شده اند:

۱- حدیث نبوی صلی الله علیه و آله «مَنْ أَعْمَرَ عُمَرَى فَهِيَ لِمَنْ أَعْمَرَهَا حَيًّا وَ مَيِّتًا وَ عَقِبِهِ» (۳): کسی که مالی را به عنوان عمری به دیگری می دهد آن مال در زمان حیات برای آن دیگری و بعد از مرگ برای ورثه اوست.

۲- حدیث نبوی صلی الله علیه و آله: «الْعُمَرَى جَائِزَةٌ لِأَهْلِهَا وَالرَّقَبَى جَائِزَةٌ لِأَهْلِهَا» (۴): عمری برای

اهل آن و رقبی نیز برای اهل آن جایز (و مشروع) است.

۳- حدیث جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْمَرَ عُمَرَى لَهُ وَ لِعَقِبِهِ فَإِنَّهَا لِلَّذِي يُعْطَاهَا لَا يَرْجِعُ إِلَى الَّذِي أَعْطَاهَا أَبَدًا لِأَنَّهُ أُعْطِيَ عَطَاءً وَقَعَتْ فِيهِ الْمَوَارِيثُ» (۵):

هر کسی که مالی به عنوان عمری در اختیارش قرار گیرد آن مال برای او (یعنی مُعطی) است و هیچ گاه به کسی که عطا کرده است، باز نمی گردد. زیرا (مُعطی) بخششی کرده که میراث در آن واقع شده است.

ص: ۳۸۶

۱- المغنی: ۵/۴۰۹.

۲- الشّروط الصّغیر: ۲/۶۵۱؛ الشّرح الصّغیر و بُلغَه السّالک: ۴/۵۲؛ المغنی: ۵/۴۰۹.

۳- المغنی: ۵/۴۰۹.

۴- المغنی: ۵/۴۰۸ از ابوداود و ترمذی.

۵- الموطأ: ۲/۱۲۷؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۹۸.

۴- حدیث نبوی صلی الله علیه و آله: «لَا تُزَقِّوْا وَلَا تُعْمِرُوا فَمَنْ أَرْقَبَ شَيْئًا أَوْ أَعْمَرَ شَيْئًا فَهُوَ لِرَبِّهِ» (۱): مرتکب رقبی و عمری نشوید (نهی ارشادی است) زیرا هر که مالی را به عنوان رقبی یا عمری (در اختیار دیگری) قرار دهد آن مال برای ورثه او (معطی) خواهد بود.

۵- حدیث نبوی صلی الله علیه و آله: «الْعُمَرَى لِمَنْ وَهَبَتْ لَهُ» (۲): عمری برای کسی است که مال را به او بخشیده ای.

گفتار ۳- حکم رقبی

ابوحنیفه و محمّد بن الحسن (به نقل سرخسی) به این دلیل که در رقبی تملیک، معلق بر مرگ شده است و در حقیقت نوعی مخاطره است و نیز با استناد به حدیث نبوی صلی الله علیه و آله رقبی را باطل دانسته اند. وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که حضرت عمری را اجازه می داد، اما رقبی را باطل اعلام کرد. اشاره خواهد شد که ابن قدامه در مغنی این حدیث را مجهول می داند.

البته طحاوی اظهار داشته است که نظر ابوحنیفه و محمّد در مورد ارقاب این است که: حکم عاریه را دارد که معطی مالک رقبه آن نمی شود و مُرَقَب هر وقت بخواهد، حق رجوع دارد. (۳)

از فقهای حنفیه، ابویوسف، رقبی را (در حکم) همانند عمری دانسته است که با قبض، حکم هبه را خواهد داشت و به ملکیت شخص معطی در می آید. (۴)

در فقه مالک، رقبی جایز نیست، زیرا از وجه متعارف خارج شده و نوعی مخاطره است چون معلق بر مرگ شده است و تملیک به خطر جایز نیست. (۵)

شافعی حکم رقبی را همان حکم عمری دانسته است. (۶) شربینی یادآور شده است که شافعی در «قدیم» این عقد را (به) خاطراین شرط فاسد) باطل دانسته است. اما در

ص: ۳۸۷

۱- سبیل السلام: ۳/۱۷۶.

۲- سبیل السلام: ۳/۱۷۵.

۳- الشروط الصغیر: ۲/۶۵۲.

۴- المبسوط سرخسی: ۱۲/۸۹؛ الشروط الصغیر: ۲/۶۵۲.

۵- الشرح الصغیر و بُلغَه السّالک: ۴/۵۴؛ المغنی: ۵/۴۱۰.

۶- الخلاف: ۳/۵۶۲؛ مغنی المحتاج: ۲/۳۹۹.

«جدید» عقد را صحیح و شرط را باطل می داند. (۱)

در فقه حنبلی نیز رقبی جایز و صحیح است و حکمش همانند عمری است. ابن قدامه از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «الْعُمَرَى وَالرُّقْبَى سَوَاءٌ»: عمری و رقبی (در حکم) مساوی اند.

طاووس می گوید: «مَنْ أَرْقَبَ شَيْئًا فَهُوَ عَلَى سَبِيلِ الْمِيرَاثِ»: مالی را که کسی به دیگری، به عنوان رقبی، می دهد میراث آن شخص خواهد بود.

ابن قدامه حدیثی را که مورد استناد ابوحنیفه (در بطلان رقبی) است، مجهول دانسته است. (۲)

گفتار ۴- حکم سُکْنَى

خَرَقَى در متن مغنی تصریح کرده است: اگر کسی به دیگری بگوید: «سُکْنَى دَارِی هَذِهِ لَكَ عُمَرَاكَ»: سکنای این خانه من تا زنده ای برای تو باشد؛ هر وقت بخواهد می

تواند از او باز پس گیرد، زیرا سُکْنَى در حکم، همانند عمری و رقبی نیست.

ابن قدامه در توضیح عبارت فوق اظهار داشته است: سُکْنَى عقد لازم نیست، زیرا در حقیقت سُکْنَى هبه منافع است و منافع در طول زمان به تدریج استیفا می شوند. از این رو، جز نسبت به مقداری که قبض و استیفا کرده است، لازم نخواهد بود.

لذا مُسْکِن هر زمان که بخواهد حق رجوع دارد و هر کدام که بمیرد، سُکْنَى باطل می شود. این استدلال ابن قدامه را می توان به اجاره (که عقد لازم است) نقض کرد.

اکثر علما و جماعتی از اهل فتوا از جمله شعبی، نخعی، ثوری، شافعی، اسحاق و اصحاب رأی این نظر را برگزیده اند. اما حسن و عطاء، سُکْنَى را همانند عمری می دانند.

زیرا سُکْنَى نیز در معنای عمری است و در نتیجه همه احکام آن را خواهد داشت. (۳) سرخسی در مبسوط نیز تصریح کرده است که: سُکْنَى حکم عاریه را دارد. (۴)

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَ آخِرًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا مَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا، صَاحِبِ الْعَصِيرِ، حُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ أَرْوَأْنَا لِتُرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِدَاءِ.

ص: ۳۸۸

۱- مغنی المحتاج: ۲/۳۹۹.

۲- المغنی: ۵/۴۱۰.

٣- المغنى: ٤١١/٥.

٤- المبسوط: ١٢/١٩.

بخش ۳: نقش وقف در شکوفایی اقتصاد اسلامی

اشاره

ص: ۳۸۹

اشاره

هدف اصلی از طرح این بخش، بیان نقش وقف در شکوفایی اقتصاد اسلامی است. البته در این بخش به مناسبت پیرامون نقش وقف در فرهنگ اسلامی و... نیز مطالبی به اختصار بیان شده است که این مباحث با اهداف اقتصاد اسلامی و نقش وقف در تحقق آنها ارتباطی تنگاتنگ دارد.

گفتار ۱- اسلام دین زندگی است

برخلاف دیگر مکاتب اقتصادی، اسلام، برنامه‌ها و مقررات خود را با توجه به ابعاد گوناگون انسان مطرح کرده است. از دیدگاه مکتب حیاتبخش اسلام، انسان دارای دو بعد معنوی و مادی است و از این رو دارای نیازهای روحی و جسمی و معنوی و مادی است که به این هر دو جنبه به طور کامل توجه شده است. البته این دو بعد از یکدیگر جدا نیست و بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. چنین نیست که مسائل معنوی اسلام و مسائل اقتصادی آن هر یک برای خود دارای قلمروی جداگانه باشند.

مسائل اقتصادی اسلام آن چنان با دیگر مسائل آن آمیخته است که حذف آنها از

اسلام به معنای حذف اسلام است. همان گونه که اسلام منهای عباداتی چون نماز، حج، روزه و ... اسلام نیست، اسلام منهای مسائل اقتصادی نیز اسلام نخواهد بود و اصلاً تفکر تفکیک بین مسائل عبادی و اقتصادی اسلام تفکر غلطی است. اقتصاد اسلامی مجموعه ای هماهنگ و به هم پیوسته است، به گونه ای که قضاوت و داوری در مورد بخشهای گوناگون آن، بدون در نظر گرفتن اجزای دیگر ممکن نیست. همچنین است رابطه اقتصاد اسلامی با سایر بخشهای اسلام. اقتصاد نیز جزئی از برنامه ای است که اسلام برای سعادت بشر به ارمغان آورده است و پیوند آن با مسائل اجتماعی، سیاسی، عبادی، اخلاقی و ... پیوندی عمیق و ناگسستنی است. (۱)

گفتار ۲- ثروت (و دنیا) از دیدگاه اسلام

به قول شهید مطهری (۲) قبل از آن که به نظام اقتصادی اسلام نظری بیفکنیم باید ببینیم نظر اسلام درباره مال و ثروت چیست؟ آیا اسلام به طور کلی مال و ثروت را مطرود می داند و به آن به عنوان یک امر پلید و دور انداختنی می نگردد؟ اگر مکتبی درباره دنیا و ثروت چنین دیدگاهی داشته باشد، نمی تواند درباره آن مقرراتی مثبت داشته باشد. آیات و روایات در این زمینه را کلاً می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- دسته اول، آیات و روایاتی که در آنها یا دنیا و ثروت مورد مذمت قرار گرفته و یا از فقر، ستایش شده است. به عنوان نمونه: «دنیا بازیچه و سرگرمی است» (۳)، «متاع اندک است» (۴) «متاع غرور است» (۵)؛ «تکاثُر و تَفَاخُر است» (۶) و ...

و از روایات مانند: الف: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمُوسَى: يَا مُوسَى! إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَبًا بِشَرِّ عَارِ الصَّالِحِينَ وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ «ذَنْبٌ عَجَلْتُ عِقَابَهُ» (۷): هر گاه فقر به

ص: ۳۹۲

۱- رک: درسهایی از اقتصاد اسلامی، تسخیری: ۱۹۶ به بعد.

۲- نظری به نظام اقتصادی اسلام: ۱۷.

۳- عنکبوت: ۶۴.

۴- نساء: ۷۷.

۵- آل عمران: ۱۸۵.

۶- حدید: ۲۰.

۷- الکافی: ۲/۲۶۳؛ بحار الانوار: ۷۲/۱۵.

تو روی آورد بگو؛ درود بر شعار صالحان و هر گاه بی نیازی به تو روی آورد بگو؛ (لابد) گناهی انجام داده ام که در عقوبت آن تعجیل شده است.»

ب: امام صادق علیه السلام فرموده «لَا يَبْلُغُ أَحَدُكُمْ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ الْفَقْرُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى» (۱) «هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی رسد مگر در صورتی که فقر در نزد او محبوبتر از بی نیازی باشد.»

ج: امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْفَقْرَ أَزِينٌ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْعِزَادِ عَلَى خَدِّ الْفَرَسِ» (۲): «فقر برای مؤمنان زیبا تر از لگام بر گونه اسب است.»

د: رسول خدا (ص) فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي» (۳): فقر (مایه) افتخار من است.

ه: و نیز رسول خدا (ص) فرمود: «اللَّهُمَّ آخِنِي مِسْكِينًا وَآمِنِي مِسْكِينًا وَآخِشْنِي

مَعَ الْمَسَاكِينِ» (۴): خدایا! من را مسکین زنده بدار. مسکین بمیران و با مساکین محشور نما.

و روایات فراوان دیگر.

۲- دسته دوم آیات و روایاتی که در آنها به دنیا و ثروت با دید مثبت نگریسته شده و یا فقر نکوهش شده است. مانند آیاتی که از دنیا و ثروت با عناوینی چون «فَضْلُ اللَّهِ» (۵)؛ «خَيْرٌ» (۶) «حَسَنَةٌ» (۷) و... یاد کرده است.

و از روایات مانند: الف: (حدیث نبوی صلی الله علیه و آله «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ الْغِنَى» (۸): «بینیازی (و ثروت) کمک خوبی برای تقوای الهی است.»

ب: «مَنْ وَجَدَ مَاءً وَ تُرَابًا ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ» (۹): کسی که آب و خاک در اختیار داشته باشد و باز هم فقیر شود، خداوند او را (از رحمت خود) دور گرداند. علی علیه السلام.

ج: «أَنْتِي لِمَنْ أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَالًا» (۱۰): من از ثروتمندترین مردم مدینه هستم. امام صادق علیه السلام

ص: ۳۹۳

۱- بحار الانوار: ۶/۱۳۰.

۲- الکافی: ۲/۲۶۵؛ بحار الانوار: ۷۲/۲۸.

۳- بحار الانوار: ۷۲/۳.

۴- التبیان: ۸/۳۳۴؛ بحار الانوار: ۷۲/۱۷.

۵- جمعه: ۱۰.

۶- بقره: ۱۸۰.

٧- نحل: ٣٠.

٨- بحار الانوار: ٧٧/١٥٣.

٩- بحار الانوار: ١٠٣/٦٥.

١٠- اصول الكافي: ١/٥٣٨.

د: «الْفَقْرُ كَادَ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»^(۱): فقر نزدیک است به کفر بینجامد. علی علیه السلام

ه: «الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ»^(۲): فقر، مرگ بزرگتر است. علی علیه السلام

و روایات فراوان دیگری که با عبارات و مضامین مشابه وارد شده است.

۳- دسته سوم آیات و روایاتی که در حقیقت توضیح دو دسته بالاست، یعنی تضاد آن دو را حل کرده است و در آنها توضیح داده شده که؛ دنیا آن گاه مطلوب است که در جهت آخرت و مقدمه و زمینه برای جهان ابدی باشد و در صورتی مذموم است که به آن اصالت داده شود. مانند آیات:

«آنان که (به معاد معتقد نشدند) و به لقای ما دل نبستند و به زندگی دنیا دلخوش شده و دل بسته اند...»^(۳) در این آیه علت مذمت و تحقیر دنیاپرستان، بی اعتقادی به معاد و منحصر کردن زندگی به دنیا و مرگ را پایان آن دانستن است. و روایاتی چون: «الدُّنْيَا مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ»^(۴): دنیا جایگاه تجارت اولیای خداست. «الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ»^(۵) «نَعِمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»^(۶): دنیا کمک خوبی برای (سعادت در) آخرت است. امام صادق علیه السلام

از این رو از دیدگاه اسلام دنیا و ثروت در صورتی که ابزاری برای رسیدن به سعادت ابدی و کمال نهایی به کار گرفته شود، کاملاً مطلوب است و در صورتی که به عنوان هدف به آن نگریسته شود، مذموم است. به تعبیر دیگر؛ ثروت از دیدگاه اسلام، هدف بسیار مهمی است که جنبه ابزاری دارد، یعنی وسیله ای است برای خلافت انسان بر روی زمین و تعالی آدمی. اسلام با رشد ثروت برای ثروت مخالف است، می خواهد ثروت افزایش یابد تا در اختیار انسان باشد نه این که انسان در اختیار آن قرار گیرد.

در آینده اشاره خواهد شد که از اهداف مهم اقتصاد اسلامی فقر ستیزی و فقر زدایی است و فقر و ناداری به هیچ وجه مورد تأیید مکتب حیاتبخش و زندگی ساز اسلام نیست. فقر یعنی ناداری و ناداری امری عدمی است و عدم نقص است و هیچ گاه اسلام، نقص و عدم کمال را ستایش و تشویق نمی کند.

ص: ۳۹۴

۱- سفینه البحار: ماده «فقر» .

۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت: ۱۶۳ .

۳- یونس: ۷ .

۴- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت: ۱۳۱ .

۵- (حدیث نبوی) بحار الانوار: ۷۳/۱۴۸ .

۶- وسائل الشیعه: ۱۷/۱۲ .

از این رو فقر ستایش شده نیز یا به معنای احساس فقر در برابر ذات غنی خداوند است و یا به معنای ساده زیستی که رهبران جامعه، موظف به رعایت آن هستند تا فقرای جامعه کمتر احساس رنج کنند و مسؤلان نیز بهتر آنها را درک نمایند و یا... (۱)

برای تکمیل و توضیح این مبحث اشاره به این مطلب، شایان توجه است که: اسلام مکتبی است که ادعای جهانی بودن دارد «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَمَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (۲): تا آنرا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد، هر چند مشرکان ناراضی باشند.

در هیچ زمان و مکان و تحت هیچ شرایطی اسلام، نفوذ و استیلای غیر مسلمان بر مسلمان و امور و شؤون گوناگون آنها را نمی پذیرد و تحمل نمی کند «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (۳)، «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...» (۴): در مقام مبارزه با آنها خود را مهیا کنید و تا آن حد که می توانید نیرو و... فراهم سازید...

آیا بدون دارا بودن یک نظام اقتصادی قوی و سالم و نیز بدون استقلال اقتصادی، می توان از انواع استیلا و سلطه بیگانگان جلوگیری کرد؟

مگر نه این است که تاکنون یکی از مهمترین برنامه های قدرتهای استکباری برای زیرسلطه در آوردن دیگر ملل، به ضعف کشاندن و وابسته کردن اقتصاد آنها بوده است؟

چه زیباست این سخن علی علیه السلام که شهید مطهری هم در همین زمینه به آن استناد

کرده است (۵):

«اِحْتَجَّ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ، اِسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ وَ أَحْسِنِ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ» (۶): محتاج هر که شوی اسیر او خواهی بود، بی نیاز از هر که گردی با او برابر خواهی شد و به هر که نیکی نمایی فرمانروای او خواهی شد.

ص: ۳۹۵

۱- رک: درآمدی بر اقتصاد اسلامی: ۴۵-۴۷؛ التوازن الاسلامی بین الدنیا و الآخرة؛ اسلام در مبارزه بنیادی با فقر، دروس فی الاخلاق، آیه الله مشکینی: ۱۷۵؛ نظری به نظام اقتصاد اسلامی: ۱۷.

۲- توبه: ۳۳.

۳- نساء: ۱۴۱.

۴- انفال: ۶۰.

۵- نظری به نظام اقتصادی اسلام: ۲۲.

۶- غرر الحکم: ۲/۵۷۴.

نظام اقتصادی اسلام به دلیل توجه به همه ابعاد وجودی انسان، یعنی توجه و عنایت به جنبه فردی و اجتماعی و بُعد مادی و معنوی وی از دو نظام سرمایه داری و سوسیالیسم کاملاً متمایز است. اسلام مکتبی است که در همه ابعاد زندگی انسان، دین وسط است و از افراط و تفریطها دوری گزیده است. نه آن افسار گسیختگی در مورد مالکیت و فعالیتها اقتصادی در نظام سرمایه داری را که موجب آن همه فساد و فحشا و... شده و فقر را نیز ریشه کن نکرده است، تأیید می کند، و نه آن محدودیت در مالکیت

فردی را که در نظام سوسیالیستی مورد توجه است، می پذیرد؛ یعنی کار به قدر توان و بهره بردن به قدر نیاز که لازمه آن دلسردی و عدم رغبت در کار و ظلم بی حد و حصر نسبت به مردم زحمتکش از یک سو و تبدیل دولت و سردمداران حکومت به عمده مالکها و سرمایه دارانی به مراتب بزرگتر از سرمایه داران نظام سرمایه داری از سوی دیگر است.

اسلام در عین حال که مالکیت فردی را می پذیرد و کار و کوشش را تشویق می کند و هر کس را مالک ثمره کار خود می داند، با قیدها و محدودیتهای گوناگون، از تمرکز ثروت

جلوگیری می کند و با فقر اجتماعی و فردی بشدت می ستیزد قیدهایی چون:

۱- مخالفت با گنجوری و انباشتن ثروتهاى آن چنانى «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنفِقونها فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ» (۱): کسانی را که طلا و نقره گنجینه و ذخیره می کنند و در راه خدا انفاق نمی کنند به عذاب دردناک بشارت ده.

۲- تشریح مالکیت اجتماعی که به دست دولت اعمال می شود مانند خمس، انفال و فیء

۳- تشویق و تحریض فراوان به انفاق و صدقات و...

۴- تقسیم مالکیت به مشروع و نامشروع و مخالفت با مالکیت نامشروع. امام خمینی در این باره اظهار داشته است: «مالکیتهای چند میلیاردی از راه مشروع به دست نیامده و

ص: ۳۹۶

باید از صاحبان آن، طبق مقررات اسلام، سلب شود... قید مشروعیت چه در اصل پیدایش ثروت و چه در مورد ثروتهای از پیش فراهم شده، هر دو، باید رعایت شود. این بهترین وسیله کنترل ثروت و برقراری عدالت اجتماعی است، عدالت اجتماعی در همین محدوده مطلوب است و باید در نظام اسلامی تحقق یابد. (۱)

از این رو نظام اقتصادی اسلام نه سرمایه داری است و نه سوسیالیسم و نه تلفیقی از آن دو، بلکه نظامی کاملاً مستقل است که به همه ابعاد وجودی انسان توجه کامل کرده و

معایب و نواقص هیچ یک از نظامهای اقتصادی را ندارد و دیدگاه آن نسبت به انسان با دیدگاههای دیگر مکاتب تفاوت عمده دارد. (۲)

ص: ۳۹۷

۱- مجموعه مقالات فارسی، مقاله استاد واعظ زاده از صحیفه نور: ۱۰/۱۳۵.

۲- رک: به مجموعه مقالات فارسی: مقاله استاد واعظ زاده: ۹۴-۱۱۷، و مقاله آیه... سید محمود هاشمی: ۵۱؛ مقایسه بین سیستمهای اقتصادی: مظاهری: ۹.

مکتب

اقتصادی عبارت است از: شیوه حلّ مسائل اقتصادی که در هر جا به نحوی از آن پیروی می شود.

علم اقتصاد: دانشی است که پدیده های اقتصادی را تفسیر و روابط آنها را با یکدیگر تعیین می کند.

شهید سید محمدباقر صدر^(۱) (و به پیروی او بسیاری از کسانی که بعد از وی در زمینه اقتصاد اسلامی سخن گفته اند یا مطلب نوشته اند) بعد از تعریف فوق، یادآور شده است: باید مقوله «اقتصاد اسلامی» را که مکتب است با «علم» از یکدیگر باز شناخت، زیرا در نظام اسلامی هیچ یک از حوادث و قوانین اقتصادی تجزیه و تحلیل نشده (تا علم اقتصاد باشد)، بلکه نظام مزبور به عنوان یک برنامه اقتصادی که از دیگر طرحها بهتر دانسته

ص: ۳۹۹

۱- اقتصاد ما، شهید سید محمد باقر صدر: ۱۸-۲/۱۲.

شده برای جامعه اسلامی لازم الاجرا معرّفی شده است.

از این رو نظام اسلامی جنبه مکتبی دارد و نه علمی. البته قلمرو مکتب اقتصادی نیز (همانند علم اقتصاد) تنها توزیع ثروت نیست و شامل تولید هم می شود، زیرا بحث از تولید یا توزیع تا وقتی که با روش و هدف مخصوص به آن، تعقیب شود، جنبه مکتبی آن محفوظ است... امّا این ارتباط و بستگی علم اقتصاد با مکتب اقتصادی نباید موجب شود که جنبه های علمی و مکتبی مطالعات اقتصادی را در هم آمیزیم.

علّت این که عدّه ای اسلام را فاقد یک نظام اقتصادی دانسته اند، همین است که بین مطالعات علمی با مطالعات مکتبی تفاوت قایل نمی شوند و گمان می کنند کسی مدّعی است که اسلام، قبل از دانشمندان غربی، علم اقتصاد را ابداع کرده و نظیر همان مباحثی

که در آثار «آدام اسمیت»، «ریکاردو» و دیگران درباره قوانین اقتصادی، تولید، توزیع و...

آمده در اسلام نیز موجود است و چون چنین نیست پس اقتصاد اسلامی افسانه و خیال و سخن از آن بیهوده است (!)

به عبارت روشنتر، «مکتب اقتصادی» در این جا به هر قاعده اساسی که با ایده عدالت اجتماعی ارتباط یابد، اطلاق می شود و «علم اقتصاد» شامل هر نظریه ای است که رویدادهای عینی اقتصادی را دور از هر گونه اندیشه عدالت خواهی و پیش ساخته ذهنی، تفسیر می کند.

از این رو مفهوم عدالت، حد فاصل «مکتب» و «علم» و به منزله شاخصی است که افکار مکتبی را از نظریات علمی جدا می کند. عدالت به خودی خود جنبه علمی ندارد و با ابزار علمی، قابل مطالعه و آزمایش نیست، بلکه نوعی دریافت اجتماعی است.

بحث از مالکیت خصوصی، آزادی اقتصادی، لغو بهره، ملی کردن ابزار تولید و... که با مفهوم عدالت مرتبط است، جنبه مکتبی و بحث از قانون عرضه و تقاضا، بازده نزولی و... که حاکی از حقیقتی عینی و ثابت هستند جنبه علمی دارند.^(۱)

ص: ۴۰۰

۱- اقتصاد ما: ۲/۱۲-۲۵؛ مبانی اقتصاد اسلامی: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه: ۶۳-۶۴؛ درسهایی از اقتصاد اسلامی، تسخیری: ۲۱۰؛ درآمدی بر اقتصاد اسلامی: ۱۳-۱۴.

گفتار ۲- وظیفه و کار اصلی محقق در مکتب اقتصادی اسلام، کشف است

برخلاف سرمایه داری و سوسیالیسم که در این راستا کارشان ابداع و تأسیس است، وظیفه محقق در مکتب اقتصاد اسلامی، کشف است نه تکوین و تأسیس. دلیل این تمایز این است که برخلاف سرمایه داری و سوسیالیسم، در استخراج نظام اقتصادی اسلام، از منابعی استفاده می شود که عبارتند از: حقوق، احکام، مفاهیم و بینشهای اقتصادی اسلام

که از قبل وجود دارند. زیرا اسلام مکتبی الهی است که تمام ابعاد آن، از جمله بعد اقتصادی، از سوی پروردگار جهان به وسیله وحی بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است. از این رو وظیفه دانشمندان و محققان و فقها، در این رابطه، کشف و اجتهاد و رسیدن به آن

است نه تأسیس و وضع آن. منابع اصلی شناخت مکتب اقتصادی اسلام نیز همان منابع شناخت سایر بینشها و احکام فقهی اسلام یعنی کتاب و سنت است. لذا باید توجه کرد که روش بحث و بررسی در اقتصاد اسلامی با آنچه در مکتبهای اقتصادی دیگر مطرح می شود، فرق خواهد داشت، زیرا در آن مکتبها بررسی کننده آنها آزادانه می تواند از ابتدا نیازهای یک نظام اقتصادی مورد نظر را مطالعه و کاوش کند؛ در صورتی که یک محقق و متفکر اسلامی باید نظام اقتصادی اسلام را از مفاد احکام فقهی و مضمون دیگر

منابع اسلامی، استنباط و کشف کند و روشن است که این کار تنها براساس روش اجتهاد میسر است. (۱)

گفتار ۳- اسلام و علم اقتصاد

مطالب گذشته به این معنا نیست که مکتب اسلام درباره روابط حقیقی حاکم در یک نظام اقتصادی دیدگاهی ندارد و ما نمی توانیم علم اقتصاد اسلامی داشته باشیم.

برای شناخت اقتصاد در بخش روابط حقیقی حاکم در یک نظام اقتصادی مبتنی بر اسلام و تحلیل و تفسیر آن روابط، علاوه بر شناخت دقیق و کامل مکتب اقتصادی اسلام،

ص: ۴۰۱

۱- اقتصاد ما: ۲۲۴-۲۵؛ درسهایی از اقتصاد اسلامی: ۲۱۰؛ مبانی اقتصاد اسلامی: ۶۴؛ مجموعه مقالات فارسی، مقاله آیه... سید محمود هاشمی: ۴۰-۴۱.

به استفاده از روشهای علمی و تحلیلی نیز نیاز است که معمولاً از آنها در علم اقتصاد

بحث می شود.

البته تحلیلهای یاد شده در صورتی دقیق و درست خواهد بود که به چارچوبهای مکتب توجه کامل شود. همچنین از نقش جهان بینی اسلامی و معیارهای عملی و ارزشی آن غفلت نشود. یعنی هم به اجتهاد و آگاهی محققانه به مبانی استنباط فقهی شدیداً نیاز است و هم نمی توان از آگاهی کامل به مباحث فنی و عملی اقتصادی، بی نیاز

بود. از این جا لزوم هماهنگی دقیق و همه جانبه میان حوزه و دانشگاه روشن می شود.^(۱)

دکتر انس زرقاء در مقاله ای در صدد اثبات این مطلب برآمده است که: اقتصاد یک علم نظری محض (مانند فیزیک و...) نیست و فاقد احکام ارزشی نمی باشد و نیز اسلام، گر چه اساساً دستوری است، اما از مفاهیم اثباتی (نظری) درباره واقعتهای اقتصادی عاری نیست. وی در ادامه برای اثبات وجود مفاهیم اثباتی در قرآن و سنت، موارد و شواهدی را یاد آور شده است. به عنوان نمونه با ذکر آیه: «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ»^(۲): «اگر خدا روزی بندگانش را گشایش دهد، در زمین سرکشی می کنند». و آیه: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»^(۳): «حقاً که انسان طغیان می کند اگر خود را بی نیاز ببیند»، می نویسد:

این دو آیه به یکی از آثار افزایش قابل توجه ثروت و درآمد بر رفتار انسان، اشاره می کند (که یک مفهوم اثباتی است) و به نظر نمی رسد که اقتصاد دانان به این ارتباط توجه پیدا کرده باشند.

او در ادامه، ضمن بر شمردن آیات و روایاتی در این زمینه، تصریح کرده است: تمام «بایدها» و «نبایدها»یی که در اسلام با آن مواجهیم، عباراتی مختلط از مفاهیم دستوری و اثباتی اند، مثلاً در آیه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، جزئی از آیه (امر به صیام) دستوری، و جزئی دیگر از آن (نقش روزه در تحقق تقوا) اثباتی است و...^(۴)

ص: ۴۰۲

۱- رک: مجموعه مقالات فارسی، مقاله آیه... سید محمود هاشمی: ۴۱-۴۲؛ درسهایی از اقتصاد اسلامی: ۲۱۱.

۲- الشوری: ۲۷.

۳- علق: ۷.

۴- مطالعاتی در اقتصاد اسلامی، ۲۰-۲۶.

نظام اقتصادی اسلام در حقیقت دارای دو نوع هدف است: هدف اولی یا اصلی و هدف فرعی و ثانوی؛ حال به تشریح هر کدام می پردازیم:

گفتار ۱- هدف اولی (یا اصلی)

هدف اولی و اصلی نظام اقتصادی اسلام (همانند دیگر نظامهای اسلام)، کمال حقیقی انسان، یعنی همان قرب پروردگار و تقرب الی الله است و بقیه کمالات هرچه باشند، ابزار و مقدمه ای برای این هدف هستند که به اندازه تأثیرشان در این سمت و سو،

ارزش دارند.

آیاتی چون «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^(۱)؛ «إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»^(۲) و آیات فراوان دیگر گویای این حقیقت هستند. قرب الهی یعنی دریافت رابطه وجودی انسان با خدای خویش، یعنی احساس این که به او تعلق دارد، همه چیزش از او و وابسته به اوست و از خود استقلال ندارد و بدون رابطه با او هیچ است. البته خدا به انسان نزدیک است و بر

او احاطه دارد: «... وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^(۳): ما از رگ گردن به او (انسان)

ص: ۴۰۳

۱- بقره: ۱۵۶.

۲- فاطر: ۱۸.

۳- ق: ۵۰.

پس دوری از جانب انسان است. آن هم به خاطر عدم آگاهی از رابطه خویش با خدا که باید با بندگی و اطاعت، صفات کمال را در خود رشد دهد و به قُرب خداوند نایل شود تا آن جا که: «حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأُورَادِي كُلُّهَا وَرِدَا وَاحِدًا وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا»: تا آن که همه کارها و ذکرهایم یک سخن باشند و حال من برای همیشه در خدمت تو باشد.

ما جنّ و انس را نیافریدیم مگر برای این که مرا پرستش کنند(۱). (با عبادت به من معرفت پیدا کنند). (۲).

از این رو اگر خداوند آبادی زمین را از انسان خواسته است؛ «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا...» (۳) خداوند شما را از خاک آفرید و برای عمارت و آباد ساختن زمین برگماشت.

یا از او اقامه عدالت و قسط را طلب کرده است «... لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (۴): تا مردماقامه قسط نمایند (و به عدالت عمل کنند)

و یا او را به تلاش و جهاد و فداکاری و ایثار برای رفع نیاز دیگران تشویق و ترغیب کرده است... همه و همه از اهداف فرعی و جزئی نظام آفرینش و خلقت انسان هستند که از آن هدف کلی نشأت می گیرند و به اندازه سهمی که در تحقق و نیل به آن هدف اصلی دارند، ارزش و اهمّیت دارند، در غیر این صورت: «أَوْلَيْتُكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...» (۵)

پرواضح است که تأثیر چنین بینشی نسبت به جهان و فعالیت‌های انسان و اهداف آنها، با بینشهایی که مکتبهای سرمایه داری، سوسیالیسم و ... نسبت به جهان و انسان دارند به هیچ وجه قابل مقایسه نیست. (۶)

ص: ۴۰۴

۱- الذاریات / ۵۶.

۲- درآمدی بر اقتصاد اسلامی: ۲۳-۲۹.

۳- هود: ۶۱.

۴- حدید: ۲۵.

۵- اعراف: ۱۷۹.

۶- رک: مجموعه مقالات فارسی، مقاله استاد مصباح: ۵۷-۶۳ و مقاله آیه ... سید محمود هاشمی: ۳۴-۳۶؛ مقایسه بین سیستمهای اقتصادی: ۱/۶۲ به بعد.

اشاره

بجز آن هدف اولی و اصلی که به اختصار از آن گذشتیم، نظام اقتصادی اسلام هدفهای فرعی و ثانوی نیز دارد. هدفهایی که در حقیقت، مقدمه ای برای تحقق همان هدف اصلی هستند و همان طور که اشاره شد، اهمیت و ارزش آنها شعاعی از ارزش و مطلوبیت هدف اصلی و کمال نهایی خواهد بود.

به عنوان نمونه اگر رفاه و آسایش اقتصادی از اهداف اقتصاد اسلامی است، این رفاه و آسایش در صورتی و تا حدی مطلوب است که در جهت تأمین سعادت ابدی قرار گیرد و راهی برای وصول به کمال نهایی (قرب الهی) باشد و چنان که در بحث دیدگاه اسلام، نسبت به دنیا و ثروت، گذشت، ارزش کلّ دنیا به دلیل همان مقدمه و مزرعه آخرت بودن آن است و نه جز آن.

در این جا به طور مختصر به بررسی و تحلیل اهمّ اهداف اقتصادی اسلام می پردازیم (۱)، تا در فصل آینده بینیم وقف به عنوان یکی از منابع مالی در جامعه و امت اسلامی چه نقشی در تحقق این اهداف می تواند داشته باشد:

۱- حاکمیت سیاسی اسلام

بدون شک در روابط خارجی، مناسبات سیاسی و اقتصادی در هم آمیخته و به هم پیوسته اند. چنان که وابستگی سیاسی بسیاری از کشورهای جهان سوم، معلول وابستگی اقتصادی آنهاست. قبلاً نیز اشاره شد که: کمال نادانی است کسی تصور کند که امروزه استقلال سیاسی کامل بدون استقلال اقتصادی (البته به عنوان شرط لازم و نه کافی) میسر است.

روشن است که اسلام با وابستگی مسلمانان سخت به مبارزه برخاسته است. در این راستا به چند نمونه اشاره می شود:

ص: ۴۰۵

۱- عناوین اصلی و پاره ای از توضیحات این قسمت از کتاب اقتصاد ما: ۲/۳۱۹ به بعد و مبانی اقتصاد اسلامی: ۱۹۳ به بعد اقتباس شده است.

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (۱) در این آیه هر گونه استیلا- و سلطه ای از جانب کافران ممنوع شده است. (یا) «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (۲) در این آیه نیز از مسلمانان خواسته شده تا همه نیروهای (نظامی، اقتصادی و ...) خود را به

کار گیرند تا دشمن هوس سلطه بر بلاد اسلامی را در سر نپروراند.

و (یا) «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُغْلَى عَلَيْهِ» (۳) مطابق این حدیث علو و برتری از آن اسلام است و هر گونه علو و برتری بر اسلام مردود اعلام شده است.

۲- تحکیم ارزشهای معنوی و اخلاقی

در اسلام، تحکیم ارزشهای معنوی و اخلاقی همیشه و در همه جا مد نظر است. دست کم یکی از اهداف حرمت کسب از راه حرام و باطل، سفارش به آدابی چون تکبیر و شهادتین در هنگام معامله و رعایت ضعفا و سود کمتر گرفتن، توجه به مواسات در زندگی اجتماعی و جنبه عبادی داشتن بسیاری از مالیاتها و انفاقهای مالی و... تحکیم ارزشهای معنوی و اخلاقی است، یعنی تحکیم روحیه ایثار و فداکاری، برادری و برابری و...

یادآوری دو نکته

الف - این هدف را نباید با آن هدف اصلی و اولی نظامهای گوناگون اسلام (اقتصادی و غیره) که قُرب الی الله و کمال نهایی است، اشتباه گرفت. در حقیقت تحکیم ارزشهای معنوی و اخلاقی نیز یکی از اهداف فرعی و مقدمه برای رسیدن به آن هدف اصلی و اولی است. البته ممکن است ارتباطش با آن هدف اصلی از ارتباط بقیه اهداف، روشنتر و نزدیکتر باشد.

ب - این مطلب، که تحکیم ارزشها از اهداف اقتصاد اسلامی است، به معنای آنچه سوسیالیسم معتقد است، نیست که: اخلاق نیز تابع و زائیده مادیات است و از اقتضا

ص: ۴۰۶

۱- نساء: ۱۴۱.

۲- انفال: ۶.

۳- بحار الانوار: ۳۹/۴۷.

ناشی می شود، بلکه منظور این است که تلاشها و فعالیتهای اقتصادی با توجه به بینشهای گوناگون بر روی اخلاق متعالی تأثیرهای مثبت و منفی گوناگون دارند، چنان که عکس آن نیز هست، یعنی فضایل و رذایل اخلاقی بر فعالیتهای اقتصادی اثر مثبت و منفی می گذارند و تأثیر متقابل دارند.

۳- برپایی عدالت اجتماعی

اصلاً یکی از اهداف اصلی ارسال رسل و انزال کتب، اقامه عدل و قسط در جامعه است: «همانا پیمبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و بر آنها کتاب و میزان عدل

نازل کردیم تا مردم اقامه قسط کنند...» (۱) و تحقق عدالت اجتماعی مستلزم تحقق دو امر بسیار مهم است:

الف - زدودن فقر از جامعه؛ چرا که فقر در جامعه نشانه ظلم است. در روایت نیز آمده است: «اگر به عدالت رفتار می شد همه مردم بی نیاز می شدند» (۲)

در مباحث آینده نیز روایاتی ذکر خواهد شد با این مضمون که اگر مردم حق فقرا و مساکین را می پرداختند کسی فقیر نمی ماند.

خداوند نعمتها را برای همه انسانها آفریده و آیات بسیاری از قرآن کریم گویای این حقیقت است.

ب - جلوگیری از تمرکز ثروت در دست عدّه ای معدود؛ قبلاً به آیه ۳۴ توبه که از گنجوری و ذخیره طلا و نقره نکوهش کرده است، اشاره شد. آیه دیگر، آیه ۷ سوره حشر است که در مقام تعلیل اختصاص «فئء» به خدا و رسول (ص) و ذی القربی و... می فرماید: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»: تا اموال (تنها) در میان ثروتمندان دست به دست نگردد. و اصلاً تمرکز ثروت‌های آن چنانی جز در سایه تضييع حقوق دیگران تحقق نمی یابد.

ص: ۴۰۷

۱- حدید: ۲۵ .

۲- اصول الکافی: ۱/۴۵۵.

۴- استقلال اقتصادی

قبلاً به حاکمیت سیاسی اسلام و این که از شرایط اساسی آن، استقلال اقتصادی است، اشاره شد. ولی به هر حال، استقلال اقتصادی، در عین این که شرط اساسی استقلال سیاسی است، با آن تفاوت دارد و غیر از آن است.

استقلال اقتصادی، یعنی روی پای خود ایستادن و در امور اقتصادی تحت قیمومت دیگران نبودن و این مستلزم خود کفایی نیست، زیرا ممکن است کشوری کالاهای مورد نیازش را به شکل مبادله (براساس نیاز طرفین) وارد کند. به طوری که نه خود کفاست و نه وابستگی اقتصادی دارد. البته توان تأمین نیازمندها در سطح عالی رفاه معقول و مشروع، مطلوب و مورد توجه نظام اقتصادی اسلام است.

همه ادله ای که استقلال سیاسی را ایجاب می کردند بر لزوم استقلال اقتصادی نیز به طور کامل دلالت دارند. مانند آیه نفی سبیل (۱)، آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (۲) و...

۵- توسعه و رشد

از بسیاری از متون اسلامی و سیره عملی معصومین و مسلمین بعد از ظهور اسلام می توان به توجه و عنایت مکتب حیاتبخش اسلام به این هدف پی برد؛ از جمله:

الف - سفارش اکید اسلام به یادگیری و افزایش اطلاعات که با عبارات گوناگون وارد شده است، مانند: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ» (۳)، و نیز اهمیت دادن رسول خدا (ص) بهمسأله سواد آموزی که نمونه اش را در جنگ بدر می بینیم که اعلام فرمود: هر اسیری که ده کودک مسلمان را سواد بیاموزد، آزاد خواهد شد. (۴) و موارد متعدّد دیگری که نمونه واضح و تجربه عملی آن را در قرون اولیه در اندلس اسلامی و... شاهد بوده ایم.

ب - تغییر وضعیت اقتصادی جزیره العرب از بازرگانی به افزایش کشاورزی تا آن جا که مدینه مرکز مهم تولیدی شد.

ص: ۴۰۸

۱- نساء: ۱۴۱.

۲- انفال: ۶۰.

۳- بحار الانوار: ۱/۱۷۷.

۴- فروغ ابدیت: ۱/۴۲۷.

علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ وَجَدَ مَاءً وَ تَرَابًا ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ»^(۱) هر کس آبی و خاک بیابد و در عین حال فقیر باشد خداوند او را از رحمت خویش دور می دارد.

ج - تأکید اسلام بر آباد کردن زمینها و شهرها: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»^(۲): خداوند شما را از خاک آفرید و آبادانی زمین را از شما خواست.

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر می فرماید: «از وظایف استاندار جمع آوری مالیات ... و آباد کردن شهرهای آنان و ... می باشد.»^(۳)

د - افزایش ثروت و پیدایش رفاه بر اثر حاکمیت اسلام که نمونه آن، تغییر زندگی فقیرانه مسلمانان در آغاز اسلام به رفاههای بعدی است.^(۴)

۶- رفاه عمومی

این امر در ضمن توسعه و رشد (معقول و مشروع توأم با عدالت اجتماعی) حاصل می شود و بدون توسعه و رشد، تأمین رفاه عمومی میسر نیست.

بنابراین اولاً، نظام اقتصادی اسلام، تنها درصدد رفع نیازهای ضروری نیست و در پی تأمین رفاه نیز هست: «بگو ای پیغمبر چه کسی زینتهای خدا را که برای بندگان خود آفریده، حرام کرده و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع کرده است»^(۵)

«اگر مردم شهر و دیار، ایمان آورده پرهیزگار می شدند، همانا درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشودیم...»^(۶)

ثانیاً، رفاه مطلوب و مجاز در اسلام باید در حدی باشد که انسان را از یاد خدا غافل نکند و او را از هدف اصلی و اساسی که کمال ابدی و قُرب الهی است، باز ندارد، بلکه او

را در راه رسیدن به آن هدف یاری دهد و جمع میان این دو نه تنها ممکن، بلکه مطلوب است. علی علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجَلِ الْآخِرَةِ»^(۷): انسانهای با تقوا

ص: ۴۰۹

۱- بحار الانوار: ۱۰۳/۶۵.

۲- هود: ۶۱.

۳- نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۵۳.

۴- رک: الکافی: ۶/۴۴۲.

۵- اعراف: ۳۲.

۶- اعراف: ۹۶.

۷- نهج البلاغه، صبحی صالح: نامه ۲۷.

دنیا و آخرت را با هم از آن خود نمودند (و هیچ یک را فدای دیگری نکردند از دنیا نیز

استفاده کردند و از آن برای اهداف معنوی و اخروی بهره بردند).

در غیر این صورت، انسان از دیدگاه اسلام در زمره حیوانات بلکه بدتر از آنان خواهد بود: «كُلُوا وَارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ» (۱): (خداوند نعمتهای خود را آفریده تا) شما از آنها بخورید و چهارپایانتان را هم بچرانید... (یا) «... أَوْلَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۲) آنها (که بصیرت ندارند) مانند چهارپایانند، بلکه بسی گمراه ترند.

ثالثاً، این رفاه باید برای همه باشد نه افراد خاص، و این امر مقتضای همان عدالت اجتماعی است که به آن اشاره شد.

غرض از ذکر این مطالب، بیان مختصر اهم اهداف نظام اقتصادی اسلام بود (گرچه ممکن است بعضی از این اقسام به نوعی متداخل باشند) تا به یاری خداوند در فصل آینده به طور مختصر و گذرا به تأثیر و نقش وقف (و دیگر انفاقات مالی) در تحقق این اهداف پردازیم.

ص: ۴۱۰

۱- طه: ۵۴.

۲- اعراف: ۱۷۹.

گفتار ۱- نقش وقف در تحقق هدف اصلی و اولی

چنانچه قبلاً گذشت، هدف اساسی و اصلی همه نظامهای اسلام، از جمله نظام اقتصادی آن، کمال ابدی، یعنی همان تقرب الی الله است و از دیدگاه قرآن کریم و روایات معصومین علیهاالسلام انفاقات مالی، چه واجب و چه مستحب، برای رسیدن به این هدف نهایی نقش بس عظیم و اساسی دارند که به عنوان نمونه، در این جا مواردی یادآوری می شود:

۱- قرآن کریم در موارد متعددی از انفاق به عنوان جهاد مالی در کنار جهاد با جان، یاد کرده است مانند:

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً...» (۱) مؤمنانی که بدون

عذر از جهاد بازنشسته اند با آنان که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند، برابر

نیستند، خدا مجاهدان به مال و جان را بر نشستگان برتری بخشیده است.

۲- در موارد متعددی از مالیاتها و انفاقات در اسلام، از جمله زکات و وقف (نزد

ص: ۴۱۱

بسیاری از فقها) قصد قربت معتبر است. این انفاقات، گذشته از جنبه اقتصادی، همانند نماز، روزه و... عبادت هستند، و غرض اصلی از عبادات چیزی جز نیل به قرب الهی نیست.

«وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^(۱): به پرستش خدای خود مشغول باش تا یقین بر تو فرا رسد.

۳- در موارد بسیاری از قرآن کریم هر جا کلمه «انفاق» آمده به دنبال آن، واژه «فی سبیل الله» و مانند آن ذکر شده است؛ به عنوان نمونه:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا ذِي لَهْمٍ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ...»^(۲): آنان که مالشان را در راه خدا انفاق می کنند و در پی آن متنی نگذارند و آزارینکنند، پاداشی نیکو نزد خدا خواهند داشت. و در جای دیگر تقریباً با صراحت، هدف از انفاق را لقاء الله دانسته است: «...وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ...»^(۳): نباید جز در راه (رضا) و لقاء پروردگار انفاق کنید و آنچه از خیر که انفاق کنید به طور کامل به شما می رسد... آیاتی که دارای این گونه مضامین است در قرآن کریم کم نیست.

۴- در آیاتی از قرآن کریم، هدف روشن انفاق و اخذ صدقات را تزکیه نفس و یا رسیدن به «بِرّ» و نیکی ذکر کرده است. در سوره آل عمران می فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ

حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^(۴): هرگز به مقام نیکو کاران (و خاصان خدا) نخواهید رسید مگر آن که از آنچه دوست می دارید (و بسیار محبوب است) انفاق کنید...» مورد و شأن نزول این آیه کریمه، وقف و صدقات است. در مبحث تاریخچه وقف گذشت که با نزول این آیه، کسانی چون ابوطلحه انصاری به فکر تصدق و وقف کردن احوال خود افتادند. در این آیه، راه رسیدن به «بِرّ» را انفاق چیزهایی دانسته که مورد علاقه و محبت انسان

است و روشن است که «بِرّ» خواه به معنای ثواب از جانب خدا باشد یا انجام فعل خیری که پاداش الهی را به دنبال دارد^(۵)، مصداق اصلی و حقیقی آن، قرب الهی و سعادت و

ص: ۴۱۲

۱- حجر: ۹۹.

۲- بقره: ۲۶۲.

۳- بقره: ۲۷۲.

۴- آل عمران: ۹۲.

۵- التبیان: ۲/۵۳۰.

کمال ابدی انسان خواهد بود.

و در آیه: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدْقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...» (۱) «(ای رسول!) از اموال مؤمنان صدقات را دریافت دار تا با آن صدقات نفوس آنها را (از پلیدی و...) پاک و پاکیزه

سازی ...» هدف و فلسفه اخذ صدقه از مؤمنان را تطهیر و تزکیه نفوس آنها به وسیله صدقه (و انفاق مالی) ذکر کرده است.

علاّمه طباطبایی در این باره می نویسد: تطهیر یعنی ازاله اوساخ از یک چیز تا وجود آن صاف شود و برای نشو و نما و ظهور آثار و برکات، مستعدّ و مهیا گردد و تزکیه عبارت

است از رشد دادن و اعطای رشد به وسیله حقوق خیرات و ظهور برکات، همانند درختی که قطع زواید از فروع و شاخه های آن، باعث زیادی در حسن و نمو آن و نیکویی میوه هایش می شود. از این رو جمع بین تطهیر و تزکیه در آیه از تعبیر لطیف است. (۲)

بنابراین همه انفاقات مالی، از جمله وقف، برای انسان به منزله هرس کردن درخت از اضافات است که او را در مسیر رسیدن به هدف اصلی و نهایی اش یاری می دهد و در این جهت به او سرعت می بخشد.

گفتار ۲- نقش وقف در تحقق اهداف فرعی اقتصاد اسلامی

الف - تأثیر وقف بر استقلال اقتصادی (و سیاسی) و رشد و توسعه

اشاره

وقتی سخن از تأثیر وقف بر استقلال اقتصادی و رشد و توسعه مطرح می شود هرگز به این معنا نیست که وقف به تنهایی می تواند همه ابعاد و زوایای گوناگون اقتصاد یک ملت را در برگیرد، به طوری که برای اقتصاد کشور به منابع مالی دیگر نیازی نباشد، بلکه

منظور این است که وقف به عنوان یک سرمایه عظیم مالی می تواند در این سمت و سو دارای نقشی سازنده و قابل توجه و سهمی بزرگ باشد. همچنین به این معنا نیست که

بیاییم بر خلاف انظار و اغراض واقفان، درآمد اوقاف را از موارد اصلی مصارفشان که (مثلاً) در وقف نامه ها آمده است، منحرف سازیم و آنها را در راه تحقق استقلال اقتصادی و رشد و توسعه به کار گیریم و به مصرف برسانیم. مثل نادرشاه افشار که گفت:

١- أتوبه: ١٠٣.

٢- الميزان: ٩/٣٧٧.

«دعای موقوفه خواران به حال کشور سودی نبخشید لذا بهتر است من اوقاف و درآمد آنها را به مصرف سپاهیان برسانم که برای حفظ پیشرفت مملکت به مراتب مفیدترند» (۱)

حقیقت مورد نظر این است که می توان سرمایه های عظیم اوقاف را نیز همانند دیگر سرمایه ها با رعایت همه جوانب وقف و موازین شرع و اغراض و اهداف واقفان در فرآیند فعالیت های تولیدی و خدماتی قرار داد و آنها را از حالت رکود و از مایه خرج کردن

به حالت تحرک و زبایبی هدایت کرد تا بدین وسیله هم به رشد و توسعه و استقلال اقتصادی (و سیاسی) کشور کمک شایان و قابل توجه، شده باشد و هم روز به روز بر سرمایه های اوقاف افزوده شود که این امر قطعاً در جهت اغراض واقفان نیز هست.

پاسخ به دو ایراد

ایراد اول: وقف به معنای حبس است و سرمایه حبس شده نمی تواند در جریان فعالیت های اقتصادی قرار گیرد؟

پاسخ: واژه حبس که در تعریف وقف آمده است هرگز به معنای حبس سرمایه و اموال موقوفه از قرار گرفتن در مسیر تولید و خدمات (البته با رعایت ضوابط و اهداف واقفان) نیست. حبس در این جا به معنای منع و جلوگیری از منتقل ساختن رقبه و سرمایه اوقاف به دیگری است و این امر هرگز به معنای حبس اموال وقف از فعالیت های اقتصادی نیست. در مباحث فقهی و در غالب وقف نامه ها آمده است که؛ در مرحله اول لازم است از درآمد مال وقفی صرف تعمیرات و اصلاح خود رقبه وقف شود تا هم سالم و مصون بماند و هم بتواند دارای درآمد بیشتری گردد. یعنی پر درآمد تر کردن سرمایه های وقفی

(با رعایت موازین) هم مورد رضایت شارع است و هم در جهت تحقق اغراض واقفان.

ایراد دوم: وقف از انفاقات مستحبی است و ضامن و پشتوانه مطمئنی ندارد حال آن که از نظر اقتصادی سرمایه هایی که بخواهند در مسیر تولید و خدمات اقتصادی قرار گیرند، باید سرمایه هایی مطمئن و با پشتوانه باشند.

پاسخ: اولاً، همان انگیزه های معنوی که صاحبان و مالکان خیر اندیش را به وقف

ص: ۴۱۴

کردن بخشی از اَحَبِّ و اَطْيَبِّ سرمایه خود و می دارد، بهترین ضامن و پشتوانه است. تاریخ گذشته اوقاف و تعداد بی شمار رقبات وقفی (علی رغم صدمات و تلفات سنگینی که در طول عمر طولانی خود داشته است) و نگاهی گذرا به وقف نامه ها و بعضی از کتیبه های موجود، این حقیقت را کاملاً آشکار می سازد که مردم با دل و جان بهترین اموال خود را برای این منظور در نظر گرفته اند و خواهند گرفت.

ثانیا، ما در حال حاضر عملاً مواجه با اوقاف بی شماری هستیم که وجود دارند و وقف شده اند و ایراد یاد شده دست کم درباره آنها وارد نیست. با همین اوقاف موجود چه باید کرد؟ آیا باید آنها را به امان خدا رها کرد تا هر کس تحت هر عنوان در مورد آنها

هر کار می خواهد انجام دهد و نباید برای احیای آنها قدمی برداشت؟

البته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سازمان اوقاف و نهادهای بزرگی چون آستان قدس رضوی علیه السلام و... در این راه گامهای بلندی برداشته اند که به برخی از آنها اشاره خواهد شد، امّا به نظر می رسد گستردگی و ظرفیت اوقاف برای فعالیتهای اقتصادی کشور، بیش از اینها باشد که قطعاً مورد نظر دست اندرکاران امور وقف کشور هم هست و حرکت در این سمت و سو خود نشانه این بذل توجه است.

نکته دیگری که در این جا نباید از نظر دور داشت و البته بخشی از همان رشد و توسعه است و بد نیست جداگانه هم اشاره ای به آن بشود، مسأله اشتغال زایی است. بدون شك اگر سرمایه عظیم اوقاف در مسیر فعالیتهای گوناگون اقتصادی قرار گیرد، بخش قابل توجهی از بیکاران کشور را به کار جذب خواهد کرد و این خود از آثار و برکات بسیار مهمی است که امروزه در دنیا سخت قابل توجه است.

در این قسمت به برخی از مراکز اقتصادی که توسط آستان قدس رضوی علیه السلام احداث شده است اشاره می شود(۱):

۱- فعالیتهای کشاورزی

آستان قدس رضوی به منظور حفظ، احیا و عمران رقبات موقوفات و ایجاد و

ص: ۴۱۵

گسترش واحدهای کشاورزی و رشد محصولات کشاورزی و دامی به تأسیس یا توسعه مؤسسه‌ساتی دست زده که از جمله می توان به مراکز زیر اشاره کرد:

۱- مؤسسه کشاورزی و دامپروری مزرعه نمونه طُرُق.

۲- شرکت کشت و صنعت سرخس.

۳- مؤسسه کشت و دام کنه بیست.

۴- سازمان کشاورزی و عمران جنگلهای قدس.

۵- سازمان موقوفات ملک.

۶- شرکت کشت و صنعت اسفراین.

۷- شرکت کشت و صنعت کاشمر.

۸- سازمان موقوفات یزد و کرمان.

۹- سازمان کشاورزی و موقوفات جنوب خراسان.

۱۰- سازمان باغات.

۱۱- سازمان موقوفات استان سمنان و سازمان موقوفات استان تهران.

۱۲- سازمان کشاورزی موقوفات چناران.

۱۳- فعالیتهای کشاورزی در بعضی استانها و شهرستانها از جمله گناباد، کاشمر، نیشابور، کرمان و مازندران.

۱۴- طرح ایجاد و توسعه باغهای میوه در مشهد و شهرستانها

۱۵- حفر یازده حلقه چاه و زیر کشت بردن حدود ۱۰۰۰ هکتار زمین که ۷۴۵ هکتار آن زیر پوشش نهال پسته قرار دارد.

۱۶- احیا و کاشت ۱۱۰۰۰ هکتار اراضی جنگلی شمال توسط سازمان کشاورزی و عمران جنگلهای قدس.

۱۷- بهره برداری از پروژه کارخانه پنیر مؤسسه کشاورزی مزرعه نمونه.

۲- فعالیتهای تولیدی

آستان قدس رضوی با تأسیس یا مشارکت در شرکتهای تولیدی زیر از محلّ

ص: ۴۱۶

موقوفات مطلقه ضمن تلاش در جهت تسریع روند رشد اقتصادی کشور پشوانه مالی مناسبی برای هزینه پروژه های فرهنگی و اجتماعی خود به وجود آورده است:

۱- شرکت فرش آستان قدس رضوی.

۲- شرکت سهامی نان قدس رضوی

۳- شرکت کنسرو و سردخانه رضوی.

۴- شرکت تولیدی کاشی سنتی قدس.

۵- شرکت گرانیت قدس.

۶- شرکت معادن قدس رضوی.

۷- شرکت سهامی قند آبکوه.

۸- شرکت سهامی قند چناران.

۹- شرکت سهامی قند تربت حیدریه.

۱۰- شرکت نساجی و ریسندگی خسروی (با کمتر از ۵۰٪ سهام).

۱۱- شرکت سرم سازی ثامن.

۱۲- شرکت حمل و نقل قدس رضوی.

۱۳- شرکت بازرگانی قدس.

۱۴- شرکت خدمات آب و خاک خراسان.

۱۵- منطقه ویژه اقتصادی سرخس.

۱۶- شرکت صنایع چوبی آستان قدس رضوی.

۱۷- شرکت بتن ماشینی قدس رضوی.

همچنین با سرمایه گذاری در پروژه های مختلف و به منظور افزایش تولیدات صنعتی و خدماتی اقداماتی به عمل آمده است که به چند مورد اشاره می شود:

۱- بهره برداری از کارخانه آرد والسی شرکت نان قدس رضوی.

۲- بهره برداری از پروژه کنستانتره آبمیوه شرکت کنسرو سردخانه رضوی.

۳- راه اندازی واحد شماره ۳ نان قدس رضوی در زاهدان.

۴- راه اندازی واحد گرانیت بری شرکت گرانیت قدس.

ص: ۴۱۷

۵- اجرای پروژه آبیاری بارانی مزرعه نمونه، مؤسسه کشت و دام کنه بیست،

موقوفات ملک، کشت و صنعت اسفراین و سازمان عمران و کشاورزی جنوب خراسان.

۶- بهره برداری از پروژه کارخانه فراورده های لبنی مجتمع کشت و صنعت مزرعه نمونه.

۳- فعالیتهای خدماتی و اجتماعی

به منظور ارائه خدمات گسترده تر، طرحها و برنامه های متعددی توسط آستان قدس رضوی به اجرا در آمده است از جمله:

۱- احداث ۵۰۰۰ واحد مسکونی و واگذاری آن به افراد مستحق از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی.

۲- کمکهای بلاعوض نقدی و جنسی به محرومان، مؤسسات خیریه، توان بخشی و مراکز درمانی به مبلغ ۳۰۸/۱۶۲/۰۸۹/۱۱ ریال تا پایان سال ۱۳۷۵.

۳- توسعه خدمات مؤسسه درمانی آستان قدس.

۴- راه اندازی مرکز طب تصویری مجهز به دستگاه سیتی اسکن (نوار رنگی مغز)

۵- راه اندازی و بهره برداری از بخش دندانپزشکی با خرید ۹ دستگاه یونیت و تجهیزات دیگر.

۶- تأسیس داروخانه مرکزی امام و تحویل داروی رایگان به محرومان

۷- بازسازی شهر مظلوم هویزه با ۱۸۰۰ واحد مسکونی و تجهیزات کامل شهرسازی.

۸- اهدای زمین به صورت رایگان و یا با تخفیف مناسب به بنیاد مسکن به منظور احداث واحدهای مسکونی و مساعدت در واگذاری قطعات به افراد محروم و خانواده معظم شهدا.

۹- احداث بیمارستان ۵۰ تختخوابی چناران با زیربنای ۳۰۰۰ متر مربع با اعتباری معادل ۹۰۰ میلیون ریال و تحویل آن به وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی.

۱۰- نظارت و تأسیس بخشی از هزینه های بیمارستانهای «حضرت علی بن موسی

الرّضا» در سیرجان، «رضویّه» در رفسنجان و «مرتضوی» در نوق استان کرمان

۱۱- توسعه بخش قلب بیمارستان امام رضا علیه السلام.

۱۲- ادامه عملیات تکمیلی پروژه بیمارستان ۳۲۰ تختخوابی دانشگاه امام رضا علیه السلام با مساحت ۴۵ هزار متر مربع در حاشیه جاده قوچان.

۱۳- اجرای قطعه شماره ۷ راه آهن مشهد سرخس.

۱۴- احداث بزرگراه رضوی به طول ۱۵ کیلومتر و عرض ۷۴ متر.

۱۵- احداث مجموعه ورزشی آستان قدس در زمینی به مساحت ۵/۱۰ هکتار با مجموعه های متعدّد ورزشی و مراکز متعدّد دیگر ... که چون غرض ذکر نمونه هاست، نه استقصا و استقرای کامل، به همین مقدار بسنده می شود.

ب - نائبر وقف بر تحقّق عدالت اجتماعی و رفاه عمومی

اشاره

قبلاً یادآوری این نکته خالی از فایده نیست: از متون اسلامی بخوبی روشن است که اسلام، هم خواهان زدودن همه جوانب و زوایای فقر در جامعه است (۱) و هم خواهان رفاه عمومی در حدّ معقول و مشروع.

شهید صدر در این باره می نویسد: مسؤولیت دولت و نظام اسلامی، بجز تأمین نیازهای حیاتی و ضروری افراد، این است که یک سطح زندگی متناسب با شرایط و مقتضیات روز را برای افراد تضمین کند و آنها را به یک حد از رفاه (عمومی) برساند. وی

یکی از ابزارهای مهمّ دولت اسلامی برای تحقّق این هدف را کفالت همگانی مسلمانان در برابر یکدیگر ذکر می کند (یعنی احساس مسؤولیت متقابل و عمومی). (۲)

از این رو، اولاً فقرزدایی تنها در حدّ قوت لا یموت به نیازمندان کفایت نمی کند. ثانياً مسلمانان در برابر یکدیگر مسؤولند و کفالت همگانی دارند. کلینی (در کافی) از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: «خداوند برای فقرا در اموال ثروتمندان به قدر کفایت (و اداره زندگی آنان به خوبی) قرار داده است و اگر این مقدار آنها را کفایت نمی کرد، بیشتر

ص: ۴۱۹

۱- گذشت که، تحقّق عدالت اجتماعی بر دو امر مهمّ فقرزدایی و جلوگیری از تمرکز ثروت مبتنی است.

۲- اقتصاد ما: ۲/۳۱۹-۳۲۲.

قرار می داد و این مشکلات فقرا از ناحیه کسانی است که آنها را از حَقشان باز می دارند.»(۱)

در باب زکات، امام موسی کاظم علیه السلام، در پاسخ کسی که پرسید: آیا می توانم هشتاد درهم به فقیر بدهم؟ فرمود «آری و بیشتر» پرسید: صد درهم چطور؟ فرمود «آری! اگر می توانی او را بی نیاز کن.»(۲) امام باقر علیه السلام نیز می فرماید: «اِذَا أَعْطَيْتَ فَأَغْنَيْهِ» هرگاه انفاقمی کنی طرف را بی نیاز نما.

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند همه نیازهای فقرا را در نظر

گرفته است، از هزینه های غذا و پوشاک و ازدواج گرفته تا هزینه صدقات مستحبی و حتی هزینه انجام حج آنان ...»(۳)

روایات در این زمینه با این مضامین در کافی و دیگر جوامع حدیثی فراوان است که در بعضی از آنها تصریح شده است که: وظیفه مسلمانان نسبت به یکدیگر تنها با پرداخت وجوه واجب، ساقط نمی شود. در حدیثی از امام صادق علیه السلام سؤال می شود که: در مال انسان چه مقدار زکات واجب است؟ حضرت پاسخ داد: «زکات ظاهر (و متعارف) را می گویی یا زکات باطن را؟» (راوی) عرض کرد: هر دو را، حضرت فرمود: «زکات ظاهر در هر هزار درهم بیست و پنج درهم و اما ملاک در زکات باطن این است که نیازهای برادرت را در نظر بگیری و در مواردی که او نیازمند است، خود را بر او مقدم نداری.»(۴)

نقش وقف

وقف از دو راه می تواند در این مورد مؤثر باشد:

۱- نفس استقلال اقتصادی و رشد و توسعه اقتصادی (مبتنی بر موازین اسلامی) به طور طبیعی موجب رفاه عمومی و زدودن و حداقل کاهش چشمگیر فقر و محرومیت و آثار شوم آن در جامعه خواهد شد؛

ص: ۴۲۰

۱- مرآه العقول: ۱۶/۷.

۲- و أَعْنِيهِ إِنْ قَدَرْتَ أَنْ تُغْنِيَهُ، مرآه العقول: ۱۶/۸۶.

۳- مرآه العقول: ۱۶/۱۰۲.

۴- مرآه العقول: ۱۶/۱۱.

کیست نداند: کشوری که دچار رکود اقتصادی است و یا از اقتصادی وابسته برخوردار است و یا هر دو بیماری را دارد، نمی تواند در جهت رفاه عمومی و عدالت اجتماعی گامی مثبت و مؤثر بردارد؟

۲- بخش عمده، بلکه اعظم موارد و جهات مصرفی که واقفان دورنگر و نیکوکار در طول تاریخ وقف در نظر گرفته اند (یا می توان در وقف در نظر گرفت)، مواردی هستند که

به رفاه عمومی، فقرزدایی و عدالت اجتماعی مربوط می شوند.

اگر ما نگاهی، هرچند گذرا، به تاریخ اوقاف و موارد مصرفی که در وقف نامه ها و کتیبه ها آمده است، داشته باشیم بخوبی در می یابیم که واقفان خیر و دوراندیش تقریباً

همه زوایا و جوانب نیازها را در نظر گرفته اند.

علی رغم این که بسیاری از رقبات موقوفات و مدارک آنها در طول زمان به دلایل و عوامل گوناگونی (که در آینده به برخی از آنها اشاره خواهد شد) از بین رفته و از بسیاری

از آنها نامی هم باقی نمانده است، مشاهده می کنیم که جهت و سمت و سوی اصلی مورد نظر واقفان در طول تاریخ در مرحله اول، فقرزدایی به معنای واقعی کلمه و در مرحله بعد، تحقق رفاه عمومی در سطح معقول بوده است.

در این زمینه انسان به موارد و نمونه هایی بر می خورد که از صمیم قلب، روح بلند و همت والای مردان و زنان نیک سرشت را می ستاید و در برابر آن همه همت و بلندنظری، احساس خضوع و کرنش می کند.

قبل از پرداختن به ذکر برخی از موارد مصرف اوقاف، یادآوری یک نکته خالی از فایده نیست و آن این که: نیازهای عمومی و خصوصی مردم نسبت به زمانها و مکانهای مختلف و اوضاع و شرایط گوناگون متفاوت است. از باب نمونه، در یک زمان، مردم به کاروانسرا، آب انبار و... نیاز مبرم داشتند، اما در زمان ما تأسیس فضاهای آموزشی، درمانی، مسکن، جاده ها و... از اولویت بیشتری برخوردارند.

از این رو، با آگاه کردن مردم و کسانی که در صدد وقف اموال خود هستند، می توان در جهت تأمین نیازهای ضروری جامعه گامهای مؤثر و قابل توجهی برداشت.

اشاره

در این جا به طور مختصر به برخی از موارد مصرف اوقاف که در کتب و وقف نامه ها آمده است، اشاره می شود و درباره بعضی از آنها توضیحاتی داده خواهد شد. تأکید می کنیم منظور، تنها ذکر نمونه هاست نه استقرا و استقصای کامل و یا توضیح و تفسیر مفصل پیرامون هر یک از موارد.

۱- مساجد

از مسجد الاقصی و مسجد الحرام که بگذریم، اولین و دومین مسجد در اسلام، مسجد قبا و مسجد النبی صلی الله علیه و آله می باشند که به دست مبارک رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تأسیس شدند. اگر این دو مسجد را از موقوفات رسول خدا (ص) به شمار بیاوریم، اولین موقوفات در اسلام خواهند بود که واقف آنها (ظاهراً) شخص رسول اکرم (ص) است و در نتیجه، حتی وقف حوائط سبعة (بستانهای هفت گانه) که در تاریخچه وقف در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت، اولین وقف در اسلام نبوده، اما به هر حال، می توان گفت که اولین واقف رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است.

به دنبال این دو مسجد مسلمانان در مدینه و شهرهای دیگر و بعد در همه بلاد اسلامی، در شهرها و روستاها و هر جا که گروهی به زندگی مشغول بودند، دست به تأسیس مسجد زدند. زمینهایی را برای مسجد وقف می کردند و خود یا دیگری و یا دسته جمعی و با کمک مردم محل، ساختمان آن را به پایان می بردند. و امروز انسان به هر شهری که وارد می شود غالباً با مسجدی مواجه است.

از نکات قابل توجهی که با مراجعه به وقف نامه های بسیاری از مساجد روشن می شود، موقوفات بسیاری است که واقفان مساجد یا دیگر افراد نیکوکار بر مساجد وقف کرده اند: خانه ها، مزارع، باغها، مغازه ها، املاک و ... و جالب این که در بسیاری از وقف نامه های مساجد، بجز تعمیرات و امور مربوط به خود مساجد، کارهای خیر دیگری چون؛ اطعام فقرا، وعظ و خطابه، تعلیم و قراءت قرآن کریم، تدریس علوم گوناگون و ... به عنوان موارد مصرف اوقاف مساجد ذکر شده است.

بیش از این، بحث را به مساجد اختصاص نمی دهیم، و به همین مختصر برای تیمن و تبرک، اکتفا می کنیم. (۱)

از مطالب شایان توجه این که قدیمی ترین مسجد جهان اسلام از حیث معماری، مسجد جامع فهرج یزد است که در استان یزد در کنار جاده یزد به شهرستان بافق قرار دارد و تاریخ بنای آن به حدود سال ۴۰ هجری باز می گردد. (۲)

۲- مدارس

از موارد بسیار مهمی که واقفان در طول تاریخ اوقاف به آن توجه فراوان مبذول داشته اند، مدارس و هزینه تعمیر و اداره آنها بوده است.

در آغاز اسلام تا مدتی جایگاه تعلیم و تعلم مسلمانان، مساجد و منازل بوده است و مدرسه به معنای متعارف تأسیس نمی شد. بعدها برای تعلیم و تربیت اطفال در جنب مساجد، مکتبهایی به وجود آمد که آنها را «کتاب» نیز نامیده اند. (۳)

اولین مدرسه در اسلام

یحیی محمود ساعاتی می نویسد: نخستین کسانی که در زمینه تأسیس مدرسه در اسلام از آنان نام برده شده است از اهالی نیشابور بوده اند که مدرسه بیهقیه را در آن جا بنا کردند. امیر نصر، فرزند سبکتکین و برادرش، سلطان محمود هر یک مدرسه ای را در این شهر بنا کردند و مدرسه سعیدیّه نیز در آن جا بنا شده بود. (۴)

جرجی زیدان تأسیس این مدارس و مدارس دیگری از جمله مدرسه خواجه نظام الملک را در نیشابور از مورخان اسلامی نقل کرده است. (۵) وی از بعضی از مورخان

ص: ۴۲۳

۱- برای اطلاع بیشتر رک: تاریخچه اوقاف اصفهان: عبدالحسین سپنتا، یادگارهای یزد: (ایرج افشار)، به ویژه بخش وقف نامه های مسجد امیر چقماق و مسجد جامع یزد؛ تاریخچه اوقاف در اسلام (علی اکبر شهابی) و کتابهای دیگری که در آنها به مساجد و اوقاف آنها پرداخته شده است.

۲- به نقل از مصاحبه تلویزیونی مرحوم استاد پیرنیا و اظهارات شفاهی مسؤولان مرکز یزدشناسی.

۳- رک: مقدمه ای بر فرهنگ وقف: ۲۵.

۴- وقف و ساختار کتابخانه های اسلامی: ۱۸.

۵- تاریخ تمدن اسلام: ۶۲۶.

غربی نقل کرده که مأمون در زمان ولیعهدی خود در خراسان مدرسه ای تأسیس کرد، اما خودش یادآور شده است که؛ معلوم نیست فرنگیان این خبر را از کجا آورده اند، چرا که مورخان مسلمان اسمی از آن نبرده اند.^(۱)

اما مشهورترین مدرسه ای که در قدیم بنا شده و تا مدتهای زیادی پابرجا بوده و بسیاری از مورخان مسلمان آن را نخستین مدرسه اسلامی می دانند، «مدرسه نظامیه» است که در اواسط قرن پنجم هجری به دستور خواجه نظام الملک طوسی وزیر ملکشاه سلجوقی، در بغداد تأسیس شد. (تاریخ شروع آن سال ۴۵۷ ه است).

جرجی زیدان یادآور شده است که شاید سبب اشتهاار مدرسه نظامیه بغداد از آن روست که خواجه نظام الملک برای اولین بار، تدریس را در آن مدرسه مجانی ساخت و برای شاگردان مقرری معین کرد. خلاصه، اولین مدرسه اسلامی توسط امرا و بزرگان ایران بوده و اگر مدرسه مأمون هم در ایران صحیح باشد، و با نظر ایرانیها بنا شده و اگر

جز این بود مأمون می بایستی پس از خلیفه شدن در بغداد مدرسه دایر کند و نکرد.^(۲)

خواجه نظام الملک در اصفهان، نیشابور، هرات و غیره نیز مدارسی تأسیس کرد که همه این مدارس بخصوص مدرسه بغداد به نام وی، مدرسه نظامیه، خوانده می شدند. وی برای نظامیه بغداد که در کنار دجله بنا شده بود، بازارها، کاروانسراها، گرمابه ها،

ده ها، خانه ها و... را از اطراف دور و نزدیک خریداری و وقف مدرسه کرد، به طوری که هزینه مدرسه به شصت هزار دینار (در سال) می رسید.

این مدرسه از مراکز مهم علمای اسلام گشت و رجال بزرگی از آن بیرون آمدند. اولین استاد این مدرسه، ابواسحاق شیرازی، سپس ابونصر صباغ، ابوحامد غزالی، شهاب الدین سهروردی، کمال الدین انباری و... هستند.^(۳)

بعدها به تدریج دیگران به نظام الملک اقتدا کرده در اطراف و اکناف ممالک و بلاد اسلامی مدارس مجانی دایر کردند. در دمشق، ایران، مصر، عثمانی، عراق و...

ابن بطوطه در سفرنامه معروف خود در هر یک از کشورهای اسلامی که در مسیر او

ص: ۴۲۴

۱- تاریخ تمدن اسلام، ۶۲۶.

۲- تاریخ تمدن اسلام، ۶۲۶.

۳- تاریخ تمدن اسلام، ۶۲۸؛ سفرنامه ابن بطوطه: ۱/۳۰.

قرار داشته از مدارس نام می برد، مدارسی که عواید و درآمد موقوفات آنها هزینه طلاب، اساتید و حتی میهمانان و تازه واردان را به خوبی تأمین می کرده است.

وی در یکی از خاطره هایش می نویسد: از ایزده تا اصفهان (قلمرو حکومت اتابک) مدت ده روز راه ما از میان کوههای بلند بود و هر شب در مدرسه ای منزل می کردیم که در همه آنها وسایل خورد و خوراک مسافری فراهم بود. این مدرسه ها برخی در میان آبادی و برخی دیگر در مواضع غیر معمور بنا شده بودند و ناچار اجناس مصرفی آنها را از نقاط دیگر می آوردند. (۱)

مجتمع عظیم فرهنگی ربع رشیدی: از پرداخته ها و ساخته های خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، وزیر کاروان و شایسته و دورانیش ایلخانان مغول در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری، شهرستان رشیدی است.

به طوری که از وقف نامه ربع رشیدی (۲) استفاده می شود، این شهرستان، مجتمع بسیار بزرگ علمی و آموزشی بوده که بخشهای گوناگون: محلات، بازار، کاروانسراها، باغها، راههای درون شهری و... را نیز در خود جای داده بوده است که افراد و گروههای گوناگون با شرایط و ویژگیهای خاصی حق سکونت در آن را داشته اند. (۴) در یکی از مکاتبات خود رشیدالدین آمده است که بیست و چهار کاروانسرای رفیع قصر گون، هزار و پانصد دکان، سی هزار خانه دلکش و... در آن بنا شده بوده است. (۵)

نکته ای که در این قسمت بیشتر قابل توجه است این است که همه تأسیسات عظیم ربع رشیدی با آن اوقاف و بودجه کلان، حول محور آموزش علوم گوناگون می چرخیده است. به عبارت دیگر، هدف غایی رشیدالدین فضل الله از احداث این مجتمع، دانش دوستی و علاقه شدید او به علم و علما بوده است... (۶)

ص: ۴۲۵

۱- سفرنامه ابن بطوطه: ۱/۲۴۵.

۲- ربع به فتح را و سکون با به معنای خانه و سرا و محله است.

۳- این وقف نامه به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار، هم از روی نسخه اصلی عکس برداری و چاپ شده و هم چاپ حرفی شده است.

۴- وقف نامه ربع رشیدی: ۱۷۰ به بعد.

۵- بررسی روش اداری و آموزشی ربع رشیدی: ۶۹-۷۰ از: مکاتبات رشیدی: مکتوب ۵۱.

۶- بررسی روش اداری و آموزشی ربع رشیدی: ۱۱۶.

ربع رشیدی دارای تأسیسات گوناگون آموزشی در سطوح گوناگون بوده است این مؤسسه عظیم برای کودکان، بویژه کودکان یتیم و بی سرپرست دارای آموزش حرفه ای بر حسب نوع و میزان استعداد و محصلین، مدارس عالی، دارالشفا (بیمارستان و دانشکده پزشکی) مراکز بسیار مجهز و گسترده با قوانین و مقررات پیشرفته ای بوده است که بسیاری از آن قوانین از زمان خود جلوتر بوده و قابل انطباق بر شرایط و اوضاع و مقررات

عصر حاضر نیز می باشد. (۱)

متأسفانه بعد از قتل رشیدالدین فضل الله (در ۷۱۸ هـ) ربع رشیدی به غارت رفت و تمام تأسیسات آن به آتش کشیده شد و کلیه ابزار و وسایل آن به دست توده عوام که تحت تأثیر تبلیغات مخالفان قرار داشتند، افتاد و به تاراج رفت.

البته بعد از روی کار آمدن فرزندش، خواجه غیاث الدین محمد (۷۲۹ هـ) ربع رشیدی مجدداً رونقی یافت و خرابیها سرو سامان گرفت، اما این بار هم پایدار نماند و بعد از قتل غیاث الدین محمد دوباره به نابودی گرایید... (۲)

خلاصه این که در سراسر کشورهای اسلامی مدارس فراوان و بی شمار وجود داشته و در طول تاریخ، جایگاه تعلیم و تربیت مردان بسیار بزرگی بوده اند که در پیشبرد

تمدن و معارف و تعالیم اسلامی نقش اساسی داشته اند و حتی امروز نیز در کشورهای اسلامی شاید نتوان محقق و دانشمندی را پیدا کرد که بتواند ادعا کند به طور مستقیم یا غیر مستقیم، مدیون همان مدارس وقفی و موقوفات آنها نبوده است.

نگاهی کوتاه به آمار گذشته و فعلی مدارس در کشور خودمان گویای این حقیقت تلخ است که بسیاری از آن مدارس از بین رفته اند و اثری از آنها باقی نمانده است. به عنوان

نمونه، مرتضی راوندی درباره کثرت اوقاف در یزد می نویسد:

در ازمنه سابق در دارالعباده یزد زیاده از چهارصد مدرسه و بقعه شریفه معموره بوده است که هر یک از آنها موقوفات کلی و جزئی داشتند و نظر به انقلاب روزگار کل آن ابنیه

ویران گشته و تمامی موقوفات به ضبط خالصه دیوان در آمده مگر یک مدرسه شفیعیه

ص: ۴۲۶

۱- رک: وقف نامه ربع رشیدی: ۱۷۰ به بعد؛ بررسی روش اداری و آموزشی ربع رشیدی: ۷۱ به بعد و مجله وقف میراث جاویدان: ش ۴، ۵۲.

۲- بررسی روش اداری و آموزشی ربع رشیدی: ۶۷.

که الآن دایر است و چند مدرسه جدید. (۱)

در هر صورت امروز چون گذشته به همت والای نیکوکاران، نیاز مبرم احساس می شود تا دوباره قدم به میدان نیکوکاری گذارند و مشکل فضاهای آموزشی کشور را از مدارس ابتدایی گرفته تا دانشگاهها، با صدقات جاریه خویش حل کنند.

البته افراد بسیاری در گوشه و کنار کشور، اقدامهای بسیار مؤثری کرده اند و با نیت خیر خواهانه خود به تأسیس مدارس و مراکز آموزشی متعددی اقدام کرده اند، اما نیاز به

استمرار این گونه تلاشها و کارهای خیر خواهانه همچنان احساس می شود.

۳- کتابخانه

در مورد کتابخانه نیز استقصا و استقرای کامل مجال بسیار گسترده ای را می طلبد و مجلدها کتاب را به خود اختصاص خواهد داد. کتابهایی هم در این زمینه نوشته شده است. در این جا تنها به تاریخ تأسیس کتابخانه و تأثیر وقف در آن اشارات مختصری خواهد شد.

بدون تردید کتاب و کتابخانه از عوامل اصلی نهضت فرهنگی و گسترش تعالیم و معارف اسلامی بوده و هست و غالباً کتابخانه هایی که تأسیس می شده از راه وقف بوده است و از این جا تأثیر وقف بر کتاب و کتابخانه نیز روش می شود.

یحیی محمود ساعاتی از عبدالله جبوری نقل کرده است که علاقه علمای اسلام به فراگیری علم، موجب شد تا آن دسته از فقها که وقف اشیای منقول را جایز نمی دانستند، نیز وقف کتاب را از این اصل کلی استثنا کنند. (۲)

اولین کتابخانه

جرجی زیدان بعد از بیان این مطلب که عربها در اواخر قرن دوم فقط علوم اسلامی را مدون کردند (۳)، می نویسد: نخستین فرمانروایانی که به تأسیس کتابخانه های عمومی

ص: ۴۲۷

۱- تاریخ اجتماعی ایران: ۴/۷۵۷.

۲- وقف و ساختار کتابخانه های اسلامی: ۳۳.

۳- البته این بیان جرجی زیدان در مورد تاریخ تدوین علوم اسلامی مربوط به تدوین کتب توسط اهل سنت است که در آن مورد نیز اتفاق نظر وجود ندارد و گر نه علمای امامیه تاریخ تدوین فقه، حدیث، و ... را همان آغاز و توسط علی ع و ... می دانند رک: معالم المدرستین: نوشته علامه مرتضی عسکری؛ تأسیس معالم الشیعه: نوشته سید حسن صدر، مقدمه مرآه العقول، نوشته علامه عسکری ج ۲/۶۸ به بعد.

دست زدند خلفای عباسی بودند، گرچه در زمان بنی امیه نیز کتابخانه هایی وجود داشت که بیشتر آنها توسط پزشکان و فیلسوفانی که در خدمت دولت بودند، تأسیس می شد و خود و فرزندانشان استفاده می کردند.

نخستین کتابخانه عمومی را در بغداد دایر کردند و آن را «بیت الحکمه» نامیدند؛ محتمل است که هارون مؤسس آن باشد. در این کتابخانه ها به ترجمه و استنساخ نیز مشغول می شدند... مأمون عباسی از نظر تأسیس کتابخانه عمومی و نهضت علمی برای سایر فرمانروایان اسلامی سرمشق شد.^(۱)

امّیا یحیی محمود ساعاتی (البته نه به طور خیلی مطمئن) نقل کرده است که: نخستین کتب وقفی را می توان در کتابخانه عبدالحکم جحمی که وی آن را در قرن اول هجری در مکه مکرمه تأسیس نموده، جست و جو کرد.^(۲)

بعد از خلفای عباسی، بویژه خلفای آندلس در این کارها به مأمون تأسیی کردند و بیش از همه آنان حکم بن ناصر (که در سال ۳۵۱ هجری خلیفه شد) در این مورد به مأمون شبیه بود به طوری که ابن خلدون و مقریزی شماره کتابهای کتابخانه کاخ سلطنتی آندلس را چهارصد هزار جلد دانسته اند ... و بعدها تنها در غرناطه هفتاد کتابخانه عمومی وجود داشت.

جرجی زیدان درباره کتابخانه العزیز بالله، دومین خلیفه فاطمی مصر (که در سال ۳۶۵ هجری خلیفه شد) می نویسد: «وی با تشویق وزیر دانش پرور و کتاب دوستش، یعقوب بن کلس، کتابخانه ای تأسیس کرد که نام آن «خزانه الکتب» بود و دارای یک میلیون و ششصد هزار جلد کتاب بوده است.^(۳) وی درباره کتابخانه بزرگ شام که توسط خلفای فاطمی تأسیس شد و فرنگیان در سال ۵۰۲ هجری پس از فتح طرابلس آن را غارت کردند از گیون، مؤلف تاریخ امپراتوری روم، نقل کرده است که «سه میلیون کتاب آن کتابخانه را

ص: ۴۲۸

۱- تاریخ تمدن اسلام: ۶۳۱.

۲- وقف و ساختار کتابخانه های اسلامی: ۳۳.

۳- تاریخ تمدن اسلام: ۶۳۲-۶۳۴.

ساعاتی می نویسد: از قرن چهارم هجری به بعد کتابخانه های وقفی در سراسر جهان اسلام، رواج یافت به درجه ای که کمتر شهری یافت می شد که خالی از کتابخانه وقفی باشد... تعداد این کتابخانه ها در آندلس به حدی رسیده بود که ابوحنیان نحوی به خریدار

کتاب، عیب می گرفت و می گفت: «خدا به تو عقل معاش دهد» (چرا کتاب می خری؟) من هر کتابی بخواهم از کتابخانه های وقفی امانت می گیرم. (۲) ساعاتی درباره کتابخانه فیروز آباد فارس اظهار داشته است: این کتابخانه را وزیر قوام الدوله عمادالدین ابومنصور فرزند مافنه (متوفای ۴۳۳ ه) تأسیس کرد که دارای نوزده هزار جلد کتاب بود و آن را بر طالبان علم وقف کرده بود. (۳)

در حال حاضر نیز در سر تا سر کشورهای اسلامی کتابخانه های غنی و مجهز وجود دارند که تشنگان معارف و دانش را سیراب می کنند. در کشور ما نیز کتابخانه های بسیار

ارزشمندی مشغول ارائه خدمت هستند که گنجینه های عظیمی از میراث ارزشمند و گرانبهای اسلامی را در خود جای داده اند. کتابخانه هایی که تنها فهرست کتب خطی بعضی از آنها به دهها مجلد می رسد.

از این میان به کتابخانه (بلکه کتابخانه های) آستان قدس رضوی (۴)، کتابخانه ملیتهران، کتابخانه آیه الله العظمی نجفی (در قم) و ... می توان اشاره کرد. همان طور که در پایان بحث مدارس اشاره شد در این جا نیز یادآور می شویم که امروز هیچ محقق و دانشمند و کاوشگر، چه در علوم انسانی و چه در علوم تجربی و ... نمی تواند ادعا کند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم مدیون همین کتابها و کتابخانه های وقفی نمی باشد. در بحث مربوط به کتابخانه نیز به همین مقدار بسنده می شود. غرض اشاره ای مختصر بود به تاریخچه کتابخانه های وقفی. (۵)

ص: ۴۲۹

۱- تاریخ تمدن اسلام: ۶۳۶.

۲- وقف و ساختار کتابخانه های اسلامی: ۳۵-۳۶.

۳- وقف و ساختار کتابخانه های اسلامی: ۳۶.

۴- اداره کل کتابخانه مرکزی دارای سیزده کتابخانه وابسته در خراسان و سایر استانهاست.

۵- برای اطلاع بیشتر از آمار کتابخانه های مهم ایران، رک: فهرست کتابخانه های ایران، تألیف عبدالعزیز جواهر کلام.

از موارد دیگری که واقفان به آن توجه داشته و دارند بیمارستان و مراکز درمانی است. در تاریخ بیمارستانهای وقفی، بیمارستانی که بیش از همه مورد توجه قرار گرفته است و معمولاً به آن پرداخته اند، بیمارستان عضدی است که بنای آن در سال ۳۶۸ ه به دست عضدالدوله دیلمی (از سلاطین آل بویه) در بغداد آغاز شد و در سال ۳۷۱ ه به پایان رسید.

عضدالدوله چندین رقبه املاک را نیز که دارای عواید فراوانی بودند بر بیمارستان وقف کرده بود. این مرکز، بیمارستانی بود بسیار مجهز و دارای بخشهای گوناگون: شکسته بندی، چشم پزشکی، بیماران روانی و ...

در این بیمارستان (و دیگر بیمارستانها) علاوه بر درمان بیماران: پزشکان، جراحان و داروسازان به تدریس نیز می پرداختند.

عضدالدوله مشهورترین و حاذقترین طبیبان و جراحان را به آن جا فرا خوانده بود، پزشکانی چون ابوالحسن، علی بن ابراهیم بن بکس (مدرس و طبیب) جبرائیل بن عبیدالله بن بختیشوع (پزشک خاص دربار) و ...

این بیمارستان متجاوز از دو قرن دارالشفای بغداد بود و پس از حمله مغول آسیبهای فراوان دید و امروزه (جز در یادها و متون تاریخی) هیچ گونه اثری از آن یافت نمی شود. (۱)

در وقف نامه ها نیز مکرر به مواردی بر می خوریم که واقفان، اموالی را برای درمان و تهیه دارو برای مستمندان در نظر می گرفته اند. بدون شک یکی از بهترین جهات و موارد

مصرف وقف، همین بیمارستانها و مراکز درمانی و بهداشتی است.

متولیان اموال موقوفه و دست اندر کاران اوقاف کشور می توانند از درآمد اوقافی که دارای موارد مصرف عام نظیر «فی سبیل الله» و مانند آن هستند به مصارف این چنینی اختصاص دهند. و برای انسانهای پاکدل و خیر و نیک اندیشی که دوست دارند صدقه جاریه ای از خود بر جای گذارند تا بدین وسیله حیات و زندگی خود را جاودانه کنند و به

ص: ۴۳۰

مقام والای «بِر» نایل آیند، چه کاری بالاتر و ارزشمندتر از این که بخشی از ثروت فناپذیر

خویش را به احداث مراکز درمانی یا تهیه وسایل مورد نیاز آن مراکز، بویژه در مناطق محروم کشور، اختصاص دهند و از این راه بالاترین خدمت را به عده ای از بندگان خدا ارائه دهند تا مقداری از دین خود را به آنان ادا کرده باشند و خود نیز از بندگان خوب

خداوند به شمار آیند.

۵- دیگر موارد

(۱)

در این جا تنهابه ذکر نام برخی از موارد مصرف اوقاف با توضیح مختصری بسنده می شود.

اطعام مستمندان، نوان خانه ها، یادگانهای نظامی، تهیه سلاح و ادوات جنگی برای مجاهدان، قنوت، تعمیر پلها و معابر عمومی، قبرستانها، ایام، کودکان بی سرپرست، معلولان و زمین گیران، در راه ماندگان، زایران بیت الله الحرام، زوار عتبات و مشاهد

امامان و امامزادگان و ...، زندانیان، کمک و وام به تجار، تهیه بذرهای زراعی، ادوات

کشاورزی و چارپایان برای کشاورزان، غرس اشجار و درختان میوه برای زیبایی شهر و استفاده عابران، تعلیم و قرائت قرآن کریم، مخارج علما و دانشمندان، اطعام در ماه مبارک رمضان، اطعام در ایام محرم و صفر و ...، اطعام در اعیاد مذهبی، درمان بیماران روانی؛

در لبنان موقوفه ای است که از عواید آن باید دو نفر هر روزه در بیمارستان بر سر بالین بیماران حاضر شوند و در حالی که با هم نجوا می کنند، به طوری که بیمار صدای آنها را

بشنود (اما تصوّر کند آنها به او توجه ندارند)، جملاتی را در مورد بهبودی او رد و بدل می کنند و بدین وسیله او را روان درمانی نمایند.

ابن بطوطه در مورد موقوفات دمشق می نویسد: یک دسته از این موقوفه ها مخصوص

ص: ۴۳۱

۱- در این قسمت، از کتابهای: مقدمه ای بر فرهنگ وقف: تاریخچه وقف در اسلام؛ سفرنامه ابن بطوطه، وقف نامه های بازنویسی شده آستان قدس رضوی؛ آمار و موارد ارائه شده توسط اداره کل اوقاف خراسان؛ تاریخچه اوقاف اصفهان:

یادگارهای یزد: و ... استفاده شده است.

کسانی است که استطاعت مالی برای رفتن به حج ندارند و مخارج مسافرت آنان از محل این گونه موقوفات پرداخت می شود. (۱)

(ادامه ذکر مصارف:): حایم، تهیه آب آشامیدنی، افطاری روزه داران، روزه خوانی و تعزیه در ایام گوناگون سال، تهیه شیرینی، حلوا و خرما برای اعیاد گوناگون، برای قرض

دادن بدون بهره (۲)، پوشاک برای زوار حرم امامان معصوم علیهم السلام، عیدی سالانه به طلاب

ساکن مدرسه، تهیه پوشاک و غذا برای سادات، برای ظرفهایی که توسط غلامان و کنیزکان شکسته می شدند و امداد به زنانی که بچه شیر می دادند و موارد بی شمار دیگر...

به طور کلی آنچه مورد نظر آنها بوده است و قصد داشتند که در تحقق آن سهم باشند همین آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۳) بوده است که مقصود، زدودن و ریشه کن ساختن فقر در مرحله اول و ایجاد رفاه نسبی عمومی در مرحله بعدی است.

این فصل را با حکایتی زیبا از خاطرات ابن بطوطه و شمار رقبات موقوفه فعلی کل ایران به پایان می بریم:

روزی در یکی از کوچه های دمشق می گذشتم، غلام بچه ای را دیدم که از دستش کاسه چینی که در دمشق «صحن» نامیده می شود، افتاد و شکست. مردم گرد او جمع شدند، یکی از آن میان گفت: غم مخور! شکسته های کاسه را جمع کن ببریم پیش رئیس اوقاف ظروف! غلام، خرده ها را جمع کرد و آن مرد همراه او پیش رئیس اوقاف مزبور رفت و پول ظرف را گرفت و به او داد.

این یکی از کارهای خوب است که اگر چنین وقفی نبود طفل در معرض ضرب و شتم ارباب خود قرار می گرفت و خاطرش رنجور می گشت. خداوند بانیان بلند همت این گونه خیرات راجزای خیر کرامت فرماید (۴) (آمین).

آمار ارائه شده موقوفات متصرفی و غیر متصرفی (۵) از سوی سازمان اوقاف و امور

ص: ۴۳۲

۱- سفرنامه ابن بطوطه: ۱/۱۴۱.

۲- تاریخچه اوقاف اصفهان: ۳۷۴.

۳- آل عمران: ۹۲.

۴- سفرنامه ابن بطوطه: ۱/۱۴۲.

۵- منظور از متصرفی، اوقاف بدون متولی هستند که اداره آنها با اداره اوقاف محل است و غیر متصرفی اوقافی هستند که متولی دارند.

خیریّه به تفکیک اداره های کلّ اوقاف استانهای کشور(۱):

متصرفی

غیرمتصرفی

موقوفه رقبه موقوفه رقبه

۱- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان تهران ۳۲۳۳۱۶۴۱۴۸۶۴۱۲۵۱۶

۲- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان خراسان ۱۴۹۶۹۰۱۴۹۶۹۰۱۴۹۶۹۰۱۴۹۶۹۰۱۴۹۶۹۰

۳- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان اراک ۱۳۹۴۳۸۳۵۵۱۳۳۱۶۱

۴- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان اصفهان ۲۳۸۲۸۳۱۰۸۴۱۳۴۶۶

۵- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان آذربایجان شرقی ۱۳۸۴۵۵۱۱۲۲۷۱۳۴۴

۶- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان خوزستان ۹۴۴۲۸۲۷۱۵۴

۷- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان مازندران ۵۹۱۳۲۴۹۹۱۱۰۱۲۷۳۰۷

۸- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان فارس ۱۳۹۴۳۸۳۵۵۱۳۳۱۶۱

۹- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان گیلان ۵۷۶۳۶۳۲۲۳۳۱۱۸۳

۱۰- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان

آذربایجان غربی ۲۸۹۶۰۸۶۹۳۴۱۵

۱۱- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان کرمان ۹۹۸۳۴۱۳۵۹۱۲۷۲۸

۱۲- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان کرمانشاه ۱۴۰۵۶۲۱۱۰۶۶۰۹

۱۳- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان همدان ۲۹۵۷۰۷۰۶۵۷۹۴

۱۴- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان سمنان ۲۳۶۳۴۱۹۶۶۱۴۱۹۰۵

۱۵- اداره کلّ اوقاف و امور خیریّه استان یزد ۴۲۰۴۱۱۴۷۶۱۰۸۲۵۵۰۷

۱۶- اداره کل اوقاف و امور خیریه استان زنجان ۶۵۷۲۲۱۷۳۶۶۲۸۴۰

۱۷- اداره کل اوقاف و امور خیریه استان هرمزگان ۴۳۲۲۶۳۳۳۷۲۲۳

۱۸- اداره کل اوقاف و امور خیریه استان کردستان ۲۵۷۲۳۵۱۱۷۲۰۵

۱۹- اداره کل اوقاف و امور خیریه استان سیستان

وبلوچستان ۳۳۲۲۱۷

ص: ۴۳۳

۱- از کتاب: نگاهی به وقف و آثار اقتصادی - اجتماعی آن: ۹۷-۹۸.

متصرفی

غیرمتصرفی

۲۰- اداره کل اوقاف و امور خیریه استان لرستان ۸۰۴۹۲۴۸۲۰۶

۲۱- اداره کل اوقاف و امور خیریه استان چهارمحال

وبختیاری ۶۷۱۳۱۱۴

۲۲- اداره کل اوقاف و امور خیریه استان بوشهر ۳۷۶۹۵۲۱۲۰۶

۲۳- اداره کل اوقاف و امور خیریه استان کهگیلویه

و بویراحمد ۵۱۲۲۲

شایان ذکر است که این آمار مربوط به قبل از تفکیک استانهای اردبیل، قم، قزوین و گلستان می باشد.

ص: ۴۳۴

چنان که بارها اشاره شد در نظام اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اسلام، وقف از جایگاه و مرتبه بسیار والایی برخوردار است و از اموری است که در متن جای دارد و از مسائل جنبی و حاشیه ای اسلام نیست. در مبحث جایگاه وقف (در آغاز کتاب) گذشت که (به نقل جابر) تمامی اصحاب رسول خدا (ص) که توانایی داشتند، اموالی را در راه خدا وقف کردند.

شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت زهرا علیهاالسلام و امامان معصوم علیهم السلام نیز به تناسب شرایط و موقعیتهایی که داشتند، دارای صدقات و اوقاف بودند.

وقف، از جمله صدقات و انفاقاتی است که هرچند با صراحت در قرآن کریم از آن یاد نشده است، اما واقعیت و محتوای آن، سخت مورد تأکید و سفارش قرآن کریم است. (۱)

وقف، این سنت حسنه دیرینه بعد از زمان صحابه و تابعین نیز در سراسر کشورهای اسلامی موقعیت خود را حفظ کرد و به صورت یک فرهنگ در آمد، به طوری که رقبه های وقفی، همه شهرها، قصبات، روستاها و ... را پر کردند. هر جهانگرد، تاریخ نگار

ص: ۴۳۵

و ... که درباره تاریخ و تمدن و فرهنگ کشورهای اسلامی دست به قلم برده است از اقلام بسیار مهمی که نتوانسته از آن بگذرد، اوقاف و رقبه های وقفی است.

پرداختن به مسأله «گسترده گی اوقاف» در تاریخ گذشته کشورهای اسلامی، حتی به طور مختصر و اشاره وار نیز، از مجال و حوصله این کتاب بیرون است. اما در عین حال

برای نشان دادن اهمیت موضوع به چند مورد اشاره می کنیم:

۱- ابن بطوطه جهانگرد معروف مسلمان که به همه بلاد اسلامی مسافرت کرده و با دقت، بسیاری از مسائل را مد نظر داشته، آنچه توجه وی را به خود جلب کرده است، اوقاف و صدقات کشورهای اسلامی بوده است. در خاطرات ارزنده او، بخش عمده ای از بیاناتش درباره اوقاف و صدقات مکانهای مختلف است. وی درباره موقوفات دمشق می نویسد: این موقوفات از حیث تنوع موارد مصرف از حد شمار خارج است... اهل دمشق در ساختن مساجد، زوایا، مدارس و مشاهد هم پیش دستی می نمایند... هر کس را شوق علم و دانش یا شور زهد و طاعت در سر باشد در این شهر از هر گونه مساعدت بهره مند خواهد بود. (۱)

۲- موقوفات رشیدالدین فضل الله: وی بجز مؤسسه و شهر عظیم فرهنگی ربع رشیدی که در بحث مربوط به مدارس به آن اشاره شد، موقوفات دیگری را در سراسر کشور ایران و ... بر جای گذاشت که نام و حدود آنها در وقف نامه ربع رشیدی آمده است

و در این جا به چند مورد، اشاره می شود:

الف - در یزد و توابع: ۵۶۴ موقوفه (۲)

ب - در تبریز و نواحی آن: ۳۲۹ موقوفه (۳)

وی در فارس، اصفهان، همدان، موصل و ... نیز دارای موقوفات فراوانی بوده است که امروز اثری از آنها باقی نمانده است. (۴)

۳- درباره اوقاف اصفهان می خوانیم که در اواخر صفویّه به حدی باغها و املاک و اراضی در اصفهان وقف شده بود که برای موقوفات تازه، زمین بایر قابل خرید وجود

ص: ۴۳۶

۱- سفرنامه ابن بطوطه: ۱/۱۴۳.

۲- وقف نامه ربع رشیدی: ۴۵-۱۰۳.

۳- وقف نامه ربع رشیدی: ۱۰-۱۱۲ و ۲۵۴-۲۸۲.

۴- وقف نامه ربع رشیدی: ۱۰۴-۱۴۸.

نداشت و ناچار شدند در کاشان و سایر ولایات دور به جست و جوی زمینهایی برای وقف مساجد و مدارس اصفهان بروند و هنوز نیز بعضی از املاک مهم اطراف کاشان وقف مدرسه سلطانی اصفهان می باشد... (۱)

لمتون، استاد دانشگاه لندن، در کتاب خود می نویسد:

صفویّه بسیاری از املاک را وقف مقاصد خیریه کردند. شاه عباس اول در سال ۱۰۱۵ (یا ۱۰۱۶ه) همه املاک و رقبات مکتسبه خود را که قیمت عادلّه آنها زیاده از یکصد هزار تومان شاهی عراق و حاصل آنها بعد از کسر مؤونات زراعت، به نرخ متوسط، قریب به هفت هزار تومان می شد و ابنیه گوناگونی که در اصفهان و حوالی آن داشت وقف چهارده معصوم علیهم السلام کرد و تولیت آنها را به خود و پس از خود به سلطان زمان اختصاص داد. متن این وقف نامه را شیخ بهاء الدین (عاملی) تنظیم کرد... (۲)

۴- مرتضی راوندی (۳) می نویسد: زمانی در سیرجان یکی از روحانیون، هر وقتقباله ای برای امضا نزد او می بردند، می گفت: پنج دانگ و نیم ملک سیرجان وقف است و در نیم دانگ آن هم شک دارم، و از امضای قباله خودداری می کرد...

اشاره ای بود بسیار کوتاه و قطره ای از اقیانوس عظیم اوقاف و صدقات در کشورهای اسلامی (۴) تا این حقیقت روشن شود که روزگاری فرهنگ وقف همه زوایای زندگیمسلمانان را پر کرده بود. البته مدعی نیستیم که همه واقفان دارای انگیزه های صددرصد خالص و معنوی بوده اند. هرگز! حتی ممکن است از شواهدی به دست آید که مخصوصاً تعدادی از حکام و سلاطین و ... به دلایل و انگیزه های دیگر دست به ایجاد صدقات زده اند، امّا این امر از اهمّیت و موقعیت این بُعد عظیم اقتصادی اسلام نمی کاهد.

این فرهنگ عظیم و ارزشمند در طول زمان به دلایل و عوامل گوناگون ضعیف شد، همه این رونقها به رکود و کم فروغی گرایید و آن همه شور و اشتیاق به بی توجهی یا کم

توجهی مبدل و در نتیجه فرهنگ ارزشمند و متعالی وقف در جامعه اسلام تا حدود

ص: ۴۳۷

۱- تاریخچه اوقاف اصفهان: ۳۷.

۲- مالک و زارع در ایران: ۲۲۳.

۳- تاریخ اجتماعی ایران: ۴/۷۵۵.

۴- وگرنه اگر کسی بخواهد در این مقوله وارد شود قطعاً با تدوین دهها مجلد کتاب نیز نمی تواند بخوبی از عهده بر آید.

بسیار زیادی کمرنگ شد.

اکنون براستی برای احیای مجدد این فرهنگ چه باید کرد و برای ایجاد شور و شوقی دوباره و معطوف ساختن توجه امت اسلامی به این سنت دیرپای نبوی (ص) چه چاره ای باید اندیشید؟

البته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برای تحقق این هدف والا- و ارزشمند از سوی نهادهای ذریبط گامهای بلند و مؤثری برداشته شده که قابل تقدیر است؛ اما هنوز آغاز

راه است و حتی تا رسیدن به آنچه در گذشته بوده، راهی بس طولانی در پیش است.

در این جا برخی از راههایی که به نظر می رسد می توانند برای رونق بخشیدن دوباره به اوقاف و صدقات مؤثر باشند و به احیای این صدقه جاریه، کمک کنند، بررسی می شود:

۱- مبارزه با عوامل رکود

عواملی که در طول تاریخ موجب رکود و از رونق افتادن اوقاف شده اند، متعدد و متنوع اند که دسته ای از آنها شاید قابل پیش گیری و پیش بینی نباشند. عواملی چون زلزله،

سیل، جنگ، و ... که خرابی اوقاف و از بین رفتن اسناد و مدارک اموال موقوفه را به دنبال

داشته اند، می توان از این دسته به شمار آورد.

اما عامل عمده دیگری وجود داشته که در این راستا سهم بسیار بزرگی را به خود اختصاص داده و آن عبارت است از موقوفه خواری. در گذشته دو گونه موقوفه خواری وجود داشته که هر یک به نوعی موجب رکود و سقوط اوقاف از آن منزلت و رونق بالای خود شده است:

۱- غصب و تصرف و تملک نابجا و غیرمشروع در آمد اوقاف و مصرف آن در جهات و مواردی که با جهات و موارد مصرف مورد نظر و توجه واقفان به هیچ وجه تلائم و سازگاری نداشته است.

بدون شک تصرفاتی این چنین و حیف و میلهای خودسرانه و خودخواهانه ای که درمورد اوقاف انجام شده، مایه دلسردی و فرار انسانهای نیک سیرت و خیراندیش از

دست زدن به وقف اموال خود شده و می شود.

انسانهای خیری که مال خود را به عنوان صدقه جاریه حبس می کنند، طبیعی است که انتظار دارند درآمد این اموال در جهات و مواردی که خودشان با توجه به ضوابط و موازین شرعی در نظر گرفته اند، مصرف شود و اگر احساس کنند که درآمد اوقاف، حیف و میل می شود و به جیب کسانی سرازیر می شود که به هیچ وجه شایستگی آن را ندارند، قطعاً انگیزه ای برای وقف و تصدق در آنها به وجود نخواهد آمد.

از این رو دقت، وسواس و سختگیری متولیان وقف و دست اندر کاران امور اوقاف بلاد اسلامی در تحقق اغراض و انظار واقفان، می تواند به ایجاد انگیزه در انسانهای نیکوکار، برای وقف بخشی از اموال خود، کمک شایان توجهی بنماید.

۲- دومین و مهمترین گونه موقوفه خواری، غصب و تملک اصل و رقبه اوقاف است که در طول تاریخ وقف الی ماشاءالله و بوفور انجام می شده است.

از پادشاهان و حکام گرفته تا انسانهای ذی نفوذ و طبقات گوناگون جامعه در فرصتهای مختلف همچون گرگهای گرسنه به جان اوقاف افتادند، خوردند و خوراندند و آثار بسیاری از املاک و رقبات وقفی را از روی زمین محو کردند. به چند نمونه توجه فرمایید:

الف - قوام الدین ابوبکر ملک زوزن که در حدود سال ۶۰۹ هـ به کرمان آمده، بعد از همه خودکامیها، یک روز دستور داد همه وقف نامه ها را پیش او بردند، سپس گفت: به تحقیق معلوم شد که از دعای روحانیان و موقوفه خواران کاری پیش نمی رود و فرمان داد که مجموع وقف نامه ها را در آب شستند و آن گاه تمام رقبات آن موقوفات را در حوزه دیوان گرفت و جزء املاک خالصه کرد.^(۱)

ب - نادرشاه افشار نیز برای تضعیف روحانیان شیعه، به بهانه این که موقوفه داران قدم مثبتی بر نمی دارند، قسمت اعظم زمینهای موقوفه را به ارزش یک میلیون تومان ضبط کرد و آنها را جزء خالصه در آورد... لذا از دوره نادرشاه به بعد بر اثر بی ثباتی

اوضاع و بی توجهی زمامداران به امور شرعی، عرفی و اخلاقی کمتر کسی در مقام وقف

ص: ۴۳۹

۱- تاریخ اجتماعی ایران: ۴/۷۵۶.

ج - لمتون درباره اوقاف اصفهان می نویسد: ... اصفهان در سابق خاصه در دوره صفویه یکی از مراکز مهم موقوفه بوده است. گرچه غالب آنها از بین رفته یا غصب شده است. (۲)

همچنین بستانی در دائره المعارف درباره قحطی که در اصفهان رخ داده از نویسنده ای خارجی نقل کرده است: ... بسیاری از موقوفات اصفهان معدوم و نامعلوم شد و متولیان مانند هزاران نفر اهل اصفهان جان دادند و اثر آن موقوفات ناپدید شد و بعدها به دست مالکین افتاد که به نام خود برای آن سند مالکیت صادر کردند و حتی در بعضی موارد با

علم به وقفیت، آن را نادیده گرفتند. (۳)

د - در زمان رضاشاه به دلیل ممنوع شدن روضه خوانی، بسیاری از اوقاف عامه، متعذراً مصرف گشت و نتوانستند آنها را به مصارف خاصی که مراد واقفان بود، برسانند.

اداره بعضی از این اوقاف را وزارت فرهنگ به دست گرفت و بقیه را این و آن غصب کردند...

در موارد متعدّد دیگری نیز املاک موقوفه غصب شده است، مثلاً بسیاری از این گونه املاک را کسانی (به بهانه های گوناگون) به نام خود ثبت کردند. می گویند مواردی از این قبیل در آذربایجان و سایر نقاط اتفاق افتاده است. (۴)

ه - درباره اوقاف سیرجان و یزد نیز گذشت که به ادعای بعضی از علما اکثریت قریب به اتفاق املاک سیرجان وقف بوده و در یزد از چهارصد مدرسه و بقعه شریفه تنها یک مدرسه باقی مانده است (بجز مدارس جدیدی که بعدها تأسیس کرده اند).

در کارنامه منظوم اوقاف، اثر تاج الدین نسائی (مربوط به نیمه دوم قرن هفتم هجری) به جنبه های منفی و کارهای ناروای متولیان و مسؤولان امور اوقاف و دیوانیان خراسان

اشاره شده است. وی درباره تغییر مدرسه به کاروانسرا و ... می گوید:

کار اوقاف بس پریشان شد

خواجه از مدرسه پشیمان شد

ص: ۴۴۰

۱- تاریخ اجتماعی ایران: ۴/۷۵۹؛ تاریخچه اوقاف اصفهان: ۳۴۲-۳۴۳.

۲- مالک و زارع در ایران: ۴۲۱.

۳- تاریخچه اوقاف اصفهان: ۳۴۴.

طلب علم را رها کردند. (۱)

در کتاب اندیشه ترقی آمده است: آنچه به تحقیق پیوسته، املاک موقوفه اغلب جزو املاک مردم شده و در آن، بیع و شراء می شود، بلکه صدق زوجات می نمایند و... (۲)

خود ما نیز در حکومت پهلوی شاهد بودیم و می دیدیم و بسیار می شنیدیم که کسانی به بهانه های گوناگون و از راههای مختلف، املاک موقوفه را متصرف و متملك می شدند و برای آنها به نام خود سندهای ثبتی صادر می کردند. و... تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

اینها گوشه هایی بودند و خرده هایی از خروار خروار بلا و مصیبتی که بر اوقاف رفته است و این چنین اموال و املاک موقوفه را در زمانهای گوناگون به نابودی و اضمحلال کشانده است.

آیا این همه، برای دلسرد کردن و بی رغبت نمودن انسانهای خیرخواه و مال اندیش نسبت به مسأله و مقوله وقف کافی نیست؟ و آیا از این همه تعدی و تجاوز و غارت و یغما نسبت به املاک وقفی می توان جز رکود و بی رونقی و بی رغبتی افراد به وقف و تصدق، انتظار دیگری داشت؟

برای از بین بردن و خنثی کردن آثار شوم این همه ظلم و تجاوزگری و ایجاد رغبت و شوق مجدد در انسانهای نیکوکار، یکی از راهها ایجاد این اطمینان است که؛ دیگر چنین نخواهد شد و نهایت دقت و وسواس در نگهداری و صیانت املاک موقوفه به کار خواهد رفت.

لازم است دست اندر کاران و متولیان امور اوقاف، ضمن نظارت و دقت کامل برای نگهداری از رقبات موجود اوقاف، در جهت بازگرداندن املاک به یغما رفته و به تملك درآمده، تا آن جا که امکان دارد، از هیچ تلاشی دریغ نورزند، کاری که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شروع شد، و در مواردی شاهد بوده ایم که کسانی در این مسیر تلاش خود را به حدّ جهاد رسانیده اند و آثار و برکات آن نیز روز به روز آشکارتر می شود. البته

زدودن آن همه خاطرات تلخ و وحشتناک از اذهان و خاطره ها، تلاش پی گیر و فعالیت

ص: ۴۴۱

۱- تاریخ اجتماعی ایران: ۴/۷۵۵-۷۵۹.

۲- تاریخ اجتماعی ایران: ۷۶۳.

مستمّر و دراز مدّت را می طلبد.

تردیدی نیست که وقتی مردم دوباره ببینند اوقاف، مسیر صحیح خود را می پیماید، به اغراض و دیدگاههای واقفان جدّا توجه می شود و از اصل و رقبه موقوفات نیز به طور کامل و جدّی محافظت می شود، به این سمت و سو گرایش پیدا خواهند کرد و به خواست خداوند در آینده ای نه چندان دور دوباره شاهد رونق و شادابی چهره این سنّت دیرپای نبوی (ص) و این سرمایه عظیم و جاوید خواهیم بود.

۲- تبلیغات صحیح و مستمّر در سطوح گوناگون

یکی دیگر از عوامل گسترش و احیای فرهنگ وقف در جامعه، آشنا کردن مردم به اهمّیت این مسأله از نظر شرع و دین، اجر و پاداش معنوی آن و آثار و برکات معنوی، اقتصادی و اجتماعی آن است.

یک روز مردم عرب مسلمان که زبان رایجشان، عربی بود به مجرّدی که کریمه ای چون: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^(۱) نازل می شد، تکان می خوردند و به دنبالان برای انفاق و تصدّق و وقف احوال خویش بر یکدیگر پیشی می گرفتند، اما امروز در بسیاری از کشورهای اسلامی ممکن است بارها همین آیه را تلاوت کنند و چیزی از آن ادراک نکنند. و این هرگز به این معنا نیست که مردم نسبت به انجام کار خیر حسّاسیتی

ندارند. چنین نیست.

باید از راههای گوناگون (همانند گذشته) مردم را به فرهنگ وقف آشنا کرد. باید با نوشتن کتاب، تبلیغات متنوع تلویزیونی و رادیویی (در شکل نمایش فیلمهای ارزنده و گویا، نمایشها، سرودها و ...)، استفاده از روزنامه ها و مجلّات، درج مطالبی در این باره

(به شکل فتّی و کارشناسی شده) در کتب درسی مدارس و ... مردم را در متن اهمّیت انفاقهایی از این دست قرار داد.

مردم مسلمان، بویژه مسلمانان مهربان و بزرگوار و با صفای کشور ما ثابت کرده اند که

ص: ۴۴۲

در تحقیق بخشیدن به آیه کریمه: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^(۱) عقبترا از مسلمانان صدر اسلام نیز نیستند. مهم، جهت دادن و کشاندن آنها از راههای صحیح به این سمت و سوست.

نوشتن چند کتاب و یا مجله، بسیار ارزشمند و مؤثر است و نقش مهمی را داراست، اما باید دید چند درصد از مردم، مخاطب این بخش از ابزار تبلیغاتی هستند. بدون تردید

اکثر جامعه، مخاطب رادیو، تلویزیون، روزنامه ها، سخنرانی مذهبی (بویژه از سوی کسانی که در نزد مردم دارای اعتبار و وجاهت بیشتری هستند)، مجلات و ... می باشند.

مردم باید به اهمیت وقف از دیدگاه مکتب و شارع و اجر و پاداش معنوی آن پی ببرند. از سوی دیگر در جریان کارهای خیری که توسط انسانهای نیکوکار انجام می شود، قرار گیرند.

وقتی یک برنامه تلویزیونی چهره یک انسان نیکوکار مازندرانی را نشان می دهد که در حال بازدید و عیادت بیماران کلیوی است که در بخش دیالیزی که از سهم کارخانه اش ساخته و وقف شده است بستری هستند، و در همین باره با او مصاحبه ای انجام می شود و در کنار آن لبخند حاکی از رضایت و قدردانی بیماران به تصویر کشیده می شود، قلب بسیاری از آزاد مردان و آزاد زنان دلسوز و نیک سرشت به تپش می افتد و قطعاً برای انجام کارهای مشابه تحریک و تحریض می گردند.

از این رو تجلیل از واقفان و خیراندیشان گذشته و حال از راههای گوناگون و حتی با تشکیل و گردهمایی و... اگر عاملی مستقل برای احیای فرهنگ وقف در جامعه نباشد، یکی از بهترین مصادیق تبلیغات صحیح و مؤثر در این راستاست.

و این هرگز از مقوله تظاهر و خودنمایی نیست، چرا که انسانها فطرتاً دوست دارند خدمتگزار باشند و از این که ببینند کسانی از ثمره تلاش آنها بهره می برند و احساس امتیاز و آرامش می کنند، احساس لذت و خوشبختی می کنند.

هنر این است که بتوان از این همه کانون عاطفه و احساس توأم با اعتقاد و ایمان در جهت ایجاد روح تعاون و همکاری و ایثار و فداکاری بهره برد.

آماري که هر از چند گاه از سوی وزارت خانه ها و نهادهای گوناگون توسط رسانه های

ص: ۴۴۳

۱- «در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید» مائده: ۴۸.

جمع‌ای اعلام می‌شود، حاکی از این است که از بهمن ۵۷ تا کنون (بهمن ۷۷) هزاران مرکز آموزشی از قبیل مدرسه در سطوح مختلف، فضای آموزشی برای دانشگاه‌ها، خوابگاه دانشجویی، کتابخانه و مراکز درمانی و بهداشتی از قبیل بیمارستان، درمانگاه و نیز مؤسسات عام‌المنفعه دیگر، توسط افراد پاک‌طینت و نیکوکار در کشورمان احداث شده که به مراتب آمار این گونه مؤسسات در زمان پیروزی انقلاب اسلامی بیشتر شده است.

به این ترتیب با تلاش و پی‌گیری مستمر، از راه‌های گوناگون، از جمله تبلیغات صحیح و صادقانه می‌توان دوباره فرهنگ وقف را گسترش داد و خاطرات شیرین گذشته امثال «نظامیه»، «ربع رشیدی» و ... را بار دیگر به بهترین وجه در جوامع اسلامی تحقّق

بخشید.

۳- حمایت قانونی از اوقاف

در کشورهایی که حکومت اسلامی تأسیس شده است، نیز لازم است بر اساس ضوابط و موازین شرع برای اداره کشور، قوانین اساسی، مدنی، جزایی و ... وضع شود. از مواردی که اولیای وقف باید به آن توجه کافی داشته باشند، یکی همین است که مواظب باشند، هرچند به طور غیر عمدی، قانون و یا متمم و تبصره‌ای که هرچند در کوتاه‌مدت ممکن است اموال و املاک و رقبات وقفی را در معرض آسیب قرار دهد، به تصویب نرسد و اگر به تصویب رسیده است در آن تجدید نظر شود، زیرا ممکن است در همین مدت کوتاه، حوادث و جریاناتی رخ دهد که قابل جبران نباشد و املاکی از دست برود که بازگرداندن آنها یا ممکن نباشد و یا به آسانی میسر نباشد.

همچنان که یک‌مأمور بدون در دست داشتن حکم بازرسی، دستش برای تحقیقات لازم بسته است و به مجوز قانونی نیاز دارد، متصدیان و متولیان امور اوقاف نیز برای

پی‌گیری امور اوقاف و حفظ و نگهداری آنها و یا بازگرداندن املاک به یغما رفته، به قانون

صریح به عنوان پشتوانه‌ای مطمئن نیازمندند. آقای محمّد ثابّتی در مقاله‌ای در مجله «وقف میراث جاویدان» ضمن اشاره به کمک‌شایانی که از ناحیه قوانین مصوّب بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به وقف و احیای آن شده است از تبصره ماده ۱۱ قانون لغو

ص: ۴۴۴

مالکیت زمینهای موات شهری انتقاد کرده است.

متن تبصره این است: «موقوفات عام که اسناد مالکیت و وقف نامه های آنها حاکی از عمران و آبادی در آن باشد، احیا شده محسوب می گردد ولی در هر حال مشمول بند ۲-۵ این آیین نامه خواهد بود.»^(۱) و اگر ضروری باشد از این گونه اراضی استفاده ای غیر از آنچه در وقف نامه ذکر شده است، بشود، موافقت هیأت وزیران الزامی است».

به طور خلاصه از جمله انتقادات نویسنده بر این تبصره موارد زیر است:

الف - به موجب این تبصره تنها زمینهایی که دارای عمران و آبادی باشند و این مضمون در وقف نامه ها قید شده باشد، وقف شمرده شده است. در صورتی که در اسناد بسیاری از موقوفات ذکری از عمران و آبادی نشده اما از زمانهای قدیم دارای مستحذات و عمران و آبادی بوده و به مرور از آنها بهره برداری می شده است. از این رو

قید و شرط یاد شده موقوفات زیادی را از وقفیت خارج می کند.

ب - این تبصره ها عمران و احیای موجود در اسناد موقوفه را مشمول بند ۲-۵ ماده ۲ دانسته است و مفهوم آن این است که اگر عمران و احیای مطلق، مطابق تعریف ماده یاد شده، نباشد زمین وقفی موات تلقی می شود و از وقفیت خارج می گردد. این موضوع نیز بسیاری از موقوفاتی را که در گذشته عمران و احیا داشته و به دلیل معطل ماندن و عدم

بهره برداری در چندین سال متوالی بایر شده اند و نیز بسیاری از موقوفات آباد مزروعی

یا مُشَجَّر و ... را از وقفیت خارج می سازد.

البته ضابطه تعیین شده به دلیل غیر شرعی بودن، از سوی شورای نگهبان مردود اعلام شد و دیوان عدالت اداری نیز رأی بر ابطال آن داد ... اما در همین فاصله میان تصویب (۱۳۵۸) تا ابطال آن (۱۳۶۱) موقوفات زیادی در کشور، موات اعلام شد که سازمان اوقاف برای احیا و بازگرداندن آنها تلاشهایی کرده است.

ج - تبصره قید دارد: «... موافقت هیأت وزیران الزامی است» و این قید غیر شرعی است، زیرا بر اساس موازین شرعی باید نظر واقف رعایت شود. هیأت وزیران نمی تواند

ص: ۴۴۵

۱- بند ۲-۵ این ماده ضوابط نحوه عمران و احداث بنا و میزان عمران و احیا در زمینهای مزروعی و باغها را بیان می کند. رک: مجله وقف میراث جاویدان: ۳۱ پی نوشت.

بر خلاف نظر واقف تصمیم بگیرد. اگر گفته شود در حکومت اسلامی فقیه حاکم چنین اختیاراتی دارد... در پاسخ می‌گوییم: اول آن که باید خود فقیه حاکم دخالت داشته باشد و نظر هیأت وزیران (هرچند در دولت اسلامی) نمی‌تواند جایگزین نظر فقیه حاکم شود. و دوم آن که فقیه حاکم در صورتی دخالت می‌کند که جهت وقف، مشروعیت نداشته باشد یا اعمال نظر واقف ضرری (مثلاً برای حکومت یا...) به وجود آورد که در این صورت هم وقف تبدیل به احسن می‌شود و موقوفه هرگز از بین نمی‌رود.

خلاصه، اشکالات یاد شده در تبصره ماده ۱۱، گذشته از موات اعلام شدن بسیاری از زمینهای وقفی، مشکلات بسیاری را نیز به دنبال داشته که هنوز هم ادامه دارد. (۱)

بنابراین حتی کمترین کوتاهی و بی‌دقتی در این مورد می‌تواند هم برای اموال و املاک موقوفه، مشکلات و صدمات جدی را به دنبال داشته باشد و هم موجب مشکلات و درگیریهای فراوانی در این موارد شود.

اینها راههای اصولی و اساسی هستند که به نظر نگارنده می‌توانند در جهت گسترش مجدد فرهنگ وقف و حیات دوباره این میراث جاویدان، دارای نقشی اساسی و مؤثر باشند. راههای دیگری نیز ممکن است باشد که در همین جا نگارنده از عموم خوانندگان ارجمنند این اثر استدعا دارد از تذکرات و راهنماییهای خویش او را بی‌نصیب نگذارند و پیشاپیش خود را سپاسگزار و مرهون لطف و محبتشان می‌داند.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَ آخِرًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا مَوْلَانَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ.

ص: ۴۴۶

قرآن کریم .

نهج البلاغه .

اجودالتقریرات، سیدابوالقاسم خویی، کتابفروشی اسلامیّه، تهران .

الاحکام السلطانیّه، ابویعلی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم .

الاحکام السلطانیّه، ماوردی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم .

احکام الوقف، زهدی یکن، المکتبه العصریّه- بیروت.

احکام وقف در شریعت اسلام، کیسی، ترجمه احمد صادقی گلدر، اداره کل حجّ و اوقاف مازندران، ۱۳۶۴ ش. چاپ اول .

ادوار علم الفقه و اطواره، شیخ علی آل کاشف الغطاء، دارالزّهراء، بیروت، ۱۳۹۹ ه، چاپ

اول.

ارشادالآذهان، علامه حلّی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین، قم.

اسدالغابه فی معرفه الصّحابه، علی بن ابی الکریم (ابن اثیر) اسماعیلیان، تهران .

اسلام در مبارزه بنیادی با فقر .

اسهل المدارک (فقه مالکیه)، عیسی البابی و شرکاءه، چاپ دوم.

الأعلام، خیر الدین الزرکلی، چاپ سوم.

إعلام الموقّعين، محمّد بن ابی بکر (ابن قیّم جوزی)، دار الکتب العلمیّه، بیروت، ۱۴۱۱ه. چاپ اول.

أعیان الشّیعه، سید محسن امین، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت (۱۱جلدی).

اقتصاد ما، شهید سید محمّدباقر صدر، انتشارات اسلامی، تهران (ناصر خسرو)، ۱۳۵۷ ش.

چاپ دوم.

الامام زید، محمّد ابوزهره، المكتبه الاسلامیه، بیروت.

الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، دار الكتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۳ هـ، چاپ سوم.

الانتصار، سیّد مرتضی (الجوامع الفقہیہ) کتابخانہ آیہ... مرعشی، قم.

ایضاح الفوائد، محمّد بن الحسن بن یوسف (فخر المحقّقین) به دستور آیہ... سیّد محمود شاهرودی، ۱۳۸۸ هـ. ق. چاپ اول.

بحار الانوار، محمّد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.

البحر الزّخار (فقه زیدیه)، احمد بن یحیی بن المرتضی، مؤسسه الرّسالة - بیروت.

بدایه المجتهد، ابن رشد.

بدایه النّهایه، شیخ حرّ عاملی، مؤسسه آل البيت.

بررسی روش اداری و آموزشی ربع رشیدی، محمّد مهدی بروشکی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد مقدّس، ۱۳۶۵ ش.

التّاج الجامع للاصول، منصور علی ناصف، المكتبه الاسلامیه، مصر، ۱۳۸۱ هـ. چاپ سوم.

تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، مؤسسه الاعلمی، بیروت.

تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۹ ش، چاپ اول.

تاریخ تمدّن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، انتشارات امیرکبیر، تهران.

تاریخچه اوقاف اصفهان، عبدالحسین سپنتا، اداره کلّ اوقاف اصفهان، ۱۳۴۶ ش.

تاریخچه وقف در اسلام، علی اکبر شهابی، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۳ ش.

تاریخ الشیعه، محمّد حسین مظفر، مکتبه بصیرتی، قم.

تاریخ فقه و فقهاء، ابو القاسم گرجی، سازمان سمت، تهران، ۱۳۷۵ ش.

تاریخ کامل، ابن اثیر، ترجمه دکتر محمّد حسین روحانی، ۱۳۷۱ ش. چاپ اول.

التبيان في تفسير القرآن، محمد بن الحسن (شيخ طوسي)، دار احياء التراث العربي ، بيروت.

تحرير الاحكام، علامه

حلي، (چند مجلد رحلي)، مؤسسه آل البيت .

تحرير الوسيله، امام خميني، مؤسسه اسماعيليان ، قم.

ص: ٤٤٨

تذکره الفقهاء، حسن بن يوسف بن مطهر (علامه حلی)، المكتبة المرتضویّه، تهران.

التفسیر الکبیر، فخر رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.

التنقیح الرائع، فاضل مقداد سیوری، کتابخانه آیه... مرعشی، قم، ۱۴۰۴، چاپ اول.

تهذیب الاحکام، محمد بن الحسن (شیخ طوسی) دار الکتب الاسلامیّه، تهران، ۱۳۶۴ ش. چاپ سوم.

تهذیب التّهذیب، احمد بن علی (ابن حجر عسقلانی) دار الکتب الاسلامی، قاهره، ۱۴۱۴هـ. چاپ اول.

جامع عباسی، بهاء الدین عاملی (شیخ بهائی)، انتشارات فراهانی، تهران.

الجامع للشرايع، ابن سعید حلّی، مؤسسه سیّد الشهداء، قم، ۱۴۰۵هـ.

جامع المدارك، سیّد احمد خوانساری، اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ش. چاپ دوم.

الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی) محمد بن احمد الانصاری القرطبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵هـ.

جامع المقاصد، علی بن الحسین الکرکی (محقق ثانی) مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۰هـ. چاپ اول.

الجوامع الفقهيّه (مجموعه ای از چند کتاب فقهی)، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم،

۱۴۰۴هـ.

جواهر الاخبار، محمد بن یحیی الصعاری (زیدی)، مؤسسه الرساله، بیروت.

جواهر الکلام فی شرح شرايع الاسلام، محمد حسن النجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱م، چاپ هفتم.

الحدائق الناضرة، شیخ يوسف بحرانی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم.

حقوق مدنی، سیّد حسن امامی، کتابفروشی اسلامیّه، تهران، ۱۳۷۳ ش. چاپ چهاردهم.

حقوق مدنی (بخش عطایا) ناصر کاتوزیان، نشر یلدا، ۱۳۶۹ ش.

الخلاف، محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۱هـ.

درآمدی بر اقتصاد اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مؤسسه در راه حق، قم،

درسهایی از اقتصاد اسلامی، محمدعلی تسخیری، مرکز چاپ و انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ ش، چاپ اول .

الدّر المنثور، جلال الدّین سیوطی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ هـ. چاپ اول.

الدّروس الشّریعه، محمدبن مکی (شهید اول)، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد مقدّس، ۱۴۱۸ هـ .

دروس فی الاخلاق، آیه ... مشکینی، نشر «الهادی»، قم، ۱۳۷۴ ش، چاپ اول .

ذخیره المعاد، محمدباقر سبزواری، مؤسسه آل البيت، قم.

ذکر الشیعه، محمدبن مکی (شهید اول)، مکتبه بصیرتی، قم.

روضات الجنّات، میرزا محمدباقر خوانساری، اسماعیلیان، قم.

رَوْضُ الْجَنَانِ، (تفسیر ابوالفتوح) به کوشش دکتر یاحقی و دکتر ناصح، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد مقدّس.

الروضه البهیّه فی شرح اللمعه الدمشقیّه، زین الدّین (شهید ثانی) مجلد رحلی .

روضه المّتّقین، محمدتقی مجلسی، بنیاد فرهنگ اسلامی (المطبعه العلمیه)، قم، ۱۳۹۸ هـ.

ریاض المسائل، سیّد علی طباطبائی، مؤسسه آل البيت (مجلد رحلی) ۱۴۰۴ هـ .

ریحانه الادب، میرزا محمدعلی مدرسی، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۷۴ ش . چاپ چهارم.

سُبُلُ السَّلَام، محمدبن اسماعیل الیمّنی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۱ هـ. چاپ اول.

السّرائر، ابن ادریس حلّی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین، قم، ۱۴۱۱ هـ. چاپ دوم.

سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۰ ش.

السّیره النّبویّه صلی الله علیه و آله، ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت .

شَدَرَاتُ الذَّهَبِ، عبدالحی، ابن عماد حنبلی، دارالکتب العلمیه، بیروت (در ۴ مجلد) .

شرایع الاسلام، نجم الدّین، محقّق اول (حلّی)، مطبعه الآداب، نجف اشرف، ۱۳۸۹ هـ .، چاپ

الشرح الصّغير و بُلغَه السّالك، احمد الدردير، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٥هـ. چاپ اوّل .

ص: ٤٥٠

- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، دار احياء الكتب العربيّه، مصر (اسماعيليان، قم) .
- شرح نهج البلاغه، ابن ميثم بحراني، دفتر تبليغات اسلامي، قم .
- شرح نهج البلاغه، محمدعبدّه، (٤ جلدی) مكتبه الاندلس، بيروت .
- الشروط، محمدتقى خويي، دارالمؤرخ، بيروت، ١٤١٤ هـ. چاپ اول .
- الشروط الصّغير، احمدبن محمدالطحاوي، احياء التراث الاسلامي، عراق (اداره اوقاف) .
- الصّحاح (لغت)، اسماعيل بن حمادالجوهري، دارالعلم لملايين، قاهره، ١٤٠٧ هـ، چاپ اول .
- صحيح البخاري، محمدبن اسماعيل البخاري، دار احياء التراث العربي، بيروت .
- الطبقات الكبرى، محمدبن سعيد (ابن سعد)، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤١٧ هـ .
- العروه الوثقى (ملحقات)، سيد محمد كاظم يزدي، مكتبه الداوري، قم .
- عول و تعصيب، عبدالرحيم نجات، انتشارات اميركبير، تهران، ١٣٦٤ ش، چاپ دوم .
- عيون اخبارالرضا عليه السلام، محمدبن علي بن بابويه (صدوق)، نشر صدوق، تهران، ١٣٧٢ ش. چاپ اول .
- غايه المراد، محمدبن مكي (شهيد اول)، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي، قم، ١٤١٨ هـ. چاپ اول .
- الغنيه، ابن زهره، (الجوامع الفقيهيه)، كتابخانه آيه ... مرعشي، قم .
- الفتاوى الكبرى، ابن تيميه حنبلي، دارالقلم، بيروت، ١٤٠٧ هـ، چاپ اول .
- فتح الباري في شرح صحيح البخاري، ابن حجر عسقلاني، دارالمعرفه، بيروت .
- فتوح البلدان، احمدبن يحيى (البلاذري)، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٣٩٨ هـ .
- فدك في التاريخ، شهيد سيدمحمد باقر صدر، بنياد بعثت، قم، ١٤٠٤ هـ. چاپ اول .
- فقرستيزي، بيت الله بيات، انتشارات اشكوري، قم، ١٣٧٣ ش، چاپ اول .
- الفقه، سيدمحمد شيرازي، دارالعلوم، بيروت، ١٤٠٩ هـ، چاپ دوم .
- فقه الامام الاوزاعي، دكتور عبدالله محمدالجبوري .

الفقه الاسلامى و ادلته، وهبه الزحيلي، دارالفكر، دمشق، ١٤٠٩ هـ .

الفقه على المذاهب الخمسه، محمدجواد مغنيه، كانون الثانى، بيروت، ١٤٠٤ هـ . چاپ هفتم.

فقه القرآن، قطب راوندى، كتابخانه آيه ... مرعشى، قم، ١٣٩٩ هـ .

ص: ٤٥١

فی ظلال القرآن، سیّد قطب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۱ هـ. چاپ هفتم .

قانون اساسی - مدنی، فرج الله قربانی، انتشارات دانشور، تهران، ۱۳۷۵ ش.

قواعد الاحکام، علامه حلّی: حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلّی)، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرّسین، قم، ۱۴۱۸ هـ، چاپ اول.

قواعد فقه، سیّد مصطفی محقق داماد، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، ۱۳۷۳ ش، چاپ چهارم .

القواعد الفقہیّه، سیّد میرزا حسن بجنوردی، اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۱ ش. چاپ دوم .

القواعد الفقہیّه، ناصر مکارم شیرازی، مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیہ السلام، قم، ۱۴۱۰ هـ. چاپ دوم.

القواعد والفوائد، محمّد بن مکی (شهید اول)، مکتبه الداوری، قم .

الکافی، ابوالصلاح الحلّی، مکتبه الامام امیرالمؤمنین (ع)، اصفهان، ۱۳۶۲ ش.

الکافی، محمّد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیّه، تهران، ۱۳۶۳ ش، چاپ پنجم .

کتاب البیع، امام خمینی، مطبعه مهر، قم .

کتاب الصّلاه (مصباح الفقیه)، حاج آقا رضا همدانی، (ناشر) حاج سیّد جواد علوی، (مجلد رحلی).

کتاب العین، خلیل بن احمد، دارالهجره، قم، ۱۴۰۵ هـ. چاپ اول.

کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، مطبعه الاطلاعات، تبریز، ۱۳۷۵ هـ .

الکشاف عن کتب الاوقاف، الباحث، اسامی التونی، اوقاف کویت، ۱۴۱۷ هـ. چاپ اول .

کشف الرّموز، حسن بن ابی طالب (فاضل آبی)، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین، قم، ۱۴۰۸ هـ .

کشف الغطاء، شیخ جعفر کاشف الغطاء، (چاپ سنگی، مجلّد رحلی) .

کشف اللثام، محمّد بن الحسن الاصفهانی (فاضل هندی)، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین، قم، ۱۴۱۶ هـ، چاپ اول .

کنز العرفان، فاضل مقداد (سیوری)، المکتبه المرتضویّه، تهران، ۱۳۷۳ ش، چاپ پنجم .

کنز العُمال، ابن حسام الدین الهندی، مؤسسه الرّساله، بیروت، ۱۴۰۵ هـ. چاپ پنجم .

لسان العرب، ابن منظور، نشر ادب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ هـ، ۱۳۶۴ ش.

اللُّمعه الدمشقیة، شهید اوّل، مؤسسه فقه الشّیعه، بیروت، ۱۴۱۰ هـ. چاپ اوّل.

مالک و زارع در ایران، دکتر ا. ک. س. لمتون، (استاد ادبیات فارسی در دانشگاه لندن)، ترجمه منوچهر امیری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۹ ش.

مبانی اقتصاد اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، سازمان سمت، تهران، ۱۳۷۴ ش، چاپ دوم.

مبانی فقهی اقتصاد اسلامی، محمود عبداللّهی، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرّسین، قم، ۱۳۷۱ ش، چاپ اوّل.

المبسوط، شمس الدّین سرخسی (فقه حنفی)، مطبعه السعاده، مصر، چاپ اوّل.

المبسوط، محمّد بن الحسن (شیخ طوسی)، المکتبه المرتضویّه، تهران (۸ جلدی).

مجمع البحرین، فخرالدّین طُرّیحی، المکتبه المرتضویّه، تهران.

مجمع البیان، فضل بن الحسن الطبرسی، مکتبه العلمیّه الاسلامیّه، تهران (۵ جلدی).

مجمع الفوائد والبرهان، محقّق اردبیلی.

مجموع فی المناقله والاستبدال، ابن القاضی الجبل الحنبلی و... وزارت اوقاف کویت، ۱۴۰۹ هـ، چاپ اوّل.

مجموعه مقالات فارسی، زیر نظر استاد محمّد واعظ زاده، مجمع بررسیهای اقتصاد اسلامی، مشهد مقدس.

محاضرات فی الوقف، محمّد ابوزهره، مطبعه احمد علی مخیر، مصر، ۱۳۷۸ هـ.

المحلّی، ابن حزم اندلسی، مطبعه الأم، مصر.

مختصر المَزَنی (مختصر فقه شافعی)، اسماعیل بن یحیی المزنی، دارالمعرفه، بیروت.

المختصر النَّافع، نجم الدّین جعفر بن الحسن (محقّق حلّی)، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۶ هـ. چاپ دوم.

مختلف الشّیعه، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلّی) مجلد رحلی.

مدارک الاحکام، سیّد محمّد بن علی الموسوی العاملی، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۱، چاپ اوّل.

المَدَوْنَةُ الْكُبْرَى، مالک بن انس، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۱ هـ.

مرآة العقول، محمدباقر مجلسی، دار الکتب الاسلامیہ، تهران، ۱۳۶۷ ش، چاپ اول.

ص: ۴۵۳

المراسم العلويّه، سلار ديلمى، المعاونه العالمى للمجمع العالمى لاهل البيت، ١٤١٤ هـ .

المسائل النَّاصريّات، سيّد مرتضى، علم الهدى (الجوامع الفقهيّه)، كتابخانه آيه ... مرعشى، قم.

المساجد و احكامها فى التّشريع الاسلامى، محمّد ابراهيم جنّاتى، مطبعه القضاء، نجف اشرف، ١٣٨٦ هـ .

مسالك الافهام، زين الدّين بن على (شهيد ثانى)، مكتبه بصيرتى، قم.

مستند الشّيعة، احمد نراقى (مجلّد رحلى)، كتابخانه آيه ... مرعشى، قم.

المصطلحات الوقفيّه، عتيقى، عزّ الدّين تونى، خالد شعيب، الصندوق الوقفى للثقافه و الفكر، ١٤١٧ هـ ، چاپ اوّل.

مطالعاتى در اقتصاد اسلامى، به كوشش پروفيسور خورشيد احمد، ترجمه محمّد جواد مهدوى، بنياد پژوهشهاى اسلامى، مشهد مقدس، ١٣٧٤ ش، چاپ اوّل.

المعتبر فى شرح المختصر، نجم الدّين جعفر بن الحسن (محقّق حلى)، مجلّد رحلى.

معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٣٩٩ هـ .

معجم مقائيس اللّغه، احمد بن فارس، مركز النّشر، مكتب الاعلام الاسلامى.

المغازى، محمّد بن عمر بن واقد (واقدى)، نشر دانش اسلامى، ١٤٠٥ هـ .

المغنى، ابن قدامه مقدسى، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١٤ هـ . چاپ اوّل.

مغنى المحتاج (فقه شافعى)، محمّد الخطيب الشّرينى، المكتبه التجاريه الكبرى، مصر،

١٣٧٤ هـ .

مفاتيح الشّرايع، محسن فيض كاشانى، مجمع الذّخائر الاسلاميه، قم، ١٤١٠ هـ .

مفتاح الكرامه، سيّد محمّد جواد حسيني عاملى، مؤسسه آل البيت (١٠ جلدى).

المفردات، راغب اصفهانى، دار الكاتب العربى.

مقايسه بين سيستمهاى اقتصادى، حسين مظاهرى، مؤسسه در راه حقّ، قم.

المقتصر، ابن فهد حلى، مركز البحوث الاسلاميه، مشهد مقدس، ١٤١٠ هـ . چاپ اوّل.

مقدمه ای بر فرهنگ وقف، ابوسعید، احمد بن سلمان، سازمان اوقاف تهران.

المقنعه، محمد بن محمد بن نعمان (مفید)، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۰ هـ. چاپ دوم.

الملل و النحل، محمد بن عبد الکریم شهرستانی، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۰۲ هـ.

المنار، محمد رشید رضا، دار المعرفه للطباعة و النشر، بیروت، چاپ دوم.

المناهل، سید محمد مجاهد، مؤسسه آل البيت (مجلد رحلی).

المنتظم، جمال الدین عبد الرحمن بن علی الجوزی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۵ هـ.

منتهی المطلب، علامه حلّی، مجلد رحلی چاپ افسر.

منجزات المریض، مشکور حولوی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم.

منهاج البراعه (شرح نهج البلاغه)، میرزا حبیب الله خویی، المكتبه الاسلامیه، تهران.

منهاج الصالحین، سید ابوالقاسیم خویی، مکتبه لطفی، تهران.

منهاج الصالحین، سید محسن حکیم، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ هـ.

المهذب، قاضی ابن براج، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۶ هـ.

المهذب البارع، ابن فهد حلّی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۱ هـ.

موسوعه جمال عبدالناصر، وزارت اوقاف مصر، ۱۴۱۱ هـ.

الموطأ، مالک بن انس، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ هـ.

المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۱ هـ، چاپ سوم.

نظری به نظام اقتصادی اسلام، شهید مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴ ش، چاپ پنجم.

نگاهی به وقف و آثار اقتصادی - اجتماعی آن، مصطفی سلیمی قر، بنیاد پژوهشهای اسلامی،

مشهد مقدّس، ۱۳۷۰ ش، چاپ اول.

النهایه فی مجرد الفتاوی، محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، انتشارات قدس، قم.

نهاية الأحكام في معرفه الأحكام، علامه حلي، اسماعيليان، قم، ١٤١٠ هـ .

نيل الأوطار، محمد بن علي بن محمد (الشوكاني)، دار الكتب العلميّه، بيروت (در ٤ جلد).

وسائل الشيعه، محمد بن الحسن (حرّ عاملي)، دار احياء التراث العربي (٢٠ جلدی).

ص: ٤٥٥

الوسيله، ابن حمزه (الجوامع الفقهيّه)، كتابخانه آيه ... مرعشى، قم.

وسيله النّجاه، سيّد ابو الحسن اصفهاني، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ۱۳۹۷هـ، چاپ دوم.

الوصايه و الاوقاف، هاشم معروف الحسني، دار القلم، بيروت، ۱۹۸۰هـ، چاپ اول.

وَفَيَاتُ الْأَعْيَانِ، احمد بن محمّد بن ابى بكر (ابن خلّكان)، دار صادر، بيروت، ۱۳۸۹هـ.

وقف ميراث جاويدان (مجلّه)، سازمان اوقاف و امور خيريه.

وقف نامه رّنع رشيدى، رشيدالدين فضل الله همدانى، به كوشش مجتبى مينوى و ايرج افشار، سلسله انتشارات انجمن آثار مليّ (شماره ۱۳۹)، تهران ۱۳۵۶ ش.

وقف و ساختار كتابخانه هاى اسلامى، يحيى محمود ساعتى، ترجمه احمد اميرى شادمهرى، بنياد پژوهشهاى اسلامى آستان قدس رضوى، مشهد مقدّس، ۱۳۷۴ ش . چاپ اول.

يادگارهاى يزد، ايرج افشار، سلسله انتشارات انجمن آثار مليّ (شماره ۱۱۶).

آيات قرآنی

«...أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، (بقره: ۲۷۵) ... ۳۶۸

«أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»، (غافر: ۴۶) ... ۱۹۸

«أَدْعُوهُمْ لِإِبَاءِهِمْ»، (احزاب: ۵) ... ۱۸۹، ۱۹۰

«إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»، (فاطر: ۱۸) ... ۴۰۳

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»، (علق: ۷) ... ۴۰۲

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، (بقره: ۱۵۶) ... ۴۰۳

«أِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ...»، (توبه: ۶۰) ... ۲۲۷

«أِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»، (حجرات: ۱۰) ... ۱۹۶

«أِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، (احزاب: ۳۳) ... ۵۶، ۱۹۸

«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، (مائده: ۱) ... ۷۴، ۲۵۰، ۳۷۲، ۳۷۴

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...»، (اعراف: ۱۷۹) ... ۴۰۴، ۴۱۰

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ...»، (نساء: ۲۳) ...

۱۸۴

«حَسَنَةً»، (نحل: ۳۰) ... ۳۹۳

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...»، (توبه: ۱۰۳) ... ۴۱۳

«خَيْرٌ»، (بقره: ۱۸۰) ... ۳۹۳

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»، ۴۴۳

«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيسِرُهُ لِلْيُسْرَى»، (الليل: ۵ - ۷) ... ۴۰

«...فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقَرْبَىٰ...»، (انفال: ٤١) ... ٣٠١

«فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»، (نساء: ٩٢) ... ١٩٦

«فَضَّلُ اللَّهِ»، (جمعه: ١٠) ... ٣٩٣

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، (بقره: ١٨٣) ... ٤٠٢

«كُلُوا وَارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ»، (طه: ٥٤) ... ٤١٠

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...»، (مجادله: ٢٢) ... ١٧٥

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً...»، (نساء: ٩٥) ... ٤١١

«لَا ينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين ولم يخرجوكم من دياركم أن...»، (ممتحنه: ٨) ... ١٧٤

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»، (آل عمران: ٩٢) ... ١٧، ٣٥، ٣٩، ٤١، ٤٥، ٤١٢، ٤٣٢، ٤٤٢

«ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون»، (توبه: ٣٣) ... ٣٩٥

«... لِيُقْوَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...»، (حديد: ٢٥) ... ٤٠٤

«مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ»، (نساء: ١٥) ... ٣٤

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا ذِي لَهْمٍ أَجْرُهُمْ...»، (بقره: ٢٦٢) ... ٤١٢

«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»، (اسراء: ٢٦) ... ٥٧

«وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»، (حجر: ٩٩) ... ٤١٢

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»، (انفال: ٦٠) ... ٤٠٦

«...وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، (حج: ٧٧) ... ٣٦٨

«وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»، (توبه: ٣٤) ... ٣٩٦

«وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»، (جن: ١٨) ... ٢٣٠

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ...»، (مائده: ٢) ... ٢٧٠

«وَحَلَائِلُ أَبْنَاءِ كُفْمِ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ»، (نساء: ٢٣) ...

١٩٠

«وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»، (لقمان: ١٥) ... ١٧٤

«وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِدُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا...»، (انعام: ١٣٩) ... ١٨١

«...وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»، (بقره: ٢٣٧) ... ٣٦٨

ص: ٤٥٨

«وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ»، (حشر: ١٨) ... ٢٥

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»، (نساء: ١٤١) ... ٣٩٥، ٤٠٦

«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ»، (شورى: ٢٧) ... ٤٠٢

«وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ»، (انعام: ٢٧) ... ٢٤

«... مَا تَنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّفَ إِلَيْكُمْ...»، (بقره: ٢٧٢) ... ٤١٢

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ ... وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ»، (انعام: ٨٤ - ٨٥) ... ١٨٨، ١٩١

«... وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»، (ق: ٥٠) ... ٤٠٣

«وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ...»، (بقره: ١٣٢) ... ١٨٣

«هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا...»، (هود: ٦١) ... ٤٠٤، ٤٠٩

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»، (بقره: ١٧٢) ... ١٩٦

«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْاُنثِيَيْنِ...»، (نساء: ١١) ... ١٨٢، ١٨٥، ١٨٧

ص: ٤٥٩

«تَصَدَّقَ رَجُلٌ مِنْ دِينَارِهِ وَ مِنْ دِرْهَمِهِ وَ ثَوْبِهِ» ... ٢٥

«حَبَسَ الْأَصْلَ وَ سَبَلَ الثَّمَرَةَ» ... ٢٧

«ان شئتَ حبستَ أصلها و تصدقتَ بها» ... ٢٩

«لا حبسَ بعدَ سورهِ النساءِ» ... ٣٣

«جاءَ مُحَمَّدٌ بِإِطْلَاقِ الْحَبْسِ» ... ٣٤، ٣٨

«إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ أَوْ عِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٌ...» ... ٣٦، ٣٧

«مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ٩ إِلَّا وَقَدَّ وَقَفَ وَ حَبَسَ أَرْضًا...» ... ٣٧

«لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ: صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَدَقَةٌ مَوْقُوفَةٌ لَا تُورَثُ...» ... ٣٩، ٤٠

«سِتُّ خِصَالٍ يُنْتَفَعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ، مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ: وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَعْفِرُ لَهُ وَ مُصْحَفٌ يُقْرَأُ فِيهِ وَ قَلِيبٌ يَحْفَرُهُ وَ غَرْسٌ يَغْرِسُهُ وَ صَدَقَةٌ مَاءٍ يَجْرِيهَا...» ... ٣٩

«خَيْرُ مَا يَخْلُفُهُ الرَّجُلُ بَعْدَهُ ثَلَاثَةٌ: وَلَدٌ بَارٌّ يَسْتَعْفِرُ لَهُ وَ سُنَّةٌ خَيْرٌ يُقْتَدَى بِهَا فِيهَا وَ صَدَقَةٌ تَجْرِي مِنْ...» ... ٣٩

«بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَذَكَ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ...» ... ٥٥

«فَاطِمَةُ بَضَعَتْ مِئِي مَنْ آذَاهَا فَفَدَّ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَفَدَّ آذَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» ... ٥٦

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَوْصَتْ بِحَوَائِطِهَا السَّبْعَةِ: الْعَوَافِ وَ الدَّلَالِ وَ الْبُرْقَةِ وَ الْمِثْبَ وَ الْحُسَيْنِ وَ الصِّافِيَةِ وَ مَالِ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنْ مَضَى فَإِلَى الْحَسَنِ فَإِنْ مَضَى الْحَسَنُ فَإِلَى الْحُسَيْنِ فَإِنْ مَضَى الْحُسَيْنُ فَإِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي شَهِدَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكِ وَ الْمَقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَامِ وَ كَتَبَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» ... ٦٢

«لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ذُو مَقْدَرِهِ إِلَّا وَقَفَ» ... ٦٤ - ٦٥

«لَا صَدَقَةَ... إِلَّا مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ» ... ٧٣

«لَا يُبَاعُ أَصْلُهَا وَ لَا يُبْتَاعُ وَ لَا يُوهَبُ وَ لَا يُورَثُ» ... ٨٧

«لَا حَبْسَ عَنْ فَرَائِضِ اللَّهِ» ... ٨٨

«إِبْدَأْ بِنَفْسِكَ فَتَصَدَّقْ عَلَيْهَا» ... ١١٧

ص: ٤٦٠

«ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن» ... ١٤٤

«صَدَقْتِكَ عَلَى غَيْرِ رَحِمِكَ صَدَقَهُ وَ صَدَقْتِكَ عَلَى رَحِمِكَ صَدَقَهُ وَصَلَهُ» ... ١٦٩

«إِنِّي هَذَا إِمَامَانِ قَامَا أَوْقَعَا» ... ١٨٣

«إِنَّكَ لِابْنُ نَبِيٍّ وَإِنَّ عَمَّكَ لَنَبِيٍّ» ... ١٨٤

«أَيُّ وَاللَّهِ أَنَا لَوْلَدُهُ» ... ١٨٤

«إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ» ... ١٩١

«اعْدِلُوا بَيْنَ آبْنَاءِكُمْ» ... ٢١٧

«حَبَسَ الْأَضْلَ وَ سَبَّلَ التَّمْرَةَ» ... ٢٢٤، ٢٣١

«وَهِيَ لِمَنْ حَضَرَ الْبَلَدَ الَّذِي فِيهِ الْوَقْفُ...» ... ٢٢٦

«الْوَقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» ... ٢٢٦، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٥٠، ٢٦٥، ٢٩٤، ٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٥

«النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» ... ٢٤٢، ٣٦٣

«مَنْ اشْتَرَطَ شَرْطًا سِوَى كِتَابِ اللَّهِ فَلَا يَجُوزُ ذَلِكَ لَهُ وَلَا عَلَيْهِ» ... ٢٤٥

«الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ إِلَّا كُلُّ شَرْطٍ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَجُوزُ» ... ٢٤٦

«كُلُّ شَرْطٍ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ مَرْدُودٌ» ... ٢٤٦

«الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» ... ٢٥٠، ٣٢٣

«كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ» ... ٢٧٠

«لَا يَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ وَلَا تَدْخُلُ الْغَلَّةُ فِي مِلْكِكَ إِذْفَعَهَا إِلَى مَا أَوْقَفْتَ عَلَيْهِ» ... ٢٩٤، ٢٩٧، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٧، ٣٢٠، ٣٢٥

«لَا يُبَاعُ أَصْلُهَا وَلَا يُوهَبُ وَلَا يُورَثُ» ... ٣١٤

«لَا يُبَاعُ وَلَا يُوهَبُ وَلَا يُورَثُ» ... ٣٢٠

«لَا يَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ» ... ٣٢٠

سَأَلَتْ أَبَالَحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ مَا لِلرَّجُلِ مِنْ مَالِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ؟ قَالَ: الثُّلُثُ وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ» ... ٣٦٤

لَا يُرْجَعُ فِي الصَّدَقَةِ إِذَا ابْتُغِيَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ٣٨٣

«أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْمَرَ عُمَرَى لَهُ وَوَلَّعِيهِ فَإِنَّهَا لِلَّذِي يُعْطَاهَا لَا يَرْجَعُ إِلَى الَّذِي أَعْطَاهَا أَيَّدَا لِأَنَّهُ أُعْطِيَ عَطَاءً وَقَعَتْ فِيهِ الْمَوَارِيثُ» ... ٣٨٦

– ٣٨٧

«الْعُمَرَى جَائِزَةٌ لِأَهْلِهَا وَالرَّقَبَى جَائِزَةٌ لِأَهْلِهَا» ... ٣٨٦

«مَنْ أَعْمَرَ عُمَرَى فَهِيَ لِمَنْ أَعْمَرَهَا حَيًّا وَمَيِّتًا وَعَقِيهِ» ... ٣٨٦

«الْعُمَرَى لِمَنْ وَهَبَتْ لَهُ» ... ٣٨٧

«لَا تُرْقَبُوا وَلَا تُعْمَرُوا فَمَنْ أَرَقَبَ شَيْئًا أَوْ أَعْمَرَ شَيْئًا فَهُوَ لَوَرَثَتِهِ» ... ٣٨٧

ص: ٤٦١

«يا موسى! إذا رأيتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ «ذَنْبٌ عَجَلَتْ عَقُوبَتُهُ»... ٣٩٢

«الْفَقْرُ فَخْرِي»... ٣٩٣

«إِنَّ الْفَقْرَ. أَرْزِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْعِدَارِ عَلَى خَدِّ الْفَرَسِ»... ٣٩٣

«أَنْتَى لِمَنْ أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَالًا»... ٣٩٣

«لَا يَبْلُغُ أَحَدُكُمْ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ الْفَقْرُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى»... ٣٩٣

«مَنْ وَجَدَ مَاءً وَتُرَابًا ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ»... ٣٩٣

«نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ الْغِنَى»... ٣٩٣

«الدُّنْيَا مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ»... ٣٩٤

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»... ٣٩٤

«الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ»... ٣٩٤

«الْفَقْرُ كَادَ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»... ٣٩٤

«نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»... ٣٩٤

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ»... ٤٠٩

«مَنْ وَجَدَ مَاءً وَ تُرَابًا ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ»... ٤٠٩

«إِذَا أَعْطَيْتَ فَأَغْنِهِ»... ٤٢٠

«هَذَا مَا تَصَدَّقَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَهُوَ حَتَّى سَوِيٌّ، تَصَدَّقَ بِدَارِهِ»...

٢٩٥

«إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ الْإِمْنِ ثَلَاثًا، صَدَقَهُ جَارِيَهُ وَ...»... ٣٠

«هَذَا مَا تَصَدَّقَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَهُوَ حَتَّى سَوِيٌّ، تَصَدَّقَ بِدَارِهِ الَّتِي فِي بَنِي زُرَيْقٍ، صَدَقَهُ لَا تَبَاعُ وَلَا تَوْهَبُ حَتَّى يَرِثَهَا اللَّهُ

الَّذِي يَرِثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»... ٢٩٥

«لَا يَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ»... ٣٢٥، ٣١٥، ٣١٤، ٢٩٧

«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»... ٣٢٣، ٣٢٠

«الرَّجُلُ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَادَامَ فِيهِ الرُّوحُ، إِذَا أَوْصَى بِهِ كُلِّهِ فَهُوَ جَائِزٌ»... ٣٦٣

«إِخْتَجَّ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ، إِسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ وَ أَحْسِنِ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ»... ٣٩٥

ص: ٤٦٢

نامها، مکانها، فرق

آ

آبکوه، ۴۱۷

آشکده آذرگشسب بلخ، ۴۶

آدم(ع)، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸

آذربایجان، ۴۳۳، ۴۴۰

آریائی (اقوام -)، ۴۶

آستان قدس رضوی، ۱۹، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۹، ۴۳۱

آفریقا، ۲۰۲

آلمان، ۴۶، ۴۷

آلمانیها، ۴۶

آمریکا، ۴۹

آل ابی طالب، ۳۲۳

آل بویه، ۴۳۰

آل رسول الله، ۱۹۸

آل محمد، ۵۳

الف

ائمه معصومین(ع)، (امامان معصوم، امام معصوم)، ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۵۹، ۹۱، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۵۷، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۵۴، ۲۸۳، ۳۲۴، ۳۳۷،

۳۴۲، ۳۳۷، ۳۴۲، ۴۱۱، ۴۳۲، ۴۳۵

ابراهیم(ع)، ۱۸۳، ۱۸۸

ابراهيم بن محمد بن يحيى مدني، ٢٠٣

ابراهيم بن موسى بن جعفر، ٦٤

ابن ابي الحديد، ٥٥، ٦١

ابن ابي ليلى، ١١٦، ١١٧، ١٢٥

ابن اثير، ٢٥، ٥٨، ٧٦

ابن ادريس، ٢٦، ٣١، ٧٢، ٧٤، ٧٧، ٩٠، ٩٦، ١٠٠، ١١٠، ١١٥، ١٢٠، ١٣٣، ١٣٦، ١٣٨، ١٤١، ١٥٨، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٤، ١٨٣، ١٨٦،

١٨٨، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٩، ٢١٥، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٤٧، ٢٦٠، ٢٦٥، ٣١٠، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٦، ٣٢٩، ٣٣٢، ٣٤٤، ٣٦٢، ٣٧١، ٣٧٧

ابن اذينة، ٣٨٤

ابن اعرابي، ١٨٨

ابن براج، ٩٦، ١١٤، ١٧٣، ١٩٤، ١٩٩، ٣٠٥، ٣٢١، ٣٣٢، ٣٦٢، ٣٧١

ص: ٤٦٣

ابن بشرمه، ١١٧

ابن بطوطه، ٤٢٤، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٦

ابن تيميه، ١١٣، ٢٠٦، ٢٤٣، ٢٤٨

ابن جنيد، ٩٦، ١١٥، ١١٨، ١٣٩، ١٥٩، ١٨٢، ٢١٥، ٣١٢، ٣٢١

ابن حجر عسقلاني، ٤٢، ٩٢، ١١٦، ١٤٩، ١٧٣، ٣٥٧

ابن حزم اندلسي، ٣٠، ٣٧، ٣٨، ٤٣، ٤٤، ٨٨، ١١٧، ١٤٤، ١٤٩، ١٦٢، ١٨٨، ١٩١، ٢٠٦، ٣٦٨

ابن حسام هندي، ٤١

ابن حمزه، ١٧٠، ١٩٤، ١٩٥، ٢١١، ٢٧٥، ٣٢١، ٣٧٠

ابن خلدون، ٥٦، ٢٠٠، ٢٠١، ٤٢٨

ابن دجانه، ٥٠

ابن زهره، ٧٢، ٩٠، ٩٧، ١٠٠، ١٦٧، ٢١١، ٢٢٣، ٣١٨، ٣٣٦، ٣٦٨

ابن سعد، ٥١، ٥٢

ابن سنان، ٢٤٦، ٣٦٤

ابن عباس، ٣٧

ابن عمر، ٣٧، ٦٥، ٨٦، ٢٠٢

ابن فهد حلي حلي، ابن فهد

ابن فهد، ٢٠٢

ابن قاضي الجبل الحنبلي، ٣٤٩

ابن قدامه، ٣٠، ٣٦، ٦٤، ٦٥، ٧٩، ٨٧، ٩٥، ١٠٢، ١٠٧، ١١٧، ١٢٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٦٣، ١٨٥، ١٨٧، ١٩٢، ٢٠٩، ٢١٧، ٢٣٣، ٢٧٠

٢٧١، ٢٧٣، ٢٧٨، ٢٨٢، ٣٠٩، ٣١٠، ٣٤٩، ٣٦٦، ٣٨٤، ٣٨٧، ٣٨٨

ابن قيم جوزيه، ۱۱۲، ۲۰۶، ۲۷۱

ابن كثير، ۴۱

ابن مسعود، ۳۷، ۱۴۴

ابن منير، ۹۲

ابن نجيم، ۲۷۷، ۲۸۱

ابن هشام، ۵۱، ۵۲، ۵۳

ابواسحاق شيرازي، ۴۲۴

ابوبصير، ۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴

ابوبكر (خليفه اول)، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۶۵، ۷۴، ۲۱۷

ابوبكر اصم، ۱۳۰

ابوثور، ۲۰۴، ۳۸۶

ابو جعفر، ۲۳۶

ابو حامد غزالي غزالي، ابو حامد

ابو حنيفه، ۳۷، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۳۰، ۳۰۸، ۳۶۷، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷

ابو حيان نحوي، ۴۲۹

ابوذر غفاري، ۶۳

ابوزهره - محمّد ابوزهره

ابو سعيد خدری، ۵۷

ص: ۴۶۴

ابو الصلاح حلبى حلبى، ابو الصلاح

ابوطالب، ١٩٨

ابو طلحه انصارى، ٣٥، ٣٩، ٤١، ٤٦، ٨٢

ابو عبيد، ٥٣، ٥٤، ٦٦

ابولهب، ١٩٨

ابو معقل، ١٣٥

ابونصر صباغ، ٤٢٤

ابو يعقوب (شاگرد شافعى)، ٢٠٤

ابو يعلى، ٥٩، ١٤٨

ابو يوسف، ٨٦، ٩٢، ١٠١، ١٠٩، ١١٦، ١١٧، ١٢٥، ١٣٧، ١٤٤، ١٤٨، ١٦٢، ١٦٩، ٢٠٠، ٢٠٨، ٢٣٠، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٨١، ٣٠٨،

٣٠٩، ٣٨٥، ٣٨٧

ابى على، ١٦٣، ١٥٩

ابى بن كعب، ٦٦

ابى الصباغ كنانى، ٣٧٣

ابى ولاد، ٣٦٤

اتابك، ٤٢٥

احد، ٥١

احمد بن حنبل، ٧٩، ١٠٢، ١٠٧، ١١٣، ١١٦، ١٢٦، ١٤٨، ١٦١، ١٦٩، ١٨٥، ١٨٧، ١٩٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢١٧، ٢٣١، ٢٣٢، ٣٠٠، ٣٠١،

٣٠٧، ٣٠٩، ٣١٤، ٣١٥، ٣٤٩، ٣٦٧، ٣٨٦

احمد بن هانى بن الاشرم، ٢٠٥

اراك، ٤٣٣

اردبیل، ۴۳۴

اردبیلی، ملا احمد (محقق -)، ۳۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۳۱۹، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۶۲

ارغیانی، رضا، ۱۹

اسحاق، ۳۸۸

اسد بن فرات، ۲۰۲

اسفراین، ۴۱۶، ۴۱۸

اسکافی، ۳۱۱

اسلام، ۳۲، ۳۶، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۶۷، ۷۷، ۱۳۳، ۱۹۴، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۹۴، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸

۴۰۹، ۴۲۲، ۴۳۷، ۴۴۳

اسماعیل بن ابراهیم، ۸۶

اسماعیل بن فضل، ۲۵۰

اسماعیل بن موسی بن جعفر، ۶۴

اسماعیل بن یسع کندی، ۳۷

اسماعیلیه، ۱۹۷

اسمیت، آدام، ۴۰۰

اشتهاردی، علی پناه، ۶۳

اشعری، ۲۰۲

اصحاب حدیث، ۲۰۳

اصفهان، ۲۰۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷

اصفهانی، داود داود بن علی بن خلف اصفهانی

اصفهانى، سيدابوالحسن، ٧٧، ٨٠، ١٣٧

ص: ٤٦٥

اعواف (حوائط -)، ٥١

افشار، ایرج، ٤٢٣، ٤٢٥

الهی خراسانی، ١٩

الجزایر، ٢٠٣

الیاس (ع)، ١٨٨

ام ابراهیم (ماریه قطیه)، ٥٠، ٥١، ٦٢، ٦٣

امام باقر(ع)، ٤٠، ٢٠١، ٢٢٦، ٣٨٣، ٣٨٤، ٤٢٠

امام جواد(ع)، ٣٣٠

امام حسن بن علی(ع)، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ١٨٣، ١٨٦، ١٨٨، ١٩٠، ٢٧٥

امام حسین بن علی(ع)، ٦١، ٦٢، ٦٣، ١٨٣، ٢٧٥

امام خمینی، ٤٤، ٧٧، ٨١، ٩٨، ١٠٤، ١٠٧، ١٠٨، ١١١، ١٢٨، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٩، ١٥٠، ١٥٦، ١٥٨، ١٦٣، ١٧٨، ١٨٦، ١٩٠

١٩٥، ١٩٦، ٢١٠، ٢١٥، ٢٢٤، ٢٢٨، ٢٦٥، ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٧٦، ٢٨٥، ٢٩١، ٢٩٤، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣١٣، ٣٢٣، ٣٢٤

٣٣٣، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٤٢، ٣٥٨، ٣٦٢، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤

امام رضا(ع) امام علی بن موسی الرضا

امام زمان(ع)، ٢٦٦، ٣١٧

امام سجاد(ع)، ١٩٩

امام صادق(ع)، ٣٢، ٣٩، ٦٠، ٦٢، ٦٣، ١٠٠، ١٢٢، ١٨٤، ١٩٧، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٤٥، ٢٥٠، ٢٩٥، ٣١٧، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٧٣، ٣٩٣

٤١٩، ٤٢٠

امام عسکری، ١٦٧، ٢٦٥، ٣٢٢

امام علی (امیرالمؤمنین)، ٥٥، ٥٦، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٩١، ٢٦٦، ٢٧٥، ٢٩٢، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٥١، ٣٨٤، ٣٩٤، ٣٩٥، ٤٠٩

علی(ع)

امام علی بن موسی الرضا(ع)، ۶۲، ۱۹۰، ۱۹۷

امام کاظم (ع)، ۳۲، ۶۱، ۱۲۱، ۲۶۶، ۳۶۴، ۳۷۸، ۴۲۰

امام موسی بن جعفر(ع) امام کاظم(ع)

امام هفتم امام کاظم

امامی، سیدحسن، ۱۱۳، ۱۷۹، ۲۴۰

امام یحیی، ۱۴۹

امامیه، ۳۳، ۳۴، ۴۰، ۵۴، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۵،
۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۰،
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱

ص: ۴۶۶

۴۲۸، ۳۷۲

ام ایمن، ۵۲، ۵۶

انس بن مالک، ۶۵، ۷۴، ۲۰۲

انس زرقاء، ۴۰۲

انصار، ۵۰، ۸۷

انصاری، ابوظلحه، ۳۵

انصاری، شیخ مرتضی، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳،

۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲

انگلستان، ۴۹

انگلو ساکسون، ۴۹

اهل بیت، ۶۱، ۱۹۸

اهل ذمه، ۱۷۷

اهل سنت، ۳۲، ۳۴، ۳۸، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۶۵، ۶۶، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۷۷، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۸۶، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۴۴، ۳۶۰،

۳۵۶، ۴۲۷، ۴۲۸

ایذه، ۴۲۵

ایران، ۴۷، ۴۸، ۸۹، ۱۹۸، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹

ایرانیان قدیم، ۴۶

ایلخانان مغول، ۴۲۵

ایوب بن عطیه حذاء، ۶۰

ب

بئر رومه، ۸۷، ۱۱۷

بابل، ۴۶

بازار مدینه، ۵۹

باقق، ۴۲۳

بجنوردی، سیدحسن، ۳۵۸، ۳۵۹

بحرانی، ابن میثم، ۵۸

بحرانی، شیخ یوسف (صاحب حدائق)، ۳۳، ۸۱، ۸۵، ۱۶۵، ۱۸۶، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۹۰، ۳۰۰،

۳۶۵، ۳۷۲، ۳۷۳

بخاری، ۳۶، ۳۷، ۵۳، ۵۴، ۶۵، ۶۶، ۹۲، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۸۷

برزیل، ۴۸

برقه (حوائط -)، ۵۱۰، ۶۲

بستانی، ۴۴۰

بغداد، ۸۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۴۲۴، ۴۳۰

بلاذری، ۵۰، ۵۲، ۵۳

بلخ، ۴۶

بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۹

بنی امیه، ۴۲۸

بنی تمیم، ۱۶۰

بنی زریق، ۶۰

بنی عبدالمطلب، ۶۳، ۱۷۲، ۱۸۸، ۱۹۸، ۳۲۳

بنی قریظه، ۵۴

بنی النجار، ۹۲

بنی نضیر، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۹، ۱۴۸

بنی هاشم، ۶۱، ۶۳، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۸، ۳۲۳

بوشهر، ۴۳۴

بویراحمد، ۴۳۴

بهاءالدین عاملی (شیخ بهائی)، ۴۳۷

بیت الحکم، ۴۲۸

بیت الله الحرام، ۴۳۱

بئزحاء، ۶۶

بیمارستان امام رضا(ع)، ۴۱۹

بیمارستان ۳۲۰ تختخوابی دانشگاه امام رضا(ع)، ۴۱۹

بیمارستان عضدی، ۴۳۰

بیمارستانهای علی بن موسی الرضا(ع)، ۴۱۸

پ

پهلوان زاده، احمد، ۱۹

پهلوی (حکومت -)، ۴۴۱

پیامبر(ص)، ۶۵، ۱۱۷، ۱۸۸ رسول خدا

پیرنیا، ۴۲۳

ت

تاج الدین نسائی، ۴۴۰

تبریز، ۴۳۶

تربت حیدریه ۴۱۷

ترمذی، ۶۶، ۸۷، ۱۸۷

تسخیری، ۳۹۲، ۴۰۰

تشیع، ۲۰۳ - شیعه

تغلب، ۱۸۸

تمیمی (قبیله -)، ۱۸۹

تونس، ۲۰۳

تهران، ۴۱۶، ۴۲۹، ۴۳۳

ث

ثوری، ۱۴۷، ۳۸۵، ۳۸۸

ج

جابر بن عبدالله، ۴۱، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۸۷، ۳۷۶

جارودی، ۱۹۷

جبرائیل بن عبیدالله بن بختیشوع، ۴۳۰

جرجانی، شریف، ۲۰۰

جرجی زیدان، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۸

جعفر بن حنان، ۱۰۰، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۴۱

جعفر بن محمد، ۶۴

جمال عبدالناصر، ۴۷، ۳۴۵

جنگلهای قدس، ۴۱۶

جنوب خراسان، ۴۱۸

جواهر کلام، عبدالعزیز، ۴۲۹

ص: ۴۶۸

جواهری (محمدحسن بن محمدباقر نجفی)

صاحب جواهر

جوهری، احمد بن عبدالعزیز، ۵۵

جوهری، اسماعیل، ۲۴

چ

چناران، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸

چهار محال بختیاری، ۴۳۴

ح

حائری یزدی، محمدحسن، ۱۹

حجاج، ۲۰۶

حجاز، ۵۲، ۲۰۶

حرّ عاملی، ۲۴۲، ۳۶۲

حسان بن ثابت، ۶۶

حستیان، ۴۵

حسن بن علی (ع) امام حسن بن علی (ع)

حسن (- اهل فتوا)، ۳۸۸

حسن زعفرانی، ۲۰۴

حسنی (حوائط -)، ۵۱، ۶۲

حسین بن نعیم، ۳۷۸

حسینیه، ۱۹۹

حفصه، ٢١٧

حكيم بن ناصر، ٤٢٨

حكيم بن حزام، ٦٥

حكيم، سيد محسن، ٧٢، ٧٨، ٩٧، ١٠٤، ١١١، ١٥٤، ١٥٨، ١٧٨، ١٨٦، ١٩٤، ١٩٥، ٢١٠، ٢٢٨، ٢٦٥، ٢٧٠، ٢٧٦، ٢٨٠، ٢٨٥،
٢٩١، ٣٤٤، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٦٢، ٣٨٣، ٣٨٤

حلبى، ٢٤٦، ٣٧٣

حلبى، ابوالصلاح، ٢٨، ٣١، ١١٩، ١٤٠، ١٥٤، ١٧٣، ١٧٨، ١٨٣، ٢٢٤، ٣٣٢

حلبى، ابن ادريس، ٥٠

حلبى، ابن سعيد، ٣١٢، ٣٢٩

حلبى، ابن فهد، ٣١٧، ٣٣٩

حلبى، جعفر بن حسن (- محقق اول)، ٧٧، ٨٠، ٨٥، ٩٧، ٩٩، ١١٥، ١٣١، ١٢٨، ١٣٤، ١٣٩، ١٥٨، ١٦٥، ١٧٣، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٣،
١٨٦، ١٨٩، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ٢٠٨، ٢١٢، ٢١٥، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٤، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٦٥، ٢٦٨، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣١٢، ٣١٧، ٣٢٧،
٣٢٨، ٣٢٩، ٣٦٠، ٣٦٢، ٣٧٥، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٤

حلبى حسن بن يوسف بن مطهر (علامه -)، ٧٢،

٧٤، ٧٧، ٧٩، ٨٠، ٨٤، ٩٠، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١١٤، ١١٨، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٨، ١٣١، ١٣٣، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨،
١٤٢، ١٤٩، ١٥٧، ١٥٩، ١٦٠، ١٦٧، ١٦٤، ١٦٦، ١٧٠، ١٧١، ١٧٣، ١٧٦، ١٧٨، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٦، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٥،
٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢

ص: ٤٦٩

٢١٥، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٩، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٥،
٢٧٩، ٢٨٥، ٢٩١، ٣٠٠، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣١٢، ٣١٤، ٣١٦، ٣٢١، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٤، ٣٥٣، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٧٥، ٣٧٦،
٣٨٣، ٣٨٢، ٣٨١، ٣٧٧، ٣٧٦

حلي، فخرالمحققين، ٢٧، ٧٩، ٨٥، ٩٠، ٩٧، ١٣١، ١٣٧، ٢١٠، ٢١٢، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٣٤، ٢٦٨، ٣١١، ٣١٦، ٣٢١، ٣٣١، ٣٤٤، ٣٦٠،
٣٦٢

حماد بن عثمان، ٦٢

حمران، ٣٧٣

حميري، ٣١٧

حنابله (حنبلي، حنبلية)، ٢٩، ٧٦، ٧٩، ٨٦، ٩٣، ٩٥، ١٠٢، ١٠٤، ١٠٧، ١٠٩، ١١٢، ١١٧، ١٢٦، ١٣٤، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٦، ١٤٨، ١٥١،
١٥٧، ١٦١، ١٦١، ١٨٤، ١٩٩، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٩، ٢١٧، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٣٢، ٢٤٨، ٢٦٢، ٢٧٣، ٢٧٨، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٨، ٢٩٠، ٢٩٣،
٣١٠، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٨٨

حنفي (حنفيه)، ٢٩، ٣٧، ٧٤، ٧٨، ٨٦، ٩١، ٩٤، ١٠١، ١٠٤، ١٠٧، ١٠٩، ١١١، ١١٦، ١٢٤، ١٣٤، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٠،
١٥٧، ١٦١، ١٧١، ١٨٧، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٧، ٢١٧، ٢٢١، ٢٣٠، ٢٣٧، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٦١، ٢٧٢، ٢٧٧، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٧، ٢٨٩، ٢٩٢،
٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣٤٦، ٣٨٤، ٣٨٧

حوائط سبعة، ٥١، ٥٢، ٥٩، ٦٢، ٤٢٢

حي بن اخطب، ١٨٧

خ

خانه خدا، ٦٠، ٤٣١، ٤٣٢

خراسان، ٤١٧، ٤١٨، ٤٢٤، ٤٢٩، ٤٣١، ٤٣٣، ٤٤٠

خرقي، ابوالقاسم، ١٢٦، ١٨٧، ٣٦٧، ٣٨٨

خزانه الكتب، ٤٢٨

خصاف، ٨٧، ٣٥٧

خليل بن احمد، ٢٣

خوئی، سیدابوالقاسم، ۷۲، ۸۱، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۱، ۳۳۵،

۳۴۴، ۳۶۲، ۳۷۰، ۳۸۲، ۳۸۳

خوئی، سیدمحمدتقی، ۲۴۷

خوئی، میرزا حبیب الله، ۵۸

خوارزمی، محمد، ۲۰۰

خوانساری، سیداحمد، ۹۷، ۳۶۲

خوزستان، ۴۳۳

خیبر، ۲۹، ۳۲، ۳۶، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۵، ۱۴۱، ۱۴۸

ص: ۴۷۰

دانشگاه فردوسی، ۱۹

دانشگاه لندن، ۴۳۷

داودبن علی ظاهری، ۱۸۸، ۲۰۶، ۳۸۶

دجله، ۴۲۴

دلال حوائط، ۵۱، ۶۲

دمشق، ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶

دهخدا، ۲۳

راغب اصفهانی، ۲۴۱

راوندی(قطب -)، ۸۵، ۲۱۲، ۲۲۴، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹، ۴۳۶

راوندی، مرتضی، ۴۲۶، ۴۳۷

راه آهن مشهد سرخس، ۴۱۹

ربع رشیدی، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۶، ۴۴۴

ربعی بن عبدالله، ۶۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۲۰

ربيعه الراى، ۲۰۲

رسول خدا(ص)، ۱۷، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۱۱۷، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۷۲، ۳۱۴، ۳۵۱، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۶، ۳۸۶، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۲۲، ۴۳۵

رشیدالدین فضل الله همدانی، ۴۲۵، ۴۳۶

رشید رضا، ۴۱

رضا شاه، ۴۴

رضویه، ۱۹۹، ۴۱۹

رفسنجان، ۴۱۹

روم، رومیان، ۴۵، ۴۲۸

ریکاردو، ۴۰۰

ز

زبیر، ۳۷، ۶۵، ۷۴

زراره، ۳۲

زفر، ۳۷، ۲۰۱، ۳۸۵

زنجان، ۴۳۳

زوزن، ۴۳۹

زهدی یکن، ۸۲، ۸۶، ۱۴۵، ۱۷۲، ۱۹۱، ۲۴۸

زهرا(س)، ۵۲، ۵۳، ۴۳۵

زهری، ۲۰۲

زیادبن ابی زیاد، ۱۹۷

زیدبن حارثه، ۳۹، ۴۱

زیدبن علی بن الحسین، ۱۹۹

زیدیه، ۸۲، ۸۶، ۹۱، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۴

ص: ۴۷۱

١٦٨، ١٧٠، ١٧٧، ١٨٤، ١٨٧، ١٩١، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٨، ٢١٤، ٢١٦، ٢٤٧، ٢٧٢، ٢٧٧، ٣٤٥، ٣٥٦، ٣٦٦

زين العابدين، ١٩٩ امام سجاد

س

ساعاتى، يحيى محمود، ٤٢٣، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩

سيزوارى، محمدباقر، ٩٨، ١٠٦، ٢١٢، ٢٤٧، ٢٦٥، ٢٩١، ٣٠٠، ٣٠٥، ٣٣٩

سپنتا، عبدالحسين، ٤٢٣

سحنون، ٢٠٢

سرخس، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٩

سرخسى، شمس الدين، ٢٩، ٣٧، ٨٦، ٨٧، ١٠١، ١٢٤، ١٧١، ١٧٢، ٢٢١، ٢٧٣، ٢٨٢، ٣٠٨، ٣٤٧، ٣٦٧، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨

سعدبن ابى وقاص، ٦٥

سعيديه، ٤٢٣

سفیان بن عينه، ٢٠٣

سلار، ٣٠، ٧٤، ٩٦، ١١٨، ١١٩، ١٥٤، ١٧٣، ١٩٤، ١٩٥، ٢١١، ٣١٧، ٣١٩، ٣٢١

ساله، ٥٩

سليمان(ع)، ١٨٨

سليمى، مصطفى، ٤٣٣

سماعه، ٣٦٣

سمرقندى، ليث، ٢٠١

سمنان، ٤٣٣

سوئيس، ٤٨

سهروردی، شهاب الدین، ۴۲۴

سهل بن حنیف، ۵۰

سیدقطب، ۴۰

سیدمرتضی، ۵۵، ۵۷، ۵۸ شریف المرتضی

سیرجان، ۴۱۹، ۴۳۷، ۴۴۰

سیستان و بلوچستان، ۴۳۳

سیوطی، ۴۰

ش

شافعی (شافعیه)، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۷۵، ۷۹، ۸۶، ۹۲، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸

شام، ۵۳، ۶۶، ۴۲۸

شاه عباس اول، ۴۳۷

شرینی، محمد الخطیب، ۳۵، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۱۷، ۲۸۶، ۳۰۸، ۳۴۹، ۳۸۵، ۳۸۷

ص: ۴۷۲

شرق، ۲۰۷

شريح، ۳۴، ۳۷

شريعتمداري، جعفر، ۱۹

شريف المرتضى، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۷۱

شعبی، ۳۷، ۳۸۸

شفيقيه يزد، ۴۲۶

شفیق شماته، ۴۶

شوکانی، محمدبن علی، ۸۲، ۱۴۹، ۱۸۴، ۱۸۷، ۳۶۶

شهابی، علی اکبر، ۴۲۳

شهرستان رشیدی، ۴۲۵

شهرستانی، ۱۹۷

شهید اول، ۲۶، ۳۰، ۸۰، ۸۵، ۹۰، ۹۴، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳

شهید ثانی، ۲۶، ۲۸، ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۹۰، ۹۴، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۴، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳

شیبانی، محمدبن حسن، ۱۲۵ محمدبن

حسن شیبانی

شیخ انصاری انصاری، شیخ مرتضی

شیخ بهائی، ۴۳۷

شیرازی، سیدمحمد، ۳۰۲

شیعه، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۵۴، ۵۵، ۱۸۵ - ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۹، ۴۳۹

ص

صائیه، ۳۳

صاحب جواهر (محمدحسن بن محمدباقر نجفی)، ۲۷، ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۹۴، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸،
۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۵۲،
۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵

ص: ۴۷۳

۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴

صاحب حدائق (شیخ یوسف بحرانی)

بحرانی، شیخ یوسف)

صاحب روضات، ۲۰۰

صاحب ریاض (سیدعلی طباطبائی کربلائی)، ۷۲، ۹۹، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۵۰، ۱۷۰، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۹۱، ۳۶۲، ۳۷۳

صاحب الشرح الصغیر (احمد الدردیر)، ۲۷۱

صاحب عروه (سیدمحمد کاظم یزدی)، ۳۱، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۸۵، ۹۱، ۹۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۴

۱۶۳، ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۸

صاحب مدارک (سیدمحمد بن علی موسوی عاملی)، ۳۰۵

صاحب مسالک (زین الدین بن علی، شهید ثانی)، ۱۲۹

صاحب مفاتیح الشرایع (ملاحسن فیض کاشانی)، ۳۷۷

صاحب مفتاح الکرامه (سیدمحمد جواد حسینی عاملی)، ۳۲، ۸۰، ۹۱، ۹۶، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۶۳

۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۸۴، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۲

۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۳

صاحب وسیله، ۱۵۰، ۳۲۹

الصفایه، (- حوائط)، ۵۱، ۶۲

صالحیه، ۱۹۷

الصاوی، ۳۵۷

صبحی صالح، ۶۱، ۳۹۴، ۴۰۹

صدر، سیدحسن، ۴۲۸

صدر، سیدمحمد باقر (شهید -)، ۴۴، ۴۵، ۷۲، ۱۵۶، ۳۵۳، ۳۸۴، ۳۹۹، ۴۱۹

صدوق (شيخ-)، ٤١، ٤٢، ٨٥، ٣٣٢، ٣٤٢

صعصعه بن صوحان، ٤٠

صفار محمدجواد، ٢٣٩، ٢٤٠

صفوان، ١٢١

صفويه، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٤٠

صفه، ٤٠

صفيه بنت حى بن اخطب، ١٧٧، ١٨٧

صنعا، ٢٠٠

صنعاني، محمد بن اسماعيل، ٤٤

ط

طاووس، ٣٨٨

طباطبائي، سيد محمد حسين، ٤١٣

ص: ٤٧٤

طباطبائی، سید محمد کاظم، ۷۲، ۹۷، ۱۳۶

صاحب عروہ

طباطبائی کربلائی، سید علی، ۷۲، ۱۲۸

صاحب ریاض

طبرسی، ۳۹، ۴۱

طبری محمد بن جریر، ۲۰۵

طحاوی، احمد بن محمد، ۱۲۶، ۱۴۷، ۲۰۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷

طرابلس، ۲۰۳، ۴۲۸

طرق، ۴۱۶

طریحی، فخر الدین، ۲۴، ۲۵

طلحہ، ۳۷، ۷۴

طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (شیخ -)، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۷۱، ۷۳، ۷۷، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۶

ظ ظاہری، ۳۰، ۴۴، ۸۶

ظاہریہ، ۱۱۷، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۳۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۶۸

ع

عاملی، شیخ حر، ۲۴۲، ۳۶۲

عاملی (سید محمد جواد حسینی -) صاحب مفتاح الکرامہ

عائشه، ۵۳، ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۱۷

عباس (عموی پیغمبر)، ۵۴، ۶۲، ۱۹۸

عباس بن موسی بن جعفر، ۶۴

عباسی (خلفای -)، ۴۲۸

عبدالحمک جحمی، ۴۲۸

عبدالرحمن بن حجاج، ۶۱، ۶۴، ۳۲۳

عبدالله افطح، ۱۹۷

عبدالله بن احمد بن حنبل، ۲۰۴، ۲۰۵

عبدالله بن زید، ۸۸، ۸۹

عبدالله بن عمر، ۳۶

عبدالله بن وهب، ۲۰۲

عبدالله جبوری، ۴۲۷

عبدالله علی حسین (سید -)، ۴۸

عبداللهی نژاد، عبدالکریم، ۱۹

عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، ۱۸۸، ۲۰۳

ص: ۴۷۵

عبیدین زرارہ، ۳۲، ۱۲۲

عثمان بن عفان، ۳۷، ۵۳، ۵۹، ۷۴، ۸۷، ۱۱۷، ۱۸۸

عثمانی، ۴۲۴

عجلان، ۳۲۰

عراق، ۱۴۷، ۲۰۳، ۴۲۴

عراقیہای قدیم، ۴۶

عرفات، ۳۰۲

عروہ بن زبیر، ۵۳

العزیز باللہ، ۴۲۸

عسکری، سیدمرتضی (علامہ -)، ۴۲۸

عضدالدولہ دیلمی، ۴۳۰

عطاء، ۳۸۸

عطاء بن سائب، ۳۷

علویہ، ۱۹۹

علی (ع)، ۳۲، ۳۷، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۷۴، ۱۲۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۷۲، ۱۹۷، ۳۷۱، ۴۲۸

امام علی (ع)، امیرمؤمنان

علی بن ابراہیم بن بکس، ۴۳۰

علی بن الحسین، ۱۹۹ امام سجاد

علی بن راشد، ۳۲۰

علی بن مہزیار، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۴۲

علی بن یقطين، ۳۶۴

عمار بن موسی، ۳۶۳

عمر بن خطاب، ۲۹، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۶۵، ۷۴، ۸۷، ۹۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۶۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۷۲، ۲۹۲، ۳۰۹، ۳۵۱

عمر بن عبد العزیز، ۵۹، ۱۸۱

عمرو بن عاص، ۶۵

عواف، ۶۲

عیسی (ع)، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸

غ

غرب، ۲۰۷

غرناطه، ۴۲۸

غزالی، ابو حامد محمد، ۲۰۴، ۴۲۴

غزه، ۲۰۳

غلاه، ۱۹۵

غیاث الدین محمد (خواجہ -)، ۴۲۶

ف

فارس، ۴۳۳، ۴۳۶

فاضل آبی، ۱۲۸، ۱۷۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۸، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۶۲

فاضل مقداد، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۷۷، ۹۰، ۹۳، ۹۷، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۶۹، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۲

ص: ۴۷۶

فاضل هندی، ۳۰۰

فاطمه (س)، ۳۲، ۳۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۴، ۱۷۲، ۱۹۹، ۲۵۴، ۲۶۶

فاطمین، ۴۲۸

فخرآزی، ۴۰، ۴۱

فدک، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸

فراعنه مصر، ۴۵

فرانسه، ۴۷، ۴۸، ۴۹

فرنگیان، ۴۲۸

فسطاط، ۲۰۳

فطحی، ۳۶۳

فطحیه (افطحیه)، ۱۹۷

فلسطین، ۲۰۴

فهرج یزد، ۴۲۳

فهمی، عبدالعزیز، ۴۵

فیروزآباد فارس، ۴۲۹

فیض کاشانی، ۳۳، ۷۲، ۸۰، ۹۴، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۶، ۲۵۰، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۴، ۲۹۱، ۳۱۲، ۳۱۴،

۳۳۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۳

ق

قائم آل محمد، ۱۹۷

قاسم بن موسی بن جعفر، ۶۴

قاضی ابن براج ابن براج

قرافی، ۲۲۳

قرطبی، ۴۰

قریش، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۸۹

قزوین، ۴۳۴

قطب راوندی راوندی (قطب -)

قم، ۴۲۹، ۴۳۴

قوام الدوله عمادالدین ابو منصور، ۴۲۹

قوام الدین ابوبکر، ۴۳۹

قوچان، ۴۱۹

ک

کاتوزیان، ناصر، ۴۷، ۴۸، ۴۹

کاشان، ۴۳۶، ۴۳۷

کاشف الغطاء، شیخ جعفر، ۲۸، ۷۲، ۸۴، ۹۱، ۹۷، ۱۵۰، ۱۷۰، ۲۴۷، ۲۶۴، ۲۷۹، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۸۰

کاشمر، ۴۱۶

کیسی، ۴۵، ۴۶، ۸۸، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۷۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۶۷

کتابخانه آستان قدس رضوی، ۴۲۹

کتابخانه آیه الله مرعشی، سیدشهاب الدین، ۴۲۹

کتابخانه بزرگ شام، ۴۲۸

کتابخانه عبدالحکم جحمی، ۴۲۸

ڪتابخانه العزيز بالله، ۴۲۸

ص: ۴۷۷

کتابخانه فیروزآباد فارس، ۴۲۹

کتابخانه کاخ سلطنتی اندلس، ۴۲۸

کتابخانه ملی تهران، ۴۲۹

کتاب «ظاهر الروایه»، ۲۰۱

کتاب «النوادر»، ۲۰۱

کتیبه، ۵۹

کدکنی، مصطفی، ۱۹

کردستان، ۴۳۳

کرکی، شیخ علی (محقق ثانی)، ۲۸، ۷۲، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۶،
۱۵۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۶۸، ۳۰۰، ۳۰۶،
۳۰۷، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۷۷

کرمان، ۴۶، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۳۳، ۴۳۹

کرمانشاه، ۴۳۳

کعبه، ۳۵۰، ۳۵۱

کلینی، ۶۲، ۲۱۲، ۳۶۲، ۴۱۹

کمال الدین انباری، ۴۲۴

کندی، اسماعیل بن یسع اسماعیل بن یسع کندی

کنه بیست، ۴۱۶، ۴۱۸

کوفه، ۲۰۰، ۲۰۶، ۳۰۹، ۳۵۰

کویت، ۲۰۳

کهکیلویه، ۴۳۴

کیسان، کیسانیه، ۱۹۷

گ

گلیپایگانی، سیدمحمد رضا، ۸۰

گلستان (گرگان)، ۴۳۴

گناباد، ۴۱۶

گیون، ۴۲۸

گیلان، ۴۳۳

ل

لبنان، ۴۳۱

لرستان، ۴۳۴

لمتون، ۴۳۷، ۴۴۰

لندن، ۴۳۷

م

مأمون عباسی، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۰۵، ۴۲۴، ۴۲۸

ماریه قبطیه (ام ابراهیم)، ۶۳ ام ابراهیم

مازندران، ۴۱۶، ۴۳۳

مافنه (پدر ابومنصور)، ۴۲۹

مالک اشتر، ۴۰۹

مالک بن انس، ۷۵، ۹۶، ۱۲۵، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۸، ۳۴۷، ۳۶۶، ۳۸۶، ۳۸۷

ص: ۴۷۸

مالکی (مالکیه)، ۲۹، ۷۵، ۷۸، ۹۵، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱،
۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۶۱، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۹،
۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۴۷، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۸۴

ماوردی، ۵۹، ۱۴۷

متوکل، ۲۰۴، ۲۰۵

مجیره، ۱۹۵

مجلسی، محمدباقر، ۶۲

مجلسی، محمدتقی، ۶۳

مجموعه ورزشی آستان قدس، ۴۱۹

محقق اول، ۲۶، ۹۴، ۹۷، ۱۵۸ حلی، جعفرین حسن

محقق ثانی، ۷۲، ۸۰، ۸۵، ۹۴، ۹۷، ۱۱۱، ۱۴۰، ۱۵۸، ۱۶۰ کرکی، شیخ علی

محقق داماد، سیدمصطفی، ۳۵۹

محلہ بنی زریق، ۶۰

محمد(ص)، ۳۴، ۳۸ رسول خدا

محمد (: زیدیه)، ۱۴۹، ۱۵۱

محمد ابوزهره، ۳۰، ۳۷، ۴۴، ۴۶، ۶۶، ۸۹، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶،

۲۷۷، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۴۹

محمدبن ادریس، ۲۰۳

محمدبن اسحاق، ۵۰

محمدبن حسن شیبانی، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۰، ۲۸۱،

۳۰۸، ۳۴۶، ۳۸۵، ۳۸۷

محمد بن حنفیه، ۱۹۷

محمد بن مسلم، ۳۸۳، ۳۸۴

محمد عبده، ۵۵

محمود بن سبکتکین، ۴۲۳

مخیریق یهودی، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۶۶

مدیر شانه چی، کاظم، ۱۹

مدرسه بیهقیه، ۴۲۳

مدرسه خواجه نظام الملک نیشابور، ۴۲۳

مدرسه سلطانی اصفهان، ۴۳۶

مدرسه شفیعیه یزد، ۴۲۶

مدرسه نظامیه بغداد، ۴۲۴

مدینه، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۱۴۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۴۲۲

مرتضوی (در نوق استان کرمان)، ۴۱۹

مرعشی (آیه الله سیدشهاب الدین)، ۴۲۹

مرکز یزدشناسی، ۴۲۳

مروان اقطاع، ۵۹

مزرعه آستان قدس رضوی، ۴۱۶، ۴۱۸

ص: ۴۷۹

مزنې، ۳۲، ۳۸۵

مسجد الاقصی، ۴۴، ۱۳۴، ۴۲۲

مسجد امیرچخماق، ۴۲۳

مسجد جامع فهرج یزد، ۴۲۳

مسجد جامع یزد، ۴۲۳

مسجد الحرام، ۴۴، ۴۲۲

مسجد قبا، ۵۲، ۶۶، ۴۲۲

مسجد النبی، ۵۲، ۶۶، ۲۹، ۴۲۲

مسعی، ۳۰۲

مسلم (صحیح -)، ۳۶، ۶۶، ۱۸۷، ۳۱۴

مسلم بن خالد زنجی، ۲۰۳

مسلمانان اسلام

مشاهد، ۳۰۲

مشریه ام ابراهیم، ۵۱، ۶۳

مشعر، ۳۰۲

مشکینی، علی (آیه الله)، ۳۹۵

مشهد، ۴۱۶، ۴۱۹

مصباح یزدی (آیه الله)، ۴۰۴

مصر، ۴۴، ۴۵، ۶۶، ۸۹، ۱۷۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۴۲۴، ۴۲۸

مصریان، ۴۵

مطاف، ۳۰۲

مطهری (شهید -)، ۳۹۲، ۳۹۵

مظاهری، ۳۹۷

مظفر، محمد حسین، ۱۹۷

معادن قدس رضوی، ۴۱۷

معتزله، ۱۹۶

مغرب، ۲۰۳

مغنیه، محمد جواد، ۹۱، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۵، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷،

۳۸۱

مغول، ۴۳۱

مفید (شیخ -)، ۳۱، ۷۱، ۸۴، ۹۶، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۹۹،

۲۱۱، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۶۲، ۳۷۹، ۳۸۲

مقداد بن اسود، ۶۲

مقریزی، ۴۲۸

مکارم شیرازی (آیه الله)، ۳۵۹

مکه، ۲۰۳، ۴۲۸

منصور علی ناصف، ۵۴

منی، ۳۰۲

موسویه، ۱۹۹

موسی (ع)، ۳۹۲

موسی بن جعفر، ۶۴، ۱۹۷ امام

موسی بن جعفر (ع)

موصل، ۴۳۶

موقوفات ملک، ۴۱۶، ۴۱۸

مهاجر، ۸۷

ص: ۴۸۰

مهران بن محمد، ۶۳

مهزور، ۵۹

مسیب، ۲۰۴

میثب (حوائط -)، ۵۱، ۶۲

مینوی، مجتبی، ۴۲۵

ن

نائینی (آیه الله)، ۳۵۸

نادرشاه افشار، ۴۳۹

ناووسیه، ۱۹۷

نافع، ۳۷، ۶۵، ۲۰۲

نجد، ۲۰۶

نخعی، ۳۸۸

نراقی، احمد، ۳۴۱

نصارا، ۱۷۸

نصرین سبکتکین، ۴۲۳

نظام الملک (خواجه -)، ۴۲۳، ۴۲۴

نظامیه، ۴۴۴

نظامیه بغداد، ۴۲۴

نعمان بن ثابت، ۲۰۰، ۲۰۱ ابو حنیفه

نوفلی، علی بن سلیمان، ۲۱۰، ۲۲۶

نوق کرمان، ۴۱۹

نیشابور، ۴۱۶، ۴۲۳، ۴۲۴

و

وادی القرى، ۵۴، ۵۹

واعظ زاده خراسانی، محمد، ۱۹، ۳۹۷

واقدی، ۵۱، ۵۲، ۲۰۱

واقفی، ۳۶۳

واقفیه، ۱۹۷

وطیع، ۵۹

وهاييها، ۲۰۶

وهبه الزحيلي، ۳۶، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۶۱، ۱۹۰، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۱۰، ۳۵۷

ه

هارون الرشيد، ۲۰۳، ۴۲۸

هاشم، ۱۹۸

هاشم (دکتر -)، ۴۶

هاشم معروف الحسنی، ۹۱، ۳۳۵

هاشمی (قبيله -)، ۱۸۹

هاشمی، سيد محمود (آيه الله)، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴

هرات، ۴۲۴

هرمزگان، ۴۳۳

همدان، ۴۳۳، ۴۳۶

همدانی، حاج آقارضا، ۳۰۱، ۳۰۵

هویزه، ۴۱۸

ص: ۴۸۱

هشتم بن بشير، ٢٠٤، ٢٠٥

ى

ياقوت حموى، ٥٢

يحيى (- امام زيديه)، ٢٠٠

يحيى محمود ساعاتى، ٤٢٣، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩

يزد، ٤٦، ٤١٦، ٤٢٣، ٤٢٦، ٤٣١، ٤٣٣، ٤٣٦، ٤٤٠

يزيد بن قيس، ٦٠

يعقوب (ع)، ١٨٣

يعقوب بن كلس، ٤٢٨

يمن، ٢٠٠، ٢٠٣

ينع (چشمه -)، ٦٠، ٣٢٣، ٣٢٥

يهود، ٥٠، ٥١، ١٧٨

يهود بنى نضير، ٥٠، ٥١، ٥٩

ص: ٤٨٢

ابطال الاستحسان، ۲۰۴

اجودالتقریرات، ۳۵۸، ۳۵۹

احتجاج، ۳۱۷، ۳۱۸

احکام السلطانیه، ابویعلی، ۵۹، ۱۴۸

احکام السلطانیه، ماوردی، ۵۹، ۱۴۸

الاحکام لاصول الاحکام، ۲۰۶

احکام الوقف، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۰۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۷۲، ۱۹۱، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰

احکام وقف در شریعت اسلام، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۷،

۲۵۸، ۲۶۴، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۶۷

اختلاف الفقهاء، ۲۰۵

ادوار علم الفقه و اطواره، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷

ارشاد الازدهان، ۷۷، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۶۵، ۳۲۸

استبصار، ۹۷، ۱۲۸

اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ۶۰

الاسعاف فی احکام الاوقاف، ۱۸۵، ۲۵۶، ۲۸۱، ۲۸۹

اسلام در مبارزه بنیادی با فقر، ۳۹۵

اسهل المدارک، ۹۶، ۱۳۰، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۸۲، ۲۸۹، ۳۰۷

اعلام، زرکلی، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴

اعلام الموقعين، ٧٦، ١١٣، ٢٧١

ايمان الشيعة، ٥٨

اقتصاد ما، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٥، ٤١٩

الام، ٨٧، ١٢٦، ١٦٢، ١٧٣، ٢٠٤

امالي، صندوق، ٣٩

ص: ٤٨٣

امالى، طوسى، ٣٩

امالى محمد فى الفقه، ٢٠١

امام زىد، ٢٠٠

امام الصادق و المذاهب الاربعه، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٦

اموال، ابو عبيد، ٥٣، ٦٦

انتصار جوامع الفقهيه، ٢٤٩، ٢٥٠، ٣١٢، ٣١٨، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٣٥، ٣٣٦

انجيل، ١٧٨

ايضاح الفوائد، ٢٨، ٨٠، ٨٥، ٩٠، ٩٧، ١٢٣، ١٢٧، ١٣١، ١٣٤، ١٣٨، ١٧٤، ١٧٥، ١٩٥، ٢١٠، ٢١١، ٢٢٠، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٤٧، ٢٤٨، ٣٠٦، ٣١١، ٣١٢، ٣١٦، ٣٢١، ٣٣١، ٣٤٤، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٥، ٣٧٠

ب

بحار الانوار، ٣٩، ٤٠، ٥١، ٦٠، ٦٢، ٦٣، ٢٤٢، ٣٦٣، ٣٧٨، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٤، ٤٠٦، ٤٠٨، ٤٠٩

بحر الرائق، ٢٧٧

بحر الزخار، ٤١، ٨٢، ٩١، ١٣٠، ١٤٥، ١٤٩، ١٥١، ١٦١، ١٦٢، ١٦٤، ١٦٨، ١٧١، ١٧٧، ١٨٧، ١٩١، ١٩٤، ٢٠٨، ٢١٤، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢٠، ٢٧٢، ٢٧٧، ٢٨٢، ٣٤٥، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٦

بدائع، ٧٦، ١٠١

بدايه النهايه، ٤٠، ٢٤٢، ٣٨٣

بررسى روش ادارى و آموزش ربع رشيدى، ٤٢٥، ٤٢٦

بين الشريعه الاسلاميه و القانون الرومانى، ٤٥

ت

تأسيس الشيعه، ٤٢٨

تاج الجامع للاصول، ٥٤، ٥٦، ٦٦

تاج المذاهب، ۳۴۵

تاریخ ابن خلدون، ۵۶

تاریخ اجتماعی ایران، ۴۱۴، ۴۲۷، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۱

تاریخ امپراطوری روم، ۴۲۸

تاریخ تمدن اسلام، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۸

تاریخچه اوقاف اصفهان، ۴۲۳، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۴۰

تاریخچه اوقاف در اسلام، ۴۶، ۴۲۳، ۴۳۱

تاریخ تمدن اسلام، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۸

تاریخ الشیعه، ۱۹۷

تاریخ القانون، ۴۶

تاریخ قانون مصر قدیم، ۴۴

تاریخ کامل، ۵۸

تبصره، علامه حلّی، ۱۸۹، ۲۲۰

تبیان فی تفسیر القرآن، ۳۴، ۱۷۸، ۱۹۶، ۳۹۳، ۴۱۲

ص: ۴۸۴

تحرير الاحكام، ٧٧، ٩٨، ١٥٥، ٢٢٠، ٣٠٠، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣١٤، ٣٢٨، ٣٨١

تحرير الوسيله، ٧٢، ٧٧، ٨١، ٨٢، ٩٨، ١٠٤، ١٠٧، ١٠٨، ١١١، ١١٥، ١١٦، ١٢٢، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٩، ١٥٠،
١٥٣، ١٥٤، ١٥٦، ١٥٨، ١٦٠، ١٦٣، ١٦٤، ١٧٨، ١٨٦، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ٢١٠، ٢١٥، ٢٢٨، ٢٦٥، ٢٦٧، ٢٦٩،
٢٧٠، ٢٧٦، ٢٨٣، ٢٨٥، ٢٩١، ٣٥٥، ٣٥٨، ٣٦٢، ٣٧٠، ٣٧٢، ٣٨٢، ٣٨٣

تذكرة الفقهاء، ٧٧، ٨٤، ٩٨، ١٠٦، ١١٠، ١١٤، ١٤٠، ١٤٢، ١٥٥، ١٥٩، ١٦٤، ١٦٧، ١٦٩، ١٧٠، ١٧٣، ١٧٤، ١٨٣، ١٨٦، ١٨٨،
١٩٢، ١٩٤، ١٩٥، ٢١٠، ٢١١، ٢١٥، ٢١٩، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٤، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٧٥، ٢٧٩، ٢٨٣،
٢٨٥، ٢٨٦، ٢٩١

تفسير طبرى، ٢٠٥

تفسير قرطبي، ٤٠

تفسير الكبير، ٤٠

تنقيح الرائع، ٢٧، ٣١، ٧٧، ٩٠، ٩٣، ٩٧، ١١٥، ١١٨، ١٢٣، ١٢٨، ١٥٨، ١٦٥، ١٦٦، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٨٣، ١٨٦، ١٩٥، ١٩٧،
١٩٩، ٢١٠، ٢١٥، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٦٣، ٢٦٥، ٢٦٩، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٧٠، ٣٧٣، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٨٠، ٣٨٢

توازن الاسلامى بين الدنيا والاخره، ٣٩٥

تورات، ١٧٨

تهذيب الاحكام، ٦١، ٦٢، ٦٤

تهذيب التذهيب، ٢٠١، ٢٠٤

ج

جامع عباسى، ٣٣٩

جامع المدارك، ٩٧

جامع لاحكام القرآن تفسير قرطبي

الجامع للشرايع، ١٠٥، ١٨٩، ٣١٢، ٣٢٩، ٣٧٥

جامع المسانيد، ٢٠٠

جامع المقاصد، ٢٦، ٧٢، ٧٧، ٧٩، ٨١، ٨٣، ٨٥، ٩٠، ٩١، ٩٤، ٩٧، ٩٩، ١٠٠، ١٠٤، ١٠٧، ١٠٨، ١١١، ١١٥، ١١٨، ١٢١، ١٢٢،
١٢٣، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٠، ١٣٦، ١٣٨، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٥٠، ١٥٦، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦٥، ١٧٠، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٨،
١٨٦، ١٨٨، ١٩٤، ١٩٥، ٢١٠، ٢١١، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٤٠،
٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٩، ٢٦٥، ٢٦٨، ٢٨٣، ٢٨٦، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣١٤، ٣١٥، ٣٢٢، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣٨، ٣٦٢،
٣٦٤، ٣٦٥، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٨٠

ص: ٤٨٥

جوامع الفقهيہ، ۷۲، ۸۵، ۹۰، ۹۷، ۱۷۰، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۷۵، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۳۶، ۳۷۱، ۳۸۰، ۳۸۵

جواهر الاخبار، ۳۵۰

جواهر الكلام، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۸۰، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰،
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۷،
۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۹، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴،
۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴

ح

حاشیہ الدسوقي، ۸۳، ۱۳۴، ۲۳۷

حاشیہ منهاج الصالحين، ۷۲، ۱۵۶

حدائق الناصره، ۳۳، ۸۱، ۸۵، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۵،
۲۳۶، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۷۳

حقوق مدنی، امامی، ۱۱۳، ۱۵۴، ۱۷۹، ۲۳۹، ۲۴۰

حقوق مدنی، کاتوزیان، ۴۷، ۴۹، ۲۴۰

خ

خلاف، شیخ طوسی، ۷۷، ۷۹، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰،
۱۴۱، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۶۰، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۴۴،
۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۵، ۳۸۷

د

درآمدی بر اقتصاد اسلامی، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۴

درسهایی از اقتصاد اسلامی، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۰۱

الدر المثور، ۴۰

الدروس الشرعیہ، ۳۰، ۷۲، ۸۰، ۸۵، ۹۰، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۴،
۱۵۵، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۹، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۶۹

٣٨٢، ٣٨٠، ٣٧١، ٣٧٠، ٣٦٦، ٣٤٤، ٣٢٩، ٣٢٧، ٣١٤، ٣١٢، ٣٠٦، ٣٠٠

دروس فى الاخلاق، ٣٩٥

ص: ٤٨٦

ذخيره العباد، ٣٠٥

ذكري الشيعة، ٣٠١، ٣٠٥

ر

رد المختار، ٧٤، ٨٣، ٩٥، ١٠١، ١٣٤، ١٤٣، ١٤٧، ١٧٢، ١٨٥، ٢٣٧، ٢٤٢، ٢٥٨، ٢٦٣، ٣٠٥

روضات الجنات، ٢٠٠، ٢٠١

روض الجنان (تفسير ابو الفتوح)، ٣٩، ١٨٩، ٢٢٠

الروضه البهيه فى شرح لمعه الدمشقيه، ٢٨، ٨٥، ٩٠، ٩٤، ٩٨، ١٠٥، ١٠٨، ١١٠، ١١٨، ١١٩، ١٣٤، ١٣٦، ١٤١، ١٨٣، ١٨٦، ١٩٤،
 ١٩٥، ١٩٩، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٥، ٢١٦، ٢٢١، ٢٣٥، ٢٥٤، ٢٦٣، ٢٦٥، ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٨٣، ٢٨٦، ٢٩١، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٧٠، ٣٨١،
 ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤

روضه الطالبيين، ٢٣٧، ٢٥٦، ٢٨١

روضه المتقين، ٥١، ٦٠، ٦٢، ٦٣

رياض المسائل، ٧٢، ٧٣، ٨٥، ٩٩، ١١٥، ١٢٢، ١٥٠، ١٧٠، ٢٥٣، ٢٦٥، ٢٦٩، ٢٧٥، ٢٧٩، ٢٩١، ٣٧٣

ريحانه الادب، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٠٧

س

سالنامه آستان قدس رضوى، ٤١٥

سبل السلام، ٦٦، ٣٨٧

سرائر، ٢٦، ٣١، ٧٢، ٧٣، ٧٧، ٨٤، ٩٠، ٩٦، ٩٨، ١١٠، ١١٥، ١٢٠، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٤١، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٧،
 ١٧٥، ١٨٣، ١٨٦، ١٨٨، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢١٥، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٤٧، ٢٥٠، ٢٥٢، ٢٦٠، ٣٠١، ٣١٦، ٣٢٠، ٣٢٩، ٣٣٢، ٣٧١،
 ٣٧٤، ٣٧٧، ٣٨٠، ٣٨٢

سفرنامه ابن بطوطه، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٦

سفینه البحار، ٣٩٤

سیره النبویه، ٥١، ٥٣

ش

شخصیت حقوقی، ٢٣٩، ٢٤٠

شذرات الذهب، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٦

شرايع الاسلام، ٢٦، ٨٥، ٩٠، ٩٨، ١٠٦، ١١٠، ١٢٠، ١٢١، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٨، ١٣١، ١٣٩، ١٥٥، ١٥٨، ١٦٥، ١٧٨، ١٨٣، ١٨٦،

٢٠٨، ٢١٢، ٢١٥، ٢٢٠، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٦٥، ٢٦٨، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٢٨، ٣٦٠، ٣٧٠، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧،

٣٨٠، ٣٨٢، ٣٨٣

ص: ٤٨٧

شرح الصغير وبلغه السالك، ٢٩، ٧٥، ٨٢، ٨٣، ٩٢، ٩٥، ٩٦، ١١٢، ١٢٥، ١٣٠، ١٣٣، ١٣٤، ١٤٤، ١٤٦، ١٥٧، ١٦١، ١٦٨، ١٦٩،
١٧١، ١٧٧، ٢٢٠، ٢٣١، ٢٧١، ٢٧٣، ٢٨٢، ٢٨٩، ٢٩٢، ٢٩٤، ٣٤٨، ٣٥٧، ٣٦٧، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧

شرح الكبير، ٢٩، ١٣٤

شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٦١

شرح نهج البلاغه، ابن ميثم، ٥٨

شرح نهج البلاغه، محمد عبده، ٥٥

شروط الصغير، ١٢٦، ١٤٧، ٢٠٨، ٢٤٧، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧

ص

صباح اللغة، ٢٤

صحيح بخارى، ٣٦، ٤١، ٤٢، ٤٥، ٤٦، ١٤٩، ٢٤٦

صحيح مسلم، ٣٦، ٤١، ٤٥، ٤٦، ٣١٤

ط

طبقات الكبرى، ٥١، ٥٢

ع

عروه الوثقى، ٣١، ٧٣، ١٥٤، ٢٧٦، ٢٩٠، ٣٣٣

عمده القارى، ٣٧، ١٢٦

عيون اخبار الرضا، ٦٤

غ

غايه المراد، ١٢٨، ١٨٩

غايه المنتهى، ٢٩

غررالحكم، ٣٩٥

غنيه، ٧٣، ٩٠، ٩٧، ٩٨، ١٣٧، ١٤٠، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٨، ١٨٨، ٢١١، ٢٢٣، ٣١٣، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٣٦، ٣٧٥

ف

الفتاوى الكبرى، ١١٣، ١٥١، ٢٤٨، ٢٨٢، ٢٨٨، ٣٥٠، ٣٦٧

الفتاوى الهنديه، ١٨٥

فتح البارى، ٤٢، ٤٣، ٨٦، ٩٢، ١١٦، ١٤٩، ١٦٢، ٢٧١، ٣٥٧

فتح القدير، ٢٩، ١٣٠، ١٣٣، ١٤٣، ٢٢١، ٢٣٠، ٢٤٨، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٣٠٨

فتوح البلدان، ٥٠، ٥١، ٥٢

فدك فى التاريخ، ٥٨

فروغ ابديت، ٤٠٨

الفروق، ٢٩، ٢٢٣، ٢٣٠

الفقه، ٣٠١

فقه الاسلامى و ادلته، ٢٩، ٣٦، ٧٤، ٧٥، ٧٦

ص: ٤٨٨

۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱،

۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۷،
۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷،
۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۷

فقه علی مذاهب الاربعه، ۱۳۰

فقه علی مذاهب الخمسه، ۷۸، ۸۲، ۹۱، ۹۵، ۹۹، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۵۷، ۲۳۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۶۲،
۲۶۳، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۴۸، ۳۸۱

فقه الامام الاوزاعي، ۳۶۷

فقه القرآن، ۸۵، ۱۳۷، ۱۵۵، ۲۲۴، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۷۱، ۴۳۵

فقيهه، ۱۲۸، ۲۱۰، ۳۶۲، ۳۶۳

فهرست كتابخانه های ايران، ۴۲۹

فی ظلال القرآن، ۴۰

ق

قانون اساسی مدنی، ۸۲، ۸۹، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۵۶، ۱۷۹، ۲۲۱، ۲۷۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۳، ۳۴۰

قانون مدون یوستینیانوس، ۴۵

قواعد الاحکام، ۲۶، ۷۲، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۹۰، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۶،
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲،
۱۹۵، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۱،
۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۴

قواعد فقه، محقق داماد، ۳۵۹

قواعد الفقهیه، بجنوردی، ۳۵۸، ۳۵۹

قواعد الفقهیه، مکارم شیرازی، ۳۵۹

ك

كافي، ٤٠، ٤٤، ٢١٠، ٢١١، ٢٤٤، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٧٨، ٣٩٢، ٣٩٣، ٤٠٧، ٤٠٩، ٤١٩

كافي، حلبى، ٢٨، ٣١، ١١٩، ١٢٨، ١٤٠، ١٥٤، ١٧٣، ١٧٨، ١٨٣، ٣٧٥

كامل، ابن اثير، ٥٨

كتاب البيع، ٤٤، ٢٢٤، ٢٢٨، ٢٩٤، ٢٩٤، ٢٩٦، ٢٩٧

ص: ٤٨٩

٢٩٨، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣١٣، ٣٢٤، ٣٣٣،

٣٣٧، ٣٣٨، ٣٤٣

كتاب الصلوه، همدانى، ٣٠١، ٣٠٥، ٣٠٦

كتاب العين، ٢٤

كتب النوادر، ٢٠١

كشاف القناع، ٢٩، ٧٤، ٨٣، ٩٥، ١٣٤، ١٤٥، ١٧٢، ٢٣٧، ٢٤٨، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٨١

كشف الرموز، ١٠٠، ١٢٨، ١٣٤، ١٦٥، ١٧٨، ١٧٩، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢٤٤، ٢٤٧، ٢٥٠، ٢٦٠، ٢٦٥، ٢٦٨، ٣١٧، ٣٢٨، ٣٦٢،

٣٦٣

كشف الغطاء، ٧٢، ٨١، ٩١، ٩٧، ١٥٠، ١٧٠، ٢٢١، ٢٤٤، ٢٤٧، ٢٥٩، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٨٠، ٢٩١، ٣٠٠، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٦٢، ٣٨٠

كشف اللثام، ٣٠٠

كفايه، سبزواری، ٩٨، ١٠٦، ٢١٢، ٢٦٥، ٢٩١، ٣٠٠، ٣٢٧، ٣٣٩

كنز الدقائق، ٣٩

كنز العرفان، ٣٤٥

كنز العمال، ٤١، ٤٢، ٦٦

ل

اللباب، ٢٩

لسان العرب، ٢٣، ٢٥، ٧٦

لغت نامه دهخدا، ٢٣

اللمعه الدمشقيه، ٢٦، ٩٠، ١٠٥، ١١٩، ١٣١، ١٣٦، ١٨٣، ١٨٦، ٢٠٩، ٢١٥، ٢٢٠، ٢٦٥، ٢٦٩، ٢٩١، ٣٠٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣

م

مالک وزارع در ایران، ۴۳۷، ۴۴۰

مبانی اقتصاد اسلامی، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۵

مبسوط، سرخسی، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۲۱، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۲، ۲۹۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۴۷، ۳۶۷،
۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸

مبسوط، طوسی، ۲۶، ۳۳، ۷۷، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲،
۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱،
۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۸، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۱،
۳۷۲، ۳۷۴، ۳۸۰

مجمع البحرین، ۲۴، ۲۵، ۳۴

مجمع البیان، ۳۹

مجمع الفائده و البرهان، ۳۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۳۱۹، ۳۴۱

ص: ۴۹۰

مسند ابويوسف، ٢٠٠

مسند احمد بن حنبل، ٢٠٤، ٢٠٥، ٣١٤

مسند محمد بن حسن شيباني، ٢٠٠

مصباح الانوار، ٦٣

مصباح المنير، ٢٦٣

ص: ٤٩١

مصطلحات الوقفيه، ٧٤، ٧٦، ٨٩، ٨٢، ٨٣، ٨٧، ٨٧، ٩٣، ٩٥، ١٠٩، ١٣٠، ١٣٣، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٦٨، ١٧٢، ١٨٥، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٣٠، ٢٣٧، ٢٤٨، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٣، ٢٦٩، ٢٧٦، ٢٨١، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٩٤، ٣٤٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٦٠، ٣٦٧

مطالب النهي، ٢٥٧

مطالعاتی در اقتصاد اسلامي، ٤٠٢

معالم المدرستين، ٤٢٨

معتبر، ١٨٩

معجم البلدان، ٥٢

معجم مقائيس اللغة، ٢٤، ٢٥

معجم الوسيط، ٢٦٣

مغازي، ٥١، ٥٢، ٥٣

مغني، ابن قدامه، ٣٠، ٣٦، ٦٥، ٧٨، ٧٩، ٨٢، ٨٣، ٨٧، ٨٩، ٩٣، ٩٥، ١٠٢، ١٠٥، ١٠٧، ١٠٩، ١١٧، ١٢٦، ١٣٤، ١٣٣، ١٣٤، ١٤٥، ١٤٨، ١٤٩، ١٦١، ١٦٠، ١٦٣، ١٦٩، ١٧١، ١٧٧، ١٨٥، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٢، ١٩٤، ٢١٧، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٨، ٢٨٢، ٣٠٩، ٣١٠، ٣٥٠، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٨

مغني المحتاج، ٣٥، ٧٥، ٨٢، ٨٣، ٩٣، ٩٤، ١٠١، ١٠٢، ١٠٥، ١٠٧، ١١٢، ١١٦، ١١٧، ١٣٠، ١٣٣، ١٣٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٥١، ١٥٧، ١٦١، ١٦١، ١٧٧، ١٨٥، ١٩١، ١٩٢، ٢١١، ٢١٧، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٥٨، ٢٧٤، ٢٧٨، ٢٨٢، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٩٠، ٢٩٣، ٣٠٩، ٣١٠، ٣٤٩، ٣٦٧، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٨

مفاتيح الشرايع، ٣٣، ٧٢، ٧٣، ٨٠، ٩٤، ٩٧، ١٢٢، ١٢٣، ١٣٤، ١٣٦، ١٥٩، ١٦٥، ١٦٦، ١٧٠، ١٨٩، ١٩٠، ٢١٦، ٢١٦، ٢٤٧، ٢٥٠، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٨٤، ٢٩١، ٣١٢، ٣١٤، ٣٣٩، ٣٧٠، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٧، ٣٨٢، ٣٨٣

مفتاح الكرامه، ٢٦، ٣١، ٣٢، ٧٢، ٧٣، ٨٠، ٧٧، ٨٣، ٨٤، ٩١، ٩٣، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٧، ١٠٨، ١١٤، ١١٨، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٨، ١٢٩، ١٣١، ١٣٧، ١٤٠، ١٤٢، ١٥٠، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦٣، ١٦٦، ١٧٠، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٩، ١٨٣، ١٨٦، ١٨٩، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٨، ٢١١، ٢١٥، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٧، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٤٤، ٢٤٧، ٢٥٢، ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٧٥، ٢٨٣، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٩١، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣١١، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٣٥، ٣٣٧، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٧٠، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٨٠، ٣٨٢، ٣٨٣

مفردات راغب، ١١٨، ٢٤١، ٢٦٢

«مقالہ» آیہ اللہ سید محمود ہاشمی، ۳۹۷، ۴۰۱،

ص: ۴۹۲

«مقاله» استاد مصباح، ٤٠٤

مقایسه بین سیستمهای اقتصادی، ٤٠٤

مقنعه، ٣١، ٧١، ٨٤، ١٣٣، ١٣٤، ١٤١، ١٥٤، ١٥٦، ١٦٧، ١٧٣، ١٧٨، ١٨٢، ٢١١، ٢٥١، ٣١٢، ٣١٨، ٣٢١، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٦٢، ٣٧٥،
٣٨٢، ٣٧٩

مکاسب، ٢٤١، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٦٠، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٦، ٣١١، ٣١٢، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٨، ٣٢٠،
٣٢٢، ٣٢٧، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤٢

ملحقات العروه، ٣١، ٧٢، ٧٨، ٨١، ٨٥، ٩١، ٩٩، ١١٥، ١٢٨، ١٢٤، ١٢٩، ١٣٣، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٥٠، ١٥٤، ١٥٥، ١٦٣، ٢١١،
٢٢٤، ٢٢٨، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٤١، ٢٧٠، ٢٧٦، ٢٨٣، ٢٩١، ٣٠١، ٣١٣، ٣١٤، ٣٢١، ٣٢٧، ٣٣٤، ٣٣٩، ٣٤٤، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٦، ٣٥٨

مناهل، ٣٠١، ٣٠٢

منتظم، ٢٠٤، ٢٠٦

منتهی الارادات، ١٧٢

منتهی المطلب، ٣٠٤، ٣٠٥

منجد، ٧٦

منجزات المریض، ٣٦٢، ٣٦٣

من لایحضره الفقیه، ٦٤

منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ٥٨

منهاج الصالحین آیه الله حکیم، ٧٢، ٧٨، ٨١، ٩٧، ١٠٤، ١١١، ١١٥، ١٢٩، ١٥٤، ١٥٨، ١٦٤، ١٧٨، ١٨٦، ١٩٥، ٢١٠، ٢٢٣، ٢٢٨،
٢٦٥، ٢٧٠، ٢٧٦، ٢٨٠، ٢٨٥، ٢٩١، ٣٤٤، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٦٢، ٣٨٣، ٣٨٤

منهاج الصالحین، آیه الله خوئی، ٧٢، ٨١، ١٠٤، ١١١، ١١٥، ١٢٩، ١٥١، ١٦٤، ١٧٨، ١٨٦، ١٩٥، ٢١٠، ٢٦٥، ٢٧٠، ٢٧٦، ٢٨٠،
٢٨٥، ٣٤٤، ٣٥٥، ٣٦٢، ٣٧٠، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤

مواهب الجلیل، ١٤٣، ٢٨١

موسوعه الفقه الاسلامى، ٣٤٥، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩

موطا، ٣٢، ٦٦، ٧٥، ٢٠٢، ٣٨٦

مهدب، ابن براج، ١١٤، ٢٥٧، ٣٧١، ٣٧٤

مهدب البارع، ٣١٧، ٣٣٩

الميزان، ٣٩، ٤١٣

ن

ناصریات، ١٩٦، ٣٧١، ٣٨٠

نظری به نظام اقتصادى اسلام، ٣٩٢، ٣٩٥

نکت النهایه، ١٩٧

النوازل، ٢٠١

نگاهى به وقف و آثار اقتصادى - اجتماعى آن، ٤٣٣

ص: ٤٩٣

نهایه، ابن اثیر، ۲۵، ۳۰، ۷۶

نهایه... طوسی، ۳۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۴،
۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۶۶، ۳۱۹، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۶۲

نهایه الاحکام، ۳۰۰

نهایه المحتاج، ۸۳

نهج البلاغه، صبحی صالح، ۵۵، ۶۱، ۳۹۴، ۴۰۹

نیل الاوطار، ۸۲، ۱۴۹، ۱۸۴، ۱۸۷، ۳۶۶

و

وسائل الشیعه، ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۳، ۹۱، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۳، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۰، ۲۱۰، ۲۱۱،
۲۱۶، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰،
۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۶۴، ۳۶۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۴

وسیله ابن حمزه، ۲۱۱، ۲۷۵، ۳۷۰

وسیله النجاه، ۷۷، ۸۰، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۸۹، ۲۸۳، ۲۹۱، ۳۲۹

وفیات الاعیان، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶

وصایه والاقوات، ۹۱، ۲۸۳، ۳۵۵

وقف نامه ربع رشیدی، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۶

«وقف میراث جاویدان»، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۴۶

وقف و ساختار کتابخانه های اسلامی، ۴۲۳

۴۲۷، ۴۲۸

ه

هدایه، صدوق، ۸۵

ی یادگارهای یزد، ۴۲۳، ۴۳۱

ص: ۴۹۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

